

# بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق

اسناد مباحثات و اختلافات درونی جناحهای حزب کمونیست ایران

## مقدمه

یکی از عوارض بحران خلیج و جنگ آمریکا و متحدینش با عراق، تحرک ناسیونالیسم کرد بود. تحرکی که بازتاب خود را در حزب کمونیست ایران نیز نشان داد و ضربه نهائی به سیر واگرایی جریان‌های اجتماعی و سنت‌های سیاسی دخیل در این حزب را وارد ساخت و مقدمه جدائی بخش اعظم اعضاء و کادرهای حزب کمونیست ایران از این حزب گردید.

آنچه در این مجموعه میخوانید اسناد علنی و همچنین داخلی مربوط به موضعگیری‌ها و مباحثاتی است که در این باره و بویژه در مورد رویدادهای بعدی در کردستان عراق، در حزب کمونیست ایران جریان داشته است. انتشار این اسناد بدلائل متعددی مفید و ضروری است:

۱ - این مباحثات و موضعگیری‌ها، میتواند تصویر روشنتری از متد برخورد جریان کمونیسم کارگری به تحولات سیاسی و اجتماعی بدست دهد و بعبارت دیگر بعنوان یک بررسی موردی (بحران خلیج و تحولات سیاسی عراق) به تشریح روشن تر این دیدگاهها کمک کند.

۲ - تصویر اختلافات درونی حزب کمونیست بدون این اسناد گویا نخواهد بود. متاسفانه امروز سخنگویان حزب کمونیست ایران در مورد جدایی‌ها به فرمول قدیمی و نخ‌نمای احزاب سنتی و بویژه چپ خرده بورژوازی در چنین مواردی پناه برده اند. "توطئه" و "هزیمت" از عرصه مبارزه. این "توضیحات"، هرچند کودکانه اند، بر بازار فعلا موجودی اتکاء دارند که در آن کمونیسم و کمونیستها با چنین تصاویری تخطئه میشوند. باین دلیل انتشار این اسناد همچنین تلاشی است برای نشان دادن پایه‌های جدی اختلافات درونی حزب کمونیست ایران و درجه جدیت و سیاسی بودن این اختلافات و طرفهای درگیر در آن.

۳ - اختلافاتی که در این دوره در حزب کمونیست ایران شکل گرفت با تجدید نظرهای جدی در مبانی اعتقادی و سیاسی حزب کمونیست ایران همراه بود. تحلیل‌ها و نگرشهای علنا ناسیونالیستی و پوپولیستی در درون حزبی که رسماً در نقد این سنتها شکل گرفته بود سربلند میکند. کتاب حاضر به درک پایه مادی این تجدید نظرها کمک میکند و همچنین بعنوان یک نمونه تاریخی زنده از تحول یک حزب کمونیستی به درک مارکسیستی تر تحولات دیگر در تاریخ احزاب کمونیستی یاری میرساند.

مروری بر این مباحثات و بویژه اسنادی نظیر صورت جلسه بحث کمیته مرکزی کومه له در خارج (سند پانزدهم) و نوشته "تخطئه انقلاب..." (سند هفدهم) نشان میدهد که تجدید نظر در تزه‌های ضد پوپولیستی ای که مبنای تشکیل حزب کمونیست ایران بوده اند و تبدیل شدن مقوله ای نظیر "انقلاب مردم" به قطب‌نمای حرکت سیاسی، و نوع رابطه با اتحادیه میهنی به "شاخص شرافت سیاسی" (!)، در چنین حزبی صرفاً بر پایه سنت، آرمان و افق ناسیونالیسم کرد مقدور شده اند و نه عدم خلوص ایدئولوژیک و یا سوء نیت این و آن. این اسناد عکسی گویا از این پروسه تجدید نظر در "توافقات" و دلایل آنرا در مقابل خواننده قرار میدهد.

\*\*\*\*\*

گرچه بخشی از این نوشته‌ها قبلاً انتشار علنی یافته اند، اما محدودیت‌هایی که بدلیل رابطه حزب کمونیست

ایران با دولت عراق و همچنین نیروهای اپوزیسیون کرد وجود داشتند بناچار بر بخشی از مهمترین و گویاترین این اسناد مهر داخلی زدند. امروز اما این محدودیتها از میان رفته اند. اولاً، مدتی طولانی از این رویدادها میگذرد و این اسناد بیشتر رنگ تاریخ گذشته را بخود گرفته اند. ثانیاً، اکثر قریب به اتفاق این اسناد در متن مبارزات سیاسی در عراق عملاً به اشکال مختلف از محدوده داخلی فراتر رفته در سطح وسیعی در عراق خوانده شده اند. نه فقط تشکلهای کمونیستی در عراق که این اسناد را مستقیماً از ما دریافت کردند، بلکه احزاب اپوزیسیون ملی در کردستان عراق و حتی خود دولت عراق به این اسناد دسترسی پیدا کرده اند و مقامات مختلف این جریانها در سخنرانیها و بحثها به این اسناد استناد کرده اند.

لذا تشخیص ما این است که انتشار علنی این اسناد متضمن هیچ خطری برای کسی نیست و "داخلی" ماندنشان تنها کسانی را که لازم است از آنها مطلع بمانند در تاریکی نگاه میدارد و تحریف یک دوره مهم در تاریخ کمونیسم در منطقه را توسط کسانی که نفعی در این تاریخ ندارند تسهیل میکند.

بعلاوه باید اضافه کرد که بخش مهمی از این اسناد یعنی رساله "فقط دوگام به پس..." نوشته منصور حکمت از جانب حزب کمونیست حتی انتشار داخلی وسیع نیز نیافته است. این نوشته چند روز قبل از پلنوم بیست و یکم کمیته مرکزی در حزب تکثیر و به تعداد محدودی توزیع شد و در پلنوم بیست و یکم هنگام جدایی برای پخش وسیع در اختیار اعضای باقیمانده کمیته مرکزی قرار گرفت. بعدها توسط مسئولین حزب کمونیست اطلاع یافتیم که این جزوه بعنوان "نوشته یک گروه خارجی" به آرشیو حزب سپرده شده است.

\*\*\*\*\*

در مورد اسناد مندرج در این مجموعه توضیحاتی ضروری است.

۱ - برخی از این اسناد قبلاً بصورت علنی در شکل کامل خود انتشار یافته اند. که تاریخ و محل انتشار آنها در بالای سند و همچنین در فهرست ذکر گردیده است.

۲ - بندهائی از "قطعنامه فراکسیون کمونیسم کارگری در مورد موقعیت و وظایف ما در قبال جنگ احتمالی در خاورمیانه" (سند دوم)، قبلاً انتشار علنی یافته اند و بخش هائی تنها برای مطالعه اعضا در اختیار آنان قرار گرفته است.

۳ - مقاله "کردهای عراق، قربانیان چه کسی؟" نوشته کورش مدرسی، ترجمه نوشته ایست که بصورت یک جزوه بزبان انگلیسی در آمریکا انتشار یافته است. این نوشته بعداً توسط حزب مارکسیست لنینیست آمریکا MLP در نشریه مرکزیشان به همراه نقدی بر آن بچاپ رسید. ترجمه این نقد در کومه له انتشار یافت بدون اینکه خود مقاله ترجمه و منتشر گردد.

۴ - نوشته های زیر صرفاً بصورت داخلی منتشر گردیده اند:

۱ - جنگ خاورمیانه، وضعیت و وظایف ما در اردوگاههای کومه له در خاک عراق (سند سوم). این سند متن پیاده شده نوار صحبت منصور حکمت، دبیر کمیته مرکزی وقت حزب، خطاب به تشکیلات کردستان حزب است.

۲ - قطعنامه های پیشنهادی به دفتر سیاسی (سند دهم) متن دو قطعنامه پیشنهادی عبدالله مهتدی، مسئول امور کومه‌له در خارج کشور، به دفتر سیاسی حزب در مورد رویدادهای کردستان عراق است. این قطعنامه‌ها در سایر نوشته‌ها تحت عنوان قطعنامه اول و قطعنامه دوم مورد اشاره قرار می‌گیرند. قطعنامه اول در جلسه‌ای از دفتر سیاسی با حضور عبدالله مهتدی، حمید تقوایی و ناصر جاوید مورد بحث قرار گرفت. قطعنامه دوم بعد از این جلسه توسط عبدالله مهتدی تنظیم شده و در جلسه‌ای از اعضای کمیته مرکزی کومه‌له و دفتر نمایندگی کومه‌له در خارج مورد بحث و توافق ضمنی قرار گرفته است.

۳ - "ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق" (سند سیزدهم)، نوشته‌ای از منصور حکمت است که در نقد قطعنامه‌ها و نوشته‌های عبدالله مهتدی نوشته شده. این نوشته ابتدا در اختیار تعداد معدودی از کادرهای حزب قرار گرفت و بعداً در اختیار کل اعضا قرار داده شد.

۴ - "از میان پیام‌ها" (سند چهاردهم)، تعدادی از پیامهای دفترسیاسی حزب به ابراهیم علیزاده و رحمان حسین زاده، اعضای کمیته رهبری کومه‌له که در اردوگاههای کومه‌له بودند، داده شده. این پیامها رمز نبوده‌اند و بصورت "کشف" مخابره شده‌اند.

۵ - "بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق" (سند پانزدهم)، متن پیاده شده نوار مباحثات جلسه اعضای کمیته مرکزی کومه‌له در خارج کشور و همچنین دفتر نمایندگی کومه‌له در خارج و با حضور عبدالله مهتدی است که برای بحث پیرامون نوشته منصور حکمت در نقد مواضع عبدالله مهتدی تشکیل شده است. همانطور که بالاتر اشاره شده، این جلسه قبلاً در مورد قطعنامه دوم پیشنهادی عبدالله مهتدی توافق عمومی داشته است. در اسناد دیگر به این جلسه و مباحثات آن بعضاً استناد میشود.

۶ - سایر نوشته‌ها، اسناد شانزدهم تا بیست و سوم، همگی اسناد داخلی‌ای هستند که در رفت و برگشتهای مختلف بحث توسط افراد مختلف نوشته شده‌اند.

\*\*\*\*\*

چند علامت اختصاری که در اسناد فوق مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

— د. س. مخفی است که در اسناد داخلی بجای کلمات دفتر سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است.

— ک. ر. منظور کمیته رهبری کومه‌له است که برای اداره تشکیلات در فاصله دو نشست کمیته مرکزی کومه‌له انتخاب می‌گردید.

— ج. ا. مخفف جمهوری اسلامی است.

— ی. ن. ک. بجای "یه‌کیه‌تی نیشتمانی کوردوستان" یعنی "اتحادیه میهنی کردستان" مورد استفاده قرار گرفته شده.

— "قیاده موقت" و "حزب دمکرات کردستان عراق" هر دو نامهایی هستند که برای جریان مسعود بارزانی مورد استفاده قرار گرفته شده‌اند.

— "حکا" مخفف حزب کمونیست ایران است.

ناشر

مه ۱۹۹۳

## فهرست :

مقدمه

- ۱ - درباره بحران خاورمیانه (مصاحبه با کمونیست ۵۹) منصور حکمت
- ۲ - قطعنامه فراکسیون کمونیسم کارگری درمورد موقعیت و وظایف ما در قبال جنگ احتمالی در خاورمیانه (شامل بخشهای علنی و داخلی)
- ۳ - جنگ خاورمیانه، وضعیت و وظایف ما در اردوگاههای کومه له در خاک عراق (متن پیاده شده نوار داخلی ارسالی برای تشکیلات کردستان) منصور حکمت
- ۴ - اطلاعیه حزب کمونیست درباره جنگ خاورمیانه
- ۵ - طلوع خونین نظم نوین جهانی (جنگ آمریکا در خاورمیانه) (کارگر امروز شماره ۱۰)
- ۶ - پیامدهای منطقه‌ای جنگ خلیج (کارگر امروز شماره ۱۱)
- ۷ - جنبش کردستان عراق و جنگ خاور میانه (کارگر امروز شماره ۱۳)
- ۸ - نقش ناسیونالیسم در تراژدی کرد (کارگر امروز شماره ۱۴)
- ۹ - کردهای عراق، قربانیان چه کسی؟ کورش مدرسی
- ۱۰ - قطعنامه‌های پیشنهادی به دفتر سیاسی (تحولات عراق پس از "جنگ خلیج" و سیاست ما، قطعنامه اول) (تحولات کردستان عراق و روش برخورد ما، قطعنامه دوم) عبدالله مهتدی

(سند داخلی)

- ۶۷ ۱۱ - قرار دفتر سیاسی در مورد رویدادهای اخیر در کردستان عراق  
(سند داخلی)
- ۷۱ ۱۲ - پیامدهای جنگ خاورمیانه  
(مصاحبه با کمونیست ۶۱) حکمت، آذرین، تقوائی، جاوید
- ۸۵ ۱۳ - ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق، نقدی بر سه نوشته  
از رفیق مهتدی (سند داخلی) منصور حکمت
- ۱۰۳ ۱۴ - از میان پیام‌ها  
(از میان پیام‌های دفتر سیاسی به ک. ر. کومه‌له)  
(سند داخلی)
- ۱۰۷ ۱۵ - بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق  
متن پیاده شده نوار مباحثات جلسه ک.م. کومه‌له در خارج رباره  
قطعنامه‌های پیشنهادی عبدالله مهتدی و نوشته منصور حکمت
- ۱۳۱ ۱۶ - اعتراضیه‌ای به نوشته رفیق حکمت  
(سند داخلی) محمد شافعی
- ۱۴۱ ۱۷ - تخطئه انقلاب تحت عنوان مرزبندی با ناسیونالیسم  
(سند داخلی) عبدالله مهتدی
- ۱۶۳ ۱۸ - نوسان به چپ و راست در ناسیونالیسم، (در نقد نظرات رفیق  
عبدالله مهتدی) (سند داخلی) ایرج آذرین
- ۱۸۵ ۱۹ - "کمونیسم" ملی یک بررسی موردی، مروری بر نوشته‌های  
رفیق عبدالله مهتدی در مورد رویدادهای اخیر خاورمیانه و  
کردستان (سند داخلی) کورش مدرسی
- ۲۰۳ ۲۰ - ملاحظاتی انتقادی در مورد دو جزوه رفقا عبدالله مهتدی و  
محمد شافعی (سند داخلی) ایرج فرزاد
- ۲۰۷ ۲۱ - انتقاد از مواضع دفتر سیاسی حکا در مورد بحران خلیج و  
پیامدهای آن (سند داخلی) عمر ایلخانی زاده
- ۲۲۱ ۲۲ - بازهم درباره "شیوه برخورد به  
بورژوازی ملی"، نقدی بر نظرات و مواضع رفیق مهتدی  
(سند داخلی) حمید تقوائی
- ۲۳۱ ۲۳ - فقط دو گام به پس  
درباره رویدادهای کردستان عراق و نظرات رفیق مهتدی در مقاله  
"تخطئه انقلاب..." (سند داخلی) منصور حکمت

## درباره بحران خاورمیانه

مصاحبه با منصور حکمت

نشریه کمونیست شماره ۵۹ - مهرماه ۶۹

### ● تحلیل دفتر سیاسی از بحران کنونی خاورمیانه و علل و زمینه‌های آن چیست؟

● بدوا باید خود بحران را معنی کرد. قرار است درباره علل و زمینه‌های چه واقعیتی حرف بزنیم؟ ژورنالیسم غربی و دولتهای غربی درگیر در این ماجرا لاقلا در تبلیغات عمومی‌شان تصویر محدود و گمراه‌کننده‌ای از این بحران بدست میدهند. گویا مساله بر سر اشغال کویت توسط عراق و عواقب بعدی آن از نظر عرضه نفت به غرب و یا سرنوشت خارجیان در منطقه است. البته تحلیل‌های تخصصی‌تر خودشان هم ابعاد عظیم‌تر این بحران و مخاطراتی که از این ماجرا کل جهان را تهدید میکند منعکس میکند. اشغال کویت توسط عراق از قاعده عمومی مناسبات دولتها در سرمایه‌داری معاصر خارج نبوده است. این اولین باری نیست که یک کشور از روی منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیکی خود به کشور دیگری لشکر کشیده و آن را اشغال کرده است. در این مورد معین منافع اقتصادی و سیاسی دولت عراق در این اقدام کاملا روشن است. این بحث البته میتواند مطرح باشد که چرا این اقدام در این مقطع معین صورت میگیرد، یا میتواند صورت بگیرد، که بعدا به این میپردازم. اما بهرحال باید روشن باشد که محور بحران امروز در خاورمیانه نه نقض حقوق حاکمیت کویت است و نه محدود شدن عرضه نفت به غرب و نه وضعیت خارجیان. اشغال کویت به مثابه چاشنی کوچکی برای یک انفجار عظیم در مقیاس جهانی و بعنوان مجرای برای حل و فصل معضلاتی بسیار بنیادی‌تر عمل کرده است. اظهار نظر درباره بحران خاورمیانه و موضعگیری در قبال آن یعنی معطوف شدن به این مسائل محوری و به سیر آتی این اوضاع. بهرحال صورت مساله رابطه عراق و کویت نیست. بلکه صف‌آرایی جهانی‌ای است که بدلیل این واقعه صورت گرفته است و موقعیت انفجار آمیزی که به این اعتبار دنیا را تهدید میکند.

این واقعه را باید در متن تحولات جهان بعد از جنگ سرد و در متن شرایط پس از اضمحلال بلوک شرق بررسی کرد. چه اشغال کویت و چه موقعیت بعدی در خاورمیانه هر دو بدلیل وجود این شرایط ممکن شده‌اند. تا قبل از تحولات بلوک شوروی جغرافیای اقتصادی و سیاسی جهان تحت تاثیر صفبندی دو بلوک غرب و شرق و به اصطلاح تقابل دو ابرقدرت، شکل کمابیش باثباتی به خود گرفته بود. نه فقط تقسیمات سیاسی و کشوری جهان سرمایه‌داری بلکه کل روبنای فکری و سیمای ایدئولوژیکی دنیا تحت تاثیر این تقابل بین‌المللی تعریف شده بود. امروز همه این معادلات باید از نو تعریف بشوند. سوالات باز و پاسخ نگرفته‌ای طرح شده است و هر کس و هر دولت و هر نیرویی به سهم خودش دارد در شکل دادن به قیافه آینده دنیا نقش بر عهده میگیرد. جهان عرب جزئی از جهان بطور کلی است و آنچه امروز در آن اتفاق میافتد بهیچوجه شگفت‌آورتر از رویدادهای شوروی و

اروپای غربی و شرقی نیست. مناسبات و معادلات گذشته دارند از هر سو مورد تجدید نظر قرار میگیرند. همانقدر که جغرافیای اروپای دو سال پیش امروز کهنه بنظر میرسد، همانقدر که تقابل و حتی نفس وجود پیمانهای ناتو و ورشو در شکل سابق بیمعنا شده است، تعادل سیاسی و تقسیمات سیاسی و اداری تاکنون موجود در جهان عرب و خاورمیانه هم زیر سوال رفته است. در یک جمله میتوان گفت که با ورود جهان به دوران پس از جنگ سرد نه فقط سوالات جدید طرح میشوند بلکه مسائل قدیم نیز قالبهای جدیدی برای طرح مجدد خود پیدا میکنند و به اشکال جدیدی سر باز میکنند.

وقتی به دوسوی تقابلی که در خاورمیانه بوجود آمده نگاه کنیم فوراً متوجه میشویم که مسائلی که دارد در این کشمکش طرح و یا حل و فصل میشود بسیار از واقعه اشغال کویت فراتر میرود. برای آمریکا این درگیری در خاورمیانه مجراییی برای شکل دادن به ساختار سیاسی آتی جهان سرمایه داری در جهت حفظ موقعیت آمریکا بعنوان یک ابرقدرت است. با پایان جنگ سرد، با تحولاتی که در اروپا صورت گرفته و با حذف بلوک شوروی، موقعیت آمریکا در قبال اروپا و در سطح جهانی تضعیف شد. وحدت دو آلمان آنهم در متن یک اروپای متحد و از نظر اقتصادی قدرتمند تا حدود زیادی نقش آمریکا را در صحنه سیاست بین المللی به یک نقش درجه دوم تنزل میدهد. واقعیتی که با افول اقتصادی آمریکا هم تناسب دارد. پیمان ناتو عملاً دارد به پدیده بیمصرفی تبدیل میشود. با این بحران اخیر پرونده آمریکا بعنوان یک ابرقدرت باز نگاه داشته میشود و فضا و امکانی برای ابراز وجود آمریکا بعنوان یک قدرت نظامی که اروپا و سایر کشورهای صنعتی پیشرفته به آن نیازمند هستند، فراهم میشود. حتی قبل از واقعه اخیر تحلیلگران غربی در جستجوی حکمتی برای ادامه پیمان ناتو و نقش هژمونیک آمریکا به معضلات و تضادهای موجود در کشورهای عقب مانده و بویژه در خاورمیانه اشاره میکردند. با واقعه اشغال کویت آینده آمریکا بعنوان یک ابرقدرت میتواند از ابهام خارج شود. ناگهان "غرب" مجدداً خود را به آمریکا و رهبری آمریکا نیازمند میابد. بنابراین ابعاد خود مساله کویت هرچه میبود آمریکا محتاج تبدیل آن به یک بحران بین المللی بود و نهایت تلاش خود را به کمک انگلستان در این جهت به عمل آورده است. نیروی عظیمی، بدواً به بهانه دفاع از عربستان سعودی، در منطقه گرد میاید و بعداً رسماً صحبت از تعرض نظامی و حتی جنگ هسته‌ای تاکتیکی در منطقه میشود. ابعاد خود واقعه ابتدا این هیاهو و این میلیتاریسم را توجیه نمیکند. اما افقی که آمریکا دنبال میکند فراتر از بازگرداندن اوضاع کویت و خاورمیانه به وضعیت قبل از اشغال است. مساله اصلی باقی ماندن بعنوان بازیگر اصلی و بعنوان ابرقدرت در دنیائی است که سرعت دارد تغییر میکند.

در طرف مقابل هم واقعه اشغال کویت دریچه‌ای به طرح تضادهای بنیادی تری است. این شرایط اجازه داده است که کل تضادها و تنشهای موجود در خاورمیانه که پیش از این در یک تناسب قوای معلوم جهانی مهار میشدند و در اشکال بالنسبه خفیف تری بروز پیدا میکردند به آشکارترین و حادثترین شکل بروز پیدا کنند. خود این تنشها کاملاً قابل توضیحند. اول، مساله فلسطین بهرحال میبایست به نحوی خود را در اشکال جدیدی طرح بکند. اشغال فلسطین و ستمی که بر مردم فلسطین روا میشود زخمی کهنه در پیکر جهان عرب است. دوم، جغرافیای تصنعی‌ای است که دول استعماری بر مردم عرب تحمیل کرده‌اند. خود این مردم خود را ملتی تقسیم شده میدانند. تصور اینکه صدها میلیون نفر وجود فقر و محرومیت در یکسو و ثروتهای افسانه‌ای معدودی کشور دست ساز و شیخ نشین که استعمار انگلستان هنگام ترک منطقه با خط کش و گونیا روی نقشه منطقه ایجاد کرده است، را تا ابد تحمل خواهند کرد تصوری پوچ است. این تقسیمات و این شکافهای عینی اقتصادی یک منشاء مهم نارضایتی توده‌های وسیع و یک پایه نفوذ ناسیونالیسم عرب است. سوم، با پایان جنگ ایران و عراق چند عامل به تصویر اضافه میشود. ناکامی ایران و جریان اسلامی در جنگ نه فقط ناسیونالیسم عرب را تقویت میکند بلکه موقعیت عراق را بعنوان کشوری که این تهدید را خنثی کرده است در کل جهان عرب تحکیم میکند. عراق بعنوان یک قدرت نظامی و سیاسی در درون جامعه کشورهای عربی به جلو رانده میشود. از این



گذشته با پایان جنگ مساله بازسازی اقتصادی ایران و عراق مطرح است. برای عراق مساله قیمت نفت، اراضی نفتخیز یا سواحل مناسب برای صدور نفت، بدهی‌هایش به شیخ نشینهای ثروتمند و سهم آنها در بازسازی اقتصادی عراق و غیره مساله‌ای حیاتی است. به همه اینها باید این واقعیت را که کویت به شیوه‌ای کاملاً مصنوعی و کولونیالیستی به کشوری مستقل تبدیل شده و عراق همواره خواستار الحاق مجدد آن بوده را هم اضافه کرد. اوضاع متحول جهانی این موقعیت را به عراق میدهد که کویت را اشغال کند. اما با این واقعه و با صف آرای آمریکا و متحدینش و گرفتن قیافه آشکارا میلیتاریستی، بخش وسیعی از جهان عرب بسیج میشود و تضادهای تاریخی در این منطقه به جلوی صحنه رانده میشود.

مجموعه این تنشها و تضادها در متن پرتحول دنیای پس از جنگ سرد بحران امروز را بوجود آورده است. نقطه شروع این جریان اشغال کویت توسط عراق و الحاق آن است و این طبعاً از منافع مستقیم این کشور مایه گرفته است. اما این فقط نقطه شروع است، آنچه بحرانی در این مقیاس را بوجود آورده است اینست که این واقعه عملاً به مجرای برای حل و فصل و تعیین تکلیف تضادها و تنشهایی و تقابل منافع مادی‌ای تبدیل شده است که ابعاد و دامنه‌ای جهانی و تاریخی دارند. مهم‌تر از همه نیاز و تلاش آمریکا برای تعریف موقعیت و نقش خود بعنوان یک ابر قدرت در شرایط جدید در دنیاست. بیش از هر چیز رابطه اروپا و آمریکا و جایگاه آمریکا در دنیای جدید است که دارد در این میان حل و فصل میشود.

● موضع عملی دفتر سیاسی در قبال این بحران و گره‌گاههای اصلی آن مانند اشغال کویت، تحریم اقتصادی عراق، تجمع نیروهای آمریکا و متحدینش در منطقه و کنترل عبور و مرور توسط نیروهای نظامی آنها، امکان بروز جنگ، وضعیت خارجیان و آوارگان، و غیره چیست؟

● باید اول نکته کلی‌ای در این مورد بگویم و بعد به یک یک مسائل فوق‌بپردازم. برای ما بعنوان یک حزب کمونیست و انترناسیونالیست، بعنوان بخشی از جنبش طبقه کارگر که اهداف اجتماعی و سیاسی معلومی دارد، جانبداری سیاسی و اجتماعی از این یا آنطرف حقوقی، از این یا آن بلوک دولتهای درگیر در این رویارویی، موضوعیت ندارد. افق و آلترناتیو ما برای جوامع نه با وضع پیشین در منطقه خوانایی دارد و نه در این جدال توسط طرفین نمایندگی میشود. ما این سنت را نداریم و نداشته‌ایم که هرتقابل اجتماعی را بصورت تقابل ترقی خواهی و ارتجاع ببینیم. اما این به این معنی نیست که در قبال معضلاتی که در این میان مطرح میشود بی‌تفاوتیم. زندگی و آینده توده‌های وسیع مردم زحمتکش دارد اینجا رقم زده میشود. دنیای معاصر دارد از این طریق قالب خود را برای یک دوره معلوم میکند و ما در همه اینها ذینفعیم. با علم به این بگذارید به مواردی که در سوال اشاره شد پردازم.

۱- آمریکا می‌رود تا در پی منافع امپریالیستی ویژه‌ای یک جنگ خونبار را به مردم منطقه و بویژه به مردم عراق تحمیل کند. مردمی که تازه دارند مشقات و محرومیت‌های ناشی از یک جنگ هشت ساله را از خود میتکانند. تهدیدات و جنگ طلبی آمریکا اِدا ربطی به اشغال کویت ندارد. این را مفسران سیاسی خود بورژوازی آمریکا دارند به صراحت می‌گویند. نه حکومت شیخ کویت و یا استقلال کویت و نه نفت جزو توجیهات جدی اینها برای دمیدن در شیبور جنگ نیست. خودشان می‌گویند که موقعیت آمریکا در اقتصاد و سیاست جهان معاصر بعنوان یک ابر قدرت، که بویژه با وحدت دو آلمان و پایان جنگ سرد تضعیف شده است، آن منفعتی است که جوانان آمریکایی باید بخاطرش بجنگند و نه قطع نفت، که اصلاً قرار نیست و نمیتواند صورت بگیرد، و یا استقلال کویت. روز روشن دارند می‌گویند که اگر آمریکا اینجا بعنوان یک قدرت نظامی خودی نشان بدهد میتواند همچنان بعنوان ژاندارم دنیای پس از جنگ سرد و به اصطلاح رهبر در این دنیا باقی بماند. برای

آمریکا این یک فرصت بادآورده برای تحکیم موقعیت رو به تخریبش در قبال بخشهای دیگر جهان سرمایه‌داری است. ما این جنگ طلبی و این گردنه بگیری روز روشن را جدا محکوم میکنیم. بنظر ما شروع ماجرا از هر جا بوده باشد، امروز این منفعت و فقط این منفعت آمریکا است که دنیا را با کابوس یک تراژدی انسانی دیگر، در ابعادی حتی وسیع‌تر از آنچه آمریکا تاکنون به دنیا تحمیل کرده، روبرو ساخته است.

۲- بهمین ترتیب نیرو آوردن به خاورمیانه و قرق کردن خلیج فارس و دریای سرخ را بعنوان آشکارترین نوع قدرت نمایی امپریالیستی محکوم میکنیم. اینها اول نیرویشان را میاورند و بعد اجازه‌اش را، با پیچاندن دست این و آن، از سازمان مللشان میگیرند. بنظر ما دنیا ژاندارم نمیخواهد. باید جلوی این ایستاد.

۳- در مورد تحریم اقتصادی میشود فرض کرد که هر کشور یا بلوک کشورها مجاز است از فشار تجاری بعنوان یک اهرم در روابط بین‌المللی استفاده کند. اما در این مورد معین بوی شدید یک زورگویی فوق برنامه به مشام میرسد. اشغال گرانادا، مین گذاری سواحل نیکاراگوئه، اشغال پاناما، و از همه عیان‌تر اشغال سرزمینهای فلسطینی توسط اسرائیل، تاکنون به هیچ نوع تحریمی منجر نشده است. جنبش ضد تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی هر روز دارد برای ادامه تحریم اقتصادی حکومت آپارتاید این و آن را میبیند و ما حتی یک قایق توپدار در سواحل آفریقای جنوبی ندیده‌ایم. گرو گرفتن غذا و داروی میلیونها انسان هم، که تازه طبق قطعنامه سازمان ملل مجاز نیست، اقدامی کاملاً ضد انسانی است. بهر حال اگر نفس امتناع از تجارت با عراق را جزو حقوق کشورهای دیگر بدانیم، گردنه بگیری نظامی تحت عنوان اجرای عملی این سیاست قطعاً محکوم است و باید متوقف بشود.

۴- در مورد خارجی‌ان ما مسلماً با هر نوع سلب آزادی سفر و اقامت افراد و مهم‌تر از همه حق مسلم دور شدن از مخاطرات جنگ مخالفیم. ما هم خواستار خلاصی خارجی‌ان هستیم. اما باز اینجا هم جهان غرب نمایشی از ریاکاری برپا کرده است. بنظر ما جنگ طلبی آشکار اروپا و آمریکا و کور کردن از پیشی راه حل‌های دیپلماتیک و سیاسی سهم مهمی در گیر کردن خارجی‌ان در کویت و عراق داشته است. کشورهایی به منطقه کشتی و سرباز فرستاده‌اند که اگر نیم متر مرز مشترک با عراق داشتند یا سر سوزنی احتمال ضایعات غیر نظامی در نتیجه این سیاستشان میدیدند وارد معرکه نمیشدند. کانادا، ایتالیا و استرالیا و غیره آنجا چکار میکنند؟ ثانیاً، در جائیکه صدها هزار خارجی از ملیتهای مختلف در بدترین شرایط گرفتار شده‌اند و با اینکه اجازه خروج دارند امکان عملی برگشتن آنها به کشورشان فراهم نیست، متمرکز کردن اذهان روی تعداد بسیار کمتر آمریکائی‌ها و اروپائی‌ها خیلی تعصب و یکجانبه‌نگری و اروپا محوری میخواهد. وقتی دولت‌ها و روزنامه‌های غربی به اتباع خود "سپر انسانی" لقب میدهند، دارند اذعان میکنند که میلیونها انسان بیگناه دیگر در محل انسان محسوب نمیشوند و از نظر آنها قابل کشتارند. اگر جنگ خطرناک و مهلک است برای همه اینطور است. نمیشود در آن واحد هم از امکان حمله با سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی حرف زد و هم برای اتباع خود در محل دل سوزاند. بعلاوه مردمی که آنجا زندگی میکنند و کار میکنند و مدرسه میروند چه کنند؟ اگر کسی برای جان و امنیت مردم بیگناه و از جمله اتباع کشور خودش دل میسوزاند باید فکری بحال سایه شوم جنگ بکند که زندگی میلیونها نفر را تهدید میکند. در یک مرحله دولت عراق اعلام کرد که در صورتیکه آمریکا و متفقینش امکان حمله ابتدا به ساکن را منتفی اعلام کنند به اتباع آنها اجازه خروج میدهد. شاید همین میتوانست مبنایی برای حل مساله خارجی‌ان باشد. مساله اینست که اینها تصمیم گرفته‌اند جنگ کنند و اگر مسئولیت سلامت و جان خارجی‌ان در عراق با دولت این کشور است، مسئولیت جان میلیونها انسان ساکن کشورهایی که صحنه جنگ خواهند شد با آمریکا و غرب است. و بالاخره اگر نگرانی برای اتباع اروپایی از سر انساندوستی و دفاع از حق اولیه بشر در نقل مکان و اقامت است آنوقت باید از خود دولتهای غربی پرسید که چرا دارید مرزهایتان را روی مهاجرینی که از فقر و جنگ در کشورهای غیر اروپایی فرار میکنند میبندید؟ آنچه

در این بحران روشن شد این نبود که سیاست بورژوازی انسانیت سرش نمیشود و در جدال میان کشورها و منافع ملی در جهان امروز بشریت بی دفاع قربانی اول است. این را همه میدانند. چیزی که روشن شد این بود که چقدر ایدئولوژی و اخلاقیات رسمی در جامعه بورژوازی، حتی آنجا که مردم را هر شب با لالایی دموکراسی خواب میکنند، ریاکارانه است و چقدر رسانه‌های جمعی در اروپا و آمریکای دموکراتیک زانده سیاست خارجی هستند.

۵- ما اشغال کویت را تأیید نمیکنیم چرا که بعنوان یک حزب کمونیست خواهان اعمال اراده خود توده‌های کارگر و زحمتکش در سرنوشتشان هستیم و نه دولتها و ارتشها. اما محکوم کردن اشغال کویت از نظر ما موضع درستی نیست. اولاً، باید روشن باشد که مبنای سیاسی و پرنسپیی محکوم کردن این اقدام چیست. نقض حقوق بین‌المللی؟ ما نه مدافع این حقوقیم و نه پای آنها امضاء گذاشته‌ایم. هرچند صباح هم خود را با این حقوق در تعارض میبایم. حقوق بین‌المللی موجود اساساً برای تنظیم مناسبات دولتهای سرمایه‌داری وضع شده و اجرا و یا نقض آنها تمجید و یا تقبیحی را از جانب ما ایجاب نمیکند. نقض حق حاکمیت کویت؟ همانطور که گفتم کشور بودن کویت و استقلال و تمامیت ارضی کویت از نظر ما قدوسیته نداشته است. جدا کردن تعدادی چاه نفت و گماردن شیخی به نگهبانی‌اش مبنایی برای حق حاکمیت نمیشود. بنظر ما بسیاری از مرزهای کشوری در جهان عرب تصنعی و میراث استعمار هستند. این توده مردم ساکن سرزمین‌های عربی، یعنی کسانی که آنجا زندگی و کار میکنند، هستند که باید تکلیف جغرافیای سیاسی این منطقه را با اراده آزادانه خودشان تعیین کنند. جغرافیای سیاسی تمام جهان دارد تغییر میکند. نمیشود با دو استاندارد سراغ اروپا و خاورمیانه رفت. ممکن است گفته شود که در این مورد مشخص وضع موجود دارد با اشغال نظامی و از بالا تغییر میکند. بنظر ما این میتواند دلیلی برای عدم تأیید باشد و نه محکوم کردن. و بالاخره محکوم کردن اشغال کویت در این حالت هم میتواند برای ما موضوعیت داشته باشد که یک نظام اجتماعی پیشروتر و آزادتر توسط یک نظام عقب مانده‌تر سرنگون شده بود. این حالت هم اینجا صدق نمیکند. کویت بیش از آنکه یک کشور باشد یک اردوی کار برای کارگران مهاجری بود که بدون کوچکترین حقوق مدنی تحت یک نظام سیاسی عشیرتی برای کمپانیهای غربی و شرکای محلی شان کار میکردند. بنابراین از نقطه نظر تحول در مناسبات اجتماعی هم محکوم کردن این واقعه موضوعیت ندارد. جالب توجه است که در ابتدا بخشی از تبلیغات غرب در قبال این مساله هنوز تحت تاثیر فضای دوره فشار بر بلوک شرق بود و تلاش میشد صف‌آرایی در خاورمیانه با تمرکز روی نظام سیاسی در عراق بصورت تقابل دموکراسی و دیکتاتوری قلمداد بشود. اما خیلی زود، حتی در خود افکار عمومی آمریکا، این سوال پیش آمد که نظام سیاسی در عراق هرچه باشد دفاع از حکومت‌های کویت و عربستان سعودی را نمیشود دفاع از دموکراسی وانمود کرد. لاجرم تبلیغات رسمی بیشتر به مساله نفت و سرنوشت اتباع غربی معطوف شد. از نظر ما هم این تقابل نظام‌های اجتماعی نیست و طرح مساله به این صورت گمراه کننده است. بهر رو محکوم کردن یک اقدام در سیاست بین‌المللی و در عالم دیپلماسی به معنای خواست اعاده اوضاع سابق و قرار گرفتن در کنار نیروهای اصلی‌ای است که در مقابل این اقدام صف‌آرایی کرده‌اند. حال در سازمان ملل یا عرصه فشار اقتصادی یا تبلیغات و غیره. ما به این صف تعلق نداریم و لذا با آن هم آواز نمیشویم.

ثانیا، و این بسیار مهمتر است، امروز دیگر معضل اصلی، یعنی آن واقعیتی که هرکس باید در قبال آن موضع بگیرد، اشغال کویت نیست. دنیا بر سر مساله تمامیت ارضی کویت به تکان در نیامده و صفبندی‌ها بر این مبنا صورت نگرفته است. مساله اصلی دورنمایی است که آمریکا برای اعاده نوعی هژمونی بین‌المللی در برابر خود میبیند و حاضر است به این منظور صدها هزار نفر را در جنگی که زندگی چند نسل را تباه خواهد ساخت قربانی کند. پرده‌پوشی این واقعیت و خم شدن روی مساله اشغال یک شیخ نشین فرمایشی و یک نظام سیاسی عشیرتی در حکم تسلیم به این دورنمای امپریالیستی و تبدیل شدن به مهره‌ای در جنگ تبلیغاتی آمریکاست. هر وقت آمریکا دست و پایش را جمع کند و برود تازه میتوان راجع به سرنوشت کویت و به شیوه‌ای اصولی اظهار نظر کرد.

● تا چه حد امتناع دفتر سیاسی از محکوم کردن اشغال کویت را میتوان تحت تاثیر ملاحظات و محظوراتی دانست که وجود اردوگاهها و امکانات ما در عراق بوجود میآورد؟

در این مورد مشخص مطلقا هیچ مواردی بوده است و خواهد بود که بدلیل برخورداری از امکانات فنی و اردوگاهی در خاک عراق ما بیان خود را تعدیل کنیم و یا کلا از اظهار نظر در مورد موضوعاتی خودداری کنیم. این را قبلا هم اعلام کرده ایم و و مطلقا عیبی در آن نمی بینیم و هیچیک از اصولمان را را هم تا امروز به این دلیل زیر پا نگذاشته ایم. ما برای تقویت جبهه های اصلی مبارزه مان حاضر بوده ایم در قلمروهایی که از نظر فعالیت مشخص حزب کمونیست ایران فرعی محسوب میشود از آزادی عمل مطلق خود چشم پوشی کنیم. اما تا امروز هیچ موضعی را به دلیل اینگونه ملاحظات تغییر نداده ایم. ما محکوم کردن اشغال کویت را به دلائلی که گفتم درست نمیدانیم. کما اینکه اگر مصر یکروز عربستان سعودی را اشغال کرده بود و حکومت سعودی را ساقط کرده بود آن را هم محکوم نمیکردیم. هیچ امکاناتی هم در خاک مصر نداریم. ما هیچ دل خوشی از نظام عشیرتی و قصاص اسلامی و ستمکشی زن و بی حقوقی مردم و انقیاد آنها به شیوخ میلیاردی در این کشورها نداریم. اگر کسی دارد امروز پا روی پرنسپهای انسانی میگذارد و بر مبنای منافع مادی خودش موضع میگیرد آن کسی است که در اروپا دم از دموکراسی میزند اما آماده است تا برای سود سرمایه کرور کرور انسان از ملیتهای مختلف را در خاورمیانه به کشت بدهد و حکومت جابرین فلان را به زندگی بسیاری دیگر حاکم کند. این یعنی تمام رسانه های فوق محترم اروپای غربی و آمریکا و سیاستمداران دورو و ریاکار بورژوازی.

● از نظر شما شیوه مطلوب حل این بحران چیست؟

بین شیوه مطلوب و شیوه ممکن باید در این مورد فرق گذاشت. شیوه مطلوب ما برای حل مصائب توده مردم زحمتکش و خلاصی شان از فقر و جنگ در سطح جهان را در هر سطر برنامه و تبلیغات ما میشود دید. سوسیالیسم و پایان دادن به نظام طبقاتی. این راه حل ماست که فلسفه هر فعالیت ما را تشکیل میدهد. متأسفانه امروز سوسیالیسم کارگری یک نیروی و یک جریان آماده برای تعیین سرنوشت بنیادی جوامع در این نوع تلافی های سیاسی نیست. در این بحران معین این نیرو ادا جزو بازیگران اصلی در صحنه نیست. این وضع باید تغییر کند و این امر ماست. اما برای توده مردمی که زندگی و هستی شان دارد در این میان به بازی گرفته میشود فقط یک سیر مطلوب وجود دارد. باید بهر قیمت از جنگی که در شرف وقوع است جلوگیری شود. باید دولت آمریکا و متفقینش از راه انداختن این کشتار منصرف شوند. هیچیک از مسائل مطروحه در این بحران، اشغال کویت، خارجیان، نفت، سفارتخانه ها و غیره نمیتواند توجیهی برای این فاجعه باشد. از نظر عملی فکر میکنیم باید تعیین تکلیف کویت به خود جهان عرب سپرده شود. باید راه حل دیپلماتیک و سیاسی برای این بحران جستجو بشود.

● احتمال وقوع جنگ بنظر شما چقدر است و عواقب آن چه خواهد بود؟

بنظر من احتمال وقوع جنگ، یعنی شروع آن از طرف آمریکا، بسیار زیاد است. آمریکا وارد یک قمار بزرگ شده است. نتایج پیروزی در چنین جنگی برایش بسیار وسوسه کننده است. اما در عین حال همین جنگ میتواند در دراز مدت به زیان های بمراتب عظیم تری برایش بیانجامد و به انزوای بیشتر آمریکا و بویژه تضعیف نفوذش در اروپا منجر شود. امید اینها اینست که با حملات هوایی سنگین و برق آسا امکان مقاومت عراق را سلب

کنند و لاقط در کویت مستقر شوند. حساب کشته‌های خودشان و طرف مقابل اعم از نظامی و غیر نظامی را هم کرده‌اند. اما حتی اگر موفق شوند این آخر کار نخواهد بود. تعادل جدید کوتاه مدت خواهد بود و تنها پیش درآمدی به یک کشمکش خونبار چند دهساله در کل خاورمیانه با نتایج تعیین کننده جهانی خواهد بود. وقوع چنین جنگی در خاورمیانه حتی می‌تواند بر روندهای جاری اروپا و در اوضاع سیاسی شوروی تاثیر جدی بگذارد. در هر حال چه جنگ بشود و چه نشود، این ماجرا هم اکنون روند تغییرات بنیادی در منطقه را آغاز کرده است. بعنوان نمونه حکومت عربستان و شیخ نشینهای دیگر فی الحال رفتنی محسوب میشوند. ساختارهای حکومتی در کشورهای عربی به اینصورت باقی نخواهند ماند. مساله فلسطین وارد مرحله کاملاً جدیدی شده است. تعادل ایدئولوژیکی و سیاسی در خاورمیانه بهم ریخته است. لاقط در میان مدت ناسیونالیسم و بدرجه کمتری اسلام، اینبار بیشتر به مثابه یکی از رگه‌های پان عربیسم، دوباره به پیش رانده میشوند. مبارزه مستقیم طبقات بار دیگر تحت الشعاع کشمکشهای کشوری و ملی و مذهبی و امثالهم قرار می‌گیرد. این یک عقب گرد جدی از نقطه نظر تکامل مبارزه طبقاتی در خاورمیانه است که می‌تواند نسل‌های کارگر در این منطقه را دنبال ایدئولوژی‌ها و جنبشهای غیرکارگری و عقب مانده بکشاند و امر وحدت و مبارزه سوسیالیستی کارگران را دچار موانع جدی کند. و بالاخره نباید فراموش کرد که اگر آمریکا در سیاست میلیتاریستی کنونی‌اش موفق شود و موقعیت خود را بعنوان ژاندارم در دنیای پس از جنگ سرد تثبیت کند، این مقدمه و زمینه‌ای برای سرکوب قهرآمیز هر جنبش کارگری و مردمی در اقصا نقاط جهان خواهد بود که به نحوی از انحاء در آینده منافع اینها را به خطر بیندازد.

## • موضع ایران را چطور ارزیابی میکنید؟

موضع ایران هم به تناسب جناحها و هم در طول زمان متغیر بوده است. در این میان حزب‌اللهی‌ها بیشتر از همه زیان دیده‌اند. اعتبارشان در جهان اسلامشان فرو ریخت، روند بهبود روابط جمهوری اسلامی با غرب تسریع شد، و بعلاوه دولت رفسنجانی هم امتیازات ملموسی چه در رابطه با موارد مورد اختلاف با عراق و چه در زمینه کسب ارز با فروش نفت گرانتر بدست آورد. مساله دولت ایران اینست که خودش را با غرب چند معامله کند. اظهارات اول رفسنجانی نشانه‌ای از این داشت که اوضاع را درست نخوانده‌اند و فکر میکنند ماجرا به سرعت به نفع غرب فیصله پیدا میکند. اظهارات بعدی خامنه‌ای حکم چک و چانه زدن و تلاش برای گرفتن امتیازات بیشتر را دارد. معلوم است که نه ایران به عنوان یک دولت و نه جریان حزب‌الله بعنوان یک جناح بهر حال صدای مستقل و موثری در این ماجرا نخواهند بود. بنظر من حکومت ایران نهایتاً خود را در کنار غرب خواهد یافت و چه بسا وقتی قیل و قال حزب‌الله تمام خیرش را برای گرفتن امتیاز از غرب به اینها رساند در دل همین ماجرا دستش را بطور کلی از نهادهای قدرت در ایران کوتاه کنند. این درست است که جریان حزب‌الله در این میان فرجه‌ای برای تبلیغات و خودنمایی پیدا میکند. اما باید توجه کرد که این دیگر دارد به تمام موجودیت این جریان تبدیل میشود. این جریان حتی قدرت بسیج اسلامی خود در خاورمیانه را به ناسیونالیسم عرب باخته است و در داخل ایران هم با جناح دیگری روبروست که هم در دیپلوماسی بین‌المللی و هم در عرصه اقتصادی با این ماجرا جای پای خود را محکم‌تر کرده است. سیر محتمل اینست که جریان اسلامی در این روند بیش از پیش قالب یک اپوزیسیون پر سر و صدا اما فاقد قدرت عملی در دستگاه دولتی را بخود بگیرد.

## قطعنامه فراکسیون کمونیسم کارگری

در مورد موقعیت و وظایف ما در قبال جنگ احتمالی در خاورمیانه

اصول کلی:

۱- احتمال وقوع جنگ در خاورمیانه بسیار زیاد است. هرچند که قربانیان فوری و مسقیم این جنگ را مردم محروم و زحمتکش در عراق و سایر کشورهای خاورمیانه تشکیل میدهند، عواقب و نتایج آن کل جهان را تحت تاثیر قرار خواهد داد. جنگ بویژه نقطه عطفی تعیین کننده در حیات همه نیروهای سیاسی، دولت ها و احزاب در منطقه خواهد بود و کلیه معادلات موجود را دستخوش تغییرات اساسی میکند.

۲- تشکیلات کردستان حزب کمونیست ایران امروز در کانون این جنگ قرار گرفته است. وقوع جنگ حزب ما در کردستان را با مخاطرات جدید و تندپیچهای سیاسی و عملی متعددی روبرو خواهد ساخت. دوره آتی بی هیچ تردید خطرناکترین و تعیین کننده ترین دوره ای است که صف مبارزه کمونیستی در کردستان با آن روبرو شده است. تشکیلات ما به یک آزمون تاریخی در حیات خود نزدیک میشود. این شرایط حزب کمونیست و همه فعالین آن را در برابر وظایف جدید و سرنوشت سازی قرار میدهد.

۳- ما افق عمومی خود برای سازماندهی یک کمونیسم کارگری قدرتمند در کردستان و خطوط اصلی حرکت کومه له در عرصه های اصلی فعالیت سیاسی و نظامی را قبلا اعلام کرده ایم. ما به این دورنما پایبندیم. اما در شرایط مشخص امروز وفاداری واقعی به این دورنما به معنای درک اهمیت یک وظیفه اساسی است: تضمین گذار سرافرازانه حزب کمونیست، کومه له و کمونیسم از این دوره حساس و تعیین کننده. ما مطمئنیم چنانچه شرایط جدید بدرستی توسط کادرها و فعالین حزب درک شود، چنانچه ملزومات حرکت ما در این دوره و اهمیت وظایف امروزمان تشخیص داده شود، علیرغم هر لطمه و دشواری و مشقتی که در این دوره متحمل شویم، کومه له و کمونیسم متشکل در کردستان حتی قدرتمندتر و معتبرتر از هر زمان از این دوره بیرون خواهد آمد.

از اینرو ما در عین اینکه معتقدیم باید از تمام امکانات و فرصتهای موجود برای فعالیت سیاسی، سازمانگرانه، تبلیغی و نظامی برمبنای خطوط اعلام شده استفاده کرد، وظیفه محوری و اولویت دوره ای اصلی را گذار موفقیت آمیز کومه له از دوره پر تلاطم آتی میدانیم.

۴- ما امضاء کنندگان زیر تعهد خود را به تلاش بیدریغ برای گذار پیروزمندانه کومه‌له از این دوره خطیر اعلام میکنیم. ایجاد همبستگی و وحدت اراده لازم در صفوف ما در کردستان بدون آنکه افراد در سطوح مختلف شرایط را درک کنند و راسا پا جلو بگذارند ممکن نیست. با این قطعنامه ما بعنوان صفی از فعالین حزب کمونسیت ایران در کردستان و اعضای فراکسیون کمونیسم کارگری این گام را به جلو برمیداریم و آمادگی خود را اعلام میکنیم.

## ضرورت انسجام درونی تشکیلات

۵- متاسفانه تشکیلات ما در شرایطی با وضعیت بحرانی موجود در منطقه روبرو میشود که خود از نظر انسجام درونی در وضعیت مطلوبی نیست. واقعیت اینست که حتی اگر تشکیلات از انسجام متعارفی برخوردار بود نیز شرایط امروز حرکت برای تحقق سطح عالی تری از همبستگی تشکیلاتی و آمادگی فکری و عملی برای مقابله با این اوضاع را ایجاد نمیکرد. موقعیت امروز ما حاصل تاریخچه معینی است و گذشته خود را دارد. اما حرکت آینده ما فقط یک چیز میتواند باشد: غلبه هرچه سریعتر بر هر نوع آشفتگی درونی و تبدیل تشکیلات به یک پیکره واحد، همبسته و آماده برای دفاع همه جانبه از موجودیت و اعتبار و دستاوردهای خویش.

۶- شرط فائق آمدن سریع به نابسامانی‌های موجود و گرفتن چهره یک تشکیلات آماده برای مقابله با مخاطرات و تندبیچ‌های آتی، بسیج فوری تشکیلات حول رهبری و شالوده سازمانی موجود و ایجاد یک سازمان منضبط است که بتواند بدون اصطکاک درونی طرح‌ها و اولویتهای جمعی را بسرعت بمورد اجرا در بیاورد. سازمانی که اصل درونی آن اعتماد سیاسی متقابل رهبری و بدنه تشکیلات در سطوح مختلف و تابع شدن تشخیص و نظر افراد به تشخیص و تصمیم ارگانهای رهبری سیاسی و نظامی است. از اینرو ما اعلام میکنیم :

۱- رهبری و سلسله مراتب سازمانی موجود کومه‌له، مستقل از ارزیابی فردی هریک از مادر مورد نقاط قدرت و ضعف آن، مورد حمایت سیاسی فعال ماست. این حزب ما و رهبری ماست، و نیروی ما تماما و بدون قید و شرط در خدمت پیشبرد سیاستها و دستورات رهبری سازمانی و فرماندهان و مسئولین در سطوح مختلف قرار دارد. برای ما اصل بر صلاحیت، حسن نیت، دلسوزی و فداکاری رهبری و مسئولین ارگانهای حزبی است. ما رهبری موجود را از نظر برنامه عمل و افق سیاسی در کردستان همفکر خود میدانیم و برای تحقق این افق مشترک در عرصه پراتیکی اعلام آمادگی میکنیم.

۲- در وجود خطوط مختلف و نظرات و تشخیص‌های متفاوت در حزب کمونیست، مانند هر حزب سیاسی زنده دیگر، تردید نیست. تنها راه حرکت روبه جلوی کومه‌له و کمونیسم در کردستان بیان هرچه جامع تر و مشخص تر نظرات متقابل در تشکیلات در یک فضای سالم و آزاد سیاسی است. با اینحال بدلیل وجود شرایط فوق العاده و بدلیل ضرورت به خط شدن هرچه سریعتر برای دفاع از بنیادها و دستاوردهای پایه‌ای تشکیلات در اوضاع خطیر کنونی، ما داوطلبانه ابراز هر نوع نظر انتقادی در مورد امور تشکیلاتی را مادام که تهدیدات بیرونی مرتفع نشده‌اند و وضعیت فوق العاده همچنان وجود دارد، کنار میگذاریم. نظرات خود را بصورت پیشنهادات اثباتی برای حل معضلات مشخص و توضیح دلسوزانه نواقص احتمالی سیاستها و عملکردهای موجود در اختیار رهبری و ارگانها ذیربط قرار

میدهیم. اعضای فراکسیون کمونیسم کارگری در تمام سطوح مروج و مدافع اعتماد و همبستگی درونی، انضباط سازمانی و پیشبرد فداکارانه وظایف سازمانی خواهند بود.

۳- ما از آن رفقای تشکیلاتی که با فراکسیون کمونیسم کارگری و یا با رهبری موجود کومه‌له اختلاف دارند، میخواهیم که مستقل از ارزیابی‌ها، نظرات و جبهه‌بندی‌های خود، روح شرایط حاضر را درک کنند و برای پاسداری از دستاوردهای مشترکمان و برای گذار پیروزمندانه کومه‌له از این دوره تعیین کننده جای خود را در کنار ما پیدا کنند. در عین حال اعلام میکنیم که عدم تشخیص این وضعیت و تضعیف شالوده تشکیلاتی‌ای که تنها نقطه اتکاء و امید هر انسان مبارز در کومه‌له برای گذار از این دوره است را محکوم میکنیم و میکوشیم در هر سطح مانع از آن شویم که برخوردهای نسنجیده احتمالی رفقای همبستگی درونی برای مقابله متحدانه با مسائل این دوره را تضعیف کند.

۷- در صورت منتفی شدن جنگ و یا در هر حال در صورت شکل‌گیری نوعی ثبات جدید در منطقه که در آن تشکیلات در یک موقعیت روتین فعالیت قرار گیرد و وضعیت فوق‌العاده موجود سپری شود، ما طی قطعنامه دیگری نظراتمان را در مورد مواجهه آزادانه‌تر نظرات و خطوط در تشکیلات را اعلام میکنیم. اما از هم اکنون تاکید میکنیم که ما در هر حال با هر نوع عملکرد درون تشکیلاتی توسط هرکس که نافی اصل حزبیت و انضباط و تابعیت از موازین مصوب تشکیلاتی باشد مخالفیم. صفتبندی و تعیین تکلیف نهایی خطوط به شیوه سیاسی تنها در متن مناسبات سالم و محکم حزبی ممکن است.

### آمادگی در برابر مخاطرات و فشارهای ناشی از جنگ

۸- با توجه به وضعیت فوق‌العاده موجود لازم است تشکیلات هرچه سریعتر به موقعیت آماده‌باش کامل نظامی و دفاعی درآید. مقررات لازم به فوریت باید تعریف شود و به اجرا درآید. امکانات فنی (تسلیحات، پناهگاهها، امکانات مخابراتی، تدارکاتی و غیره) برای مقابله با مخاطرات احتمالی فوراً بسیج شود. وظایف نظامی و دفاعی و حفاظتی هر ارگان و هر رفیق باید به روشنی تعریف شود. علاوه بر آرایش تشکیلاتی موجود، باید همه رفقا در یک آرایش نظامی و حفاظتی ویژه برای پیشبرد امور (اعم از نظامی، تدارکاتی، پزشکی، خدماتی و غیره) در شرایط بحرانی قرار بگیرند و این آرایش ویژه به مجرد محتوم شدن وقوع جنگ و یا غیر عادی شدن اوضاع به آرایش اصلی در تشکیلات تبدیل شود. ما تبعیت اکید افراد از مقررات و نقشه عمل‌ها و نیز دستورات فرماندهان و ارگانهای مسئول را در این دوره حیاتی میدانیم و به سهم خود بعنوان یک نیروی منضبط و مدافع انضباط حزبی عمل میکنیم.

۹- ضروری است رهبری بدقت حالات مختلف تغییر اوضاع را بررسی کند و برای هریک از این حالات و معضلات عملی ناشی از آنها نقشه از پیشی و تعریف شده‌ای داشته باشد. رفقای تشکیلات باید بدقت در مورد وظایف عملی و شیوه کار خود در هر یک از این حالات توجیه شوند و آمادگی لازم را بدست بیاورند.

۱۰- آمادگی نظامی و تشکیلاتی و فنی برای مقابله با مخاطرات مستقیم ناشی از جنگ به تنهایی هنوز کافی نیست. یک منشاء عمده خطر اقدامات خرابکارانه و تروریستی احتمالی علیه تشکیلات در متن آشفتگی اوضاع است. از اینرو تاکید میکنیم که حفظ رهبری و کادرهای کومه‌له و تمام رفقای تشکیلاتی که میتوانند هدف عملیات تروریستی قرار بگیرند یک وظیفه اساسی ماست. ما خواهان اجرای دقیق‌ترین و قاطع‌ترین موازین امنیتی و ضد خرابکاری هستیم و خود برای انجام هر وظیفه‌ای در جهت حفظ امنیت و سلامت رهبری و



کادربهای تشکیلات اعلام آمادگی میکنیم.

۱۱- هر عضو و فعال تشکیلاتی کومه‌له باید حفاظت از اموال و تجهیزات و تاسیسات کومه‌له را وظیفه تخطی‌ناپذیر خود بداند. به هر نوع تخطی از مقررات امنیتی و حفاظتی تشکیلات باید بعنوان یک خطای جدی برخورد شود و مسئولین در سطوح مختلف اهمیت این مساله را بدقت برای رفقای تحت مسئولیت خود تشریح نمایند.

۱۲- هر رفیق تشکیلاتی، مستقل از اختلاف نظرات و مرزبندیهای احتمالی خود با سیاستها و ارگانهای موجود، موظف به شرکت در وظایف دفاعی و حفاظتی و شرکت در گروه‌بندیهای کاری و تخصصی و خدماتی است که تشکیلات تعیین میکنند. اصل حفظ موجودیت تشکیلات و افراد و ارگانهای آن بر هر اختلاف نظر احتمالی مقدم است.

۱۳- عواقب عملی و دامنه لطمات و مشکلات ناشی از آن برای تشکیلات ما بدرستی قابل پیش‌بینی نیست. ما اعلام میکنیم که جبران لطمات و خسارات احتمالی، تجدید و تحکیم ارتباطات و موازین تشکیلاتی در صورت وقوع هر نوع گسستگی و قطع ارتباط عملی، و بطور کلی بازسازی هر جنبه فعالیت تشکیلاتی در کردستان که در نتیجه جنگ لطمه خورده باشد و اعاده وضعیت متعارف تشکیلاتی را وظیفه اساسی خود در چنان شرایطی میدانیم و برای هر تلاشی در این جهت آماده‌ایم.

#### اجتناب از لطمات و مشقات انسانی

۱۴- یک ملاک اصلی و یک ضامن موفقیت کومه‌له در این دوره اجتناب از لطمات و مشقات انسانی ناشی از جنگ و وضعیت بحرانی در منطقه است. از اینرو اعلام میکنیم:

۱- تضمین امنیت و سلامت کودکان و نوجوانان و آرامش خاطر و آسایش مادی آنها یک وظیفه تعیین‌کننده ماست. این ملاک انسانیت ما و جنبش ماست. بعلاوه هر لطمه‌ای در این زمینه، علاوه بر جنبه عاطفی غیر قابل انکارش برای همه ما، چهره اجتماعی ما بعنوان یک سازمان مسلط بر اوضاع خود را تضعیف میکند. بهمین ترتیب باید بر طبق طرحهای روشن و به قیمت صرف انرژی و فداکاری از جانب همه ما آن رفقا و دوستان تشکیلات که بدلیل موقعیت جسمی و سنی و خانوادگی خود امکان تحرک و مانور کافی در این شرایط را ندارند از امنیت کافی برخوردار شوند. جلوگیری از لطمات انسانی در شرایط بحرانی وظیفه تک تک رفقای تشکیلاتی است. در صورت وقوع جنگ و اوضاع فوق‌العاده، حفظ امنیت کودکان و رفقای ضربه‌پذیر وظیفه حیاتی تشکیلات است و ابدا نباید بعنوان یک امر جانبی و فوق‌برنامه به آن نگریسته شود. از هم اکنون گروه‌بندیهای لازم برای این کار باید صورت بگیرد و نیروی کافی به این امر اختصاص داده شود.

۲- وظایف انسانی کومه‌له در بعد انسانی به وابستگان تشکیلاتی خود منحصر نیست. تشکیلات ما باید در صورت لزوم برای ایفای نقش موثر در کاهش مشقات توده‌های مردمی که سالها ما را در میان خود جای داده‌اند آماده باشد. این یک وظیفه انسانی است که بعلاوه بر اعتبار کومه‌له در میان توده مردم زحمتکش خواهد افزود.

## در مورد اعزام

۱۵- ما از پروژه اعزام کومه‌له حمایت میکنیم. مستقل از مساله جنگ در منطقه، این پروژه باید با تمام قوا جلو برده شود. پیشروی این پروژه شرط لازم سازمانیابی اصولی در عرصه نظامی و کار تشکیلاتی در کردستان و حل معضلات اجتماعی، اقتصادی و انسانی افراد زیادی است. پروژه اعزام مکمل سیاست عمومی ما در جهت افزایش کارآئی رزمی و سازمانگرانه کومه‌له در کردستان است.

۱۶- ما انتقال به محیط اجتماعی مناسب‌تر را نه فقط حق مسلم کودکان، خانواده‌ها و رفقای مجروح و مصدوم، بلکه حق هر رفیق تشکیلاتی میدانیم که سالها از عمر خود را در سخت‌ترین شرایط در مبارزه در صفوف کومه‌له صرف کرده است و اکنون به محیط مناسب‌تر برای زندگی و ادامه فعالیت ثمربخش سیاسی نیاز دارد.

۱۷- در عین حال ما جدا با تبدیل مساله اعزام به یک مشغله دائمی تشکیلات مخالفیم. پروژه اعزام باید مانند سایر امور بعنوان نقشه فعالیت بخشی از تشکیلات بطور روتین دنبال و پیگیری شود. بعنوان یک تشکیلات هدف ما ایجاد یک کومه‌له سازمان یافته‌تر و کارآمدتر در منطقه است. ما امضاء کنندگان زیر، ضمن پذیرش اینکه برخی از ما بعنوان افراد ممکن است لازم به اعزام باشند، حضور در منطقه و شرکت در حل معضلات و مسائل دوره آتی و شکل دادن به سازمانی که در اسناد و مباحثات خود ترسیم کرده‌ایم را یک اصل خود میدانیم، به این منظور اعلام آمادگی میکنیم و تشخیص نوع و محل فعالیت خود را تماما به تشکیلات میسپاریم.

۱۸- ما ضمن اینکه حق هر رفیق مایل به اعزام را برای فعال کردن امکانات شخصی به رسمیت میشناسیم، معتقدیم شیوه اصولی برخورد یک عضو حزب کمونیست قرار دادن امکانات شخصی در اختیار تشکیلات و تسهیل امر اعزام بر طبق اولویت‌های حزبی است که در آن مجموعه فاکتورهای انسانی، پزشکی، تشکیلاتی و غیره در نظر گرفته شده است.

۱۹- تاکید میکنیم که با توجه به شرایط منطقه نفس پروژه اعزام برای دور کردن همه و یا بخش اعظم افراد لطمه‌پذیر در فرصت باقیمانده کافی نیست و تشکیلات باید با هوشیاری و ابتکار و با استفاده از حداکثر امکانات و ظرفیت‌های موجود برای حفظ امنیت و سلامت این افراد در محل تلاش کند.

۱۰ ژانویه ۹۱

# جنگ خاورمیانه، وضعیت و وظایف ما در اردوگاههای کومه له در خاک عراق

## توضیحی درباره قطعنامه فراکسیون کمونیسم کارگری

### منصور حکمت

متن پیاده شده نوار ارسالی برای تشکیلات کردستان حزب

رفقا با سلام و آرزوی موفقیت برای شما، من منصور حکمت هستم، اینجا با رفقا کورش مدرسی و رحمان حسین زاده نشستیم. میخواهیم با شما درباره وضعیت تشکیلات و بخصوص برخورد ما به جنگی که به احتمال زیاد در آن منطقه به وقوع میپیوندد صحبت کنیم.

طی چند ماه گذشته مسائل زیادی در رابطه با تشکیلات کردستان حزب مطرح شده است. چه در نامه های شما و چه در بحثهایی که با کادرها و رفقای کمیته رهبری کومه له داشته ایم، یک وجه اصلی صحبتها تشکیلات کردستان و کشمکشها و مشکلات درونی آن بوده است. موضوعات اینها را خودتان میدانید. از مساله اعزام تا کمیته رهبری، اردوگاهها و برخوردهایی که به برخی از رفقا میشود و غیره، محور مشکلات تشکیلاتی ای است که در این دوره داشته ایم. استنباط من، از نامه های شما و صحبت با برخی رفقا، اینست که این مسائل در طی چند ماه اخیر قدری فروکش کرده است. اما بهرحال اینها مسائل جدی ای است که در تشکیلات ما مطرح است. منتهی صحبت اصلی امروز من برسر جنگ در منطقه است. این صحبت را طرح بحث قطعنامه ای که خدمتتان داده ایم در نظر بگیرید. در حاشیه این بحث و در رابطه با این بحث است که راجع به مسائل تشکیلاتی ای که به آن اشاره کردم هم چند کلمه ای صحبت میکنم.

جنگی که ما از آن صحبت میکنیم، یک رویداد محلی یا واقعه ای در ابعاد یک تلاقی نظامی ما با جمهوری اسلامی نیست، بلکه پدیده ای است که همه دنیا دارد از آن صحبت میکنند و عواقب آن برای هیچکس، حتی برای دولتهایی که در آن درگیرند، قابل محاسبه نیست. این جنگ کلیه معادلات سیاسی را در منطقه و به یک معنا در کل جهان تغییر میدهد. این جنگ ما را در شرایط جدیدی قرار میدهد و با مخاطرات جدی ای روبرو میکند. بنابراین حتی اگر منسجم ترین تشکیلات دنیا هم بودیم الان باید می نشستیم و راجع به این جنگ صحبت میکردیم. با توجه به اینکه منسجم ترین تشکیلات دنیا نیستیم آنوقت دیگر لازم است جدا تکلیف بعضی

مسائل را روشن بکنیم.

جنگی که در پیش است مهمترین رویدادی است که ما باید راجع به آن حرف بزنیم. اینکه اردوگاه ۲ چه شد و اردوگاه ۱ چه شد، و اولویت سیاست اعزام در کار ما چیست و ترتیب لیست اعزامی‌ها چیست و کمیته رهبری کومه‌له چه نقطه ضعف و چه نقطه قدرتی دارد، اینها همه نسبت به این اتفاق مهمی که دارد در زندگی همه ما می‌افتد فرعی است. حتی اگر بخواهیم به این موضوعات بپردازیم باید اول ربط آنها را با این دوره مشخص به روشنی توضیح بدهیم.

همانطور که در قطعنامه گفته‌ایم تشکیلات کردستان ما بخصوص در کانون این جنگ است. هر اتفاقی بیافتد دارد پیرامون ما و یا حتی برای خود ما می‌افتد و فکر نمیکنم نه فقط میلیونها مردمی که در همانجا زندگی میکنند، بلکه حتی هیچ نیروی سیاسی و دولتی در منطقه از این جنگ برکنار بماند و بتواند به مسیر قبلی خود ادامه بدهد. این جنگ کاملا موقعیت تشکیلات خود ما را در کردستان تغییر میدهد. حتی اگر این ماجرا فقط چند روز طول بکشد ما با تهدیدات جدی نظامی و فیزیکی و تنگناهای اقتصادی و غیره روبرو خواهیم شد. امروز مساله اساسی برای ما کسب آمادگی برای چنین شرایطی است.

من با خیلی‌ها راجع به این صحبت کرده‌ام که چگونه از این دوره بیرون خواهیم آمد. آدمهای بدبین و خوشبین وجود دارند. در موارد زیادی رفقا در پاسخ به این مساله تاحدودی خط خود و تلقی‌شان را از وضع تشکیلات بروز میدهند. اما در مجموع تصویری که بدست میاید اینست که اگر خودمان را جمع و جور نکنیم از این دوره خوب بیرون نمیائیم. این بنظر من یک ارزیابی واقع بینانه است که اگر به موقع نجنبیم، لطمه خورده و تضعیف شده از این ماجرا بیرون خواهیم آمد. در عین حال من جدا اعتقاد دارم که اگر خودمان را جمع و جور کنیم، که بنظر من میتوانیم، ممکن است حتی از دل این شرایط قوی‌تر بیرون بیائیم. جریانی که در این دوره خود را حفظ کند و به مسائل امروز مردم پاسخ داشته باشد، میتواند قوی‌تر از این دوره بیرون بیاید. در میان نیروهای منطقه راهی که جلوی ما هست از همه روشن‌تر است. مساله اصلی اینست که خود را سریعاً جمع و جور کنیم و عواقب این جنگ برای ما آنقدر سنگین نشود که یک دوره تلخ در تاریخ تشکیلات را بسازد. بلکه حداکثر دوره سختی باشد که ما از سر گذرانده‌ایم و حتی شیوه بیرون آمدن ما از این دوره موقعیت سیاسی ما را در کل منطقه تحکیم کرده باشد و قدرت عمل ما را افزایش داده باشد. من فکر میکنم این ممکن است. جنگ پر از مشقات و محرومیت‌هاست، اما در عین حال نیروهای سیاسی را یکبار دیگر برای مردم معنی میکند. ما میتوانیم کاری کنیم که وقتی پس از این دوره، یکماه یا سه ماه دیگر، به ما نگاه میکنند کومه‌له را نیرویی ببینند که با قدرت و صلاحیت از این دوره عبور کرده است. من این را نه فقط منتفی نمیدانم، بلکه خیلی هم به آن امیدواریم. همانطور که گفتیم این دست شماست.

ابعاد این مساله با هیچ واقعه‌ای در تاریخ فعالیت تشکیلات ما قابل مقایسه نیست. اگر بخواهیم به‌رحال از نظر تاثیری که این رویداد روی شرایط فعالیت ما میگذارد آنرا با چیزی مقایسه بکنیم، شاید قابل مقایسه با جریان ۳۰ خرداد باشد و تاثیری که روی چپ ایران گذاشت. ابعاد مساله این است. این مثل فلان حمله جمهوری اسلامی، فلان بمباران اردوگاه، محاصره شدن این یا آن عده از رفقا در فلان منطقه و ضرباتی که اینجا و آنجا خورده‌ایم نیست. این واقعه‌ای است با ابعاد وسیع از نظر سیاسی. موجب تغییرات سیاسی مهمی میشود. از نظر فنی هم فکر میکنم شرایطی که با آن روبرو خواهیم شد بیسابقه باشد.

نتیجه‌ای که میخواهیم بگیریم اینست که حتی اگر ما هیچ مشکلات درونی‌ای هم نمیداشتیم، باز هم این وضعیت وظایف جدید و شرایط ناشناخته‌ای را جلوی ما میگذارد که تنها با آمادگی و هوشیاری میتوان با آن روبرو شد.

وقتی مساله جنگ را برجسته میکنیم، طبعاً یک چیزهایی را داریم کمرنگ میکنیم. از جمله عملاً داریم تمام بحث مان درباره دورنمای فعالیت مان در کردستان در عرصه های مختلف تبلیغی، ترویجی و سازماندهی را کمرنگ میکنیم. یک نفر ممکن است ایراد بگیرد که "آخر ما که برنامه عملمان را داده ایم، باید مشغول اجرای آن بشویم و حفظ خود و گذراندن این دوره جنگ و بحران که فلسفه وجودی ما نشد، ما باید از هر فرصتی برای فعالیت سیاسی مان استفاده کنیم. فلسفه وجودی ما اینست". بحثی که در این قطعنامه هست و در واقع روح آن را تشکیل میدهد اینست که اگر چنین کسی واقعا به حرف اعتقاد داشته باشد که ما وظایف سیاسی اساسی و روشنی در جامعه کردستان داریم که باید پیش ببریم، آنوقت امروز بیاید پای این بحث که شرط لازم انجام این وظایف اینست که از این دوره درست بیرون بیاییم. خط سیاسی کمونیستی - کارگری در کردستان معنی اش این نیست که انسان در هر لحظه مشغول یک فعالیت تبلیغی و ترویجی و سازمانگرانه بر مبنای کمونیسم کارگری است. بلکه اینست که ما نیروی پیش برنده این حرکت را بدرستی حفظ میکنیم و از گذرگاههای تعیین کننده عبور میدهیم. اگر کسی امروز ایراد بگیرد که "تمام کار ما امروز شده حفظ خود، حفظ انسانها، ارگانها، ادامه کاری ارتباطات کارگری، پس ارگانهای تبلیغی و ترویجی و سازماندهی ما (نظیر تکش یا رادیو و غیره) چکار میکنند؟"، جواب من جوابی است که باید ۳۰ خرداد به این نوع ایرادها داده میشد و آن اینست که وقتی دشمن هجوم برده است، کسی که واقعا میخواهد کاری از پیش ببرد آن روز باید صفش را نگه دارد.

ما تاوان این روش را پیشتر پرداخته ایم. ما تاوان این را داده ایم که مستقل از اینکه اوضاع عینی چگونه است به کار خودمان بر طبق اولویت های تعریف شده مان ادامه دادیم. ما در مقطع ۳۰ خرداد به اصل حفظ خود و به اصل عقب نشینی منظم کم توجه کردیم. به این فکر نکردیم که بهرحال فردایی وجود دارد، این دوره میگذرد و ما بهرحال باید بدانیم که ۶ ماه دیگر، بعد از گذار از این دوره، در چه موقعیتی قرار میگیریم. از اتحاد مبارزان کمونیست به تنهایی فقط ۲۰۰-۳۰۰ رفیق در آن یکسال دستگیر شدند که عده زیادی از آنها بعداً اعدام شدند. ما چنان تلفاتی دادیم چون به معنی واقعی این را نفهمیدیم که اگر قرار است آینده ای برای چپ و کمونیسم ایران وجود داشته باشد، یک شرط آن اینست که انسانهایی که قرار است این آینده را تضمین کنند حفظ شوند.

بنابراین من رفقای را که همین درجه اهمیت و اولویت را برای مساله حفظ تشکیلات و فعالینش در این دوره قائل نباشند شخصا سرخط نمیدانم. بنظر من این رفقا یک نکته مهم را درست درک نمیکنند و آن اینست که برای اینکه کاری بکنیم، بدوا باید باشیم. برای اینکه حرکت بکنیم باید متشکل باشیم و نمیشود و در لحظه ای که نه فقط تشکیلات ما، بلکه دولتها در منطقه دارند به بقاء و آینده شان فکر میکنند، ما این را یک مساله فرعی یا یک تهدید روتین ببینیم و درستی و نادرستی کارمان را فقط با این بسنجیم که چه کارهای مضمونی ای داریم انجام میدهیم. در طول سه ماه آینده و تا وقتی تهدید و مخاطرات این جنگ بر طرف نشده و یا موقعیت جدید و متفاوتی پیش نیامده وظیفه اصلی ما گذراندن این دوره با قدرت و استحکام و بیرون آمدن از آن با کمترین لطمه و بیشترین آمادگی برای ادامه فعالیتمان است.

بنظر من اگر ما این را درست درک کنیم میتوانیم از این دوره با موفقیت عبور کنیم. راستش حتی به این خوشبینم که در فردای این واقعه کومه له قدرتمندتری در کردستان میماند که نفوذ و وجهه سیاسی خود را در یک مقیاس بسیار وسیع تری گسترش داده است.

بنابراین روح کلی و اساسی این قطعنامه اینست که فراخوان بدهد و بپرسد که چه کسانی حاضرند امروز پا جلو بگذارند و با تشخیص این اولویت برای این دوره تلاش کند. طبعاً این از دورنمای عمومی هرکس ناشی میشود.

کسی که دورنمای خاصی برای آینده مبارزه در کردستان ندارد، طبعاً الان هم علاقه خاصی ندارد که امروز به این شیوه که من می‌گویم از این دوره بیرون بیائیم. چه بسا جنبه انسانی این رویداد برای او مهم باشد، اجتناب از لطافات فیزیکی برایش مهم باشد، اما از نظر سیاسی مساله این اولویت را برایش ندارد. اما برای کسی که آن دورنمای سیاسی را در کردستان دارد، یعنی اعضاء فراکسیون کمونیسم کارگری، درک اهمیت این دوره و گذار سرفرازانه از این دوره حیاتی است. ما میتوانیم ۶ ماه دیگر جمع شویم. موقعیت خود را مجدداً بررسی کنیم و ببینیم این دوره را چگونه گذرانده‌ایم و همه آن دورنمای فعالیت را با توجه به شرایط جدید، که بسیار با شرایط امروز تفاوت خواهد داشت، باز تعریف کنیم. اما برای اینکه بتوانیم ۶ ماه دیگر این کار را بکنیم باید دسته جمعی درست از این دوره بگذریم.

این قطعنامه می‌خواهد یک عده بگویند که ما این را درک می‌کنیم و آماده‌ایم. اولین نتیجه این اعلام آمادگی این است که فرد با تمام مسائلی که در رابطه با این واقعیت و این نقطه عطف فرعی محسوب میشود فرعی برخورد می‌کند و آن را کناری می‌گذارد تا وقتی که بتوان آن را بعنوان یک مساله اصلی مجدد مطرح کرد. اگر نارضایتی‌ای از برخوردهای تشکیلاتی هست، بنظر من اینجا باید جای فرعی خود را پیدا کند، اگر کسانی کاری کرده‌اند که آدم معتقد است اشتباه کرده‌اند، باید این را بصورت یک مساله فرعی نگاه کرد. واقعیت اینست که با همه اشتباهات و ضعفها و اصطکاک‌هایمان امروز وظیفه داریم تشکل سیاسی پیشرو برای تحقق این دورنما را از این دوره عبور بدهیم. کسی که این را نفهمد بنظر من راستش هیچ چیز نفهمیده است.

حال به وضعیت تشکیلات برگردیم. اگر این عدم انسجام امروز نبود، اگر این اغتشاشی که امروز میان ما هست و کسی نمیتواند منکر آن بشود نبود، ما با نظم بیشتری وارد این دوره میشدیم و دیگر تردید نبود که بدرستی آن را طی می‌کنیم. ولی واقعیت اینست که این اغتشاش هست. من اینجا در حاشیه این قطعنامه قدری راجع به این مسائل صحبت می‌کنم. منتهی قطعنامه از ما می‌خواهد که چگونه، حتی بشکل فرمال، به این اغتشاش فائق بیائیم و بگذاریم این منطق این روند در دوره دیگری خود را دنبال کند.

ببینید، اساس بحث ظاهراً این است که کنترل و اتوریته در تشکیلات از بین رفته، هرکس ساز خودش را میزند، رهبری تشکیلات کردستان آن نقش و نفوذی را ندارد که میبایست داشته باشد، اینجا و آنجا سیاستهای اشتباهی پیش گرفته میشود و غیره. وقتی ته این ایرادات را نگاه میکنید میبینید اتفاقی که افتاده است اینست که تشخیص فردی برای نوع فعالیت خیلی برجسته شده، و تصمیم جمعی، که خود را در تصمیم تشکیلاتی و ارگانهای رهبری نشان میدهد تضعیف شده است. هرکس ممکن است توضیح خود را برای این وضعیت داشته باشد، اما بهرحال در اینکه الان وضعیت این است که ما تشکیلاتی نیستیم که بتواند تصمیمات جمعی اش را بدرستی و بدون اصطکاک پیش ببرد تردید نیست.

من در باره این وضعیت تحلیل زیاد شنیده‌ام. یک خط تحلیلی اینست که بما می‌گویند ببینید شما در بحثهای دوره قبل یک لایه کادرهای مجرب، قدیمی، رزمنده و مبارز کومه‌له را به حاشیه راندید (و بدرجات مختلف ادعا میکنند که ما در این کار عمد داشتیم یا نتیجه تبعی بحث های ما یا رویدادهای آن دوره این شده). بما می‌گویند که بهرحال ماحصل این بحثها این شده که کادرهایی که ستون فقرات این تشکیلات بودند و در شرایط بحرانی و در تندپیچ ها این تشکیلات به آنها تکیه میکرده به حاشیه رانده شدند، و یک عده آمده‌اند که آن اتوریته و نفوذ و توانایی را ندارند. نتیجه منطق این موضع اینست که از ما خواسته میشود که تشکیلات دوباره روی دوش همان طیفی گذاشته شود که گویا کنار گذاشته شده و یا به حاشیه رانده شده است. این یک تحلیل است. من بعداً جواب کوتاهی این میدهم.

یک تحلیل دیگر اینست که در نتیجه وضعیت عینی و همینطور مباحثات دوره قبل، اتوریته‌ها در تشکیلات شکست و مناسبات گسیخته شد و در نتیجه منفعت و مصلحت و عافیت طلبی فردی در تشکیلات رشد کرده است. بنابراین گفته میشود که امروز نمیشود صرفاً بر مبنای سیاست و خط و خطوط سیاسی اوضاع درونی تشکیلات در کردستان را توضیح داد. اوضاع امروز هزار و یک دلیل دارد. هرکس یک مساله دارد. مسائل قدیمی بیرون زده چون کنترل "قدیمی" بر اوضاع و مکانیسم‌هایی که این معضلات و مصالح را در ذهن افراد به عقب میراند از میان رفته و در نتیجه هرکس دارد مساله قدیمی خود را بیان میکند. اعم از اینکه مساله او اعزام باشد، یا سازماندهی‌اش و غیره. در نتیجه حرف شنویی و نقشه وجود ندارد. بدبینی وجود دارد و غیره. این هم یک رگه تحلیلی است.

بنظر من ممکن است در هر کدام اینها ذره‌ای از حقیقت وجود داشته باشد. به این معنی که بله لایه‌های از کادرهای تشکیلاتی که قبلاً کار بدست بودند و امور را میشناختند و بقیه هم عادت کرده بودند که لابد هرچه آنها میگویند درست میگویند، در جریان بحثهای دوره قبل معلوم شد که خیلی هم درست نمیگویند و اتوریته‌شان تضعیف شد. جالب اینجاست که خود این رفقا که ظاهراً به حاشیه رانده شده‌اند کسانی بودند که در دوره‌های خیلی کمتر بحرانی به نسبت امروز و در مواجهه با مسائلی خیلی کوچکتر از این، یعنی صلح بین دو کشور و یا جنگ آمریکا در منطقه، دست و پای خود را گم کردند، تشکیلات را حتی به بی‌اعتمادی به رهبری سیاسی حزب کشاندند و به عملکردهای عقب مانده صحنه گذاشتند. اینطور نیست که گویا در یک مقطع خاص یک عده رفقای مجرب و آماده و کار آزموده ناگهان کنار گذاشته شدند و جای آنها را یک عده بی‌تجربه و تازه کار گرفتند. این تبیینی است که ممکن است آدم پرتی بخواهد از وضعیت حزب بدهد. ولی واقعیت اینست که اولاً، کسی به آنصورت به حاشیه رانده نشده. رفقای هستند که امروز دست و دلشان به کار نمی‌رود، فرصت پیدا نکرده‌اند و یا حتی احتمالاً به آنها امکان داده نشده است. همه اینها میتواند در مواردی موضوعیت داشته باشد. اما اکثریت قریب به اتفاق کادرهای تشکیلات سرچایشان هستند و دارند کارشان را میکنند. ثانیاً کسانی که سرکارند، کسانی که جای آنها را گرفته‌اند که از قرار به حاشیه رانده شده‌اند، اینها هم همانقدر قدیمی و مجرب‌اند و همه لحظات این تشکیلات را با همانها گذرانده‌اند. ثالثاً، بحث واقعی‌تر بحث خط است، علت اینکه اتوریته رفیق که در این یا آن مقطع سر کار است کم شده و نظرش پیش نمی‌رود این است که کسی با نظرات او مخالف است. در تمام طول تاریخ فعالیت کومه‌له هم هروقت اپوزیسیونی در ناحیه‌ای سربلند کرده، خط مسئول آن عرصه پیش نرفته است. واقعیت این است که در تشکیلات کردستان ما رهبری با مخالفت روبروست، با تشخیصهای متفاوتی روبروست و آن اتوریته سیاسی و معنوی را که میبایست وجود داشته باشد را ندارد. بهرحال علت مسائل ما این نیست که کسانی که میتوانند این انسجام را ایجاد کنند الان سرکار نیستند. کسانی که میتوانند این انسجام را ایجاد کنند اتفاقاً همانها هستند که سر کارند، چون اینها کسانی هستند که توانستند انسجام تشکیلاتی را بدنبال تشتت دوسال پیش که بطور اجتناب ناپذیری در نتیجه جدلها و مبارزات درونی ایجاد شده بود، حفظ کنند. قبل از اینکه اینها سر کار بیایند فی الحال قطب‌بندی حادی در تشکیلات بوجود آمده بود و حرف رهبری حتی کمتر از اینهم پیش میرفت.

این بحثها بنظر من محتوایی ندارد. هدف پشت این بحث بنظر من عقب راندن کسانی که میخواهند از موضع چپ در این تشکیلات کار کنند به یک موضع به اصطلاح "آشتی ملی"، است. چند قدم به عقب برگشتن و موضوعات را از نو بررسی کردن" و غیره. این خط ما نیست. اگر کسی صلاحیت دارد و میتواند تشکیلات را از این دوره عبور بدهد بنظر من کسانی هستند که افق رادیکالشان را در تشکیلات مطرح کردند. آنچه مسلم است اگر با آن بی‌افقی دوسال قبل وارد این شرایط میشدیم، هیچ صحبتی از یک گذار سرافرازانه نمیتوانست باشد. بنظر من جای خوشحالی است که دوسال پیش در تشکیلات ما بحثهایی مطرح شد که امروز به همه نشان میدهد که تا وقتی باقی باشیم و بتوانیم کار کنیم دنیایی از کار جلوی ما هست. این خط است که بنظر من

ما را قادر میکند از این دوره بدرستی عبور کنیم.

موضوع دیگر مساله وجود "انگیزه‌ها و مصلحت‌های" مختلف در میان رفقای تشکیلاتی است. اولاً، بنظر من جای خوشحالی است که آدمها میتوانند حرف خودشان را بزنند و مثلاً بگویند "من باید به خارج بروم"، "من نگران حال خانواده‌ام هستم"، جای خوشحالی است که آدمها میتوانند به رفیق خودشان بگویند که "حرفت را قبول ندارم" و احترامشان سرچایش باشد و کار خودشان را بکنند. بنظر من فضایی که امروز در تشکیلات بوجود آمده فضای آزادتری است. خوب این آزادی باید تا حدی قوام بیگردد و خود را در نرم‌ها و کدهای تشکیلاتی جا بدهد. ولی نفس اینکه امروز افراد انگیزه‌ها و مشکلات و دردهایشان را به زبان میاورند یک گام به پیش است. خود این معضلی نیست. ثانیاً فکرنمیکنم چیز عجیبی باشد که یک تشکیلات وقتی به نقطه عطفهای به این تعیین کنندگی میرسد تردید و ابهام در آن بوجود بیاید. و باز خوشحالی من از این است که ما در شرایطی با این تندپیچ‌ها روبرو میشویم که درحالی که ابهام بالاچار در سطوحی بوجود میاید، صد برابر آن در سطوح دیگری دید روشن وجود دارد که باید چکار بکنیم. اگر همین ابهامات، که حاصل شرایط و موقعیت عینی در منطقه و انقباض‌هایی است که ما بناگزیر با آن روبرو شده‌ایم، در شرایطی بوجود میامد که خطی که قرار بود به آن پاسخ بدهد میخواست فقط با تهیج در مورد "رزمندگی" با آن روبرو شود، ما عاقبت خوبی پیدا نمیکردیم. الان در مقابل این وضعیت، دید روشنی در میان اکثریت تشکیلات وجود دارد که میدانند خط ما و کار ما چیست، اهمیت این دوره‌ها و این نقطه عطفها و پاسخ ما به این ابهامات چیست. جای خوشحالی است که امروز خطی بر سر کار است که با این ابهامات و مشکلات همدردی دارد و شرایط پیدایش آن را درک میکند و میخواهد به آنها پاسخی درست و انسانی بدهد. اگر با این وضعیت با شیوه برخورد خشک و کم سیاسی چند سال قبل روبرو میشدیم، بنظر من عکس‌العملهایی که در برابر این ابهامات بوجود میامد بیشتتر به ابهام و بیخطی دامن میزند.

بهرحال من از این نظر هم فکر نمیکنم مشکلی داشته باشیم. حتی فکر نمیکنم این تحلیل درستی باشد که مشکلات ما نهایتاً به مصلحت جویی‌های فردی برمیگردد. شرایط عینی، عکس‌العملی که بوجود آورده، تردیدها و ابهامات، کناره‌گیری برخی رفقای که تجربه بیشتری داشتند یا میتوانستند کار جدی‌تری صورت بدهند، همه اینها جزو واقعیاتی است که ما با آنها روبروئیم. اینها جزو تعریف مساله‌ای است که باید به آن جواب بدهیم. و اگر ما درست نگاه کنیم میبینیم که پس ریشه ضعف را نباید آنجا جستجو کرد. علت ضعف را باید آنجا سراغ کرد که آن نیرویی که پاسخ دارد و میتواند جواب این ابهامات و مشکلات را بدهد، چرا موفق‌تر از این نیست و چرا نتوانسته مسائل را زودتر از این جواب بدهد. بنظر من نمیشود گفت که "بدلیل وجود مسائل زیاد ما تشمت داریم". اگر مسائل زیاد باشد اما پاسخها هم به همان درجه روشن باشد و نیروی پاسخ دهنده هم آماده باشد، مشکلی پیش نمیاید. مساله اینست که این نیرو آماده نیست. من فکر میکنم وضعیت فعلی به یک معنی به خود چپ برمیگردد. به اینکه چپ چقدر آمادگی دارد پاسخ کناره‌گیری فلان رفیق باتجربه و تردیدها و دل‌نگرانی‌های بهمان رفیق را در مورد وضع خود و رفقای دیگر و خانواده‌اش دارد بدهد. اینجاست که بنظر من باید به خودمان نگاه کنیم و اگر ملامتی هست باید خودمان راملامت کنیم. ما مسبب مشکلات امروز تشکیلات نیستیم. اگر جریان چپ نقشی داشته است این بوده است که به این مشکلات که خواه ناخواه در همین ابعاد به وجود میامدند، و بوجود آمده بودند که چپ برای پاسخگویی به آنها بوجود آمد، آنطور که باید پاسخ نداده است. اگر وضعی هست این است که چپ این پاسخ را با قدرت و انسجام کافی نمیدهد. بنابراین باید برگردیم به بحث آمادگی چپ.

انتقادی که به چپ میشود کرد اینست که تو که پاسخ این وضع را داری چرا با قدرت عمل و استحکام در مدتی که فرصت داشته‌ای سیاست خود را جلو نبرده‌ای و چرا اجازه داده‌ای این تشمت طول بکشد. چون بهرحال



نفس تشمت اجتناب ناپذیر بود، چپ اصلا در متن این بود که سر کار آمد. سوال اینست که چرا نتوانسته به سرعت اوضاع را جمع و جور کند، چرا آنقدر کند و تدریجی پیش رفته‌ایم.

اینجا من به بحث‌های همان دوره برمیگردم. نامه‌ای که ما بعد از پلنوم شانزدهم برای تشکیلات نوشتیم بنظر من تمام این مساله را پیش بینی کرده بود. اگر در آن مقطع چپ درک میکرد که وظیفه‌اش نه تعمیق بیش از این خطوط و مقابل قرار دادن‌های تشخیصها و نظرات، بلکه سازمان دادن یک حرکت از بالا و تشکیلاتی برای پیش بردن نقشه‌هایش است، بنظر من ما امروز در این وضعیت قرار نمیگرفتیم. من علت کش آمدن این وضعیت را جا نیافتادن آن بحث در درون چپ میدانم. اگر یکبار دیگر آن نامه را بخوانید میبینید که همانوقت دارد میگوید که اگر چه بکنیم و چه نکنیم انسجام از بین میرود و چند دستگی‌ها بوجود میاید و اتوریته برای رهبری خودتان باقی نمیگذارد و غیره. بخشی از هشدارها و غیره بنابراین بجا بود. یک بحث اصلی ما این بود که شما بر مبنای پلاتفرم معین و تناسب قوای معین پیروزی بدست آورده‌اید، علامت سوال گردن رهبران و کادرایتان آویزان نکنید. حال مساله این شده که کبر اتوریته ندارد. سوال اصلی اینست که چرا ندارد. از نظر ترکیب قوی‌ترین کمیته رهبری کومه‌له در سالهای اخیر است. وقتی میگوئیم قوی‌تر منظورمان قطعا از نظر جسمی نیست. بلکه داریم به این نگاه میکنیم که افراد میخواهند چه کنند، با چه مسائلی روبرو هستند و چه جوابی دارند به آن مسائل میدهند. از نظر تجربه، رفقای کمیته رهبری از قدیمی‌ترین رفقای تشکیلاتی هستند. چرا "اتوریته ندارند"؟ بنظر من این اتوریته را چپ باید به این رفقا میداد و نداد و الان در فرصتی که هست باید این اتوریته را بدهد. مستقل از هر ضعف، خطا و به زعم این و یا آن رفیق "سر خط نبودن" و "به روش قدیم کار کردن" آنها. این رهبری‌ای است که چپ بطور عینی در آن مقطع میتوانست شکل بدهد و باید این رهبری را به رسمیت میشناخت پشت برنامه عمل آن به خط میشد و خودش دیگر زیر پای آن را خالی نمیکرد. و بنظر من این اتفاق افتاد. آن رفقای چپ که این را درک نکردند، آنهایی بودند که به تلاقی چپ و راست در تشکیلات ذهنی گرایانه و فردی نگاه کردند. این را نفهمیدند که مساله بر سر تقابل قوای خطوط و گرفتن سنگرهای تشکیلاتی و پیاده شدن نقشه عمل‌های گرایشی است. بنظر من خود چپ علامت سوال زیادی به گردن بخشی از خودش انداخت که بنا به جایگاه تشکیلاتی‌اش وظیفه داشت این خط را رسماً پیش ببرد. این بخش اصلی مساله است. بخش دیگر برمیگردد به خود آنهایی که سرکار قرار داشتند. بنظر من این رفقا باید بهتر برای انسجام دادن به چپ حرکت میکردند و کارشان از این نظر نقطه ضعفهای جدی داشته است. چپ باید به خودش نگاه کند، پشت دست خودش بزند و خود را جمع و جور کند تا از این شرایط دیگر درست بیرون بیاید. کاری که در گذشته نشده، باید در فرصت کوتاهی همین الان بشود. به همین دلیل این قطعنامه خطاب به چپ است و این تعهد را من از چپ میخواهم. اگر رفقای غیر فراکسیونی که باوری به بحث‌های ما ندارند و همه آنهایی که هزار و یک عیب و ایراد در کار ما پیدا میکنند و ممکن است حتی تقصیر وقوع جنگ آمریکا و عراق را هم گردن ما بیاندازند، نخواهند به این تعهد بدهند مساله برای ما اساساً اینست که آیا بالاخره چپی‌هایی را داریم که این تعهدات را بپذیرند؟ اگر دهها چپی وجود داشته باشند که این تعهد را بدهند و دنیا را از روزه‌ای ببینند که این قطعنامه مطرح میکند، من یک نفر غصه‌ای ندارم و فکر میکنم آن‌هایی که پا جلو میگذرانند، برای تضمین آینده ما و بخط کردن بقیه کافی هستند. بنابراین هرچند این قطعنامه فراخوانی به کل تشکیلات است که این شرایط را درک کنند، جهت اصلی صحبتش با چپی است که چندین ماه فرصت داشته است خود را جمع و جور کند و شرایط را درک کند.

اکنون دیگر این چپ موظف است روح این شرایط را درک کند. راستش سخت است کسی درک نکند. الان دیگر جای این نیست که در صف کسانی که میخواهند کومه‌له روی یک موضع سوسیالیستی کارگری باقی بماند و از این دوره سالم و معتبر و سرافراز بیرن بیاید حتی کوچکترین ترکی مشاهده شود. من شخصا هزار و یک ملاحظه دارم روی کار این یا آن رفیق، اما دندان روی جگر میگذارم، این ملاحظات را برای یک دوره درون خودم نگاه

میدارم، برای اینکه صف چپ و سوسیالیسم کارگری در کردستان بتواند در این دوره در مقابله با هزار و یک نیروی خارجی و مخاطره بیرونی یک پدیده صلب و یکپارچه بنظر بیاید. این قطعنامه اساسا این سوال را مطرح میکند: امروز علی‌رغم هر اغتشاش و تشتتی که هست، با هر تشخیص و هر باوری که نسبت به تشکیلات کردستان و رهبری آن وجود دارد، آیا خودتان را در صفی میدانید که میخواهد بر مبنای دورنمایی که چپ ترسیم کرده است، تشکیلات را از این دوره خطیر سرافراز عبور بدهد؟ یا نه، تصمیم برخی این خواهد شد که کماکان درباره این بحث کنند که چه کسی در چه تاریخی چه طرحی را غلط پیش برده، فلان کس در ترویج "خط" هست یا نه و غیره؟

این برخورد است که افق و نگرش محدود را نشان میدهد. اگر ما این پدیده یکپارچه را پیدا کنیم و تشکیلات را از این پروسه عبور بدهیم فرصت کافی برای اینکه بنشینیم و بفهمیم مثلا پارسال تکش باید چه سمتی میرفت و نرفت، رهبری میبایست برخوردش به فلان رفیق چگونه باشد و نبوده، خواهیم داشت. اما الان این فرصت وجود ندارد و اصلی و فرعی کردن مسائل و تشخیص مهم از غیر مهم بنظر من همیشه شاخص یک آدم سیاسی است. بحث امروز من اینست: چند نفر در این تشکیلات حاضرند این تشخیص را بدهند. من شخصا در مورد کمیته رهبری کومه‌له و افراد آن تردیدی ندارم. در تمام نامه‌ها و بحث‌ها هم هنوز نشنیده‌ام کسی بگوید من از اینها صالح ترم و من میبایست جای آنها باشم. و اگر کسی هم این را بگوید بحث من اینست که خوب رفیق عزیز باید برای کنگره هفتم کومه‌له، و یا اگر عضو کمیته مرکزی هستی برای کمیته رهبری، خود را کاندید کنی. نمیتوانیم همینطور با توجه به اینکه چه کسی خود را صالح تر میدانند رهبری مان را عوض کنیم. رهبری ما آن چیزی است که الان رهبری ماست. و سوال اساسی اینست که آیا این، از نظر سیاسی، رهبری ما هست یا نه. بنظر من کار کنونی کومه‌له رهبری ما در کردستان هست. میتوانیم بنشینیم و در مورد عیوب آن صحبت کنیم. اما امروز برای اینکار حاضر نیستیم. کسی که امروز، در تاریخ ۱۳ ژانویه، اصرار دارد حتما در مورد عیوب کار رهبری خط خودش در کردستان صحبت کند، بنظر من هیچ چیز راجع به مبارزه سیاسی و ضرورت اتحاد و اصلی و فرعی کردن مسائل درک نکرده است. بنظر من این نوع اشتباهات است که ما را به این روز انداخته است. نمیگویم که بدنه چپ یک رهبری بی عیب در بالا را خراب کرده است، اما بنظر من هردو، رهبری و بدنه چپ در کردستان، این وظیفه را درست درک نکرده‌اند و الان باید درک کنند.

بحث من اینست که هر انتقادی، از بحث سازماندهی نمایندگی، وضع اعزام، وضع اردوگاه، چه کسی به چه کسی چه گفت که نمیبایست بگوید، چه کسی چه فکری کرد که نمیبایست میکرد، سازماندهی رادیو، سازماندهی نیروی نظامی، هیچ یک از اینها، که میشود در مقطعی نشست و درباره آنها صحبت کرد، بمن اجازه نمیدهد که در این مقطع بگویم که رهبری تشکیلاتم در کردستان زیر سوال است. زیرا از نظر سیاسی زیر سوال نیست، از نظر جهت‌گیری نیست، اینها کسانی هستند که این جهت‌گیری را بدرون تشکیلات آورده‌اند و از آن با وجود همان کناره‌گیری‌هایی که عده دیگری دارند حرفش را میزنند، دفاع کرده‌اند، اگر خلایق بوجود آمده اینها پرکردند. من شخصا کار هر روز یک نفر را زیر ذره بین نمیگذارم. جهتش را نگاه میکنم. خط و تلاشش را نگاه میکنم. و اگر به اینها نمره بدهیم، میتوانیم با اطمینان بگوئیم این رهبری تشکیلات ما و خط ما در کردستان است. همانقدر عیب دارد که هر کدام ما در عرصه تشکیلاتی خودمان و در کاری که به خودمان سپرده شده.

فراخوان من به چپ خیلی ساده است. پشت رهبری تشکیلات‌یتان بسیج بشوید تا از این دوره با اعتبار و لطمه نخورده، شریف و سالم بیرون بیائیم. فرصت کافی در آینده داریم تا بنشینیم و درباره قطعنامه‌های بعدی، ترکیبهای بهتر حرف بزنیم.

نکته دیگر اینکه در تشکیلات ما به مقوله اتوریته زیادی با تعبیر شبه مذهبی، بعنوان مرجعیت تقلید، نگاه

میشود. قرار نیست ما پشت سر رهبری نماز بخوانیم. بخشی از اتوریته رهبری تشکیلات، اتوریته پست تشکیلاتی است. کسانی در شهر کار میکردند در موارد زیاد نمیدانستند که مسئولی که سر قرارشان میاید بعدش چکار میکند و چه تیپ آدمی است. اما در اردوگاه تشکیلات کردستان چشمان مدام در چشم هم است و به هر برخورد یکدیگر نمره میدهیم. در حالی که بخشی از اتوریته محصول پست سازمانی است. نفس کمیته رهبری یعنی اتوریته، نفس مسئول رادیو و یا فرمانده نظامی یعنی اتوریته. نمیتوانیم تک تک بنشینیم و هریک کارنامه فردی برای همه درست کنیم و به آنها نمره بدهیم. باید برای من سوسیالیست متشکل روشن باشد که هرکس در پست مسئولیت سازمانی و فرماندهی نظامی و غیره قرار گرفته اصل بر پذیرفتن تصمیمات اوست. اگر میخواهیم این شخص را عوض کنیم این راه تشکیلاتی و اساسنامه‌ای خودش را دارد. بنظر من بحث اتوریته تا حدود زیادی از قدیم در کومه‌له با مقوله محبوبیت مخلوط بوده. آدم با اتوریته به معنی آدم محبوب و مردم‌دار گرفته میشده. این خاصیت علنی بودن و همینطور نظامی بودن تشکیلات بوده است. ولی بعنوان یک سوسیالیست متشکل، هرکس فردا به کمیته مرکزی انتخاب شود و یا در فلان پست مسئول قرار بگیرد، برای من بعنوان عضو این حزب اتوریته پستش را داراست و باید سعی کنم پیشبرد وظایفش را، که قبلا با آن توافق کرده‌ام، تسهیل کنم.

امید من اینست که عده زیادی به این فراخوان پاسخ مثبت بدهند. ولی خواهش من اینست که کسی که ته دلش با این فراخوان نیست آن را امضاء نکند. همه ملاحظات او را درک خواهیم کرد. اما چیزهای ابژکتیوی هم در این قطعنامه هست. چه دلتان با آن باشد و چه نباشد، فردا ممکن است آمریکا به آن منطقه حمله بکند. هواپیماهایش بالای سر ما بلند خواهند شد، هزار و یک محدودیت و مشکل پیش میاید که فقط صف آدمهایی که برای هم و برای اتحاد و یگانگی‌شان در این شرایط سخت ارزش قائل باشند میتوانند از آن عبور کنند. ملوک الطوائف نسخه‌ای است برای شکست. بنابراین حتی اگر دلتان با این قطعنامه نیست، بنظر من لازم است که همه دیسیپلین ناشی از این قطعنامه را همه قبول کنند. چون این دیگر به موجودیت خودمان بر میگردد. به همان منفعتی که هرکدام از ما میخواهد دنبال کند. فراخوان من به چپی که این قطعنامه را امضاء میکند اینست که بعد از آن این دیسیپلین را بخواهد و بمورد اجرا بگذارد، زیرا در این کار از خودش دفاع نکرده است بلکه از جان آدمها و از سلامت کسانی دفاع کرده است که حتی حضورشان بین ما به انتخاب خودشان نبوده و بعضی‌شان حتی بین ما بدنیا آمده‌اند. از فردای کومه‌له دفاع کرده است. تاکید بر دیسیپلین و تبعیت از مفاد قطعنامه چپ دفاع از خود چپ نیست، "سکتاریستی" نیست، "استالینیستی" نیست، این دفاع از اعتبار و حرمت و حیثیت کومه‌له و از موجودیت همه انسانهای درون آن است. ما وظیفه داریم این انضباط و تبعیت را بخواهیم. هرچند نفر که این قطعنامه را امضاء میکنند، بنظر من باید آن تعهداتی را که این قطعنامه ایجاد میکند از همه بخواهند.

از رفقای که با ما اختلاف دارند هم میخواهیم روح این شرایط را درک کنند و در این شرایط در مقابل کمیته رهبری کومه‌له بلوک درست نکنند. میخواهیم که از رهبری‌ای که این تشکیلات اکنون دارد حمایت سیاسی فعال کنند. از رهبری که تشکیلات برای عبور از این شرایط دارد باید حمایت کرد تا این تشکیلات بتواند از این شرایط عبور کند. اگر کسی داعیه رهبری و یا داشتن یک خط بهتر دارد، لطفا این را در نشست‌های تشکیلاتی که در آنها کاندیداتوری و رای میگیرند و انتخابات میکنند مطرح کند. در صحن تشکیلات و صف تشکیلات یک رهبری داریم و آن کومه‌له است. نباید هیچ بلوک ضمنی و تلویحی برای خط دادن به این یا بخش تشکیلات ایجاد شود. من انتظارم از هر کادر مبارز و رزمنده کومه‌له که با ما اختلاف دارد اینست که اینقدر سیاسی و حزبی باشد که بفهمد در این شرایط رهبری تشکیلات را باید تقویت کرد، اتوریته آن را برسمیت شناخت، چوب لای چرخش گذاشت و دودلی نسبت به آن بوجود نیآورد.

بیشتر از هر چیز این کار خود رهبری کومه‌له و صف‌چپ و مبارز در کومه‌له است که اجازه ندهد چنین فضایی بوجود بیاید و از رهبری خود و سیاستی که پیش میبرد در مقابل هرنوع دودلی و تردید دفاع کند.

چند نکته دیگر دارم: وقوع جنگ ما را با شرایط مشخصی روبرو میکند که میخواهم توجه رفقا را به جنبه‌هایی از آن جلب کنم.

۱- در مورد مخاطرات جنگ من از اینجا نمیتوانم چیزی بگویم که برای شما تازگی داشته باشد. ارزیابی خود من اینست که بمباران فشرده منطقه یک احتمال واقعی است و آمریکا امیدش را به این بسته است. مقابله با بمباران در روزهای اول یکی از نکات اصلی حفظ خود خواهد بود. باید برای این برنامه داشت. ساختن پناهگاه و غیره کافی نیست، بلکه باید به سرعت بتوان از آن استفاده کرد. باید آمادگی کافی داشته باشیم و قربانی این بمبارانها نشویم و تلفات ندهیم. فکر میکنم تمام تجربه‌ای که ما از بمباران‌های قبلی اردوگاه‌هایمان داشته‌ایم باید مورد استفاده قرار بگیرد. مهمتر از هر چیز اینست که هرکس در آن شرایط وظیفه خودش را بداند. بحثی که اینجا داریم اینست که یک آرایش اضطراری باید در تشکیلات وجود داشته باشد که از یک تاریخ معین این آرایش اضطراری مبنای قرار میگیرد. یعنی من و شما بجای اینکه بگوئیم ما نویسنده رادیو، یا مامور کمیته تشکیلات شهر و غیره هستیم، بگوئیم ما در تیم سرپرستی کودکان، در تیم تدارکات، پزشکی و غیره هستیم. باید اینها در یک دوره معین جایگاه تشکیلاتی ما را تشکیل بدهد و ارگانهای روتین تشکیلاتی با حداقلی از افراد تمام وقت و کار نیمه وقت سایر رفقا که در ارگانهای اضطراری هستند کار خود را پیش ببرند. این ممکن است دوره خیلی کوتاهی باشد. اما در این دوره کوتاه ما باید خودمان را مثل یک شهر و یک کمپ زیر حمله سازمان بدهیم. و بخصوص این را هم یادآوری میکنم که آماده‌باش‌های ما معمولاً آماده‌باش‌های پیشمرگانه است، آماده‌باش یک نیروی جنگی است. در صورتی که آماده‌باشی که در این مورد برقرار میکنیم مسائل غیر نظامی زیادی دارد. از تدارکات، پزشکی، سرپرستی کودکان و کسانی که نمیتوانند به دلایل جسمی در چنین شرایطی از خود بخوبی مراقبت و دفاع کنند، اینها مسائلی است که شهر و یک کمپ با آن روبرو میشود و این با آماده‌باشی که یک واحد رزمی ما در فلان منطقه بخود میگیرد فرق میکند.

بنابراین تا حدود زیادی نوع آماده‌باش ما با دفاع یک شهر و یک کمپ از موجودیت خودش شباهت دارد. خواهش ما اینست، و این را مفصلتر با رفیق رحمان حسین زاده هم بحث کردیم، که کمیته رهبری کومه‌له روی این آرایش فکر کند.

ما باید این آمادگی را داشته باشیم که روزی که وضعیت اضطراری پیش میاید دیگر هرکدام کار خودمان را بدانیم و تیم و گروه‌بندی‌ای را که در آن هستیم را بدانیم و کسی نباشد که تکلیف خودش را نداند.

۲- یک نکته دیگر که اینجا در طرح قطعنامه تاکید کرده‌ام مساله اقدامات تروریستی علیه ماست. اگر اوضاع بلبشو بشود، و هیچکدام ما از اکنون نمیتوانیم بدقت حدس بزنیم که شکل مشخص آن اوضاع چه خواهد بود، یکی از خطراتی که ما را تهدید خواهد کرد ترور و خرابکاری است. این خطر میتواند منابع مختلفی هم داشته باشد. کار ما اینست که "دازایی" خود را با فداکاری و هوشیاری حفظ کنیم. این دازایی در درجه اول شامل انسانها و بعد امکانات است. ما باید اینها را حفظ کنیم. اگر قرار باشد روزی حفظ خود و موجودیت خود معنی داشته باشد، آن روز امروز است. بنظر من بیشترین انضباط و بیشترین آمادگی را در دفاع از تشکیلات و کادراهایش در این مورد باید از خود نشان بدهیم. مساله حفظ کادرها دیگر "خط و خطوط" برنمیآورد. همه کسانی که آنجا هستند انسانهای مبارز انقلابی‌ای هستند که حتی اگر با خط یکدیگر مخالف باشند در این تردید ندارند که شکافی عظیم آنها را از دشمن ارتجاعی‌شان جدا میکند که مترصد ضربه زدن به آنهاست. اگر

کادر کومه له زیر خطر باشد، حتی اگر کسی باشد که من و شما او را ناسیونالیست میدانیم، باید تا سرحد جان در حفظش تلاش کنیم.

هشیاری ضد تروریستی و دفاع تا سرحد جان از کادرهای کومه له در تمام سطوح، از همانهایی که میتوانند هدف عملیات تروریستی دشمن باشند، یک شاخص اساسی اینست که ما چقدر به حرفی که میزنیم باور داریم.

در مورد مسائل عملی و فنی حفظ خود در چنان شرایطی من نه تخصص دارم و نه لازم میدانم بیش از این حرفی بزنم. فقط خواهش من وجود آمادگی و نقشه مند بودن کارهاست و اینکه روز مربوطه اوضاع شیر تو شیر نشود. من خودم در یک مورد بمباران اردوگاه از نزدیک شاهد بوده ام و راستش چیزی که آنروز دیدم نگرانم میکند. بنظر میاید که واقعه ای مانند بمباران اردوگاه باعث میشود حتی شیرازه متعارف و روتین تصمیم گیری هم گسیخته شود و هرکس پشت فلان صخره و تخته سنگ و داخل فلان غار نظر خود را اصل قرار بدهد و کسی نتواند وظیفه ای برای کسی تعریف کند. این برای ما سم است. ما واقعا باید به شیوه ای مدرن و اروپایی و مانند سازمانی که دهها بار تمرین کرده است آرایش گرفته باشیم و هر اتفاقی برای ما قبلا تعریف شده باشد و بدانیم عکس العمل هر گروه و هریک از ما در آن شرایط چه باید باشد. ما که اینجا نشستیم و با آن خطرها مواجه نیستیم از بابت احتمال آشفته گی در کارها نگران هستیم. همه باید به این جنبه بها بدهند. در صورت پیدایش شرایط اضطراری مناسبات و مکانیسم تصمیم گیری باید یک روح نظامی اکید داشته باشد که از هرکس اطاعت و انجام وظیفه جدی میخواهد.

۳- نکته دیگر اینکه این رویدادها چه بسا به قطع ارتباط میان بخشهایی از تشکیلات و واحدهای تشکیلاتی منجر شود. برای مثال نخستین و مهمترین ارتباطی که در صورت شروع جنگ قطع میشود رابطه ما در خارج با شما در آنجاست. همینطور دورافتادن فرمانده و یا مسئول تشکیلاتی از بخشی از نیروها و واحدها و غیره. نکته ای که اینجا در قطعنامه تاکید شده است اینست که تجدید ارتباط و بازسازی تشکیلاتی یک وظیفه اساسی هرکس در آن شرایط است. این قطعنامه تکروی و تصمیم گیری قسمتی و موضعی را رد میکند و تاکید را روی بازسازی سلسله مراتب و تحکیم ارتباط تشکیلاتی میگذارد. اگر جنگ ابعاد وسیعی پیدا کند این مساله برای ما مهم خواهد شد. رفقا از همین الان مشغول ایجاد کانالهایی هستند که بتوانیم در صورت وقوع جنگ رابطه داخل و خارج را برقرار نگاهداریم.

۴- اساسی ترین شاخصی که برای موفقیت ما در گذار از دوره جنگ وجود دارد اینست که لطمات و مشقات انسانی ما چه بوده است. هدف ما صفر، یعنی نداشتن هیچگونه لطمه انسانی، است. جنگ، و بیشتر از آن آمادگی خود ما، تعیین میکند که تا چه حد تحقق این هدف عملی است. در زمینه لطمات انسانی باید تفکیک قائل شد بین کسانی که مستقل از اراده خود، بعنوان آدمهای "بیگناه" در میان ما هستند با من و شمایی که به انتخاب خودمان و با پای خودمان آمده ایم و لطمه خوردن و احتمالا کشته شدن در مبارزه را یک سناریوی قابل وقوع برای زندگی خودمان میبینیم. آنچه که بنظر من برای ما ضعف محسوب میشود در درجه اول این نیست که در یک جنگ رودرو با دشمنان تلفات بدهیم. برای یک سازمان مسلح و در حال جنگ این ابداء عار نیست. آنچه که عار است اینست که مثل عشایر با کل ایل و فک و فامیل وارد کارزار بشویم و تلفات بدهیم. گذشته از اینکه هیچیک از ما بطور کلی دلش نمیخواهد که حتی آرامش خاطر یک کودک در این ماجرا بهم بخورد، گذشته از جنبه انسانی اصلی مساله، یک وجه دیگر مساله هم اینست که نباید کسانی که زیر چتر سرپرستی کومه له زندگی میکنند، بخصوص کودکان و خانواده ها و افراد مسنی که در کنار ما زندگی میکنند، در این دوره کوچکترین لطمه ای ببینند. هر لطمه ای به اینها وارد شود هضمش برای ما و برای جامعه بشدت دشوار خواهد بود.

چیزی که من را نگران میکند اینست که ما این وظیفه را با استانداردهای پائینی انجام بدهیم. ببینید، اگر قرار است برای مثال ما صد کودک را حفظ کنیم، غذا بدهیم، جابجا کنیم، دلداری بدهیم و غیره، با استاندارد های جاری در کشورهای پیشرفته باید ۳۰ - ۲۵ سرپرست برای این کار گذاشت. نگرانی من اینست که برای مثال ما آنجا این نیرو را اختصاص ندهیم. یک کمیته پنج یا ده نفره برای سرپرستی درست کنیم و باقی را همه "مرد جنگی" تعریف کنیم. بخش اعظم دفاع ما در این مورد دفاع غیر نظامی است. دفاع غیر نظامی شامل همین نوع اقدامات است. اینکه برق را برقرار بماند، لوله کشی آب آشامیدنی آسیب نبیند، کسی لطمه نخورد، غذا به همه برسد و غیره. این نوع دفاع غیر نظامی باید بیشترین انرژی ما را ببرد. روشن است که در مقابل تهدید نظامی زمینی واحدهای نظامی ما باید آماده دفاع باشند. باید علیه ترور و خرابکاری دفاع کنند. ولی دفاع غیر نظامی در این شرایط مشخص جنبه اصلی خواهد بود و با توجه به اینکه کم در مورد این جنبه ها کار کرده ایم، من میترسم خیلی از رفقا در آن حدی که باید برای این امر ارزش قائل نباشند و کادرهای بالای ما برای مثال فکر نکنند که بله سرپرستی کودکان، حفظ تدارکات و شبکه برق و آب اردوگاهها و نظیر اینها در این دوره کارهای بسیار مهم و با ارزشی هستند و تمایل به این باشد که همه در سنگرها حضور پیدا کنند. خواهش من اینست که عده زیادی برای سازمانیابی در دفاع غیر نظامی داوطلب شوند. دیر نمیشود، دوباره وقتی اوضاع نرمال شد همه به پست همیشگی خود برمیگردیم. شاید این استنباط غلط باشد، ولی این بهرحال یک نگرانی من است که ما در نقشه هایمان به دفاع غیر نظامی بهای کافی ندهیم.

۵- یک وجه دیگر مساله، که در این قطعنامه آمده است، اینست که اگر اوضاع شلوغ شود ما تنها کسانی نخواهیم بود که زیر فشار قرار میگیریم. توده وسیع مردم به اوضاع مشقت باری میافتنند و بنظر من یکی از شاخصهای این امر که ما چقدر از این دوره سرفراز بیرون میانیم اینست که وقتی بعد از ۸ ماه کسی که به آن دوره نگاه میکند بتواند بگوید که در آن شرایط یک نیرو بود که میشد به آن چشم امید داشت که به مردم کمکهای پزشکی و غذایی و غیره بکند و آن نیرو کومه له بود که در این جنگ چون یک جریان پیشرو و دلسوز عمل کرد. من فکر میکنم ما باید خودمان را آماده بکنیم که اگر به فرض مردم زحمتکشی که ما را در خود جا داده اند به چنین سطحی از کمک نیاز داشته باشند بتوانیم کمک کنیم. سازمانهای بین المللی مختلفی حتما وارد این صحنه میشوند، ولی ما هم ممکن است موظف بشویم مردمی را از مخاطراتی عبور بدهیم. برای عده ای سرپناه و غذا و غیره تامین کنیم و غیره. امید من اینست، و این را مدام در این نوار تکرار کرده ام، که اصلا چنین اوضاعی پیش نیاید. اما اگر قرار است راجع به جنگ فکر کنیم، آنوقت باید آن را با تمام تاریکی و تلخی آن مجسم کنیم.

۶- چند کلمه هم لازمست در مورد بحث "اعزام" صحبت کنم. از نظر انسانی و سیاسی رفیقی که میخواهد به خارج برود از نظر ما نه متهم است و نه محکوم. بعد از دهسال جنگیدن بالاخره دوره جنگیدن هرفردی تمام میشود. هرکسی حق دارد بگوید که نگران خانواده اش است. هرکس حق دارد که بخواهد محیط فعالیتش عوض بشود. و فکر میکنم این یک تجربه ای باشد که ما برای نسل بعدی به جا میگذاریم که اگر کسی میخواهد عده ای را به جنگ طولانی فراخوان بدهد، لطفا کاری کند که همانطور که ورودی این جنگ برای فرد معلوم است خروجی اش هم از قبل معلوم باشد. اگر میخواهید جنگ طولانی بکنید این را فقط با بازسازی مداوم ارتشتان میتوانید انجام بدهید و نه با تبدیل ارتش جوانان به ارتش پیران. بالاخره یک زمانی هر انسان واقعی، هر انسان ملموس و "غیر مریخی"، به این نتیجه میرسد که به اندازه کافی جنگ کرده، به اندازه کافی سرما کشیده و بعنوان یک انسان سیاسی میتواند در یک شاخه دیگر فعالیت کار کند. و اینها هیچکدام بنظر من جای ملامت ندارد. شخصا با هر رفیقی که آنجاست و میخواهد آنجا نباشد همدردی کامل دارم. من فکر نمیکنم ما باید مبارزه نظامی را روی کسانی بنا کنیم که میگویند ما نباید اینجا باشیم اما به لطایف الحیل آنجا هستند. بنظر

من اینطور نمیشود مبارزه مسلحانه کرد. ما به اندازه کافی رفقای داریم، یک اکثریت عظیم، که میگویند میخواهند آنجا و در آن عرصه کار کنند و کارشان را در آن عرصه تمام شده نمیینند.

بنابراین اولین حکم در بحث من اینست که اعزام نه تابوست و نه اگر کسی بخواهد اعزام بشود بد است. آنچه بد است همه و هیجان است. آنچه بد است بی نقشگی و بیخطی و اخلاقیات بدی است که ممکن است با این قضیه دامن زده شود. وگرنه نفس اینکه عده‌ای اسمشان در یک لیستی باشد و بدانند که در پنج شش ماه بعد نوبتشان میشود تا به جای بهتری از نظر آسایش مادی منتقل بشوند که میتوانند بالاخره فرزندشان را مدرسه بگذارند و یا برای درد قدیمی کمرشان فکری بکنند، اینها هیچ ایرادی ندارد. من بعنوان یک فرد و ما بعنوان دفتر سیاسی حزب با این کاملا سمپاتی داریم. میخواهم خواهش کنم که در بحث اعزام این جنبه ملامتگرانه را کنار بگذارید. هرکس میگوید باید بروم خارج لابد بعنوان آدم عاقل و بالغ فکر کرده و به این نتیجه رسیده. کمتر کسی در لیست اعزام که من دیده‌ام هست که کمتر از پنج سال و هشت سال آنجا جنگ کرده باشد. خیلی هایشان دهها بار به کام مرگ رفته‌اند. همه انسانهای مبارز و قدیمی آن جنبش هستند و خدمتشان را سالهاست در این سطح نظامی کرده‌اند. آسایش اگر حق آنها نیست، حق هیچ کس دیگری هم نیست.

ما از این لحاظ هیچ مساله‌ای نداریم. مساله جای دیگر است. پروژه اعزام یکی از کارهای خود تشکیلات است. باید زودتر از اینها اقدام میشد و من بعدا، احتمالا در نشریه کمونیست، در رابطه با مساله مبارزه مسلحانه بیشتر در این مورد بحث میکنم. اما بهرحال الان تشکیلات رسما این را در دستور کار گذاشته و عیب نمیداند و دارد آنرا سازمان میدهد. یک امکانات مادی معینی هم داریم. این بنابراین یکی از کارهای تشکیلات است و به هیچ عنوان نه باید مساله محوری کار ما بشود و نه موضوع بحث دائمی و نه باید برخورد ماوراء تشکیلاتی به این مساله بشود. ارگانی در تشکیلات برای سازماندهی و سرپرستی اعزام داریم، رفقای در بالاترین سطح در این پروژه درگیرند که اهمیت این مساله را درک میکنند و دارند همه تلاش خود را میکنند. اگر تشکیلات بتواند به شیوه اصولی نوبت بدهد و این نوبتها را رعایت کند، آنگاه هر رفیقی میداند که کجای این لیست قرار گرفته است و کی به مساله او پرداخته میشود و سر نوبت خودش میاید و مدارکش را میگیرد و میرود. چیزی که ما باید با آن مرزبندی کنیم بحث "اعزام اعزام" و تبدیل شدن آن به یک مشغله عمومی است. مشغله اصلی کومه‌له مبارزه در کردستان است. اعزام یکی از کارهایی است که امروز برای سازماندهی درست این مبارزه لازم شده. امید من اینست که روزی این پروژه بالاخره تمام شده باشد و دیگر به اعزامهای روتین ماهی یکی دو نفر برسیم و جای رفقای اعزام شده را با رفقای آماده دیگری پر کرده باشیم. ما بحث قدیمی خود را در مورد قابل تحرک بودن و آلترناتیو داشتن هر فرد را همچنان داریم و کاملا به آن پایبندیم. اما اعزام را نباید به یک مشغله اساسی تبدیل کرد. از همه رفقای هم که یا خود تقاضای اعزام کرده‌اند و یا تشکیلات میخواهد اعزامشان کند میخواهم که اسم خود را در لیست چک کنند و منتظر نوبت انجام کارشان بشوند. شرط این البته این است که خود واحدهای مسئول این نوبتها را رعایت کنند و تحت فشار قرار نگیرند. بدترین چیز بنظر من اینست که کسی خود را چپی بداند و برای اعزام خارج از نوبت فشار بیاورد. ما جلوی اینها را میگیریم. در یک مورد نقض نوبت، عضویت رفیقی که فشار آورده لغو شده و ارگان مسئول بخاطر تسلیم به فشار از خود انتقاد کرده است. بنابراین اگر ما اصول و ملاکهای خود را رعایت کنیم، این مساله به یک مساله روتین تبدیل میشود که یک ارگان تشکیلاتی مشغول انجام آن است.

اما ما با امضاء این قطعنامه این را میگوئیم که ما میخواهیم بمانیم و در این دوره کار کنیم. خیلی از رفقا که امضاء میکنند ممکن است نتوانند بمانند و کار کنند. ممکن است از نظر جسمی نتوانند، تشکیلات نخواهد که آنها بیش از این بمانند و غیره. امضاء این قطعنامه به این معنی نیست که رفیق امضاء کننده میگوید من نمیخواهم اعزام بشوم. بلکه به این معنی است که ما علی‌الاصول معتقدیم که در صورت نبود مشکلات جسمی

و غیره، باید اینجا ماند و کار کرد. شخصا فکر میکنم رفقا باید این را امضاء کنند. کار ما اینست که آنجا بمانیم و این دوره را بگذرانیم و ما، و این خط، هستیم که میتوانیم این تشکیلات را بدرستی از این دوره عبور بدهیم و به مسائل این دوره سیاسی برخورد کنیم. بنظر من ما به همه کسانی که توان کار در آنجا را دارند در این دوره احتیاج داریم.

یک نکته دیگر اینجا هست که من فکر میکنم باید آن را هم به رسمیت بشناسیم. اگر قرار است جنگی به آن عظمت در آن منطقه بشود، حداقل انتظار از هریک از ما اینست که حق صیانت نفس و حفظ خود را برای هر انسانی قائل باشیم. و در نتیجه اگر کسی دارد تلاش فوق برنامه‌ای برای بیرون بردن خود و خانواده‌اش از آن منطقه میکند، بنظر من محق است. نمیتوان کسی را مجبور کرد در منطقه‌ای که قرار است جنگ بشود بماند. این مساله پیچیده‌ای نیست. آنچه من دارم میگویم اینست که اگر فرد حزبی در چنین شرایطی دارد امکان سازی میکند، بهتر است امکاناتش را در اختیار تشکیلات بگذارد، با اطمینان از اینکه تشکیلات مبرم بودن مورد خود او را هم میداند. بنابراین ما در عین اینکه نباید کسی را از بابت اینکه دارد به کمک دوستانش در خارج امکاناتی برای خود فراهم میکند محکوم کنیم، این را روش اصولی و حزبی میدانیم که رفیق بیاید و امکاناتی را که بدست آورده است، نظیر مدارک سفر و غیره، در اختیار تشکیلات بگذارد. بجای اینکه هرکس تکی کار خودش را بکند، باید کاری کنیم تشکیلات درمورد اعزام درست عمل کند. راستش امروز نسبت امکانات شخصی به تشکیلاتی باورکردنی نیست. امکانات تشکیلاتی بسیار محدود است. این دست و بال تشکیلات را میبندد که به نیاز کسانی که کسی را در خارج ندارند که تسهیلاتی در اختیار آنها بگذارد جوابگو باشد.

و بالاخره اینکه بحث اعزام جواب مساله حفظ خود در منطقه را نمیدهد. شک نیست که ما باید به اعزامها، بخاطر خود نیازهای موجود، سرعت بدهیم. این قطعاً دست ما را، از جمله در حفظ خود در منطقه، بازتر میکند. اما اعزام جواب مساله حفظ خود نیست. سوال اصلی این نیست که ما باید حتماً تا قبل از شروع جنگ افراد و خانواده‌های لطمه پذیر را از منطقه بیرون ببریم. ممکن است وضع اصلاً اجازه ندهد کسی از آن منطقه سفر کند. پاسخ مساله هوشیاری و آمادگی ما در همانجاست. در دراز مدت طبعاً باید همه لیستی را که داریم خارج کنیم.

سیاست اعزام یکی از شرطهای ایجاد یک تشکیلات کارآمد و رزمی در منطقه است. نظر و برنامه ما در این مورد قبلاً منتشر شده است. به این سیاست باید به همین عنوان نگاه کنیم و برای آن ارزش قائل شویم و به کار آن دل بدهیم. در عین حال نباید اجازه بدهیم که اعزام مشغله دائمی عده‌ای از رفقا باشد. و یک راه این اینست که هرکس از این بابت نگرانی دارد اطمینان خاطر داشته باشد که تکلیفش چیست و کجای این پروژه قرار دارد و بداند که عده‌ای دارند برای اعزام او تلاش میکنند.

من یکبار دیگر از همه رفقا میخواهم که وضعیت را درک کنند. امید من اینست که عده زیادی پا جلو بگذارند و اعلام بکنند که این افق آنهاست و آماده ایفای این نقش در این دوره هستند. تردید ندارم که عده زیادی اینکار را میکنند.

و بالاخره این رفقا باید چه در میان خود و چه در کل تشکیلات یک فضای عاطفی منطبق با فشارهایی که قرار است با آن روبرو شویم بوجود بیاورند. نمیشود عده‌ای آدم بدبین به هم و دلخور از هم به کام چنین مخاطراتی بروند و درست بیرون بیایند. باید فضای عاطفی آنجا محکم باشد. اختلاف سیاسی سر جای خودش، اما همه باید برای سلامت و امنیت و آسایش یگدیگر احترام قائل باشند و صلاحیت همدیگر را برای حل مسائل مشترکشان به رسمیت بشناسند. کسی که این قطعنامه را امضاء میکند دارد خود را به این هم موظف



میکنند که بکوشد فضای تشکیلات را به یک فضای رفیقانه تبدیل کند که در آن افراد به هم تکیه میکنند و میتوانند دسته جمعی کار کنند. هر نوع اصطکاک زائد و دلخوری شخصی را اینجا باید کنار گذاشت و اگر کوتاه آمدن یک راه اینست بنظر من رفقا باید در این دوره تا حدود زیادی در روابط روزمره کوتاه بیایند و دلسوزی خود را نسبت به مشکلات همه کسانی که در آن تشکیلات هستند نشان بدهند. و در همین رابطه، بنظر من آن رفقای که در نشست خود این قطعنامه را تصویب میکنند، باید برخیزند، سرود انترناسیونال را با هم بخوانند و از همان لحظه کار دسته جمعی خود را شروع کنند. انتظار من از کمیته مرکزی و ک.ر.کومه له اینست که روی این صفا که پایش را جلو میگذارد دیگر بدون هیچ ابهام و تردید تکیه کند و به آن نقش بدهد. آن را چه در تحلیل و تصمیم گیری و انجام کارها دخیل کند. کسی که امروز پا جلو میگذارد، مستقل از اینکه پیرارسال چه گفته و پارسال چه گفته و قبلا با چه کسانی بود و غیره باید در متن کار قرار بگیرد و بعنوان یک کادر دلسوز این دوره به او نگاه بشود.

از اینجا دست همه تان را میفشارم و رویتان را میبوسم و امیدوارم که در درجه اول مشکلی پیش نیاید، جنگ نشود، و اگر هم شد ما با آمادگی از آن بیرون بیاییم و راهمان را آنطور که میخواهیم ادامه بدهیم.

رحمان حسین زاده : من دو نکته بنظرم میرسد که میخواهم نظرت را راجع به آنها بپرسم. اول، در مورد وضعیت تشکیلات، همانطور که گفتی، مسائل مختلفی مطرح میشود و برخوردهای متفاوت میشود. در جلساتی که در دوره اخیر داشتیم این نظرات به انواع و اقسام مختلف خود را مطرح کرده است. تا آنجا که توانسته ایم در همان جلسات هم جواب داده ایم. یکی از مسائلی که در رابطه با وضع تشکیلات مطرح میشود اینست که بعضی ها، که مخالف سیاسی این خط هم هستند، خیلی روشن میگویند وضعیت امروز تشکیلات نتیجه این سیاستهایی است که در این یک سال یکسال و نیم اخیر مطرح شده. منظورشان سیاستها و مباحث کمونیسم کارگری است و قطب بندی هایی که در نتیجه این مباحثات در تشکیلات بوجود آمده است و تغییراتی که در ساختار تشکیلاتی ایجاد شده و غیره. این یکی از بحث هاست. یعنی خود سیاستها و بحثهای این خط را غلط میدانند. نظر دوم به رهبری چپ در تشکیلات مربوط میشود. من به ضعف های خودمان بعنوان رهبری چپ در کردستان واقف هستم. ما اینها را در جلسات مختلف تشکیلاتی گفته ایم و الان منظورم نیست که اینها اینجا دوباره مطرح بشود. بیشتر دوست دارم اگر نظر و توصیه خاصی در این مورد خود کار رهبری در این دوره اضطراری معین داری بگویی.

منصور حکمت : راستش راجع به اینکه وضعیت موجود ناشی از سیاستهای ما و یا خود بحثهای دوره قبل است فقط چند نکته میگویم و نمیخواهم زیاد وارد این بحث بشویم که گذشته چه بوده و غیره، زیرا مساله مهم اینست که وضعیت لحظه حاضر را درست تشخیص بدهیم. بنظر من این برخورد قبل از هر چیز یک برخورد غیر منصفانه است. زیرا نفس طرح شدن این خط و انتشار آن جزوات و غیره ناشی از تشتتی بود که فی الحال وجود داشت و وجود وضعیتی که در آن تشکیلات هزار مشکل داشت. این اختلافات از قبل در تشکیلات وجود داشت. بخصوص اینکه از نظر عملی هم ما حتی شروع کننده این بحثها نبودیم. قطب بندی حادی که در تشکیلات بوجود آمد قطب بندی بود بین ما و کسانی که قبلا تقابلشان را با ما به طرق مختلف اعلام کرده بودند. این بنابراین یک برخورد محدود نگرانه است. ممکن است کسی برای تبلیغ بحث خودش و یا برای در منگنه قرار دادن من و شما هزار و یک چیز بگوید. بنظر من حرف زدن راجع به اینها اصلا موضوعیت ندارد. تاریخ این تشکیلات لااقل هزار شاهد زنده دارد و اسناد و نوارها و مدارک متعدد در مورد آن هست. هرکس بخواهد راجع به تاریخ این تشکیلات حرف بزند میتواند فوراً به این اسناد و شواهد رجوع کند. آن چیزی که مسلم است اینست که نرمهای قدیمی تشکیلات با آن مباحثات به هم ریخت ولی نرمهای جدید به آن صورتی که ما دوست داشتیم جای آنها ننشست. معنی این حرف این نیست که بد شد نرمهای قدیم تشکیلات به هم ریخت. با آن نرم

ها نمیشد به این شرایط پا گذاشت. با آن نرم‌ها نمیشد در همان شرایط هم کار کرد. اصلاً این واقعیت که آن نرم‌ها به بن بست رسیده بود باعث شد که بحث‌های تئوریک‌تری فوراً در تشکیلات کردستان معنی تشکیلاتی پیدا بکند و یک عده بفهمند که این مسائل به زندگی خود و تشکیلاتشان مربوط میشود. بخاطر بن بست نرم‌ها و دیدگاه‌ها و سبک کار قدیم بود که این مباحثات در تشکیلات کردستان چنان حاد شد. ولی واضح است که در آن دوره سلسله مراتب و کدهای تشکیلاتی سابق به هم ریخت، اتوریته‌ها دگرگون شد و خطوط و قطب‌بندی‌های جدیدی در تشکیلات شکل گرفت. کسی نمیتواند گله کند که چرا تاریخ به نحوی پیش میرود که در احزاب سیاسی قطب‌بندی بوجود میاید یا بحث میشود. خوب این دست کسی نیست. کسی نمیتواند گله کند که چرا در حزب ما بحث در گرفت. این خیلی موضع بدوی و به اصطلاح غیرسیاسی‌ای است. خوب بالاخره در احزاب بحث درمیگیرند بین آدم‌ها اختلاف سیاسی بالا میگیرد و حتی انشعاب بوجود میاید. این نمیتواند مایه گله کسی باشد. مشکلی که هست اینست که چرا نرم‌های بعدی و آن انضباط و انسجامی که با این خط تداعی میشود بدرستی شکل نگرفت. بنظر من این دیگر در تحلیل نهایی پای چپ را به میان میکشد که بدرستی برای شکل دادن این روابط و ضوابط حرکت نکرد. منظورم کل چپ است، اعم از دفتر سیاسی، کانون، خود شما رهبری کومه‌له و صف وسیع چپ در تشکیلات کردستان است. ما بدرستی نتوانستیم این کار را بکنیم. اگر من بخواهم یک جمع‌بندی از علت این بدهم اینست که بنظر من جوهر آن نامه ما به تشکیلات کردستان بعد از پلنوم ۱۶ اجرا نشد. اساس آن نامه تاکید این نکته بود که بعد از آن پیشروی لازم است که مواضع چپ تثبیت بشود و بر داده‌های موجود سرمایه‌گذاری بشود. در حالی که بخشی از چپ آن موقع معطوف شد به "تعمیق" برخی مسائل به نحوی که تششت و فقدان اتوریته در صف چپ را دامن زد. همانطور که گفتم ما مسبب این نیستیم که عراق و آمریکا ممکن است جنگ کنند، ما مسبب این نیستیم که ایران و عراق صلح میکنند، ما مسبب این نیستیم که مبارزه مسلحانه منقبض میشود، ما مسبب این نیستیم که انسان‌ها پیر و فرسوده میشوند، ما مسبب این نیستیم که بچه دنیا میاید و تشکیلات باید فکری بحال زندگی و آموزش و پرورش او بکند، ما مسبب این نیستیم که کسانی نسبت به نظرات سیاسی ۵ سال پیششان تجدید نظر میکنند و نمیخواهند به شکل قبل مبارزه کنند. اینها در هر جامعه‌ای در جریان است. اتفاقاً حرف من اینست که خوب شد که در مقطعی مسائل به این شکل حاد بروز میکند که خط ما سر کار است. این مسائل بالاچار بروز میکرد و جلوی هر رهبری‌ای که در کومه‌له وجود میداشت قرار میگرفت. خوبی‌اش اینست که امروز این خط سر کار است که در مقابل این مسائل تعصبات را دامن نمیزند و سعی میکنند به آنها جوابهای عینی اجتماعی و انسانی بدهد. سعی میکنند جواب سیاسی بدهد و صف مبارزی را سازمان بدهد. بنابراین من نسبت به آن بحثها اصلاً سمپاتی ندارم و هر وقت یکی از این منتقدین بالاخره حرفش را بنویسد و بحث از حرفهای شفاهی این گوشه و آن گوشه بیرون بیاید جوابش را خواهیم داد. چیزی که مورد انتقاد من است این است که پاسخگویی ما به این مسائل کند بوده است. ایجاد ضوابط و ساختارها و شالوده تشکیلاتی مورد نظر ما بسیار کند پیش رفته. من به سهم خودم نتوانستم تشکیلات را در آن مقطع بدرستی مجاب کنم که محتوای آن نامه درست است. البته خیلی‌ها با آن نامه موافقت کردند، اما برای خیلی‌هایشان این یک پذیرش تاکتیکی و موقت بود. ولی واقعیت مساله این بود که آن همبستگی‌ای که باید در همان مقطع بر سر نقشه عملهای آنروزمان بوجود میاوردیم، که مورد موافقت همه بود، بوجود نیامد و این را در بالا و پائین تشکیلات هردو میشد مشاهده کرد.

وقتی از من راجع به رهبری کومه‌له میپرسی، باید بگویم که بنظر من رهبری کومه‌له خیلی جاها، بقول برخی رفقا، به سبک قدیم کار میکند. البته انتظار ندارم این روشها یک شبه اصلاح بشود. هریک از ما بهرحال دارد به درجه‌ای به سبک قدیم کار میکند. بنظر من (بعد از پلنوم شانزدهم حزب و پلنوم هفتم کومه‌له) در ابتدا کار کومه‌له به حضور مستقیم خودش در کردستان کم بها داد. میبایست در آن دوره آنجا نیرو میگذاشت و تشکیلات را جمع و جور میکرد و بعد جابجا میشد. سازماندهی بعد از پلنوم ۱۶، که اتفاق خیلی مهمی در تاریخ حزب کمونیست بود، در آن دوره خیلی ساده گرفته شد. بعد از آن بنظر من ایرادات کار کومه‌له این بود

که اعتماد به نفس کم بود و خود را در یک موضع برحق که اگر دنیا هم علیه آن بسیج شود یک سانتیمتر عقب نشینند ننمیدید. بعضا جلوی این یا آن فشار تسلیم میشد و این خود بخود زمینه نوسانات بعدی را ایجاد میکرد. برای مثال اگر کسی علیه یک رهبری که خود را برحق میدانند جو سازی کند، آن رهبری کارش اینست که صفش را جمع کند و فراخوان بدهد به جلوگیری از این جو سازی. بنظر من رهبری کومه له به صف خود و به اعتماد آن صف به رهبری اش متوسل نمیشد. تسلیم نشدن به فشار، برانگیخته شدن در مقابل فشار و صف خود را در مقابل فشار بسیج کردن اعتماد به نفسی را میخواهد که در کار کم رنگ است.

یک نکته دیگر بنظر من اینست که رهبری کومه له نیات خودش را کم توضیح میدهد. سیاست خود را ترویج میکنید. ولی نمیروید هدف و نیات خود را از این یا آن تصمیم برای تشکیلات شرح بدهید و کم در یک سطح پایه ای فراخوان کمک به صف تشکیلاتی خود میدهید. بنظر من این ایراد که "رهبری ما را به بازی نمیگیرد" و یا "به ما تکیه نمیکند" به درجه ای درست است. به کادراهایتان اتکاء نمیکند.

در مجموع وقتی نگاه کنیم کم بودن اعتماد بنفس و بسیج نکردن نیروی موافق خود به شیوه علنی، با سخنرانی و توضیح مسائل و راه حلها، اینها بنظر من ضعفهای اصلی کم است. بنظر من ستوان فقرات کم کومه له را کسانی تشکیل میدهند که تشکیلات از قدیم به آنها بعنوان سیاسی ترین و خط دارترین و ذینفوذترین کادراهی تشکیلات نگاه میکرده است. اما دیالوگ این رهبری با تشکیلات کم است. منظورم فقط جلسات توضیح سیاستها نیست. بلکه تبادل نظر و همفکری حضوری و هر روزه با کادرها و فعالین در جمع های کوچکتر است که در آنها رهبری به تفصیل فلسفه کارش را برای آنها توضیح میدهد. در آن صورت کادری که از وجود یک مشکل ناراضی است، این را هم میدانند که نه فقط رهبری از وجود این مشکل خبر دارد بلکه خود این رهبری است که توجه را به آن جلب کرده و برای حل آن فراخوان داده. در این حالت دیگر وجود این مشکلات به ناتوانی رهبری تعبیر نمیشود.

یک مشکل دیگر اینست که خطوط دیگر در حزب حرف نمیزنند. بنظر من این یکی از علل تشتت فعلی است. اگر عده ای آدم مبارز و قدیمی و بانفوذ که با ما فاصله و اختلاف دارند حرفشان را بزنند، امکان جو سازی برای کسان دیگر نیممانند. در سکوت اینها عده ای که در واقع هم خط اینها هستند پشت پرچم های بسیار عقب مانده ای جمع میشوند. جو سازی، شایعه پراکنی، چوب لای چرخ گذاشتن، و نظیر اینها خط خیلی از مخالفان ما نیست. ولی اگر نمایندگان واقعی آنها حرف نزنند، کسی که واقعا میخواهد فضا را خراب کند از این شکافها استفاده میکند. یک مشکل ما هم بنظر من اینست که به این طیف حالی کنیم که باید حرفشان را بزنند و اختلافشان را بگویند تا بتوان خطوط عقب مانده را کنار زد و محیط بهتری ایجاد کرد.

من در کل ضعف را این میبینم که ما در تشکیلات کردستان آنطور که باید آمادگی جوابگویی عملی به حجم معضلاتی که چه بدلیل شرایط داخلی تشکیلات و چه بدلیل شرایط بیرونی جلوی ما ریخته شد نداشتیم. معنی این حرف این نیست که کسان دیگری بودند که این آمادگی را داشتند و ما کنارشان گذاشتیم. اگر کسی هم توان پاسخگویی داشته باشد همین صفی است که امروز امور را بدست دارد و پیش میبرد. آنها را دیگر جواب خود را به مشکلات از این کوچکتر دادند و آن جواب خوبی نبود. کسی نمیتواند بگوید که عده ای صالح تر و توانا تر در تشکیلات هستند که، در حالیکه از پس مسائل به مراتب کوچکتری برنیامدند، می توانستند پاسخگوی معضلات عظیم تر کنونی باشند. پاسخ درست را همین خطی که در کومه له سر کار است دارد. منتهی این یک واقعیت است که به نسبت حجم مسائل تجربه و توان موجود محدود است و این بروز اشتباهات را ناگزیر میکند.

پیشنهاد من بهرحال اینست که در این دوره به اینگونه بحثها نپردازیم. اگر کسی دوست دارد بعدا وقت برای تجزیه و تحلیل دوره قبل و ارزیابی از عملکرد این یا آن ارگان زیاد خواهیم داشت. اما چیزی که وقت برایش زیاد نیست جمع شدن و آرایش گرفتن برای این وضعیت خطیر است. باور کنید وضعیت خطیر است. قبلا هم گفته‌ام که روش ما این نیست که بگوئیم "هیچ نیست"، "جنگ نمیشود"، "در این مناطق نخواهد بود"، "به ما مربوط نمیشود" و غیره. روش ما این است که مساله را آنطور که هست به آنهایی که باید راه حلی برایش پیدا کنند توضیح بدهیم و ابعاد واقعی آن را نشان بدهیم و از آنها بخواهیم پا جلو بگذارند. امروز پا در این صحنه گذاشتن نشان میدهد که چه کسی در آن تشکیلات مدافع کمونیسم کارگری است. بنظر من هرکس با هر نظری که دارد، باید امروز این را تشخیص بدهد که باید به میدان بیاید و "دارایی" خود را محافظت کند. این دارایی عبارت است از رهبری‌ای که فی الحال دارد. اگر کسی میخواهد این رهبری را تغییر بدهد خوب این مکانیسم خودش را دارد. اما به هرحال در روز ۱۵ ژانویه شما یک رهبری‌ای دارید، در این شرایط از این دفاع میکنید یا نه؟ یک شالوده و سلسله مراتب تشکیلاتی‌ای دارید، از این دفاع میکنید یا خیر؟ کادرهایی دارید، از اینها دفاع میکنید یا خیر؟ ما نمیتوانیم صرفا بهترین حالتی را که در مخیله مان میگنجد را صرفا آرزو کنیم و اینها از زمین سبز بشوند. رهبری بهتر از این بنظر منم میتواند در تشکیلات کردستان وجود داشته باشد، ولی الان نمیتوانم پیدایش کنم. باید کنگره‌ها و پلنومها تشکیل بشود. اما در این شرایط رهبری‌ای که دارم را میچسبم. هیچ پیشمرگی برای اینکه تفنگش از نوع خوب و تاشو نیست موقع جنگ از شلیکش خودداری نمیکند. با همان تفنگی که دارد شلیک میکند. بنظر بعضی رفقای چپ بعد از پلنوم ۱۶ این را درک نکردند که رهبری‌ای که در کردستان داریم همین است. از همین باید استفاده کنیم. امروز و در این شرایط باید اهمیت این مساله را درک کنیم.

## اطلاعیه حزب کمونیست ایران درباره جنگ در خاورمیانه

دراولین ساعات روز ۱۷ ژانویه کابوسی که برای مدت ۵ ماه نفس را در سینه جهان حبس کرده بود به وقوع پیوست. با شلیک موجی از موشکهای کروز و حمله وسیع بمب افکن‌های آمریکا و موتلفینش به شهرها و تاسیسات عراق جنگی خونین در خاورمیانه آغاز شد که عواقب مخرب و ارتجاعی آن چهره جهان را دگرگون خواهد کرد.

امروز دیگر رسانه‌ها و سیاستمداران و سخنگویان بورژوازی آمریکا و موتلفینش خود رسماً اعلام میکنند که برخلاف تمامی تبلیغات تاکتونی و تمام عوامفریبی‌ها و تحریکات‌شان در مورد حق حاکمیت کویت، جدال دموکراسی و دیکتاتوری و دفاع از موازین حقوق بین‌الملل و غیره، اشغال کویت توسط عراق جز بهانه‌ای برای شکل دادن به یک "نظم نوین" امپریالیستی بدنبال سقوط بلوک شرق نبوده است. هزاران تن بمبی که هر ساعت بر سر مردم زحمتکش یک کشور ریخته میشود راه این نظم نوین را هموار میکنند. امروز هرکس که اندک شناختی از تاریخ سرمایه‌داری و سابقه امپریالیسم و میلیتاریسم داشته باشد عروج دور جدیدی سلطه طلبی و تجاوزگری آشکار قدرتهای امپریالیستی را در پس این جنگ به روشنی میبیند. دنیای پس از جنگ سرد و تعادل جدیدی که قرار است بدنبال حذف بلوک شوروی از صحنه برقرار شود دارد در دل این جنگ تعریف میشود. چند و چون این نظم نوین را، از اجساد انسانهای بیگناهی که مسیر تاکتونی آن را پوشانده است بخوبی میتوان دریافت. مسئولیت اشغال کویت و مصائب ناشی از آن با عراق است. اما جنگ امروز دیگر تماماً محصول آمریکا و سلطه جویی جهانی ابر قدرتی است که به زعم خود فرصتی برای جلوگیری از اضمحلال و افول خود در برابر واقعیات دنیای معاصر پیدا کرده است.

بحران و جنگ در خاورمیانه صحنه دیگری برای نمایش ریاکاری سرمایه‌داری و سیاستمداران و رسانه‌های آن بوده است. حقایق این سلطه طلبی آشکار را از مردم پنهان داشتند. جهان را در مدت کوتاهی برای این مردم کشی آماده کردند. دولتهایی که هر روز دست نوازش بر سر اسرائیل و جنایاتش علیه مردم فلسطین میکشند و رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی را زیر چتر حمایت خود قرار داده‌اند، اشغالگران گرانادا و پاناما، مسببین نسل کشی در ویتنام و تنها بکارگیرندگان بمب اتم علیه مردم در تاریخ بشر بناگاه مدافع انسانیت و حقوق بین‌المللی از آب درآمدند. به اسم مقابله با تجاوز عظیم‌ترین تجاوز نظامی تاریخ معاصر را سازمان دادند. به اسم مقابله با دیکتاتوری دهها هزار تن بمب بر سر مردم زحمتکش عراق ریختند. به اسم نابودی سلاحهای کشتار جمعی

میلیونها انسان بیگناه را به خوکچه آزمایشگاه مدرن‌ترین و مخرب‌ترین سیستم‌های موشکی و بمبهای هدایت شونده تبدیل کردند.

این جنگ جنگی علیه بشریت است. علیه هر جلوه‌ای از تمدن و آزادی و پیشرفت. این جنگی پیشگیرانه است علیه بشریت کارگر و بیحقوقی که از رخوت دهه هشتاد بیرون میاید. این جنگی است علیه همه کسانی که در فروپاشی نظم امپریالیستی پیشین جهان راهی برای آزادی و برابری و انسانیت جستجو میکنند. این جنگ یش پرده سرکوبهای فرداست. این جنگ اولتیماتومی است که معماران نظم ارتجاعی نوین به جنبش‌های کارگری و حق طلبانه در هر گوشه جهان میدهند.

با این جنگ دنیا به واقعیات دهه نود بیدار میشود. علم و کتل "دموکراسی" و "انسانیت" که بورژوازی غرب برای عقب راندن بلوک رقیب بالا برده بود، زیر پای خود او لگدمال میشود و تبلیغات و هیاهویی که برای به خط کردن روشنفکران ابله در غرب و شرق و برای سردواندن کارگران برپا شده بود بسرعت محتوای واقعی خود را آشکار میکند. رویای ابلهانه "صلح و صفا زیر سایه بازار" نقش برآب میشود و سرمایه ماهیت صدمبار آزمایش شده خود را بار دیگر عریان میکند. "هویت اروپایی" مصرف اولیه خود را به نمایش میگذارد: انکار هویت عام انسانی، چشم پوشیدن به مصائب و رنج غیراروپایی و تقسیم مردم جهان به انسانهای درجه اول و درجه دوم. دنیای دهه نود قرار است دنیای احیای معیارها و اخلاقیات کولونیالیسم، دنیای میلیتاریسم، دنیای تروریسم تعمیم یافته، دنیای سانسور حقایق و ژورنالیسم نوکر باشد. این نظم "توینی" است که دارد در این جنگ حدادی میشود.

مصائب این جنگ به قربانیان بلافصل آن در خاورمیانه، به کشته‌ها و زخمی‌ها و آوارگانش، محدود نمیشود. عواقب سیاسی عملی آنهم تنها در آغاز دوره جدیدی از میلیتاریسم و سلطه طلبی آشکار قدرتهای امپریالیستی خلاصه نمیشود. این جنگ جهان را در همه ابعاد به عقب میکشد. اگر جلوی اینها گرفته نشود، جهان به میدان تعصبات جاهلانه مذهبی و میهن پرستانه، تروریسم کور، قومی‌گری و نژادپرستی تبدیل میشود. عقبگرد سیاسی و سقوط فرهنگی و اخلاقی در یک مقیاس جهانی نتیجه محتوم این جنگ خواهد بود.

حزب کمونیست ایران این جنگ و تهاجم آمریکا و متحدینش به مردم عراق را بشدت محکوم میکند. نه اشغال کویت توسط عراق و نه هیچ بحران منطقه‌ای دیگری چنین اقدام مخرب و ضد انسانی‌ای را توجیه نمیکند. مساله اشغال کویت میبایست در یک چهارچوب منطقه‌ای و از طرق غیر نظامی حل و فصل شود. ما خواستار قطع فوری جنگ و خروج نیروهای خارجی از منطقه هستیم.

به این جنگ باید خاتمه داد. فعالین حزب کمونیست ایران باید جای خود را در صدر حرکتها و جنبشهای مردم کشورهای مختلف بویژه در اروپا و آمریکا علیه جنگ پیدا کنند. حقایق این جنگ، خصلت سرمایه دارانه و ارتجاعی آن و مصائب قربانیان مستقیم آن باید در تقابل با تبلیغات ریاکارانه و یکجانبه رسانه‌ها و مطبوعات رسمی به مردم توضیح داده شود. در عین حال، در ایران و سایر کشورها، باید کوشید تا اعتراض علیه جنگ و سلطه طلبی آمریکا و متحدینش توسط حرکت‌های ضدکارگری و ارتجاعی، نظیر جریان‌های اسلامی و ناسیونالیستی، مورد سوء استفاده قرار نگیرد.

اراز وجود سیاسی و اجتماعی قدرتمند طبقه کارگر کشورهای مختلف و بویژه آمریکا و اروپا چه در ختم فوری این جنگ و چه در خنثی کردن دورنمایی که بورژوازی جهانی در برابر دنیای امروز قرار میدهد حیاتی است. نفس اینکه چنین جنگی امکان بروز پیدا میکند، نفس اینکه سرمایه قادر میشود افکار عمومی را برای چنین

اقدامی بسیج کند و نفس اینکه سران بورژوازی اروپا و آمریکا جرات میکنند در انتهای قرن بیستم چنین افق تاریکی از سرکوب و دخالتگری را در برابر بشریت قرار بدهند، خود حاصل غیبت این اردوی متحد و فعال کارگری است. حزب کمونیست ایران بعنوان بخشی از جنبش بین‌المللی طبقه کارگر خود را به تلاش برای شکل دادن به یک صف قدرتمند کارگری در برابر این جنگ و کل دورنمایی که بورژوازی در برابر جهان امروز قرار میدهد متعهد میدانند.

حزب کمونیست ایران

۹۱/۱/۲۰

## طلوع خونین نظم نوین جهانی جنگ آمریکا در خاورمیانه

منصور حکمت

کارگر امروز شماره ۱۰، بهمن ۶۹  
(ترجمه از متن انگلیسی)

با آنچه در خلیج می‌گذرد و با روایتی که رسانه‌ها از آن بدست می‌دهند الحق که باید از اینکه دنیای امروز دنیای دورویی، اخلاقیات دلبخواهی و معیارهای دوگانه است شکرگزار باشیم. تصور کنید اگر بنا بود همه قطعنامه‌های سازمان ملل با همین درجه عزم و قاطعیت به اجرا در آیند چه آشوبی پیا می‌شد. تجسم کنید که فقط برای نمونه چند هزارتن بمب می‌بایست بدلیل اشغال سرزمینهای فلسطینی و رفتار ضد انسانی با مردم فلسطین روی اسرائیل ریخته می‌شد، یا روی آفریقای جنوبی، بخاطر امتناعش از برسمیت شناختن هویت انسانی اکثریت ساکنین‌اش، یا روی خود آمریکا، برای چندین دهه ارباب بی‌وقفه بشریت. تصور کنید که از کار انداختن سلاحهای نابودی جمعی که در آمریکا، شوروی، چین، فرانسه، انگلستان، اسرائیل و هر کشوری که وسعش می‌رسد انبار شده است به چند فقره پرواز جنگنده‌ها و بمب افکن‌ها و شلیک چند موشک کروز نیاز می‌داشت. فکر کنید اگر واقعا بنا بود از کنترل انحصاری نه فقط بر نفت، بلکه همچنین بر گندم، تکنولوژی، اطلاعات، دارو و غیره جلوگیری کنیم چه جنگهایی می‌بایست برپا شود. اگر بنا بود همه دیکتاتوری‌ها محاصره شوند چه تعداد کشتی لازم می‌شد. اگر بنا بود همه جنایتکاران جنگی، مستقل از نژاد و عقیده و ملیت و آداب معاشرتشان محاکمه شوند به چه تعداد قاضی و سالن دادگاه نیاز بود. تصور کنید که اقدام برای رام کردن همه ابرقدرت‌های دست به ماشه در سطح جهانی و منطقه‌ای محیط زیست را با چه خطرات عظیمی روبرو می‌کرد. و بالاخره هزینه مالی اینها را در نظر بگیرید. هیچ ژاپن و عربستان سعودی‌ای نمی‌توانست آنقدر پول رو کند. واقعا کابوسی می‌شد. همینطور که هست خوب است، امن‌تر است. بیائید به کارناوال خودفریبی و خودپرستی قومی اروپایی - آمریکایی بپیوندیم. بیائید در شوق و ذوق کودکانه "مخبرین بیطرف" و مفسرین تلویزیونی "متخصص"مان، در بازیهای جنگی کامپیوتری جدیدشان در عالم واقعی، سهیم شویم.

یا شاید هم نه. بجای این بهتر است خود را از مفروضات و توجیهاتشان خلاص کنیم و به مسائل واقعی این جنگ توجه کنیم. این جنگ بر سر دموکراسی و دیکتاتوری نیست. کشتن و معلول کردن هزاران تن از مردم عراق و خراب کردن خانه و مدرسه و کارخانه‌شان بر سرشان براستی روش مهوعی برای نجات آنها از ستم سیاسی است. این جنگ ربطی به جلوگیری از محروم شدن غرب از نفت ندارد. تملک نفت بازهم بیشتر برای کسی که قصد فروش آن را نداشته باشد بیمعناست. این جنگ برسر حراست از قوانین بین‌المللی نیست. با علم به پیشینه خود این مجریان قانون، از هیروشیما و ویتنام تا گرانا‌دا و نیکاراگوئه، چنین ادعایی را نمی‌توان جدی گرفت.



اینها معضلات واقعی این جنگ نیستند. اینها درست همانند که هستند: تبلیغات جنگی. سرنخ‌های کلیدی برای درک علل واقعی این درگیری را باید در اشارات بظاهر بی‌آزار جرج بوش به یک "نظم نوین جهانی" و خواست پذیرفته نشده صدام حسین مبنی بر ایجاد "پیوند" (میان عاقبت کویت با حل مساله فلسطین) جستجو کرد.

## نظم نوین جهانی

درگیری امروز در خلیج صرفاً یکی از جلوه‌های تضادها و ابهامات موجود در مناسبات بین‌المللی پس از جنگ سرد است. با سقوط بلوک شوروری در نیمه دوم دهه هشتاد، ساختار پیشین قدرت در سطح بین‌المللی نیز، که بر تقابل نظامی، سیاسی و بدرجه کمتری اقتصادی، دو بلوک غرب و شرق مبتنی بود، فرو ریخت. در حالی که رسانه‌های جمعی و مفسرین سیاسی در غرب آنچه را که سقوط کمونیسم می‌نامیدند جشن می‌گرفتند و آینده‌ای مشحون از صلح و صفا تحت سلطه بلامنازع بازار پر افتخار را وعده می‌دادند، برای هر ناظر هوشیار مسلم بود که دنیای پس از جنگ سرد مملو از تقابل‌ها و تنش‌های جدی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی خواهد بود. تفسیرهای سیاسی در غرب معمولاً به مسائلی نظیر وضعیت بی‌ثبات و متحول در شوروی و اروپای شرقی، شکاف "شمال و جنوب"، محیط زیست، کشمکش‌های منطقه‌ای و نظایر اینها خیره می‌شوند - مسائلی که ظاهراً در خارج مرزهای غرب "متمدن" و "دموکراتیک" ریشه دارند. اینها قطعاً بخشی از معضلات دهه ۹۰ را تشکیل می‌دهند. اما مصاف اصلی، و معضل محوری در هر کوششی برای شکل دادن به یک "نظم نوین"، در خود غرب نهفته است. سقوط شرق همچنین مترداف با زوال غرب بعنوان قطب مقابل آن است. یعنی زوال آن موجودیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی که برای محاصره و شکست بلوک شوروری پس از جنگ دوم جهانی حدادی شده بود. غرب، چه بعنوان یک مفهوم و چه بعنوان یک واقعیت اقتصادی - سیاسی، بر مبنای هژمونی و یا به اصطلاح "نقش رهبری" ایالات متحده بنا شده بود. حفظ این نقش، و یا حتی گسترش آن، در دنیای متحول سیاست پس از جنگ سرد، چکیده دورنمای آمریکا برای "نظم نوین جهانی" است.

تا قبل از بحران اخیر در خاورمیانه بنظر می‌رسید که چنین دورنمایی فاقد محمل عملی برای تحقق خویش است. عروج ژاپن و آلمان غربی بعنوان قدرتهای عظیم اقتصادی، حرکت بسوی وحدت اروپا و تحقق عملی وحدت دو آلمان، چرخش سیاسی در کشورهای اروپای شرقی به نفع راست طرفدار بازار، و بالاخره گشوده شدن اقتصادی و سیاسی خود شوروی بروی غرب، غرب قدیم را از هر لحاظ تخریب و تضعیف کرده بود. نه فقط نقش رهبری آمریکا، بلکه خود نهادهایی که محمل و ضامن هژمونی آمریکا بودند، نظیر ناتو، هر دم زائدر و بیخاصیت تر بنظر می‌رسیدند. کل سیاست خارجی آمریکا جهت و تمرکز خود را از دست داده بود. حتی برخی از سر سخت‌ترین سلحشوران جنگ سرد در راست افراطی سیاست آمریکا به مدافعین انزوای بلبی تبدیل شده بودند. بحران خلیج به دولت آمریکا امکان داد تا برای معکوس کردن این روندها وارد عمل شود. جرج بوش در سخنرانی اخیر خود در اجتماع خبرگزاران مذهبی نیت آمریکا در جنگ را با شفافیت حیرت‌انگیزی بیان کرد. بگفته بوش، هدف از این جنگ "اعاده رهبری" و "قابل اتکاء بودن" آمریکاست. وقتی این هدف متحقق شود، آنگاه مسائل بین‌المللی نظیر مساله فلسطین می‌تواند در سایه "نقش رهبری کننده آمریکا" حل و فصل شود.

آمریکا به فرصتی که اشغال کویت توسط عراق ایجاد کرده بود چنگ انداخت تا خود را بعنوان یک ابرقدرت مجدداً به کرسی بنشانند. به کمک کمپین عظیمی از تبلیغ و تحریک که توسط ژورنالیسم نوکر و مجهز در غرب، که خود محصول بی‌تفاوتی سیاسی توده‌ای دهه هشتاد است، به پیش برده شد، یک شبه یک "امپراطوری شر" جدید ساخته شد. یک کشور جهان‌سومی با جمعیتی کمتر از ۱۷ میلیون، مقروض و تماماً وابسته به صدور نفت به غرب و فرسوده از جنگ هشت ساله با کشور همسایه اش ایران، یک خطر تهدید کننده جهانی

تصویر شد. یک مساله منطقه‌ای که تحت شرایط دیگری با فشارها و مانورهای سیاسی و دیپلماتیک پاسخ می‌گرفت، تا حد یک کارزار مرگ و زندگی برای "جهان متمدن" بزرگ جلوه داده شد. اروپای قاره با تنزل به خط شد. هلموت کوهل و میتران، چهره‌های یک اروپای بورژوازی متحد و مدعی، توسط بوش و بیکر، سمبل‌های قدرت فائقه آمریکا، به حاشیه رانده شدند. غول ژاپن به یک صندوقدار مطیع تنزل داده شد. حیاتی بودن "نقش رهبری کننده" آمریکا در نظم سرمایه‌دارانه جدید جهان به اروپا یادآوری شد.

در حالی که عراق صحنه جنگ است، مسائل محوری‌ای که باید از طریق این جنگ حل و فصل شود در درجه اول در غرب نهفته است. نمایش قدرت و "رهبری" آمریکا در منطقه قرار است ضامن حفظ موقعیت برتر این کشور در مقابل متحدین و رقبایش در غرب پس از جنگ سرد باشد - عاملی که در عین حال پیش شرط تفوق جهانی آمریکا نیز هست. اما تلاش آمریکا خلاف منطق سرمایه‌داری امروز عمل می‌کند که تجدید نظری اساسی در موازنه قدیم و شکل‌گیری آرایش اقتصادی و سیاسی بورژوازی جدیدی را ایجاب می‌کند. ماهیت شکننده "اتتلاف" امروز در مقایسه با همبستگی درونی‌ای که اتحاد غرب دهها سال در مقابله با بلوک شرق از خود نشان داد محدودیت‌های تاریخی تلاش آمریکا را تاکید می‌کند.

## فلسطین و کویت: پیوند

در سنگرهای مقابل، نه عراق بعنوان یک کشور یا رژیم سیاسی، بلکه ناسیونالیسم عرب بعنوان یک نیروی منطقه‌ای را می‌یابیم - حریف دیگری در کشمکش برای شکل دادن به نظم جدید. این ناسیونالیسم خلق‌گرایانه و ضداستعماری قدیم نیست، بلکه پرچم بورژوازی عرب پس از اوپک است. مبارزه جویی این ناسیونالیسم از استیصال فقرای عرب یا مصائب مردم فلسطین مایه نمی‌گیرد، بلکه حاصل امکانات مادی‌ای است که بر روی دولتهای بورژوازی عرب برای بهبود موقعیت‌شان در اقتصاد جهانی و ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت گشوده شده است. تقابل و موازنه قدیم بین شرق و غرب مدت‌ها چنین انتظاراتی را عقیم گذاشته بود. نفوذ غرب در خاورمیانه بر اسرائیل و ایران، بعنوان ستون‌های سیاست محاصره شوروی، متکی بود. حتی دولتهای عربی طرفدار غرب، اردن، عربستان سعودی و بعدها مصر، قادر به برقراری چنان پیوند اقتصادی و سیاسی فشرده‌ای با غرب که اسرائیل و ایران زمان شاه از آن بهره‌مند بودند و شرط ضروری توسعه سرمایه‌داری و پیشرفت تکنولوژیکی محسوب می‌شد نبودند. بعلاوه مدت‌ها قبل از سقوط نهایی بلوک شرق دیگر روشن شده بود که این بلوک از ارائه هرگونه چهارچوبی برای رشد اقتصادی در کشورهای منطقه نفوذ خود ناتوان است. اما مادام که ملاحظات وسیع‌تر جهانی غرب را به اسرائیل گره می‌زد، اینکه کشورهای عربی، با جمعیتی ۵۰ برابر اسرائیل و منابع وسیع اقتصادی، نفت و نیروی کار، در صحنه سیاست بین‌المللی و اقتصاد جهانی نفوذی بهمان درجه موثر بدست بیاورند ممکن نبود. و اینجا پیوند غیر قابل انکار جنگ اخیر با مساله فلسطین آشکار می‌شود. مستقل از اینکه سران عرب سرسوزنی ب فکر مصائب مردم فلسطین هستند یا خیر (که عموماً نیستند)، مساله فلسطین به شاخص برخورد غرب و آمریکا به جهان عرب تبدیل شده است. اسرائیل و مساله فلسطین مانع جوش خوردن اقتصادی و سیاسی کامل جهان عرب با غرب است. بقول عرفات، اعراب می‌خواهند با غرب باشند اما "نه بعنوان برده بلکه بعنوان شریک". مصر کوشید تا از طریق فاصله گرفتن از امر پان عربیسم و رسیدن به توافقی جداگانه با اسرائیل به این هدف برسد. این استراتژی شکست خورد. ناسیونالیسم میلیتانت می‌خواهد با نمایش قدرت به همین هدف برسد. با غرب می‌جنگد تا با شرایط مناسب‌تری به آن ملحق شود.

اشغال کویت توسط عراق در بدو امر یک اقدام نظامی سراسر عراق برای رسیدن به اهداف کشوری خویش بود. بهترین سناریو از نظر عراق یک الحاق بی‌سر و صدا و بدون عواقب فوری در منطقه بود. اما هنگامی که این حرکت با مقاومت شدید غرب روبرو شد، اقدام عقیم مانده عراق بعنوان خدمتی به آرمان وسیع‌تر و منطقه‌ای

توسط ناسیونالیسم عرب در آغوش گرفته شد.

درک اینکه چرا ناسیونالیسم عرب میدان عمل خویش را وسیع تر می بیند و چرا یک جنگ نابود کننده هنوز می تواند یک پیشروی سیاسی محسوب شود دشوار نیست. سقوط بلوک شوروی اهمیت استراتژیکی اسرائیل برای غرب را کاهش داده است. روزی که واقعیات اقتصادی و مردم شناسانه منطقه خود را به سیاست غرب تحمیل کنند دور نیست. تغییر جغرافیای سیاسی کهنه جهان، همچنانکه از رویدادهای اروپا، شوروی، یمن و کره پیداست، امر محتوم است. تقسیم بین المللی قدرت میان دول بورژوازی ناگزیر باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و قطبهای اقتصادی و سیاسی جدیدی که در نتیجه توسعه تکنولوژی و بین المللی شدن سرمایه، خارج از قلمروهای سرمایه داری پیشرفته ظهور کرده اند را در بر بگیرد. موازنه خشکی که توسط قطب بندی قدیم شرق و غرب ایجاد شده و ابقاء می شد در هم شکسته است. نیروهای رو به عروج در سطح منطقه ای می توانند به اینکه با عمل قاطعانه بر سرنوشت خویش تاثیر بگذارند امیدوارتر باشند.

برخی از اهداف ناسیونالیسم میلیتانت عرب فی الحال متحقق شده است. نتیجه نظامی جنگ هرچه باشد، تغییرات فاحشی در منطقه به ضرر اسرائیل هم اکنون در جریان است. ادامه روند فعلی بهبود مناسبات آمریکا و اسرائیل، که تحویل پول و موشک به اسرائیل نشانه آن است، در آینده دشوار بنظر می رسد. با پایان جنگ فشار غرب، و یا بهرحال اروپا، بر اسرائیل شدت خواهد گرفت. ناسیونالیسم عرب تا همینجا توانسته است برسمیت شناسی وزنه اقتصادی و سیاسی جهان عرب را به غرب تحمیل کند. تا همینجا غرب خود را به سازشهایی بر سر مساله فلسطین متعهد کرده است که تا دیروز سابقه نداشت. بعلاوه فواید جنبی ای هم وجود داشته است. در خاورمیانه ناسیونالیسم ابتکار عمل را از پان اسلامیسیم بازپس گرفت. اسلام به نقش درجه دوم خود در سیاست جهان عرب، بعنوان یک ابزار بسیج در خدمت عمل سیاسی ماهیتا ناسیونالیستی، رجعت داده شد. کشمکش اخیر کمک کرده است که حتی در ایران پرونده جناح پان اسلامیستی حزب الله بسته شود. برای خود عراق نفس بقاء، پس از یک مقاومت نظامی آبرومندانه، یک پیروزی سیاسی، و در دراز مدت حتی نظامی، محسوب می شود. اشغال عراق توسط آمریکا و یا حتی حضور نظامی دراز مدت آمریکا در منطقه قطعاً جنگ حاضر را به ویتنام دومی برای این کشور تبدیل می کند. وضعیتی که به احتمال قوی به شکاف در اتحاد غرب و انزوای آمریکا از اروپای قاره خواهد انجامید. سوای این حالت، موقعیت عراق بعنوان یک کشور ذینفوذ در جهان عرب تحکیم خواهد شد.

## این جنگ باید متوقف شود

این جنگ باید متوقف شود، در درجه اول به دلیل توحشی که به نمایش می گذارد. این جنگ تا هم اکنون هزاران بیگناه را قربانی کرده است. کل ایده بمباران با "دقت جراحی" یک افسانه است. یک کشور به تمامی با بمب کوبیده شده است. مردم از کوچک و بزرگ با بمب و موشک به قتل می رسند و یا از نبود آب و برق و دارو و بهداشت جان می دهند. فجایع این جنگ برای مردم بیگناه و غیر نظامی عراق نمی تواند تا ابد توسط رسانه های غربی سرپوش گذاشته شود. وقتی حقایق برملا شوند، که دارد بتدریج چنین می شود، بشریت شرمسار خواهد شد.

این جنگ باید متوقف شود، به دلیل عقب گرد سیاسی، فرهنگی و اخلاقی ای که به کل جهان تحمیل می کند. نشانه ها فی الحال در دست اند. دخالتگری نظامی ابرقدرتها، شوونیسم ملی، نژادپرستی، میهن پرستی، تعصب مذهبی، تروریسم و ژورنالیسم نوکر، اینها گوشه ای از نیروهای سیاهی هستند که با این جنگ افسار گسیخته اند. اینها مشخصات واقعی آن به اصطلاح "نظم نوین جهانی" هستند که دارد شکل می گیرد.

## پیامدهای منطقه‌ای جنگ خلیج

عبدالله مهتدی

کارگر امروز شماره ۱۱، اسفند ۶۹

جنگ خلیج پس از شش هفته که از آغاز حملات هوایی آمریکا و متحدین آن و صد ساعت از شروع نبرد زمینی آن می‌گذشت، به پایان رسید. جرج بوش عامدانه از اینکه این جنگ را در قالب یک آتش بس پیشنهادی از طرف شورای امنیت سازمان ملل تمام کند خودداری کرد، زیرا می‌خواست حتی از لحاظ جنبه‌های رسمی مربوط به پایان جنگ هم کاملاً این استنباط را داده باشد که آمریکا و فقط آمریکا است که با حصول هدفهای نظامی اعلام شده‌اش بنا به اراده خود تصمیم گرفته است به جنگ خاتمه دهد. دخالت و یا اعمال نفوذ یک ارگان بین‌المللی مانند شورای امنیت در خاتمه جنگ، که در همان ساعتها بطور فشرده‌ای در حال تلاش برای همین منظور بود، می‌توانست ژست قدرت‌نمایی بی‌چون و چرای آمریکا را، آنهم در آخرین صحنه این نمایش، کمرنگ نماید. حتی نزدیکترین متحد آمریکا، دولت انگلستان، نیز به گزارش رسانه‌ها فقط سه ساعت قبل تر از این تصمیم مطلع شده بود.

البته همه این‌ها کاملاً قابل درک است. آخر خود این جنگ در اساس برای "اعاده رهبری جهانی آمریکا" براه افتاد. اینروزها دیگر آشکارا از طرف تحلیلگران سیاسی آمریکا از اثرات این جنگ و پیروزی در آن برای "بازگرداندن اعتبار به رهبری آمریکا" صحبت می‌شود.

حال با خاتمه جنگ اولین سوال اینست که آمریکا واقعا چقدر به اهداف خود از این جنگ رسیده است؟

شکی نیست که در کوتاه مدت پیروزی در این جنگ مزایای خاصی برای آمریکا در بر دارد. فعلاً که از همان ابتدای کار کمپانیهای آمریکایی سهم عمده را در گرفتن کنترتهای پر سود برای بازسازی کویت بخود اختصاص داده‌اند و این حتی سروصدای نزدیکترین متحد آمریکا یعنی انگلستان را در آورده است. آخر در این دوره کساد عمیقی که اقتصاد این دو کشور دارد به آن وارد می‌شود، این قراردادهای پرسود نیز که یکی از منافع تبعی "آزاد سازی" کویت است، می‌تواند پاره‌ای از شرکتهای را از ورشکستگی نجات دهد. اما روشن است که جنگ بر سر منافع بسیار بزرگتری بود. بنابراین باید پرسید بدنبال پیروزی در جنگ بر سر رهبری آمریکا در جهان و در منطقه چه می‌آید؟

پیروزی آمریکا هر چقدر خیره کننده بنظر بیاید اما نمی‌تواند واقعیت روند افول آمریکا را بعنوان یک قدرت

فائده اقتصادی و در نتیجه سیاسی جهانی تغییر دهد. افول آمریکا که در سالهای اخیر دیگر علنا مورد بحث تحلیلگران و حتی گاه سیاستمداران بوده است، روندی است که بر مبنای واقعیات نیرومند و چاره ناپذیر اقتصادی آغاز شده است و با پیروزی در عملیات نظامی برگشت پذیر نیست. گسترش بیسابقه و فشرده سرمایه در جهان در دهه های پس از جنگ دوم جهانی و ظهور کشورها و بلوکهای اقتصادی نیرومند در جهان، عروج ژاپن و آلمان بعنوان پیشتازان تولید و تکنولوژی که در میدان رقابت بر آمریکا پیشی گرفته اند، کاهش آهنگ رشد اقتصاد آمریکا و کاهش نسبی قدرت رقابت آن، کسر بودجه های عظیم دولت آمریکا و غیره عواملی ساختاری در اقتصاد جهان هستند که با موفقیت موشکهای پاتریود و یا با خرد کردن ارتش نابرابر و گرسنه و رها شده عراق در کویت قابل جبران نیستند. بنابراین باید انتظار داشت که واقعیات فوق دیر یا زود دوباره خود را تحمیل کرده و منجمله تاثیر خود را بر سیاست جهانی و در شکل دادن به دنیای آینده از سر گیرند. در این عرصه موفقیت آمریکا فقط می تواند زودگذر باشد.

در مورد موقعیت آمریکا در منطقه پس از جنگ باید گفت که بدون شک آمریکا تلاش می کند شرایط خود را دیکته کند و با احتمال قوی در اولین وهله موفق خواهد شد. پیروزی آمریکا تا مدتی همه نظرها را متوجه این دولت و راه حلهایی که برای مسائل اجتماعی و سیاسی خاورمیانه ارائه می دهد، خواهد کرد. یکی از این مسائل و شاید حادثترین و برجسته ترین آنها مساله فلسطین است. حل مساله فلسطین هم با هیچ معجزه ای جز عقب نشینی دولت اسرائیل از ساحل غربی و نوار غزه و اجازه تشکیل نوعی موجودیت دولتی فلسطین، از طریق یک کنفرانس بین المللی یا جز آن، قابل حل نیست. بنظر می رسد که اروپا از هم اکنون دارد بشکلی جدیتر از گذشته به این راه حل پای می گذارد. فردای قطع محاصمه، فرانسه در این مورد تردیدی باقی نگذاشت که اگر شده راه خود را هم از آمریکا جدا کند، در این جهت وارد عمل خواهد شد. حقیقت اینست که کشورهای غربی عضو ائتلاف جنگی اگر نخواهند که زخم شکست و خفتی را که در جنگ با عراق به اعراب وارد کردند از طریق نوعی حل مساله فلسطین جبران کنند، هیچگاه نمی توانند به تضمین عدم خصومت جهان عرب با غرب امیدوار باشند. و اینهم بمعنای بهم خوردن ثبات داخلی رژیمهای متمایل به غرب، از بین رفتن امکانات مساعد برای سرمایه گذاری و بخطر افتادن بازار وسیع و نیروی کار فراوان این بخش از جهان سرمایه غربی خواهد بود. بنابراین کاملاً محتمل است که کشورهای غرب، بویژه اروپا، در سیاست خود مبنی بر حفظ برتری اسرائیل بر اعراب و حفظ موقعیت ممتاز و منحصر بفرد این کشور بزبان اعراب تجدید نظر کنند. اینکه آیا آمریکا نیز حاضر است سیاست ویژه خود را در قبال اسرائیل که سنگ بنای استراتژی خاورمیانه ای خود بوده است مورد تجدید نظر جدی قرار دهد یا نه، هنوز روشن نیست. اما با تغییر وضعیت شوروی در قبال خاورمیانه و نیز با نیاز سرمایه غربی به منابع طبیعی و انسانی دنیای عرب این تغییر سیاست از یک انگیزه واقعی برخوردار است. در عین حال ممکن است آمریکا بخواهد به مخالفت و اکراه خود در قبال حل مساله فلسطین ادامه دهد و تلاش کند سیاست تاکتونی خود را بدیگران هم تحمیل نماید. در اینصورت در آتیه شاهد اصطکاک اروپا و دول عرب از یکطرف با آمریکا و اسرائیل از طرف دیگر، و نیز شاهد رام نشدن ناسیونالیسم عرب و جبهه گیری مجدد آن علیه آمریکا خواهیم بود.

یکی دیگر از مسائلی که در دوره پس از جنگ اجباراً به جلوی صحنه منطقه کشیده می شود، سرنوشت وضعیت داخلی شیخ نشینهای حاشیه خلیج و خود عربستان سعودی است. تا کی می توان حکام قرون وسطایی را بر مردم تحمیل کرد؟ تا کی شیخ نشینی و امارت را بعنوان اشکال سیاسی اداره کشورها می توان مورد حمایت قرار داد؟ این موثلفین دموکراسی غربی که کوچکترین بویی از شهروند و حقوق وی، حتی در محدودترین تعریف بورژوازی این کلمه نبرده اند و فقط از دوران استعماری برای نگاهیانی چاههای نفت و خفه کردن صدای اعتراض مردم به حکومت گماشته شده و در عرض چند دهه به میلیاردرهای کلانی تبدیل شده اند، مورد انزجار توده های عرب و مایه رسوایی اربابان خود هستند. تعیین تکلیف با آنها یکی از مواردی است که در عین حال موقعیت

آینده آمریکا و کشورهای غرب را در این منطقه تحت تاثیر قرار خواهد داد.

و بالاخره سرنوشت حکومت عراق و نظام سیاسی آتی آن یکی از مسائلی است که قرار است بر طبق نظم نوین جهانی در این بخش از دنیا رقم زده شود. بدون شک آمریکا بعنوان فاتح جنگ در تعیین شرائط صلح، حدود و نوع غرامتی که دولت عراق باید بپردازد، چگونگی بازسازی نیروی نظامی عراق، و بطور کلی شکل دادن به آینده سیاسی آن منجمله مساله کرد و امکان طرح آن در کنفرانس بین المللی بر سر مسائل خاورمیانه، حداقل در کوتاه مدت و تا وقتی که مکانیسم فعل و انفعال داخلی این کشور جریان امور را بدست بگیرد، طرف اصلی خواهد بود و با توجه به تابعیت شورای امنیت از سیاستهای آمریکا، وجود قطعنامه های از قبل پیش بینی شده و نیز سیاستهای منفی دولت عراق با موانع بزرگی روبرو نخواهد شد.

## جنبش کردستان عراق و جنگ خاورمیانه

عبدالله مهتدی

کارگر امروز شماره ۱۳، اردیبهشت ۱۳۷۰

وضعیت کردها در عراق به شکل یکی از دردناکترین فاجعه‌های انسانی درآمده است. فرار و کوچ میلیونی مردم به مناطق کوهستانی مرزی بدون کمترین حفاظ و توأم با شدیدترین مصائب و مشقتها، مرگ و میرهای فاجعه بار هرروزه پیرها و کودکان از سرما و بی غذایی و بیماری، احساس بن بست، بی پناهی و وحشت، بخشهای بزرگی از یک ملت را در آستانه نابودی و از هم گسیختگی جسمی و روحی قرار داده است. اینرا از صحنه‌های دلخراشی که تلویزیونها نشان می‌دهند نیز می‌توان فهمید، گرچه گفته می‌شود که ابعاد فاجعه حتی بیش از اینها است.

مردمی که از ترس انتقام رژیم عراق گریخته‌اند، خود را با تصمیم مرگبار دولت ترکیه روبرو می‌بینند که مانع پایین آمدن مردم گرسنه و سرما زده از کوهستانهای غیر قابل زیست و غیر قابل کمک رسانی بطرف دشتهای و شهرها و آبادیهای ترکیه است. کاری که اگر صورت می‌گرفت جان هزاران نفر را نجات و مشقات صدها هزار نفر را کاهش می‌داد. و این علاوه بر تاخیرها و کارشکنی‌های عمدی است که دولت ترکیه بنا به مقاصد سیاسی در راه امداد بعمل می‌آورد، بدون اینکه مورد کمترین فشار بین‌المللی قرار بگیرد.

در تمام این مدت و هم اکنون نیز جهنم سرد در کوهستانهای مرزی عراق و ترکیه روزانه یک تا دو هزار قربانی می‌گیرد. کودکان از سوء تغذیه و بیماری در آغوش والدینشان پری می‌شوند، پیرها و ضعیف‌ترها توان از دست داده و از پای می‌افتند، بدون اینکه هرگز فرصت داشته باشند روزهای پایان این کابوس را به عمر خود ببینند. با اینهمه کاروان میلیونی انسانی بامید گشایشی به حرکت کند خود در میان برف و گل ادامه می‌دهد.

اما علاوه بر ابعاد انسانی مساله، جریانات اخیر از لحاظ سیاسی نیز پس روی بزرگی برای جنبش ملی مردم کردستان عراق محسوب می‌شود. بطور کلی مساله کرد، حق تعیین سرنوشت، و جنبه سیاسی مطالبات کردها عامدانه دارد به "مساله آوارگان" و رساندن اولیه‌ترین کمکهای غذایی و دارویی به این آوارگان تقلیل داده می‌شود.

حتی پیشنهاد اولیه "منطقه امن"، بخاطر اینکه بهر رو ممکن بود در آینده متضمن نوعی موقعیت سیاسی - جغرافیایی برای کردها باشد، کنار گذاشته شد و اکنون تمام تحفه سردمداران "نظم نوین جهانی" برای خلق کرد،

"پناهگاه امنی برای آوارگان" است، اردوگاههایی که جز "صبرا" و "شتیلا"ی کردها برای دائمی کردن موقعیت آوارگی آنها قرار نیست چیز دیگری باشد.

چرا و چه شد که مردمی برگزیده از موج اعتراض و خیزشها، که خود را کاملا پیروزمند احساس می کردند، به فاصله کمی به صورت آوارگان بیدفاع و بی پناهی درآمدند که برای حفظ جان خود به هر چیزی چنگ می آویزند و تحقیر و بدرفتاری و خفت دولت "میزبان" را نیز مجبورند دندان روی جگر بگذارند؟

مردمی که بار بیشترین مشقات این دوره هزیمت و آوارگی را بدوش می کشند، پس از اطفای گرسنگی و یافتن حداقل سرپناهی برای خود و خانواده شان تازه در مقابل پرسش های اساسی و سرنوشت سازی قرار می گیرند که معمولا با اینگونه تکانه های شدید و دردناک اجتماعی و سیاسی (جنگها، انقلابات، شکستها، غیره) توأم است.

ابتدا به سیر رویدادها مراجعه کنیم:

کشور عراق چند هفته پس از اینکه دولت آن کشور رسماً شکست نظامی خود را پذیرفت و به شرایط آمریکا و متحدین آن گردن گذاشت، صحنه تحولات پر دامنه، سریع و تکان دهنده ای گردید.

بمبارانهای آمریکا و متحدان آن تقریباً تمام روساخت اقتصادی عراق را با قساوت تمام و بدون توجه به اثرات آن بر حیات اجتماعی و مدنی منهدم ساخته بودند. محاصره اقتصادی چند ماهه مشقات مردم را باندازه کافی شدت داده بود.

و بالاخره شکست و گسیختگی بخشهای مهمی از ارتش عراق بدنبال بمبارانهای فشرده و سرانجام حمله زمینی آمریکا و متحدان آن، مشقات و خفتهای ناشی از شکست در این جنگ بیحاصل و ویرانگر، جنگی که لجوجانه زندگی مردم را بباد داد بدون اینکه لااقل در موقعیت بهتری ختم شود، دود شدن وعدههایی که داده شده بود، و وانمود کردن اینهمه بعنوان یک پیروزی بزرگ، کاسه صبر مردم را لبریز کرد و شرایط را برای فوران نارضایتی های دیرینه آماده ساخت.

ابتدا شهرهای جنوبی عراق و سپس به فاصله کمی شهرها و مراکز شمال آن کشور، که از کردها تشکیل می شود، سر به شورش برداشتند. مانند بسیاری از موارد دیگر در تاریخ معاصر، شکست در جنگ و مصائب ناشی از آن شرایط و امکان اعتراضات و خیرشهای داخلی را فراهم آوردند.

اینجا دیگر سیاست آمریکا و متحدینش، تغییر چشمگیری پیدا کرد. تلاش برای سرنگونی رژیم عراق، چیزی که برنامه اعلام نشده آمریکا و متحدین آن در جنگ بود، موقتا هم شده در مقابل شورشهای مردم جای خود را به دفاع از حاکمیت دولتی و تمامیت ارضی عراق داد و آمریکا تلویحا و علنا اعلام کرد که از دولت مرکزی در مقابل "آشوب و آناشوی" حمایت می کند. فشار به رژیم عراق آشکارا جای خود را به باز گذاشتن دست حکومت در سرکوب مخالفان داد. مفسران پنتاگون از گردآوری قوا از طرف حکومت عراق خبر دادند و اظهار اطمینان کردند که این دولت قادر خواهد بود مخالفان را سر جای خود بنشانند.

واحد های دست نخورده گارد جمهوری از شمال عراق به جنوب اعزام شد و پس از اینکه کنترل شهرهای جنوبی را پس از نبردهای خونین بدست آوردند، بلافاصله بطرف شمال حرکت کردند. در حالیکه حملات اصلی حکومت به کردها شروع شده بود، آمریکا ممنوعیت روی پرواز هلیکوپترهای عراقی در آسمان این کشور را، که بلافاصله



پس از ختم جنگ برای مقاصد نظامی خود به این کشور تحمیل کرده بود، لغو نمود.

کوبیدن شهرها و مناطق تحت کنترل کردها، و مقدم بر بقیه شهر نفتی کرکوک، شروع شد و بفاصله کمی کنترل بخش اصلی شهرها، و نیز محورهایی که عراق را به سوریه و ترکیه وصل می‌کند، به دست قوای دولتی افتاد. کوچ با ابعاد بیسابقه آن آغاز شد. تراژدی انسانی شروع به گسترش نمود و هر دم فراگیرتر و وخیم تر شد.

در کشورهای غربی رسانه‌ها شروع به پخش گوشه‌هایی از این تراژدی انسانی، از این آوارگی و کوچ مشقت بار میلیونی، که بگفته کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان در تاریخ معاصر جهان بیسابقه است، کردند و با اینکار افکار عمومی را تکان دادند. جنگ آمریکا و متحدان آن در منطقه، که مدتها در رسانه‌ها ریاکارانه بعنوان جنگی با رسالت‌های اخلاقی معرفی شده بود، اکنون داشت علیرغم میل سردمداران دولتهای غربی جنبه‌های زشت خود را برملا می‌کرد و آشکارا و بر صفحه تلویزیونها یکی از عواقب هلاکتبار خود را نشان می‌داد. شعف سردمداران دولتهای امپریالیستی بخاطر پیروزی سریع در جنگ، جنگی که با تمام قوا از آگاه شدن مردم جهان از جنبه‌های زشت و تبهکارانه آن جلوگیری کرده بودند، جای خود را به تلخکامی می‌داد. افکار عمومی در توهم نگاه داشته شده، که به خاطر کوتاه مدت بودن جنگ و سرعت پیروزی آمریکا و کمی تلفات آمریکاییها و اروپاییها در آن و نیز خودداری آگاهانه از نشان دادن جنبه‌های کثیف این جنگ، مجال بسیج و سازماندهی اعتراضات موثر را نیافته بود، با دیدن این صحنه‌ها تکان خورده است. پس جنگ آنقدرها هم با هدفهای عادلانه و اخلاقی و با نیت حسنه برای مردم منطقه، آنطور که سیاستمداران کشورهای سرمایه‌داری غرب می‌خواستند نشان دهند، همراه نبوده است.

در مقابل این وضع دولتهای غربی برای شستن دست خود از بار این مسئولیت، و برای اینکه نگذارند چهره زجرآلود آوارگان کرد تصویر نظم نوین امپریالیستی را بیش از این آلوده کند، به تکاپو افتاده‌اند. ارسال کمکهای غذایی و دارویی اگر نتواند و یا اصلا محلی نگذارد که جراحت انسانی عمیق ناشی از احساس خیانت و توطئه را در توده‌های کرد التیام دهد، باری قرار است عذاب وجدانهای لیبرال را تسکین داده و منتقدین دموکرات را آرام سازد. در عین حال در میان این خون و اشک و محنت سیاست امپریالیستی به "پیشرفت" خود ادامه می‌دهد: ابتدا می‌بایست جنبش کردها سرکوب شود. قرار نبود جنگ آمریکا در منطقه خیزش توده‌ای، مسلح شدن مردم و وارد صحنه سیاسی شدن آنها از موضع قدرت را موجب شود. باید برای همه روش می‌شد که در نظم جدید جهانی جایی برای ابراز اراده مردم، حتی در چهارچوب محدود ملی‌گرایی نیز، وجود ندارد. تحقق این هدف چندان دشوار نبود. روشن بود که بقای حکومت عراق بستگی به توانایی وی در برآمدن از عهده شورشهای شمال و جنوب دارد و اقدام به آن برای وی حیاتی است و از اولویت برخوردار است. طبعاً حکومت عراق مسئول مستقیم وضعیتی است که بوجود آمده است، اما بدون شک سیاست امپریالیستی نیز در همین راستا بود و همین سیر اوضاع را تسهیل کرد.

اما این تنها جنبه‌ای نبود که سیاست امپریالیستی تعقیب می‌کرد. پس از این سرکوبها و در نتیجه این سرکوبها، مساله لزوم برکناری دولت فعلی عراق، این بار برمبنا و به شیوه‌ای که آمریکا مایل است، مجدداً می‌توانست موضوعیت پیدا کند. لذا پس از اینکه تحلیلگران پنتاگون و سیا از تثبیت بیش از حد رژیم کنونی عراق اظهار نگرانی کردند، این بار برای همان مردمی که چند هفته پیش سرکوبشان تحت عنوان دفاع از تمامیت ارضی و یکپارچگی عراق مطلوب اعلام می‌شد، "پناهگاه امن" در نظر گرفته می‌شود. راهی برای دخالت جدید در منطقه یافته می‌شود، پرده ساتری بر سیاست امپریالیستی کشیده می‌شود، و در عین حال طریقی برای کاستن فشار انتقاد از سیاست آمریکا و عواقبی که ببار آورده است، جستجو می‌شود.

در خود کردستان، رویدادهای اخیر بیشک نقطه عطف تعیین کننده‌ای را در حیات سیاسی خلق کرد تشکیل خواهد داد. حتی ارزیابی از علل این تحولات تا مدتها منشاء مباحثات، اختلافات و انشعابات خواهد بود. چرا و چگونه مردم مسلحی که بدنبال خیزشهای عمومی توانسته بودند مناطق مهمی و منجمله پاره‌ای از منابع نفتی را تحت کنترل بگیرند و مغرورانه از آینده کشور صحبت کنند، با این سرعت به هزیمت افتاده و به آوارگانی که به یک لقمه نان محتاجند، تبدیل شدند؟ چرا مقاومت توده‌ای نتوانست سازمان یابد؟ آیا اصلا زمان برای این کار مناسب بود؟ چه عواملی راه را برای اجرای سیاست امپریالیستی بازیچه کردن سرنوشت ملتها و معامله بر سر توده‌های مردم هموار کردند؟ ماهیت و افق سیاسی رهبری کرد چه نقشی در این ماجرا داشتند؟

طبعاً علت مستقیم و بلاواسطه این کوچ و گریز دسته جمعی مردم ترس از انتقام نیروهای عراقی است، ترسی که با خاطره فجایع گذشته و نیز روشهای قساوت آمیز در هفته‌های اخیر توضیح داده می‌شود. عوامل متعدد دیگری را نیز برای توضیح این فروریختن سریع حرکت مردم در کردستان عراق می‌توان ذکر کرد. اما این رویدادها در عین حال نقاط ضعف اساسی‌ای را در خود جنبش کردستان نیز بر ملا می‌کنند.

واقعیت اینست که ناسیونالیسم کرد در سالهای اخیر سیر انحطاط هر چه بیشتری را پیموده و بیش از هر زمان افق سیاسی و استراتژی خود را بر مبنای معامله با امپریالیسم و جدایی و تناقض با منافع توده‌های زحمتکش قرار داده است. رهبری سنتی ناسیونالیستی کرد نشان داد که قادر نیست به توده‌های مردم و مبارزه و بسیج آنها اتکا کند، بلکه بر عکس چشم امید به پشتیبانی آمریکا و به گرفتن سهمی در "نظم نوین جهانی" وی دوخته است. تاوان این افق بورژوازی کرد متاسفانه اکنون به شکل رنج و محنت عظیم توده‌های میلیونی پس داده شده است.

در سال ۱۹۷۵ هنگامیکه جنبش ملی کردها بدنبال توافق دولتهای ایران و عراق با شکست و فروپاشی رویرو شد، جریان ناسیونالیسم رادیکال با نقد خط ناسیونالیسم سنتی کرد مبنی بر معامله‌گری با امپریالیسم و ارتجاع منطقه به ظهور رسید و صحنه سیاسی را اشغال کرد. امروز پس از گذشت ۱۶ سال و در متن یک شرایط جهانی متفاوت، دیگر مرز بین محافظه‌کار و سنتی با رادیکال و ضدامپریالیست در ناسیونالیسم کرد از میان رفته و این سیکل بسته شده است.

تنها نقد سوسیالیستی از این نقطه عطف می‌تواند افق جدیدی باز کند.

## نقش ناسیونالیسم در تراژدی کرد

ایرج آذرین

کارگر امروز شماره ۱۴، خرداد ۱۳۷۰

در اواسط ماه مه یک کنسرت خیریه در ومبلی ختم توجه رسانه ها را نسبت به مساله کرد بنحو سمبولیکی اعلام کرد. با استقرار "اردوگاههای امن"، و با حضور رهبران کرد در بغداد و خبر توافق آنها با دولت مرکزی، ظاهرا افکار عمومی جهانی دیگر موجب چندانی برای توجه به مساله کرد نداشت. مساله کرد نخست به مساله "آوارگان کرد" تنزل داده شد، تا بعد حتی ریشه های سیاسی فاجعه آوارگی نیز در هیاهوی زودگذر اقدامات خیریه مسکوت بماند.

اما، برخلاف افکار عمومی، مردم کرد نمی توانند به همین سادگی فاجعه آوارگی را فراموش کنند. مردم کرد بهای انسانی سنگینی را تا همینجا پرداخته اند. آوارگی هنوز ادامه دارد و، وقتی هم تمام شود، عواقب رنجبار آن تا سالها با این مردم خواهد بود. علاوه بر این، سرنوشت آتی مردم کرد از نظر سیاسی تماما در گرو اینست که چه تبیینی از رویدادهای چند ماه گذشته در کردستان عراق در میان مردم کرد مقبولیت خواهد یافت.

### قربانیان امپریالیسم، ناسیونالیسم، و ناسیونالیسم

فاجعه آوارگان کرد نه فقط از نظر زمانی بلکه از نظر سیاسی نیز با جنگ آمریکا در خاورمیانه پیوستگی دارد.

اهداف اصلی سیاست آمریکا از جنگ با عراق ابدا به منطقه خاورمیانه و تغییر جغرافیای سیاسی آن، و حتی به مساله نفت، مربوط نبود. آمریکا برای تامین نقش هژمونیک خود در جهان پس از جنگ سرد نیاز به یک قدرت نمائی نظامی و تحکیم پیمان ناتو و موقعیت خود در آن داشت. اشغال کویت بهانه تعقیب این هدف آمریکا به قیمت یکی از خونبارترین جنگهای تاریخ شد. به این ترتیب میدان نظامی جنگ، خاورمیانه بود، بی آنکه آمریکا طرح خاصی برای آینده سیاسی منطقه داشته باشد. به سبب پیچیدگی سیاسی منطقه، آمریکا نمی توانست و نمی خواست به ریسک بدیهه پردازی سیاسی دست بزند. حتی اگر ارتش آمریکا خاک عراق را تماما اشغال می کرد (چیزی که مدعی بود در توان دارد) هنوز به این معنا نبود که می تواند حکومت مطلوب آمریکا را بقدرت برساند. هر حکومتی که مستقیما در نتیجه پیروزی جنگی آمریکا به قدرت می رسید تضاد ابدی با ناسیونالیسم عرب را، در داخل و خارج عراق، بجان خریده بود. (چنین حالتی بخاطر امتیازی که برای اسرائیل بهمراه داشت نیز از نظر بسیاری از دولتهای عربی مخالف دولت عراق قابل قبول نبود.) به این ترتیب،

سیاست آمریکا از همان پیش از شروع جنگ چنین اعلام شد که تغییر حکومت عراق هدف نیست، در عین اینکه بوش، چه در طول جنگ و چه بهنگام ختم جنگ، اعلام می‌کرد که البته ترجیح می‌دهد نیروهای داخلی عراق، چنانچه بتوانند، حکومت جدیدی بر سر کار بیاورند.

این نامعینی سیاست منطقه‌ای آمریکا به این معنا بود که "در باغ سبزی" را، هرچند در دور دست، نشان اپوزیسیون عراق میداد. اپوزیسیون عراق، از ناسیونالیسم کرد گرفته تا حزب الله شیعی، برای منطبق کردن خود با این سیاست احتمالی آمریکا انواع ائتلافها را شکل دادند، و چنان خوشباورانه به این سیاست آویختند که نخواستند ببینند هر حکومت جانشینی در عراق از نظر آمریکا نمی‌تواند مطلوب شمرده شود. ملقمه ائتلافی ناسیونالیستهای کرد و حزب الله عراق و حزب شیوعی، بعنوان یک حکومت آلترناتیو، نمی‌توانست از طرف غرب جدی گرفته شود. اولاً ترکیبی بی‌افق واحد و ناپایدار می‌نمود، و ثانیاً پیچیدگی‌های بیشتری در منطقه ایجاد می‌کرد. پس آمریکا هر چه بیشتر به این متمایل شد که تغییر در حکومت عراق تنها وقتی می‌تواند مطلوب باشد که از درون سیستم فعلی صورت بگیرد، و جرج بوش نیز آشکارا اعلام کرد که ترجیح آمریکا اینست که ارتش عراق و مقامات دولت فعلی حکومت را تعویض کنند.

از نظر احزاب ناسیونالیست کرد در عراق هیچ چیز طبیعی‌تر از این نبود که خود را یکسره به آمریکا گره بزنند. در واقع مدتها بود (پیش از فروپاشی بلوک شوروی) که احزاب ناسیونالیست کرد تلاش می‌کردند به غرب تفهیم کنند که صادقانه مایلند مطابق قوانین آنها بازی کنند. با وقوع بحران کویت ناسیونالیسم کرد دریافت که در جدال دهها ساله‌اش با حکومت مرکزی عراق سرانجام امکان همسوئی با قویترین ائتلافی که جهان به یاد دارد را در یک تندپیچ استثنائی تاریخ یافته است. ناسیونالیسم کرد بآدمان امید خود را بر تویهای ناوگان آمریکا آویخت.

پس از شکست عراق، اپوزیسیون کنترل چندین شهر را بدست گرفت و کردستان عراق تماماً بدست نیروهای کرد افتاد. حکومت عراق که در تعقیب جاه‌طلبی‌هایش در کویت ناکام مانده بود، مبارزه مرگ و زندگی را برای حفظ موقعیت بلامنازع ناسیونالیسم عرب در داخل عراق آغاز کرد. اگر ناسیونالیسم عرب در انتهای یک جنگ فرساینده سهم سیاسی و اقتصادی بیشتری در سرمایه‌داری جهانی نتوانست بگیرد، سهمی از قدرت و ثروت کشور خودی را به هر بهایی می‌خواست حفظ کند. ارتشی شکست خورده و قصابی شده، اکنون خود قصابی می‌کند. غرور ملی‌ای لگد کوب شده، بازیابی حرمت خود را اکنون در پایمال کردن ملتی دیگر جستجو میکند. کینه‌های کهنه مجهز به سلاحهای مدرن، ترکیب مرگباری است. مصائب آوارگی که دو میلیون مردم کرد سرآسیمه به استقبالش رفتند، خود بهترین تصویر از سرنوشتی است که اگر در برابر ارتش عراق برجای می‌ماندند در انتظار خود می‌دیدند.

خلاصه کنیم: لشکرکشی آمریکا به منطقه و جنگ با عراق آرایش سیاسی منطقه را درهم ریخت و معادلات سیاسی جدیدی برقرار کرد. ناسیونالیسم کرد و ناسیونالیسم عرب در عراق، تخاصم سنتی خود را اینبار در رابطه با یک سلسله سیاستهای بین‌المللی به یک جنگ تمام عیار رساندند. رویدادهای اخیر کردستان عراق که به آوارگی میلیونی مردم کرد منجر شد ماحصل عملکرد این سه مولفه اصلی (سیاستها و جنگ امپریالیستها، ناسیونالیسم عرب در عراق، و ناسیونالیسم کرد) بوده است.

## کارنامه ناسیونالیسم کرد

از میان این سه مولفه، خصوصاً بازشناختن سهم ناسیونالیسم کرد در فاجعه اخیر برای کارگران کرد اهمیت

اساسی دارد. چرا که نقش عامل مستقیم سرکوب روشن است، و تشخیص اینکه سیاستهای امپریالیستی خلاف منافع مردم کرد است اکنون برای هیچکس دشوار نیست. اما ناسیونالیسم کرد، به یمن سالها هژمونی بلامنازعش در کردستان عراق، بناحق بمنزله عکس العمل موجهی نسبت به موقعیت تحت ستم مردم کرد تلقی می شود. رویدادهای اخیر بروشنی بیگانگی ناسیونالیسم با منافع کارگران و زحمتکشان را نشان داد، و این مبرمترین درسی است که کارگران کرد می باید از این تجربه خونبار بگیرند.

اینکه امروز رهبران ناسیونالیست کرد مشغول مذاکره با دولت عراق هستند خود اعتراف به طی کردن یک دور باطل است. انگار تمام سیاستهای چندین ماه گذشته این احزاب چیزی جز یک بخت آزمائی برایشان نبوده است. اما بهای شرکت در این لاتاری سیاسی را مردم کردستان عراق با آوارگی بزرگ پرداختند. جریان ناسیونالیستی کرد، مطابق معمول، جسارت قبول مسئولیت شکست را ندارند. اینست که تراژدی ای را که خود از عوامل شکل دهنده اش بوده اند "شکست مبارزات مردم کرد" معرفی می کنند، و مدعی اند که دلیل این شکست اینست که "آمریکا پشت ما را خالی کرد".

ما نمی دانیم که ماموران دست سوم وزارت خارجه آمریکا چه وعده هایی برای پشتیبانی به احزاب ناسیونالیست کرد داده بودند، اما واقعا نیازی به اطلاع از این جزئیات برای ارزیابی عملکرد ناسیونالیسم کرد نیست. مساله این نیست که هر تحلیلگر سیاسی از پیش بروشنی می دید و می گفت که محال است آمریکا به پشتیبانی اپوزیسیون کرد و شیعی دوباره جنگ را از سر بگیرد. مساله حتی این نیست که جریان ناسیونالیستی در زد و بند بین المللی، یعنی عرصه ای که قرار بود تمام تجربه و هنرش در آن باشد، به گفته خودش، فریب خورد. نه، انتقاد ما نه به شکست این استراتژی، بلکه اساسا به نفس این استراتژی است. سوال به سادگی اینست که حتی اگر بقول خودشان آمریکا به قول پشتیبانی اش عمل می کرد، چه افق سیاسی و اجتماعی ای در برابر جامعه عراق، یا کردستان عراق، قرار می گرفت؟ چه به روز زحمتکش و کارگر کرد می آمد؟

قرار گرفتن در اردوی جنگی آمریکا در خاورمیانه خود معنای روشنی دارد. در سراسر جهان تمام جنبشهای مترقی علیه جنگ آمریکا اعتراض کردند. بسیاری از فعالین اتحادیه های کارگری در آمریکا به مخالفت با اهداف امپریالیستی دولت بوش برخاستند. کارگران بندر مارسلی در فرانسه حاضر نشدند ساز و برگ جنگی به مقصد خلیج را بار بزنند. دهها هزار تن از مردم فرانکفورت پایگاه نظامی آمریکا در آلمان را به محاصره زنجیر انسانی در آوردند. اما احزاب ناسیونالیست کرد در عراق، خود را نه در کنار این صف جهانی، بلکه در مقابل آن، در اردوی بوش و میجر و تاچر جا دادند. نتیجه این سیاست اکنون اینست که تلویزیونهای اروپائی با غرور تصاویر زحمتکشان کرد را نشان می دهد که، مستاصل از آوارگی، برای ورود تفنگداران دریائی آمریکا و انگلیس کف می زنند. یا کودکان کرد را با لباسهای محلی در لندن نشان میدهند که برای دادخواهی به در خانه تاچر در لندن فرستاده شده اند. همان تاچری که دشمن شماره یک معدنچیان بریتانیاست، که قانون "مالیات محلی" او کمر کارگران بریتانیا را می شکند. کارگران بریتانیا چه احساسی نسبت به این جنبش باید داشته باشند؟ اتحادیه های کارگری آمریکا که با جنگ بوش در خاورمیانه مخالفت کردند چه قضاوتی درباره جنبشی که در کنار دولت آمریکا قرار گرفت باید داشته باشند؟

جریان ناسیونالیستی مردم کرد را از صف جنبشهای ترقیخواه جدا کردند و به صف مقابل فرستادند. قضاوت نیروهای پیشرو اجتماعی در مورد جنبشی که ناسیونالیسم کرد در عراق نمایندگی اش کرد نمی تواند بهتر از قضاوت در مورد جنبشهایی در آنگولا و افغانستان باشد که یونیتا یا مجاهدین اسلامی در راسش قرار دارند. افق اجتماعی ای که در صورت موفقیت استراتژی ناسیونالیسم کرد در عراق، یا دستکم در کردستان عراق باز می شد تماما در طیف عملکرد دولتهای گوش بفرمان و متحد آمریکا در جهان سوم، نظایر حکومت السالوادر،

قرار دارد.

## ستم ملی و حرکت توده

ناسیونالیستهای کرد می‌توانند ادعا کنند (و ادعا می‌کنند) که اگر در صف متحدین آمریکا قرار گرفتند برای این بوده که در این میان فرصتی برای احقاق حقوق ملی کرد می‌جستند. ستم ملی‌ای که به مردم کرد اعمال می‌شود به آنها حق می‌دهد که در وهله اول به منفعت ملی خود بیندیشند و مناسبات سیاسی بین‌المللی‌شان را بر این مبنا تعیین کنند. آنها از قرار گرفتن در صف متحدین آمریکا اهداف ویژه خود را دنبال می‌کردند.

نخست باید گفت که واقعیات رویدادهای اخیر گویای اینست که احزاب ناسیونالیست کرد از آنجا که تصور می‌کردند با تراشیدن یک حکومت آلترناتیو برای عراق شانس بیشتری نزد غرب و آمریکا خواهند یافت، یکسره به ائتلافهای کشوری روی آوردند و تلاش‌کردند تا هیچگونه صحبتی از مطالبات ملی کرد بمیان نیاورند. اما از این هم که بگذریم، نفس این اعتقاد که تعقیب منفعت ملی کرد یگانه معیار است خود یک استدلال تماما ناسیونالیستی است که حکم ورشکستگی اخلاقی و سیاسی جریانات ناسیونالیسم کرد را در خود نهفته دارد. مطابق این استدلال، ناسیونالیسم کرد کاری به این ندارد که لشکرکشی امپریالیستی آمریکا به خاورمیانه میلیتاریسم را بر جهان حاکم می‌کند، هژمونی امپریالیسم آمریکا را تثبیت می‌کند، و صحنه سیاست جهانی را به راست می‌چرخاند. چرا که کفایت به قیمت همه این عقب‌گردهای جهانی، او به حق ملی خود برسد. روشن است که چنین دیدگاهی هیچ پایه مادی‌ای برای پیوند با و جلب همبستگی سایر جنبشهای پیشرو اجتماعی قائل نیست، بلکه تنها می‌تواند به سیاست بازی، یعنی زد و بندهای مقطعی با هر قدرتی که موقتا بصلاح بداند مشغول شود. از همین رو وقتی ناسیونالیسم کرد از کسب حقوق ملی سخن می‌گوید، شرایط اجتماعی برابری ملی را مد نظر ندارد، بلکه منظورش بسادگی سهم خواهی از قدرت برای حزب ناسیونالیست مربوطه است.

چنین دیدگاهی، که به تضاد کسب حق ملی با اهداف سایر جنبشهای پیشرو اجتماعی قائل است، در عمل به ضدیت با منافع کارگران و زحمتکشان همان ملت منجر می‌شود. نمونه‌های این امر در تاریخ کردستان فراوان است. عملکرد ناسیونالیسم کرد در عراق در جریان جنگ آمریکا در منطقه نمونه بارز چنین عملکردی است. همین یک نمونه بس که با دامن زدن به شکاف ملی بین کارگران عرب و کرد امر ایجاد وحدت کارگران در عراق را سالها به عقب برد.

اینجا باید به یک مساله مهم جواب گفت: آیا شرکت وسیع توده‌های زحمتکش و کارگر کرد در حرکت اخیر (شرکت وسیعی که ابعاد عظیم آوارگی شاهد تلخ آنست) جنبش کارگری و کمونیستها را به ابراز همبستگی و سمپاتی با این حرکت ملزم نمی‌کند؟

بدیهی است که اگر توده مردم کردستان که در رویداد اخیر سر به شورش برداشتند به سبب انطباق منافعشان با اهداف سیاسی جریانات ناسیونالیست نبود، بلکه عکس‌العمل موجهی بود نسبت به موقعیت تحت ستمی که در آن قرار دارند. موقعیت فرودست مردم کرد البته باید از سمپاتی هر جنبش عادلانه‌ای برخوردار باشد، و سرکوب این مردم، تحت هر بهانه‌ای، محکوم است. اما نفرت از عاملین مستقیم کشتار و آوارگی مردم کرد نباید به چشم فرو بستن بر خصلت سیاسی این حرکت منجر شود. انگیزه شریف و برحق کارگران و مردم تحت ستم کرد بطور اتوماتیک این حرکت معین را مترقی نمی‌کند. بلکه باید به خصلت سیاسی ابژکتیو این حرکت توجه کرد.

واقعیت اینست که کارگران و زحمتکشان کرد با انگیزه برحق خود، در خدمت حرکتی برای اهداف ناسیونالیسم کرد در آمدند، حرکتی که نه فقط با اهداف و آرمانهای طبقاتی کارگران کرد در تضاد بود، بلکه حتی برای احقاق حقوق ملی نیز نبود. حرکتی که جبهه‌گیریهای بین‌المللی و ائتلافهای داخلی جریان‌ات ناسیونالیست کرد هم خصلت و هم سرانجام محتوم آنرا بسیار پیش از شروع شورش شهرهای کردستان رقم زده بود.

باز واضح است که کارگران و مردم کردستان می‌توانستند مستقل از جریان‌ات ناسیونالیستی کرد، جنبش برحق خود را در هر زمان که مناسب بدانند آغاز کنند، اما اتفاقی که افتاد این نبود. شرکت وسیع توده‌ها در جریان شورش شهرها، نظیر تمام موارد تاریخی که توده‌ها مجال ابراز وجود می‌یابند، بیشک طرح خواسته‌های اصیل کارگران و زحمتکشان کرد، اشکال سازمانیابی مستقل آنها، و اقدامات و ابتکارات توده‌های را از پائین به‌مراه آورد. اما این هنوز فاصله زیادی با یک جنبش سیاسی مستقل دارد. جنبش کارگران و توده‌های کرد تنها وقتی می‌توانست جنبشی مستقل از حرکت ناسیونالیستی باشد که به چشم انداز سیاسی متفاوتی متکی باشد، و چنین نبود. شروع شورش شهرهای کردستان، اوج گرفتن سریع آن، و به بن‌بست رسیدن و فروپاشی آن همه و همه مطابق با تشخیص احزاب ناسیونالیستی از موقعیت و امکان پیروزی و محتوم بودن شکست‌شان پیش رفت. همین واقعیت کافیست تا نشان دهد افق سیاسی ناسیونالیسم کرد سلطه بلامنازعی بر حرکت اخیر در کردستان عراق داشت.

مثل هر حرکت بزرگ اجتماعی دیگر، قطعاً بازنگری رویدادهای اخیر درسهای مثبت و منفی‌ای برای کارگران و زحمتکشان کرد دارد. چه بسا ابتکارات توده‌ای، اشکال سازمانیابی، شعارها و شیوه‌های مبارزه سیاسی که در دل این حرکت انجام گرفت و می‌تواند دستمایه مبارزات آتی کارگران کرد باشد. اما هیچیک از این تجربیات مثبت بر تشخیص خصلت اصلی و عمومی این حرکت نباید سایه اندازد. مهمترین تجربه رویدادهای اخیر برای کارگران و زحمتکشان کرد همین است که بدون گسست از ناسیونالیسم، بدون طرح سیاستهای مستقل در تقابل با ناسیونالیسم، دستاوردهای بیشترین قهرمانی‌ها و فداکاری‌های آنها در مبارزه یا یک شبه دود می‌شود و به‌یاد می‌رود، و یا در فردای پیروزی ناسیونالیستها مصادره شده و علیه آنها بکار گرفته می‌شود.

## بدیل سوسیالیستی در کردستان

سوسیالیسم در کردستان نمی‌تواند به انتقاد از کمبودها و نارسائی‌های ناسیونالیسم کرد محدود بماند، نمی‌تواند صرفاً از اشتباهات تاکتیکی ناسیونالیسم گله کند، یا تا وقتی چنین می‌کند برآستی سوسیالیسم نیست، بلکه همانطور که معمول همه عالم بوده است، ناسیونالیسم چپی است در لباس سوسیالیسم. سوسیالیسم تنها می‌تواند خود را بتمامی و از بنیاد در برابر ناسیونالیسم کرد قرار دهد و ضدیت او را با منافع کارگران و زحمتکشان افشا کند. در رویدادهای اخیر کردستان عراق سیاست سوسیالیستی غائب بود.

سیاست سوسیالیستی نمی‌توانست تنها با شروع شورش توده‌های و جنگ با دولت مرکزی خود را آغاز کند. نمی‌توانست و نباید تنها به افشای محاسبه خطای ناسیونالیستها بر حمایت آمریکا اکتفا کند. سیاست سوسیالیستی در کردستان ابداً نفس‌پیگیری بیشتر در امر رفع ستم ملی نیست. بلکه از بنیاد بر منافع متفاوتی متکی بودن است. سیاست سوسیالیستی آغاز کردن از منافع بین‌المللی طبقه کارگر است. سیاست سوسیالیستی در کردستان تنها در این چارچوب، یعنی در متن مبارزه برای منافع طبقه کارگر جهانی، قادر می‌شود مبارزه برای رفع ستم ملی را بطور واقعی، یعنی از زاویه منفعت اکثریت کارگر و زحمتکش ملت کرد، دنبال کند. تشکیل یک دولت کرد که مطیع و متحد آمریکا و انگلیس باشد (حتی اگر سیاست امپریالیستها بر این قرار می‌گرفت، که نگرفته) چه نفعی برای کارگر و زحمتکش کرد دارد؟

سیاست سوسیالیستی اگر می‌خواست در شورش اخیر شهرهای کردستان نقشی مستقل بیابد، می‌بایست از همان شروع بحران کویت، یعنی همان وقتی که احزاب ناسیونالیست پایه حرکت خود را ریختند، آغاز کند. سیاست سوسیالیستی می‌بایست در تقابل با ناسیونالیسم کرد، از جانب کارگران کرد به همه دنیا اعلام می‌کرد که اگرچه خود در عراق در استثمار و ستم است، اما این لشکر کشی را نه فقط منجی خود نمی‌بیند بلکه به این سبب که دست آمریکا را در جهان قویتر می‌کند مغایر با منافع همه کارگران جهان و از جمله منافع کارگران کرد می‌داند. سوسیالیسم در کردستان می‌بایست از همان ابتدا جای خود را در اعتراض جهانی علیه سیاستهای آمریکا و متحدینش بیابد. سوسیالیسم در کردستان می‌بایست با کارگران و زحمتکشان عرب اعلام همبستگی می‌کرد و خود را در مضایق آنها در جنگ آمریکا شریک می‌شمرد. جهان باید می‌دید که ناسیونالیسم کرد که در کنار آمریکا موضع گرفت، تنها صدایی نیست که از کردستان برمی‌خیزد.

تنها چنین جریانی که به کارگران جهان و کارگران عرب نشان داده بود رو در روی ناسیونالیسم خودی ایستاده است، می‌توانست از هر فرصت مناسبی برای گسترش مبارزه خویش سود برد و از همبستگی کارگران همه کشورها و ملت‌ها برخوردار باشد.



## کردهای عراق، قربانیان چه کسی؟

### کوروش مدرسی

فاجعه کلمه گویائی برای آنچه که بر کردهای عراق گذشته نیست. دنیا شاهد سرکوب و نابودی کردها، اینبار در ابعاد یک ملت است. ملیونها کرد به ترکیه و ایران گریخته‌اند. صدها کودک و سالخورده هرروز قربانی گرسنگی، سرما، و فقدان نیازهای اولیه میشوند. اما ابعاد واقعی این تراژدی بسیار فراتر از جنبه های تکان دهنده بلافصل آنست.

این اولین باری نیست که کردهای عراق قربانی سرکوب وحشیانه قرار میگیرند. تاریخ ۷۵ ساله اخیر عراق، بعد از استقلال آن، مملو از ارباب، کشتار دستجمعی، کوچ اجباری و بمبارانهای نابود کننده است. اما شاید این اولین بار است که مردم کرد و مبارزه عادلانه‌شان علیه سرکوب به چنین درهم شکستگی فیزیکی و روانی انجامیده است.

تعداد نظامی میان جنبش مقاومت کردها و رژیم عراق هرگز به این اندازه به نفع کردها نبوده. هرگز نیروی پیشمرگ چنین مناطقی وسیع، شامل شهرهای عمده کردستان عراق را در کنترل خود نداشته و چنین نیروی وسیع مسلح و ترکیبی از سلاحها را در اختیار نداشته است. حکومت عراق، از طرف دیگر، هرگز چنین لرزان نبوده. اما علیرغم اینها کردها با اولین علائم پیشروی عراق بسوی کرکوک بدون مقاومت جدی هزیمت کردند. برای کسانی که هرگز قیام مردم را تجربه نکرده‌اند و یا آنرا مطالعه ننموده‌اند، فرار کردها، که تنها چند هفته قبل قیام کرده و کلیه نهادهای قدرت حکومتی را در شهرهای کردستان تصرف کرده بودند، باید کاملا غیر منتظره بوده باشد.

برای همه مردم شریف جهان که تلاشهای جنگی آمریکا را محکوم کردند و علیه آن مبارزه نمودند، برای کسانی که با نظم نوین بوش، بعنوان چهارچوبی برای دور جدیدی از هژمونی طلبی و میلیتاریسم، مخالفت کرده بودند، روبرو شدن با مردمی که از سربازان آمریکائی بعنوان ناجیان خود استقبال میکنند و رهبران ملی و "رادیکال"هایی که آمریکا را نه برای مداخله‌اش در منطقه بلکه برای متوقف ساختن آن محکوم مینمایند، حقیقتا شوکه کننده بود. "طوفان صحرا" ظاهرا حامیان پر حرارتی را در مناطق غیر منتظره‌ای یافت. حتی بوش خواب اینرا نمیدید که اکوی سرود "یانکی دودل" را در کوهستانهای کردستان و از دهان این سابقا رادیکالهای ضد امپریالیست بشنود.

کردها و عربها هرگز تا این حد توسط احساسات ملی‌شان از هم دور نشده بودند. عمق شکاف ایجاد شده میان این دو ملت نسلهائی از دو طرف را قربانی خواهد کرد. اعراب در آنچه که مقاومت علیه ویرانی عراق توسط

آمریکا میدانستند، خود را از جانب کردها مورد خیانت یافتند. تا آنجا که به اعراب و تمایلات ضد آمریکائیشان مربوط است کردها کنار آمریکا، اسرائیل و شیخ نشینهای عرب ایستادند. از طرف دیگر، اما، کردها خود و مبارزه عادلانه‌شان برای یک زندگی انسانی را بار دیگر قربانی سرکوب وحشیانه ناسیونالیسم عرب و یک حکومت شوینیستی عرب یافتند.

بررسی درست این فاجعه در گرو بررسی آن در ابعاد وسیعتر است. در این رابطه اما، بسیار خام اندیشانه خواهد بود که فجایع حکومت عراق علیه کردها بعنوان تنها عامل این وضعیت باز شناخته شود. ارزیابی معتبری از وضعیت کنونی در کردستان بدون مرور نقش همه طرف‌های درگیر و قرار دادن آنها در متن رویدادهای اخیر منطقه ناممکن خواهد بود.

رویدادهای اخیر کردستان عراق و بویژه قیام مردم کردستان را از وقایع عظیمی که قبل از آن در منطقه بوقوع پیوست نمی‌توان تفکیک کرد. بر عکس آنچه که ناسیونالیستهای رادیکال کرد و رسانه‌های "ابژکتیو" می‌خواهند بقبولانند، تاریخ با قیام اخیر مردم کردستان شروع نمیشود. درک سرنوشت این قیام تنها در متن بحران خلیج میسر است.

اشغال کویت بوسیله عراق فرصت یگانه‌ای را به آمریکا داد تا موقعیت تضعیف شده خود در ساختار قدرت جهانی بعد از جنگ سرد و قدرت در حال عروج اروپا را بهبود بخشد. نظم نوین جهانی مفهومی بود که این سیاست را بیان میکرد و عملیات‌های "سپر صحرا" و "طوفان صحرا"، برای تحقق این هدف بودند.

تردیدی وجود نداشت که سیاست آمریکا بقیمت کشتار و خانه خرابی میلیونها نفر از مردم خلیج تمام خواهد شد. در این مداخله استعماری، همانند همه موارد قبل، آمریکا مستقیماً دست به قلب مسائل بسیار قدیمی منطقه، مسائلی که قبلاً بوسیله امپراطوری بریتانیا خلق، دامن زده شده و مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود، برد. در این رابطه طبیعتاً شکافها و جدالهای ملی و مذهبی در منطقه، میان اعراب و یهودیان، کردها و اعراب بعنوان اجزاء ماجراجویی آمریکا در خلیج مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

آمریکا امیدوار بود که برای کاهش "تلفات"، جنگ خلیج را به جنگی داخلی در عراق تبدیل کند. هر خونریزی و هرتعداد کشته در میان عراقیها در هیچ بیلان تلفاتی به حساب نمی‌آید. کشف مجدد جنایات قبلی صدام علیه کردها، با "چراغ سبز" به رهبران کرد در مورد مشخصات یک حکومت آلترناتیو "قابل قبول" در عراق، تکمیل شد و تبلیغات کردی و عربی رسانه‌های "آزاد" نظیر رادیو عراق آزاد، که بوسیله CIA علیه صدام سازمان یافته بود، اجزای چنین سیاستی بودند.

ناسیونالیسم کرد از طرف دیگر، این وضعیت را فرصتی برای تحرک سیاست کلاسیکشان یعنی کسب سهمی از قدرت با سرمایه‌گذاری بر شکافهای منطقه‌ای و جهانی یافت و در این راه طبق روال مرسوم ستم ملی علیه مردم کرد، یعنی قربانیان فردای ناسیونالیست‌های بقدرت رسیده، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. ناسیونالیسم کرد به استقبال رویدادهای رفت که به گمانش تناسب قوا با دولت مرکزی را بنفع آنان بهبود میبخشید. احزاب ناسیونالیست کرد ابتدا علناً و سپس عملاً در راستای سیاست آمریکا قرار گرفتند. آنان طبق سنت آماده بودند که در صورت لزوم با شیطان هم متحد شوند، و اگر کشتار وحشیانه مردم عراق، و از جمله کردها و نابودی کل مملکت اهداف آنان را تسهیل کند، آنرا بپذیرند. و در این راستا شروع به سرهم کردن حکومت آلترناتیویشان از ناسیونالیستهای کرد و احزاب ارتجاعی اسلامی شیعه نمودند.

"کار صدام تمام است"، تصویری بود که تمام مؤلفین، اکنون شامل ناسیونالیستهای کرد، تلاش کردند، و البته با موفقیت، که به مردم بقبولانند.

شکست ارتش عراق و اعتراضات مردم در جنوب در این شرایط علامت لازم را داد. مردم شهرهای کردستان تمام نفرت موجه خود از وحشیگریهای پیشین رژیم عراق را متوجه نهادهای نظامی و حکومتی ساختند. در کمتر از دو روز از ۷ مارس، تمام مقرهای حکومتی تصرف و نابود گشت. کردستان "آزاد" شد. صدها هزار کردی که قبلاً بوسیله دولت مسلح شده بودند تغییر جهت دادند و به نیروی مسلح احزاب پیوستند. نیروهای اپوزیسیون برای اقناع مؤلفین به تسلطشان بر کردستان و اعتبارشان به مثابه یکی از ارکان حکومت آلترناتیو بسوی کرکوک شتافتند. آنان امیدوار بودند که سهم بیشتری از ارث مرده را برای آینده خود بتصرف درآورند و بعادت دیرین خلع سلاح قیام کنندگان و فرستادنشان به منازل را شرط تحکیم موقعیت خود یافتند. کردستان "آزاد" از دست حکومت عراق به دست احزاب ناسیونالیست کرد افتاد.

اما هنگامی که "مرده" به حرکت در آمد و "طوفان صحرا" پشت درهای بصره متوقف شد، توهم به پایان رسید. ناسیونالیسم عرب، تحقیر شده توسط مؤلفین و تحریک شده از احساس خیانت از جانب کردها، در مصاف با دشمنی شکست پذیر کاری را کرد که همه ناسیونالیستها با دشمن ضعیف میکنند، نهایت وحشیگری.

به حرکت در آمدن صدام علی القاعده مرده، همان عکس‌العملی را در میان مردم بوجود آورد که زنده شدن هیولای مرده. وحشت. وحشت حتی در میان نیروهای مسلح احزاب که یا تمایل به مقاومت نداشتند و یا خود را قادر به مقاومت نمیافتند گسترش یافت.

قیام مردم کردستان برعکس قیامهای دیگر حاصل یک پروسه خیزش سیاسی قبلی نبود و پیشروی قبلی سیاسی‌ای از جانب مردم علیه حکومت را منعکس نمیساخت. و لاجرم این قیام گسستی در تناسب قوای واقعی سیاسی نبود. انقلاب و شرایط انقلابی در مردم احساس مشروعیت بوجود میآورد. به آنان احساس شکست ناپذیری و روحیه و نهادهائی میدهد که هر تعرض حکومت آنان را جری‌تر میکند. اینها اما مشخصات قیام مردم کردستان نبود. مردم تحت تاثیر تصویر کاذبی که آمریکا و رهبران و جریانان ناسیونالیست کرد به آنان قبولانده بودند، تقریباً بدون هیچ مرحله بینابینی به مقابله نظامی با رژیم عراق کشانده شدند. چیزی که بعد از این اتفاق افتاد، عقب نشینی و هزیمت توده‌ای در مقابل پیشروی عراق، نتیجه طبیعی این وضعیت بود.

تراژدی اما، هنوز پایان نیافته است. ناسیونالیستهای کرد مصیبت مردم را مبنای تازه‌ای برای معامله یافتند، رویای تبدیل به سازمان آزادی بخش فلسطین، بدون دادن هیچ اهمیتی به این مساله که کردها را به مردمی بدون سرزمین مانند فلسطینیها تبدیل خواهند کرد و مساله کرد را، نه تنها در عراق بلکه در کل منطقه، به مساله آوارگان کرد تغییر خواهند داد، آنان را به استقبال طرح "پناهگاه امن" کشاند.

واقعیت این است که ناسیونالیستهای کرد مبارزه مردم کردستان عراق علیه ستم ملی را به موقعیتی آشنا، یعنی تنزل آن به مبارزه‌ای در پیوند با منافع امپریالیستها، نظیر موقعیت مجاهدین افغان، کنترهای نیکاراگوئه، اویتا در آنگولا و غیره سوق میدهند. اینکه آنان موفق خواهند شد دولتی کرد، مانند اسرائیل، را بقیمت محنت و تحقیر ملل دیگر بوجود آورند یانه، در هر حال تراژدی کرد پایان نخواهد رسید.

حقیقت این است که مردم کرد قربانی منافع بورژوازی در ابعاد جهانی شدند. آنان قربانی هژمونی طلبی بعد از

جنگ سرد آمریکا، ناسیونالیسم زخم خورد عرب و ناسیونالیسم کرد گشتند.

پایان رنج مردم کردستان بیش از هر چیز به این امر بستگی دارد که کارگران و کمونیستها انرژی کافی برای پر کردن شکاف عمیق میان کردها و اعراب را در خود بیابند و بتوانند کارگران و توده مردم کرد و عرب را به مقابله با بورژوازی "ملی" خودی و درهم کوبیدن سرمایه داری هدایت کنند.

۶ مه ۱۹۹۱

از: عبدالله مهتدی

به: دفتر سیاسی

موضوع: طرح قطعنامه در برخورد به تحولات اخیر عراق

تاریخ ۲۸ مارس ۹۱

رفقای گرامی د.س

با درودهای گرم

قطعنامه‌ای را که ملاحظه میکنید، برای به دست دادن یک ارزیابی کلی از موضوع و رؤس روش برخورد ما به آن تنظیم شده است و به این وسیله آنرا در اختیار شما و جمع ک.م.ک در خارج قرار میدهم. طبیعتاً این قطعنامه همه چیز را در مورد اوضاع عراق دربر ندارد و با این هدف تنظیم نشده است، اما فکر میکنم که جوانب ضروری برای نتیجه‌گیری را در خود دارد. امیدوارم موجب شود تا هر چه زودتر حزب در اینمورد نظرش را جمع‌بندی کرده و مبنای یک سیاست روشن و فعال قرار دهد.

با آرزوی موفقیت عبدالله مهتدی

## تحولات عراق پس از "جنگ خلیج" و سیاست ما (قطعنامه اول)

عبدالله مهتدی

الف \_ مقدمات:

۱- در رابطه با رویدادهای دوره اخیر عراق یعنی لشکر کشی و جنگ آمریکا و متحدین آن با عراق و سپس عواقب داخلی آن باید دو مرحله و یا دو جنبه کاملاً متفاوت را از هم تفکیک کرد. یکی تلاش‌های جنگی و سپس جنگ آمریکا در منطقه و دیگری شورش و قیام مردم در داخل عراق. تشخیص این تفاوت و برسمیت شناختن آن شرط اساسی موضعگیری سیاسی درست در قبال این تحولات است.

۲- هدف اساسی لشکر کشی و جنگ آمریکا در منطقه اعاده و تثبیت هژمونی امپریالیسم آمریکا در جهان بود. دولت آمریکا می‌خواست بعنوان تنها ابرقدرت جهانی در دنیای پس از سقوط بلوک شوروی نمایشی از قدرت بلامنازع خود را به جهانیان نشان دهد، می‌خواست از روند زائد شدن ناتو و پیمانهای نظامی مربوطه در دنیای پس از جنگ سرد و در نتیجه کاهش نقش رهبری آمریکا در بلوک غرب، بویژه در قبال دورنمای برآمدن یک اروپای متحد با نقش نیرومند آلمان در آن، جلوگیری کند، و در یک کلام نظم جدید جهانی‌ای مبتنی بر سلطه سیاسی و اقتصادی آمریکا را به مردم دنیا تحمیل کند. این یک سیاست امپریالیستی و یک جنگ امپریالیستی بود. مساله اشغال کویت، هرچند در اصل خود عملی تجاوزکارانه از جانب عراق بود، اما بعنوان بهانه‌ای برای لشکر کشی آمریکا و متحدین و اعمال سیاست‌های فوق مورد بهره‌برداری قرار گرفت. آمریکا به

یک جنگ احتیاج داشت و اشغال کویت چنین فرصتی را به وی داد.

۳\_ شکست و گسیختگی بخشهای مهمی از ارتش عراق بدنبال بمبارانهای فشرده و سرانجام حمله زمینی نیروهای متحدین، شرایط را برای فوران نارضایتی دیرینه مردم از رژیم عراق آماده کرد. ستمهای انبار شده طی سالها توسط یکی از بدترین رژیمهای دیکتاتوری، توأم با مشقات و خفتهای ناشی از یک جنگ بی حاصل و ویرانگر، بویژه پس از نومییدی ناشی از ریختن توهم نسبت به ادعاهای دروغین رژیم عراق و دیدن بی کفایتیها و بیسیاستیهای این رژیم که از نظر تودههای مردم مسبب همه این بدبختیها بحساب می آید، دست به دست هم داده و با استفاده از شرایط گسیختگی ارتش و تضعیف حکومت موجب بلند شدن مردم در بیشتر شهرها و مناطق عراق گردید. این جنبه از تحولات عراق هر چند که بطور بلاواسطه بر اثر شرایط ناشی از جنگ آمریکا و شکست عراق در این جنگ ناشی شده است، اما از لحاظ سیاسی نباید در کنار آن قرار داده شده و با آن خلط شود.

۴\_ اینکه شرایط خیزش تودههای مردم در عراق بر اثر شکست در جنگ با آمریکا و متحدین آن و گسیختگی ارتش عراق فراهم شده، و این جنگ خود جنگی تجاوزکارانه و با مقاصد هژمونی طلبی امپریالیستی بوده است، بهیچوجه خیزش تودهها را لکه دار و یا کمتر قابل پشتیبانی نمی کند. زیرا اولاً\_ مثالهای تاریخی فراوانی وجود دارند که یک خلق تحت ستم و یا یک طبقه تحت ستم از شکست خارجی دولت خودی، از دست هر نیروی خارجی که می خواهد باشد، بهره برداری کرده است، کمون پاریس، که مستقیماً از شکست و بی کفایتی و خیانت حکومت فرانسه در جنگ با پروس شعله کشید، بارزترین نمونه آن برای کارگران و کمونیستهاست اما تنها نمونه آن نیست. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نیز تحت تاثیر شکست روسیه تزاری از ژاپن در گرفت. در همه این موارد همانطور که در مورد عراق، زمینه های انقلاب و خیزش تودهها، یعنی بی عدالتیهای عمیق و مشقات تودههای زحمتکش، با مشقات شدید ناشی از جنگ و یا توهم زدایی عظیمی که در این دوره ها تودهها از سر می گذرانند، توأم شده و بر اثر شکست و گسیختگی در قوه قهریه رژیم حاکم مجال بروز می یابد.

۵\_ در عین حال نباید از نظر دور داشت که دولتهای بورژوازی منطقه و نیز قدرتهای امپریالیستی سخت در کار مداخله و تاثیرگذاری بر این تحولات هستند. سیاست آمریکا ترجیح دادن رژیم کنونی بر هر انقلاب مردمی و بر اپوزیسیون موجود بوده است و بهمین دلیل تا کنون دست صدام را در سرکوب مردم بازگذاشته و حتی تلویحاً وی را تشویق کرده است. آمریکا می خواهد در صورت امکان صدام را بعداً بدون دخالت مردم و به دلخواه خود کنار بزند و یا حتی الامکان تحت شرایطی با وی کنار بیاید. جمهوری اسلامی ایران پس از یک دوره که علی الظاهر با عراق نزدیک شده بود، اکنون از لحاظ ضدیت با رژیم عراق و تلاش برای سرنگونی آن تماماً به موضع گذشته خود بازگشته است و تلاش می کند چه مستقیم و چه با تقویت جناح شیعی در عراق در آن کشور مداخله نماید و این تحولات را از یک خصلت اسلامی و ارتجاعی برخوردار کند. عربستان، سوریه و ترکیه نیز از کشورهایی هستند که بانحاء مختلف در کار اعمال نفوذ و تاثیرگذاری در آن کشور می باشند.

از طرف دیگر تحولات عراق و بویژه کردستان آن چه بسا، اگر نه در کوتاه مدت، اما در میان مدت بر ایران و بر کردستان ایران اثر خواهد گذاشت.

## ب\_ نتایج سیاسی و عملی:

سیاست و روش ما در برخورد به این اوضاع بطور خلاصه باید بر هشیاری و مقابله با خطر ناشی از دخالت و عملیات نظامی جمهوری اسلامی علیه نیروهای ما در مرز، حفظ نیروهای خود و تقویت انسجام سیاسی و

تشکیلاتی آنها و بالا بردن آمادگی برای برخورد با شرایط جدید، حفظ اعتبار کومه‌له و احترام و محبوبیت آن در کردستان عراق، تداومی نشدن با رژیم عراق و ابراز سمپاتی با مردم و مشکلات و مشقات و نیز امیدوارانه آنها، کمک (در حد امکان) به شکل‌گیری و تقویت جریانهای کمونیستی کارگری مبتنی باشد و در عین حال نباید روابط ما را با دولت مرکزی خصومت‌آمیز کرده و انتقام‌جویی آنها را تحریک نماید و آینده حضور ما در آن منطقه را در صورت تثبیت دولت کنونی عراق به خطر بیندازد.

با توجه به اینها:

۱- احتمال خطر از طرف جمهوری اسلامی بسیار بالاست. بمباران، عملیات کماندویی و حتی عملیات گسترده محاصره و جنگ دوسه روزه در ناحیه اردوگاههای ما - بویژه اردوگاه مرکزی یعنی سوران - کاملاً محتمل است. باید حالت رزمی و آمادگی کامل را - بویژه در اردوگاه سوران - نگاه داشت. رهبری و بخشی از تشکیلات که آمادگی رزمی کافی ندارد و بیماران و نیز وسائل اضافی و غیره را باید از اردوگاه مرزی منتقل کرد. در عین حال با استفاده از شرایطی که در منطقه پیدا شده باید ضمن حفظ نقاط کنونی محل‌های مناسب دیگری را نیز در نظر گرفت و در صورت لزوم اقدام کرد.

بعمل آوردن تلاش برای همکاری با نیروهای اپوزیسیون کرد ایرانی (حزب دمکرات کردستان ایران و حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی) در دفاع از خود در مقابل خطر از ناحیه جمهوری اسلامی کار بجایی است که باید دنبال شود.

۲- برای تقویت انسجام سیاسی و تشکیلاتی باید سیاست و روش ما در این دوره و احتمالات مختلف، خطرات و فرصتها با اعضای حزب در آنجا در میان گذاشته شود. هماهنگی، وحدت عمل، دیسپلین و تبعیت از رهبری از ضروریات پیشبرد هر سیاستی و حتی از ضروریات بقا است.

۳- آمادگی و مشارکت در کمکهای انسانی به مردم آنجا. بطور کلی ابراز سمپاتی عملی و غیر رسمی با مردم و همدردی در مشقاتی که دارند در فرصتهای گوناگون، خودداری از ابراز هر حرکتی که در چشم مردم بی‌اعتنایی به انقلاب آنها و یا بدتر از آن همسویی با حکومت عراق را معنی بدهد. تنظیم وضع خوراک و شیوه زندگی به نحوی که در شرایط فقر و فاقه و شبه قحطی آنجا در چشم مردم زنده و ناشی از بی‌تفاوتی نباشد.

۴- برقراری ارتباط کمابیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون کرد عراقی بویژه اتحادیه میهنی کردستان. نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهادها، تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و بیشترین امکانات برای حال و آینده.

۵- بیرون آوردن رادیو از فضایی که به‌ررو مناسب با مراحل اول بحران و جنگ خلیج بود و در چشم مردم عراق (و بویژه بخش کردستان آن که با رادیوی ما آشنایی دارند) ممکن است به دفاع از رژیم عراق تعبیر شود.

۶- تلاش برای تماس برای کسب ارتباطها و راههای ارتباطی جدید، در این رابطه تماس رسمی از طرف کومه‌له با دولتهای سوریه و ترکیه برای کسب راههای ارتباطی و امکانات آتی. کمک گرفتن از اتحادیه میهنی کردستان در این رابطه. استفاده از کانالهای آنها حتی اگر ارتباط رسمی با خودمان مقدور نشود.

۷\_ داشتن یک سیاست فعال و در عین حال بی سر و صدا و محتاطانه برای کمک به جریان‌های کارگری و کمونیستی در کردستان عراق. تشویق و کمک به شکل‌گیری اتحادیه‌ها و تشکلهای کارگری مستقل، تشویق و کمک به شکل‌گیری جریان‌های کمونیستی در شهرها و نیز به شاخه نظامی کمونیستها در جنبش مسلحانه مردم. دفاع از و تقویت سیاستها و پلاتفرم‌های دمکراتیک و انقلابی در جنبش کردستان عراق.

۸\_ بررسی جدی اثرات تحولات عراق بر ایران و بالاخص بر کردستان ایران، چه در کوتاه مدت و چه در میان مدت.

۹\_ ....



## تحولات کردستان عراق و روش برخورد ما (قطعه‌نامه دوم)

عبدالله مهتدی

۱- تحولاتی که در کردستان عراق بدنبال شکست رژیم عراق از نیروهای آمریکا صورت گرفت، اخیراً شکل یک فاجعه انسانی با ابعاد عظیم بخود گرفته است، فرار و کوچ میلیونی مردم به مناطق مرزی توام با تحمل شدیدترین مصائب و مشقات، مرگ و میرهای فاجعه‌بار از سرما و گرسنگی و بیماری، بخشهای بزرگی از یک ملت را در آستانه نابودی و از هم گسیختگی جسمی و روحی قرار داده است.

۲- رژیم عراق با در پیش گرفتن سیاست سرکوب وحشیانه بمباران و گلوله باران شهرها و مراکز جمعیت و براه انداختن کشتار عام مردم بی دفاع و ایجاد رعب و وحشت عمومی عامل مستقیم این فاجعه انسانی است.

۳- سیاست آمریکا در قبال خیزش توده‌ای در کردستان، آشکارا حمایت از رژیم عراق درمقابل قیام مردم بود، دولت آمریکا چه با اعلام حمایت سیاسی از رژیم عراق در مقابل "خطر تجزیه و آشوب" و چه با باز گذاشتن دست ارتش عراق و حتی تسهیل کار وی در این سرکوب این هدف را تعقیب می‌کرد که هر نوع جنبش توده‌ای و حرکت مستقیم مردم، هر نوع ظهور احتمالی نیروهای رادیکال در صحنه سیاسی عراق و هر نوع مشارکت مستقیم و از "پایین" مردم در آینده سیاسی عراق و منطقه را منتفی سازد. باین معنا سیاست سرکوب جنبش مردم در کردستان عراق حقیقتاً یک سیاست امپریالیستی بود و باید گفت که با شکست قیام، با تنزل دادن مردم مسلح که بر مناطق وسیعی مسلط بودند، به انبوهی از آوارگان گرسنه و نیازمند که حاضرند برای رهایی از وضعی که دارند هر شرایطی را بپذیرند، این سیاست امپریالیستی دست کم در این مرحله به اهداف خود رسیده است.

۴- خیزش توده‌ای در شهرهای کردستان عراق در حقیقت فوران نارضایتی عمیق مردم از سالها ستمگری و

جنایت رژیم عراق بود و از امیال و مطالبات عادلانه و برحقی سرچشمه می گرفت. اینکه شرایط خیزش توده‌های مردم در کردستان عراق بر اثر شکست نظامی رژیم عراق در جنگ با آمریکا و موثلفین آن فراهم شده، جنگی که خود تجاوزکارانه و با مقاصد هژمونی طلبی امپریالیستی بود، بهیچوجه خیزش توده‌ها را لکه‌دار و یا کمتر قابل پشتیبانی نمی‌کند. مانند بسیاری موارد در تاریخ معاصر، زمینه‌های قیام و خیزش توده‌ها، یعنی بی‌عدالتی‌های عمیق و مشقات توده‌های زحمتکش، با مشقات شدید ناشی از جنگ توأم شده و بر اثر شکست و گسیختگی در قوه قهریه رژیم حاکم مجال بروز می‌یابد.

۵- این جنبش توده‌ای را باید از احزاب ناسیونالیستی سنتی در رهبری آن تفکیک کرد. این رهبری ناسیونالیستی از مدتها پیش در تلاش برای بند و بست با امپریالیسم بود و در تحولات اخیر نیز بدنبال آن بود که در "نظم نوین جهانی" آمریکا جایی برای خویش پیدا کند.

در جریان جنبش اخیر نیز این رهبری سنتی نشان داد که نه قادر و نه مایل است که به توده‌های مردم و به مبارزه و بسیج آنها اتکا کند، بلکه برعکس و به نوبه خود شرایط این را که ملت کرد قربانی توطئه‌گریهای امپریالیستی قرار بگیرد تسهیل کرد. بطور کلی ناسیونالیسم کرد در دوره اخیر مظاهر "رادیکال" خود را هر چه بیشتر از دست داده و جدایی هر چه بیشتری با منافع واقعی توده‌های زحمتکش ملت کرد پیدا نموده است. رویدادهای اخیر این واقعیات را، متأسفانه بقیمت رنج و محنت عظیم توده‌های میلیونی مردم کرد در عراق، نشان داده است.

با توجه به همه‌ی اینها،

مواضع و خطوط اصلی تبلیغات ما، صرفنظر از ملاحظاتی که بنا به مصلحت ممکن است بر روی آن تاثیر بگذارد، باید به قرار زیر باشد:

۱- بعنوان یک خواست فوری، سرکوب دولت عراق باید فوراً قطع شود. مردم آواره بدون بیم از مجازات و انتقامجویی و با تضمین امنیت باید امکان یابند به محل کار و زندگی خود برگردند و از شرایط و حقوق انسانی برخوردار شوند. در این فاصله نیز باید کمکهای انسانی هر چه گسترده‌تری در اختیارشان قرار داده شود.

۲- حق مردم کردستان، حق آنها برای برخورداری از حقوق ملی تضمین شده به صورتی که مورد رضایت اکثریت باشد، باید تامین شود. با عادی شدن شرایط زندگی مردم و رسیدگی به فوری‌ترین نیازهای آنها، پیشنهاد اصولی ما برگزاری یک فراندوم تحت نظارت مراجع بین‌المللی برای تعیین تکلیف این مساله است.

۳- از لحاظ سیاسی رژیم عراق بعنوان عامل مستقیم این فاجعه انسانی باید کاملاً و بی‌چون و چرا محکوم شود. در عین حال امپریالیستی بودن سیاست سرکوب خلق کرد و نقش آمریکا در فراهم آمدن این شرایط افشا و محکوم شود، توطئه‌گریهای امپریالیستی که ملتها و توده‌ها را قربانی مصالح خود می‌کند و سپس ریاکارانه تلاش می‌کند با "کمکهای انسانی" پرده ساتری بر جنایات خود بکشد و نیز موجبات جدیدی برای دخالت در مقدرات مردم منطقه و سوق دادن آن در جهت مصالح جهانی خود پیدا کند، افشا شود.

۴- همچنین نقدی سوسیالیستی بر روی ناسیونالیسم کرد و استراتژی و افق سیاسی آن گذاشته شود. این افق سیاسی از یک طرف عبارت از سیاست وابسته کردن سرنوشت مردم کردستان و جنبش کرد به مصالح امپریالیستی است و از طرف دیگر بمعنای عدم اتکا آن به مردم و به ابتکارات مستقیم آنها، بلکه برخورد به

توده‌ها بعنوان سیاهی لشکر، برگی برای معامله و یا ابزار تبلیغاتی است و در یک کلام با مصالح حقیقی توده‌های زحمتکش ناهمخوان است.

در عین حال باید توجه داشت که نقد ناسیونالیسم کرد نباید موجب برداشتن نوک تیز حمله از روی رژیم عراق و نیز از روی سیاست امپریالیستی شود و یا آن را کم‌رنگ نماید. همچنین به هیچ وجه نباید پشتیبانی گرم از خیزش مردم و نیز سمپاتی و همدردی نسبت به وضعیت فعلی آنها را تحت تاثیر قرار دهد.

۵- بعنوان رهنمودهایی برای پاره‌ای اقدامات عملی که در خارج کشور ممکن است، باید اینها را ذکر کرد:

الف - توصیه می‌کنیم شورای فدراسیون پناهندگان ایرانی در مورد همدردی و پشتیبانی از آوارگان کرد و فراخوان کمک به آنها اقدام نماید. گذشته از هر چیز این با مضمون فعالیتهای آن نیز سازگار است.

ب - حزب کمونیست، یا کومه‌له، حداقل در حال حاضر، بنام خود در آکسیونهای کردها شرکت نمی‌کنند. شرکت فردی اعضا باید با مراعات پرنسیپهای سیاسی ما بوده و متضمن هیچگونه تطهیر سیاست امپریالیستی، حمایت از سازمانهای سیاسی معین و یا بطور کلی کسب اعتبار برای آنها، و یا تطهیر ضمنی حکومتهای دیکتاتوری ایران و ترکیه نباشد.

ج - می‌توان ابتکاراتی برای جمع‌آوری کمکهای انسانی سازمان داد و یا در چنین ابتکاراتی شرکت کرد، اما این کمکها نه به سازمانهای سیاسی بلکه به سازمانهای امدادگر مثلا \_\_\_\_ تحویل داده شود.

د - اظهار نظر مقامات رسمی کومه‌له باید جنبه‌های مصلحت مربوط به سرنوشت رفقای ما در عراق را در نظر بگیرد.

ه - در گردهمایی‌های کردها و نیز در بحثهای شفاهی در محافل کرد باید فعالانه شرکت نمود و مواضع فوق را نمایندگی نمود. عدم حساسیت و عدم حضور در چنین محافل و گردهمایی‌هایی تنها می‌تواند به زیان ما و بطور کلی به زیان خط سوسیالیست تمام شود.

توجه: این قطعنامه به اطلاع دفتر سیاسی می‌رسد و چنانچه از نظر آن قابل قبول باشد مبنای عملکرد و تبلیغات شفاهی قرار می‌گیرد.

## قرار دفتر سیاسی در مورد رویدادهای اخیر در کردستان عراق

نظر به اینکه:

۱- بدلیل ضعف ارتباط با تشکیلات حزب در خاک عراق از وضعیت عملی و استقرار رفقا و مناسبات عملی آنها با دولت عراق و اپوزیسیون کرد و موقعیت و توازن قوای نظامی در مناطق استقرار کومه له اطلاع دقیقی در دست نداریم،

۲- تحلیل و تبیین رفقای رهبری کومه له از رویدادهای اخیر و بویژه توصیه های آنها در مورد تاثیرات عملی موضعگیری رسمی حزب بر موقعیت عملی تشکیلات را در اختیار نداریم،

۳- نتیجتاً پیش بینی دقیق عواقب عملی اعلام علنی موضع حزب، که حاوی انتقاد شدید به دولت عراق و اپوزیسیون کرد هردوست، بر امنیت و سلامت فعالین و امکانات حزب کمونیست در کردستان عراق مقدور نیست،

دفتر سیاسی بعنوان یک ارگان در شرایط حاضر اظهار نظر علنی و رسمی خود را به جنبه های انسانی و مبرم این رویداد محدود میکند و موضع سیاسی و تحلیلی خود را در سطح داخلی در اختیار اعضاء و فعالین حزب قرار میدهد. در این رابطه دفتر سیاسی توجه رفقا را به نکات زیر جلب میکند:

۱- موضع رسمی حزب تنها در بیانیه ها و اطلاعیه های رسمی مندرج در ارگان مرکزی حزب بیان میشود و هر نظر و تحلیل علنی، ولو از جانب رفقای دفتر سیاسی و در راستای نظرات د.س باشد که در سطح داخلی ارائه شده، مواضع شخصی رفقا تلقی میشود و باید به همین عنوان توسط تشکیلات به مخاطبین ما معرفی شود.

۲- نوشته داخلی ضمیمه، شامل متن این قرار، تا اطلاع ثانوی تنها در سطح محدودی تکثیر میشود و توسط مسئولین جمع ها و ارگانهای حزبی به اطلاع رفقا میرسد. یادداشت برداری در جلسه مربوطه مجاز است، اما نسخه های چاپی در پایان هر جلسه پس گرفته میشود. فتوکپی و تکثیر این سند مجاز نیست.

۳- اعضاء حزب میتوانند در محیط فعالیت خود موضع رهبری حزب را بطور شفاهی نقل کنند و شرایطی را که مانع انتشار علنی این موضع است را توضیح بدهند.

۴- تعدیل بیان و اکتفا کردن به جنبه های انسانی این رویداد تنها شامل نظرات مندرج در بیانیه ها و ارگانهای

رسمی حزب است. اما هر رفیق طبعاً مجاز است که در ظرفیت شخصی، یعنی به نحوی که اظهار نظر او نظر رسمی حزب تلقی نشود، نظرات خود را به هر شکل که صلاح میدانند منتشر کنند.

۵- هم اکنون وجود اختلاف نظر و تفاوت در تبیین این مساله بوضوح در حزب کمونیست ایران مشهود است. مشخصاً این مساله ایست که بار دیگر تمایلات ناسیونالیستی کرد در حزب کمونیست ایران را به میدان میکشاند. دفتر سیاسی از طرح این مباحثات و از اظهار نظر مدون همه خطوط و گرایشات استقبال میکند. به اعتقاد ما طرح رویارویی و سیستماتیک نظراتی که در قبال این مساله در حزب وجود دارد به روشن شدن اختلاف گرایشات درون حزبی و بویژه به تعیین تکلیف با بقایای ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست کمک میکند.

## رئوس نظرات دفتر سیاسی در مورد رویدادهای اخیر در کردستان عراق

۱- آوارگی میلیونی و مشقات غیر قابل توصیف مردم کردستان عراق، بدنبال کشتار بیش از صد هزار تن از مردم عرب و کرد در عراق در بمبارانها و تهاجم نظامی آمریکا، حاصل و نتیجه سیاست امپریالیستی و ارتجاعی آمریکا در منطقه و گوشه‌ای از طرح عمومی آمریکا برای دنیای پس از جنگ سرد است که شکل دادن به یک "نظم نوین جهانی" لقب گرفته است.

۲- مردم کردستان عراق قربانی مصالح و کشمکش گرایشات و جریانات مختلف بورژوازی، و بطور مشخص قربانی هژمونی طلبی امپریالیستی آمریکا در سطح جهان و خاورمیانه و ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم کرد در منطقه، هستند. سیاست کمونیستی ناظر بر افشای نقش ارتجاعی همه این جریانات و کل نظم ننگین بورژوازی در جهان است که جنایاتی در این ابعاد را بار می‌آورد و توجیه میکند. وقایع ماههای اخیر در منطقه خلیج و امروز در کردستان همچنین افشاگر تبلیغات لیبرالی، مبنی بر اشاعه حقوق بشر و دموکراسی توسط رژیمهای غربی، است که با سقوط بلوک شرق و پیروزی اقتصاد بازار سرمایه‌داری در سالهای اخیر به خط تبلیغی رسمی بورژوازی در سطح جهانی تبدیل شده بود.

۳- رژیم عراق و ارتش این کشور، بعنوان عامل اجرایی مستقیم این کشتار و آوارگی و بعنوان مرتکبین اعمال ضد انسانی علیه مردم شهرها و روستاهای کردنشین، قویاً محکوم‌اند.

۴- سیاست قدرتهای امپریالیستی که در ظرف چند ماه کابوسی چنین هولناک را بر کل مردم یک کشور و زحمتکشان محروم در کل خاورمیانه تحمیل کرده‌اند باید پیگیرانه افشاء شود. ماهیت ارتجاعی نظم نوین، سیاست ضد بشری آمریکا و متفقینش که به بهانه اشغال کویت توسط عراق به اجراء درآمد، ریاکاری دموکراسی بورژوازی و ضدیت سرمایه‌داری با آزادی و حقوق بشر، و از جمله حق تعیین سرنوشت ملتها، در این چند ماهه بوضوح به نمایش درآمد و باید بعنوان درسی زنده در دفاع از انقلاب کارگری و کمونیستی به میان طبقه کارگر و توده مردم برده شود.

۵- ناسیونالیسم کرد و جریانات اپوزیسیون بورژوازی کردستان عراق، نظیر اتحادیه میهنی و حزب دموکرات

کردستان عراق باید بعنوان نمونه‌های مجسم ضدیت ناسیونالیسم با منافع زحمتکشان، و حتی امر رفع ستم ملی، افشاء شوند. عملکرد ناسیونالیسم کرد در بحران خاورمیانه، از جمله تبدیل توده‌های وسیع یک ملت محروم به زائده سیاست امپریالیستی، تائید صریح تهاجم آمریکا به مردم محروم عراق از کرد و عرب، تعمیق شکافهای ملی میان زحمتکشان عرب و کرد، ائتلاف با ارتجاعی‌ترین نیروهای محلی نظیر بنیادگرایان شیعی در عراق، قیچی کردن روند اعتراض توده‌ای و مردمی به نفع بند و بست از بالا برای کسب قدرت، حکم ورشکستگی سیاسی این جریانات را صادر میکند. نه تنها آرمان کمونیسم، بلکه امر رفع ستم ملی نیز در کردستان بدون تسویه حساب سیاسی با این جریانات و شناساندن مکان تاریخی و واقعی آنها به توده‌های زحمتکش کرد قابل تحقق نیست. سمپاتی و حمایت کمونیستها از مردم زیر سرکوب کردستان عراق بهیچوجه به معنای تائید و حمایت از احزاب ناسیونالیست کرد، که خود سهم مهمی در سوق دادن مردم کردستان به این فاجعه داشته‌اند، نیست و هیچ نوع همبستگی و حمایت از این نیروها موجه نیست.

۶- ناسیونالیسم عرب نشان داد که چهارچوبی برای سهم‌خواهی بورژوازی عرب در ساختار سیاسی و اقتصادی قدرت در سرمایه‌داری جهانی و ضامن بیحقوقی و انقیاد مردم عرب به سفاک‌ترین رژیمهای دیکتاتوری است. شوونیسم عربی ظرفیت‌های ضد انسانی و ضد دموکراتیک خود را در سرکوب مردم کرد عراق به روشنی نشان داد. جدا کردن کارگر عرب از ناسیونالیسم یک وظیفه مقدم کمونیستها در عراق و کشورهای عرب است.

۷- ما خواهان پایان یافتن فوری مصائب مردم کرد، ایجاد امکانات و تضمینهای لازم برای بازگشت داوطلبانه آوارگان به کار و زندگی خود، برسمیت شناختن حق آنها برای ورود و استقرار در هر کشوری که خود انتخاب کنند و اعاده کلیه حقوق اجتماعی و شهروندی آنها هستیم. حزب کمونیست ایران خود را در رنج مردم کردستان عراق شریک میداند و نهایت تلاش خود را در جهت تخفیف مصائب آنها بعمل میآورد.

۸- طرح کولونیالیستی ایجاد یک "پناهگاه امن" به منزله طرحی که سر آغاز محروم کردن مردم کرد از هرگونه حق شهروندی و تثبیت آوارگی دائمی ملت کرد (نظیر تجربه ملت فلسطین) است باید محکوم و خنثی بشود. اجرای چنین طرحی امنیت اجتماعی و حقوق شهروندی مردم کرد در کلیه کشورهای منطقه را زیر سوال میبرد.

۹- تثبیت موقعیت ملت کرد بعنوان یک ملت آواره، همانطور که تجربه‌های مشابه در طول تاریخ نشان داده، زمینه مساعدی برای رشد فنانیسم ملی (با عواقبی چون انزواطلبی ملی و آوانتوریسم و تروریسم) بوجود میآورد. وظیفه کمونیستها مقابله با چنین روندی و گشودن دورنمای یک جنبش طبقاتی در برابر کارگران کرد است. جنبشی که بجای مبنا قرار دادن هویت ملی بر منافع و آرمانهای مشترک انسانهای زحمتکش مستقل از ملیت و قومیت متکی است.

۱۰- تاکید بر موضع پایه‌ای کمونیستی مبنی بر هم‌سرنوشتی کارگران ملل و کشورهای مختلف، در شرایط پیدایش چنین شکاف و خصومت عظیمی میان ملت‌های کرد و عرب، اهمیت صد چندان مییابد. کمونیستها باید بر این حقیقت تاکید کنند که کارگران عرب نه تنها هیچ نفعی در اعمال ستم ملی بر کردها ندارند، بلکه سرکوب مردم کرد در امر مبارزه مشترک آنها علیه سرمایه‌داری را تضعیف میکند. زحمتکشان کرد باید حساب بورژوازی عرب و دولت او را از حساب کارگران عرب جدا کنند. کارگران کرد و عرب بجای اینکه در کنار بورژوازی ملت خود در برابر یکدیگر قرار گیرند، باید صف واحد طبقاتی خود را در مقابل بورژوازی، چه کرد و چه عرب، شکل دهند.

دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۷ آوریل ۱۹۹۱



## پیامدهای جنگ خاورمیانه

مصاحبه با منصور حکمت، ایرج آذرین، حمید تقوائی و ناصر جاوید

نشریه کمونیست شماره ۶۱، اردیبهشت ۱۳۷۰

### ۱- رویدادهای کردستان عراق

● بلافاصله پس از آتش بس در جنگ آمریکا با عراق، شاهد کشمکشهای درونی در خود این کشور و بویژه آوارگی میلیونی مردم کردستان عراق بودیم که هزاران نفر انسان بیگناه را قربانی گرفت. نظر دفتر سیاسی حزب کمونیست در این مورد چیست و چرا برای مثال بیانیه‌ای در این مورد از طرف حزب کمونیست صادر نشده است؟

● منصور حکمت: علت عدم صدور بیانیه و در واقع علت فقدان یک عکس‌العمل رسمی از طرف دفتر سیاسی تا امروز بار عملی‌ای است که این واقعه برای تشکیلات کردستان حزب کمونیست دارد. تشکیلات ما در کردستان در متن و مرکز ثقل این تلاطم و کشمکشها قرار داشته است. هر عکس‌العملی از طرف دفتر سیاسی که تشکیلات کردستان حزب را با عمل انجام شده روبرو کند و از بالای سر این تشکیلات آن را در موقعیت عملی جدیدی در قبال طرفین درگیر در منطقه قرار بدهد غیرمسئولانه می‌بود. نبود ارتباط سریع با رفقای رهبری کومه‌له در کردستان بدنبال جنگ در منطقه مانع از این بود که ما بتوانیم به موقع در هماهنگی و تبادل نظر با این رفقا موضع رسمی‌ای از طرف حزب علنا اعلام کنیم. بعلاوه، تاکنون یک مبنای استفاده تشکیلات کردستان حزب از امکانات اردوگاهی در خاک عراق عدم دخالت در امور داخلی این کشور بوده است، و این مستقل از نظر فردی هر کس در مورد رویدادهای اخیر، دامنه اظهار نظر رسمی حزب کمونیست را محدود می‌کند.

با توجه به این نکات دفتر سیاسی طی قراری، ضمن بیان رئوس تبیین سیاسی خود از رویدادهای اخیر، به تشکیلات اعلام کرد که حزب کمونیست ایران در سطح رسمی خود را به جنبه انسانی این رویدادها و بیان کلیات یک تبیین سیاسی محدود می‌کند. در عین حال مانند همیشه اعضای حزب کمونیست ایران، از جمله اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی، مجازند چه در تبلیغات حضوری و شفاهی و چه در کتب و مقالاتی که به نام خود و خارج از ارگانهای رسمی حزب منتشر می‌کنند تبیین جامع و دقیق خود از مساله را ارائه کنند. واضح است که دفتر سیاسی و هر عضو حزب کمونیست، همانطور که در قبال حمله آمریکا به مردم عراق از عرب و ترک چنین بود، خود را شریک و همدرد مردم زحمتکش در مشقاتشان میدانند و خواهان رفع



فشارها و تنگناها و تامین امنیت و رفاه برای مردم محروم کردستان است. اما در سطح سیاسی از هم اکنون مشخص است که تبیین‌های گوناگونی در حزب کمونیست ایران در قبال این مساله وجود دارد که ما امیدواریم نوشته و منتشر بشود.

تا آنجا که به دفتر سیاسی مربوط میشود میتوانم به چند نکته اینجا اشاره کنم. اولاً آوارگی و مصائب امروز مردم کردستان را، صرفنظر از مسببین عملی امروزی‌اش، باید در پیوستگی با کل بحران اخیر و در رابطه مستقیم با سیاست امپریالیستی ائتلاف آمریکا در منطقه دید. جدا کردن اینها از هم و تبیین مساله بصورت تقابل سنتی عرب و کرد، و یا دولت مرکزی و خودمختاری طلبان، محدودنگرانه و گمراه کننده است. بدیهی است که بالا گرفتن موج اعتراضات مردم و تلاش دولت مرکزی برای تثبیت موقعیت خودش پس از جنگ، تقابل ناسیونالیسم عرب و کرد، فاکتورهای مستقیماً دخیل در این رویدادها بوده‌اند. اما تنها در متن شرایط جهانی پس از سقوط بلوک شرق، و همینطور بر مبنای صفتبندی مشخصی که حول خط مشی میلیتاریستی آمریکا در منطقه شکل گرفت، است که این تضادها وبخصوص تقابل ناسیونالیسم کرد و عرب توانست چنین ابعادی را بخود بگیرد و چنین نتایجی را ببار بیاورد. ثانیاً، موضع کمونیستی به این ترتیب موضعی انتقادی به کل گرایشات و حرکت‌های بورژوازی درگیر در این رویدادهاست. مشقات مردم کردستان نه فقط ادعانامه‌ای علیه امپریالیسم و رگه‌های گوناگون ناسیونالیسم، بلکه همچنین افشاگر دموکراسی بورژوازی و لیبرالیسم و فرمیسم اروپا-محوری است که بویژه در غرب زمینه و توجیه معنوی و حقوقی این فجایع را فراهم کرده است.

یک نکته باید در مورد آینده مساله آوارگی کرد اضافه کنم و آن طرح کولونیالیستی "پناهگاه امن" است. این سرآغاز محروم کردن ملت کرد از هرگونه حق شهروندی و تشبیت آوارگی دائمی ملت کرد است. اجرای این طرح امنیت اجتماعی و حقوق مدنی و شهروندی مردم کرد در کلیه کشورهای منطقه را زیر سوال میبرد. تأیید این طرح با این تصور که گویا به این ترتیب مساله کرد در سطح جهانی "مطرح میماند" و یا کردها را به داشتن سرزمین مستقلی نزدیک میکند کوتاه‌بینانه است. ممکن است اپوزیسیون ناسیونالیست کرد در این طرح دورنمای کسب موقعیتی شبیه سازمان آزادیبخش فلسطین رابینند، اما این به قیمت گسترش بیحقوقی مدنی و سیاسی ملت کرد، تا حد ملت فلسطین، تمام خواهد شد.

## ۲ - نتایج سیاسی و ایدئولوژیکی جنگ خاورمیانه

• نتایج سیاسی پیروزی نظامی آمریکا در جنگ چیست و تا چه حد این پیروزی نظامی اهداف سیاسی آمریکا از این جنگ و مشخصا دورنمای مورد نظر آمریکا در مورد یک نظم نوین جهانی را تامین میکند؟

تاثیرات تحولات اخیر بر فضای فکری و سیاسی جهان و نیز بر موقعیت جنبشهای کارگری و سوسیالیستی چیست؟

• منصور حکمت: اطلاق "پیروزی نظامی آمریکا" به آنچه رخ داد توصیف درستی از وضعیت نیست. با توجه به تفاوت تکنولوژیک دو طرف و نیرویی که آمریکا در منطقه گرد آورده بود نتیجه جنگ از پیش معلوم بود. در واقع جنگی صورت نگرفت. آنچه گذشت قتل عام عامدانه و از پیش طرح ریزی شده بیش از صد هزار سرباز گرسنه و در حال عقب نشینی بود. آنچه که این واقعه قرار بود بدنیا نشان بدهد نه تفوق نظامی آمریکا بر عراق، بلکه این بود که آمریکا آماده است تا برای تحقق اهداف سیاسی و اقتصادی اش در چهارچوب دنیای بعد از سقوط بلوک شرق به قساوت آمیزترین اقدامات نظامی دست بزند و دنیا باید برای این ژاندارم خود گمارده حساب ویژه ای باز کند و باج لازم را به او بدهد.

آیا این قدرت نمایی آمریکا را به تامین اهداف سیاسی اش نزدیک تر کرده است؟ باید خود این اهداف را بدرستی شناخت. امروز توجه عمومی به خاورمیانه و عواقب جنگ اخیر بر سرنوشت اعراب و اسرائیل و مساله فلسطین، و ساختار منطقه ای قدرت معطوف شده است. با اینحال باید تاکید کرد که معضلات و معادلات منطقه ای در خاورمیانه عاملی ثانوی در محاسبات آمریکا بوده است. مساله اصلی موقعیت آمریکا در ساختار قدرت درمقیاس بین المللی است که با سقوط بلوک شرق باید از نو تعریف شود. مساله بر سر تقسیم قدرت در بین قدرتها و قطب های اصلی سرمایه داری در جهان است. تا قبل از بحران خاورمیانه سیر اوضاع اقتصادی بر افول تدریجی آمریکا و پیدایش تناسب جدیدی میان آمریکا و اروپا و ژاپن حکم میکرد که در آن هژمونی سنتی آمریکا بر غرب قدیم بتدریج بی معنا میشد. موقعیت هژمونیک آمریکا در غرب مدتهاست که با وزنه اقتصادی این کشور تناسبی ندارد. افول اقتصادی آمریکا و تضعیف ساختار صنعتی اش، مصادف بوده است با ظهور غول های اقتصادی ای نظیر ژاپن و آلمان و تا حدودی فرانسه. امروز تناسب قوای اقتصادی ای که در پایان جنگ دوم و آغاز بازسازی اروپا میان کشورهای سرمایه داری پیشرفته وجود داشت بشدت به زیان آمریکا تغییر کرده است. علیرغم این واقعیات، اساسا بدلیل تقابل جهانی غرب و شرق، آمریکا نقش هژمونیک خود را در جهان غرب حفظ کرده بود. آمریکا محور کل صفتبندی ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی غرب در برابر شرق بود. حال اگر قرار باشد بلوک شرق از صحنه پاک بشود و تقابلی که به کل معادلات جهان سرمایه داری شکل داده بود حذف بشود، آنوقت خود غرب هم باید به تناسب این شرایط جدید تغییر کند. یکی از این تغییرات منطقا

تضعیف موقعیت آمریکا در کل ساختار سیاسی جهان سرمایه‌داری میباید. وقتی جرج بوش از نظم نوین حرف میزند این مساله مرکز توجه اوست و نه صرفاً ترتیبات امنیتی در خاورمیانه و ملاحظات منطقه‌ای دیگری از این نوع. نظم نوین لازم شده چون نظم قدیم دارد بهم میریزد. محور نظم قدیم تناسب قوا و موازنه معینی میان قطب‌های قدرتمند جهان سرمایه‌داری (شامل بلوک شرق) بود، نظم جدید هم باید در بدو امر تکلیف همین را معلوم کند. ترتیبات منطقه‌ای تنها بدنبال تعیین تکلیف درونی قدرتهای سرمایه‌داری روشن خواهد شد.

تا آنجا که به این هدف محوری مربوط میشود، آمریکا لااقل در کوتاه مدت موفق شده است. اروپا و ژاپن پیام را گرفته‌اند، میخ دیگری به تابوت شوروی بعنوان یک قدرت نظامی و یک بازیگر اصلی در صحنه جهانی و بخصوص خاورمیانه کوبیده شد. معلوم شده است که روند پیدایش قطبی به اسم اروپا نمیتواند بدون دادن آوانس‌های جدی به آمریکا دنبال بشود. نقش ژاندارمی آمریکا در سطح جهان از نظر بورژوازی اروپا فعلاً تمدید شده و صحبت جایگزینی ناتو با آرایشهای جدیدی که در آن اروپا استقلال عمل نظامی بیشتری بدست بیاورد فعلاً فروکش کرده است. آلترناتیوهایی که امروز مورد بحث است، مانند یک اتحاد نظامی جدید در غرب و یا فعال کردن سازمان ملل در یک نقش نظامی امنیتی مدافع منافع غرب در سطح جهانی، هریک به نحوی برسمیت شناسی اقتدار و نفوذ آمریکا را در خود دارد.

نکته قابل توجه اینجاست که رویداد اخیر در خاورمیانه عملاً تناسب قوا میان اعراب و اسرائیل را به ضرر اسرائیل تغییر داده است. بنظر میرسد که در هم شکستن ناسیونالیسم میلیتانت عرب، که در این دوره بدلائل مختلف در یک ائتلاف عراقی - فلسطینی مجسم شده بود، بصورت پیش شرطی و مقدمه‌ای برای آوانس دادن به جناحهای میانه‌رو بورژوازی عرب عمل کرده است. حل و فصل مساله فلسطین و پیوند نزدیک تر با بورژوازی عرب به بالای دستور غرب و آمریکا رانده شد. این روند را از پیش میشد مشاهده کرد و نتیجه جبری پایان رقابت غرب و شرق در صحنه جهانی بود که به اسرائیل موقعیت ویژه‌ای در استراتژی عمومی غرب میبخشید. با اینحال "پیروزی نظامی آمریکا" ضرورت عقب نشینی اسرائیل (متحد سنتی آمریکا و غرب) را در مقابل اعراب برجسته تر کرده است. اما اینجا هم آمریکا، با کشت و کشتار در خاورمیانه، این امتیاز را بدست آورده که در شکل مشخص تعیین تکلیف مساله فلسطین نفوذ منحصر بفردی پیدا کند. ایده کنفرانس بین‌المللی، که شوروی یک مدافع اصلی آن بود و این اواخر کمابیش سر زبان همه، بجز اسرائیل و آمریکا، افتاده بود، فعلاً ضعیف شده و در عوض حل و فصل مساله با دلالتی و حکمیت مستقیم خود آمریکا مورد توجه قرار گرفته است.

یک بهره‌برداری دیگر آمریکا مسجل شدن حضور نظامی این کشور در خاورمیانه است که بعنوان یک سیاست رسمی اعلام شده است. در سایه قدرت‌نمایی اخیر، مقاومت در مقابل این سیاست آمریکا از جانب بخشهای دیگر بورژوازی جهانی اندک بوده است.

واضح است که قدرت‌نمایی نظامی آمریکا، و امتیازات سیاسی و نظامی ناشی از آن، یک هدف در خود نبوده و قرار است به منافع‌های مشخص اقتصادی برای بورژوازی آمریکا بیانجامد. هم اکنون در خاورمیانه شرکتهای آمریکایی بیش از هفتاد درصد قراردادهای مربوط به باز سازی کویت و عربستان سعودی را که در طول ۵ سال آینده به صد میلیارد دلار بالغ میشود به خود اختصاص داده‌اند. آلمان و ژاپن رسماً از هرنوع دخالتی در این امر کنار گذاشته شده‌اند و حتی انگلستان که نوجه فعال آمریکا در این جنگ بوده است ناگزیر شده رسماً در

مورد تبعیضات علیه شرکتهای انگلیسی به خود مقامات آمریکایی شکایت کند. در میان مدت کنترل آمریکا بر تولید و قیمت گذاری نفت خاورمیانه تحکیم شده و این میتواند بعنوان ابزاری در خدمت تحت فشار گذاشتن رقبای اقتصادی این کشور و تقویت سرمایه آمریکایی عمل کند. در یک سطح وسیع تر، هم اکنون در رابطه با ژاپن و صادرات و موازنه پرداختهای این کشور لحن آمریکا تحکم آمیزتر شده است. لاقبل تا آنجا که به خاورمیانه مربوط میشود آمریکا این موقعیت را بدست آورده است که برای دوره ای سهم سرمایه های کشورهای مختلف در تولید و فروش در این بازارها را به نفع خود تعیین کند.

با اینحال تاخت و تاز آمریکا حدود و ثغور تاریخی معین و محدودی دارد. منطق جهان سرمایه داری پس از جنگ سرد تجدید آرایشی به زیان آمریکا و به نفع یک توازن سیاسی جدید میان قدرتهای کاپیتالیستی اصلی را ایجاب میکند. تجدید آرایش اروپا و شکل گرفتن یک قطب بورژوازی دیگر که فضا را بر آمریکا تنگ تر میکند اجتناب ناپذیر است. معادلات اقتصادی اساسی میان این کشورها در نتیجه وقایع اخیر خاورمیانه تغییرات بنیادی نمیکند. جواب بارآوری بالای اقتصاد ژاپن و آلمان و یا تخریب پایه صنعتی اقتصاد آمریکا را با قدرت نمایی نظامی نمیشود داد. قدرت نمایی امروز آمریکا دیر یا زود توسط حرکت بسوی وحدت اروپا هضم میشود و بار دیگر روندهای پیشین مهر خودشان را به تناسب قوای میان قدرتهای سرمایه داری خواهند زد. بیرون آمدن مردم زحمتکش جهان از فضای ارباب کنونی و درهم ریختن تصویر امروزی آمریکا بعنوان ارباب دنیا شاید کمی بیشتر طول بکشد، اما بهرحال گریز ناپذیر است.

از نقطه نظر تاثیرات ایدئولوژیکی جنگ، اولین نتیجه مشهود و قابل تامل تحولات اخیر پایان یافتن کل فاز تبلیغاتی جهان غرب پیرامون دموکراسی و حقوق بشر است که در رابطه با بحران بلوک شرق و بعنوان فشار ایدئولوژیک روی این بلوک آغاز شده بود. این بساط فعلا برچیده شده و چهره ضد دموکراتیک و سرکوبگر سرمایه داری، به قیمت جان دهها هزار انسان بیگناه و دربردی و آوارگی میلیونها نفر در عراق و کویت، از پرده بیرون افتاده. خوشبینی خام اندیشانه در مورد آینده ای مملو از صلح و صفا و رای و انتخابات و سلامت محیط زیست زیر سایه بازار که طی کمپین غرب علیه بلوک شرق در اذهان روشنفکران طبقات میانی در غرب و شرق و کشورهای جهان سوم کاشته شده بود فرو ریخته. یکبار دیگر منطق بنیادی سیاست در جهان سرمایه داری، منطق میلیتاریسم و زورگویی، جلوی چشم مردم گرفته شده. رسانه های بورژوازی دوباره رسماً کلام و زبان و اصطلاحات دوره استعمار را بکار میبرند. رئیس جمهور آمریکا علناً ژست ارباب و داروغه دنیا را بخود گرفته که حتی سیرالئون باید از شرارت فلان جوخه چریکهای چارلز تیلور مستقیماً نزد او شکایت ببرد و میلیون کردستان باید دست بدامن او بشوند. قبح دخالتگری نظامی ریخته و برای مثال از هم اکنون زمینه سازی تبلیغاتی آمریکا برای اشغال کوبا در آینده نزدیک، با متهم کردن کوبا و شخص کاسترو به کمک به قاچاق مواد مخدر به آمریکا، شروع شده است.

روشن است که صراحت پیدا کردن منطق زور و دور ریخته شدن تبلیغات مربوط به حقوق بشر و دموکراسی بخودی خود به رواج انتقاد رادیکالی به سرمایه داری و امپریالیسم و مفاهیم توخالی ای که سلطه اش را با آن توجیه میکند منجر نشده است. حتی در خود جنبش ضد جنگ، علیرغم وجود جوانه هایی از یک نگرش رادیکال انتقادی، چهارچوب ایدئولوژیکی غالب را نوعی پاسیفیسم غیر سیاسی تشکیل میداد که خود پیشفرض های امپریالیستی و حتی نژادپرستانه ایدئولوژی رسمی را با خود حمل میکرد. تاثیر فکری فوری قدرت نمایی آمریکا، صراحت پیدا کردن خصلت امپریالیستی و شبه کولونیالیستی ایدئولوژی رسمی در غرب از یکسو و فلج شدن و تسلیم جریانات اصلی تفکر اپوزیسیونی از سوی دیگر است. گرایشات اپوزیسیونی ایدئولوژی

رسمی در غرب، جریان‌ات لیبرال، اومانیست، سبز و رفرمیست و دنباله‌روان آنها در میان روشنفکران دلخوش بلوک شرق و جهان سوم در نتیجه اوضاع جدید منگ و پا درهوا شدند. دموکراسی غربی با شوارتسکف و بوش‌اش و با جنازه‌هایی که از کویت تا بصره روی هم تلنبار کرد پرونده تازه به جریان افتاده سمبل‌های خشونت و استبداد در بلوک شرق و جهان سوم را دوباره بایگانی کرد. "عصر سقوط دیکتاتوری‌ها" شروع نشده پایان یافت. دودی که قرار است تا دهسال دیگر از چاههای نفت کویت و عراق در هوا پراکنده شود، مردمی که از آب دجله می‌خورند و کودکانی که در کوههای کردستان از سرما و بی غذایی جان می‌دهند قطعاً دلفین‌ها و پاندا‌های در حال انقراض را از یاد مردم می‌برد. اوضاع جدید با خود بحران انتقاد نیم‌بند به سرمایه‌داری معاصر را به‌مراه دارد.

این یک فضای ارباب است که نمیتواند دوام داشته باشد و قطعاً عمری کمتر از فضای تخدیر دوره "دموکراسی و بازار" خواهد داشت، چرا که همانطور که گفتم شرایط عینی ای که به این وضعیت فکری جدید انجامیده است خود غیر تاریخی است. در واقع این وضعیت فشار ایدئولوژیک دوره قبل را از روی انتقاد رادیکال به سرمایه‌داری معاصر و بطورمشخص از روی اندیشه انتقادی و سوسیالیستی طبقه کارگر بر میدارد. نمایش چهره کریه سرمایه‌داری و ظرفیت‌های ضد انسانی دموکراسی بورژوازی و ناسیونالیسم توازن قوای فکری چند ساله اخیر را به نفع انتقاد سوسیالیستی بهم می‌زنند. دخالتگری زمخت بورژوازی غرب در سطح بین‌المللی کارگر غربی را متوجه دنیا میکند و از لاک خودش بیرون می‌آورد. کارگر جهان سوم پادروایی لیبرالیسم دلخوش به غرب، و ورشکستگی ناسیونالیسم و مذهب در صحنه سیاسی را در بحران و جنگ خلیج بار دیگر به روشنی تجربه کرده است. کارگر کشورهای بلوک شرق، در متن مشقات اقتصادی که چرخش بسوی بازار به او تحمیل کرده است، از فشار تبلیغات سیاسی بورژوازی غرب رهاتر میشود و امکان نگرشی مستقل‌تر به موقعیت خود را پیدا میکند. علائم همه این روندها فی‌الحال قابل مشاهده است. دهه نود، همانطور که قبلاً هم پیش بینی کردیم، دهه توهمات نیست، دهه واقعیات و جدال بر سر واقعیات است. قدرت‌نمایی آمریکا در منطقه بیش از آنکه بتواند قالب فکری جدیدی به دنیا تحمیل کند، فضای فکری توهم‌آلود متناظر با دوره سقوط بلوک شرق را می‌شکند.

## ۳ - عظمت طلبی ایرانی بیدار میشود

● حمله امریکا به عراق و تخریب بنیه اقتصادی و نظامی این کشور از جمله ناسیونالیسم و عظمت طلبی ایرانی را هم امیدوار کرده است. احزاب سیاسی بورژوازی ایران چه در قدرت و چه در اپوزیسیون، از نقش آینده ایران بعنوان یک ابر قدرت منطقه ای و یک محور ترتیبات امنیتی آتی در منطقه سخن میگویند. موضع حزب کمونیست ایران در مورد این مساله چیست؟

● ایرج آذرین: برتری جوئی ملی یک رکن ناسیونالیسم ایرانی است و بسیار کهنه و ریشه دار است. تبلیغات حکومتها و طبقات حاکم ایران در طول تاریخ با جعل افتخارات ملی چنان این موهومات را حقایق تاریخی جلوه داده اند که انگار بر مبنای یک تصادف فوق استثنائی، در میان همه اقوام و ملیتهائی که در این قسمت کره زمین زندگی میکنند، در میان ترک و افغان و عرب، تنها "ایرانی" تافته جدا بافته است. برای یک ایرانی ساده دل این نکته که در تبلیغات ناسیونالیستی سایر کشورهای منطقه نیز، طبعاً با هدفی مشابه، تمام تاریخ و تمام جهان از زاویه تمدن بین النهرین و نیل، یا قدمت آشور و کلد، و یا عظمت امپراتوری اعراب و امپراتوری عثمانی تفسیر میشود میتواند یک کشف شوک آور باشد.

تبدیل شدن ایران به یک ابر قدرت منطقه ای و عامل تامين "امنیت منطقه"، بیان امروزی همین آرزوی کهنه ناسیونالیستی است. این موقعیتی است که قریب بیست سال پیش، در دهه هفتاد این قرن، حکومت پهلوی برای مدتی پیدا کرد. کسب این موقعیت برای ایران به یمن دکترین نیکسون ممکن شد، که پس از تجربه ویتنام در پی آن بود تا نقش ژاندارمی منطقه های بحرانی در جهان را به یک دولت هم پیمان یا دست نشانده امریکا در همان منطقه بسپارد. البته سیاست دولت بوش برای دنیای پس از جنگ سرد اکنون دیگر تکرار دکترین نیکسون نیست. اما این مانع نمیشود تا ناسیونالیسم ایرانی با چشم بستن بر تمام محرکه ها و عواقب سیاسی و اقتصادی این جنگ، که دامنه آنها بسیار فراتر از خلیج فارس و خاورمیانه میرود، دوباره کوردلانه در پی یافتن نقش برتر منطقه ای برای ایران باشد. اینکه تمام شاخه های ناسیونالیسم ایرانی، چه در اپوزیسیون و چه در حکومت، از سلطنت طلبان گرفته تا ملیون و اسلامی ها، در اینمورد موضع یکسانی دارند گویای اشتراک اهداف و منافع پایه ای این جریان است.

بر زمینه مصائب عظیمی که یورش نظامی امریکا آفریده است، جوهر ضد انسانی این مشی سیاسی ناسیونالیستی از همیشه آشکارتر است. بزرگترین لشکرکشی ای که تاریخ به یاد دارد جلوی چشمان ما صورت میگیرد، یک مملکت را به تمامی از راه هوا میکوبند، دهها هزار انسان بیگناه انگار که به بالای آسمانی دچار شده باشند بیدفاع در بمبارانها جان میبازند، سربازان یک ارتش منهزم آشکارا سلاخی میشوند، و از لابلای همه اینها ناسیونالیسم ایرانی تنها این را میبیند و مشعوف هم میشود که انگار "فرصت مناسبی" برای ایفای نقش

ابرقدرتی ایران در منطقه فراهم آمده است.

بدل شدن ایران به ابر قدرت منطقه، چنانچه بر فرض تحقق پذیرد، فوائد سیاسی و اقتصادی روشنی برای بورژوازی و سرمایه داری ایران دارد. ترتیبات سیاسی و اقتصادی منطقه بسود بورژوازی و حکومت ایران تنظیم خواهد شد. از لحاظ اقتصادی حکومت ایران کنترل بیشتری بر نحوه استفاده کشورهای منطقه از راه های آبی و منابع طبیعی، بخصوص نفت، خواهد داشت. از لحاظ سیاسی گرایش ضد دمکراتیک و ضد سوسیالیستی خود را در سایر کشورهای منطقه بسط خواهد داد و سیاستهای خود را بر رژیمهای منطقه دیکته خواهد کرد. چنین تحولاتی حکومت ایران را در داخل کشور هم تحکیم خواهد کرد. همه اینها موقعیت بورژوازی و حکومت ایران را در صحنه جهانی داد و ستد سیاست و اقتصاد نیز تقویت میکند.

ثبات و امنیتی که قرار است ایران حافظ آن باشد چیزی جز حفاظت از موقعیت ممتاز سرمایه داری ایران در منطقه نیست. و اگر امروز ناسیونالیستهای ایران یک صدا داوطلبی ایران را برای تامین "ثبات و امنیت منطقه" اعلام میکنند معنایش اینست که، با شکست نظامی و فروپاشی اقتصادی عراق در جنگ اخیر، اکنون ایران را واجد آن نیرو میبینند که بتواند نقش ممتازی را برای خود به کشورها و دولت‌های منطقه تحمیل کند. این نقشی است که ایفای آن برای ایران البته تنها با جلب رضایت قدرتهای جهانی امپریالیستی و در چهارچوب نظم جهانی و منطقه‌ای مورد نظر آنها امکان پذیر است، و در حال حاضر، همانطور که اشاره شد، نقشه های آنها چنین جایی را برای ایران قائل نمیشود.

اما مستقل از احتمال ناچیز سناریوی مورد نظر ناسیونالیستهای ایران، نفس تبلیغ این قبیل ایده‌های عظمت طلبانه بخاطر تاثیر مخربی که رواجشان برای جنبش کارگری و تمام جنبشهای اجتماعی پیشرو دارد باید محکوم شود. ناسیونالیسم یعنی پیچاندن منافع بورژوازی و سرمایه داری در قالب منافع عمومی همه طبقات و آحاد یک ملت. میهن پرستی و فخر فروشی ملی همیشه این وظیفه را داشته تا موقعیت تحقیر شده و فرودست کارگران را در داخل این میهن و ملت پنهان کند. ناسیونالیسم عظمت طلبانه ایرانی اکنون میکوشد تا "ابرقدرتی ایران در منطقه" را یک خواست غرور انگیز همه ایرانیان نشان دهد.

حزب کمونیست ایران با هرگونه برتری طلبی ایران در منطقه مخالف است و آنرا محکوم میکند. بعنوان یک پرنسپ کمونیستی، ما خواهان برابری حقوق همه ملتها و مخالف هرگونه امتیاز ویژه برای یک کشور هستیم. کارگران ایران، همچنان که کارگران سایر کشورهای منطقه، هیچ سودی در گسترش سلطه سیاسی و اقتصادی حکومت ایران در منطقه ندارند. پیشرفت ناسیونالیسم ایرانی به زیان حرکت سوسیالیستی طبقه کارگر در تمام منطقه، و از جمله در ایران، است. هرگونه ترتیبات سیاسی و اقتصادی در منطقه خلیج که تحت پوشش "تامین ثبات و امنیت منطقه" متضمن موقعیت ممتازی برای ایران باشد از نظر حزب کمونیست ایران مردود است. بنظر ما بهترین ضامن امنیت در منطقه تعاون و همکاری مردم منطقه است. این یعنی برابری حقوق همه ملتها و کشورها و اشتراک مردم در بهره برداری و برخورداری از امکانات طبیعی و جغرافیائی منطقه. هرگونه ترتیبات دیپلماتیک و سیاسی، در گذشته و آینده، که موقعیت برتری به ایران بدهد از نظر حزب کمونیست ایران اعتبار ندارد، و حکومت کارگری در نخستین روز استقرارش در ایران کلیه توافقات و معاهدات نابرابری را که حکومت‌های ایران منعقد کرده باشند، رسماً لغو خواهد کرد.

## ۴ - جنگ و ژورنالیسم غربی

● یک نکته مورد بحث و انتقاد در حاشیه جنگ، عملکرد رسانه‌ها و ژورنالیسم غرب در رابطه با این جنگ بوده است. خود رسانه‌ها از وجود سانسور و کنترل پنتاگون و غیره شکوه میکنند. تا چه حد میتوان عملکرد ژورنالیسم غربی را با مساله سانسور توضیح داد؟ بطور کلی در پرتو رویدادهای اخیر چه ارزیابی‌ای میتوان از جایگاه و نقش اجتماعی ژورنالیسم معاصر و ایده بیطرفی و ابژکتیو بودن آن بدست داد؟

● حمید تقوایی: عملکرد رسانه‌ها و مطبوعات غربی در رابطه با جنگ خلیج مانند خود این جنگ، کثیف و بیش‌رمانه بود. آنها بی‌کم و کاست مانند زانده نظامی دولتهایشان عمل کردند و در شکل دادن به افکار عمومی در جهتی که پنتاگون مقدر کرده بود سنگ تمام گذاشتند.

از همان روز آغاز بحران خلیج تکنولوژی عظیم خبررسانی غرب در جهت تحریف واقعیات و توجیه سیاست میلیتاریستی آمریکا و موتلفینش به خدمت گرفته شد. محاصره اقتصادی عراق و در مضيقه غذایی و دارویی قرار دادن میلیونها نفر کودک و زن و مرد و پیر و جوان که جز عراقی بودن گناهی نداشتند، آواره و از هستی ساقط کردن ده‌ها هزار کارگر و زحمتکش فلسطینی، مصری و ایرانی و فیلیپینی که تا قبل از بحران و جنگ در خلیج در عراق و کویت مشغول کار و زندگی بودند، فرو ریختن بیوقفه و شبانه روزی میلیونها تن بمب بر سر مردم شهرهای مختلف عراق، و به آتش کشیدن تاسیسات غیر نظامی و خانه‌ها و حتی پناهگاههای مردم، و بالاخره کشتار قریب به صد و پنجاه هزار سرباز و مردم غیرنظامی در حال فرار و عقب نشینی در دو روز آخر جنگ (اقدامی که مانند بمباران اتمی هیروشیما فاقد حتی هرگونه ضرورت نظامی بود)، اینها همه از جمله فجایعی است که در این جنگ کثیف اتفاق افتاد. هیچ انسان شریفی نمیتوانست شاهد این فجایع باشد و فریاد اعتراضش را بلند نکند. اما ظاهراً در دم و دستگاه عریض و طویل رسانه‌های غربی همه چیز یافت می‌شود جز یک جو شرافت و انسانیت. شما در تمامی گزارشها و اخبار و تفسیرهای رادیویی و تلویزیونی و مطبوعاتی غرب در رابطه با جنگ، نه تنها فریاد اعتراض، بلکه به سختی میتوانید حتی یک زمزمه انتقادی سراغ کنید. در عوض تعصبات ناسیونالیستی و عظمت‌طلبانه، تبلیغات راسیستی ضد عرب، اروپا محوری و مادون انسان شمردن غیر غربی‌ها، بیداد می‌کند. آنچه یکسره غایب است، بیطرفی و ابژکتیو بودن و انعکاس واقعیات است.

یکصدم تبلیغات و جنجالی که مثلاً رسانه‌های غربی بر سر گروگان‌گیری غریبه‌ها بوسیله عراق براه انداختند، درمورد دستگیری و زندانی کردن بیدلیل و بی‌محاکمه دانشجویان عراقی مقیم انگلیس بوسیله دولت این کشور نگفتند و ننوشتند. در مورد کشتن کودکان نوزاد در بیمارستانهای کویت بوسیله سربازان عراقی (خبری که بعداً معلوم شد ساختگی بوده است)، جنجال براه می‌اندازند، اما در مورد اعتراف پرستاری که بدست خود هیجده سرباز مجروح عراقی را با قطع سرم و تزریق آمپول هوا کشته است، سکوت میکنند و از کنارش می‌گذرند.



فرود آمدن یک یک موشکهای اسکاد بر شهرهای اسرائیل و عربستان با آب و تاب گزارش میشود و مبنای گفتارها و تفسیرهای متعدد قرار میگیرد، اما جنایت عظیم تر آمریکا و متحدانش در بمباران هرروزه شهرهای عراق، که تنها یک مورد آن به کشتار صدها انسان بیگناه در یک پناهگاه منجر شد، به سکوت برگزار میشود و حتی بر اساس گزارشهای رسمی دولتی و سخنگویان پنتاگون، بعنوان نمونه‌های درخشانی از کارآئی ارتش آمریکا مورد مدح و تمجید رسانه‌ها قرار میگیرد. این یک ژورنالیسم فاسد و سر سپرده است. ژورنالیسمی که باید آنرا شریک جرم جنایات جنگی دولت آمریکا و موتلفینش در جنگ خلیج بحساب آورد.

اما علت این امر چیست؟ این نوع عملکرد رسانه‌های جمعی در دموکراسی‌های غرب را چطور باید توضیح داد؟ شاید گفته شود که اساسا توقع و انتظاری جز این از رسانه‌های جمعی غرب نمیشد داشت. در دموکراسی بورژائی ژورنالیسم نیز مانند سایر نهادهای اجتماعی در تحلیل نهائی به طبقه حاکم خدمت می‌کند. و این حکم بویژه در شرایط جنگی که تب ناسیونالیسم و میهن پرستی و حمایت از دولت خودی جامعه را فرا میگیرد بیش از همیشه صادق است. بنابراین انتظار اینکه رسانه‌ها در جنگ خلیج بیطرف و منعکس کننده واقعیات باشند اصولا توهم خوش خیالانه‌ای بیش نیست.

این البته یک واقعیت است. واقعیتی که بخصوص باید به کسانی که بعد از تحولات شوروی و پیروزی ایدئولوژیک سرمایه‌داری بازار آزاد، به دموکراسی بورژوائی دلبسته بودند یادآوری کرد. از این نقطه نظر جنگ خلیج بسیار افشاگر و توهم زداست. اما تنها با تاکید بر این حکم پایه‌ای نمی‌توان همه مساله را توضیح داد. در همین کشورهای غربی ما در دهه شصت، در جریان جنگ ویتنام و یا مثلا قضیه واترگیت شاهد شکل‌گیری یک جریان معترض انتقادی در ژورنالیسم غربی بودیم که در بسیاری موارد در مقابل تبلیغات رسمی دولتی می‌ایستاد و نسبتا مستقل عمل می‌کرد. سؤال آنست که چرا در جریان جنگ خلیج اثری از این گرایش انتقادی و اعتراضی در رسانه‌ها و ژورنالیسم غرب بچشم نمی‌خورد؟ آیا علت را باید در سانسور مطبوعات و رادیو تلویزیونها در دوره جنگ جستجو کرد؟ به نظر من این هنوز مساله را توضیح نمی‌دهد.

البته از همان آغاز بحران خلیج سانسور شدید و بیسابقه‌ای از جانب دولتها به مطبوعات و رسانه‌ها اعمال شد. شکست در جنگ ویتنام، پنتاگون و استراتژیستهای نظامی آمریکا را باین نتیجه رسانده بود که بدون جلب افکار عمومی در کشور خود نمیتوان در جنگی پیروز شد. بنابراین از همان آغاز بحران بر مبنای یک سیاست از پیش طرح ریزی شده، رسانه‌های جمعی را برای شکل دادن به افکار عمومی تحت کنترل و سانسور اکید قرار دادند. اما حتی همین اعمال سانسور و محدودیت نیز مورد اعتراض کسی قرار نگرفت. ژورنالیسم غربی سانسور را پذیرفت و بعنوان یک ضرورت دوران جنگ به آن گردن گذاشت. ظاهرا آنها نیز با این نظر پنتاگون و استراتژیستهای نظامی که "دولت آمریکا جنگ ویتنام را در اتاق نشیمن آمریکائیاها باخت" توافق کامل داشتند، خود را دراینمورد گناهکار حس می‌کردند و حالا می‌خواستند با تبعیت کامل از محدودیتهای دولتی جبران مافات کنند. مساله اصلی نه سانسور بلکه تلقی‌ای است که خود ژورنالیسم غرب از وظایف و نقش اجتماعی‌اش دارد.

اگر در طی جنگ مطبوعات و رادیو تلویزیونها به تریبون ژنرالها و سخنگویان پنتاگون تبدیل شدند و نقش آنها تا حد اشاعه تبلیغات و نظرات رسمی دولتهایشان در مورد جنگ و تحولات آن تنزل پیدا کرد، این بیش از آنکه نتیجه تحمیل سانسور باشد، بخاطر آن بود که خود ژورنالیستها و دست‌اندرکاران رسانه‌های جمعی اصولا

نقشی بیش از این برای خود قائل نبودند.

واقعیت آنست که سنت و رگه اعتراضی و انتقادی در ژورنالیسم غرب مدتها قبل از شروع بحران خلیج بپایان رسیده بود. دو دهه حاکمیت راست‌ترین جریان‌های بورژوازی در آمریکا و اروپا، که ریگانیسم و تاچریسم نمایندگان بارز آن بودند، شرایط اجتماعی غرب را به کلی دگرگون کرده و کلا جامعه را در تمام سطوح فکری و فرهنگی و سیاسی به راست سوق داده بود. فروپاشی شوروی و بلوک شرق نیز تحول مهمی بود که این برتری افکار و آرای محافظه‌کارانه و ارتجاعی را تثبیت و تحکیم می‌کرد. نه تنها عملکرد رسانه‌ها بلکه اصولاً کل جنگ خلیج محصول چنین شرایطی بود. ریگانیسم و تاچریسم، درکنار رشد تکنولوژی تسلیحاتی و ابزارهای فوق مدرن آدمکشی‌اش، ژورنالیسم مطیع و سربراه خود را نیز پرورده بود و آنها را بعنوان اجزاء مکمل هم با موفقیت در این جنگ کثیف بکار گرفت. ژورنالیسمی که از هرنوع ارزش و عقیده و آرمان پیشرو و انسانی و برابری طلبانه خالی شده و اروپا محوری، تعصبات و تنگ‌نظریهای ناسیونالیستی و کلا معیارها و نقطه نظرات ارتجاعی بورژوازی بر آن حاکم شده است. این ژورنالیسم محصول پیشروها و تفوق سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری بازار آزاد در دهه اخیر و مدافع این ایدئولوژی و سیاستهاست. عملکرد رسانه‌های غربی در طی بحران خلیج در واقع ادامه نقشی بود که از مدتها قبل در مدح و ستایش سرمایه‌داری مدل غرب و دموکراسی بورژوازی بعهده گرفته بودند. جنگ خلیج تنها چهره کریه و ریاکار این نوع ژورنالیسم را بیش از پیش به نمایش گذاشت.

## ۵ - جنگ و جناح‌های رژیم اسلامی

● بحران و جنگ اخیر در خاورمیانه چه تاثیری در اوضاع سیاسی داخل ایران دارد و مشخصاً گرایش‌های درونی هیئت حاکمه، و بویژه جریان حزب‌الله، را در چه موقعیتی قرار میدهد؟

● ناصر جاوید: گرایش حزب‌اللهی در رژیم اسلامی بنحوی بازنده اصلی حاشیه جنگ بود. با بروز بحران، حزب‌الله تقریباً یکشنبه "خلع شعار" شد. "جهان اسلام در برابر آمریکا"، "آزادی قدس"، "آزادی سرزمین حجاز"، اینها همه صاحب دیگری پیدا کرد. دعاوی و شعارهای حزب‌الله همه ضمیمه‌ای بر ناسیونالیسم عربی شد و هرگونه معنایی را جز تمکین به ناسیونالیسم عربی و پذیرش رهبری سیاسی آن از دست داد. از لحاظ عملی نیز حزب‌الله در برابر انتخابی نامطلوب قرار گرفت. حزب‌الله در موقعیتی قرار گرفت که باید به رهبری سیاسی یک دشمن قدیمی تن میداد. انفعال و بیطرفی تنها میتوانست این را نشان دهد که حزب‌الله بر مبنای دعاوی و شعارهای خودش نیز دیگر جریانی پرت، قلبی و از نظر سیاسی مرده است. ظاهراً حزب‌الله در ایران نه اراده و نه توان ابراز وجود جدی نداشت. بحران و جنگ اخیر این را اثبات کرد که حزب‌الله از نظر سیاسی کاملاً قالب تهی کرده است. حزب‌الله در ایران دیگر چیزی بیش از بقایای تشکیلاتی پان اسلامیسیم نیست. حضور و موجودیت این جریان از این بعد حداکثر میتواند ایفای نقش یک گروه فشار در درون رژیم اسلامی باشد.

بر خلاف حزب‌الله، جناح "میانه رو" شروع بحران را یک فرصت مغتنم دید. اشغال کویت در نظر این جناح اثباتی بر این بود که غرب، و مشخصاً آمریکا، دولت ایران را بعنوان رکن تأمین ثبات در منطقه جدی نگرفته‌اند و حال باید جبران مافات کنند. ادعای سنتی ناسیونالیسم ایران، یعنی ایران رکن و پاسدار امنیت منطقه، یکبار دیگر از آرشیوهای وزارت خارجه درآورده شد و در دستور یک دیپلماسی فعال گذاشته شد. این ادعا خریداری نیافت. به دلیلی روشن: دولت آمریکا بحران را چیز دیگر تعریف کرد. قرار بود که برتری آمریکا در مقیاسی جهانی، بطور مستقیم و با قدرت نظامی نشان داده شود. برای این هدف به بازی گرفتن واسطه منطقه‌ای نقض غرض بود. گذشته از این، "میانه‌روها" نیز آن کسانی نبودند که شایسته ایفای چنین نقشی شناخته شوند.

فرصت طلبی ناسیونالیست‌های اسلامی خیلی سریع کوتاه‌بینی از کار در آمد. اینها کالایشان را درست وقتی به بازار آوردند که خریداری نداشت. اتفاقاً در قبال این بحران منافع خود این جناح تا حدود زیادی ایجاب میکرد که بجای ساکت کردن حزب‌الله به او اجازه بازی بدهند. بجای دویدن به طرف آمریکا خود را نزدیکتر به ناسیونالیسم عرب نشان بدهند. این لااقل راهی بود که حضرات بتوانند از طریق آن برای خود قیمتی دست و پا کنند. اما اتخاذ چنین موضعی قماری خیلی بزرگتر از قد و قواره امثال هاشمی رفسنجانی بود. بدین ترتیب، هیئت حاکمه ایران در دل بحران اخیر هیبت کاسب مفلوک و دوره‌گردی را پیدا کرد که جز خرده فروشی به دو

طرف دعوا نقش دیگری ندارد.

خاتمه جنگ و پیروزی آمریکا این نقش را برای رژیم اسلامی تثبیت میکند. رژیم اسلامی عجالتاً باید به درجه دوم شدن موقعیتش در منطقه تن بدهد. پس از خاتمه جنگ، رژیم اسلامی ظاهراً سعی میکند که آنچه را در دوره جنگ از دست داد حال با کسب نفوذ در تحولات داخلی عراق دوباره بدست آورد. اما هشدار بوش به هیئت حاکمه ایران مبنی بر اینکه به فکر بهره‌برداری از آشوب‌های عراق نباشند، به رژیم اسلامی تاکید کرد که نتایج حاصله از جنگ را نمیتوان به آسانی به هم زد.

## ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق نقدی بر سه نوشته از رفیق عبدالله مهتدی

### منصور حکمت

رویدادهای اخیر در کردستان عراق و رنج و آوارگی میلیونی مردم در برابر هجوم سفاکانه رژیم عراق در عین حال عمق نفوذ تمایلات و اندیشه‌های ناسیونالیستی کرد در صفوف حزب کمونیست ایران را نیز بار دیگر به نمایش گذاشت. من اینجا از ذکر تحرکات و جنب و جوش ناسیونالیستی در سطوح درون تشکیلاتی و آکسیونی میگذرم. چرا که اینبار خوشبختانه و یا متأسفانه این تمایلات در شکل تبیین شده و مکتوب بصورت مقالات و قطعنامه‌هایی وجود دارند و میشود مستقیماً به خود این نوشته‌ها پرداخت. اشاره من به سه نوشته از رفیق عبدالله مهتدی است. نوشته اول، "تحولات عراق پس از جنگ خلیج و سیاست ما" طرح قطعنامه‌ای است که رفیق مهتدی همراه با نامه‌ای مبنی بر اهمیت اتخاذ یک "سیاست فعال" در اختیار دفتر سیاسی گذاشت. نوشته دوم، "تحولات کردستان عراق و روش برخورد ما"، بدنبال ارائه شفاهی قطعنامه اول به جلسه دفتر سیاسی و مشاورین کمونیست (دس بعلاوه رفقا حمید تقوایی و ناصر جاوید) و سپس ارائه آن به جلسه جمع مرکزی کومه‌له در خارج کشور و شنیدن نظرات و انتقادات رفقای فوق تهیه شده است. نوشته سوم مقاله رفیق مهتدی در کارگر امروز شماره ۱۳ است.

بحث من اینست که این سه نوشته، علیرغم تغییر و تعدیلهایی که هر نوشته نسبت به قبلی پیدا کرده است، مبین یک نگرش قویا ناسیونالیستی است که نه فقط در موضوع و مضمون، بلکه در متد و مفاهیمی که برای توضیح موضوع مورد بحث بکار میبرد، قرابت چندانی با سوسیالیسم و انترناسیونالیسم ندارد. بعد از طرح بحث اصلی در حاشیه به چند نکته فرعی‌تر در این نوشته‌ها میپردازم.

### ناسیونالیسم کرد در بحران خلیج

ناسیونالیسم در قبال رویدادهای اخیر با مشخصات زیر قابل تشخیص است. این مشخصات را به بارزترین وجه در نظرات و عملکرد احزاب ناسیونالیستی اپوزیسیون کرد عراق شاهد بوده‌ایم. مقالات مورد بحث همین مشخصات را، باشد که با پوشیدگی و ظرافت بیشتری، بروز میدهند:

۱- مقدم کردن تعلق و هویت و مصلحت ملی به هر امر و پرنسپ اجتماعی دیگر. نگرش به تاریخ و واقعیات عینی و سخن گفتن از آنها از زاویه یک ملت، و نه انسان بطور کلی یا یک طبقه اجتماعی. این را به وضوح

در عملکرد احزاب و رهبران "جبهه کردستان" دیدیم. "مصلحت ملی کرد" برای اینها مجوزی بود تا در یکی از سیاه‌ترین لحظات تاریخ دخالت‌های امپریالیستی در جهان، در مقطع رسمیت یافتن مجدد میلیتاریسم (پس از شکست آمریکا در ویتنام)، بعنوان ابزار اصلی در سیاست بین‌المللی قدرتهای امپریالیستی، و در متن قتل عام و انهدام اقتصادی و اجتماعی "یک ملت دیگر"، در اردوی آمریکا قرار بگیرند و به روی بشریت معترض به این تجاوز تف کنند. مجوزی بود تا لبخند زنان نظاره‌گر مصائب مردم عرب باشند. مصلحت ملی برای اینها مجوزی بود تا با ارتجاع اسلامی جبهه تشکیل بدهند. این حق بجانبی از پیشی و تابع نبودن به هیچ محک انسانی و اجتماعی جهان شمول، خصلت عمومی ناسیونالیسم و مذهب و نژادپرستی است. سرکوب مردم فلسطین و بیحقوقی رسمی آنها توسط دولت اسرائیل زیر لوای مصالح ملت یهود و جبران مشقات این ملت در آلمان هیتلری صورت میگیرد. کشتار و درگیری مردم کردستان با مصالح ملت عرب توجیه میشود. حرکت ناسیونالیسم کرد در کل بحران و جنگ خاورمیانه نیز همین بی‌اعتنایی به حداقل معیارها و انتظارات آزادیخواهانه را به نمایش میگذارد.

۲\_ تداعی کردن یک ملت، یا به عبارت بهتر مردم زاده شده در یک چهارچوب مفروض ملی، با ناسیونالیسم و یکی گرفتن اینها. تنزل دادن هویت انسانها به مشخصات قومی آنها و لاجرم تبدیل کردن قومی‌گری و ناسیونالیسم به نماینده طبیعی و خودبخودی ابراز وجود اجتماعی و سیاسی مردمی که بنا به مشخصات زبانی و زیستی‌شان یک ملت نام گرفته‌اند. این در مورد مذهب هم صادق است. تفاوت اینجاست که اگر کسی به‌رحال تحت شرایطی فرضاً میتواند جامعه را به برسمیت شناسی غیر مسلمان بودن خود راضی کند، بریدن از هویت ملی در مخیله کسی نمیگنجد. ظاهراً کسی نمیتواند بنا به تصمیم خود از فردا ایرانی، کرد و یا عرب نباشد. همین نقطه شروع در اذهان توده مردم و در تفکر ناسیونالیستی بطور اخص، مجوزی است برای برسمیت شناختن حس تملک ناسیونالیسم به "ملت" و تعلق وجود و حرکت "مردم یک ملت" به ناسیونالیسم. ظاهراً تا ابد باید بخاطر مصائب مردم کردستان با "رهبران کرد" ابراز همدردی کرد، زلزله در نجف و کربلا را به "رهبران شیعیان جهان" تسلیت گفت، خواستار حکومتی در لبنان و یا در عراق شد که "مسیحی" و "شیعه" و "سنی" و "کرد" بدرست در آن "نماینده‌گی شوند". جریانات ناسیونالیستی در تحکیم این تصور و در جلوه دادن خود بعنوان نماینده طبیعی مردم "هم قوم و هم وطن" خود نهایت تلاش را میکنند. این یک سرمایه از پیشی برای ناسیونالیسم و مذهب در جدال سیاسی است که کمونیسم بدون نقد آن نمیتواند یک قدم علیه این جریانات به جلو بردارد. نقد هویت ملی و قرار دادن هویت انسانی و طبقاتی نقطه شروع کلاسیک کمونیسم است.

۳\_ معیارهای دلخواهی در قبال محرومیت‌ها، مصائب، حرکات اجتماعی و سیاسی، فرهنگ، هنر، اخلاقیات و غیره انسانها برحسب تعلق و یا عدم تعلق آنها به "ملت خودی". نمونه‌های این کوتاه بینی ضدانسانی ناسیونالیسم را در همه ابعاد زندگی میشود دید. برای ناسیونالیسم ارمنی و ترک در شوروی جنایت یعنی فقط دریده شدن شکم زن حامله ملت خود. تقدیس هنر و اخلاقیات عقب مانده ملی توسط چپ‌های جهان سوم از جمله ایران و کردستان نمونه دیگری است. آوارگی ملت کرد بطور واقعی و برای هر ناظر هوشمند امتداد بدبختی و بیخانمانی در کویت و عراق بود، اما برای ناسیونالیسم کرد تاریخ این مصیبت از شروع حملات گارد جمهوری عراق به کرکوک آغاز میشود.

۴\_ و بالاخره باید به مفاهیم و ترمینولوژی و فرمول‌های کلیدی ناسیونالیسم کرد در روایت واقعیات تاریخی اشاره کرد که اینجا و آنجا در تبیین رفیق مهتدی هم خود را نشان میدهند. بحث خیانت آمریکا به کردها، اسطوره نفت کرکوک، توهم به "تصرف نظامی" و تعداد پیشمرگه بعنوان آخرین کلام در پیشروی بسوی رفع ستم ملی بر مردم کرد، نمونه‌هایی از این فرمولها و مفاهیم هستند که پائین تر به آنها میپردازم.

## دو فاز "یا گسستگی مصلحتی تاریخ؟"

مبنای تحلیلی اصلی و محور هر سه نوشته رفیق مهتدی تفکیک دو مرحله در رویدادهای خاورمیانه به دوره "تلاشهای جنگی و سپس جنگ آمریکا در منطقه" و دوره "شورش و قیام مردم در داخل عراق" است. در همان بند اول نوشته اول تاکید میشود که "تشخیص و برسمیت شناختن این تفاوت شرط اساسی موضعگیری سیاسی درست در قبال این تحولات است". نفس دوره بندی و تفکیک جنبه های گوناگون یک پدیده یا روند تاریخی فی نفسه ایرادی ندارد و هر مورخ و تحلیل گری ناگزیر از این دسته بندی هاست. مساله اساسی اینست که نویسنده چه استفاده ای از این دوره بندی میکند و چه احکامی را بر آن بنا میکند. اینجاست که خاصیت سیاسی و ایدئولوژیکی این دوره بندی و در واقع جایگاه سیاسی خود تحلیلگر دارد تعیین میشود. سقوط بنی صدر، برای مثال، بهرحال دوره ای در حیات جمهوری اسلامی را پایان داد و دوره دیگری را آغاز کرد. اما علیرغم همه اهمیت این فاز در تکامل جمهوری اسلامی، هرکس تازه این مقطع را مقطع پایان دموکراسی و شروع استبداد در ایران نام بگذارد فقط لیبرال - اسلامی بودن خودش را نشان داده و بس.

کاربست دوره بندی مقالات فوق هم صرفاً یک ذهنیت ناسیونالیستی کرد را تاکید میکند. خاصیت این دوره بندی در این تحلیل بستن کامل پرونده سیاست تجاوزگرانه آمریکا در منطقه، کنار گذاشتن صف بندی مشخص نیروها در این دوره، تاثیرات آن بر تقابل های سیاسی و اجتماعی منطقه، و در یک کلام گسستن تحلیلی و سیاسی فاز دوم از فاز اول و تبیین فاز دوم بر مبنای یک دینامیسم مستقل است. تمام ربط فاز اول به فاز دوم در این خلاصه میشود که جنگ آمریکا رژیم عراق را تضعیف کرد و لذا نارضایتی های قدیم و جدید مردم امکان بروز پیدا کردند. از اینجا به بعد را دیگر ظاهراً میشود با مقولات و دینامیسم مبارزه خلق علیه یک رژیم دیکتاتوری توضیح داد.

این فاز بندی به این ترتیب بار سیاسی روشنی دارد. این فاز بندی اساساً معطوف به اینست که اولاً، صف بندی اپوزیسیون کرد و انتخاب سیاسی و تاریخی ناسیونالیسم کرد مبنی بر پیوستن به بلوک آمریکا در "فاز اول" به فراموشی سپرده شود. نیروها و رهبرانی که لای میزهای بزرگ و کوچک وزارت خارجه آمریکا پلاس بودند، جریاناتی که در قبال مشقات یک ملت دیگر یک موضع آشکارا سر به امپریالیسم گرفته بودند، دوباره تطهیر بشوند و بار دیگر بعنوان رهبران هر چند کوتاه بین و بورژوا و سازشکار (و دهه صفت کلی دیگر) مبارزه مردم در "فاز دوم" علم شوند و از کمونیستها پیام همبستگی دریافت کنند (قطعنامه اول بند ۴ وظایف).

ثانیاً، این فاز بندی تمام زاویه دید و استدلال و توجیهات ناسیونالیسم طرف مقابل (ناسیونالیسم عرب) در این تقابل را از پیش نامربوط و نشنیدنی اعلام میکند. این عیناً مشابه خط استدلالی لجبازانه و حق بجانب یک ناسیونالیست (کرد) در برابر دیگری (عرب) است. "آن فاز تمام شد. کشته دادید و با آمریکا جنگ کردید و خانه خراب شدید و نیروهای کرد چه کردند و نکردند، ربطی به این مساله ندارد. این فاز دومی است که با مبارزه برحق ملت من شروع میشود". این فاز بندی به این ترتیب حتی خواننده را از شنیدن یک تحلیل ژورنالیستی متعارف که اوضاع فعلی را در پرتو تقابل سنتی دو ناسیونالیسم و تاثیرات بحران خلیج بر هر دو سوی این تقابل بررسی کند نیز محروم میکند.

ثالثاً، با بایگانی شدن "فاز اول" در واقع تمام ریشه های واقعیات امروز و تمام چهارچوب تاریخی و مشخص موضوع مورد بررسی، یعنی مصائب و آوارگی مردم کردستان عراق، عملاً به فراموشی سپرده میشود و تحلیلگر

ما ناگزیر با سبلی از سوالات بدون پاسخ و غیر قابل توضیح مواجه می‌شود (چه شده‌ها و آیاهای مقاله کارگر امروز). در چنین بن بست تحلیلی‌ای است که "چراغ سبز آمریکا"، رفع توقیف از هلیکوپترهای عراقی، و استدلال‌ات مشابه ناسیونالیسم کرد در توجیه این ماجرا، جای خودشان را مقالات فوق نیز پیدا میکنند تا فقدان یک تحلیل واقعی و مارکسیستی را نه پرده‌پوشی بلکه برجسته کنند.

درک درست فاجعه اخیر و پاسخ دادن به سوالاتی که در مقاله کارگر امروز پرسیده می‌شود اتفاقاً منوط به برقرار کردن ربط مستقیم میان رویدادهای اخیر کردستان با جنگ آمریکا در خلیج و شرایط بین‌المللی پیدایش کل بحران اخیر خاورمیانه است. فاز اول با تمام مشخصاتش در فاز دوم حکم میراند. حرکت ناسیونالیسم عرب، موقعیت ناسیونالیسم کرد، مشخصات و تفکر ناظر بر جنبش اعتراضی در کردستان، روانشناسی توده‌ای در کردستان، تناسب قوای نظامی میان دولت و کردها، سببیت حکومت مرکزی در ضد حمله و هراس همگانی از "انتقام صدام"، هزیمت و عدم مقاومت نیروهای کرد، تبیین خود توده‌های آواره از فاجعه، و خلاصه همه مشخصات این به اصطلاح فاز دوم بر مبنای واقعیات دوره قبل شکل گرفتند. آواره کردی که می‌گوید "بوش به ما خیانت کرد" خود دارد نادرستی بحث دوفاز را اثبات می‌کند. بدون ارجاع مستقیم به چهارچوب فکری، اجتماعی، سیاسی و نظامی‌ای که با بحران و جنگ در خلیج شکل گرفت هیچیک از واقعیات و مشاهدات "فاز دوم" قابل توضیح نیست.

علیرغم همه جرح و تعدیل‌های بعدی در طی این سه نوشته، تز دوفاز با همه خواصی که برای آن برشمردم محور هر سه مقاله است. قطعنامه اول به صراحت این دوفاز را تعریف می‌کند. قطعنامه دوم کلاً از "فاز دوم" شروع می‌کند و اشاره‌ای به کل چهارچوب تاریخی و سیاسی‌ای که همه دنیا دارند از آن حرف می‌زنند، یعنی دخالت آمریکا در منطقه ندارد. در این سند آمریکا فقط در نقش حامی عراق در برابر مردم یا جنبش کردستان وارد تصویر می‌شود. سند سوم، مقاله کارگر امروز، سبک تحلیلی ندارد. اما اینجا هم تفکیک دو فاز، در واقع مسکوت گذاشتن "فاز اول"، را به روشنی می‌بینیم. پس از مقدمه‌ای درمورد مصائب مردم کردستان و بدنبال طرح سوالاتی در مورد علل ناکامی خیزش در کردستان مینویسد: "ابتدا به سیر رویدادها مراجعه کنیم." "سیر رویدادها"، اما، خیلی ساده و دلخواهی از "چند هفته پس از" شکست عراق در جنگ با آمریکا شروع می‌شود. اصرار نویسنده در بریدن تجربه کرد از بحران خاورمیانه و رویدادهای بلافاصله مقدم بر آن که دنیا را تکان داد در هر سه نوشته عیان است. اگر این مقالات تز دانشگاهی بودند، بیشک آنها را بعنوان تزهایی نارسا و بی‌مطالعه به محقق باز می‌گرداندند و می‌خواستند ربط مصائب مردم کرد با رویدادهای خیره کننده یکی دو ماهه قبل از آن هم شکافته شود. اما اینها نوشته‌هایی سیاسی‌اند و اگر این ربط را نمیشکافند حکمت سیاسی خاصی دارد که برشمردم.

و بالاخره در حاشیه این را هم باید اضافه کرد که حتی اگر چهارچوب نظری پیشنهادی این مقالات و بحث دوفاز را بپذیریم و مساله را صرفاً بصورت انقلاب و ضد انقلاب در کردستان عراق ببینیم، باز هم استنتاجات و احکام این نوشته‌ها فرسنگها با سنت کمونیستی و لنینی در قبال انقلاب توده‌ای، که خصلت نمای حرکت خود جریانی ما در انقلاب ۵۷ بود، فاصله دارد. اگر انقلاب کردستان واقعی است آنگاه وظیفه شاخص کمونیستها جدا کردن توده زحمتکش از احزاب بورژوازی و جلوگیری از گسترش نفوذ این احزاب بر متن حرکت دموکراتیک در جامعه است. در این تزه‌ها در جهت عکس حرکت می‌شود. تاکید بر اصالت مبارزه توده‌ای به مقدمه‌ای برای نزدیکی به اپوزیسیون ناسیونالیست تبدیل می‌شود.

حلقه دوم در تطهیر ناسیونالیسم کرد



سند اول و دوم هردو بندی دارند که ظاهراً از پیش به انتقاد کسی (که بعداً میگویم کیست) پاسخ میدهند. این جمله در هردو نوشته آمده است: "اینکه شرایط خیزش توده‌های مردم در عراق (کردستان عراق - قطعنامه اول) بر اثر شکست نظامی رژیم عراق در جنگ با آمریکا و موتلفینش فراهم شده، جنگی که خود تجاوزکارانه و با مقاصد امپریالیستی بود، بهیچوجه خیزش توده‌ها را لکه دار یا کمتر قابل پشتیبانی نمیکند". هردو نوشته سپس خواننده را به اینکه انقلابات متعدد در تاریخ، از جمله کمون پاریس و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، خود بدنبال تضعیف دولت مرکزی در جنگ خارجی رخ داده است ارجاع میدهند تا هرنوع تصویری مبنی بر "لکه دار شدن خیزش توده‌ها" رفع شود.

اشکالات این چند سطر، و در واقع انعکاس ناسیونالیسم کرد در آن، یکی و دوتا نیست. اولاً، در قبال منتقد ناشناس، نویسنده علناً خود را به ندانستن میزند. فکر نمیکنم کسی جایی از این موضع، که "چرا وقتی دولت عراق در جنگ با آمریکا تضعیف شده بود علیه آن برخاستید" به "جنبش کردستان" یا "خیزش توده‌ها" (که بعداً به تفاوت اینها میرسیم) ایرادی گرفته باشد و یا از موضع "مظلومیت رژیم عراق" جنبش در کردستان را کمتر شایسته حمایت دانسته باشد. مساله اصلی‌ای که مدام سرپوش گذاشته میشود و به این شیوه به آن اشاره میشود، و آن چیزی که میتواند در صف چپ و نیروهای ضد امپریالیست موجب کمتر شدن سمپاتی با کردها شده باشد، حمایت اپوزیسیون کرد از سیاست امپریالیستی و میلیتاریستی آمریکا در منطقه است و نه مظلوم پناهی در قبال دولت تضعیف شده عراق. جمله درست که معنی آن را هرکس میفهمد قاعدتاً میبایست این باشد: "اینکه اپوزیسیون کرد در جنگ تجاوزکارانه و هژمونی طلبانه آمریکا و متحدین آن جانب امپریالیسم را گرفت بهیچوجه خیزش توده‌ها را لکه دار و یا کمتر قابل پشتیبانی نمیکند". اما رفیق ما درست همین را میخواهد نگوید. ظاهراً نه فقط باید دوفاز در این ماجرا را تفکیک کرد، بلکه حتی خاطره فاز اول را هم از ذهن بیرون کرد.

این "تبیین" در وهله اول این خاصیت را دارد که نه فقط اپوزیسیون ناسیونالیست کرد را از زیر تیغ انتقاد بیرون میبرد، بلکه یکبار دیگر، علیرغم عملکرد اینها در فاز اول (و در واقع حتی فاز دوم) آنها را تاج سر مردم کرد می‌کند و مبارزه مردم کرد را بپای آنها مینویسد. ماحصل این مقدمه چینی هم به روشنی در بخش وظایف دیده میشود:

"برقراری رابطه کمابیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون کرد عراقی بویژه ی.ن.ک.، نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهاداتمان. تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و بیشترین امکانات برای حال و آینده"

اینجا معلوم میشود که آنچه که ما، یا شبیحی که در این نوشته با آن پلمیک میشود، نباید لکه دار بینیم و حمایت مان را از آن دریغ کنیم نه مبارزه مردم، بلکه ناسیونالیسم و سازمانهای بورژوا ناسیونالیستی‌ای هستند که با یک چرخش قلم جای مردم نشسته‌اند و مستقل از اینکه چه میگویند و چکار میکنند صاحب مادرزاد مبارزه مردم (ملت) و صاحب عزادر مصائب آنها محسوب میشوند. درجه نزدیکی‌ای که در بند بالا با اپوزیسیون کرد نشان داده میشود (که تازه اتحادیه میهنی فقط با یک "بویژه" از بقیه سازمانها و جریاناتش تفکیک شده) خلاف تمام خودآگاهی در صفوف سنت کمونیستی در کردستان و گرم تر از حمایتی است که کومه‌له حتی هنگامی که این جریانات در جیب آمریکا هم نبودند از خودش نشان داده. بر مبنای این نوشته‌ها ظاهراً "اپوزیسیون کرد عراقی" کارنامه خود را در این ماجرا بهبود بخشیده. درست هنگامی که سازمانهای اپوزیسیون ناسیونالیست کردستان تصویر خود را رسماً به اونیتا نزدیک کرده‌اند و در فکر تقلید تجارب جنبش

کنترها هستند، ما باید برایشان نامه بنویسیم، ابراز پشتیبانی کنیم، انتظارات مان را بگوئیم، و در بین آنها دنبال بیشترین دوستان بگردیم!

مبارزه مردم هیچوقت برای یک کمونیست لکه دار نیست. مشروط بر اینکه فرد قادر باشد دقیقا مبارزه برحق مردم را از پشت ایدئولوژی و تبلیغات و حرکات سیاسی طبقات حاکمه بیرون بکشد و مرز اینها را باهم نشان بدهد. کسی عملا و واقعا مبارزه مردم را لکه دار میکند که این مرز را انکار و یا کمرنگ میکند. حمایت از مبارزه مردم ایران در سال ۵۷ بدون افشای جریان مذهبی و ملی که مشغول مال خود کردن ماحصل این حرکت اعتراضی بود ممکن نبود. کسانی انقلاب ایران را لکه دار کردند که آن را بیای خمینی نوشتند، برای او نامه دادند و آنجا دنبال بیشترین دوستان برای حال و آینده شان رفتند. از کاسترو و اورتگا و عرفات تا فلان حزب تروتسکیست در انگلستان همدوش بورژوازی غرب و سلطنت طلب ایرانی، انقلاب ایران را با نسبت دادنش به جریان اسلامی لکه دار کردند. امروز، در درون یک حزب کمونیست، از ما خواسته میشود، (و دقیقا بنام مبارزه مردم)، که همین بلا را بسر مردم کردستان عراق بیاوریم. بنابراین اگر هم تذکر لکه دار نکردن مبارزه مردم را بعنوان وعظی نا لازم برای مومنین مودبانه بگوش بگیریم، هنوز معلوم نیست چرا باید به بند چهارم وظایف و در آغوش گرفتن اپوزیسیون ناسیونالیست و سر به آمریکای کردستان عراق گردن بگذاریم. چرا برای مثال به ما توصیه نمیشود که بابت مبارزات مردم جنوب عراق عین همین برخوردها و خوش و بش را با حزب الله ایران و یا "رهبران شیعیان" بعمل بیاوریم؟ اگر عضوی از خود این جریانات بخواهد اینطور به اسم مبارزه مردم خودش را به ما مترقی و شایسته حمایت جا بزند مچش را رو میکنیم. آنوقت چنین حکمی چطور از یک قطعنامه داخلی در حزب کمونیست سر در میاورد؟

نکته جالب توجه دیگر در همان قطعنامه اول که در واقع خصلت خودبخودی و مفروض تمایلات ناسیونالیستی در این نوشته را عیان میکند بند مربوط به وظایف طبقاتی ماست. در بند ۷ وظایف نوشته شده است:

"داشتن یک سیاست فعال و در عین حال بی سر و صدا و محتاطانه برای کمک به جریانات کارگری و کمونیستی در کردستان عراق"

این قاعدتا آن مبارزه "غیر لکه دار واقعی" است که باید مورد حمایت ما باشد و قید "محتاطانه و بی سر صدا" منطقا برای تحریک نکردن دولت عراق آمده. سوالی که برای این جریانات کارگری و کمونیستی، و همینطور من خواننده، پیش میاید اینست که چرا قید محتاطانه و بی سر و صدا در بند مربوط به حمایت از سازمانهای اپوزیسیون کرد نیامده. چرا آنجا خبری از احتیاط نیست. مگر نه اینست که اینها دارند مسلحانه با دولت عراق میجنگند، مگر نه اینست که دولت عراق قبلا، تا آنجا که تبیین های شفاهی دست اندرکاران حزب کمونیست در کردستان گواه مساله است، برای هشدار به شما در مورد نزدیکی به احزاب اپوزیسیون کرد اردوگاهتان را بمباران شیمیایی و غیر شیمیایی کرده و حدود ۳۰ نفر را کشته، بارها اخطار داده و احتیاط در اینمورد یکی از اصول دیپلماسی کومه له است؟ چرا وقتی پای حمایت از اینهاست این ذوق زدگی و جسارت را میبینیم و در مورد جنبش کارگری تبصره های احتیاط آمیز را شاهدیم؟ توضیح این تناقض را فقط میتوان در سمپاتی ناسیونالیستی عمیق مقاله پیدا کرد که حتی در جزئیات بیرون میزند. ممکن است گفته شود که قید احتیاط در رابطه با عکس العمل جبهه کردستان ضروری شده است. در این حالت آنوقت فهم بند وظایف و نامه همبستگی و همدردی به این جریانات صد مرتبه مشکل تر میشود.

بهرحال سند اول فرمول روشنی دارد. بحث دوفاز زمین را از زیر پای منتقدین طرفداری ناسیونالیسم کرد از

سیاست امپریالیستی در منطقه جارو میکند و زمینه عمومی تطهیر این اپوزیسیون را فراهم میکند. بحث "مبارزه توده‌ها" مقدمه مترقی دانستن ناسیونالیسم کرد را می‌چیند، و بعنوان نتیجه منطقی بحث، بند ۴ وظایف رسماً حمایت از جبهه کردستان و بویژه اتحادیه میهنی و رابطه فشرده با آنها را تبلیغ میکند. در ظرف ۳ صفحه سوسیالیست منتقد ناسیونالیسم و امپریالیسم خودش را مشغول دوستیابی میان آنها پیدا میکند. تصویب چنین موضعی حزب کمونیست و سنت طبقاتی ما در کردستان را عملاً دود میکند و به هوا میبرد.

### از ناسیونالیسم رسمی به ناسیونالیسم منتقد

ممکن است برای کسی که قطعنامه اول را خوانده باشد دو نوشته بعدی پیشرفت و اصلاح جدی بنظر برسد. چرا که در این اسناد اپوزیسیون کرد اگر نه زیر نقد کمونیستی، لاقلاً زیر سوال برده شده است. واقعیت امر اینست که از این سند تا نوشته کارگر امروز اصل موضع و جهت‌گیری اساسی تفاوتی نکرده است. بحث دوفاز در هر سه نوشته سر جای خودش هست. ناسیونالیسم کرد از این بابت مورد انتقاد قرار می‌گیرد که در امر مشترک خود با مردم به روشهای از بالا و بند و بست با امپریالیسم متوسل میشود و "نه قادر و نه مایل است که به توده‌های مردم و به مبارزه و بسیج آنها اتکاء کند، بلکه برعکس به نوبه خود شرایط این را که ملت کرد قربانی توطئه‌های امپریالیستی قرار بگیرد تسهیل کرد". این گذاری است از قبول غیر انتقادی ناسیونالیسم مسلط (سربه امپریالیسم و ضد مردمی) به موضع سنتی ناسیونالیسم رادیکال شبه سوسیالیستی. گناه ناسیونالیسم رسمی همچنان کوتاهی، اشتباه و، در رادیکال‌ترین تبیین، خیانت به امر ملت خودی است. این جریان مستقل از ملت خود و بعنوان نیرویی در کشمکش طبقات، چه در عراق و کردستان و چه در مقیاس جهانی نگریسته نمیشود. در مقاله کارگر امروز، آخرین نوشته، عین همین تم و همین انتقاد میاید. ناسیونالیسم کرد از بابت دل بستن به حمایت آمریکا و گره زدن سرنوشت مردم کردستان به پشتیبانی این کشور مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

اما برای یک کمونیست موضوع اصلاً از اینجا شروع نمیشود. شروع و محور نقد نه توهم به حمایت آمریکا از اپوزیسیون کرد بلکه حمایت خود اپوزیسیون کرد از آمریکاست. برای مفسری که از زاویه یک ملت به مساله نگاه میکند، این وارونگی در صورت مساله اجتناب ناپذیر است، و بحث دوفاز هم همین وارونگی در نگرش به مساله را توجیه میکند. انتقاد یک کمونیست به حرکت ناسیونالیسم کرد از فاز اول شروع میشود و موضوع آن هم بدوا امر ملت کرد نیست، چرا که این حتی بطور عینی هنوز به جلوی صحنه نیامده. اپوزیسیون ناسیونالیست کرد در یک مقطع تعیین کننده در حیات جامعه معاصر بعنوان یک ابزار توجیه امپریالیسم و میلیتاریسم بورژوازی عمل کرد. هنوز مبارزه و بعد آوارگی در کردستان شروع نشده کارگر و سوسیالیست آمریکایی که میخواست جلوی هجوم هیات حاکمه آمریکا به منطقه خلیج را بگیرد (امری که بدنبال خودش اشغال کوبا، تکرار ویتنام‌ها، یک فاز جدید در مردم فریبی بورژوازی غربی، بسیج ناسیونالیستی در آمریکا و اروپا، احیای راسیسم، میلیتاریزه شدن محیط کار، غیر قانونی شدن کمونیسم هر جا که دستشان برسد، سرکوب نظامی حکومت‌های پیشرو و کارگری آینده در هر گوشه جهان و در یک کلام یک نظم نوین ارتجاعی بورژوازی را بدنبال خواهد آورد) باید شاهد این باشد که جماعتی از قول یک ملت محروم هر روز در صفحه تلویزیونها حمایت خود را از این نظم نوین ابراز میکنند و کسانی که دارد علیه‌شان به عنوان مرتجع و آدمکش کمپین میشود را ناجی مردم خود قلمداد میکنند. کمونیست غیر ملی، قبل از همه این مبارزات مردمی و آوارگی‌ها، شاهد اینست که جماعتی به اسم منافع یک ملت به مصیبت ملت دیگری لبخند میزنند، حاضرند روز عزای ملی در کشور همسایه شان روز ملی آنها باشد، و به این ترتیب شکافی میان دو ملت ایجاد میکنند که تا همین الان بجرم تلاش برای پرکردن آن کمونیستهای زیادی از همان دو ملت جان خودشان را گذاشته‌اند. لکه‌ای که یک

کمونیست بدامن ناسیونالیسم کرد میبندد در فاز اول، فاز حمایت از آمریکا، است و نه صرفاً فاز دوم، فاز عدم حمایت آمریکا. این انتظار که کمونیست انترناسیونالیستی از همان مرز و بوم در این میان، در همان فاز اول، برخیزد و او هم، آنطور که تروتسکی علیه بوند کرد، بگوید به حساب تقسیمات ملی شما "منهم کرد هستم و چیز دیگری میگویم"، این انتظار که کارگر اروپایی و آمریکایی و عرب، "کرد" دیگری را هم ببیند که به او نمونه‌ای از اصالت هویت طبقاتی و کذب هویت ملی کارگر بدهد، این انتظار که کسی در دفتر سیاسی را بگوید و خواستار "سیاست فعالی" در قبال سوء استفاده ناسیونالیسم کرد از ستم کشی مردم کردستان برای تیز کردن تیغ بورژوازی جهانی در نظم نوینش بشود، اینگونه انتظارات اولیه سوسیالیستی و انترناسیونالیستی ظاهراً از سر ما زیاد است. ما باید از بابت اضافه شدن یک بند انتقادی نسبت به بی‌عرضگی اپوزیسیون کرد عراق و دو سوال که حاکی از وجود ملاحظه‌ای در فکر نویسنده نسبت به این جریان است، خوشنود باشیم.

واقعیت اینست که این "پیشرفت" نیازی به اندیشه و نقطه عزیمت سوسیالیستی خاصی ندارد. هر روشنفکر کرد که از انسان دوستی کافی برخوردار باشد، ویتنام یادش نرفته باشد، هنوز ضد امپریالیسم دهه شصت رنگی در خونش باقی گذاشته باشد، از همان اول از خوشترقی اپوزیسیون کرد برای آمریکا ناخوشنود میشد و میدانست که "این جنبش توده‌ای را باید از احزاب ناسیونالیستی سنتی در رهبری آن تفکیک کرد". اما اشکال عملی ناسیونالیسم رادیکال، صرفنظر از محدودیت مسائل و مشغله‌هایش به ملت خود و مقدرات آن، اینست که در برابر موفقیت ناسیونالیسم رسمی خلع سلاح میشود و به آن ملحق میشود و تنها در شکست آن به سخن درمیآید. در فاصله مقاله اول (اعلام همبستگی با اپوزیسیون کرد) با مقالات دوم و سوم (انتقاد به آن) اپوزیسیون ناسیونالیست در کردستان خراب میکند. قبل از این شکست، انتقاد "توهم به حمایت آمریکا"، نه میخواهد و نه میتواند به توده‌ها تکیه کند" و غیره نه به جلوی ذهن یک مفسر ناسیونالیست رادیکال رانده میشود و نه به صفحات سند اول. تبیین ضمنی در این دوره این است که "شاید این بار خبری بشود". مقاله کارگر امروز بخوبی گواه طی شدن همین سیکل، از امید به اپوزیسیون کرد و همبستگی و ارائه پیشنهاد به آن تا دل کندن و انتقاد از آن، در طول این سه مقاله است. اگر آمریکا "خیانت" نمیکرد، اگر رژیم عراق سرنگون میشد و جبهه کردستان در ائتلاف با حزب الدعوه و شیوعی‌ها و غیره به قدرت میرسیدند، آنوقت ما اسناد دوم و سوم را نمیداشتیم. آنوقت ناسیونالیستهای رادیکال سلیمانیه و کرکوک هم در درایت و سیاست شناسی رهبران کرد سخنوری میکردند. انتقاد "فاز دومی" به اپوزیسیون ناسیونالیست کرد را فقط میشود به اعتبار تعیین تکلیف "فاز دوم" مطرح کرد و تمام انتقادات مقالات دوم و سوم به این جریانات نه انتقاد سوسیالیستی، بلکه انتقادات ناشی از مشاهده شکست ناسیونالیسم رسمی است.

## ناسیونالیسم و خط رسمی حزب در جنگ خلیج

قبلاً اشاره کردم که نوشته‌های اول و دوم پیشاپیش (بندهای ۳ و ۴ قطعنامه اول و بند ۵ قطعنامه دوم) دارند با کسانی که معرفی نمیشوند پلمیک میکنند. تذکر مربوط به لکه دار نشدن جنبش مردم، مثالهای تاریخی در مورد اینکه انقلابات معتبر در سنت کمونیسم، کمون پاریس و انقلاب ۱۹۰۵، هم در متن جنگ خارجی پیدا شدند، قرار است از پیش به نظریه‌ای که تصور میشود با یک دید کمتر حمایت‌آمیز به "جنبش کردستان" نگاه میکند پاسخ بدهد. طرف این پلمیک تلویحی، دفتر سیاسی و خط رسمی حزب کمونیست در قبال کل بحران خاورمیانه است. ظاهراً کم توجهی به مبارزه مردم در کردستان از نظر نویسنده نتیجه‌گیری قابل انتظاری از موضع ما در قبال کل بحران است، و از اینرو لازم میدانند که مقدسات کمونیستی (کمون پاریس، مبارزه مردم و غیره) را یادآوری کند تا با این کم توجهی محتمل ما مقابله کند. این لااقل استنباطی است که از بندهای مقدمات این دو سند بدست میآید. اما در بند ۵ وظایف در سند اول تازه معلوم میشود که نگرانی از موضع

دفتر سیاسی در قبال رویدادهای کردستان عمیق تر از اینهاست و به اختلافی جدی تر با نظرات د.س در مورد موضعگیری درباره کل بحران خاورمیانه (همان فاز اول) مربوط میشود. مینویسد:

"بیرون آوردن رادیو از فضایی که بهررو مناسب با مراحل اول بحران و جنگ خلیج بود و در چشم مردم عراق (و بویژه بخش کردستان آن که با رادیوی ما آشنایی دارند) ممکن است به دفاع از رژیم عراق تعبیر شود."

اجازه بدهید اول تکلیف یک نکته را روشن کنیم. از تاریخ ۱۰ ژانویه ۹۰، اگر نه زودتر، تا تاریخ نوشته شدن این اسناد، متن و نوار هیچ برنامه رادیویی صدای حزب و صدای انقلاب به خارج کشور نرسیده. حتی یک مسافر که با خود نامه‌ای از ک.ر.ر بیاورد نبوده. تماس تلفنی با عراق قطع بوده. لاجرم نه ما و نه رفیق مهتدی از اینکه چه فضایی بر رادیوهای ما حاکم است و چه برنامه‌هایی پخش میکند اطلاعی نداشته‌ایم. در همین مدت هیچ گزارشی از نظر مردم عراق و بویژه بخش کردستان آن که با رادیوی ما آشنایی دارند در مورد برنامه‌های رادیویی بدست ما نرسیده است. اما آنچه که هردو مطمئنیم در این مدت در مورد بحران و جنگ خلیج از رادیو پخش شده اسنادی است که از طرف دفتر سیاسی بعنوان موضع رسمی حزب در نشریه کمونیست به چاپ رسیده. بنابراین "فضای رادیو" لفظ مخفیه و پوشیده‌ای است برای "موضع د.س". به همین ترتیب "تعبیر مردم عراق بویژه بخش کردستان" جانشینی برای تعبیر خود نویسنده است. آنچه که بعنوان یک توصیه خیرخواهانه در مورد رادیو، که گویا آنقدر روشن و قابل توافق است که نیازی به توضیح و اثبات هم ندارد، بیان میشود، در واقع بیان اختلاف با موضع د.س است. اینجا در واقع این دارد گفته میشود که "با شروع فاز دوم و طرح مساله کرد، موضع د.س باید تعدیل بشود وگرنه دفاع از عراق محسوب میشود".

اولا، منفعت ملی ظاهرا میتواند رنگ حقیقت را هم عوض کند. اگر موضع د.س در قبال بحران خاورمیانه پرو-عراقی بوده و یا میتوانسته چنین تعبیر بشود این را باید در همان چهارچوب نشان داد، علیه آن ایستاد و موضع سوسیالیستی را بیان کرد. اگر نه، آنوقت با ورود ملت کرد به صحنه، حقیقتی که ما داریم در این مواضع مان برای توده کارگر و زحمتکش روشن میکنیم تعدیل نمیشود و تغییری در خصلت موضع ما نسبت به به واقعیات مورد بحث داده نمیشود. اینکه تعبیر پرو-عراقی از موضع حزب حاصل تغییر فضا در کردستان عراق است در خود بند مربوطه معلوم است. اما این فضا در چه جهتی تغییر کرده است؟ روشن است که کرد به مثابه یک ملت به صحنه آمده و مصلحت ملی به شاخصی تبدیل شده که این ملت با این رهبری‌ای که دارد تمام صفتبندی در بحران خاورمیانه را با آن قضاوت میکند. برای ناسیونالیسم رسمی کرد موضعی که برای تداوم عملیات طوفان صحرا تا سقوط حکومت عراق هورا نکشد پرو عراقی است. برای ناسیونالیسم رادیکال کرد موضعی که فاز بندی فوق الذکر را برسمیت شناسد، محور شدن مصلحت ملی کرد در تاریخ جهان از اواسط اسفند ۶۹ را هضم نکند و هنوز مساله نظم نوین ارتجاعی بورژوازی در مقیاس جهانی محور درکش از رویدادهای منطقه باشد پرو-عراقی است.

ثانیا، وقتی این حساسیت به پرو-عراقی "تعبیر شدن" برنامه رادیو را با آن عدم حساسیت مطلق در قبال پرو-آمریکایی بودن اپوزیسیون کرد کنار هم میگذاریم، بعد از تعجب، فقط به یک نتیجه میرسیم و آن اینست که نقطه عزیمت نویسنده تفاوت چندانی با تمایلات رایج مردم عادی در کردستان عراق، و تازه آن بخش مردم که با افق اپوزیسیون ناسیونالیست بار آمده‌اند، ندارد. برای آنها هم یکی زشت و دیگری قابل اغماض است.

ثالثا، موضع دفتر سیاسی در قبال بحران و جنگ خاورمیانه از طرف بخشی (تا آنجا که ما مطلع شدیم بخش

کمی) از رفقای حزبی از همان اول نسبت به عراق ملایم تلقی شد. این ایراد از زوایای مختلفی مطرح می‌شد. یکی موضع انساندوستانه و بنظر من کم سیاسی و محدودنگری بود که ستم بر مردم کویت را می‌دید، اما متوجه نبود که با حتی پذیرش صورت مساله محکومیت عراق صدای حزب کمونیست ایران، مثل همه لیبرال‌ها و انساندوست‌های نیمه وقت دنیا، ضمیمه چه ماشین تبلیغاتی عظیمی می‌شد که جنایاتی صدها هزاربار ضدانسانی تر و وسیع تر را تدارک می‌دید. این زمانی بود که جنگ شروع نشده بود. ما از هیچکس کمتر به ماهیت رژیم عراق واقف نبودیم و نسبت به مردم کویت و کارگران مهاجری که اکثریت عظیم اهالی این کشور را تشکیل می‌دادند و در ادامه این اقدام عراق دربردار شدند، کمتر دلسوز نبودیم. اما این را، از آنجا که به آینده کل دنیا و کل بشریت نگاه کردیم، درک کردیم که نباید بگذاریم حزب کمونیست بازیچه سیاست بورژوازی و امپریالیستی در مقیاس جهانی بشود. حزب کمونیست از این بحران جهانی سربلند و با افتخار بیرون آمد. نوشته‌ها و اعلامیه‌های ما، در هرجا و به هرزبانی که پخش شد، بعنوان نظرات رادیکال، آزادیخواهانه و انقلابی مورد استقبال قرار گرفت.

اگر انساندوستی محدودنگر لااقل بدلیل عشق به انسانهای ساکن کویت کل بشریت را در دهها سال آینده فراموش می‌کرد، ناسیونالیسم کرد فقط از سر مصلحت ملی‌اش به ما ایراد می‌گرفت. همان جریانی که، دو سال قبل، از جمله با این انتقاد به جدال با ما آمده بود که گویا رابطه کومه‌له با عراق را تیره می‌کنیم و می‌خواهیم از زیر بار مسئولیت جمعی ایجاد این تماس شانه خالی کنیم، همان جریان حالا یاد انتقاد به رژیم عراق افتاده بود. علتش روشن است. در این ماجرا تضعیف دولت عراق و بالا گرفتن جنیش در کردستان و وزنه شدن اپوزیسیون کرد را می‌دید. کارآکتر رژیم عراق از بمباران مردم شهرها و کارگران پالایشگاهها و کارخانه‌های ایران، مردم حلبجه و اردوگاه کومه‌له تا اوت ۹۰ تغییری نکرده بود. چیزی که تغییر کرده بود و یا انتظار میرفت تغییر کند قدرت رژیم عراق در صحنه داخلی بود. بنابراین زمان ظاهرا برای ایجاد پیشینه انتقادی نسبت به رژیم عراق مناسب شده بود.

این جهت عمومی‌ای است که ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست طی می‌کند. مقالات فوق هم در این متن قرار می‌گیرند و در این متن اهمیت پیدا می‌کنند. بحث دو فاز و "تغییر فضای" تبلیغات رادیویی، فرمول‌هایی است برای تغییر روش حزب کمونیست ایران نسبت به کل بحران خاورمیانه در جهت افق ناسیونالیستی در کردستان.

## تکرار مفاهیم و توجیهات ناسیونالیسم کرد

یک نکته آزار دهنده در هر سه نوشته محدود ماندن آنها در چهارچوب مقولات و ذهنیات ناسیونالیسم سنتی کرد است. گویی چون مساله کرد مطرح است، تفکر مارکسیستی و سوسیالیستی و مفاهیمی که این تفکر برای فهم و تحلیل تحولات اجتماعی بدست داده است کاربست خود را از دست می‌دهند و مقولات و مفاهیم ناسیونالیستی موضوعیت پیدا می‌کنند. این را کمابیش در همه سطوح این سه نوشته، در تحلیل رویدادها، در انتخاب کلمات، در تعیین موضوعاتی که باید مورد اشاره بگیرد و غیره میتوان دید. از بین اینها من به چند نمونه برجسته اشاره می‌کنم.

### ماجرای "خیانت آمریکا"

انتقاد از آمریکا تحت این عنوان که به کردها "خیانت" کرده است، فرمولی است که جریان ناسیونالیست کرد

در عراق، و به تبع آنها بخش وسیعی از مردم آواره کرد، در توضیح علل فاجعه اخیر بکار میبرند. برای ناسیونالیسم رسمی کرد که در طول جنگ آمریکا در خلیج کنار آمریکا ایستاد و استراتژی خود علیه دولت عراق را به سرنگونی رژیم عراق توسط آمریکا گره زد، این فرمول شاید هنوز محلی از اعراب داشته باشد. میگویم "شاید" چرا که بیانات رسمی دولت آمریکا و هزار و یک ایماء و اشاره رسمی و غیر رسمی آن در طول این جنگ حاکی از آنست که اپوزیسیون بورژوازی کرد سیاست رسمی آمریکا را به میل خود و بشیوه‌ای غیر واقعی تعبیر کرده است. پائین تر به این تعابیر و خواص آن برای جبهه کردستان می‌رسیم. فعلا تاکیدم بر این مساله است نسبت دادن خیانت به آمریکا و غرب در قبال کردها، خود ائتلاف و حس وحدت اپوزیسیون کرد با آمریکا در طول جنگ خلیج را تاکید میکند. همانطور که اظهارات رضا پهلوی مبنی بر اینکه آمریکا به پدر ایشان خیانت کرده است در نظر هر ناظر بیطرف تاکیدی بر آمریکایی بودن رژیم شاه است. نه برای رضا پهلوی و نه برای جبهه کردستان چنین فرمولی قبح خاصی ندارد، چرا که واقعیت قبیح ائتلاف با آمریکا، آمریکایی بودن، قبلا مشروع جلوه داده شده بود. همین فرمول و همین بی اعتنائی به قبح این فرمول در مقالات مورد بحث ما نیز منعکس است. قبلا گفتم که اتحاد "فاز اولی" جبهه کردستان با آمریکا عامدانه از تصویر بیرون گذاشته میشود. اولین جایی که آمریکا و کردها در یک جمله و در متن یک رابطه مورد اشاره قرار میگیرند آنجاست که صحبت از حرکت آمریکا و یا توطئه آمریکا علیه کردهاست:

"سیاست آمریکا ترجیح دادن رژیم کنونی بر هر انقلاب مردمی و بر اپوزیسیون موجود بوده و بهمین دلیل تا کنون دست صدام را در سرکوب مردم باز گذاشته و حتی تلویحا وی را تشویق کرده است" (قطعهنامه اول)

"سیاست آمریکا در قبال خیزش توده‌ای در کردستان آشکارا حمایت رژیم عراق در مقابل قیام مردم بود. دولت آمریکا چه با اعلام حمایت سیاسی از رژیم عراق در مقابل "خطر تجزیه و آشوب" و چه با باز گذاشتن دست ارتش عراق و حتی تسهیل کار وی در این سرکوب این هدف را دنبال میکرد که... و نیز "به این معنا سیاست سرکوب جنبش مردم در کردستان عراق حقیقتا یک سیاست امپریالیستی بود و باید گفت که با شکست قیام و... این سیاست امپریالیستی دستکم در این مرحله به اهداف خود رسیده است." (قطعهنامه دوم)

همین ایده آمریکا "دست عراق را باز گذاشت" به انحاء مختلف و دیگر کمابیش با فرمولبندی‌های رایج تر آن در مقاله کارگر امروز مطرح میشود. برای مثال نویسنده از "تغییر چشمگیر در سیاست آمریکا" پس از شروع اعتراضات داخلی یاد میکند و پاراگراف‌های متعدد با روح انتقاد از این سیاست "تغییر یافته" بدنبال آن می‌آورد:

"ابتدا شهرهای جنوبی عراق و سپس به فاصله کمی شهرها و مراکز شمال کشور، که از کردها تشکیل میشود، سر به شورش برداشتند. ... اینجا دیگر سیاست آمریکا تغییر چشمگیری پیدا کرد. تلاش برای سرنگونی رژیم عراق، چیزی که برنامه اعلام نشده آمریکا و متحدین آن در جنگ بود، موقتا هم که شده در مقابل شورشهای مردم خود را به دفاع از حاکمیت دولتی و تمامیت ارضی عراق داد و آمریکا تلویحا و علنا اعلام کرد که ازدولت مرکزی در مقابل "آشوب و آنازشی" حمایت میکند. فشار به رژیم عراق آشکارا جای خود را به باز گذاشتن دست حکومت در سرکوب مخالفان داد.... درحالی که حملات حکومت به کردها شروع شده بود، آمریکا ممنوعیت روی پرواز هلیکوپترهای عراقی در آسمان این کشور را، که بلافاصله پس از ختم جنگ برای مقاصد نظامی خود به این کشور تحمیل کرده بود لغو نمود"

پس از این اظهارات پارگراف طولانی‌ای در مورد تاثیرات آوارگی کردها بر افکار عمومی می‌آید. این بخش مقاله این استنباط را می‌دهد که گویا جوانب "زشت" سیاست آمریکا در منطقه و این واقعیت که "جنگ آنقدرها هم با نیت حسنه و هدفهای عادلانه و اخلاقی همراه نبوده است" تازه با آوارگی کردها برای افکار عمومی قابل مشاهده شده است. مقاله سپس مستقیماً به مسئولیت آمریکا و غرب و خیانت آنها به مردم کرد اشاره می‌کند:

"در مقابل این وضع دولتهای غربی برای شستن دست خود از بار این مسئولیت و برای اینکه نگذارند چهره زجرآلود آوارگان تصویر نظم نوین امپریالیستی را بیش از این آلوده کند به تکاپو افتاده‌اند، ارسال کمکهای غذایی و دارویی اگر نتواند و یا اصلاً محلی نگذارد که جراحات انسانی عمیق ناشی از احساس خیانت و توطئه را در توده‌های کرد التیام دهد، باری قرار است عذاب وجدانهای لیبرال را تسکین داده و منتقدین دموکرات را آرام سازد"

نویسنده، منتقد "احساس خیانت" در توده‌های مردم نیست، بلکه آن را به نحوی تائیدآمیز و با ارائه "فاکت" از "چرخش آمریکا" و رفع توقیف از هلیکوپترها گزارش می‌کند. در این مقاله احساس خیانت کردها احساسی مشروع تلقی می‌شود که به شانه خالی کردن طرف مقابل، آمریکا و غرب، از تعهداتش دلالت می‌کند. "دست رژیم عراق را باز گذاشتند"، "به هلیکوپترها اجازه پرواز دادند"، "سیاست آمریکا چرخش کرد"، "سیاست سرنگونی رژیم عراق جای خود را به حمایت از آن داد". اینها ادعای نامعنا ناسیونالیسم کرد علیه آمریکا و توجیهاتی برای هزیمت بی‌مقدمه و ناگهانی نیروهای اپوزیسیون کرد در برابر نخستین پیشرویهای ارتش عراق است. معنی احساس خیانت، انتظار از آمریکاست. اینجا مضمون این انتظار هم بیان شده: عدم چرخش در سیاست آمریکا و ادامه یافتن کمپین آمریکا برای سقوط رژیم عراق. از نظر عملی این معنایی بجز شکوه از عدم ادامه عملیات طوفان صحرا ندارد. یعنی ادامه یک تجاوز امپریالیستی و خانه خرابی میلیونی مردم عراق و کویت. ناسیونالیسم کرد توده وسیعی از مردم کرد را به اینجا رسانده است که این را بخواهند. رفیق مهتدی ظاهراً متوجه قبح این موضع نیست. نه فقط افشا کننده و منتقد این خواست توده‌های مردم کردستان و در واقع پلاتفرم تبلیغاتی ناسیونالیسم کرد بعد از شکست نیست، بلکه بر آن صحنه می‌گذارد. اگر کسی نویسنده را نشناسد و از ایدئولوژی و تعلق حزبی او خبر نداشته باشد، میتواند مقاله کارگر امروز را بسادگی یکی دیگر از بیانات سخنگویان ناراضی‌تر جبهه کردستان تلقی کند. جبهه‌ای که نه فقط دخالت نظامی آمریکا را مشروع تلقی می‌کند بلکه علیرغم قرارداد آتش بس بین عراق و آمریکا، هنوز خواهان تداوم این دخالت است.

واقعیت اینست که آمریکا خیانت خاصی به اپوزیسیون ناسیونالیست کردستان نکرد. چرخش خاصی در سیاست آمریکا وجود نداشت. این فرمولها ابزار اعمال فشار اپوزیسیون کرد به آمریکا و گرفتن امتیاز در فردای شکست است. اینها ابزار استفاده اپوزیسیون کرد از آوارگی مردم کردستان بعنوان یک سرمایه سیاسی است.

سیاست آمریکا در عراق هیچگاه ناظر بر تشکیل یک حکومت ائتلافی از اپوزیسیون کرد، حزب‌الدعوه و شیوعی‌ها و غیره نبود. از ابتدا به مساله تمامیت ارضی عراق تاکید کردند، از ابتدا گفتند که رژیم تضعیف شده عراق را بر اپوزیسیون آن ترجیح می‌دهند، از ابتدا با صراحت اعلام کردند که دامنه کمپین نظامی ائتلاف به پس گرفتن کویت و تخریب ماشین جنگی عراق محدود می‌شود و سیاست جایگزینی صدام را پس از ختم جنگ و به طرق سیاسی و مسالمت‌آمیز و با اجتناب از بی‌ثبات کردن اوضاع عراق دنبال خواهند کرد. و بالاخره هم عملاً قبل از آنکه جنبشی در جنوب یا شمال عراق آغاز شود قرارداد آتش بس با عراق را امضاء کردند و به عملیات نظامی خود خاتمه دادند. اگر "سیاست اعلام نشده" ای مبنی بر سرنگونی رژیم عراق در کار



بود هم هر ناظری باید بفهمد که این با آتش بس منتفی محسوب میشود. اما اپوزیسیون ناسیونالیست کرد از دادن تصویری غیر از این از سیاست آمریکا و از خوراندن تبلیغاتی که سران ائتلاف اینجا و آنجا برای اعمال فشار بر عراق در مورد تصرف بغداد و سرنگونی رژیم عراق براه می‌انداختند، به مردم کردستان نفع معینی را دنبال میکردند. "آمریکا با ماست"، "قرار است رژیم عراق سرنگون شود"، "حکم حکومت در کردستان در جیب ماست" و غیره ابزار کشاندن توده مردم عاصی از رژیم عراق به پشت سیاستهای ناسیونالیسم کرد بود. اعلام حمایت آمریکا از خود عینا حرفی است که در این دهساله ورد زبان سلطنت طلب ایرانی و حتی مجاهدین بوده. این یک روش گسترش نفوذ در فضای قدرگرایی توده‌ای و نگاه به بالای مردم و ابزار گسترش این فضا است.

بحث رفع توقیف هلیکوپترها برآستی تاسف آور است. این توجیهی برای هزیمت جبهه کردستان است. شخصا بیاد ندارم هیچیک از دست اندرکارهای جنبش کردستان در ایران و عراق تا امروز چنین نقش شامخی به هلیکوپتر داده باشد. تا حدی که بعنوان یک فاکتور قابل ذکر در شکست "مردمی برگزیده از موج اعتراض و خیزشها که خود را کاملا پیروزمند احساس میکردند" مطرح شود. گذشته از این، از نظر عینی این ادعا نادرست است. پس از اولین پرواز هلیکوپترها، که خود بدنبال سرنگون کردن دو هواپیمای عراقی پس از آتش بس بود، شوارتسکف راسا از اینکه در معاهده آتش بس فقط ممنوعیت پرواز هواپیمای با بال ثابت را گنجانده است در پیشگاه اپوزیسیون عراق اظهار تاسف کرد. اپوزیسیون کرد سرخود هلیکوپترها را هم وارد مواد قرارداد کرده تا امروز گواه بیشتری مبنی بر جرزنی و خیانت آمریکا داشته باشد. پیدا شدن سروکله این ادعا در مقاله مورد بحث دامنه تسلط ذهنیات ناسیونالیسم کرد بر این نوشته را می‌رساند.

بحث خیانت آمریکا مکمل سیاست پیشروی به حمایت آمریکاست. نمیتوان به دومی انتقاد داشت و ایراد اولی را متوجه نشد. نفس تبیین مساله بصورت خیانت آمریکا به معنای اعلام مشروعیت دخالت امپریالیستی در عراق، تمایل به تداوم عملیات ویرانگر طوفان صحرا و راضی بودن به تبدیل مردم کردستان به مشابه یک ملت، مانند اسرائیل، به زائده و پایه دخالت دراز مدت امپریالیستی در منطقه است. به این بعدا میرسم.

### "پیشروی جنبش کردستان" و تصرف "گرکوک و مناطق نفت خیز"

در این سه نوشته به دفعات به مقوله "جنبش کرد" و یا "جنبش کردستان بر میخوریم. حذف صفتی که قاعدتا باید این جنبش را توصیف کند، مانند خودمختاری طلبانه، ملی، و مشابه اینها در سنت تبیین حزب کمونیست ایران از مساله کرد گامی اساسی به عقب است. این بازگشتی است به تبیین ناسیونالیستی که در آن جنبش موسوم به "جنبش کردستان" نه بصورت یک جنبش ملی و یا خودمختاری طلبانه در کنار و موازی سایر جنبشهای اجتماعی دیگر در کردستان، نظیر جنبش کارگری، جنبش دموکراتیک، جنبش زنان و غیره، بلکه بصورت ظرف عمومی هر حرکت اعتراضی و جنبش مادر در کردستان معرفی میشود. مقوله "جنبش کردستان" به این ترتیب بار طبقاتی خود را از دست میدهد و ماوراء طبقات و مقدم به طبقات معرفی میشود. در این باره قبلا بحث زیادی در حزب کمونیست شده و خیلی وقت بود که این عبارت به این صورت توسط مبلغین و مروجین حزب بکار نرفته بود. رویدادهای اخیر فعلا این تاثیر را داشته است که این نوع مفاهیم ناسیونالیستی را حتی در صفوف ما زنده کند.

نگرش به آنچه میگذرد بعنوان "جنبش کردستان" همراه خود پذیرش هرچه در این انبان ریخته شده بعنوان اجزاء و مشخصات جنبش کردستان را اجتناب ناپذیر میکند. اپوزیسیون ناسیونالیست، رهبران آن، شعارهای مطرح شده و نشده، روشها و اقداماتی که در متن این "جنبش کردستان" صورت گرفته‌اند همه و همه برای کسی که

اینگونه به مساله نگاه میکند به "جنبش کردستان" تعلق دارند. نوشتن نامه حمایت به اپوزیسیون ناسیونالیست کرد که در مقالات دوم و سوم از تناقض منافع آن با توده‌های زحمتکش صحبت میشود حاصل صدور کارت عضویت از پیشی آنها بعنوان بخشی از "جنبش کردستان" است.

اما مساله به همین محدود نمیماند. "جنبش کردستان" با این خصلت معرفه و کلی خود، پیوستگی تاریخی خاصی بدست میآورد و گذشته و سنتی برایش ساخته میشود که نویسنده ناگزیر است امروز این جنبش را در پرتو این گذشته بفهمد. این را در بحث خیانت آمریکا میشود دید. قطعا نویسنده بهیچوجه حاضر نخواهد بود با همین لحن از "احساس خیانت" کارگران بلوک شرق نسبت به غرب، یا جنبش کارگری کردستان نسبت به آمریکا، صحبت کند. حتی اگر چنین احساسی واقعا وجود داشته باشد معلوم است که یک کمونیست از همان ابتدا با تلخی و انتقاد از نفس این احساس صحبت میکند و به گزارش تائید آمیز آن دست نمیزند. اما ظاهرا "جنبش کردستان" با سنت و پیشینه‌ای که برایش ساخته شده چنین تبیینی را مجاز میکند. "بالاخره ملت کرد باید حق خود را به نحوی از انحاء بگیرد". خاصیت مقوله غیر طبقاتی، غیر طبقاتی کردن و غیر انتقادی کردن نگرش کسی است که این مقوله را در سیستم فکری خود بکار میگیرد.

نمونه برجسته دیگر حرف زدن به زبان "جنبش کردستان"، و در واقع فهمیدن مسائل از دریچه‌های ماوراء طبقاتی، نحوه برخورد مقاله سوم به مقدرات "جنبش کردستان" و قضاوت رشد و پیشروی آن در دوره آتس بس تا آوارگی است. مقاله کارگر امروز تصویری حماسی از پیشروی و پیروزی جنبش بدست میدهد و سپس سوالات بی پاسخی در مورد دلایل شکست و هزیمت مطرح میکند. تصویری که از پیشروی جنبش در کردستان بدست داده میشود اینست:

"چرا و چه شد که مردمی بر گذشته از موج اعتراضات و خیزشها، که خود را کاملا پیروزمند احساس میکردند به فاصله کمی به صورت آوارگان بی پناهی درآمدند که برای حفظ جان خود به هرچیزی میآویزند... چرا و چگونه مردم مسلحی که بدنبال خیزش‌های عمومی توانسته بودند مناطق مهمی و منجمله پاره‌ای از منابع نفتی را تحت کنترل بگیرند به این سرعت به هزیمت (افتادند).. .. چرا مقاومت توده‌ای نتوانست سازمان یابد؟"

علت اینکه مقاله نمیتواند به این سوالات پاسخ جدی‌ای پیدا کند و لاجرم راه را برای ورود تبیین رسمی ناسیونالیسم کرد (خیانت آمریکا و رفع توقیف از هلیکوپترها) باز میگذارد، در اساس همان فراموش کردن "فاز اول" و ندیدن شرایط اجتماعی و چهارچوب وسیع‌تر رویدادهای اخیر در کردستان عراق است. اما در کنار این علت اصلی، درک سنتی از پیشروی جنبش هم در ذوق زدگی افراطی اولیه و هم در حیرت ناموجه بعدی در مورد هزیمت برق آسا، سهیم است. در این مقالات پیشرفت جنبش (از آنجا که "جنبش کردستان" است و نه جنبشی با ترکیب و مشخصات طبقاتی معلوم) از دریچه نگرش سنتی مبارزه پیشمرگانه در کردستان فهمیده شده. "مردم مسلحی که کنترل مناطق مهم و از جمله مناطق نفتخیز را بدست میگیرند". اگر بجای این درک از پیشروی جنبش، آنطور که سنت کمونیستی و آموخته‌های خود ما از انقلاب ایران و نیکاراگوئه و دهها نمونه مشابه تاکید میکند، در متن پیشروی سراغ شعارها، مطالبات، برنامه، نحوه حضور طبقات در صف جنبش اعتراضی و تناسب قوای آنها، پیشینه جنبش در فاز اعتراض سیاسی و غیرمسلحانه، تشکل‌های توده‌ای، رهبران رادیکال، هژمونی طبقاتی، افق حاکم بر جنبش، و فاکتورهایی را بگیریم که معمولا کمونیستها با آن پیشروی و پسروی جنبشها را قضاوت میکنند، آنوقت روشن است تبیین موجود از پیشروی جنبش باید به نحوی تعدیل شود. اما اینجا تصرف و پیشروی نظامی حاصل از تلفیقی از خیزش مردم، رنگ عوض کردن عشایر مسلح شده توسط دولت، ورود پیشمرگان جبهه و تزلزل و یاس نیروهای دولتی بعنوان کلام آخر در پیشروی

جنبش کردستان نگرسته میشود. من این را میفهمم که اگر طوفان صحرا به شکل قبل یا در اشکال تعدیل شده تری تا سقوط رژیم عراق ادامه مییافت، پیشروی نظامی در کردستان برآستی بیشترین دستاورد برای خطوط سنتی "جنبش کردستان" محسوب میشد. اینهم یک سناریو میبود. اما اگر کسی واقعا به این سناریو دل نبسته باشد و بخواهد پیشروی جنبش را و مقدرات بعدی آن را با محاسبه توانایی مادی خود جنبش ارزیابی کند، از همان ابتدا میبایست نگرانی خود را از ضعف و اغتشاش فکری، برنامه‌ای، سیاسی، سازمانی، رهبری و عملی این جنبش ابراز کند و نسبت به فاجعه‌ای که در صورت ضد حمله نظامی دولت مرکزی بر سر "جنبش کردستان" خواهد آمد هشدار بدهد و دنبال راه حل بگردد و نه اینکه اساسا به صرف تصرف نظامی همراه این جنبش احساس پیروزی کند و بعد همراه این جنبش به حیرت بیافتد. آنچه رخ داد حاصل ناگزیر دست بالا داشتن افق پیشمرگانه ناسیونالیسم کرد و جلو افتادن آن در صحنه مبارزه مردمی در کردستان بود. افق مقاله مورد بحث ما از این افق پیشمرگانه قابل تمیز نیست.

آنچه که از قرار به این پیشروی مسلحانه اهمیت موکدی میبخشد تصرف "مناطق پراهمیت و پاره‌ای از منابع نفتی" است. اینکه نفت کرکوک در استراتژی کردستان مستقل و واحد جای مهمی احراز کند قابل درک است. در این بینش نفت مناطق کردنشین عراق بعنوان یک پشتوانه و مبنای اقتصادی برای وجود کشوری به اسم کردستان اهمیت پیدا میکند. اما از این مجرا نفت کرکوک به یک فتیش در تفکر ناسیونالیستی تبدیل میشود که حتی وقتی استراتژی استقلال و وحدت کردستان بدلائل سیاسی و کنکرت کنار گذاشته میشود، باز نفت کرکوک بصورت یک رویای دست نیافتنی و قائم بذات در تفکر ملیون کردستان میدرخشد. از نظر عملی، اقتصادی و نظامی تصرف مسلحانه منابع نفتی در کردستان عراق توسط نیروهای کرد، در غیاب خواست استقلال، معنا و خاصیتی ندارد. تملک نفت کرکوک و فروش آن با اشغال اراضی بالای منابع نفت ممکن نمیشود، چرا که برخلاف انبارهای کالا، مزارع و یا احتمالا کارخانجات (در شرایط خاصی)، تصرف منابع نفتی معنی اقتصادی فوری‌ای ندارد و گرهی از کار نیروی نظامی تصرف کننده باز نمیکند. مساله برسر حق حاکمیت بر آن منطقه و لاجرم تملک حقوقی و کسب حق استخراج و صدور نفت، آنهم پس از راه اندازی صنعت نفت و حل و فصل مساله حمل و نقل و بستن قرارداد است. بنابراین تصرف منابع نفتی وقتی میتواند ارزش اقتصادی یا استراتژیکی داشته باشد که در متن حرکت برای کسب حق حاکمیت و استقلال قرار بگیرد و این، اساسا به این دلیل که آمریکا و ترکیه خوششان نیاید، قبلا توسط اپوزیسیون کرد منتفی اعلام شده بود. مساله نفت یک مساله سیاسی و بین‌المللی است و ارتشی هم که منابع نفتی را تصرف میکند هنوز بخودی خود یک قدم به استفاده اقتصادی و نظامی از نفت نزدیک تر نشده. ارتش عراق هم کل نفت کویت را تصرف کرد، اما فروش یک بشکه آن بدون رسمیت یافتن حق حاکمیت عراق بر کویت مقدور نبود. بدون توجه به این جنبه سیاسی و حقوقی مساله، گفتن اینکه "حتی پاره‌ای از مناطق نفتی را تصرف کرده بودند" بخودی خود چیزی بیش از تعظیم به فتیش قدیمی جنبش ملی در کردستان نیست. واقعیت اینست که برای جبهه کردستان، که برطبق سرخط بوش در طول این ماجرا حتی از خودمختاری هم سخن نمیگفت و در تاکید بر تمامیت ارضی عراق با رژیم عراق مسابقه گذاشته بود، "تصرف پاره‌ای از مناطق نفتی" توسط مردم یا نیروهای جبهه یک زیان مهم نظامی بود. این رژیم عراق را به جنگ و مرگ و زندگی دعوت میکرد بدون آنکه خود از نظر نظامی و یا اقتصادی خاصیت فوری‌ای داشته باشد.

## طرح "سرزمین امن"

تائید طرح سرزمین امن در شمال کردستان یکی از بارزترین نشانه‌های تناقض ناسیونالیسم با منافع توده‌های کرد بود. تا امروز مساله مردم کردستان رفع ستم ملی در چهارچوب کشورهای موجود و یا تشکیل یک کشور

مستقل بوده است. انتهای طرح پناهگاه امن بی کشور شدن مردم کرد و دچار شدن آنها به سرنوشت مردم فلسطین است. برای سازمانهای ناسیونالیست کرد، که تا همین یکسال پیش مطابق مد یکسال پیش تشکیل کمیته‌های حقوق بشر کرد و نظیر آنها را جلوی خودشان میدیدند، تبدیل شدن به نیرویی با پرستیژ بین‌المللی نظیر سازمان آزادی بخش فلسطین و به بازی گرفته شدن در سازمان ملل و مراجع مختلف لابد یک پیشرفت محسوب میشود. اما این مشروط به این است که مردم کرد به سطح بیحقوقی مردم فلسطین تنزل داده بشوند. و ظاهراً ناسیونالیسم رسمی کرد به این معامله راضی است.

اما در پس تأیید این طرح یک توهم دیگر نهفته است که باز در دیدگاه سنتی نظامیگرانه و روستایی نسبت به مساله کرد ریشه دارد. در این تفکر سرزمین امن آمریکا و انگلستان برای کردها نه با ماهیت سیاسی و حقوقی واقعی اش، بلکه در بعد صرفاً جغرافیایی اش فهمیده میشود. در حالی که از پیش معلوم است که صحبت بر سر تشکیل یک کشور مستقل کرد نیست، به صرف اینکه به نحوی از انحاء "سرزمینی" گیر کردها میاید از این طرح استقبال میشود. باز آنچه غایب است چهارچوب سیاسی و حقوقی حاکم به این طرح و معانی اجتماعی و فرهنگی و فکری آن برای مردم کرد و در واقع کل دنیای معاصر است و آنچه دیده میشود تحقق یک فیتیش قدیمی سنت ملی، یعنی "سرزمین" است. برای نیروی پیشمرگ ناسیونالیست، برای عشایر، برای روستایی در نظام پیشاسرمایه‌داری، وجود سرزمینی که دشمن سرکوبگر نتواند وارد آن بشود مزیت مهمی است. ولی برای کارگر و بورژوازی کرد مسائلی از قبیل حق شهروندی، اشتغال، سرمایه‌گذاری، توسعه اقتصادی، رشد، صنایع و نظیر اینها جزو تعاریف جامعه‌اند. هدف مبارزه اینها حتی در چهارچوب ملی نه کسب "سرزمین" به خودی خود، بلکه سرزمینی برای دربرگرفتن یک جامعه است. ابتدا روشن نیست که چرا طبقات اصلی جامعه سرمایه‌داری در کردستان باید از ایجاد منطقه امنی برای نگهداری غیراجتماعی افراد کرد خوشحال باشند.

همین تعلق خاطر فیتیشیستی به "سرزمین" و غفلت از معنی حقوقی و اجتماعی و صد البته سیاسی طرح پناهگاه امن را در مقاله کارگر امروز میبینیم. گفته میشود:

"حتی پیشنهاد اولیه "منطقه امن"، بخاطر اینکه به هر دو ممکن بود در آینده متضمن نوعی موقعیت سیاسی - جغرافیایی برای کردها باشد، کنار گذاشته شد و اکنون تمام تحفه سردمداران "نظم نوین جهانی" برای خلق کرد "پناهگاه امنی برای آوارگان" است. اردوگاههایی که جز "صبرا" و "شتیلا" کردها برای دائمی کردن موقعیت آوارگی آنها قرار نیست چیز دیگری باشد."

بعبارت دیگر اگر صحبت سر منطقه و سرزمینی برای کردها بود "یک حرفی"، اما این طرح به طرح "اردوگاه آوارگان" تقلیل داده شده. شخصا نمیدانم اینجا بر مبنای کدام مشاهدات وجود چرخشی در طرح "سرزمین امن" استنتاج شده. واضح است که این طرح بتدریج تدقیق شده. اما اساس آن تغییر نکرده: ایجاد منطقه امنی زیر نظر انگلستان و آمریکا و یا سازمان ملل که کردها در آن از تعرض رژیم عراق مصون باشند تا سیل آواره به کشورهای همسایه و متعاقباً به کشورهای غربی سرازیر نشود. از ابتدا هم اعلام کردند که این موقتی خواهد بود و به معنای تجزیه عراق نیست. عملاً هم منطقه وسیعی را زیر پوشش نیروهای خارجی قرار دادند. بهرحال این مساله‌ای فرعی است. مساله اصلی خوشنودی مقاله از همان ایده اولیه است. اینجا اینطور جلوه داده میشود که گویا دائمی شدن آوارگی مردم کرد از تبدیل طرح "سرزمین امن" به "پناهگاه امن" شروع میشود. حال آنکه همان طرح سرزمین امن، بدلتلی که گفتم، این دورنما را جلوی مردم کرد گرفت. منتها ظاهراً چون آنجا صحبت از سرزمین بود خیری در آن نهفته بود.

باز یک جنبه مهم این نوع برخورد نگرستن از دریچه چشم منافع ملی معین است. مستقل از تاثیراتش روی مردم کرد، طرح منطقه امن یک طرح استعماری است که در آن انگلستان و آمریکا رسماً دارند برای مردم دنیا تکلیف معلوم میکنند و به دخالت‌های این چنینی در سطح جهان از نو مشروعیت میدهند. حتی اگر این طرح "متضمن نوعی موقعیت سیاسی-جغرافیایی برای کردها" بود، یک کمونیست باید آن را بعنوان احیای روشهای استعماری و تعرضی به دستاوردهای تاکنونی زحمتکشان دنیا علیه دخالت‌های عریان امپریالیستی محکوم میکرد. بهر قیمت که قرار نیست "نوعی موقعیت سیاسی و جغرافیایی" برای کردها بدست بیاید. ملت مظلوم یهود و موقعیت سیاسی-جغرافیایی فعلی اش جلوی چشم همه ماست. این بی‌اعتنایی به جهان و کلیت وسیع تر انسانی و سیاسی همانطور که گفتم مشخصه ملی‌گرایی و هرنوع ایدئولوژی مبتنی بر تقسیم انسانها به خودی و بیگانه است.

\*\*\*\*\*

در این نوشته خود را به اهم موضوعات مورد اشاره در این مقالات محدود کردم. علاوه بر این مقالات رفیق مهتدی در مقطع زمانی مشخصی نوشته شده و بنظر من اصولی نبود مشاهدات بعدی از روند رویدادها در کردستان و یا اطلاعات دقیقتری که بعداً بدست ما رسید و در مقالات رفیق منظور نشده در نوشته من انعکاس پیدا کند. یکی از این نمونه‌ها جنبش شورایی در کردستان است که در این نوشته کلاً به بحث آن وارد نشدم. با اینحال نکات متعدد دیگری در مقالات فوق باقی میماند که میتوانست مورد نقد قرار بگیرد. اما ورود به اینها مطلب را از اینهم طولانی تر میکرد.

من در باره نکاتی که در این مقالات آمده نظر دادم. آنچه نوشته شده ناسیونالیستی است. اما جدایی واقعی و بمراتب مهم تر این نگرش از سوسیالیسم و کمونیسم را نه در آنچه نوشته شده بلکه در آنچه نوشته نشده باید جستجو کرد. رها کردن افق جهانی و عدم نگرش به مساله کرد در متن یک تقابل وسیع تر طبقاتی در خارج مرزهای کردستان، ندیدن عروج میلیتاریسم امپریالیستی، ندیدن رشد شکافهای ملی میان زحمتکش کرد و عرب، ندیدن تلاش بورژوازی در جهت تبدیل کرد به مثابه یک ملت به پایگاه دخالت امپریالیستی در منطقه، ندیدن راه حل ارتجاعی و شبه اسرائیلی و از بالای قدرتهای امپریالیستی برای مساله کرد، ندیدن تاثیر توهمات ملت کرد و اپوزیسیون بورژوایی کردستان عراق بر جنبش ضد جنگ و بر مبارزه کارگر غربی علیه بورژوازی تجاوزگر خودی، جدا کردن تجربه کرد از یکی از مهمترین بحران‌های سیاسی بین‌المللی و لذا کمک به مخدوش کردن حافظه تاریخی کارگران، و بویژه کارگر و زحمتکش کرد، در قبال این بحران وسیع تر، ندیدن نظم ارتجاعی ای که از جمله (و درحاشیه) با سوء استفاده از ستمکشی مردم کردستان دارد در کل دنیا شکل میگیرد، اینها مقالات فوق را تماماً نسبت به سنت کمونیستی بیگانه میکند و جزو میراث ناسیونالیسم رادیکال کرد قرار میدهد.

## از میان پیام‌ها

پیام شماره ۲

از: دفتر سیاسی

به: رفقا ابراهیم علیزاده و رحمان حسین زاده

تاریخ: ۹۱/۶/۲۸

در مورد رابطه رویدادهای اخیر کردستان عراق و موقعیت جدید احزاب و گروههای ناسیونالیست در کردستان عراق توجهتان را به نکات زیر جلب میکنیم:

۱- در این مورد اسناد زیر تا کنون دس و رفقای دیگر نوشته شده که مطالعه آنها از اهمیت زیادی برخوردار است و باید در اسرع وقت به شیوه مناسب بدست شما برسائیم. اینها عبارتند از:

۱- قطعنامه داخلی دفتر سیاسی

۲- نوشته نشریه کمونیست ۶۱ در مورد کردستان عراق و موضع رسمی ما

۳- دو نوشته داخلی از عبدالله مهتدی

۴- مقاله عبدالله مهتدی در نشریه کارگر امروز ۱۳

۵- مقاله ایرج آذرین در کارگر امروز ۱۴

۶- نوشته داخلی منصور حکمت در نقد مقالات عبدالله مهتدی

۲- بطور خلاصه از نظر سیاسی رویدادهای اخیر کردستان عراق و موقعیت احزاب کردستان را، همانند رویدادها و جنگ خلیج، باید در پرتو تحولات اخیر جهان، نقش آمریکا و غیره مورد ارزیابی قرار داد. تبیین این مسائل از زاویه ای محلی و در چهارچوب مسائل و مبارزه سنتی کردها علیه دولت مرکزی از نظر ما نادرست و گمراه کننده است.

۳- از نظر د- س موقعیت کنونی احزاب ناسیونالیست کردستان عراق با گذشته تفاوتهای اساسی نموده که در مضمون و شکل ارتباط ما با آنها تغییرات جدی را میطلبد. هرگونه تداعی کوموله با این جریانات و کنار هم وانمود شدنشان از نظر سیاسی بشدت زیانبار و غیر اصولی است. کوموله باید ضمن حفظ مناسبات دیپلماتیک با این جریانات، تمایز طبقاتی و سیاسی خود با این ها را حفظ کند.

۴- در مورد این مسئله، و حول نوشته های فوق، هم اکنون اختلافات و شکافهای جدیدی میان د- س و بخش مهمی از کادرهای حزب و رفقای که در اختلافات دوره گذشته در کنارما قرار داشتند در حال شکل گرفتن است. ورود به این بحث و به سرانجام رسیدن آن از نظر آینده حزب کمونیست و از جمله در رفع سستی های موجودی

که در پیام رفیق ابراهیم به آن اشاره شده حیاتی است. این مباحث در دستور پلنوم قرار خواهد گرفت و انتظار می‌رود شما هم آمادگی شرکت فعال در این بحث را داشته باشید.

۵- از رفقای ک - ر خواهیم خواست که مقالات رفقا ایرج آذرین و عبدالله مهتدی در نشریه کارگر امروز و نوشته کمونیست را برای شما مخابره کنند. این مقالات چهارچوب عمومی تبیین های مختلف از این مساله را به شما نشان خواهد داد.

### پیام شماره ۳

از: منصور حکمت

به: ابراهیم علیزاده

تاریخ: ۹۱/۶/۲۸

با توجه به گذشتن اوج بحران خاورمیانه و احتمالاً پیدا شدن ثبات نسبی در محیط کار کوموله، خواهش قبلی من از شما مبنی بر اینکه در این دوره برای یکپارچه ظاهر شدن رهبری کوموله در بیان اختلافات احتمالی خود در سطح تشکیلات ملاحظه کار باشید، دیگر موضوعیت ندارد. امروز، برعکس، فکر میکنم بیان ملاحظات و نظرات انتقادی و اثباتی شما به پیشرفت کار حزب و رفع مشکلات آن کمک جدی میکند و ما مشتاق شنیدن بحثهایی که قبل از رفتن قولش را به ما دادید هستیم.

### پیام شماره ۴

از: دفتر سیاسی

به: رحمان حصین زاده و ابراهیم علیزاده

تاریخ: ۹۱/۶/۲۸

۱- اینکه در طول چند سال گذشته و بویژه بدنبال بحران و جنگ در خلیج فارس جهان معاصر وارد مرحله جدیدی شده است نیازی به توضیح ندارد. علاوه بر این منطقه خاورمیانه و بویژه محیط فعالیت مستقیم حزب کمونیست ایران و کوموله شاهد شکل گیری روندهای تاریخی بسیار پر اهمیتی است. پیامهای اخیر خود شما حاکی از تحولات تعیین کننده مهمی است که هم اکنون در چهارچوب این روندهای عمومی تر در رابطه مستقیم با خود ما بعنوان یک حرکت کمونیستی در جریان است. این تحولات، بویژه با توجه به موقعیت درونی و سیر تکوین خود حزب کمونیست ایران، توجه و دخالت جدی کلیه رفقای را که در موضع رهبری و تاثیر گذاری بر حیات حزب کمونیست هستند میطلبند. سئوالاتی که امروز باید توسط همه ما حلای و بازبینی شوند زیاد و متنوعند و مستقیماً به آینده ما بعنوان یک حزب کمونیست مربوط میشوند. از جمله میتوان به نکات زیر اشاره کرد:

الف- موقعیت عمومی کمونیسم و مارکسیسم در جهان معاصر و آینده و ملزومات پیشروی کمونیسم

ب - تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران

ج - مقدمات ناسیونالیسم معاصر و جنبشهای ملی

د- تحولات در اقتصاد سیاسی کردستان به معنی وسیع کلمه و کارآکتر و صفبندی جدید نیروهای طبقاتی و احزاب

ه - ملزومات تحقق استراتژی ما در کردستان

و- بحران حزب کمونیست / آینده خطوط درون حزبی و سیر تکوین حزب

۲- استنباط ما از صحبت با رفقای ک - ر که از نزد شما آمده اند این است که، حال به هر دلیل، دیالوگ و یا توجه سیستماتیکی به مسائل و روندهای عمومی و تعیین کننده این دوره منجمله مسائل فوق در آنجا جریان نداشته است.

۳- این موضوعات در دستور کار پلنومها و نشست های مشابه در دور آتی خواهد بود و لازم است رفقا برای شرکت فعال در این بحث ها آماده باشند. بطور مشخص ما سفر کوتاه مدت برای ماموئیهای فنی و تشکیلاتی توسط رفیق ابراهیم را کافی نمیدانیم و شرکت اودر این مباحثات بسیار ضروری میدانیم.

## پیام شماره ۵

از: دفتر سیاسی

به: ابراهیم علیزاده و رحمان حسین زاده

تاریخ: ۹۱/۶/۲۸

در مورد برخورد به دو حزب دموکرات

۱- اقدامات اخیر شما در رابطه با حزب دموکرات را گامی جدی به پیش میدانیم و جهت گیری ها و اولویتهای شما در این مورد را تاکید میکنیم.

۲- صرفنظر از اقدامات عملی برای عادی سازی روابط، بنظر ما توجه و ابتکار عمل ما باید به تهیه و به امضاء رساندن متن بیانیه ای در مورد خودمختاری کردستان، که مضمون اصلی آن را مطالبات عمومی از دولت مرکزی در قبال مساله ملی تشکیل میدهد، معطوف شود. ما انتشار یک سند پایه ای تحت عنوان بیانیه خودمختاری یا چیزی شبیه آن توسط نیروهای دخیل در جنبش ملی را ضروری و عملی میدانیم و فکر میکنیم تنها با وجود چنین سند پایه ای خواهد بود که اول جنبش برای رفع ستم ملی در کردستان قالب اصولی بخود میگیرد و ثانیاً مناسبات نیروهای درگیر در این جنبش، که در عرصه های دیگر مبارزه اجتماعی در برابر یکدیگر قرار میگیرند، بر مبنایی اصولی و سیاسی استوار خواهد شد. مضمون چنین بیانیه ای میتواند نکات زیر باشد.

الف - دادن یک تعبیر عامه فهم و قابل قبول از مقوله خود مختاری. بعنوان نیرویی که خواهان جدایی و استقلال کردستان نیست و اهداف طبقاتی خود را هم نمیخواهد از مجرای خواست خودمختاری و رادیکالیزه کردن صوری این مطالبه مطرح کند، امضاء کردن چنین سندی برای ما مقدور است.

ب - اعلام شرایطی که تحت آن نیروهای کرد حاضرند به وضعیت جنگی با دولت مرکزی خاتمه دهند.



ج - خواست رفرم بر سر مساله خودمختاری و اعلام شرایط آن

سایر مسائل مورد بحث، مانند نظر آنها و ما در مورد دموکراسی در ایران، محتوای عملی رژیم خودمختار، مناسبات شورایی، آزادی عمل احزاب در کردستان، رفع اختلافات مشخص، اتحاد عملهای اطلاعاتی و نظامی و غیره به این سند عمومی و پایه ای در مورد خودمختاری مربوط نیست. اینها میتواند موضوع اسناد مشترک و یا جداگانه بعدی باشد که در روند فعالیت احزاب مختلف در کردستان تنظیم خواهند شد. ما باید اهمیت سند خودمختاری برای آینده کردستان ایران را برای حزب دمکرات توضیح بدهیم و انرژی مان را در مناسبات متقابل روی جلب آنها به این ایده بگذاریم. دفتر سیاسی در تبادل نظر باهمه رفقای صاحب نظر میتواند پیش نویس این سند را تهیه کند. حتی بسیار مفید است اگر ارگان مرکزی حزب مقالاتی در مورد ضرورت و مقدر بودن این کار چاپ کند. درعین حال باید تلاش کنیم که خود حزب دموکرات از ابتدا در تهیه و تنظیم این سند شریک شود و به موضع امضاء سند پیشنهادی کوموله سوق داده نشود.

۳- در غیاب این سند بنیادی و در شرایط حاضر با سیاستهای جاری احزاب بورژوایی در ایران در قبال مسائل اجتماعی و اوضاع سیاسی کشور، امضاء اسناد مشترک، طرح مساله اتحاد عملها، دادن این تلقی که حزب دموکرات ممکن است با مطالبات کارگری و دموکراتیک ما بدرجه ای نزدیک شود و غیره نه فقط مفید نیست بلکه اغتشاش و توهم ایجاد میکند. اگر فشاری برای امضاء اینگونه اسناد از طرف میانجیگران روی ما هست باید با تاکید بر تمایل ما به امضاء یک سند تاریخی و پایه ای در مورد خودمختاری جواب بگیرد و با توضیح این واقعیت که در غیر اینصورت هرگونه توافق عملی و عرصه ای به سادگی میتواند تحت تاثیر رویدادهای کوچک نقض و بی اعتبار شود.

۴- ما با برخورد از نظر محتوایی نزدیک تر شما به جریان رهبری انقلابی موافق نیستیم. ما طرفدار برخورد مشابه به هر دو جریان هستیم. گرمی و سردی روابط روزمره میان ما با این دو جریان نباید جایگاه متفاوت آنها نزد ما را معنی بدهد.

۵- از نظر ما، با توجه به اساسنامه داخلی و روند انشعاب در حزب دموکرات و سنتهای مشابه کار تشکیلاتی و حزب در دنیا، جریان سعید بدل در استفاده از نام حزب دموکرات مشروعیت دارد. اعلام مخالف با زورگویی حزب دمکرات به جریانات دیگر کاملاً ضروری است. اما ذکر فشار آنها بر رهبری انقلابی بر سر تغییر نام بعنوان نمونه روش غیر دموکراتیک آنها نه برای ما موضوعیت دارد و نه در باره خصلت غیر دموکراتیک این حزب آموزش و اطلاعی به کسی میدهد. خواست ما اینست که کوموله کلا وارد دعوای اینها سر اسم نشود و هر سازمانی که خود آن جریان روی خودش گذاشته مورد اشاره قرار بدهد.

## بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق متن مباحثات جلسه بحث درباره قطعنامه‌های پیشنهادی عبدالله مهتدی و نوشته منصور حکمت تاریخ : ۹۱/۶/۳۰

حاضرین در جلسه :

از کمیته مرکزی کومه‌له : اصغر کریمی، فاروق بابامیری، محمد امین حسامی، صلاح مازوجی، ابراهیم محمدی، اسد گلچینی

همچنین

عبدالله مهتدی : مسئول امور کومه‌له در خارج کشور

ابوبکر مدرسی، احمد اسکندری، فاتح شیخ‌الاسلامی و حسین مرادبیگی : از دفتر نمایندگی کومه‌له در خارج کشور

اصغر کریمی : رفقا، جلسه را من فراخوان دادم نه به این دلیل که خارج از بحثهای تاکتونی بحثی داشته باشم. از آنجا که ما قبلا در مورد رویدادهای کردستان عراق بحثی داشتیم که علیرغم سایه روشن اختلافاتی، چهارچوب مشترکی داشت که بر اساس آن رفیق عبدالله مهتدی قطعنامه دوم پیشنهادی خود به دفتر سیاسی را تنظیم کرد، و امروز رفیق منصور حکمت جزوه‌ای در نقد آن مواضع نوشته است، به نظر بدیهی بود که میبایست دوباره جمع میشدیم و در مورد بحث تازه‌ای که شده صحبت میکردیم. فکر میکنم همین توضیح برای دلیل دعوت جلسه کافی باشد.

من خودم شخصا با مضمون جزوه منصور حکمت موافقم. بحثی خارج از آن ندارم. برای شروع جلسه پیشنهاد میکنم رفقای که احتمالا مخالفت یا ملاحظاتی دارند بحث را شروع کنند منم اگر بحثی داشتم در طول جلسه میکنم.

محمد امین حسامی : بعقیده من اگر کسی چیز تازه‌ای برای معرفی ندارد، به صرف اینکه کسی جزوه‌ای نوشته یا فلان نوشته مشخص در کارگر امروز چاپ شده، دیگر جلسه دعوت کردن ضرورتی نداشت. چون این بدست همه مان رسیده و همه مان آنها را خوانده‌ایم. اگر اینطور بود میشد گفت جمع شویم یکبار دیگر این جزوه را بخوانیم.

اگر کسی مخالفتی داشته باشد، بحثی داشته باشد، یا خواست چیزی بنویسد لازم نبود کسی ارشادش کند که

بحث خودش را بکند یا چیزی بنویسد. بنابراین من شخصا توقعم این بود وقتی رفیق اصغر میگوید فراخوان جلسه را داده‌ام چیزی در این جلسه می‌گفت. فقط این که رفیق منصور چیزی نوشته و منم خواستم بگویم آنرا قبول دارم و اگر رفقا هم بحثی دارند بکنند و اگر کسی قبول ندارد حرف بزند، قاعدتا سبک درستی برای دعوت به جلسه نیست.

ابوبکر مدرسی : منم فکر میکنم بهر حال باید مقدمات از جانب رفقای که در مورد بحثهای جلسه قبل صحبتی دارند بحثی صورت بگیرد تا در تقابلهای رفقا بتوانند در مورد نظرات قبلی‌شان توضیحات خود را بدهند. درست است که این جزوه نوشته شده ولی بنظر من هنوز ارائه یک بحث جا دارد. منتهی اتفاقا جزوه‌ای که نوشته شده به مساله اصلی مورد بحث ما نه اینکه نمی‌پردازد، بلکه از کنارش رد میشود. مساله اصلی که ما در جلسه قبل مطرح کردیم عبارت بود از ماهیت رویدادهایی که در این مقطع معین در عراق و بویژه در کردستان عراق رخ داد. بحثهای کناری و خارج از این جلسه را من از رفقای شنیدم که تبیین خاصی دارند که چطور شد ما در آن جلسه به چنین نتایجی رسیدیم و چطور شد که این رفقا فکر کردند جزوه‌ای که آمده درست است یا خودشان اصلا به نظرات دیگری رسیده باشند. در هر صورت مقدمه و شروع بحث نمیتواند از جانب کسانی باشد که روی عقاید قبلی خودشان هستند رفقای که فکر میکنند در عقایدشان تجدید نظر کرده‌اند یا به مسائل جدیدی رسیده‌اند میتوانند بحث را شروع کنند.

اصغر کریمی : من میتوانم الان نکاتی را در مورد بحثی که در آن جلسه کردیم و یا شخصا قطعنامه‌ها و جزوه‌ای که آمده توضیح دهم. ولی فکر کردم بهر شکلی هم که ارائه دهم چیزی فراتر از نوشته نیست. از آنجا که رفیق منصور حکمت حتی به جنبه‌های جزئی مساله هم پرداخته است، فکر کردم هر بحثی که الان من برای شروع جلسه ارائه دهم چیز تازه‌تری در بر ندارد. منتهی فکر میکنم اولاً این جلسه ظرف طبیعی اظهار نظر ما است. ما بحثی کردیم و اگر دوباره بحثی داریم طبیعی است جمع شویم و صحبت کنیم. بحثی شده و در مقابلش اختلاف نظری مطرح شده و بحث تازه‌ای صورت گرفته است و فکر میکنم بدلیل اینکه بهر حال ما در این مورد اختلاف داریم، بجای اینکه جای دیگر و به اشکال دیگر آنرا طرح کنیم بهتر است همینجا آنرا مطرح کنیم. با اینحال اگر فکر میکنید در مورد جلسه من باید حتما اطلاع میدادم که بحث تازه‌ای ندارم، حرفی ندارم شاید این مناسب‌تر بود. حالا هم اگر فکر میکنید که جلسه منتظر است روی بحث جلسه قبلی حتما بحثی صورت گیرد تا جمع شروع به صحبت کند، من میتوانم نکاتم را بگویم ولی این را هم بگویم که جزوه رفیق منصور خیلی هم حاشیه‌ای به بحث آن جلسه نپرداخته است. هر چند مخاطبش آن جلسه معین نیست ولی بحث فراتری کرده که کاملا آنرا هم در بر میگیرد. در آن جلسه مثلا بحث دو فاز طرح شد و یکی از محورهای اصلی این جزوه در مقابل همین بحث دو فازی است که در مورد رویدادهای کردستان وجود داشت. در مورد جایگاه ناسیونالیسم و نحوه برخورد به جنبش کردستان، آنها را در متن تحولاتی وسیعتر بررسی کرده است. ما این تحولات و نقشش را فرعی‌تر در آن جلسه صحبت کردیم. همینطور نکات دیگری را هم میشود طرح کرد. باین دلیل جزوه در تقابل با بحثهای جلسه ما هم کم و بیش بوده هر چند بطور مستقیم راجع به آن جلسه صحبت نکرده باشد. با توجه به اینها من خیلی بدیهی دیدم که الان که بحث تازه‌ای آمده دوباره بنشینیم در یک جلسه رسمی و در مورد آن صحبت کنیم و ببینیم چه صحبتی داریم. من خودم صحبت دارم ولی واقعا نظر خیلی از رفقا را نمیدانم که آیا با آن جزوه موافقت یا مخالفند یا الان چه چیزی را قبول میکنند، کجایش را قبول نمیکنند، تاکیداتشان روی چیست ایرادشان سر چیست اختلافشان بیشتر در آن جزوه روی چه نکاتی است. اگر بحثی شد منم در ادامه اش بحث میکنم.

صلاح مازوجی : فقط نکته‌ای را خواستم بگویم. من هم با بحثهایی که رفقا کردند موافقم. بهر حال این یک

ظرف از قبل تعریف شده نبود. آن جلسه‌ای که گرفته شد فقط بنا به درخواستی که رفیق عبدالله کرد در رابطه با بحثی که در مورد رویدادهای کردستان عراق داشت، آن جلسه برگزار شد و شرکت کنندگان هم معلوم بودند. آن جلسه وقتی شروع شد قطعنامه‌اش را داده بود و آنجا هم بحث شد. قاعدتا حالا اگر جلسه‌ای تشکیل میشود طرفی که جلسه را دعوت میکند طبیعی است که باید بحث خودش را ارائه دهد. ...

یکی از رفقا بفرض اینکه امکانا در این رابطه رفقای دیگر نظری دیگری داشته باشند این جلسه را دعوت کرده است ... من میگویم چرا فرض بر این نبود که اصلا رفقا موافقت و مثل شما حرف تازه‌ای ندارند. اگر این نیست خوب هر رفیق خودش اظهار نظر خودش را میکند، حال چه کتبی و چه اگر خواست جلسه‌ای را درخواست میکند. با این حال من مشکلی ندارم همین جلسه‌ای هم که حالا تشکیل شده هر کس نظر خودش را بگوید مساله‌ای نیست. ولی فقط نفس جلسه دعوت کردن به این شیوه را درست نمیدانم.

محمد امین حسامی : جلسه‌ای بوده، در مورد مسائل و رویدادها بحث شده، از جانب رفیقی که در جلسه شرکت داشته نوشتن قطعنامه بعهد گرفته شده که کسی هم صحبتی در مورد آنها نداشته و نگفته نخیر حتما فلان چیز را ننویسد فلان چیز دیگر را بنویسد. اگر رفیقی به نقد خودش رسیده که چرا در آن جلسه اینطور فکر کرده، این چیزی است که میتواند توضیح دهد و بگوید من فلان انتقاد مشخص را به خودم دارم، بد فکر کردم، نتوانستم همه جانبه فکر کنم یا اینکه دلایلی چه بوده دلایلی را بحث کند و یا اگر دوست نداشت همینطور از کنارش بگذرد. نمیشود جمعی را از جاهای مختلف جمع کرد که بیایند جلسه داریم و بعدش هم چهار کلمه بگویند و فقط همین را بگویند که رفقا جزوه را خوانده‌اند منم صحبت بیشتری از جزوه ندارم. اگر صحبت بیش از جزوه نداری ما هم جزوه را خوانده‌ایم اگر هم برای آمارگیری جمع شده‌ایم که بدانیم کی در تقابل و کی موافق آن جزوه است، میشد با تلفظ سوال کرد. هیچ لزومی ندارد که همه مان اینجا جمع شویم تا بدانیم کی موافق کی مخالف است. بهرحال من این شیوه دعوت به جلسه را جالب نمیدانم و بنظرم نقص جدی دارد. درست تر بود رفیق اصغر این کار را نمیکرد. اگر خودش در تکمیل این جزوه صحبتی داشت یا فراتر از آن یا در راستای آن بحثی داشت یا انتقادات مشخص تری داشت از جلسه قبلی مان، خوب میشد.

عبدالله مهتدی : اینجا من درباره نحوه برگزاری جلسه یا اینکه چگونه میشد بحث را مطرح کرد اظهار نظری نمی‌کنم . منتهی چیزی که من میگویم این است که این جزوه بطور مشخص به دو عده برمیگردد، یکی با ذکر اسم به شخص من و دیگری اگر نه تماما بلکه در محدوده قطعنامه شماره ۲ من به اکثر رفقای که الان اینجا نشسته‌اند، بجز رفیق فاروق بابامیری که اینجا نبود و رفیق احمد اسکندری هم که آن موقع نتوانست به دلایل فنی در جلسه شرکت کند. و بالاخره هر کس بود یا نبود به اکثریت برمی‌گردد. اینکه قاعدتا رفقا بایستی در این مورد خودشان را روشن کنند بطور کلی درست است. چون بحثی در گذشته شده یا شخص روی مواضع پیشین خود هست، یا ایراد معینی وارد میبیند و یا هیچ ایرادی نمیبیند یا فکر میکند ایرادات اساسی به آن هست یا.... من شخصا فکر میکنم اگر فقط دانستن این بود راههای دیگری داشت. معهذا هیچ مخالفتی با جلسه ندارم. فقط می‌خواهم خودم را من بیان بکنم . من تریبون دیگری بجز این تریبون که رفیق اصغر گفته را برای جوابگوئی در نظر دارم. منتهی مختصرا میگویم که من با جزوه‌ای که رفیق منصور حکمت در تقابل با بحثهای من نوشته مخالفم و ترجیح میدهم مقدماتا در کارگر امروز، (طبعاً نمیشود به این جزوه در کارگر امروز جواب داد)، در مورد چیزی که رفیق ایرج آذرین نوشته، بنویسم. بدون اینکه خیلی هم کشش بدهم و با مراعات همه جنبه‌های درون تشکیلاتی و همه پرنسیپها و موازینی که باید رعایت بکنیم. معهذا دوست دارم و هنوز هم اینرا با رفیق رضا مقدم مطرح نکرده‌ام که اگر ایشان بعنوان سر دبیر این نشریه بمن این مجال را بدهد، حداقل مقدماتا هم شده چیزی در آنجا بنویسم.

بنابراین من شخصا این انتظار رفیق اصغر را اصلا ناحق میدانم که رفقا مواضع شان را روشن کنند حالا در حزب به جای خود بویژه کسانی که در این جلسه بوده‌اند. من بعنوان طرف مستقیم تر بحث اینرا اجابت میکنم. اصلا اینرا وظیفه خود میدانم و اینکار را خواهم کرد. منتهی در مورد من جزوهای نوشته شده من زیاد مناسب نمی بینم در حالیکه نویسنده جزوه اینجا نیست و بحثش را هم شفاهی مطرح نکرده، در مقابل من در غیاب خودش بطور شفاهی به ایشان جواب دهم. مشکل من فقط اینست. من در مقابل رفیق منصور حکمت از مواضع خودم دفاع میکنم و به ایشان جواب خواهم داد.

حسین مراد بیگی : من در مورد نحوه برگزاری جلسه حرفی ندارم. آن قطعنامه حداقل حاصل آن نشست هم بوده و اکثر رفقائی که در آن جلسه بودند الان اینجا هستند. تا آنجا که به اظهار نظر من برمیگردد من شخصا با مجموعه انتقاداتی که از جلسه‌ای که داشتیم شده، کاملا موافقم. ممکن است حالا رفیق دیگری به بحثی که ما در مورد حرکات توده‌ای کردیم نپرداخته باشد، که منم فکر میکنم این بحث اینجا مطرح نشده، ولی تا آنجا که به قطعنامه‌های مربوطه میشود من با بحثهایی که شده، با مجموعه انتقاداتی که شده، علیرغم فلان گوشه یا فلان جزئیاتش، موافقم. اگر صحبت انتقاد از من بعنوان کسی است که آنجا بوده‌ام، من قبول میکنم. بنظر من آن بحثها نادقیق و ناکافی بودند و کلا انتقاداتی که مطرح شده را قبول دارم. طبعاً اگر بحث باز شود منم بحث خودم را میکنم.

اصغر کریمی : صحبتی که رفیق محمد امین حسامی در مورد اینکه چرا به نقد نظرم رسیدم کرد، شاید ضرورتی نداشته باشد حتما مطرح کنم منتهی نکاتی را میگویم که بحث باز شود و رفقا صحبت کنند. هر چند خودم را برای یک صحبت اثباتی آماده نکرده‌ام و نکاتی را که بنظرم بیشتر مطرح بوده و یا بیشتر باید بر آنها تاکید شود اشاره میکنم. همینطور به نکاتی که در آن جلسه مطرح شد ولی باز نشد و انکشاف پیدا نکرد و همچنین نکاتی که اینطرف و آنطرف مطرح است و در مورد آنها اختلاف نظر هست و بنظر من حالا مثل گرگه‌های بحث ظاهر میشود.

اختلاف تا آنجا که من میدانم برمیگردد به مصاحبه‌ای که رفیق منصور حکمت در کمونیست ۵۹ کرد. و در جلسه‌ای هم که در خارج داشتیم و خود رفیق هم شرکت داشت اشاره مختصری به آن شد. از همانجا این مساله مطرح بود که در مصاحبه کمونیست ۵۹ نمایانست این سوال که "آیا ملاحظه دیپلماتیک داشته‌ایم که رژیم عراق را محکوم نکرده‌ایم" و جواب میدهد نه، اصلا مطرح میشد. اختلاف لااقل آنروز در این شکل بیان میشد. من توضیح زیادی از رفقائی که مخالف این بودند نشنیدم. ولی جسته گریخته یا فکر کنم در جلسه بعدی گفته میشد که در فضا و حال و هوای کردستان عراق، با توجه به اینکه خیلی‌ها به رادیوی ما گوش میدهند، این مناسب نبود و به نوعی پرو عراقی تعبیر می‌شود. من فکر میکنم این سوال کاملا لازم بود طرح شود و جواب داده شود.

آن مقاله خیلی چیزهای آموزنده داشت برای جریان سوسیالیست، جریان چپ و کارگران و کمک میکرد که بتوانند ماهیت تحولاتی را که در خلیج میگذرد و اهداف آمریکا از این جنگ را بدرستی درک کنند. اگر توجه بیشتری به این مصاحبه میشد، اگر از آن خط گرفته میشد، رفقا میتوانستند نقد خیلی موثری از رویدادها داشته باشند.

من فکر میکنم این استدلال که این سوال نمی‌بایست مطرح میشد و برای فضای کردستان و حال و هوای آنجا

خوب نبود، در حالیکه رفقا میگفتند که قبول داریم که نباید رژیم عراق را محکوم میکردیم، منظورشان اینست که این مصاحبه باید ارزش مصرف دیگری هم میداشت. بخاطر فشاری که اساسا از جانب ناسیونالیستها روی ما بود، باید میشد آنرا جور دیگری تعبیر کرد، یا مواضع حزب را بشود برای آنها جور دیگری هم تعبیر کرد و برایشان توضیح داد. یا خودشان لاقلا این برداشت را بکنند که ملاحظات دیپلماتیک داشته‌ایم که رژیم عراق را محکوم نکرده‌ایم.

بهرحال من فکر میکنم این استدلال موضع این جریان و یا حداکثر فشاری که جو عمومی اروپا از طریق رسانه‌ها تحمیل کرده بودند را منعکس میکند. فکر میکنم اساسا موضع جریانی است که خودش را بدهکار جریان ناسیونالیستی میداند نه جریانی که خود را مقابل آن میدید و ملاحظه‌اش جریان ناسیونالیست نبود. عین این را در میان خیلی از رفقا در خارج کشور دیدیم که میگفتند در خارج کشور از مواضع حزب احساس سرافکنندگی میکنند. من فکر میکنم این دقیقا به این دلیل بود که خودشان را از چارچوب جنبش و جریان ناسیونالیستی خارج نمیکردند. ما قاعدتا شاید تنها جریانی بودیم که خیلی سرفراز از این اوضاع بیرون آمدیم اگر کسی باید سرافکننده باشد این جریان ناسیونالیسم کرد عراق است که کنار آمریکا ایستاد و بچه‌هایشان را در خانه تاچر فرستادند، کنار بوش قرار گرفتند و غیره.

کسی که علیرغم این مواضع روشن حزب باز خودش، یعنی تنها موضع اصولی که وجود داشت، را سرافکننده میداند، دقیقا موضع ناسیونالیستی را منعکس میکند که چرا در برابر ناسیونالیستهای دیگر تحرک کمی داشته، در آکسیونهایشان شرکت نکرده، فعال نبوده، حزیش را در آن چهارچوب فعال ندیده، به این جریان نقد محکمی نداشته، جریانی که در خارج کشور لاقلا خیلی وسیع بود. از جانب رفقائی تحت فشار بودیم که دم سفارت آمریکا رفته بودند و انتقاد داشتند که چرا حزب فعال نبوده و هنوز هم از دم سفارت رفتن شان دفاع میکنند.

بعلاوه فکر میکنم عدم طرح این سوال در مصاحبه باعث میشد که به کسی چیزی ندهد. فعال حزب و هر کس که قرار بود از حکا خط بگیرد، تاثیر بگیرد نتواند عمق موضع حزب را درک کند.

فکر میکنم این جریان اساسا فشار یک جریان ناسیونالیستی را روی خودش احساس میکرد. چون نمی‌خواست در مقابل آن باشد. تاآنجا که من بیاد دارم اختلاف در حزب هم از همین جا شروع شد.

باز بحث دیگری مطرح میشود که در قطعنامه د.س. به این منظور اشاره به این شده که در متن این رویدادها تمایلات ناسیونالیستی دامن زده و فعال میشود، که بتواند مخالفین احتمالی‌اش را به ناسیونالیسم متهم کند. اما من فکر میکنم این شرط یک موضعگیری کمونیستی بود یعنی بدون آن قطعنامه خیلی ناقص میماند. بطور تحلیلی خیلی روشن بود که با توجه به جریاناتی که در کردستان عراق میگذشت جریان ناسیونالیستی دامن میگیرد. کسی که رویدادهای داخل حزب را هم در این یکی دو سال دنبال کرده باشد میتواند براحتی این را دنبال کند. فکر میکنم احتیاج به عقل سرشاری نداشت که پیش‌بینی شود جریان ناسیونالیست در درون حزب هم فعال میشود. در بیرون از ما ناسیونالیسم بعنوان اصلی‌ترین جریان در جنبش کردستان عراق وجود داشت و مثل یک مانع خیلی بزرگ عمل میکرد. در حزب هم این جریان وجود داشت و میتوانست در این اوضاع فعال شود و طرح این مساله و هشدار دادن و بعد تاکید در مقابل آن شرط یک موضع کمونیستی بود.

در آن جلسه از دو فاز در رویدادهای کردستان بحث شد فازی که آمریکا تعرض میکند و رژیم عراق شکست میخورد و فازی که انقلاب مردم و جنبش مردم شروع میشود. در آن جلسه خبر از اتفاقات دقیقتری که در

کردستان عراق افتاده بود نداشتیم فقط میدانستیم شهرها دست کردهاست و اتفاقاتی افتاده است. در این مورد رفیق ایرج آذرین در کارگر امروز و رفیق منصور حکمت در این جزوه زیاد روی این مساله صحبت کرده‌اند و الان دوباره خسته کننده است من این بحث را باز کنم زیرا باید همان دلایل را تکرار کنم.

بهر رو دلایلی که در جزوه مطرح کرده تقابلی با بحث دو فاز نداشتیم. روانشناسی توده‌ای، تبیینی که توده‌ها از شکست شان دارند و میگویند یا پیشمرگ مقاومت نکرد و یا آمریکا بهمان خیانت کرد، نیروهای درگیر در این جنبش، رهبری ناسیونالیستی که نهایتاً در آن جنبش وجود داشت، نقش آمریکا و اهدافی که آمریکا دنبال کرده بود، عکس‌العملی که ناسیونالیسم عرب نشان میداد، همه این عواملی هستند که در این جزوه مطرح شده. اینها اساساً در تبیین رویدادهای کردستان عراق، در چیزی که اسمش فاز دوم گذاشته شد، بحساب نیامده بود و ما متوجه این جنبه نشدیم. طبعاً من هم که الان اینها را قبول دارم این جنبه‌ها را نمیدیدم و تحولات را در چارچوب محلی رابطه کردها با دولت مرکزی تبیین میکردم بهمین دلیل این عوامل مهم و تعیین کننده در سیر بعدی رویدادهای کردستان عراق در آن جلسه نادیده گرفته شد، هر چند بصورت جنبی اشاراتی به نقش ناسیونالیسم شد ولی این خیلی فرعی بود و در تبیین رویدادها نقشی نداشت.

تا آنجا که به سندها برمیگردد قطعنامه دوم که بعد از جلسه نوشته شد تفاوت بالنسبه زیادی با قطعنامه اول دارد. در سند اول از اینکه پیام تسلیت بدهیم به جریانات ناسیونالیست، بیشترین دوستان را در میان آنها پیدا کنیم، تبیین خودمان را برایشان بگوئیم، که لابد در تقابل خیلی زیادی با آنها نبوده، صحبت میشود. از این صحبت میشود و هیچ جایی در مورد اینکه عنصر ناسیونالیسم چه تاثیری در شکست جنبش کردستان داشته صحبتی نمیشود. ولی در قطعنامه دوم از ناسیونالیسم بعنوان عاملی که شکست جنبش کردستان را تسهیل کرده صحبت میشود، از نقش امپریالیسم بیشتر صحبت میشود، اشاره میشود که سیاست سرکوب جنبش کردستان یک سیاست امپریالیستی بوده، از این صحبت میشود که که هیچگونه کمک مالی اگر در خارج جمع شود نباید در اختیار جریانات ناسیونالیست عراق قرار داده شود، که شرکت ما در آکسیون‌ها و فعالیت‌های خارج کشور نباید به اعتبار جریانات ناسیونالیست کمک کند. قطعنامه دوم پیشرفتی است در مقابل قطعنامه اول هر چند که چارچوبش با اولی متفاوت نیست و در همان چارچوب است و نتیجه گیریهایش هم هر چند تفاوت‌هایی با قطعنامه اول دارد ولی این تفاوت زیاد نیست. ولی سند سوم که رفیق منصور به آن اشاره کرد (مقاله رفیق عبدالله در کارگر امروز) قدمی به عقب است. آنجا دیگر به ناسیونالیسم بعنوان جریانی که سهم داشته در شکست مردم یا بقولی تسهیل کننده شکست است، آنطور که در قطعنامه دوم گفته شده، اشاره‌ای نمیشود. ناسیونالیسم در توضیح رویدادها جایی ندارد. آن پاراگراف آخر را که به ناسیونالیستها پرداخته شده میشود از مقاله حذف کرد، هیچ لطمه‌ای به مقاله نمیخورد، نتیجه میگیرد نه بعنوان عاملی که در رویدادهای کردستان و سیر رویدادها سهم داشته است. بهمین دلیل تنها عاملی که در آن مقاله بعنوان عامل شکست جنبش کردستان مورد اشاره است ترس از رژیم عراق است. فقط طرح میشود که عوامل دیگر را میتوان مطرح کرد ولی حتماً آنقدر مهم نبوده، آنقدر موثر نبوده که از طرح آنها خوداری شده. اشاره به هیچ دلیل دیگری نمیشود. بقول رفیق حکمت همین راه را برای تبیین ناسیونالیستی باز میگذارد. مساله احساس خیانت یا چرخش در سیاست آمریکا و چیزهای دیگر، علیرغم هر منظوری که رفیق عبدالله دارد، خودبخود جلوی صحنه می‌آید و خودبخود برجسته میشود. آدمی که این مقاله را میخواند و کسانی که همان احساس را داشته‌اند فی‌المثل همان کرد عراق که "خیانت" را احساس میکرده، احساس نمی‌کند نقدی وجود دارد، نمی‌کوبدش که چرا اصلاً این احساس را داشتی چرا این توهم را داشتی؟ بهر حال اگر جنبش مستقلاً از ناسیونالیسم و از افق‌ها و سیاست‌هایش وجود می‌داشت شاید از جای دیگری شروع میکرد از جنبش ضد جنگ که همه جریانات مترقی در اروپا شروع کردند شاید آنها از آنجا شروع میکرد و حتماً نیروهائی را دفع میکرد و نیروهای دیگری را جذب میکرد. ناسیونالیسم رسمی

برای حضور آمریکا در منطقه به به و چه چه میکرد و به این دلخوش بود. حتی دم سفارت آمریکا میرفت که دخالتت را و در واقع جنگ را در منطقه ادامه بده شاید برای کردها چیزی حاصل شود. جریان دیگر در جنبش کردستان علی‌رغم اینکه تفاوت‌هایی با این ناسیونالیسم رسمی داشت ولی به حضور آمریکا در منطقه دلخوش بود و آنرا بعنوان یک فاکتور مثبت تلقی میکرد و به نیروی خودش متکی نبود. فکر میکنم به همین دلیل است که بلافاصله همینکه احساس میکند که آمریکا همکاری نمی‌کند یا بقول او خیانت میکند یا همینکه احساس میکند جبهه کردستانی و جاشهای مسلح مقاومت نمیکنند خود را مجبور به عقب‌نشینی میبیند. علی‌رغم هر میلی که داشته باشد، هر فکری که کرده باشد مطابق با فکر جریانات ناسیونالیست در آنجاست و اساس چشم‌انداز سیاسی متفاوتی را در آن جنبش که در کردستان راه افتاد نتوانست دنبال کند. اینها در آن جنبش مسائلی فرعی نبودند. طبعاً اگر راجع به جنبش شورائی و اتفاقاتی که در آنجا افتاد بخواهم صحبت کنم حتماً چیزهای مثبتی برای خودشان دارند، حتماً اگر فردا شرایطی برایشان فراهم شود در ادامه جنبش شورائی و در ادامه جنبش کارگری، در ادامه قطعنامه‌هایی که دارند حتماً از آنها استفاده میکنند. فعالینی در این جریان رشد کردند و در این جریان خودشان را نشان دادند، تجاربی کسب کردند. ولی من فکر میکنم چیزی که فاقدش بود و این اساس مسئله است اینست که با کل سیر رویدادها اختلافی نداشت و نتوانست تاثیر بگذارد روی کل سیر رویدادها. به این معنی که مسیر جریاناتی که آنجا اتفاق می‌افتد را تغییر دهد. شاید شبیه قطاریست که جریان جنبش شورائی اعتراضی ندارد به حرکت قطار و به مسیری که قطار میرود و داخل قطار داشت کارهایی میکرد. بهمین دلیل اتفاقاتی که در جنبش کردستان داشت می‌افتاد خیلی فرعی بود نسبت به کل سیر رویدادها که اتفاق افتاد. بهمین دلیل آن جنبش این را تشخیص نداد، در مقابل آمریکا قرار نگرفت، نتوانست به افکار پیشرو و به جنبشی که نسبتاً فعال بود در کشورهای مختلف علی‌رغم اینکه ضعیف بود اتکا کند، نتوانست حامیانش را در میان آنها پیدا کند، نتوانست در حالیکه بدلیل افق مشترکی که با ناسیونالیسم داشت و در کنارش بیش از ۱۰۰ هزار نفر را ارتش آمریکا داشت سلاحی میکرد حتی یک قطعنامه اعلام همبستگی با کارگران و زحمتکشان ملت عرب بدهد. بعدها هم در قطعنامه‌هاشان، در اجتماعاتشان، در متینگ‌های با شکوهی هم که داشتند حتی اشاره‌ای هم به این مساله نمی‌کنند. اشاره‌ای به جنگ آمریکا نمی‌کنند و هیچ تقابلی را با ناسیونالیسم در خطوط کلی‌اش در منطقه نشان نمیدهند. ناسیونالیسم کرد لطمه مهم‌ترش این بود که کنار بنیادگرایان شیعه عراق قرار گرفت و آنرا مشروعیت داد، حضور آمریکا را در منطقه مشروعیت داد، چه در داخل عراق و چه در خارج مشغول بندوبست با جریانات ارتجاعی و امپریالیستی بود.

دوست داشتم اشاره‌ای هم به جریان صریح ناسیونالیستی در تشکیلات خارج کشور حزب بکنم هر چند ربط مستقیمی به بحث آن جلسه ندارد ولی اشاره میکنم. همانطور که پیش‌بینی میشد جریان ناسیونالیستی در تشکیلات خارج کشور فعال شد. جریانی که همه بلاها و مصائب را از اینجا میدید که کرد دولت خودش را ندارد و بهمین دلیل با آوارگی میلیونی طرف میشود. معترض بود به اینکه چرا در قطعنامه د.س. به آمریکا و جریانات ناسیونالیستی اشاره شده، در حالیکه فقط رژیم عراق است که دارد مردم را میکوبد. در مورد این جریان فقط اینرا میشود توضیح داد که از نظر او آنهای دیگر نقشی ندارند، پناهگاه‌های امن آمریکا بهر حال جریانی موقتی است، چیز مهمی نیست. تمایل زیادی که به رفتن دم سفارت آمریکا از جانب تعدادی از رفقا وجود داشت و هنوز هم دفاع می‌کنند که باید شرکت میکردیم تا منزوی نشویم. این مساله برایش مطرح نبود که از جانب یک عرب اهل بغداد که پسرش در جنگ کشته شده یا خانه و زندگیش از بین رفته یا بچه‌اش در آن جنگ کشته شده این کار چگونه تلقی میشود وقتی میبینند رفته دم سفارت آمریکا و فریاد میزند که چرا خیانت کردی چرا باز دخالتت را ادامه نمیدی، یا از جانب جنبش ضد جنگی که همین روز قبلش تظاهرات داشته در اعتراض به آمریکا، از جانب آن نگران نیست که منزوی بشود فقط مساله‌اش اینست که از کرد عراق و در واقع از ناسیونالیسم کرد در عراق منزوی نشود. این مساله در تشکیلات خارج حزب وسیع بود. در جلسه



قبل هم رفیق ابوبکر به تلفن‌های زیادی که به او می‌شود و هیچکدام نقدی روی جریانات ناسیونالیست ندارند اشاره کرد، هیچکدام آنها را بدهکار نمی‌دانند، همه‌شان ما را بدهکار میدانند. این جریان وسیع بود و بنابراین انتقاد به قطعنامه د.س. که چرا این پیش‌بینی را کرده دامن زده شد. اما این پیش‌بینی بنظر خیلی اصولی، بجا و منطقی بود و عملاً هم دیدیم که که پیش‌بینی‌اش درست بود.

بهر حال من نکات پراکنده‌ای را مطرح کردم چون خودم را برای یک بحث اثباتی آماده نکرده بودم .

فاروق بابامیری : من میدانم اینجا چه برخوردی شده. منتهی سوال من این است که آن جنبش شورائی که اتفاق افتاد از نظر شما یک جنبش مترقی بود و یا جنبشی در چارچوب ناسیونالیسم، و اگر اینطور است برخورد ما به یک جنبش شورائی باید چه می‌بود ما چکار می‌کردیم بعنوان آدمهای کمونیست؟

صلاح مازوجی : من سعی می‌کنم بطور خلاصه موضع خودم را در مورد قطعنامه و جزوه رفیق منصور در نقد قطعنامه‌ها بگویم. بنظر من الان هم این دو قطعنامه و هم مقاله رفیق عبدالله در کارگر امروز موضعی اصولی است و الان هم برای من قابل دفاع است. علیرغم اینکه فلان بند یا فلان عبارت را میشد بشیوه مناسب‌تر نوشت ولی کلاً با تبیینی که داده و موضع سیاسی در قبال آن و هم وظایف عملی که از آن بیرون کشیده همه را موضعی اصولی و موضعی کمونیستی در برخورد به رویدادهای عراق میدانم. هر چند لازم میدانم به رویدادهائی که در کردستان عراق پیش آمده اشاره کنم اما نمی‌خواهم زیاد صحبت کنم چون رفقا آمده‌اند و صحبت کرده‌اند. اینطور که معلوم است هم رفیق منصور در جزوه‌اش و هم نکاتی که رفیق اصغر بحث کرد در مورد اصل موضوع و اصل اختلاف دور می‌زنند و هیچکدام نمی‌ایند روی اصل مساله. همان چیزی که محور اختلاف است و آن اینکه آیا آنجا قیامی بود یا نه و موضع ما در قبال آن چیست. به این دلیل می‌گویم صحبت زیادی لازم نیست چون رفیق اصغر از رویدادها مطلع است. بعد از اینکه رفقای ک.ر. آمده‌اند و رفیق اصغر مطلع شد که جریاناتی که در آنجا پیش آمده از چه قرار است. در ملاقات ۲۰ دقیقه‌ای که من و رفیق اصغر با هم داشتیم ۱۵ دقیقه در مورد جنبش شورائی برای من صحبت کرد. اگر کسی نمیدانست که در مورد کجا صحبت میکنند فکر میکرد، ۱۰ روزی که دنیا را تکان داد اتفاق افتاده، موضوع این نیست که رفقا میدانستند چه جریاناتی در آنجا گذشته رفیق اصغر هم میدانند در آنجا چه جریاناتی پیش آمده و به جزئیات از جریان گزارش و بحث های ک.ر. که از آنجا آمدند مطلع است و الان هم آگاهانه از جنبش شورائی بعنوان اتفاقاتی صحبت میکند. یا می‌گوید اگر جنبشی هم موجود بوده، اگر موجود بود چیست؟ بالاخره آن جنبش موجود بود و رفتائی که در سطح رهبری تشکیلات در محل بودند خودشان با آن درگیر بودند در جزئیات شاهد آن بوده‌اند و آمده‌اند گزارش داده‌اند. بهمین دلیل فکر میکنم لازم نیست زیاد به جزئیات روی مساله بیائیم. من می‌گویم آن جریاناتی که آنجا پیش آمده زیاد ربطی به ناسیونالیسم و بهر حال رهبری اپوزیسیون کرد در عراق نداشت. و خود رویدادهائی که در شهرهای کردستان بطور مشخص شروع شد خیلی مستقل بود از اتحادیه میهنی و مواضع اتحادیه میهنی و نقشی که اصلاً اتحادیه میهنی و کلاً رهبران جنبش کردستان داشتند و تا آنجا که به قیام مردم برمبگردد، در رانیه و شهرهای کوچک و بعداً سلیمانیه و هولیر و اینها اصلاً مستقل از اتحادیه میهنی و حضور اینها شروع شد و حتی آنها که سازمانده این حرکات بودند اتحادیه میهنی نبودند و بعدش هم در پروسه قیام مردم می‌بینیم نهادهائی که در جریان قیام شکل گرفت نه ربطی به جنبش‌های ناسیونالیستی و ناسیونالیسم دارد و نه شعارهائی که در آنجا مطرح شد تاریخاً اصلاً ربط دارد به موضعگیری و سنت و مواضع سیاسی ناسیونالیستها. اینکه در جریان قیام مثل نهادهای انقلابی سربرآورد و اداره امور شهرها را بدست گرفت ، شوراهای کارگری و شورای محلات هیچ در سنت آنها نبود، و می‌بینیم وقتی آنها می‌بینند جریان از چه قرار است اصلاً در برابرش ایستادند. وقتی دیدند در سلیمانیه دهها شورا در محلات و در کارخانه‌هائی که کار

میگرد و تعطیل نبود تشکیل شد، من میگویم آن زمان اتحادیه میهنی بخود آمد که اصلا جریان از چه قرار است، کل فضای شهرها در دست آنها نبود در رابطه با مسائل مختلف که پیش آمد و اطلاعیه داده شد و ... اتحاد شوراها بودند نه اتحادیه میهنی. اینکه فضای سیاسی در شهرها، هر چند روز یکبار میتینگ بر پا میشد و اتحادیه میهنی و جبهه کردستانی نبود بلکه شوراها بودند. خود آن رفیق کمیته رهبری خودش در میتینگ بود گفته که آن میتینگها اصلا چگونه پیش میرفت، شعارهایی که در آن تکرار شد چه بود و مضمون صحبت و بحثهایی که در آنها شد چه بود. من میگویم شعار ۳۵ ساعت کار چه ربطی به جریانات ناسیونالیستی دارد، شعار آزادی برابری حکومت کارگری چه ربطی به سنت ناسیونالیسم دارد، خود را کنار کشیدن از آن و چشم پوشیدن از آن اگر غرضی سیاسی و هدفی سیاسی در پشتش خوابیده پس چیست؟

اصل موضوع بر سر اینست. آیا اینرا برسمیت می شناسید و بعنوان یک کمونیست موضعتان در قبال آن چیست؟ مساله اینست. بنظر من نه تنها هیچکدام از اینها در سنت ناسیونالیسم نمیگنجد بلکه میبینم که در تقابلش ایستاد. اتحادیه میهنی خود از رادیو علیه شوراها صحبت کرده بود و وقتی دیدند صحبت و تبلیغات به جایی نمیرسد مستقیما وارد عمل شدند و دهها شورا، ۳۰۰ شورا، را خودش منحل کرد. موضع گیری ناسیونالیسم در مقابل جنبش شورائی که در آنجا پیش آمد، شعارها و مطالباتی که مردم مطرح کردند این بود. بنظر من نوشتن همه اینها به پای ناسیونالیسم بزرگترین امتیاز است به ناسیونالیسم. باز هم تاکید میکنم اصل موضوع اینجاست اگر واقعا می خواهیم حاشیه نرویم، روی موضوع اصلی برویم موضوع اصلی این است. در سرتاپای قراری که پیشتر د.س. داده بود، قبل از این جزوه، چه در مقالاتی که در سطح علنی منتشر شده و چه جزواتی که در جواب قطعنامه ها نوشته شده یک کلمه بحث قیام نشده. یک کلمه بحث جنبش توده ای نکرده من میگویم این اصل موضوع است که متاسفانه نمی آیند در مورد آن صحبت کنند و این است که بنظر من جوهر اختلاف اصلا روشن نمیشود و معلوم نیست اصلا اختلاف بر سر چیست. من از نظر خودم میدانم اختلاف بر سر چیست و بالاخره نمیدانیم در مقابل آن چه میگوئید. وقتی مجموع اینها را میخوانی معلوم است به صریحترین شیوه بنظر من در بحثی که رفیق ایرج مطرح کرده تمام آن جنبش و رادیکالیسمی که در آن بود و در شعار و همه چیزش خودش را نشان میدهد، همه اینها مقایسه میشود با جنبشی که در افغانستان بوده یا با جنبش کنترها. این تماما مغایرت دارد. من میگویم اگر در افغانستان یا در نیکاراگوئه جنبشی با این مشخصات وبا این شعارها و این نهادها بود باید هر کمونیست و هر انترناسیونالیستی از آن دفاع میکرد. وظیفه انترناسیونالیستی در قبال آنها تقویت آنها بود، تقویت جنبش کارگری بود، کمک به قدرت گرفتن اینها بود و در نهایت اینکه بتوانی به آنها اتکا کنی، به طبقه کارگر اتکا کنی و متحد خودت را در این جریانات کارگری و جریانات رادیکال که در آنجا پیش آمد در تقابل با جریانات دیگر. و یک چیز دیگر بنظر من اگر کسی مضمون این قطعنامه ها را بخواند روشن است که این جریان موضعش در قبال این رویدادها و در تقابل ناسیونالیسم چه بوده. بنظر من هر کس بخواند می بیند که بابا این موضعگیری میخواهد پرونده ناسیونالیسم و جریانات سنتی در آنجا را ببندد. آنکه باید نقطه اتکاء تو و جنبش انقلابی کردستان در ایران در آینده باشد، نه جریاناتی مثل اتحادیه میهنی و کلا جریاناتی که در جبهه کردستانی متشکل شده اند، بلکه طبقه کارگر و جریانات رادیکالی است که در بطن این جنبش شکل گرفته. بنظر من مضمون و روح این قطعنامه بخوبی این را نشان میدهد، و رفیقی که غرض معینی در انکار آن نداشته باشد اینها را از آن بیرون میکشد، و وظایف عملی که مشخص کرده دقیقا در راستای این است. این دیگر بهانه گرفتن است. اگر حداقل رفیق منصور حکمت در جریان سابقه بحثهایی که در این جریان شده نبود، میشد گفت رفیق از موضع ما در قبال آن جریانات مطلع نبوده، بنظر من خیلی از چیزهایی که گفته شده یا نشده پیش فرض ما بوده. رابطه گرفتن با اتحادیه میهنی، در میان آنها دوستان را پیدا کردن و ... بنظر من هر کس با تاریخ فعالیت این تشکیلات آشنا باشد آنرا قبلا شنیده است.

ابوبکر مدرسی : جنبش‌های ارتجاعی هم وجود دارد. جنبش ارتجاعی بودنش با خواست‌هایش مشخص میشود. جنبش افغانستان در مقابل باز کردن مدارس برای دخترها پا گرفت. عامل سیاهی که می‌رود جنبش افغانستان را سازمان دهد، میگفت مذهب مان رفت دین مان رفت دختر بچه‌ها را دارند به مدرسه می‌فرستند. جنبش کنترها در مقابل کمونیسم پا می‌گیرد. اینها جنبش‌های ارتجاعی هستند، آنچه در آلبانی وجود دارد اینها ارتجاعی‌اند علیه کمونیسم‌اند علیه سوسیالیسم‌اند جنبش‌های ارتجاعی هم وجود دارند من بحشم این نیست که هر جا مردم پا شدند و شهربانی را به رگبار بستند و سنگباران کردند باید پشتیبانی بکنیم. این بحث بنظر من بحث سبکی است ولی متأسفانه بعنوان بحث مقابل شنیدم. جنبش‌های ارتجاعی را باید با چنین چیزهایی مشخص کرد نه با چیز دیگر.

فاتح شیخ الاسلامی : من در جلسه قبل صحبت کردم اما متأسفانه بحث‌های آن جلسه ضبط نشده. تا آنجا که به یادداست‌های خودم مراجعه کردم هنوز هم ایرادی به آنها وارد نمی‌دانم. قبلش هم من قطعنامه اول را دیده بودم چیزی بنظرم نرسیده بود. نکته مختصری داشتم که لابد زیاد برایم اهمیت نداشت که مطرح کنم. بعدا هم قطعنامه دوم را دیدم بازهم ایرادی نداشتم. همه اینها واقعیاتی است که من لازم میدانم بحث کنم. با وجود این با دیدن جزوه رفیق منصور فکر میکنم بحثهایی که داشتیم از ضعف‌ها و اشکالات قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده و بنظر من بحثی که رفیق منصور کرده با موشکافی کافی این مساله پیچیده را در نظر گرفته و در ابعاد جهانی مساله محکم و منسجم است. من وارد جزئیات بحث نمیشوم. اما بهر حال ضعفهایی در استنتاج‌ها وجود دارد، مطلق کردن استنتاج‌ها روی مساله ناسیونالیسم. من شاهد بودم در آن جلسه سعی ما در مجموع صرف نظر از هر اشکالی که داشتیم، این بود که در هر حال مساله ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق در این دوره، مشخصاتی که داشته، عملکردی که داشته را بیان کنیم. من فکر میکنم ثقل اساسی بحث آن جلسه روی این مساله بود و تلاش رفقا روی این مساله بود. منتهی چه اشکالاتی داشته بنظرم این بود که این جنبه جهانی مساله را منعکس نمی‌کرد. صرف نظر از اینکه بحث رفیق منصور در نقد جدا کردن دو فاز را معتبرمیدانم، کلا بنظرم اشکال اساسی بحث ما این بود که قالب جهانی و چهارچوب جهانی که این تحولات در آن صورت گرفت را به اندازه کافی در مورد همه تحولاتی که آنجا صورت گرفت بسط ندادیم. بطور مثال حتی صرفنظر از این جنبش ناسیونالیستی در کردستان عراق که هیچ جنبه مترقی و رادیکالی مدتهاست برای خود باقی نگذاشته، حتی در دوران حوالی جنگ اول جهانی در تضادهای آنموقع در سطح اروپا جنبش‌های ملی که در اسلاو بر پا میشود و عملا در تقویت ارتجاع آنموقع روس قرار میگیرد از طرف کمونیستهای آن زمان غیر قابل پشتیبانی اعلام میشود. در حالیکه جنبش‌های ملی‌ای با همان اندازه حقانیت ملی در آن زمان مورد پشتیبانی قرار میگیرد و این یک واقعیت است که بهر حال جنبش ملی را حتی موقعی هم که روی پایه واقعی‌اش باشد و مترقی هم باشد میشود مورد پشتیبانی ندانست، بدلیل آنکه در مجموع جهانی خودش یک جبهه ارتجاعی را تقویت میکند. علاوه بر این جنبش ناسیونالیستی که ما در کردستان عراق شاهد آن هستیم از ۳۰ سال قبل، واقعا هیچ جنبه مترقی ندارد. اینکه مردم تحت ستم هستند و برای رفع ستم ملی آمال و آرزوهایی را دنبال میکنند مساله‌ای جداست. منتهی نکته‌ای اینجا لازمست بعنوان نظرم در مورد این جنبش مردمی بحث کنم. بنظرم در جریان‌ات اخیر یک اتفاقی افتاد در شهرهای کردستان، که متأسفانه فرصت این را نداشتم که نظر رفقه شنیدم باور دارم و فکر میکنم که به آسانی از جنبش ناسیونالیستی قابل تشخیص است. یک حرکت مردمی، یک حرکات کارگری، اعتراضاتی کارگری، دفاع از حقوقی که کارگران داشتند، هر چند کم دامنه، هر چند با افق محدود ولی بنظرم بسادگی قابل تشخیص است از جنبش ناسیونالیستی که در آنجا حاکم بوده و هست. این حرکت دیگر و جنبش دیگری بود که بنظرم خیلی روشن است که قابل پشتیبانی است و خیلی روشن است که این از آن جنسی است که ما باید در تحولات اخیر از جنس خودمان بدانیم و تقویتش کنیم. محدودیت افق

داشته، قطعاً داشته، بدلیل آنکه جنبش کارگری هم که فرض کنیم در شوروی در چند سال اخیر پا گرفته آنهم افق محدودی دارد. آنهم گاهی تحت تاثیر برژنفیست‌ها قرار می‌گیرد. گاهی تحت تاثیر پروسترویکا قرار می‌گیرد، و بخشا در این چهارچوب قرار می‌گیرد و بخشا در آن چهارچوب ولی اینطور نیست که جنبش کارگری برحق نباشد. یک جنبش کارگری که دارد تلاش میکند راه خود را پیدا کند، حالا بیا و مقایسه کن با جنبشی که کردستان عراق با همه محدودیت‌هایی که داشته فرجه‌ای پیدا کرده و بروز کرده و این از قضا قابل صرف نظر است به یک معنی که چنین جنبش‌هایی معلوم است که محدودیت افق دارند و نمیشود یکشنبه و در یک مدت ۲۷ روز خود را از زیر سلطه ناسیونالیسم در آورد. ولی بنظر من به این معنی نیست که اینها کار جدائی از ناسیونالیست نکردند. عملاً کردند. عملاً در موقعیتی قرار گرفتند که سازمانهای ناسیونالیستی و گرایش و سنت ناسیونالیستی خودش را در مقابلش دیده و در مقابلش عمل کرده. من فکر میکنم این جنبش حال اسمش جنبش شورائی است یا جنبش کارگری و مردمی، بنظر من همه اینها به هر درجه‌ای که بوده روشن است. وظیفه ما کمونیستها این بوده که آنرا تقویت کنیم. که بنظر من در این زمینه اگر کاری صورت گرفته کاملاً طبیعی و کمونیستی بوده و اتفاقاً از همین طریق هم میشود به آن افق داد، از محدودیت‌هایش آنرا بیرون آورد و به آن کمک کرد بعنوان یک جنبش مستقل پا بگیرد و خودش را سازمان دهد. من شخصاً بیشتر از آن که تا حالا در ادبیات ما در این مورد نوشته شده، امیدوارم بنویسیم.

جنبشی صورت گرفت، یکماهی مردم قیام خود را تجربه کردند، کارهای خود را تجربه کردند. در شرایطی که اکنون بوجود آمده من بیشتر امیدوارم که بتوانند دامنه کار را گسترش دهند. این جنبش زمینه اجتماعی خود را داشته است. تضاد طبقاتی‌اش وجود دارد. جنبش ناسیونالیستی ۳۰ سال است روی اهداف خودمختاری طلبانه‌ای که حد اکثر به بیانیه ۱۱ مارس (بیانیه مورد توافق و جنبش بازرانی) منتهی شده استوار است. در حالیکه در این ۳۰ سال وضعیت اجتماعی کردستان عراق تغییر کرده و کارگران زیادی به میدان آمده‌اند. در آن جلسه هم صحبت کردیم که تعداد کارخانه‌ها و تعداد تمرکزهای کارگری که در سلیمانیه و اربیل و کرکوک هست برآتب بیشتر از کردستان ایران است. بنابراین حرکت شورائی و خواست‌های کارگران پایه واقعی دارد. اینکه افق کمونیستی کارگری ندارد بنظر من هم باز طبیعی است و از محدودیت‌هایی است که کل جنبش کارگری در اکثر کشورها دارند. ظاهراً چون من بحث متفاوت بود، هم از نظر برخورد به این جنبشی که در آنجا صورت گرفته و هم در مورد قضاوت در باره نوشته رفیق منصور، خواستم صحبت خود را بیان کنم. بحث بیشتری ندارم.

ابراهیم محمدی: من هم میخواهم اعلام موضع کنم. فکر میکنم نفس تشکیل جلسه و درخواست رفیق اصغر برای این جلسه بیشتر اینرا میرساند که قبلاً جلسه‌ای بوده و رفیق اصغر در آن شرکت داشته و در چهارچوب بحث و مسائلی که در جلسه گذشته قطعنامه‌ای تنظیم شده و آن قطعنامه اکنون نقد شده و بر روی آن بحث شده رفیق اصغر میخواهد بگوید که حد اقل صاحب آن نیست و به آن نقد دارد. من هم میخواهم در اینمورد حرف بزنم.

اولاً در آن جلسه، ما خبر دقیق از اوضاع و احوال کردستان عراق و تشکیلات و کمیته رهبری و کارکرد تشکیلات و قیام و غیره و غیره نداشتیم و بیشتر خبرهای دورا دور بود و از طریق تلویزیون و رادیو و اطلاعات پراکنده داشتیم و بیشتر بحث بر سر آن بود که اکنون در کردستان عراق چه میگذرد و چه میشود و ما باید چه بکنیم و موضعمان چیست. اینکه موضع ما و کارکرد ما در آنجا چیست، چه در برابر جنبش ناسیونالیستی و چه در برخورد به کارکرد خودمان و ملاحظاتمان، و در برابر تحولات آنجا بحث‌های زیادی شد و من اکنون اگر بخواهم بگردم ببینم چه انتقادی وجود داشته نمیتوانم انتقادی بگیرم و اکنون من حتی یک نکته انتقادی هم از آن جلسه و آن قطعنامه و از خودم ندارم و قطعنامه و آن جلسه را تأیید میکنم.

کسی که اینجا از خودش، از این بحث‌ها و از کارکرد ایندوره تشکیلات در کردستان عراق در برابر این مسائل انتقاد دارد، برآستی باید انتقادش را میگفت و میگفت چه باید گفته میشد. و این تشکیلات و این جمع کمونیستها در آنجا، در آن اردوگاه و در چهارچوب محدودی که هستند و در متن جریانی که روی داده و اتفاقاتی که رخ داده، بعنوان انسانی کمونیست، باید چه میکردی و جوابشان چه میبود. این سوالی است که هرکس که انتقادی دارد باید به آن جواب بدهد. و متاسفانه کسی جواب نداد و فقط نقد شد. خیلی مسائل اینجا ناروشن است.

من میگویم آن بحثی که در جلسه قبل شد و در قطعنامه آمده، با آنچه که بعدا رفقا آمدند و شرح دادند و کارکرد خود را توضیح دادند و موضعشان را گفتند، اختلافی آنچنان فاحش نداشت. جنبش چپ در آنجا بود، من شخصا آنرا قیامی کاملا توده‌ای میدانم و در آن قیام طبعاً انواع گرایش‌ها شکل میگیرد و بمیدان میآید. اگر اینطور است شما باید بگوئید در آن قیام که ناسیونالیسم و همه چیز در آن هست، آیا کمونیست هم در آنجا به میدان آمد یا نه؟ نمایندگان آن وجود داشت یا نه؟ جنبش شورائی وجود داشت یا خیر؟ یک انسان کمونیست در این جریان شعاری داشت یا نه پس آن پرچم با چکش و داس که در تلویزیون در اینجا دیدیم که در تظاهرات رانیه بود، متعلق به که بود. بدست چه کسانی بود. باید به آن جواب داد، آیا بدست شیوعی‌ها بود، آنها که از سر کوه پائین نیامده بودند. آن ۳۵۰ شورائی که در منطقه سلیمانیه تشکیل میشود تظاهراتی که علیه اتحادیه میهنی و جبهه کردستانی برپا کردند که بودند؟ آن کس که چهار سال پیش در زندان اتحادیه میهنی شکنجه شده و اکنون رهبر شوراهای شده کیست؟ کیست که الان در برابر جبهه کردستانی ایستاده. اینها همه چیزهایی ساده نیست و باید به آنها جواب داد. نقدی که اکنون شما میکنید، و در صحبت‌های رفیق اصغر بحث شد، که هیچ قطعنامه‌ای نبوده که اعلام همبستگی با طبقه کارگر در بخش عرب نشین کرده باشد و یا آمریکا در آن محکوم شده باشد، من هم میگویم که فحش به آمریکا را خیلی‌ها میدهند این شرط نیست. من میگویم این قیام، این مبارزات کارگری، این اعتراضات، اینها چه بود؟ آخر فقط ۲۵ روز بود. قیامی بود که شکست خورد. در فاصله ۲۵ روز تشکیل شوراهای، قطعنامه‌ها، شعارهایش، همه در فاصله بسیار کم، در زیر فشار بسیار شدید ناسیونالیسم کرد و فشارهای گوناگون دیگر و کم‌تجربگی خود بوجود آمد. اینها که بودند. اینها را شما چه میبینید؟ برسمیت میشناسید یا خیر قبل از هر چیز؟ من میگویم اینها همه وجود داشت. اکنون که تو اینها را نمیبینی و دو دستی به ناسیونالیسم میدهی من نمی‌پذیرم. بنابراین این عملکردها و کار رفقای ک.ر و تشکیلات ما در آنجا و بحثها و جلسات و غیره، به اندازه‌ای که ملاحظات اجازه داده در آن دخالت کنند کاملاً درست بوده. در برابر اینها چه میگوئید؟ بنابراین من صحبت رفیق صلاح را میکنم که اصل اختلاف و بحث چیست؟ چرا در باره آن بحث نمیشود. طرف یکی از این بحث‌ها و قطعنامه‌ها خودش اینها نیست ولی تا اصل مساله و اختلاف در حزب بر سر این مساله روشن نشود و در چهارچوبی روشن بحث نشود، من میگویم نمیتوانی جواب خودت را بگیری. اگر جواب همانست که رفیق ایرج آذرین میگوید، فکر نمیکنم نه فقط من، خیلی کسان دیگر آنرا قبول کنند. و اگر قبول نکردند آنرا ناسیونالیسم بخوانی میگویم قبول ندارم. این ناسیونالیسم نیست. خود اتحادیه میهنی که نه امسال، چندین سال قبل کمونیست‌ها را میگرفت و زندانی میکرد و به شیوه‌های مختلف در صفوف خود سرکوب میکرد، ولی الان آنرا هم با جنبش افغانستان مقایسه نمیکنم.

از سوی دیگر شما میگوئید من در برابر عراق هیچ ملاحظه‌ای ندارم و همانست که گفته‌ام. من میگویم اینطور نیست. اگر ملاحظه‌ای ندارید اگر قرار بود از قبل فحش به غولی بدهی، به آمریکا نه به عراق، چون غولی است که به عراق حمله میکند، من میگویم اگر در اینجا مقایسه می‌کنی در برابر اتحادیه میهنی دولت عراق غول است. اول فحش به دولت عراق میدهم بعد یک فحش به اتحادیه میهنی. اگر دولت عراق و صدام حسین در نظر

شما جنایتکار هستید چرا عکس مام جلال را بعنوان نمونه ای از کار خراب مام جلال در کارگر امروز چاپ میکنید. این نشانه آنست که عراق به نظر شما کمتر غول است. در برابر اتحادیه میهنی اینکار را میکنید ملاحظه ای ندارم ولی چرا در برابر عراق این کار را نمیکنید.

بارزانی را که از یاد نبرده‌ام. قیاده موقت بما حمله کرد و یکجا ۱۱ پیشمرگ را شهید کرد الان چرا همین کار را تکرار نکند؟ عشیره بارزانی با پولی که الان برای بازگرداندن بارزانی میدهد دارد از اتحادیه میهنی جدا میشود و با دولت عراق میسازد. چرا نسبت به اتحادیه میهنی و ... ملاحظه دیپلماتیک نداریم؟ وقتی نوشیروان نزدیکترین رفیق و همسنگر خود ملا بختیار را با دست خودش شکنجه میکند چرا سراغ ما نیایند؟ اگر در برابر عراق ملاحظه داریم چرا در برابر اتحادیه میهنی نداریم؟ اگر قرار است ملاحظه داشته باشیم در برابر اینها هم داریم. بنابراین میگویم اگر این قطعنامه هرجا میگوید در میان آنها دوست و انسان خوب را پیدا کنیم و در جنبش کردستان طرف چپ را بگیریم و کمک و تقویت کنیم ملاقات کنیم و پیام تسلیت بدهیم، من میگویم باتوجه به اینست که اکنون ما اردوگاهی داریم حد اقل هزار پیشمرگ و زن و بچه در آن هست. اگر نمیتوانم به عراق چیزی بگویم این احساس مسئولیت را هم دارم که فعلا به اتحادیه میهنی چیزی نگویم که به من هجوم آورد.

از سوی دیگر میگویم اگر شما این قیام واقعی و این مبارزه و بخش طبقاتی آنرا در عراق به رسمیت نمی شناسی و نمی بینی این بهانه گرفتن است. بخاطر آنکه چون کمونیست کرد هستم و به من میگوئی ناسیونالیست چیز دیگری جز این نیست. چون کمونیست کرد هستم و در کردستان متولد شده‌ام. گناه من فقط اینست و نه چیز دیگری.

رفیق اصغر میگوید قطاری در حرکت است ولی در درون قطار مشغول کار خودت هستی. من میگویم جواب این تظاهرات عظیم در برابر جبهه کردستان را در شهر سلیمانیه چه میگوئی؟ آن انسان‌های کمونیست که چندین سال با ناسیونالیسم کرد در عراق و در کردستان عراق مبارزه کرده‌اند، دستگیر شده‌اند و اخراج شده‌اند که مانند اشخاص معینی آنها را می شناسیم رهبری جنبش شورائی را در دست داشته و سازمان چپ کمونیستی تشکیل داده و نشریات شما را به زبان عربی و کردی ترجمه کرده و توزیع کرده‌اند در کردستان عراق و تاثیرات رادیکالیسم، کمونیسم و خط و اعتقادات تو را در کردستان عراق به میدان میآید آنهم در مدتی خیلی کوتاه در برابر اینها چه میگوئید؟ جواب همه اینها را مثل یک حزب باید بدهی. نمی شود هر کس حرف زد بگوئی ناسیونالیسم. در اردوگاهی محدود دارد جریانی روی میدهد دارد قیامی اتفاق می افتد طبقه کارگر با شعارهای خود به میدان میآید، که مورد حمله ناسیونالیسم است. من تماما در کنار آن قرار می گیرم.

حسین مرادیگی : من از نکات مطرح شده در جزوه رفیق منصور دفاع میکنم و در اینجا به دو نکته اشاره میکنم. رفیق فاتح تا حدودی توضیح داد تا آنجا که قیام یا جنبش شورائی میشود قبل از هر چیز وظیفه کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها اینست که آنرا از دست شعارها و رهبری غیر کارگری بیرون بکشند و من میگویم در آنجا جریاناتی بوده و شعارهایی مطرح شده که اساسا باید دنبال آنها را گرفت و تقویت کرد و کارهایی که در جهت تقویت شعارها و جنبش شورائی بوده، منم مثل رفیق فاتح، فکر میکنم که درست بوده و باید تقویت کرد. ولی وقتی حرکت توده‌ای شده ما می گوئیم اول باید آنرا تقویت کنیم. ولی در آن قطعنامه هر چه که می گوئی سرآغازش اینست: تماس کمابیش فشرده با جبهه کردستان بویژه اتحادیه میهنی کردستان، نوشتن نامه رسمی به آنها، اظهار همدردی کردن، پشتیبانی کردن، پیدا کردن دوستان حال و آینده. جای این کلمات را عوض کنیم بنویسیم همان توده کارگر و زحمتکش که شعار داده‌اند، برای آنها نامه بنویسیم اگر واقعا قرار است

آنها تقویت کنیم. من فکر کردم اگر واقعا ما بیائیم نامه رسمی به اتحادیه میهنی بنویسیم واقعا میتوانیم مواضع خودمان را برای آنها توضیح دهیم؟ بگوئیم که آنها هم پیمان و هماهنگ با آمریکا و متحدینش در حمله به عراق و قتل عام مردم شده‌اند؟ میتوانیم بگوئیم ۲ سال تمام است که آنها در راهروهای وزارت خارجه آمریکا پرسه می‌زنند و از ۲ تا ۳ سال پیش بقول رفیق ابوبکر انجام میروند؟ خود قطعنامه هم اینرا می‌گوید که اینها دارند جای پائی در نظم نوین آمریکا برای خود جستجو می‌کنند. ما می‌توانیم اینها را به آنها بگوئیم؟ اگر فرار است اینها را به آنها بگوئیم در قطعنامه می‌گفتیم. اگر یک قطعنامه داخلی است که به مواضع حزبمان تبدیل کنیم در دوره‌ای معین بجای اینکه گفته شده دوستان حال و آینده خودمان را پیدا کنیم در میان آنها، باید می‌گفتیم خنثی کردن اتحادیه میهنی در این دوره. وقتی بحثها را مرور میکنم برای من غیر قابل قبول است که برای آن بخش دیگر که جنبش شورائی و کمونیستی است می‌گوید با احتیاط با آنها تماس بگیریم. من میگویم احتیاط درست ولی این احتیاط را برای این میگوئیم که از اتحادیه میهنی میترسیم ضربه بخوریم. همین چیزی که رفیق ابراهیم میگوید. اگر اتحادیه میهنی آنقدر ضد کمونیست است که حتی کوچکترین ارتباط با بخش کارگری فوراً باعث محاصره ما میشود چطور میشود با آنها تماس فشرده بگیریم. چطور دوستان حال و آینده را در میان‌شان می‌توانیم پیدا کنیم. رفیق فاتح از جنبش‌های ملی مثل اسلاوها صحبت کرد، همه تاریخ خوانده‌ایم و میدانیم، در یک‌دوره لهستانی‌ها علیه روسیه تزاری قیام میکنند تحت رهبری فنودال‌ها، مارکس از آنها پشتیبانی می‌کند. در دوره دیگر که روسیه سرمایه‌داری می‌شود به توده‌های مردم می‌گوید زیر رهبری آنها نروید. ما در قطعنامه اینها را از هم جدا نکردیم. اگر ما قرار بود که شرایط بین المللی‌ای را که در آن بحران خلیج فارس اتفاق افتاد در نظر بگیریم و بر قطعنامه مان ناظر کنیم دیگر در مورد بوش و حرفهای بوش براحتی می‌گفتیم که شما را فریب نداد، خیانتی نکرد و اصلاً قرار بود همان کار را بکند که کرد. مساله اینکه ذوق زده می‌شویم، ؛ کاش ذوق زدگی بخاطر قیام توده‌ای و جنبش شورائی بود. ولی وقتی مطالب را دوباره می‌خوانیم می‌بینیم ما را گاه تا حد یک کرد عادی تنزل داده. فقط بحث این جزوه نیست. بحث موضعگیری ما در رابطه با جنگ خلیج است.

بحث دیگر بحث دو فاز است. بنظر من اشکالی ندارد بگوئیم دو فاز ولی از آن چه احکامی را می‌خواهیم بیرون بکشیم. ما فاز اول را گفتیم مثل اینکه تمام شد دیگر. کارهایی که در فاز اول شده در قطعنامه نیست. نیت چیست بگذریم. رفیق ابوبکر می‌گوید مد شده که کسی اگر شعار علیه آمریکا ندهد و ... من میگویم این خیلی مهم است که ما در جنبشی که بر پا شده قطعنامه‌ای بدهیم که در آن نوشته باشد ما هجوم آمریکا را محکوم میکنیم. هماهنگی و پشتیبانی اتحادیه میهنی و جبهه کردستانی را محکوم میکنیم. ما با آنها نیستیم، ما یک جنبش متفاوت هستیم. یک جنبش توده‌ای و کارگری این را از خودش بیرون بدهد نشان میدهد که دارد خودش را از رهبری سازشکار و بند و بست با آمریکا در یک دوره معین جدا میکند. باید به اینها هم نگاه کرد این هم جزء شعارهایش هست در یک جنبش توده‌ای. در مقاله‌ای خواندم یکی از رهبران جنبش معدنچیان دونباست دارد از یلتسین حمایت می‌کند. باید آنها جدا کرد و گفت جنبش تو با آن فرق میکند.

محمد امین حسامی : من صحبت‌های رفقا صلاح و ابوبکر را قبول دارم. فکر میکنم در جلسه قبلی در مورد مسائلی صحبت کردیم که بحثهای اساسی بود که جزوه رفیق منصور درمورد آنها صحبت نمیکند و بعضا نکاتی بدست گرفته شده آنهم اساساً نادرست و ناحق. ما در چند سال گذشته با جریاناتی چون اتحادیه میهنی تماس داشته و ارتباط داشته‌ایم و همیشه سعی کرده‌ایم که جلوی برخورد نظامی با آنها را بگیریم و اکنون هم موظف به انجام آن هستیم و همانطور که دوستی با حکومت عراق مجاز است، دوستی با آنها هم مجاز است، مکروه نیست و اگر دوستی نکردی خواه ناخواه بدلیل روابطی که با عراق داری همان موضعی را میگیری که مجاهدین گرفتند و این موضعی ننگ آور و شرم آور است برای حزب کمونیست ایران که به آن بیفتد که در خاک

کردستان عراق با اتحادیه میهنی و با فلان پیشمرگ مشغول جنگ شود و خودبخود در کنار حکومت عراق قرار بگیرد. و این همان است.

ندیدن عواقب این مسائل و ندیدن ضرورت دوستی با فلان نیروی مسلح منطقه که نیروی مسلح فراوانی دارد یا سهل انگاری خیلی جدی است و یا تعمدی در کار است. من چون رفقا زیاد در مورد صحبت های رفیق اصغر حرف زدند خیلی حرف نمیزنم ولی چند نکته را ضروری میدانم اشاره کنم. یکی در رابطه با مقاله کمونیست ۵۹ اشاره شد منمهم در همان جلسه که صلاح اشاره کرد ملاحظه ای داشتم و مطرح کردم و هنوز هم آن ملاحظه را جدی میدانم. عراق کویت را اشغال کرد و در اثر آن ۱/۵ میلیون کارگر آواره و بی خانمان شدند و اخراج شدند و همه میدانند که چگونه در اردن یا جای دیگر به چه روزی افتادند. در مقاله در یک گوشه کوچک آنهم حتی یک دلسوزی بحال آنها دیده نمیشود. در آن مقاله این مورد اختلاف است. در مقابل رنج و محنتی که در اثر حمله به کویت توسط عراق بر سر کارگر و زحمتکش آمده و عواقبی که این اشغال بر سر کارگر و زحمتکش سراسر عراق بوجود آورده سکوت میشود. دولت عراق به چیزی نیاز داشته که فکر میکرد آمریکا آنرا چشم پوشی میکند و آمریکا هم به چیزی نیاز داشت که آنرا در دست گرفت. بهر حال در اینجا چیزی که نادیده گرفته میشود اینست که انگار نه انگار اتفاقی افتاده منظوم این نیست که آنجا براحتی میتوانیم اشغال کویت را محکوم کنیم و باید حتما محکوم میکردیم، ولی این عواقب اشغال کویت است که در مقاله ای دیگر در کمونیست بعدی به آن اشاره میشود. در جمله ای کوتاه - عواقب ناشی از اشغال کویت - لااقل گفته میشود. فاتح میگوید در جزوه رفیق منصور جهانی تر از ما به مساله نگاه کرده است. من میگویم این جهانی دیدن ها خیلی اوقات اشتباه در آمده. در مقاله ای در کارگر امروز رفیق منصور حکمت نوشته که هنوز آمریکا و عراق مشغول جنگ بودند و او پیش بینی میکنند که عراق ویتنام دوم میشود اینطور هم نشد. اینطور نیست که هر پیش بینی ای که فلان رفیق کرد چون در چهارچوب جهانی فکر کرده درست است. خیلی وقتها هم غلط در میآید. نه عراق ویتنام دوم شد و نه حکومت بعث حکومت ذینفوذ منطقه شد و کسی هم تا کنون جواب نداده که چرا فلان تحلیل من غلط در آمد.

بحث دو فاز میشود من همان صحبت رفیق ابوبکر را تاکید میکنم. بعقیده من در خود جلسه هم نفس مساله دو فاز این را تعقیب میکرد که یک فاز مقابله کارگران و زحمتکشان با حکومت مرکزی است و این حرکت توده ای که کارگران و زحمتکشان کردند منجر به قیامی در سراسر کردستان شد و همین باعث شد شوراهای شکل بگیرند، باعث شد سازمانهایی مثل "ره وت کمونیست" و فلان و فلان سر بر آورند، مقرات خودشان را باز کنند، نیروی مسلح خودشان را درست کنند، در کارخانه ها شوراهای خود را درست کنند، در شهر شوراهای محلات را درست کنند، خودشان قدرت را بدست بگیرند، با اتحادیه میهنی و فلان نیروی دیگر حتی رودروئی نظامی برایشان پیش بیاید، از طرف احزاب ناسیونالیست دستور خلع سلاح آنها صادر شود، در رادیو علیه شان تبلیغ شود و عملا هم وارد عمل شوند و بخواهند جمعشان کنند. اینها همه نادیده گرفته میشود که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده بعدش هم این حرکت، این جنبش هم سنگ مجاهدین افغانی و اونیتا شمرده میشود. بعقیده من این برخورد لکه دار کردن جنبشی است که صورت گرفته است.

در کارگر امروز رفیق ایرج آذین عینا همان چیزها را مینویسد و رضا مقدم هم نادیده میگیرد. رفقا حسین مراد بیگی و فاتح از یکسو تائید میکنند که جنبش شورائی بود و باید شعارهایش را تقویت کنیم ولی چیزی نمیگویند که موضع آنها در مقابل دفتر سیاسی که این چیزها را نادیده میگیرد چیست؟ آیا شما جنبش شورائی را تائید میکنید، فکر میکنید باید شعارهایش را تقویت کرد، ولی آنها نادیده گرفته اند برای همه هم روشن است. لااقل رفیق اصغر هم مثل آنها نادیده میگیرد هیچ نمیگوئید این چیست؟ راه تقویت شوراهای چه بوده



ولی تأیید میکنید که جنبشی بوده این نکته بدست گرفته میشود و رفیق حسین مرادیبگی هم میگوید که گفته شده با احتیاط با شوراها و کمونیست‌ها تماس بگیرید. من هم میگویم باید با احتیاط تماس گرفت. ما با حکومت عراق رابطه و مناسبات معین داریم. قرار است عدم دخالت را پیش ببریم. قرار نیست در خاک عراق مشغول ایجاد حوزه‌های کمونیستی شویم. اگر قرار این است بسیار خوب کلمه احتیاط قید نشود و حذف شود. ولی میدانیم با حذف این احتیاط چه روی میدهد. لااقل جمع رفقای حاضر در اینجا مطلع هستند که چه کسانی بودند که همیشه خواستند ارتباط شخصی برقرار کنند با فلان دوست و رفیق عراقی که خود را چپ میدانند و آنها را به مقرهای ما بیاورند و آن چه عواقبی برای ما داشت و چگونه با گونی نثریاتمان را در نشست ما با حکومت عراق نزد ما می‌آوردند مثل سند که شما دخالت کرده‌اید. چطور میتوان احتیاطی نکرد. رفیق حسین مرادیبگی میگوید میبایست آن ذوق زدگی بخاطر جنبش شورائی میبود. من بسهم خودم بخاطر جنبش شورائی ذوق زده شدم. بخاطر آنکه اتحادیه میهنی کاری کرده ذوق زده نشدیم. اگر کسی بخاطر این ذوق زده شده بخودش مربوط است. بخاطر قیام مردم ذوق زده شدم و متاسفم که شکست خورد. متاسفم که آن قیام نتوانست پیشروی‌های خودش را تثبیت کند. من متاسفم که این قیام منجر شد به اینکه دهها هزار نفر آواره کوه و دشت شوند و هزاران کس از تشنگی و گرسنگی بمیرند. اکنون هم ذوق زده میشوم اگر حرکتی آنچنانی برپا شود.

بنابراین من تفکیک دو فاز و مطرح کردن آنرا اصلا غلط نمیدانم. در عالم واقع دو چیز بوده. پروسه حرکت عراق و اشغال کویت و جنگ آمریکا، و حمله به عراق و تا میرسد به توقف جنگ آمریکا و عراق. از ضعف حکومت عراق استفاده شد برای کوبیدن این حکومت و برای ضعیف کردن بیشتر و از بین بردنش مردم قیام کردند. اینها دو جنبش متفاوتند. این همان نیست که قبلش در جریان بوده. آیا میشود قیام مردم عراق علیه حکومت بعث با حمله ارتش آمریکا به عراق را یکی دانست. این یکی نیست دو چیز کاملاً متفاوت است. بهر حال من کماکان آن جمع‌بندی رفیق عبدالله در جلسه قبل و قطعنامه او را قبول دارم و فکر میکنم چیز درست زیادی در آن بود. نمیگویم نمیشد دقت بیشتری بشود، تکمیل‌تر باشد ممکن بود اگر دو رفیق دیگر هم به رفیق عبدالله کمک میکردند تکمیل‌تر میشد. ولی بهر حال مطرح کردن اینکه این مقالات و قطعنامه‌ها و نوشته عبدالله در کارگر امروز همه ناسیونالیستی است چیزی کاملاً غلط است و بسهم خودم نمیتوانم تأیید کنم. اینها نوشته‌هایی کمونیستی است علیرغم آنکه میتواند کاملتر شود.

اسدگلچینی : رفقا فاتح و حسین مرادیبگی صحبت کردند که شرایط آنموقع در عراق وضعیتی بود که هیچ رویدادی را بنظر من نمیتوانی در قالب آن به تفکیک بحث کنی و جداگانه نتیجه‌گیری کنی. شرایطی بود که بهر حال هر موضعگیری در هر نقطه دنیا باید از آن متأثر میشد. بنظر من آن جلسه ما و قطعنامه رفیق عبدالله این اشکالات را دارد که این دو مرحله یا دو فاز را از هم جدا میکنند. من فکر میکنم همانطور که رفیق منصور میگوید اگر بطور واقعی در عراق انقلابی بر پا شد، این خیلی طبیعی بود، و رفقا بحث کردند که ما اینطور سراغ مساله نرویم که بیشترین دوستانمان را از احزاب ناسیونالیستی در عراق پیدا کنیم. این دقیقاً جدا کردن آن شرایط و آن فازها از یکدیگر است. وقتی از اینجا حرکت کنیم طبعاً آن قطعنامه بیرون می‌آید. چرا باید برعکس آن میبود همانطور که رفیق منصور اشاره کرد، به آن دلیل که اتحادیه میهنی و احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق شریک بزرگترین جنایتی بودند که داشت در دنیا روی میداد. هیچ موضعی جز نزدیکی به ناسیونالیسم و محدودنگر بودن نیست که به آن شکل به مساله نگاه کند. اینکه رفقا صلاح و محمد امین حسامی میگویند ما همیشه با اتحادیه میهنی رابطه داشته‌ایم و همه میدانند رابطه ما چه بوده من هم میدانم و همه ما میدانیم که رابطه ما با اتحادیه میهنی همیشه برای آن بوده که اتحادیه میهنی در برابر مرتجعین کردستان و همه کس موضع رادیکالتر بگیرد. ارتباط ما با اتحادیه میهنی در این دوره برای چیست؟ موضع رادیکال‌تر گرفتن؟

بحث دیگر در مورد اینکه انقلاب برسمیت شناخته نمی‌شود است. بنظر من آن رفتاری که بر آن تاکید میکنند چه بهتر که به جزئیات تمام وقایع را بررسی کنند تا همه بدانند. در ثانی اینکه باید جواب داده شود که مهمترین نقص آن جنبش چه بود؟ جواب این است که در برابر رویداد بزرگی که برای دنیا مطرح بود و نه تنها در عراق بلکه برای تمام کارگران دنیا مهم بود، خود را از جریان‌های ناسیونالیست متمایز نکردند. آن کارگر کرد در کردستان عراق، آن فعال جنبش شورائی این جدائی خود را باید نشان میداد. بنظر کمونیست هوشیاری که در آنجا اینرا درک میکرد که نخواهد در کنار آمریکا و ناسیونالیسم بایستد چیز دیگری بود و جور دیگری فعالیت میکرد.

بهر حال هر جنبش و حرکتی که در آنجا بود اینطور نیست که رفقا میگویند که مساوی با کمونیسم و سوسیالیسم یا انقلاب کارگری است. چون بنظر من در مهمترین مقطع در تاریخ که دنیا متحول شده بود و بزرگترین حمله به طبقه کارگر دنیا شده بود اینها راه خود را جدا نکردند. بنابراین اینکه رفقا میگویند چرا اتحادیه میهنی هم ارز مجاهدین افغانستان قرار میگیرد، بنظرم آن بخش از جنبش افغانستان که از آمریکا دفاع نکرد، از اتحادیه میهنی بهتر بود. بطور مشخص در مورد جنبش شورائی این مهمترین نقص و اشکال را داشت. ولی جنبش شورائی با جنبش افغانستان مقایسه نشده. رفیق ابراهیم هم انتقادش اینست که چرا اتحادیه میهنی با مجاهدین افغان در کنار هم قرار داده شده‌اند.

احمد اسکندری : من متاسفانه در جلسه قبلی بدلائل فنی نتوانستم حاضر شوم. ولی در مورد مسائلی که در این جزوه و در این جلسه مطرح شده، و کل موضعگیری‌های حزب از مقطع اشغال کویت توسط عراق همه را در برمیگیرد، من هم لازم میدانم آنچه بنظرم میرسد بگویم. اول صحبت‌هایم بگویم با بحث عده‌ای از رفقا کاملا موافقم و ممکن است برای اجتناب از تکرار وارد آن بحث‌ها نشوم و مشخصا با بحث صلاح و ابوبکر موافقم. من فکر میکنم دو موضوع در کل این مسایل قابل توجه است. راستش من از این زاویه و از روز اول نگاه کردم و متاسفانه بدلیل موقعیت تشکیلاتی‌ای که دارم بعنوان عضو حزب در خارج کشور هیچ جمع بزرگی نبوده که اظهار نظر کنم و این بحث تبدیل به پلمیکی شود. هیچگاه بطور رسمی نیز نظر ابراز نشده. ولی در همین جمع هستند رفتایی که من با آنها راجع به مواضع حزب در قبال حمله عراق به کویت بحث کرده‌ام و صحبت‌هایم را کرده‌ام.

من فکر میکنم دو بعد مساله قابل بحث است. اول اینکه اصولا هر جا بحثهای حزب کمونیست و مشخصا دفتر سیاسی که مواضع رسمی است، راجع به رژیم عراق موضعگیری میکند اغماض وجود دارد. در مورد ماهیت این رژیم و نشان دادن دیکتاتوری این رژیم و اینکه یکی از نمایندگان خونخوار بورژوازی در منطقه است و مشخصا فراموش کردن کل کارگران و زحمتکشانی است که در اثر حمله و تجاوز عراق به کویت خانه خراب شدند، آواره شدند، دربدر شدند. این یک بحث است و در مقاله کارگر امروز هم رفیق حکمت میگوید دفاع آبرومندانه، باز اغماض میکند در محتوای یک ارتش جلاذ خونخوار. تا مقاله کمونیست اخیر. در همه شماره‌های کمونیست و در تمام مقالات اغماض را میبینیم.

رفقا، این جای سؤال نیست و کارگر اروپایی از ما سؤال نمیکنند که چرا از یک پلمیک سفیر عراق در انگلستان دارید دفاع میکنید؟ داوری میکنید برای گویا دانشجویان عراقی در لندن؟ اگر آنهایی که در لندن دانشجوی عراقی هستند، که در مقاله کمونیست اشاره شده و علیه دستگاہهای تبلیغاتی غرب صحبت میکنند که این دانشجویان را بر خلاف همه قوانین و عرف بین الملل جاسوس معرفی کردند و گرفتند، من میگویم اگر

آنها دانشجوییند وحید گرجی هم در سفارت جمهوری اسلامی در فرانسه دانشجو بود. حزب الهی‌هایی که ما دو سال پیش تظاهرات کردیم علیه حضورشان در کشور سوئد، آنها هم دانشجوییند. خیلی حرف است. این همه دلسوزی برای چه؟ این را بگویم که حمل بر ناسیونالیسم نشود، این برای من بدیهی است که حمله عراق، جنایتکاری‌های عراق و جنایات نیروهای متحدین برای این جمع بدیهی است و لازم به تکرار نیست. منتهی در یک حزب دو موضع می‌شنوم. یکجا راجع به چند صد هزار و به تعبیری چند میلیون کارگر و زحمتکش سکوت میکند و یکجا اینهمه از ارتش عراق و صدماتی که در حال پیشروی به ارتش عراق وارد شده دفاع میکند. اصلا سکوت در مورد آنها را جایز نمیدانم. تمام گوشه‌های جنایت عملیات طوفان صحرا باید افشاء شود. نه اکنون، همان لحظات باید میشد. من فکر میکنم ما این کار را کردیم. منتهی وقتی حق داریم این کار را بکنیم اینهمه دفاع از این چیزهای عراق بکنید که چیزی هم به عراق گفته باشید. که نگفتید.

مسایل زیاد دیگری هم هست که وارد نمیشوم. آمریکا و امپریالیسم آنچنان غولی میشود و آنچنان گرد و خاکی علیه امپریالیسم آمریکا در این حزب ما برپا شده که آدم یاد تمام بحثهای ابتدای جنگ ایران و عراق میافتد که نیروهای چپ به چه موضعی افتاده بودند و هرچه میگفتی، میگفتند نه ساکت شو امپریالیسم دارد حمله میکند و امپریالیسم آمده.

یک جنبه دیگر مساله که گفتم مهم است، اینست که تمام اعضای حزب کمونیست، که به نوعی با کومه‌له ارتباط داشتند، هر انتقادی که از موضع رسمی دفتر سیاسی بگیرند فوراً انگ ناسیونالیسم میخورند. من میگویم من را میپرسی، من در مورد جنگ آمریکا و عراق موضع ام. ال. پ آمریکا را دارم. بنظر من انترناسیونالیست چهار موضعشان بهتر از موضع دفتر سیاسی بود. برای اینکه کاملاً موضع آمریکا، نظم نوین جهانی و سیاست‌های آنرا محکوم میکردند. در عین حال هیچ نوع اغماض در قبال رژیم عراق هم نداشتند. من درک میکنم ملاحظات دیپلماتیک را. من درک میکنم که نمیتوانیم به آن دست و دلبازی علیه آن در مواضع رسمی مان موضعگیری کنیم. منتهی اگر من اسمم چیز دیگری بود و در محل دیگری متولد شده بودم، رفقا چه میگفتند؟ اینهمه انگ ناسیونالیستی نمی‌خوردیم.

آنوقت در خارج هم مسائلی پیش آمده، اظهار نظرهایی شده، باز آن جنبه از این اظهار نظرها بزرگ میشود و عمده میشود که یک گوشه آنرا وصل کنند و تقی مهر ناسیونالیسم به پیشانی ما بزنند. سؤال من اینست چرا رفیق عضو حزب کمونیست، عضو حوزه رسمی حزب کمونیست در پشت میکروفونی که مرتجعترین رهبران احزاب سیاسی سوئد سخنرانی کردند، می‌رود سخنرانی میکند، هیچ نوع همبستگی با کارگران سوئد را هم در صحبت‌هایش نمیگوید، هیچ نوع دفاعی هم از طبقه کارگر نمیکند، از یک موضع عمومی صرف صحبت میکند. آن هیچ اتهامی بهش نمی‌چسبد و مهر ناسیونالیسم نمی‌خورد. ولی من که رفتم در جلسه کنفرانسی که در استکهلم بود جلسه احزاب و سازمانهای کرد بود، گرماگرم اشغال شهرهای کردستان بود، شاهد فراوان است و ۱۲۰-۱۳۰ نفر در جلسه بودند، من آنجا تنها کسی بودم که از شوراها، از کارگران و از مذهب و از تغییر و تحولاتی که باید در کردستان تحت حکومت غیر از حکومت صدام پیش بیاید دفاع کردم. به محض اینکه اظهار نظری کردم که باید جوابی به این مساله داده شود، چرا ناسیونالیست میشوم. در جلسه‌ای که قرار دفتر سیاسی را برای اعضا میخواندند، و رفیق اصغر قطعاً به آن اشاره دارد، من هم یکی از صحبت‌کننده‌های آن جلسه بودم. من هم اظهار نظر کردم و این صحبت را کردم که اینجا رفیق ابراهیم راجع به غول گفت که از یک غول بزرگ و یک غول کوچک صحبت میشود. د.س و مواضع رسمی حزب کمونیست حاضر نیست یک کلمه راجع به حقوق مردم کردستان صحبت کند. من در آنجا هم گفتم یا این بند "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را از برنامه حذف کنیم یا دیگر مناسبت دیگری نیست. برای بالتیک ما گفتیم اینها همه بورژوائی است مقاله رفیق

ایرج آذرین در کمونیست، در مورد کردستان لام تا کام حرفی نیست که اینها بابا حق تعیین سرنوشت هم دارند. ما نمی‌خواهیم جدا شوند ولی حقش را باید داشته باشند. اینکه در آن جنبش از کی دفاع میکنیم بدیهی است از کی دفاع میکنیم تا حالا هم دفاع کرده‌ایم. جمع که بکار میبرم منظورم حزب است. تشکیلات ما در کردستان تا حالا هم دفاع کرده است. بدیهی است که ما در آنجا از کی دفاع میکنیم. ولی بعضی چیزها در نوشته‌هایمان هست که بنظر من زیادی بنظر میرسد چون همیشه این مساله هست وقتی داری رهبری یک جریان را محکوم میکنی از چه چیز دیگری دفاع میکنی ما در کردستان عراق طبق جزوه رفیق حکمت، دو جماعت را محکوم میکنیم یکی آمریکا یکی ناسیونالیسم، همه چیز را البته ناسیونالیسم قلمداد میکنیم و رهبران ناسیونالیست کرد عراقی را و لاغیر. هیچ کاری با عامل دیگر که اینها را آواره کرده نداریم.

معلوم نشد چه شد. آخر فکر میکردیم بمباران شیمیایی میشود. چرا این یادمان رفته. این همه چیز نیست ولی تنها بمباران شیمیایی که در تاریخ عمر ماها انجام گرفته آنجا بوده. حقی بهش بدهید که از بمباران شیمیایی فرار کند و یک حقی بهش بدهید که دنبال راهی بگردد که از این وضع خلاص شود. بنظر من اینهم نادیده گرفته شده.

فاروق بابامیری : منمهم میخواستم چون بحث شد نظرم را بدهم و سر این مساله صحبت کنم. مخصوصا که من آنجا بودم. منتهی اینجا احساس میکنم که در حالیکه یک قیام آنجا صورت گرفته، اینجا خیلی با لغات بازی میشود که این قیام یک طوری لاپوشالی شود. من خیلی از این مساله ناراحتم. بخاطر همه آدمهای کمونیستی که آنجا رفتند پای سنگرها و واقعا حکومت عراق را درب و داغان کردند. خیلی ناراحتم. اگر آنهایی که آنجا بودند در بحث ما شرکت میکردند نمیدانم قضاوتشان چه می‌بود. آنجا قیامی صورت گرفت. اتحادیه میهنی هم نبود. اصلا نبود. چرا اتحادیه میهنی و ناسیونالیسم کرد را غول میکنید. ناسیونالیسم کرد هست. به کله‌اش بزنید. پدر سوخته است و تا ابد باید زد تو سرش. هر ناسیونالیستی را باید زد. موضع همه کمونیستها در دنیا این است. منتهی جنبشی که بطور واقعی آنجا اتفاق افتاد اصلا اتحادیه میهنی در آن نبود. در بزرگترین شهرهای کردستان کرکوک، سلیمانیه، هولیر اتحادیه میهنی نبود که مردم رفتند قیام کردند و دم و دستگاه عراق را بهم زدند. چون این می‌خواهد لاپوشانی شود حالا پروبال پیدا میکند که شعار ضد آمریکایی ندادند. چون این کار نشده، جنبش ارتجاعی و انقلابی داریم. مجاهدین افغانی اینطور شده و آنطور شده، چرا با کلمات بازی میکنید. در کل نوشته دفتر سیاسی از قطعنامه در مورد عراق تا نوشته‌های کارگر امروز و کمونیست و نوشته‌های داخلی همه را می‌بینیم در اینها بطور واقعی مساله مردم در آن نیست. اصلا مساله‌ای بنام مردم عراق در آن نیست.

چون دستگاه فکری اینطور است که می‌خواهد در مورد آمریکا حرف بزند. کاملا درست، نظم نوین کاملا درست، همه بورژوازی در اروپا، در چین، اقتصاددانان، ژورنالیست‌ها همه دارند این را میگویند و درست. کسی روی آن حرف ندارد ولی جایی که به مساله کنکرت و مشخص، قیام مردم عراق می‌خورد، بخاطر اینکه این قیام علیرغم این روند انجام گرفت، دارد با کلمات بازی میشود. که چون شعار ضد آمریکایی نداده، نمیشود به آن قیام گفت و خیلی مشکوک است. یکی از اسلاوها مثال می‌آورد و یکی از آلبانی. بابا آنجا قیامی شد. چندین ده هزار نفر زن و مرد و کارگر و زحمتکش در آن شرکت کردند، شعارهای خود را دادند. شیوه تشکل خود را دادند، در مراکز شهرهای کردستان بود. اینها هیچکدام سنت ناسیونالیستی نبود. در تاریخ ملت نیست. تازه در مورد شیعه آن هم من صحبت دارم. خیلی اطلاعات ندارم. سرباز که از جبهه برگشت نمی‌دانم شیعه بود یا نه بخاطر شیعه‌اش می‌خواست با عراق بجنگد یا درد دیگری داشت. اینجا هم این را احساس میکنم.

قیامی حاضر در آنجا را دیدم خیلی روشن و مشخص و حالا بحث اینست که فورمولی پیدا کنیم و آنرا کنار بزنیم. بحث‌ها سر چیز دیگری می‌رود. سر این می‌رود فاز شده یا نشده. فاز بندی بشود یا نشود. من می‌گویم این‌ها بحث است رفقا. بطور واقعی من آنجا رفتم و قیام را دیدم. یک قیام کاملا تمام عیار. اگر فکر می‌کنید حزب کمونیست ایران در شورا خیلی تجربه دارد من قول میدهم آنها تجربه‌شان در سازماندهی شوراها خیلی بیشتر است. چون ما فقط شعارهایش را دادیم نرسیدیم کاری کنیم. آنها کردند. آنها داشتند ارگانش را در می‌آوردند. داشت شورای سراسری‌اش را تشکیل میداد. ۲۵ روز مجال داشت. من می‌گویم به کارگر آمریکایی باید بگویی آنجا داشت کمون پاریس دیگری اتفاق می‌افتاد. من می‌گویم کمونیست باید بگوید در آنجا انقلابی شد. روندهای جهانی دارد تغییر میکنند. این روند هم دارد تغییر میکنند. کارگر، امروز دیگر زیر بال و پر ناسیونالیسم خیلی راحت نمی‌ماند و بیرون می‌آید.

نمونه‌اش را ما خودمان در کردستان دیدیم. اگر خودمان هم ناسیونالیسم هستیم بسیار خوب یکجا بگوییم. اگر کلا هر آدمی که در کردستان بزرگ شد ناسیونالیسم است، این بحثی است. ولی اگر این نیست ما بودیم و کردیم، علیرغم همه محدودیت‌هایمان حزب بزرگی چون دمکرات را زدیم داغانش کردیم. اگر کمونیست هست در عراق هم هست، کارگر هم هست و آنجا معترض است. تظاهرات و شکل اعتراضش را نگاه کن. برخوردش با ناسیونالیسم را نگاه کن. چون در یک کلمه در آنجا ننوشته ولی اون رفت جلوی مقرش و گفت اگر شوراها من را قبول نمیکنی نمیتوانی اینجا بمانی. به او گفتند تو کجا بودی که ما رفتیم اینجا را گرفتیم. این ناسیونالیسم است؟ و من هم راحت قبول کنم که ناسیونالیسم است؟ کجای این انصاف است. من می‌گویم چه کسی خواهان مبارزه با ناسیونالیسم بود. به اعتقاد من اگر صد هزار نوشته بنویسی باز بهترین کسی که خواهان مبارزه با ناسیونالیسم است، سازمانده جنبش سوسیالیستی و تقویت کننده جنبش دمکراتیک و مردمی در آنجاست. بهترین مبارزه با آن همین است. هر کسی که میخواهد با ناسیونالیسم مبارزه کند، باید برود این کار را بکند. در این نوشته‌ها در مجموع من سناریو را اینطور می‌بینم. امپریالیسم آمریکا، ناسیونالیسم عرب، ناسیونالیسم کرد، دارد در این فاز به مساله جواب میدهد. چون در این فاز دارد جواب می‌گیرد. می‌روند سراغ بعضی چیزها و کلماتی که در ادبیات ما نیست. در جزوه‌ای که اخیرا منتشر شد، جزوه رفیق منصور حکمت، فکر میکنم اینطور چیزها، مثل هلی کوپتر نباید بیایند. معلوم است کسی که آن مقالات را نوشته بحثش هلی کوپتر نبود. همه دنیا میدانند که بحث این نیست. شما میخواهید دنبال چیزی و کسی بگردید بگویید ناسیونالیسم، این حرف دیگری است. ولی با انکار یک قیام نمیشود این کار را کرد. با این شیوه ممکن نیست ما بتوانیم آنرا جواب دهیم. این حزب ما نمی‌تواند جواب این مساله را بدهد. قیامی شد. من آنجا بودم و همه آدم‌ها بودند.

کیست که جنبش کردستان را به جنبش آواره و دفاع از مردم آواره کردستان تبدیل میکند؟ ژورنالیستی که در لندن نشسته و ادبیات حزب ما که دارد اینطور بروز میدهد. من که کمونیست هستم اگر این نشریات را بردارم ببرم پیش یک آدم کمونیست که در آنجا داشت مبارزه میکرد و جنبش شورایی را به پیش می‌برد، بگویم اینها را بخوان، اسامی را نشان ندهم، شما فکر میکنید بگوید این نوشته یک کمونیست است؟

در مورد جنبش کردستان کمی واقعی فکر کنید. محلی فکر کردن، هر کس که در محل است محلی فکر میکند. نمیشود همه آدمها را گفت آقا همه‌تان جهانی فکر کنید. من می‌گویم باباجان در تحلیل قبلا گفتیم، نوشتیم، دفتر سیاسی هم تحلیلی داده، گفته اوضاع جهانی اینطور است. با این تحلیل می‌روم سراغ قطعنامه‌هایم. در شانی از ب بسم‌الله شروع نمیکنم. همه ماجرا از نظم نوین جهان شروع نمیشود. قبل از آن جامعه بوده، تضاد طبقاتی در آن بوده، طبقه کارگر در آن بوده، احزاب و سازمانها در آن بوده، گرایش‌ها در آن بوده، اینها از ب بسم‌الله شروع نمیشود که شما هم از آنجا شروع کنید و بروید تا تهش از آنجا جواب بگیری. بالاخره

می آید و برخورد میکند. شما میگویید اوضاع احزاب تغییر میکند، من نمیگویم نمیکند. بی برو برگرد تغییر میکند. دنیا دارد تغییر میکند. ناسیونالیسم هم خیلی پدرسوخته تر و امپریالیستی تر دارد تغییر میکند. عوض آن طبقه کارگر آگاهتر می شود و شورای خود را میسازد. کاری که بعمرش فکرش نمیرسید و حالا فکرش رسید. آن روند که تغییر میکند، اینهم دارد تغییر میکند. همه اش یکطرفه نمیشود رفت سراغ این تغییرات. این تغییرات دو وجه مشترک یک روند در دنیا هستند، که در آنجا اتفاق افتاد. حال محدود است، شعار ضد آمریکایی نداشت، کاش داشت. نقد به آن دارید، شعار اتحاد کارگر عرب و کرد را نداد. من هم نقد دارم. کاش میداد و ده چیز دیگر هم همینطور. اگر نقد سر یک جنبش است بیایم نقدش کنیم بسیار خوب. ولی حزب ما در آنجا همین کار را کرد. از نظر تحلیلی من فکر میکنم چون مردم، و اعتراضات کارگری بهر دلیلی در تحلیل د.س. نیست در نتیجه این مساله اتفاق افتاد و مساله از تمام نوشته های ما خط زده شده. در حالیکه واقعیت بزرگتر از آن این است که بخشی از حزب کمونیست آنجا را دارند روی دستشان می چرخاند. چه جنبشی ارتجاعی است؟ این کنتراها هستند؟ اگر با کنترا کمونیست ها رشد میکنند من نوکر کنتراها هستم. آقا این کنترا نیست.

اعتبار و اتوریته یک حزب کمونیست بالا می رود کمونیست ها را روی دستشان می چرخانند. در دنیایی که همه دارند به کمونیست فحش میدهند شعار آزادی - برابری - حکومت کارگری داده میشود. این کنتراست؟ فاتح میگوید اتفاقاتی است دارد روی میدهد. من میگویم نه اتفاقات نیست. این انقلاب است. یک قیام است. بی برو برگرد اتفاقات نیست. حوادثی آنجا اتفاق افتاده بوش می آید؟ میگویم خیر دهها هزار نفر ریختند شورا تشکیل دادند. شوراهای سی هزار نفری در هولیر تشکیل دادند. نمیخواهم بزرگ کنم، میخواهم آمار بشما بدهم. قطعنامه هایش را نشان میدهم. کرونولوژی آنرا نشان میدهم. این مساله از ذهن حزب ما که گوشه اش آنجاست، تازه علاوه بر تمام آنها آنجا ما کارهایی کردیم و حزب ما بی خبر بوده که اینجا بحثش را میکند. ما رفتیم آنجا کار کردیم. با قید احتیاط، قرار صادر کردیم گفتیم رفقای تشکیلات کمونیست و کارگری ما شما حق ندارید سرخود بروید آنجا با بخش کمونیستی و کارگری تماس بگیرید. چون ک.ر. از بالا میخواست کنترل را در دست داشته باشد و شخصا این تماس را میگرفت. در مورد اتحادیه میهنی میگویید با حفظ ملاحظات بله کاملاً با حفظ ملاحظات، به نوشیروان میگفتیم سلام علیکم، به ملازم عمر میگفتیم آقا خواهش میکنم شما اجازه بدهید ماشین های ما این گوشه سریعتر بروند تا کار حزب ما روبراه شود. جفت آنها هم در اتحادیه میهنی بودند.

معلوم است این از ب بسم الله نیست و اولین کار ما نیست و اولین بار نیست که با احزاب آنجا برخورد میکردیم. اولین بار نیست که با ناسیونالیسم روبرو میشدیم. ما سابقه داریم. بنابراین قطعنامه ای که من صادر میکنم قطعنامه ای نیست که از تحلیل جهان شروع کنم، تا به آنجا برسیم. چون در زمینه عمومی بحث کرده ام کاری هم که دارم میکنم از دهسال قبل تا کنون دارم انجام میدهم.

ثالثاً مساله ای که در آنجا اتفاق افتاد یک قیام است. هر کارش بکنی. شعار ضد آمریکایی نداشتن باشد و داشته باشد. هزار مشکل در دنیا باشد. این یک قیام بود. با همه شعارها و خصوصیات و ویژگی هایش. حزب بیاید بگوید من اطلاعات نداشتم. حالا اطلاعات رسید. فهمیدم آنجا یک جنبش انقلابی است. به آن کارگر آمریکایی و اروپایی میگویم این جنبش انقلابی است که در آنجا درگیر بود. کارگران در آن سهم داشتند. شعارهایشان این بود. جنبش انقلابی بود. اینها را میگویم. من راستش احساس میکنم قیامی که دارد اتفاق می افتد خیلی دارد به اتفاقات تبدیل میشود. دنبال فرمول هایی برای آن هستیم. اسد میگوید ما چرا دنبال جناح رادیکال در ناسیونالیسم هستیم و چرا دنبال کارگران نیستیم. کی اینرا گفته که ما دنبال جناح رادیکال در

ناسیونالیسم هستیم. چرا حرفها را این چنین طرح میکنید. کی فکر کرده جناح رادیکالی از آنجا بیرون بکشد. ملاحظتیار را میگوی من تماس گرفتیم و میفهمم. تماس گرفتیم و گفتیم شما کمی رادکالتر هستید. بفرما اگر فکر میکنید آنجا می نوشتیم تو پدرسوخته ای و الان پدرسوخته تر شده ای با تمام پیشمرگانش میریخت سرمان و پدرمان را در می آورد آنوقت چه کسی جواب مساله را میداد. ما هم به آدمهای بی مسئولیت تبدیل میشدیم و نمیدانم چه میشد.

رفقا از اینکه ادبیات حزب در جریانات جنگ خلیج عراق را محکوم نکرد مورد تایید من است. در جمع بندی جهانی فشاری که نظم نوین به طبقه کارگر می آورد خیلی بمراتب وسیعتر بود و باید نوک تیز حمله مان روی آن باشد بی برو برگرد. ولی در مورد این قطعنامه ها، صحبت از ناسیونالیسم میشود و سراغ آن قیام نمیروید و نقطه اتکای واقعی خود را که قیام است به آن اتکا نمیشود. سر از فرمولبندی هایی در می آورد که برایم عجیب است. هیچ سازمانی در عراق وجود ندارد، از "ره وت کمونیستی" تا "یه کیه تی کریکارانی کمونیست" (اتحاد کارگران کمونیست) و...، که خود را کمونیست کارگری نداند. اگر به او بگویی کمونیست کارگری نیستی فورا میزند توی سروکله ات. بروی بگویی حزب ما دارد اینطور میگوید، چه فکر میکند؟ آنکه قیام کرد همه کارگر و زحمتکش بودند. همراه این قیام چیزهایی شد. در قیام همه گرایشات اجتماعی بمیدان می آید. یکی می آید میگوید بله این "اتحادیه میهنی" است و غیره، از نظر نظامی و تعداد واحدهای نظامی اتحادیه میهنی بیشتر بود.

من در گزارشم گفتم. کاش فقط یک ماه و نیم دیگر ادامه می یافت. من قول میدهم مسلحانه میرفتند سراغ همدیگر، اتحادیه میهنی و شوراها، اتحادیه میهنی و شوراها درگیر میشدند. آنها ۳۰۰ نفر را مسلح کردند و رفت به جبهه در عرض یکماه دیگر به ۳۰۰۰ نفر تبدیل میشد پیشمرگان طبقه پایین اتحادیه میهنی همه قطعاً با آن می آمدند. اینطور نیست. همه اش ناسیونالیسم نبود. و از این سر نباید زد. اینکه من در هر قطعنامه ای ابعاد جهانی را بینم میفهمم ولی این وظیفه هر قطعنامه ای نیست. قطعنامه در هر مورد فورا باید بروم همه ادبیات حزب را بیاورم؟ این نمیشود. من فکر میکنم اینجا یک قیام که پایه اساسی ماست و نقطه قوت و حرکت ماست در کل این ادبیات ما نادیده گرفته میشود و بنابراین طبیعی است که جایی که آن نادیده گرفته شود، از چهارچوب ناسیونالیسم سر در آورد. و مجبور است هشدار دهد آقا جان مواظب باش همه را دارند میخورند. دنیا تبدیل میشود به ناسیونالیسم! چون واقعا همین است. هشدار در مقابل ناسیونالیسم بجاست. من هم در مبارزه با ناسیونالیسم مبارزه کرده ام. مخالف ناسیونالیسم با همه وجودم هستم. ولی فقط ناسیونالیسم نیست. قیام را به ناسیونالیسم ندهید.

اصغر کریمی : من فکر میکنم بحث از این شد که آنجا قیام بود، جنبش شورایی بوده و به رسمیت شناخته نمیشود. باشد من فرض میکنم آنجا اصلاً قیام بوده، قیام کارگری هم بوده، بیشتر از این که کسی ادعایی ندارد. ولی همه بحث این نبود. اگر این هست آنوقت آن قطعنامه چیست؟ چطور میشود که قیامی آنجا اتفاق افتاده، جنبش شورایی مرکز ثقل آن بوده، ستون فقرات آن بوده، چنین اتفاقاتی افتاده و حالا همه مدافع سینه چاک این انقلاب شده اند و گویا عده ای ضد این قیامند و عده ای طرفدار قیام، اما در همان حال آنها که طرفدار قیام هستند در قطعنامه شان دقیقاً کنار ناسیونالیسم می ایستند. در قطعنامه اول یک جمله کافیست که کل موضع را نشان بدهد.

من فکر نمیکنم اینجا اینطور از قطعنامه اول دفاع شود. خیلی لغزش اساسی در آن بوده. حتی اگر کلیات آن هم بد نبود، یک جمله که در آن میگوید "توضیح مواضع خودمان" به اتحادیه میهنی، که حسین مرادیگی

توضیح داد، مساله را روشن میکند. راستی چه میخواستیم بگوییم. حتما چیزی نمی گفتیم زننده باشد و گزنده باشد. همین کافیسست که نگرشی که در قطعنامه اول هست و بحثی که در آن هست را نشان دهد. مدافعینش نشان میدهند که چه مضمونی دارد و ماهیت آن چیست؟ چه میخواستید واقعا به اتحادیه میهنی بگویید؟ اینجا که همه شدند ضد ناسیونالیسم و نقش احزاب ناسیونالیسم کلا بسر آمده اینها را میخواستید بگویید. میخواستید بگویید تو هم در شکست جنبش مردم شریک بودی؟ تو آنها تسهیل کردی؟ اینها را میخواستید بگویید؟ میخواستید بگویید کنار آمریکا ایستادی؟ و نقش کنترها را شروع کردی به بازی کردن؟ اینها را اگر میگفتیم که ظاهرا پدرومان در می آمد. کومه له همیشه عاقلتر از این بوده و همه رفقا هم عاقلتر از این هستند که ملاحظات دیپلماتیک را نبینند. کسی هم این بحث را ندارد که باید ملاحظات دیپلماتیک در مورد اتحادیه میهنی زیر سؤال برود و بگوید رابطه دیپلماتیک نباید با آن داشته باشیم. ولی بحث این نیست. قطعنامه از انقلاب حرکت میکند، و از اینکه دو فاز است و این دو فاز را به رسمیت نشناسیم نمیتوانیم کل رویدادهای این دوره را بفهمیم و بلافاصله اولین بندی که نتیجه گیری میکند اینست که باید سراغ اتحادیه میهنی برویم، تسلیت بگوییم و... آخر چرا تسلیت را به او بگوییم. آنکه خود مسبب است و یک عامل در وضعیتی که بسر مردم آمده می باشد، چه تسلیتی به آنها بگوییم؟

محمد امین حسامی : پس چرا به امیر قاضی در مورد ترور همسرش تسلیت گفته میشود؟

اصغر کریمی : او زنش را کشتند. من بخاطر اینکه حزیش فلان بوده و بلایی سر مردم کردستان ایران آمده که تسلیت نگفتم. هم د.س و هم کمیته خارج کشور حزب تسلیت گفت. این یک مساله انسانی است. این موضوعی انسانی است و کاملا بلحاظ سیاسی قابل دفاع. ولی شما نتیجه میگیرید که اگر بلایی سر مردم کردستان ایران هم آمد به امیر قاضی تسلیت را بگوییم. این موضعگیری ای است که شما ممکن است داشته باشید. نتیجه گیری این قطعنامه هم همین است. تسلیت را به که میگویی؟ به مسبب؟ به یکی از عواملی که در شکست مردم نقش داشته تسلیت میگویی؟ و بیشترین دوستان حال و آینده را در میان آنها جستجو میکنی؟ انگار همه بی خبریم. بحث این نبود که رابطه دیپلماتیک نداشته باشیم و آنها را خنثی نکنیم. ما باید هر جا که میتوانیم دوست پیدا کنیم تا کارمان را تسهیل کنیم. سه جمله در قطعنامه است که کاملا گویاست. نمیشود دو تا را حذف کرد و یکی را گرفت. برویم تسلیت بگوییم، مواضعمان را به او بگوییم و با این موضع که لابد بگیریم بیشترین دوستان حال و آینده را هم در میان آنها پیدا کنیم. بحث اینست. این جمله در ادامه آن دو تاست و بدون آن معنی ندارد. من فکر میکنم همین کافی است که جایگاه این قطعنامه را روشن کند. و بهمین دلیل برایم عجیب است که علیرغم اینکه بحث شکافته شده باز هم عده ای از رفقا صریحا از آن دفاع میکنند.

صحبتهای رفیق فاروق هم با مثالهایی که آورد بنظر میرسد که دارد از همین دفاع میکند اشاره اش به ملاقات با ملازم عمر و فلانی و فلانی دارد همین "بیشترین دوستان" را توضیح میدهد. اگر شما مدافع قیام هستی نمیتوانی بیشترین دوستان حال و آینده را در اتحادیه میهنی پیدا کنی. هرچه بیشتر رفقا انقلاب و جنبش شورایی را کش میدهند بیشتر باید به نقد قطعنامه اول و موضع ناسیونالیستی آن برسند. اگر واقعا قیام در آنجا اتفاق افتاده و اینطور باید از آن دفاع شود، جنبش شورایی مرکز ثقلش بوده، پس چرا نگران نفوذ اندیشه ها و تفکر ناسیونالیستی در آن نیستید؟ چرا در فکر این نیستید که قبل از هر چیز تاکیدات مان را جایی بگذاریم که این نفوذ را کم بکنیم؟ چرا نگران این نیستید که آن جریان کارگری در مهمترین مساله ۳۰-۲۰ ساله گذشته دنیا موضع انترناسیونالیستی نگرفته؟ چرا نگران این نیستید و آنوقت تاکیدات و استنتاجات را از آن نمیگیرید؟ چرا نگران این نیستید که تمام جریانات ناسیونالیسم دارند در خارج در خانه تاچر و سفارت آمریکا میروند که



بیا باز هم آدم کشی و عرب کشی بکن تا به نان و نوایی برسیم. و در داخل این کارها را میکنند و با ارتجاعی ترین جریانات دارند نزدیک میشوند و تفرقه بین کارگر و زحمتکش کرد و عرب می اندازد که تا دهها سال آثارش باقی میماند. چرا حساسیت نشان داده نمیشود و قطعنامه پیشنهادی از این سر نوشته نمیشود؟ بقول منصور حکمت تازه آن چیزهایی که نوشته نشده مساله اصلی است. اگر از یک موضع انترناسیونالیستی و کمونیستی حرکت میشد، چرا، بقول یکی از رفقا، نمیگفتیم چرا این چیزهای بدیهی را دفتر سیاسی به رخ ما میکشد؟ مساله وحدت کارگر کرد و عرب را.

منصور حکمت دارد از موضعی انترناسیونالیستی حرکت میکند از یک موضع جهانی دارد حرکت میکند. مساله در این ابعاد اتفاق افتاده و مثل قیام ایران نبوده که چیزی اساسا در چهارچوب ایران بوده باشد. این دو فاز که رفقایی میگویند طبعاً بی ارتباط با هم نبوده اند. همه هم از نظم نوین دارند حرف میزنند ولی در این قطعنامه بحث نظم نوین اصلاً جایی ندارد. دلیلش این است که نظرات د.س. از جایی دیگر، از تبیین دیگری شروع میکنند و با افقی دیگر دارد جلو می آید، تاکیداتش را جای دیگر می گذارد، استنتاجاتش چیز دیگری است. این قطعنامه هم از یکجای دیگر دارد حرکت میکند و استنتاجاتش هم یک چیز دیگر است. این، دو خط، دو تبیین و دو افق جداگانه است. بحث اصلاً قیام و شورا نیست. هر چه بیشتر روی قیام تاکید کنی به چیز دیگری میرسی. لااقل به جنبش شورایی میرسی. از نظر یک سری رفقا انقلاب مساوی ناسیونالیسم در نظر گرفته شده و در قطعنامه هم همین منعکس است. نمیتوانی از کنار اتحادیه میهنی شیفت کنی به این بحث که گویا مساله این است که یک عده میگویند قیام و یک عده دارند نفی اش میکنند. پروبلماتیک اصلی واقعا این نیست که قیام بوده یا نبوده، جنبش شورایی بوده یا نبوده و عده ای موافقند عده ای مخالفند. همچنانکه اختلاف هم از اینجا شروع نشد. اختلاف از ۶-۷ ماه پیش، قبل از این جریانات و اصلاً قبل از جنگ شروع شد که هنوز هم ادامه دارد. اینها دو افق جدا و دو تبیین جدا هستند. بحث، بحث قیام و شورا نیست. هر چه بیشتر روی قیام تاکید میکنی به چیز دیگر باید بررسی. فکر میکنم کسی که از چهارچوب محلی خارج نمیشود، نتیجه گیری هایی که میکند منطقی است. ولی چه اتفاقاتی داشت می افتاد؟ داشت میلیتاریسم امپریالیستی در سطح جهانی تحکیم میشد که تاثیرات آن برای یک دهه در سراسر دنیا می گذاشت، داشت نژادپرستی تحکیم میشد و رشد میکرد، با این جریان، چند صد آدم اروپایی در مقابل میلیونها آدم غیر اروپایی برجسته میشد و مرکز ثقل افکار عمومی قرار میگرفت، روشهای استعماری کهنه داشت احیاء میشد، داشت آماده میشد یک جنگ خانه برانداز در عراق را بر پا کنند و کردند و بیش از صد هزار نفر آدم را سلاخی کردند و خانه خراب کردند و کرد و عرب را کشتند. در آنجا وضعیت این بود و در سطح جهانی و در سطح عراق هم چنین جنب و جوش ناسیونالیستی بود، برای مشروعیت دادن و حقانیت دادن به این هجوم آمریکا که بطور صریح کنارش ایستاد و مشغول تفرقه انداختن بین کارگر کرد و عرب بود. اینها مولفه هایی هستند که میتوان از آن شروع کرد و بعد جایگاه مبارزه در کردستان عراق و جنبش آنجا را هم معلوم کرد. اینها محورهای اصلی بود. چرا اینها تکامل نمیدهد؟ چرا بلافاصله جنبش شورایی ما را ذوق زده کرده و میخوایم دنیا را از سر آن توضیح دهیم؟ این ما را به نتیجه گیری غلطی میرساند. نظم نوین را همه قبول دارند. ولی معلوم نیست ارتباطی با ادامه تبیین شان دارد یا نه؟ یک جایی واقعیت دارد ولی از آنجا که وارد جنبش کردستان میشود دیگر این مولفه ها ربطی ندارند و جنبش کردستان را باید جور دیگری توضیح داد و اینها نباید بر جنبش کردستان ناظر باشد. من فکر میکنم یک جریان سوسیالیستی این چیزها را باید در عراق می دید. اینها مهمترین مولفه ها بودند. قبل از هر چیز موضع آمریکا را محکوم میکرد. حالا اینجا این شد یک چیز پیش پا افتاده که بقول رفیق فاروق بازی با الفاظ است. جریان ارتجاعی که در سطح دنیا از طرف آمریکا رهبری میشد، هژمونی میشد مهمترین مساله آندوره هم این بود که در مقابل آن بایستی. این صرفاً یک شعار نبود. یک جنبش وسیع ضد جنگ بود در مقابل آمریکا. حالا این مساله آنقدر حقیر و کوچک شده که با مساله ضد امپریالیسم خمینی

مقایسه میشود! رفیق ابوبکر میگوید اگر یک شعار میدادند تمام بود؟ همه آنها که آزادیخواه بودند، انساندوست بودند، کارگر دوست بودند، داشت دلشان خون میشد که چگونه جنبش ضد جنگ را میشد تقویت کرد، کینه و نفرت موج میزد علیه آمریکا و متحدینش و تمام رسانه‌های اروپایی که داشتند بیشتر آنها توجیه میکردند. جنگی علیه کل بشریت بود. حال اگر شعار میدادند کافی بود و یا خمینی هم ضد آمریکا بود و ... و اینطور جواب میدهید به این بحث؟

## اعتراضیه ای به نوشته رفیق منصور حکمت

محمد شافعی

این دیگر امر پذیرفته شده‌ای است که در حزب ما گرایش‌های سیاسی مختلفی وجود دارند و تا جائیکه به تبیین منصور حکمت مربوط می‌شود و در نوشته‌ها و مقالات مختلف بقلم او بیان شده است، این گرایش‌ها به سه دسته تقسیم شده‌اند: نخست گرایش راست ناسیونالیسم کرد، دوم گرایش راست شبه چپ نوئی و لیبرال و بالاخره سوم گرایش چپ.

اما سوال این است که هرگونه اختلاف نظر احتمالی در آینده و یا فعلاً موجود، حول مسائل مختلف سیاسی، تشکیلاتی الزاماً در یکی از این دسته بندی‌ها قرار می‌گیرد؟ آیا هر تبیین متفاوت از یک پدیده ناگزیر باید در یکی از این "ایسم"ها قالب زده شود؟ از نظر من خیر، و فکر میکنم جواب رفیق منصور حکمت هم به این سوال منفی است. چرا که هم اینک در جمع چهار نفره سابقاً کانون و اکنون د.س که بنا به تعریف همگی به گرایش چپ تعلق دارند، وجود اختلاف نظر بین آنها را حول یک پدیده واحد می‌توان مشاهده کرد. علاوه بر این اصطلاح حزب یک بنی هم فکر نمی‌کنم به این معنا باشد که آدمها در تمام موارد و در همه زمینه‌ها مثل هم بیندیشند، مثل هم تحلیل کنند و به یک نتیجه واحد هم برسند. بلکه بنظر من حزب یک بنی بیشتر بیانگر تعلق آدمهاست به یک دستگاه معین فکری طبقاتی و تعلق به یک جنبش معین اجتماعی. طبیعتاً این حزب نیز جناح چپ، راست و مرکز خود را خواهد داشت. بدون اینکه در مقاطع مختلف آدمهای معینی همواره راست یا همواره چپ باشند.

با ذکر این مقدمه قصد دارم وارد بحثی بشوم که احتمال می‌رود در آینده به یکی از موضوعات مورد مجادله درونی تبدیل شود.

رفیق منصور حکمت در جزوه‌ای تحت عنوان "ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق، نقدی بر سه نوشته از رفیق عبدالله مهتدی" دست به تلاش به نظر من ناموفق زده است تا با استناد به سه نوشته از رفیق عبدالله مهتدی در مورد وقایع اخیر کردستان عراق، نارسائیه‌ها و کاستی‌های این نوشته‌ها را به وجود یک تفکر ناسیونالیستی در بینش نویسنده آنها نسبت دهد.

در این جا من قصد دفاع از نوشته‌های رفیق عبدالله مهتدی را ندارم. بنظر من اشکالات چندی را می‌توان در آنها دید و برشمرد، که ایضا قصد ندارم وارد این بحث نیز بشوم. موضوعی که مرا وادار به نوشتن این سطور

می‌نماید، شیوه‌ای است که رفیق منصور حکمت در جزوه خود در قالب نقد یک نوشته در پیش گرفته است. شیوه‌ای که نه تنها به وضوح بیشتر دیدگاه‌های موجود در حزب ما کمکی نمی‌کند، بلکه برخلاف دیگر آثار رفیق منصور، آرزو می‌کنم هرگز سرمشق رفقای حزبی ما چه در مبارزات درون تشکیلاتی و چه در مبارزه با جریان‌های دیگر قرار نگیرد.

اشکالات عمده‌ای که، لاقلاً از نظر من، نوشته رفیق منصور بعنوان یک نقد سیاسی دارد به اختصار چنین می‌باشد.

– رفیق منصور بجای پرداختن به اصل نوشته‌ها بیشتر آنچه را که نوشته نشده است مورد نقد قرار می‌دهد. با توسل به کلمات و یا عباراتی در متن، سعی می‌کند امتداد آنها را در ذهن نویسنده، البته آنطور که خود می‌خواهد، پیگیری کند. چنین کاری که بیشتر به روان‌کاوی و انگیزه‌شناسی شباهت دارد تا نقد، معمولاً به سادگی به نتایجی ختم می‌شود که "دلخواه" نویسنده است. کمترین زیان این شیوه پوشیده ماندن اصل اختلاف است. بعلاوه با توسل به روان‌کاوی هرگز نمی‌توان واقعا کسی را مجاب نمود و حتی نمی‌توان حریف را خلع سلاح کرد.

– رفیق اتهاماتی را به رفیق عبدالله منتسب می‌کند اما دلیلی برای اثبات آنها نمی‌آورد. و در مواردی متوسل به ذکر پاره‌ای از اتفاقات درون تشکیلاتی می‌شود که اتفاقاً ربطی به عبدالله ندارد، و رفیق منصور با سکوت در مورد تاریخچه این رویدادها و بیان کلی آنها، مانع قضاوت صحیح خوانندگان جزوه‌اش و کلاً رفقای تشکیلاتی می‌شود.

– ضمیمه‌های الصاقی که در جزوه تحت عنوان سندهای شماره ۱ و ۲ از آنها اسم برده می‌شود و رفیق منصور در نقد خود بیشتر به آنها استناد می‌کند، بندها و موارد بسیار بیشتری را شامل می‌شوند. اینها در مجموع خود یک کل را تشکیل می‌دهند. تفکیک و بررسی جداگانه این مواد بدون در نظر گرفتن ارتباط ارگانیک آنها، شیوه‌ای که رفیق منصور بکار برده است اساساً مضمون نوشته‌ها و حکمت نوشتن آنها را بی‌معنا جلوه می‌دهد. رفیق منصور عمداً چشم خود را بر روی قسمت زیاد این نوشته‌ها می‌بندد، چرا که مضمون آنها درست خلاف استدلال‌های رفیق هستند.

– در طول نوشته رفیق منصور، خواننده شاهد برچسب زدن‌ها، بکار بردن القاب و تعبیرات ناروا و ناحقی است که گاه بیانی کاملاً استهزاء آمیز بخود می‌گیرد. این تعبیرات و اصطلاحات از جدیت متن، حتی به عنوان یک نوشته، می‌کاهد. خصوصاً اگر در نظر بگیریم، کسی از این تعبیرات استفاده می‌کند، که زمانی علیه جریان‌های سیاسی دیگر که با همین ترمینولوژی به جنگ حزب ما می‌آمدند، به جدال قلمی شدیدی پرداخته است.

اینها و نکات دیگری نه چندان حاشیه‌ای، مطالبی هستند که در سطور بعدی به آنها می‌پردازم. رفیق منصور حکمت مقاله خود را با مقدمه‌ای شروع می‌کند. و در ابتدای نوشته چنین می‌آید:

"رویدادهای اخیر در کردستان عراق .... در عین حال عمق نفوذ تمایلات و اندیشه‌های ناسیونالیستی کرد در صفوف حزب کمونیست ایران را نیز بار دیگر به نمایش گذاشت. من اینجا از ذکر تحرکات و جنب و جوش ناسیونالیستی در سطوح درون تشکیلاتی و آکسیونی می‌گذرم چرا که این بار خوشبختانه و یا متأسفانه این تمایلات در شکل تبیین شده و مکتوب بصورت مقالات و قطعنامه‌هایی وجود دارند و می‌شود مستقیماً به خود این نوشته‌ها پرداخت."

رفیق منصور بعنوان عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران، علی القاعده گزارشهای مختلفی از گوشه و کنار تشکیلات در اختیارش قرار می‌گیرد و بر همین اساس نیز از تحرکات و جنب و جوش ناسیونالیستی در درون تشکیلات آگاه است.

شکی نیست که چنین تحرکاتی وجود داشته‌اند و کسانی در صفوف حزب ما نیز احتمالا باین تحرکات پیوسته‌اند. اما خواننده‌ای که از این گزارشات بی‌نصیب است و ناگزیر است مبنای قضاوت خود را این جزوه قرار دهد، تکلیفش چیست؟

چگونه می‌توان به کم و کیف این تحرکات پی برد؟ رفیق عبدالله تبیین کننده کدام تحرکات و تمایلات ناسیونالیستی است و مهمتر از آن چگونه به سخنگوی آنها تبدیل شده است؟

تدوین یک قطعنامه در مورد اوضاع کردستان عراق هر چند دارای اشکال و نارسا باشد، برای احراز چنین مقامی کافی نیست.

هدفم از طرح این سوالات طبعاً گشودن بحثی حقوقی اندر باب چگونگی اثبات بزهکاری نیست. و بطریق اولی معترض این هم نیستم که چرا این تحرکات ناسیونالیستی به تشکیلات گزارش نشده است، بلکه قصدم انگشت گذاشتن روی هدفی است که این نوع کلی‌گویی‌ها تعقیب می‌کنند. بقول رفیق منصور این یک نوشته سیاسی است و اگر ربط‌ها را نمی‌شکافد حکمت سیاسی خاصی دارد.

رفیق منصور، همانطور که معمول خودش است حرف آخرش را اول زده است: برای تحرکات دوره اخیر ناسیونالیسم کرد در تشکیلات باید رهبر پیدا کرد. اگر اسناد هم به اندازه کافی گویا نیستند غمی نیست. نسبت دادن یک بلاهت آشکار به مخالف خود، ترسیم چهره‌ی کاملاً مخدوش از او، قلمفرسایی در نقد این چهره کذایی و سپس لگد کردن حیثیت و چهره واقعی‌اش. این اساس سناریویی است که در قالب نقد نوشته‌های رفیق عبدالله تدارک دیده شده است. ادامه مقدمه به روشن شدن بیشتر این مطلب کمک می‌کند.

رفیق منصور در ابتدای مقاله خود خصلت عام نژاد پرستی، ناسیونالیسم و مذهب را برمی‌شمارد و مشخصاتی را که موجب تشخیص ناسیونالیسم در رویدادهای اخیر خلیج فارس می‌شوند طی صفحات ۲ و ۳ جزوه در چهار بند رده‌بندی می‌کند.

آنچه در این صفحات خواننده را بدنبال خود می‌کشانند، ادعا نامه‌ای است علیه تفکر ناسیونالیستی و بر ملا کردن گنبدگی آن. نویسنده با بیانی شیوا نشان می‌دهد که ناسیونالیسم کرد هم با نقطه عزیمتش از "ملت خود" چگونه "بی‌اعتنایی به حداقل معیارها و انتظارات آزادیخواهانه را به نمایش می‌گذارد".

در اینکه مکاتب و ایدئولوژی‌های فوق‌الذکر خصلتا واجد این خصایص ارتجاعی و ضد انسانی هستند شکی نیست، هدف نویسنده هم از بیان این مطالب به هیچ وجه یک ترویج عام در باره این مقولات نیست. رفیق منصور مدعی است که مقالات عبدالله "همین مشخصات را باشد که با پوشیدگی و ظرافت بیشتری بروز می‌دهند" و خواننده با هر مقدار کنکاش در می‌ماند که کدامین اشاره مستقیم و یا تلویحی مقالات مورد بحث بیانگر قرار گرفتن در اردوی آمریکا و تف انداختن بر روی بشریت معترض به این تجاوز است."

چه خوب می شد رفیق "پوشیدگی و ظرافت" مقالات را به کناری می زد و چهره کریه و ضد انسانی نویسنده ای را که در مقابل "دریده شدن شکم زندهای حامله ملت دیگر" خم به ابرو نمی آورد بر ملا می کرد. چه خوب می شد برای خواننده روشن می کرد حکمت آمدن جمله "تقدیس هنر و اخلاقیات عقب مانده ملی توسط چپ های جهان سوم و از جمله ایران و کردستان نمونه دیگری است" چیست و چه ارتباطی با مقالات عبدالله پیدا می کند.

تقییح عام تفکر ناسیونالیستی یک چیز و انتساب آن به کس یا به نوشته ای چیز دیگری است. بین این دو فاصله ای وجود دارد، تلاش رفیق منصور در متهم کردن رفیق عبدالله به داشتن بینش ناسیونالیستی بدون اینکه توانسته باشد این فاصله را پر کند، یا ارتباط را با استناد مستقیم به نوشته های نویسنده ثابت نماید، در کل نقد نافرجام مانده است. فرستادن پیام ابراز همدردی برای رهبران اپوزیسیون کرد عراقی، هر اندازه که خطا باشد، به تنهایی کسی را در صف نظاره گران خندان مصائب مردم عرب قرار نمی دهد.

فکری که در همین رابطه بطور طبیعی ذهن هر کس را بطرف خود می کشاند، این سوال آزار دهنده است که بالاخره مرز بین کمونیسم و راست افراطی کجا شروع می شود. چرا این مرز از پل صراط مذهبی ها هم باریکتر شده است. یک لکننت زبان کافی است تا به چاه ویل اردوگاه بورژوازی و امپریالیسم سرنگون شوی. اینجا نه سوابق و پیشینه، نه افکار و اعلام مواضع فعلی هیچیک موجب رستگاری نیستند. بالاخره "میزان" چیست و مرز بین کفر و دین کجاست؟

## جریان "دو فاز"

طبق نظر رفیق منصور اشتباه تحلیلی رفیق عبدالله از جمله در این است که با دوره بندی ای که برای جنگ خلیج قائل می شود، بطور مصلحتی تاریخ و پیوستگی این کل واحد را از هم تفکیک می کند. بر این اساس مصلحت مورد نظر رفیق عبدالله باید این باشد که بر همسوئی و "صف بندی اپوزیسیون کرد و انتخاب سیاسی و تاریخی ناسیونالیسم کرد مبنی بر پیوستن به بلوک آمریکا" چشم می بندد و موجب می شود که این مهم بفراموشی سپرده شود.

در این جا چند نکته را باید مورد توجه قرار داد. تا جاییکه به سندهای ضمیمه ۱ و ۲ مربوط می شود، این نوشته ها بعنوان طرح پیشنهادی یک قطعنامه از طرف رفیق عبدالله به د.س ارائه شده اند، تا مبنای برخورد ما به رویدادهای عراق قرار گیرند. نویسنده قطعنامه تصریح می کند که "این قطعنامه همه چیز را در مورد عراق در بر ندارد و با این هدف تنظیم نشده است". از این گذشته همانطور که پیداست این اسناد اعلام موضع سیاسی نویسنده در مورد رویدادها نیست. و چون یک سند داخلی است، الزاما وسواس لازم را در بر ندارد و خیلی چیزها می تواند با توجه به توافقات عمومی مفروض گرفته شود. در یک سند داخلی، که قرار بوده مبنای پاره ای عملکرد تشکیلاتی قرار گیرد لزومی به تکرار همه احکام پذیرفته شده نیست. صرف پرداختن به برشی از یک "رویداد خیره کننده جهانی" چرا بمعنی انکار کل این رویداد است؟ بعلاوه بند ۲ سند اول که ظاهرا رفیق منصور نیز تأیید می کند قبل از هزیمت و "خراب کردن" احزاب اپوزیسیون کرد نوشته شده است به امر و موضعگیری در مقابل جنگ خلیج اختصاص یافته است. برای رفیق منصور هیچیک از این عوامل پذیرفتنی نیست.

وانگهی، این اسناد به د.س ارائه شده اند. نویسنده آنها خود اذعان می کند که در برگیرنده همه مسایل مربوط به عراق نیست. اگر یک دانشگاه مفروض "این اسناد را بعنوان تزهای نارسا و بی مطالعه به محقق بر می گرداندند" چرا د.س ما چنین نکرد؟ یکی از وظایف د.س کنترل و هدایت فعالیت های سیاسی درون

تشکیلات است. حال از دو خارج نیست. یا نویسنده به اشتباهاتش پی می‌برد و آنرا اصلاح می‌کرد پدیده‌ای که در حزب ما - و احتمالا هر حزب دیگری - یک سنت است یا بر مواضع خود پای می‌فشارد. بالاخره کسی که خود را صاحب عقیده و اندیشه‌ای متفاوت از دیگری می‌بیند، با توپ و تشر که میدان خالی نمی‌کند. اما د.س هم این وظیفه خود را فراموش می‌کند. بنظر می‌رسد توافق عمومی مبنی بر انتصاب عبدالله به رهبری "تحركات و جنب و جوشهای ناسیونالیستی" وجود دارد.

نکته دیگر مسئله ارتباط با اپوزیسیون کرد عراقی است. این ارتباط به گذشته دورتری مربوط می‌شود و مسئله پوشیده‌ای نیست. دولت عراق هم از ارتباط ما اطلاع دارد. یعنی ما همواره و بطور رسمی وجود این ارتباط با اپوزیسیون کرد عراق را تأیید کرده‌ایم. دولت ایران نیز از آن اطلاع دارد. همه تشکیلات ما و بطریق اولی همه کادرهای رهبری حزب ما از این ارتباط مطلع هستند. نور پروژکتورهای تلویزیونهای کشورهای غربی باعث نشده است که ما ناگهان به ارتباط این گروهها با غرب پی ببریم. در واقع همانطور که رفیق ایرج آذرین در مقاله "تراژدی کرد" در کارگر امروز شماره ۱۴ اشاره می‌کند، "مدتها بود که احزاب ناسیونالیست کرد تلاش می‌کردند به غرب تفهیم کنند که صادقانه مایلند مطابق قوانین آنها بازی کنند" اما علیرغم این وقوف و آگاهی، ارتباط تشکیلات ما در حد معینی و با دلایل معینی با آنها ادامه یافته است. من هیچ نوشته مکتوبی را سراغ ندارم که طی آن کسی به این ارتباط و ادامه آن انتقادی داشته باشد. هر چه بحافظه‌ام مراجعه می‌کنم، نمی‌توانم بخاطر بیاورم که کسی یا کسانی از رهبری حزب ما ملاحظه‌ای در این باره داشته‌اند. به همین خاطر لحن و بیان رفیق منصور وقتی در این باره اظهار نظر می‌کند، برای من تعجب‌آور است.

رفیق می‌نویسد: "مگر نه این است که دولت عراق قبلا، تا آنجا که تبیینهای شفاهی دست اندرکاران حزب کمونیست در کردستان گواه مسئله است، برای هشدار به شما در مورد نزدیکی به احزاب اپوزیسیون کرد اردوگاهتان را بمباران شیمیایی کرده و حدود ۳۰ نفر را کشته، بارها اخطار داده و احتیاط در اینمورد یکی از اصول دیپلماسی کومه‌له است؟"

رفیق منصور در اینجا با صیغه دوم شخص جمع کسانی را خطاب قرار می‌دهد. "برای هشدار به شما"، "اردوگاهتان" موضوع از چه قرار است؟ کدام شما؟ اردوگاه چه کسانی؟ رفیق منصور حق ندارد آنطرف خط بایستد. از زمان تشکیل حزب کمونیست ایران - اگر نه قبل از آن - رفیق منصور از این ارتباط اطلاع دارد، بعد از تشکیل حزب، یعنی نزدیک به یک دهه، رفیق منصور همواره عضو ارگانهای رهبری تشکیلات ما بوده است، تعیین سرنوشت تشکیلات و تعیین خط مشی سیاسی سازمان کردستان حزب و از جمله ارتباط با احزاب، سازمانها و دولت‌های دیگر در حیطه اختیارات رفیق بمشابه عضو موثر این ارگانها بوده است و خود در بیشتر موارد تدوین کننده و یا تدقیق کننده این خط مشی بوده است. از اینرو رفیق ما بسادگی می‌توانست اظهار نظر کند، تصمیم گیری نماید و آنطور که صلاح می‌دانسته است، قطع یا اصلاح این ارتباط را پیشنهاد نماید. و جدا فکر نمی‌کنم با مخالفتی روبرو می‌شد. نمی‌توانم بپذیرم که رفیق منصور نیز پایبای افکار عمومی مردم اروپا به ماهیت احزاب اپوزیسیون کرد پی برده است. اگر احزاب اپوزیسیون کرد عراق کنتررا و اونیتا هستند، این دگردیسی یک شبه بوجود نیامده است. بنابر این اگر انتقادی به این نوع ارتباط وجود دارد، اگر نه بیشتر، لااقل به اندازه دیگر اعضای رهبری حزب متوجه رفیق منصور هم هست.

اینکه هر حزبی به تناسب اوضاع و احوال تاکتیک‌هایش را تغییر می‌دهد، روابط خارجیش را حک و اصلاح می‌کند، امری است قابل فهم. رفیق منصور نیز می‌تواند در موقعیت رهبری حزب حکم به اصلاح مسیر حزب در دیپلماسی و روابط خارجیش بدهد. و سیاست جدید را طی ابلاغیه‌ای به اطلاع اعضای حزب برساند. و تازه بعد از این کارهاست که افراد می‌بایست مورد مواخذه قرار گیرند.

اینکه ارتباط تاکنونی با احزاب اپوزیسیون کرد عراقی، سیاست درستی بوده است یا خیر، بحثی است قابل طرح در یک پلمیک سیاسی و ابدا ایرادی به آن وارد نیست. اما طرحی که با نوشته رفیق منصور در ذهن خواننده ترسیم می شود آن چیزی نیست که در عالم واقع وجود داشته باشد. مواضع عبدالله به هر میزان ناسیونالیستی باشد، تاریخچه روابط با این احزاب را وارونه نمی کند. نکته دیگری که در نوشته رفیق منصور بطور برجسته ای بچشم می خورد، یکی گرفتن حرکت مردم کردستان عراق و احزاب ناسیونالیستی است. نویسنده بنحو عجیبی اصرار دارد که اولی را نادیده بگیرد و هر بار که ناچار می شود اسمی از آن ببرد، بلافاصله آن را به احزاب ناسیونالیست کرد منتسب می کند. انگار فراموش می کند که چند صفحه قبل در همین جزوه چندین پاراگراف علیه این تفکر و علیه این "برسمیت شناختن حس تملک ناسیونالیسم به ملت و تعلق وجود و حرکت مردم یک ملت به ناسیونالیسم" مطلب نوشته است.

در نوشته های رفیق عبدالله کل مسئله پیرامون "خیزش توده ها" و "حرکت توده های مردم" دور می زند و اگر صحبتی از احزاب ناسیونالیست می شود "حرکت توده ها" محور بودن خود را از دست نمی دهد. اتفاقا کل قطعنامه هم به این منظور تهیه شده است که "مبنای روش برخورد ما به این جنبه از تحولات عراق قرار گیرد".

آیا این تعدد در یکی گرفتن و همسان شمردن حرکت توده های مردم در کردستان عراق و احزاب اپوزیسیون کرد به این خاطر است که در عالم واقع همانطور بوده است؟ آیا مطابق دانسته ها و گزارشات رسیده به رفیق منصور تمیزی نمی توان بین آنها قائل شد؟

واقعیات غیر از این می گویند. گزارشی که توسط چند تن از اعضای ک.م و کادرهای کومه له تهیه شده که خود آن ایام در کردستان عراق بسر می بردند، خلاف این را ثابت می کند. شاید گفته شود روایان این گزارش نیز خود ناسیونالیست هستند و به همان ورطه افتاده اند که عبدالله، بنابراین گفته هایشان قابل استناد نیست. اما قضیه اینجاست که خود رفیق منصور هم نظری غیر از نظر فعلی خود داشته است. جنبش مردم که در این جزوه این چنین در مورد آن سکوت می شود، با حرکت احزاب ناسیونالیست یکی قلمداد می شود و یا "با رنگ عوض کردن عشایر مسلح شده توسط دولت" توضیح داده می شود، در گذشته نه چندان دور، یعنی حدود یکماه قبل از انتشار این جزوه، یعنی زمانی که این حرکت هنوز به دستمایه ای برای تسویه حسابهای درون تشکیلاتی تبدیل نشده است، بعنوان "اعتراض توده ای و مردمی" وجود داشته است. توضیح می دهم:

در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۹۱ دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران در جزوه ای داخلی رؤس نظرات خود را در مورد رویدادهای اخیر در کردستان عراق بیان کرده است. در صفحه ۲ این جزوه در بند ۵ چنین آمده است: "... عملکرد ناسیونالیسم کرد در بحران خاورمیانه، از جمله با ... تعمیق شکافهای ملی میان زحمتکشان عرب و کرد، ائتلاف با ارتجاعی ترین نیروهای محلی نظیر بنیادگرایان شیعی در عراق، قیچی کردن روند اعتراض توده ای و مردمی به نفع بند و بست از بالا برای کسب قدرت ...".

پس معلوم می شود که این حرکت "رنگ عوض کردن عشایر مسلح شده و توسط دولت" نیست بلکه روند اعتراض توده ای و مردمی است. این "روند اعتراض توده ای و مردمی" نه تنها وابسته به احزاب ناسیونالیست نیست، بلکه توسط آنها "قیچی" می شود!

فکر می کنم این جمله بیان واقعیتی است که در کردستان عراق رویداد. در این فاصله یکماهه هیچ اتفاق دیگری



در خارج از تشکیلات ما روی نداده است که رنگ این واقعیات را عوض کنند.

آنچه باعث این تغییر تحلیل شده است نقشی است که این رویدادها در جدال درون تشکیلاتی می‌توانند بازی کنند. بهر رو این خود بحث جداگانه‌ای است و من در اینجا به همین اکتفا می‌کنم.

## پرو - عراقی ، پرو - آمریکایی

یکی از جنبه‌های ناخوشایند نوشته رفیق منصور، که نه تنها روش سالمی در یک مبارزه فکری درونی نیست، بلکه بنظر من از جدیت مقاله می‌کاهد، بکارگیری اصطلاحات و عباراتی است که احزاب دیگر زمانی علیه حزب ما و رفقای ما بکار می‌بردند. اصطلاحاتی مانند: عشایر، روستایی در نظام پیشاسرمایه داری، پرو عراقی، پرو آمریکایی و از این قبیل برجسب‌ها با گشاده دستی فراوان نه تنها نثار رفیق عبدالله می‌شود، بلکه هر صدای احتمالا مخالفی را هم در آینده هدف گرفته است. قرار بر این بود ما به روش معمول دیگران تاسی نکنیم، قرار بر این بود کسانیکه با روش و نظرات و خط مشی رهبری مخالف باشند، نه تنها مخالف باشند، حتی هنگامیکه بخاطر اختلاف نظر با سیاست‌های رهبری از حزب ما کناره‌گیری می‌کنند "آنطور که در سنت سوسیالیسم عرفانی و فرقه‌های روشنفکران باب است، با تکفیر و تحقیر و فشار اخلاقی روبرو نشوند".

من می‌پذیرم که بند ۵ سند اول رفیق عبدالله جایی که به تبلیغات رادیویی ما اشاره می‌کند، مخالفت با سیاست معینی، معنی می‌دهد. اما چرا ناسیونالیسم از این جمله بیرون می‌زند؟ چه فرقی است. بین این و مخالفت رفقای غیر کرد (که فکر می‌کنم در این جزوه عبارت انتقاد محدودنگر، انسان دوستانه اشاره‌ای به آنهاست) هنگام به بحث گذاشتن نخستین متن اعلام موضع حزب در قبال بحران خلیج؟ آیا صرف کردن باعث انتسابش به اردوگاه ناسیونالیسم کرد می‌شود؟

رفیق منصور از زبان نویسنده پرو عراقی بودن را بخود نسبت می‌دهد تا در پوشش آن به حملات غیر منصفانه علیه او دست بزند. این عمل راه را هموار می‌کند تا حریف به موقعیتی رانده شود که نقطه عزیمتش "با تمایلات رایج مردم عادی کردستان عراق و تازه آن بخش که با افق اپوزیسیون ناسیونالیست بار آمده‌اند و برای ادامه عملیات طوفان صحرا تا سقوط حکومت عراق هورا می‌کشند" تفاوت چندانی نداشته باشد. به این ترتیب چند سطر بعدتر با اتیکت پرو - آمریکایی که ظاهرا حالا دیگر کاملا برازنده‌اش شده است سر بر می‌آورد.

تازه قضیه به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند. با یاری گرفتن از موضوع دیگری و نقل بدخواه آن پلاک پرو - عراقی بودن نیز باید بگردنش آویخته شود. علت پیدا شدن پاراگرافی که در زیر نقل می‌کنم در نوشته رفیق منصور تنها می‌تواند این خاصیت راداشته باشد.

رفیق منصور می‌نویسد: "... همان جریانی که دو سال قبل، از جمله با این انتقاد به جدال ما آمده بود که گویا رابطه کومه‌له با عراق را تیره می‌کنیم و می‌خواهیم از زیر بار مسئولیت جمعی این تماس شانه خالی کنیم ..."

پس معلوم می‌شود پرو - آمریکایی امروز، همان پرو - عراقی دیروز است که دو سال پیش نگران تیره کردن روابط با عراق بوده است و "امروز که زمینه را مساعد می‌بیند در صدد ایجاد پیشینه انتقادی نسبت به رژیم عراق است".

رفیق منصور در این مورد روی ضعف حافظه اعضاء کمیته مرکزی خیلی حساب کرده است. این انتقاد دو سال پیش از جانب کمیته مرکزی کومه له مطرح شد، نه رفیق عبدالله که در کومه له مسئولیتی نداشت. تازه طرح مسئله به اینصورت درست نیست. در آن انتقاد دو سال قبل هم قضیه ایدا بدینصورت نبود که گویا کسانی در رهبری حزب ما مخالف ارتباط گیری با عراق و یا خواهان گسستن این روابط باشند و در مقابل عده ای دیگر - ظاهرا پرو - عراقی های دیروزی - به گله گی برخیرند و از تیره کردن روابط کومه له با رژیم عراق اظهار نگرانی نمایند. من بخاطر ندارم رفیق منصور و یا کس دیگری در رهبری کومه له و حزب به لحاظ اصولی ایرادی به این روابط گرفته باشد. انتقاد دو سال پیش هم بهیچ وجه معطوف به این وجه مسئله نبود.

بنظر می رسد این رفیق منصور است که چه در مسئله "ارتباط حزب ما با اپوزیسیون کرد عراقی" و چه در ارتباط با عراق دارد برای خود و دیگران پیشینه های دلخواه می سازد.

## ماجرای خیانت آمریکا

در این قسمت طی چندین صفحه سعی در این می شود که اشتیاق و آرزوی نویسنده به ادامه عملیات طوفان صحرا و امیدواریش به آمریکا را بخوانندگان نشان دهد. اما وقتی جملات و عبارات در اصل حتی بطور تلویحی هم فاقد چنین مضمونی هستند، باید به تخیل پرداخت و ادامه دلخواه مقالات را این بار در جملات گفته نشده پی گرفت و نقد خود را روی این جملات دلخواه سوار کرد. رفیق منصور می نویسد:

"نویسنده منتقد "احساس خیانت" در توده های مردم نیست، بلکه آنرا به نحوی تایید آمیز و با ارائه فاکت از "چرخش آمریکا" گزارش می کند." و در نهایت "معنی احساس خیانت، انتظار از آمریکاست، اینجا مضمون این انتظار هم بیان شده است: عدم چرخش در سیاست آمریکا و ادامه یافتن کمپین آمریکا برای سقوط رژیم عراق ... یعنی ادامه یک تجاوز امپریالیستی و خانه خرابی میلیونی مردم عراق و کویت".

صرفنظر از اینکه مضمون کلی نوشته، بنظر من، در جهت استنتاجات رفیق منصور نیست، اما فرض کنیم این حدس و گمانها درست باشد، و این مقاله و این جملات در ادامه منطقی شان به همین امیال و انتظارات بینجامد، آنوقت دلیل سکوت رفیق منصور در مقابل مقاله دیگری از کارگر امروز در همان شماره، اما بقلم رفیق رضا مقدم چیست؟ توجه کنید:

"با بحران خاورمیانه، آمریکا و متحدانش رهبران جنبش کردستان عراق را از باز گذاشتن راه مذاکره با رژیم عراق منع کردند و از "شرط بندی روی اسب بازنده" باز داشتند و آنگاه که به مقاصد خود رسیدند، رهبران جنبش کردستان عراق را رها ساختند و مردم کردستان را قربانی اعاده حیثیت ارتش شکست خورده، زخمی، داغدار و تشنه انتقام که آمریکا برای آینده عراق به آن امید بسته است، کردند." (کارگر امروز شماره ۱۳ مردم کردستان عراق قربانی نظم نوین جرج بوش).

با همان متد رفیق منصور احساس سمپاتی را در لابلای نوشته رفیق رضا نسبت به "جنبش کردستان" می توان بوضوح مشاهده کرد. نویسنده ایدا منتقد دل بستگی مردم و حتی رهبران کردستان و چشم امید بستن به آمریکا نیست. نقد رفیق رضا متوجه آمریکاست که رهبران جنبش کردستان را رها ساخته است (بخوان خیانت کرده است). رفیق رضا منتقد آمریکاست به این دلیل که بجای "رهبران جنبش کردستان" به ارتش عراق امید بسته است.

آیا می‌توان حکم داد که رفیق رضا ادامه عملیات طوفان صحرا را تا قلع و قمع و سلاخی کامل ارتش شکست خورده عراق آرزو می‌کند؟ و مهمتر از آن آیا او هم خواهان تداوم عملیات و خانه خرابی میلیونی مردم عراق و کویت نیست؟ با این متد رفیق رضا هم متوجه قبح مسئله نیست و دارد بر همه بند و بستها و بده بستانهای رهبران جنبش کردستان عراق و آمریکا صحنه می‌گذارد. آیا رفیق منصور حاضر است در مورد این مقاله رفیق رضا هم بگوید: "اگر کسی نویسنده را نشناسد و از ایدئولوژی و تعلق حزبی او خبر نداشته باشد، می‌تواند مقاله کارگر امروز را بسادگی یکی دیگر از بیانات سخنگویان ناراضی‌تر جبهه کردستان تلقی کند". این دو مقاله به لحاظ مضمون و متد کاملاً شبیه هم هستند. بالاخره نمی‌توان با دو استاندار سراسر پدیده‌های مشابه و عین هم رفت.

در مورد بکار بردن مقوله "جنبش کردستان" نیز وضع مشابهی وجود دارد. موافق تذکر بسیار بجای رفیق منصور هستم، وقتی که از بکار بردن این مقوله بدون ذکر صفات متمم آن (ملی، خودمختاری طلبانه، و یا هر چیز دیگر) انتقاد می‌نماید. اما چه خوب می‌شد که رفیق منصور با همین وسواس ذره‌بین روی همان مقاله رفیق رضا مقدم نیز می‌گرفت و به همه مبلغین و مروجین حزب تذکر می‌داد که دچار مسامحه و تساهل نشوند، چون متأسفانه مقاله رفیق رضا هم با حذف صفت تکمیلی مربوط به "جنبش کردستان"، باعث زنده شدن مفاهیم ناسیونالیستی در حزب ما می‌شود.

بحث رفع توقیف از هلیکوپترها بنظر من هم برآستی تاسف آور است و بحث مناطق نفتی کرکوک از آن هم تاسف آورتر. در این هر دو قسمت رفیق منصور با بیانی استهزاء آمیز سعی کرده است این عبارات را نه در ظرفیت و معنایی که در اصل در مقالات عبدالله وجود دارند، بلکه آنطور که مکمل تحلیل خودش است بکارد بگیرد.

تمام جملات و کلمات را به هر نحو که بغل هم بچینید، نمی‌توان به این نتیجه رسید که منظور از عبارت "رفع توقیف از هلیکوپترها"، نشان دادن "نقش شامخ" هلیکوپتر در شکست و هزیمت کردهاست. نویسنده از این موضوع به عنوان فاکتی در تغییر جهت سیاست آمریکا استفاده کرده است. این ادعا درست باشد یا نادرست، کاربردش در مقاله در جهت استنتاجات رفیق منصور نیست.

هم چنین است بحث مناطق نفتی کرکوک. اصل جمله در متن چنین است: "چرا و چگونه مردم مسلحی که بدنبال خیزشهای عمومی توانسته بودند مناطق مهمی و منجمله پاره‌ای از منابع نفتی را تحت کنترل بگیرند و مغرورانه از آینده کشور صحبت کنند با این سرعت به هزیمت افتاده و به آوارگان گریز پایی که بیک لقمه نان محتاجند تبدیل شدند؟".

کل جمله را به این جهت تمام و کمال نقل کردم که جایگاه عبارت "منجمله پاره‌ای از منابع نفتی کرکوک" که تکیه رفیق منصور در نقد روی آن قرار گرفته است، بار دیگر برجسته شود. در تمام مقاله دیگر سختی از نفت کرکوک و اهمیت آن در اقتصاد آینده کردستان مستقل وجود ندارد. هیچ اشاره تلویحی دیگر هم در تمام مقاله یافت نمی‌شود که با کش دادن آن بتوان بنحوی به ایده "نفت کرکوک بصورت یک رویای دست نیافتنی و قائم به ذات در تفکر ملیون کردستان" رسید.

اما در مقاله رفیق منصور بیش از یک صفحه به این موضوع اختصاص یافته است و به این نتیجه‌گیری ختم می‌شود که "گفتن اینکه حتی پاره‌ای از مناطق نفتی را تصرف کرده بودند، بخودی خود چیزی بیش از تعظیم به فیتیش قدیمی جنبش ملی در کردستان نیست".

در نقد، بر سر مسئله "سرزمین امن" هم همین بلا آمده است. تو گویی روح شیطانی ناسیونالیسم در ذات کلمات "نفت" و "سرزمین" لانه کرده است. نقش استعمال این کلمات در یک جمله کافی است که نویسنده به سلک "عشایر" - البته از نوع سلحشور آن - در آید که همواره برای دولت مرکزی "غائله" درست می کند.

\*\*\*\*\*

منهم نوشته رفیق منصور را خواندم و در باره آن نظر دادم. آنچه نوشته شده است نقد نوشته های رفیق عبدالله مهتدی نیست. ناقد در طول متن به مضمون و معنای اصلی مطالبی که به نقد آنها برخاسته است، وفادار نیست. نوشته های رفیق عبدالله را آنطور که مایل است باشند، نقل کرده است و نه آنطور که در واقع امر هستند.

اما آنچه بمراتب بیشتر موجب نگرانی می شود، نتیجه ای است که این شیوه برخورد به اختلاف درونی بیار می آورد. همانطور که گفتم صرفنظر از اینکه شخصیت افراد را ببازی می گیرد و این بخودی خود سنت گذاری خطرناکی است که قرابتی با کمونیسم ندارد. بلکه و مهمتر از آن مانع شفافیت اختلافات گرایشات موجود در حزب می شود و این ابدا کمکی به سامان گرفتن یک حزب کمونیست کارگری نمی کند.

۱۹۹۱/۶/۲۵

## تخطئه انقلاب تحت عنوان مرزبندی با ناسیونالیسم

عبدالله مهتدی

اخیرا جزوه‌ای تحت عنوان "ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق"، در نقد مواضع من در قبال رویدادهای کردستان عراق، توسط رفیق منصور حکمت منتشر و در اختیار "عده معینی از رفقا" قرار داده شده است.

حقیقت اینست که هنگام دریافت این جزوه خود من در کار نوشتن نقدی روی مواضع دفتر سیاسی و شخص رفیق منصور حکمت بودم، چرا که با اعتقاد من مواضع رفیق منصور حکمت و دفتر سیاسی حزب در قبال این رویدادها دارای اشتباهات سیاسی جدی و وخیمی بود که برخورد انتقادی صریحی را ایجاب میکرد. با انتشار جزوه فوق طبعاً وظیفه پرداختن به این نوشته مشخص و منجمله جوابگویی به حملات و اتهاماتی هم که به من وارد میکند نیز به کار من اضافه میشود. اما اختلاف سیاسی بر سر مواضع مختلف در قبال تحولات کردستان عراق و نقد من از مواضع دفتر سیاسی بدون این جزوه هم بجای خود باقی بود و به شکل دیگری ارائه میشد. رجوع من در این نوشته به جزوه مذکور و نیز قطعنامه دفتر سیاسی موسوم به "نظرات دفتر سیاسی در مورد رویدادهای اخیر کردستان عراق" است و به مقاله رفیق ایرج آذرین در "کارگر امروز" شماره ۱۴ بنام "ناسیونالیسم و تراژدی کرد" نیز اشاره مختصری خواهم کرد.

ضمناً قبل از شروع بحث از هر رفیق حزبی که این نوشته ممکن است بدستش برسد تقاضا میکنم در نهایت احساس مسئولیت جنبه مطلقاً محرمانه و داخلی آنرا اکیداً رعایت کند. گرچه مندرجات آن نظرات شخصی من است و ک.ر. کومه‌له هیچگونه مسئولیت رسمی در قبال آن ندارد، معیناً نظر به حساسیتی که رابطه ما با دولت عراق دارد، باید از هر نوع درز آن به بیرون شدیداً جلوگیری کرد. بهمین ترتیب از رفقا خواهش میکنم نسخه‌های شخصی شان را نگهداری نکنند و پس از مطالعه جمع‌آوری و برای دفتر سیاسی پس بفرستند و یا شخصاً بسوزانند.

جزوه رفیق حکمت نه فقط اشتباه قطعنامه دفتر سیاسی مبنی بر نادیده گرفتن انقلاب و قیام مردم عراق و مشخصاً کردستان را تکرار میکند، بلکه مجموعه‌ای از نکات و مسائل نادرست و نیز روشهای غیر اصولی در بحث را نیز به آن اضافه مینماید. در پرداختن به محتوای جزوه مذکور باید روی این نکات و شیوه‌ها هم صحبت کرد، چرا که این جزوه متأسفانه هر چه از طرح موضوع اصلی مورد اختلاف طفره رفته است، در عوض به این‌ها مکان برجسته‌تری داده است.

یکی از چیزهایی که هر خواننده حزبی در مطالعه جزوه مذکور متوجه میشود، و طبعاً جزوه طوری نوشته شده که حتماً وی را "متوجه" کند، اصرار عامدانه‌ای است که جزوه مذکور برای خارج کردن بحث از چهارچوب یک پلمیک سیاسی درونی بخرج میدهد. حملات و اتهامات به من نه فقط از چهارچوب فراکسیون بلکه از چهارچوب حزب نیز خارج اعلام میشود. لازم تشخیص داده میشود که در مقابله با من به سنت حزب کمونیست و سنت سیاسی کومه‌له اشاره شده و از آن تقدیر شود. مواضع و نقطه نظرهای من بعنوان موضعی که "حزب کمونیست و سنت طبقاتی ما را در کردستان عملاً دود میکند و به هوا میبرد" قلمداد میشود و بارها به اینکه چنین موضعی "چطور از یک قطعنامه داخلی در حزب کمونیست سر در می‌آورد؟" و غیره اشاره میشود. (تاکید از من است). گفته میشود که "اگر کسی نویسنده (یعنی من) را نشناسد"، میتواند نوشته‌های من را "بسادگی یکی دیگر از بیانات سخنگویان ناراضی‌تر جبهه کردستان تلقی کند". ادعا میشود که من مساله را بصورت "خیانت آمریکا" مطرح کرده‌ام و از آنجا که این "بحث مکمل سیاست پیشروی به حمایت آمریکا است"، بنابراین من با این کار در عمل طرفدار "تمایل به ادامه عملیات ویرانگر توفان صحرا" شده‌ام. ادعا میشود که من "مشغول دوست‌یابی میان ناسیونالیسم و امپریالیسم" هستم و نظایر اینها.

روشن است که این طرز مجادله مقاصد سیاسی و تشکیلاتی خاصی را دنبال میکند که بعداً طی این نوشته به آن اشاره خواهم کرد.

روش دیگر رفیق منصور حکمت در جزوه مذکور اینست که در ابتدا پاره‌ای احکام عمومی را در قبال ناسیونالیسم ذکر میکند و وانمود میکند که طرف وی در مجادله با این احکام عمومی مخالف است، بدون اینکه خود را محتاج ذکر کوچکترین استدلالی در اثبات این ادعا ببیند. بجای اثبات وجود یک رابطه منطقی، وجود یک رابطه علی بین این نکات عمومی (که گویا طرف مباحثه آنها را رد کرده) و مواضع مشخص این طرف مباحثه، بادعای صرف اکتفا میشود. باین ترتیب بجای استدلال فضا خلق میشود. طبعاً اتخاذ این روش نیز بی حکمت نیست: اتهامات و برچسپ‌های خاصی باید به هر قیمتی به من بچسبند. نتیجه آن هم زیاد دور از انتظار نیست: قربانی شدن منطق، حقیقت‌جویی و انصاف بخاطر اغراض سیاسی معین. ضمناً در ادامه بحث خواهیم دید که اندرزگو خود چقدر برای اندرزهایش در عمل ارزش قائل است.

بهمین قیاس بجای پرداختن به اصل موضوع مورد اختلاف، به آسمان و ریسمان چنگ انداخته میشود تا اتهاماتی حاضر و آماده بهر قیمت چسبانده شود. از این قبیل است قضیه نامربوط هلیکوپترها که گویا من به تاثیر آن در جنگهای کردستان عراق "نقش شامخی" داده‌ام و بهمین مناسبت فصلی در اینمورد بخواننده تحویل داده میشود. و یا بصرف اینکه من در مقاله‌ام برای کارگر امروز نوشته‌ام کردها منطقه نفت خیز و مهم کرکوک را گرفته‌اند، بخود اجازه داده میشود که دو صفحه تمام راجع به اتوپی نفت در نزد ناسیونالیسم کرد قلم فرسایی شود، بدون اینکه وجدان نویسنده آزاری از این بابت احساس کند که آخر طرف وی در این مجادله مطلقاً چیزی در این مورد، نه اثبات و نه نفی، ننوشته است. نتیجه باز هم معلوم است: فاصله گرفتن هر چه بیشتر از یک بحث جدی در مورد موضوعات واقعی مورد اختلاف و تبدیل کردن بحث به یک بهانه‌گیری نازل و غیر اخلاقی. بنظر میرسد متأسفانه رفیق حکمت در مورد این گونه نتایج دغدغه‌ای بخود راه نداده است. در ادامه بحث بناگزیر به این نکات هم مختصراً خواهم پرداخت.

با تمام اینها من تلاش خواهم کرد در این نوشته بطور مشخص اختلاف سیاسی واقعی موجود فیمابین را روشن کنم، نقد خود را از نظرات رفیق حکمت و دفتر سیاسی بر اساس همین اختلاف واقعی بیان کنم و بالاخره به توضیح و دفاع از مواضع خودم پردازم.

## اختلاف اصلی بر سر چیست؟

یکی از نکات آزار دهنده در این جزوه که خواننده هر چه پیشتر می‌رود بیشتر به آن پی می‌برد گریز از طرح و بحث موضوع اصلی مورد اختلاف یعنی اینست که آیا مشخصا در کردستان عراق قیامی روی داده است یا نه.

روشن است که اختلاف بر سر ارزیابی از تحولات کردستان عراق بدنبال تمام شدن جنگ خلیج و شیوه برخورد ما نسبت به آن است. بر سر اینست که رویدادهای کردستان عراق، خیزش توده‌ای در آنجا، چه بود و چگونه ارزیابی میشود؟ آیا این یک انقلاب بود، یک قیام مردمی بود که باید از آن پشتیبانی کرد، و یا یک حرکت ارتجاعی، یک عصیان تحریک شده از طرف ناسیونالیسم کرد و امپریالیسم آمریکا بود که شایسته هیچگونه پشتیبانی نیست، بر عکس باید ماهیت آن از طرف کمونیستها افشا شود؟ متاسفانه درست در مورد همین مساله اصلی است که جزوه رفیق منصور حکمت رسماً ساکت است. می‌گوییم رسماً چرا که طبعاً از لابلای استدلالها بخوبی میتوان پی برد که او با ارزیابی دوم موافق است. اما شما هرگز بصراحت چیزی در این مورد در تمام جزوه نمی‌بینید. بعکس این مساله با دقت خاصی نادیده گرفته میشود. این گریز از وارد شدن به اصل موضوع در سرتاسر جزوه بانحاء مختلف خود را نشان میدهد. از همان جمله اول جزوه مذکور این استتار موضوع اصلی مورد اختلاف شروع میشود:

"رویدادهای روزهای اخیر در کردستان عراق و رنج و آوارگی میلیونی مردم در برابر هجوم سفاکانه رژیم عراق در عین حال عمق نفوذ تمایلات و اندیشه‌های ناسیونالیستی کرد در صفوف حزب کمونیست ایران را نیز بار دیگر به نمایش گذاشت." (جزوه مذکور، ص ۱، تاکید از منست.)

بحث فقط بر سر رنج و آوارگی میلیونی نیست، اینکه موضوع مورد اختلافی را تشکیل نمیدهد. بحث بر سر خصلت همین "رویدادهای روزهای اخیر" است. در سرتاسر این جزوه و نیز در قطعنامه داخلی ای که دفتر سیاسی قبلا در رابطه با رویدادهای کردستان عراق صادر کرده است، و نیز در مقالات اعضای دفتر سیاسی در نشریه کمونیست، در همه جا مطلقاً و بطرز عجیبی این قیام قلم گرفته میشود و همه جا فقط دو جنبه یا دو مرحله یعنی جنگ آمریکا با عراق و بعد هم آوارگی مردم کردستان مورد اشاره میگردد. در تمام این موارد از یاد برده میشود که بین این دو مرحله یک مرحله دیگر یعنی بلند شدن و خیزش مردم عراق، چه در جنوب و چه در کردستان، وجود داشت که اتفاقاً همین مرحله یا همین جنبه است که مورد اختلاف است. باز در جای دیگری از جزوه مذکور در جواب به من می‌نویسد:

"با بایگانی شدن "فاز اول" در واقع تمام ریشه‌های واقعیات امروز و تمام چهارچوب تاریخی و مشخص موضوع مورد بررسی، یعنی مصائب و آوارگی مردم کردستان عراق، عملاً به فراموشی سپرده میشود." (جزوه مذکور، ص ۵، تاکید از من است.)

اما موضوع مورد اختلاف مصائب و آوارگی نیست، ماهیت خیزش توده‌ها و روش برخورد ما به آنست. چیزی که در این عبارت و در تمام مواضع و تحلیلهای رفیق منصور حکمت بدست فراموشی سپرده میشود، همان وقوع یک قیام در عراق است، قیامی که آوارگی میلیونی فقط بدنبال آن و بعنوان یکی از نتایج شکست آن پیش آمد.

تفکیک رویدادهای عراق به دو مرحله یا دو جنبه متفاوت از جانب من نیز دقیقاً بخاطر وقوع همین پدیده

خیزش توده‌هاست. اگر شورش و قیامی از طرف مردم عراق صورت نمی‌گرفت، طبیعی است که این تفکیک هم معنی پیدا نمی‌کرد.

در قطعنامه دفتر سیاسی در مورد رویدادهای اخیر کردستان عراق نیز همین اجتناب عمدی، نه فقط از بررسی قیام مردم در کردستان عراق، بلکه حتی از صرف نام بردن آن به چشم می‌خورد و طبعاً نقص اساسی قطعنامه را تشکیل می‌دهد. بند اول قطعنامه می‌نویسد:

"آوارگی میلیونی و مشقات غیر قابل توصیف مردم کردستان عراق، بدنبال کشتار بیش از صد هزار تن از مردم کرد و عرب در عراق در بمبارانها و تهاجم نظامی آمریکا، حاصل و نتیجه سیاست امپریالیستی و ارتجاعی آمریکا در منطقه و گوشه‌ای از طرح عمومی آمریکا برای دنیای پس از جنگ سرد است که شکل دادن به یک "نظم نوین جهانی" لقب گرفته است." (تاکید از منست.)

"حلقه مفقوده" قیام مردم، که تهاجم و کشتار گسترده رژیم عراق بخاطر و درمقابله با آن صورت گرفت، که آنهم بدنبال خود آوارگی میلیونی را ببار آورد، اینجا نیز کماکان غائب است. در سرتاسر این قطعنامه هم بگردید، در هیچ بند دیگر هم اثری از آن نخواهید یافت!

کاملاً قابل درک است که چنین حرکتی از جانب توده‌ها در چهارچوب نظم نوین امپریالیستی ننگند و به رژیم عراق چراغ سبز سرکوب آنرا بدهد، رژیم عراق علیه آن لشکرکشی و کشتار راه بیندازد، و اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد هم آنرا محدود کند و تحت فشار قرار بدهد، اما اینکه "در درون یک حزب کمونیست" آنرا چنین خودسرانه انکار کنند، اینکه این حرکت از نظر کمونیستها نیز ممنوعه شود، دیگر غیر قابل درک و براستی تاسف بار است.

آنوقت نویسنده همین‌ها، کسی که به فاحش‌ترین وجهی خیزش و قیام مردم را، که بدون آن حتی توضیح آوارگی میلیونی ممکن نیست، به میل خود از صحنه "رویدادهای روزهای اخیر" بیرون می‌کشد و حذف می‌کند، مرا به "ایجاد گسستگی مصلحتی در تاریخ" متهم می‌نماید. "ایجاد گسستگی مصلحتی در تاریخ" البته کار بسیار بدی است، اما متأسفانه این خود اندرزگو است که این اندرز را زیر پا می‌گذارد.

در تصویری که رفیق حکمت بدست می‌دهد گویی فقط آمریکا جنگ خلیج را برپا کرده و بدنبال آن، بدون وقوع هیچ رویداد دیگری، کردها در ابعاد میلیونی آواره شده‌اند. این انقطاع عجیب و غیر قابل توضیح، این "گسست مصلحتی در تاریخ"، فقط بخاطر اینست که رفیق ما تصمیم گرفته است بشیوه‌ای کاملاً دلخواهی و در تناقض با فاکتهای مسلم، وقوع یک جنبش توده‌ای انقلابی، یک قیام توده‌ای در آنجا را انکار کند.

**خصلت و ماهیت این خیزش توده‌ها چیست و برخورد کمونیستها نسبت به آن چه باید باشد؟**

به هر رو فکر میکنم مساله باندازه کافی روشن باشد. حال باید دید ما این جنبش مردم را چطور ارزیابی میکنیم. نظر من در این مورد روشن است: من حرکت و جنبش مردم در کردستان عراق در دوره اخیر را یک جنبش توده‌ای اصیل، یک قیام عادلانه و برحق میدانم که علیه دیکتاتوری و ستم و بی‌حقوقی، علیه شکنجه و اعدام و کوچ اجباری و بمباران شیمیایی صورت گرفت. من پشتیبانی کردن از این جنبش توده‌ای و قیام و از آمل برحق و عادلانه مردم را وظیفه حتمی کمونیستها، صرفنظر از ملیت و کشور محل زندگی، تصور میکنم و



در مورد حزب کمونیست ایران، که در این منطقه فعالیت دارد، این امر را حیاتی و غیر قابل صرفنظر کردن میدانم. در عین حال و از همان ابتدا باید عنصر سوسیالیستی و کارگری را در این جنبش توده‌ای تقویت کرد، به متمایز شدن، استقلال و رشد آن کمک نمود، و نیز از حرکات و شعارها و پلاتفرم‌های رادیکال و دموکراتیک در این جنبش پشتیبانی نمود. این‌ها مولفه‌های کلاسیک و اصولی برخورد به جنبش‌های توده‌ای است که من بدرستی در قطعنامه‌ها به آن اشاره کرده‌ام. (طبعاً اینکه حفظ و تداوم موجودیت و فعالیت حزب کمونیست و شرایط حضور ما در عراق محدودیت‌هایی را در عمل به این موضع تحمیل میکند، مساله‌ای است روشن و من هم میدانم که باید این محدودیتها را برسمیت شناخت. قید احتیاط هم که در قطعنامه من آمده بهمین خاطر است و من بعداً به آن اشاره خواهم کرد.)

وجود و نفوذ جریانهای ناسیونالیستی سنتی کرد در عراق و عملکرد آنها موجهی برای نادیده گرفتن و پشت کردن به انقلاب توده‌ها نیست و این را شرط پشتیبانی از انقلابها کردن عملاً شخص را از بسیاری جنبش‌ها و انقلابهای واقعی جدا میکند.

چیزی که من خواسته‌ام در قطعنامه‌ها در مورد آن هشدار بدهم، هشدار است که بنظر میرسد متأسفانه درست بوده است، اینست که امپریالیستی بودن جنگ آمریکا و اینکه شرایط این قیام بر اثر شکست عراق در این جنگ حاصل شده، ماهیت این قیام را لکه‌دار نمی‌کند. به همین ترتیب تلاش اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد برای ساخت و پاخت با دول امپریالیستی و یافتن جایی برای خود در نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا نیز نمی‌تواند نفس قیام مردم، حق مسلم آنها برای این قیام، و عادلانه بودن حرکت آنها را لکه‌دار نماید. مضافاً که ما امروزه میدانیم، و رفیق حکمت هنگام نوشتن جزوه‌اش کاملاً می‌دانست، که جنبش مردم چه از لحاظ شعارها و شیوه‌های مبارزاتی و چه از لحاظ فعالین سیاسی که آنها هدایت می‌کرده‌اند، توانسته بود تمایز محسوس خود را از نیروها و گرایشهای سنتی نشان دهد.

موضع من در مورد ماهیت لشکرکشی و جنگ آمریکا کاملاً روشن است و در مقاطع مختلف بیان هم شده است، و بعدتر نشان خواهم داد که تجاهل عمدی رفیق حکمت در این مورد و قلمداد کردن آن تحت عنوان "نگفته‌ها"، چقدر خلاف پرنسیپ‌های یک مجادله اصولی و در عین حال چقدر غیرکارساز است. اما چیزی که من با آن مخالفم، و این دقیقاً همان موضعی است که از طرف دفتر سیاسی و رفیق حکمت اتخاذ می‌شود، اینست که جنبش توده‌ها، قیام مردم به پای امپریالیستها و ناسیونالیستها نوشته شود و باین اعتبار تخطئه و طرد شود.

مساله مورد بحث بسیار روشن است: آیا رفیق حکمت قائل به این هست که در کردستان عراق یک قیام مردمی صورت گرفته است، قیامی که کمونیستها باید از آن پشتیبانی کنند، جنبه‌های رادیکال آنها تقویت نمایند، و جناح کارگری و سوسیالیستی را در آن مورد پشتیبانی قرار دهند؟ یا برعکس این حرکت را یک "عصیان" ناشی از تحریکات ناسیونالیستی، یک "پانزده خرداد"، یک "جنبش افغانستان" دیگر میدانند که شایسته هیچگونه پشتیبانی از سوی کمونیستها نیست، بلکه باید افشا و طرد شود؟

ضمناً مساله دو مرحله یا دو جنبه متفاوت از تحولات عراق هم تنها در پرتو روشن کردن همین مساله ممکن است و نه با کلی‌گویی در مورد فازها و غیره. اگر این یک قیام توده‌ای بوده است، اگر آنطور که بعدتر و با فاکت‌های مسلم نشان داده شد، حتی یک جنبش و قیام کمابیش رادیکال و دارای شعارها و اشکال چپ بوده است و مفاهیم جدید، گرایشهای جدید و نیروهای اجتماعی جدیدی را به صحنه آورده است، پس بناگزیر "یک مرحله دیگر، یک جنبه کاملاً متفاوت" از سیاستهای امپریالیستی و جنگ امپریالیستی در منطقه را تشکیل

میدهد، ولو اینکه مسلم است شرایط وقوع آن بر اثر این فعل و انفعالات حاصل شده است. در این حالت نمی‌توان و نباید آنرا به حساب "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها"، بحساب استراتژی و سیاست آمریکا در منطقه و تحریکات ناسیونالیسم کرد بر مبنای این استراتژی گذاشت و باین حساب با آن برخورد کرد. اگر هم بعنوان یک حرکت ارتجاعی، "جنبش مجاهدین افغانستان" و امثالهم در نظر گرفته می‌شود که در راستای استراتژی آمریکا بوده و بوسیله ایادی کرد آن تحریک شده است، البته دیگر نه مرحله متمایزی را می‌سازد و نه قابل پشتیبانی است.

علیرغم اجتناب از برخورد صریح به این مساله، اما از خلال کلیه تحلیلها و نظرات رفیق حکمت کاملا روشن می‌شود که موضع وی بر این شق دومی منطبق است. (مقاله رفیق ایرج آذرین این موضع را بروشنی تمام در خود منعکس می‌کند). بعدتر نشان خواهیم داد که این موضع چگونه نه بر اثر عدم اطلاع از رویدادهای کردستان عراق، بلکه بخاطر نقص دستگاه تحلیلی او در قبال این تحولات است. چرا که اگر نه من و نه دفتر سیاسی هنگام نوشتن قطعنامه‌ها از مضمون و سیر حرکت درونی این جنبش اطلاعات چندانی نداشتیم، اما هنگام نوشتن جزوه خود رفیق حکمت باندازه کافی در این مورد اطلاعات حاصل کرده بود.

در همین رابطه اظهار نظر زیر از رفیق حکمت قابل ذکر است:

"در این نوشته خود را به اهم موضوعات مورد اشاره در این مقالات محدود کردم. علاوه بر این مقالات رفیق مهتدی در مقطع زمانی مشخصی نوشته شده و بنظر من اصولی نبود مشاهدات بعدی ما از روند رویدادها در کردستان و یا اطلاعات دقیقتری که بعدا به دست ما رسید و در مقالات رفیق منظور نشده در نوشته من انعکاس پیدا کند. یکی از این نمونه‌ها جنبش شورایی در کردستان است که در این نوشته کلا به بحث آن وارد نشدم." (جزوه مذکور، ص ۲۹)

در اینجا این وارد نشدن در بحث باصطلاح جنبش شورایی بعنوان مراعات انصاف در مجادله با من، که طبعاً موقع نوشتن قطعنامه‌ها کوچکترین اطلاعی از آن نداشتیم، قلمداد می‌شود، و حال آنکه عدم طرح آن دقیقاً بخاطر لطمه بزرگی است که همین جنبش شورایی به تحلیل رفیق حکمت وارد می‌آورد. قضیه ساده است: نفس وجود جنبش شورایی در خلال حرکت و جنبش توده‌ها، اولاً گواهی بر انقلابی بودن و مترقی بودن این حرکت مردم و ثانیاً گواهی بر وقوع یک قیام توده‌ای است. چرا که مردم در خلال یک عصیان پرو آمریکایی که توسط کنترهای کرد تحریک شده بود که شوراهای را درست نکردند. شوراهای آمریکا - ساخته که نداریم. بر مبنای "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" هم که شورا درست نمی‌شود. ضمناً توده‌ها ابتدا بساکن و فقط در یک روز آفتابی هم این کار را نکردند. بدیهی است که اصولاً بدون قیام و برچیدن دستگاههای دولتی قادر به این کار هم نمی‌شدند. توده کارگر و زحمتکش، توده تحت ستم، تظاهرات کردند، شعار دادند، مطالباتشان را مطرح کردند، درجه‌ای از اتحاد و تشکل را که در این لحظات ضروری است از خود نشان دادند، بپا خاستند، مراکز و مقرهای دولتی را با قیام خود در هم کوبیدند، خود را مسلح کردند، و در عین حال و بالاخره شوراهای را هم درست کردند. گام برپا کردن شوراهای بدون گام اساسی قیام و در غیاب فضای سیاسی حاکم بر شهرهای کردستان عراق در آنروزها قابل تصور نیست. از لحاظ عملی هم ما امروزه دیگر میدانیم که "کمیته‌های سازمانده شوراهای" کم و بیش همان "کمیته‌های قیام" بودند که وظایف جدید را در دستور خود گذاشته بودند.

بعلاوه وجود جنبش شورایی بلافاصله بمعنای وجود "یک جنبه متفاوت، یک مرحله دیگر" در تحولات عراق است که نباید بحساب امپریالیسم آمریکا گذاشته شود. و این اساس حرف من در برخورد به تحولات عراق است.

بنابراین این پرسش بار دیگر موضوعیت پیدا می کند که: آیا این جنبش توده‌ای، منجمله با شوراهایش، "مرحله کاملاً متفاوتی" هست، یا اینکه قائل شدن چنین تفکیکی یک "گسست مصلحتی در تاریخ" است و "فاز اول با تمام مشخصاتش در فاز دوم هم حکم می راند"؟ تناقض روشن است: یا باید وقوع یک جنبش توده‌ای، یک قیام توده‌ای را پذیرفت، قیامی که بنا بر اطلاعات امروز ما شوراهای را هم از دل خود بیرون داده، که در اینصورت لزوم تفکیک آن از سیاست و جنگ آمریکا در منطقه و نیز از سیاست سازمانهای ناسیونالیستی سنتی کرد ضروری است و یا اینکه وجود این جنبه متفاوت و تفکیکی را که من قائل شده و بر روی آن تاکید کرده‌ام، باید رد کرد که در اینصورت معلوم نیست با تمام فاکنتهای یک قیام توده‌ای باید چکار کرد؟ چاره این تشخیص داده می شود که این مساله فقط بصورت دو کلمه جنبش شورایی، که گویا آنهم مساله دیگری است، مورد اشاره قرار گیرد و بس.

این را هم اضافه کنم که محدود کردن حرکت و جنبش توده‌ای به جنبش شورایی، و حذف کردن تمام زمینه سیاسی آن یک "گسست مصلحتی دیگر در تاریخ" واقعی رویدادهاست و بعنوان وسیله‌ای برای کاستن از مکان و ارزش سیاسی و اجتماعی این حرکت و حفظ انسجام تحلیل رفیق حکمت مبنی بر نفی مولفه قیام توده‌ای به کار گرفته می شود.

ما اکنون - به یمن آمدن تعدادی از رفقای کردستان، و منجمله رفقای از کمیته رهبری کومه‌له، به اروپا - میدانیم که قیام واقعی مردم در آنجا از چه قرار بوده است. چیزی که من هنگام نوشتن قطعنامه‌ها نمی توانستم بدانم، همانطور که دفتر سیاسی نیز موقع نوشتن قطعنامه خود از شرح ماجرا خبر نداشت. اما این رفقا دفتر سیاسی را با جزئیات کافی در جریان گذاشتند. ما اکنون می دانیم که چگونه در دوره قیام و روزهای کوتاه پس از آن نیروهای چپ و کمونیستی در جامعه کردستان رو آمدند، چگونه ابتدا در "کمیته‌های قیام" و سپس در "کمیته‌های سازمانده شوراهای" نبض بخش مهمی از حرکت توده‌ای را در دست داشتند. می دانیم که در شهر سلیمانیه، که نبض این قیام و بخش پیشرو و رادیکال آن را تشکیل می داد و سمت رهبری نسبت به سایر شهرها و مراکز جمعیت را داشت، حدود ۳۵۰ شورا، اعم از شوراهای محلات و یا شوراهای کارگری در محلهای کار، شکل گرفتند. می دانیم که کارگران بعنوان یک نیروی اجتماعی جدید و درمقیاسی که تا آن موقع هرگز سابقه نداشت، با خواستههای خود وارد صحنه سیاسی شدند، از کم کردن ساعات کار، از بیمه بیکاری، از کنترل کارگران بر مدیریت و بر امور موسسات تولیدی، از حکومت کارگری، از رفاه و عدالت اجتماعی صحبت کردند. می دانیم که این کارگران، که تا آن موقع زیر فشار دیکتاتوری مرکزی از یکطرف و سلطه سیاسی و فکری اپوزیسیون بورژوا ناسیونالیست از طرف دیگر مجال ابراز وجود مستقل نداشتند، برای اولین بار آزادانه و در مجامع و گردهم آیی‌های بزرگ بعنوان "شخصیت‌ها"، "فعالین" و "گردانندگان" جنبش در این دوره به میدان آمدند و بعضاً به صدر امور شهرها رانده شدند. می دانیم که در این جنبش و در این دوره برای اولین بار در تاریخ حرکت‌های سیاسی جامعه کردستان عراق، زنان در یک مقیاس اجتماعی وسیع در این تحرک سیاسی و اجتماعی شرکت کردند، در شوراهای نماینده شدند، سخنرانی کردند، مسلح شدند و بعنوان یک نیروی اجتماعی ظاهر شدند. می دانیم که جریان‌های مذهبی نفوذ بسیار کمی بدست آوردند و تازه علناً از طرف سخنرانان و گردانندگان حرکت مردم مورد انتقاد قرار گرفتند.

مسلم است که هیچکدام از اینها نیز نه از لحاظ شعارها، نه از لحاظ روشها و نه از لحاظ نیروی اجتماعی محرکه آنها در چهارچوب سنتی ناسیونالیستی نمی گنجد و با "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" قابل توضیح نیست. بعلاوه می دانیم که شروع قیام در سلیمانیه و حتی اتمام کار و تصرف مواضع نیروهای دولتی قبل از اینکه نیروی پیشمرگ سازمان‌های سیاسی حتی فرصت رساندن خود به شهر را پیدا کرده باشند، صورت گرفت. می دانیم که پس از ورود سازمانهای سیاسی سنتی کرد و نیروی پیشمرگ آنها به شهرها بین حرکت‌ها و

ابتکارات کارگری و توده‌ای با سیاست و روش بورژوازی و "حکومت‌گرانه" و از بالای این سازمانها اصطکاک ایجاد شد و این سازمانها چگونه برای محدود کردن شعارهای کارگران و زحمتکشان، برای تنزل خواسته‌هایشان، برای خالی کردن زیر پای سازمان یابی شان به تکاپو افتادند، در مقابل آنها ایستادند و منجمله از رادیویشان شوراهای را مالیده اعلام کردند.

همچنین می‌دانیم که طی دوره قیام نه فقط از کینه ملی علیه اعراب و از هیچگونه انتقام‌گیری از ساکنان عرب و یا حتی سربازان عرب خبری نبود، نه فقط قیام بر اساس این انگیزه به حرکت در نیامده و یا خود آنرا تقویت نکرده بود، بلکه برعکس فضای تفاهم بین کرد و عرب گسترش پیدا کرد.

و بالاخره می‌دانیم که در این جریانها نه فقط تمام سنت طبقاتی ما در کردستان دود نشد و بهوا نرفت، بلکه چقدر هم بر محبوبیت و نفوذ و اعتبار حزب کمونیست و کومه‌له افزوده شد و چطور همه جا با استقبال و شور و علاقه توده‌های زحمتکش و نیروهای رادیکال و سوسیالیست روبرو می‌شد.

همه اینها و جزئیات بسیار بیشتری را هم دفتر سیاسی می‌داند و گزارش‌های دست اولی در این خصوص دریافت کرده است. اما رفیق حکمت ترجیح می‌دهد اینها را نادیده بگیرد و کماکان سیاست "گسست مصلحتی در تاریخ" را ادامه دهد. ترجیح می‌دهد درست در موقعی که جنبش در کردستان عراق برای اولین بار به آشکارترین نحوی فراتر رفتن خود از قالبهای سنتی، شعارهای سنتی و روشهای سنتی را نشان داد، چشم خود را ببندد و کماکان همه چیز را به حساب "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" بگذارد.

بگذارید همینجا تاکید کنم که حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمی‌شد این اشکال سازمان‌یابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراهای و شعارهای چپ را هم به آن ترتیب از خود بروز نمی‌داد، کماکان بعنوان پیاخاستن مردمی تحت ستم علیه استبداد و بی حقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرائط زندگی شان و عرض اندامشان در مقابل وضع موجود، قابل پشتیبانی بود. طبعاً وجود عوامل فوق این پشتیبانی را ده چندان می‌کند.

همین طور باید این را هم تاکید کنم که برسمیت شناختن قیام توده‌ها و پشتیبانی اصولی از آن بهیچوجه بمعنای چشم بستن بر کمبودها و نقاط ضعف آن نیست. وجود توهم نسبت به سازمانهای بورژوازی در اپوزیسیون، وجود مخلوط‌های ارتجاعی و غیره (پدیده‌هایی که کم و بیش در همه انقلابها و قیامهای معاصر وجود داشته‌اند) باید بررسی و نقد شده و بمنظور جدا کردن عملی کارگران و توده زحمتکش مورد توضیح و روشنگری قرار گیرد. بعبارت دیگر به خود این انقلاب نیز باید با دید انتقادی نگاه کرد. حتی - و بویژه - عملکرد جناح رادیکال و کارگری و سوسیالیست این حرکت نیز باید با دقت و دلسوزی مورد بررسی انتقادی قرار گیرد، نقاط قوت و ضعف آن شکافته شود، تجارب و درسهای آن جمع‌بندی شود و برای تحکیم و تقویت آینده این گرایش بکار گرفته شود.

بعلاوه این را هم اضافه کنم که سیربعدهی تحولات ممکن است جنبه‌های منفی را رشد دهد و دامن بزند: فاکتورهایی مانند کم‌دوامی این جنبش و شکست آن، سرکوب بیرحمانه و بعد هم آوارگی میلیونی و مشقات و بدبختی‌هایی که ببار آمد، نفوذ سازمانهای سیاسی ناسیونالیست کرد و سیاست آنها مبنی بر وابسته کردن مساله کرد به استراتژی امپریالیستها و متوهم کردن مردم به پشتیبانی آنها، تثبیت نسبی رژیم عراق، احساس بی‌پناهی در توده‌های کرد و غیره و غیره، می‌تواند منشاء رکود، سرخوردگی و بی‌تفاوتی سیاسی شود و حتی برای دوره‌ای انحطاط سیاسی را دامن بزند. اما هیچوقت نباید فراموش کرد که پدیده‌های فوق نه از نتایج قیام

وانگهی همه اینها عواملی هستند که کمونیستها باید در مقابل آن بایستند و با آن مبارزه کنند. طبیعی است که امپریالیستها، رژیم عراق و ناسیونالیسم کرد همگی، بدرجات و بانحاء مختلف، در این چشم دوختن به بالا، در نومید کردن مردم از حرکت انقلابی مستقل خود، در بی نتیجه نشان دادن اراده و ابتکار مستقیم خودشان، در تبدیل کردن خاطره انقلاب به یک کابوس برای توده کارگر و زحمتکش که باید از این پس از آن حذر کنند، ذینفعند و نتیجه عملی سیاستهایشان همین است. اما تعجب اینست که کمونیستها چرا انقلاب توده‌ها را انکار می‌کنند؟ آنها دیگر چرا بخاطر این کار ملامتشان می‌کنند؟ چرا بجای اینکه در مقابل چشم همه دنیا جنبه روشن و تابناک این حرکت کارگران و زحمتکشان را برجسته کنند، و نشان دهند که اتفاقا غیر از "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها"، مولفه‌های دیگری نیز هستند که باید بحساب آورده شوند و اتفاقا همین‌ها نیروی محرکه اصلی این قیام را تشکیل می‌دادند، سعی می‌کنند آنرا نادیده بگیرند و یا بیالایند؟ چرا بجای اینکه توطئه سکوت رسانه‌های جهانی و ناسیونالیسم عرب و کرد را بشکنند و بگویند که: خیر، تحولات اخیر فقط صحنه کشاکش نیروهای بورژوا نبود، کارگران و مردم زحمتکش و تحت ستم هم بلند شدند، سربلند کردند، تلاش کردند مهر خود را بر روند تحولات بکوبند و تا توانستند خلاف "نظم نوین جهانی" شما عمل کردند، چرا بجای اینها همان روایت "ژورنالیسم متعارف" و "استادان دانشگاه" مبنی بر "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها"، مبنی بر اینکه این تحولات فقط عرصه تاخت و تاز نیروهای بورژوا بوده است را تکرار می‌کنند؟

راستش این اولین بار است که من می‌بینم در حزب کمونیست این لجاجت عجیب در نفی یک حرکت انقلابی توده‌ای بخرج داده می‌شود. در این مورد، بر خلاف همیشه، باید ابتدا سکوت و بی تفاوتی بخرج بدهیم، بعد باکراه قطعنامه‌ای صادر کنیم که تازه در آن کلمه‌ای راجع به جنبش و قیام توده‌ها نباشد، و بعد که فاکتها را هم دانستیم کماکان این حرکت را آمریکایی، مشابه مجاهدین افغان و غیره بنامیم و حداکثر به ذکر دو کلمه جنبش شورایی، که گویا آنهم چیز دیگری است، اکتفا کنیم؟ براستی تاسف‌آور است. چرا باید رفقای که از متن جریان آمده‌اند، ساعتها با ما کلنجار بروند و انبوهی انکار ناپذیر از شاهد و مثال بیاورند و قسم بخورند تا وجود یک انقلاب مردمی، یک جنبش کارگران و زحمتکشان، یک مبارزه برحق و عادلانه مردم تحت ستم و لزوم برسمیت شناختن آنرا بما بقبولانند و دست آخر هم نتوانند؟ چرا باید چنین روش تاسف‌باری در حزب ما و آنهم از طرف رهبری آن اتخاذ شود؟

### تنظیم مناسبات با نیروهای اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد چگونه باید باشد؟

یکی از نکاتی که بارها در جزوه رفیق حکمت تکرار می‌شود و بعهد مکان غیر واقعی به آن داده می‌شود و مورد بهره برداری قرار می‌گیرد، بندی است که در قطعنامه اول من راجع به نیروهای اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد عراق آمده است. من مضمون این بند را هم اینجا بررسی می‌کنم و نشان می‌دهم که در همین مورد هم چقدر حق با من است، اما قبلا لازم می‌دانم که بگویم که این روش تنها در چهارچوب خط مشی عمومی که من سعی کرده‌ام تصویر کنم قابل توضیح است، در حالیکه رفیق حکمت بعهد و بنا به مقاصد خاصی که دارد تمام چهارچوب عمومی این خط مشی را کنار می‌گذارد و طوری وانمود می‌کند که من همین بند را نوشته‌ام و بس.

من از خواننده تقاضا می‌کنم یکبار دیگر قطعنامه‌های من را مطالعه کند تا بتواند آنرا در کلیت خود، و نه به شکل تکه پاره و دلخواهی که رفیق حکمت عرضه می‌کند، مورد ملاحظه قرار دهد. در قطعنامه اول پس از بخش مقدمات که در آن راجع به اهداف و سیاست آمریکا و جنگ آن در منطقه، راجع به قیام مردم عراق - و

نه فقط کردستان - و زمینه بروز آن، راجع به لزوم تفکیک قائل شدن بین "دو مرحله یا دو جنبه کاملاً متفاوت"، "یکی تلاش‌های جنگی و سپس جنگ آمریکا در منطقه و دیگری شورش و قیام مردم در داخل عراق"، راجع به دخالت دولتها و نیروهای بورژوازی منطقه در این تحولات و مطامع آنها و غیره صحبت می‌کنم، وارد نتیجه‌گیری سیاسی و عملی شده و در این بخش هم ابتدا چهارچوب عمومی سیاست خودمان را در قبال اوضاع داخلی عراق اینطور بیان می‌کنم:

"سیاست و روش ما در برخورد به این اوضاع بطور خلاصه باید بر هشیاری و مقابله با خطر ناشی از دخالت و عملیات نظامی جمهوری اسلامی علیه نیروهای ما در مرز، حفظ نیروهای خود و تقویت و انسجام سیاسی و تشکیلاتی آنها و بالا بردن آمادگی برای برخورد با شرائط جدید، حفظ اعتبار کومه‌له و احترام و محبوبیت آن در کردستان عراق، تداعی نشدن با رژیم عراق و ابراز سمپاتی با مردم و مشکلات و مشقات و نیز امیال عادلانه آنها، کمک (در حد امکان) به شکل‌گیری و تقویت جریانهای کارگری مستقل، کمک (در حد امکان) به شکل‌گیری جریانهای کمونیستی و کارگری مبتنی باشد و در عین حال نباید روابط ما را با دولت مرکزی خصومت آمیز کرده و انتقام‌جویی آنها را تحریک نماید و آینده حضور ما در آن منطقه را در صورت تثبیت دولت کنونی عراق بخطر بیندازد."

رفیق حکمت میل دارد تمام این بحث را قلم بگیرد و نویسنده آنرا "یکی دیگر از سخنگویان ناراضی تر جبهه کردستان" خطاب کند. اما باید بگویم که من کماکان اساس روش برخورد درست به اوضاع داخلی عراق در آن موقع را همین می‌دانم. رفیق حکمت که نمی‌تواند ایراد واقعی به این خط مشی بگیرد، راه ساده‌تری را انتخاب می‌کند یعنی اصلاً وارد یک بحث جدی در اینمورد نمی‌شود، بلکه "گسست مصلحتی" را ادامه داده و آنرا بکلی نادیده می‌گیرد.

به هر رو من پس از ذکر رئوس خط مشی، وارد بندهای مشخصی می‌شوم که با اعتقاد خودم هر کدام بنحوی به پیشبرد این خط مشی عمومی کمک می‌کنند، از آمادگی در مقابل عملیات احتمالی جمهوری اسلامی، تقویت دیسیپلین در صفوف خود و تلاش برای پیدا کردن راههای ارتباطی گرفته تا بررسی تاثیرات آن بر کردستان ایران، تغییر فضای رادیو، کمکهای انسانی به مردم و غیره. در این بخش است که بندی را به برقراری ارتباط با اپوزیسیون سنتی کرد عراق اختصاص می‌دهم.

اجازه بدهید بگویم چرا برقراری اینگونه ارتباطها برای تداوم و پیشبرد فعالیت ما در آنجا ضروری است و چه عللی آنرا ایجاب می‌کند:

اولاً - این ارتباط ضروری است باین دلیل که حفظ موقعیت سیاسی ما و تداوم فعالیت ما در منطقه ایجاب می‌کند با این نیروها مناسبات تفاهم‌آمیزی داشته باشیم. همین ضرورت، در سطح دیگری، باعث شده است که ما با دولت عراق رابطه بگیریم و این رابطه را ادامه دهیم و حتی ملاحظات خاصی را در کارمان بخود هموار کنیم. این مثل روز روشن است. فرض کنید کردها با حکومت مرکزی به توافقی، پایدار یا نیمه پایدار، بر سر خودمختاری برسند. در آنصورت بلافاصله ما این سازمانها را در قالب مقامات و کاربدستان مختلف دولتی و یا شبه دولتی خواهیم دید. ما باید چگونه رابطه مان را با آنها تنظیم کنیم؟ همه می‌دانند که آنها، با توجه با روابط گسترده‌ای که با ایران دارند، چه امکاناتی می‌توانند داشته باشند، و بمراتب مهمتر از آن چه محدودیت‌ها و فشارهایی میتوانند روی فعالیت ما قرار دهند. کسی که بخواهد به بقا و تداوم فعالیت حزب کمونیست در این منطقه فکر کند، ناگزیر است برقراری روابط تفاهم‌آمیز و یا حداقل غیر تشنج‌آمیز با این

نیروها را مورد ملاحظه قرار دهد.

ثانیاً- برقراری این ارتباط از این نظر لازم است که علاوه بر هدف مذکور در فوق، اساس سیاست ما در قبال تحولات داخلی عراق یعنی "کمک به شکل‌گیری و تقویت جریانات کمونیستی و کارگری، کمک به تقویت جریانات کارگری مستقل"، بدون آن دچار بیشترین اصطکاک می‌شود. با کنترا کنترا نمی‌توان این واقعیت را مخفی کرد که اتحادیه میهنی در صفوف خود دارای عناصر و کادرهایی است که مایل به داشتن روابط دوستانه با کومه‌له هستند و "برقراری ارتباط و جلب دوستی آنها در سطوح مختلف" پیشبرد فعالیت ما را از هر دو جنبه فوق تسهیل می‌کند و یا حداقل از مشکلات و اصطکاکهای آن می‌کاهد، تبلیغات ضد کمونیستی و ضد کومه‌له را در میان آنها با موانع معینی روبرو می‌سازد و غیره.

اگر کسی نخواهد مساله را عمداً مسخ و لوث کند، اینها بسادگی قابل درک است.

ضمناً اینرا هم اضافه کنم که تلاش ما برای برقراری چنین روابطی فقط یکی از فاکتورهایی است که می‌تواند آنرا حفظ کند. فاکتور اصلی بهرحال شرایط واقعی در منطقه و سیر عینی اوضاع است.

ثالثاً- من معتقد بوده و هستم که به نیروهای اپوزیسیون کرد، تا جاییکه در مقابل رژیم عراق و سرکوب وی قرار گرفته‌اند، باید ملایم‌تر برخورد کرد و نوک تیز حمله را نه روی آنها بلکه روی رژیم عراق قرار داد. (این از لحاظ اصولی درست است، مصلحتها به کنار.) بر عکس به نسبتی که آنها در مقابل حرکت کارگران و زحمتکشان، در مقابل ابتکارات توده‌ای و جریانات رادیکال و سوسیالیستی قرار می‌گیرند، باید نوک تیز حمله را متوجه آنها کرد. این سیاستی است که ما حتی در مقابل حزب دموکرات، حتی در دوره‌ای که به جنگ علیه ما مشغول بود، پیش می‌بردیم. اگر قرار است به سنت کومه‌له اشاره شود، باید این موضوع هم یادآوری شود.

رابعاً- و بالاخره نباید فراموش کنیم که ما بهرحال در آنجا یک سازمان خارجی هستیم، بنابراین مساله مورد بحث با حق تعیین سرنوشت هم مربوط می‌شود. بعبارت دیگر به نسبتی که مردم کرد بهر دلیل آنها را نمایندگان خود در قبال مطالبات ملی‌شان بحساب بیاورند، ما باید بطور عمده از طریق تقویت جریانات سوسیالیستی، رادیکال و دموکراتیک در خود جامعه کردستان عراق وارد عمل شویم، تا اینکه بعنوان طرف مستقیم آنها وارد مقابله شویم. برای روشن شدن مساله، وضعیت فلسطین را در نظر بگیرید. علیرغم همه نقدها که ما از سازمان آزادیبخش فلسطین و رهبری آن داریم، اما از آنجا که پذیرش این سازمان بعنوان نماینده مردم فلسطین خود یکی از خواسته‌های مردم را تشکیل میدهد، لذا این محدودیت خاصی را به بیان و شیوه طرح نقد ما تحمیل می‌کند. در مورد کردستان عراق، تا جاییکه من اطلاع دارم، این اتفاق آرا در مورد رهبری وجود ندارد، ولی بهر حال این مساله را هم نمی‌توان نادیده گرفت. طبعاً این در اساس موضعگیری و نقد ما از این جریانات تغییری نمی‌دهد، اما بهر حال ملاحظاتی را ایجاد می‌کند که البته برای سوسیالیست کرد عراقی نمی‌تواند و نباید باین شکل مطرح باشد.

بنابراین مساله کاملاً روشن است. واضح است که من نه پشتیبانی از سیاستهای این اپوزیسیون، نه پشتیبانی از استراتژی جهانی، منطقه‌ای و داخلی آنها، بلکه برقراری روابط تفاهم‌آمیز و اظهار همدردی در قبال سرکوب رژیم عراق را مد نظر دارم، از توضیح مواضع خودمان و کسب امکانات و غیره صحبت می‌کنم، از برقراری ارتباط برای کمک به بقا و تداوم فعالیت‌مان در منطقه و برای پیشبرد بهتر سیاستمان در آنجا حرف می‌زنم، و این را هم با توجه به مجموعه دلائل فوق می‌گویم. کسی که قصد پشت پا گرفتن و پاپوش دوختن نداشته باشد میدانند

که من در چه متنی و به چه معنایی و با توجه به چه شناخت متقابلی از یکدیگر در حزب، از برقراری این روابط صحبت می‌کنم. وانگهی این روشی است که کمابیش، تا جاییکه من اطلاع دارم، از طرف ک.ر. کومه‌له هم در این دوره در پیش گرفته شده است.

اما بگذارید در پایان این مبحث به نکته دیگری هم اشاره کنم تا بهتر نشان داده شود که چطور این مساله مورد بهره‌برداری نابحق و ناموجه قرار گرفته است. در دوره‌ای که جنگ آمریکا علیه عراق شروع شده و ارتباط ما رفقایمان در آنجا قطع گردیده بود، خود رفیق حکمت و نیز دفتر سیاسی از من خواستند که با اتحادیه میهنی ارتباط بگیرم و سعی کنم امکانات ارتباطاتی از آنها بدست آورم. آنموقع رفیق حکمت فکر نمی‌کرد که این کار "سنت طبقاتی ما را در کردستان دود می‌کند و بهوا می‌برد". برعکس احتمالا توصیه و درخواست دفتر سیاسی از من برای کسب امکانات از این نیروها، که طبعا مستلزم وجود درجه‌ای ارتباط تفاهم‌آمیز است، برای این رفقا درایت هم معنی می‌داد، ولی در مورد من به چنین اعلان جرمی منجر می‌شود.

واقعیت اینست که این مساله پرده استتار و یا بهتر بگویم گرد و خاکی است که توجه را از مساله اصلی و اختلاف اصلی، یعنی برسمیت شناختن خیزش و قیام توده‌ای در کردستان عراق و لزوم پشتیبانی اصولی از آن و تقویت جناح کارگری، سوسیالیستی و رادیکال، که اینها اساس بحث من است، منحرف می‌کند.

آیا موضع دفتر سیاسی روی جنگ خلیج اشکالی دارد؟ سابقه این بحث چیست؟ نتایج عملی آن کدامند؟

هنگامیکه من در قطعه‌نامه اول از "تغییر فضای رادیو" صحبت می‌کنم، رفیق حکمت در مقابل می‌نویسد:

"اینجا در واقع دارد این گفته می‌شود که "با شروع فاز دوم و طرح مساله کرد، موضع دفتر سیاسی باید تعدیل بشود و گرنه دفاع از عراق محسوب می‌شود". اولاً، منفعت ملی ظاهراً می‌تواند رنگ حقیقت را هم عوض کند. اگر موضع دفتر سیاسی در قبال بحران خاورمیانه پرو-عراقی بوده و یا می‌توانسته چنین تعبیر بشود، این را باید در همان چهارچوب نشان داد، علیه آن ایستاد و موضع سوسیالیستی را بیان کرد. اگر نه، آنوقت با ورود ملت کرد به صحنه، حقیقتی که ما داریم برای توده کارگر و زحمتکش روشن می‌کنیم تعدیل نمی‌شود و تغییری در خصلت موضع ما نسبت به واقعیات مورد بحث داده نمی‌شود." (جزوه مذکور، ص ۱۵)

نوشته فوق می‌خواهد این استنباط را بدست بدهد که گویا این اولین بار است، و آنهم بنا به تعبیر دلخواه نویسنده بخاطر اینکه "کرد بمثابة یک ملت به صحنه آمده و مصلحت ملی به شاخصی تبدیل شده که این ملت با آن رهبری‌ای که دارد تمام صف بندی در بحران خاورمیانه را با آن قضاوت می‌کند"، که من انتقاد خاصی را به این موضع وارد می‌دانم و کمبود خاصی را در آن مشاهده می‌کنم. واقعیت اینطور نیست و رفیق حکمت که طرف اصلی من در بحث مربوطه بوده است، بهتر از هر کس دیگر این را می‌داند. از همان موقعی که اولین اعلام موضع دفتر سیاسی بشکل مصاحبه رفیق حکمت در کار تهیه و چاپ بود، من از کمبود معین و یا خلاء معینی در این موضع با خود دفتر سیاسی صحبت کرده‌ام. متأسفانه فرصت این فراهم نشد که من با طول و تفصیلی که مایل بودم در این مورد اظهار نظر کنم، اما نظرم را باختصار در مورد پیش نویس این موضع یادآور شدم.

من از جنگ طلبی و از اهداف آمریکا از این تلاشهای جنگی، از "نظم نوین جهانی" و امپریالیستی بودن آن، از



امپریالیستی بودن لشکرکشی آمریکا و لزوم مبارزه برای جلوگیری از جنگ صحبت کردم. گفتم که آمریکا بعنوان یک امپریالیسم رو به افول شدت به این جنگ نیاز دارد، گفتم که کویت برای امپریالیسم آمریکا بهانه‌ای بیش نیست، و همانطور که ترور ولیعهد اتریش در صربستان برای قدرتهای امپریالیستی ابتدای قرن بهانه‌ای برای جنگ با هدف تقسیم جهان بود و خصلت و ماهیت آن جنگ را نمی‌توانست توضیح بدهد، تلاش برای باصطلاح "آزادسازی کویت"، که در واقع بمعنای حفظ انقیاد کنونی آنها تحت شیوخ ارتجاعی است، توضیح واقعی این جنگ نیست، بهانه و پرده استتار آن برای افکار عمومی دنیا است. و سایر نکات که اینجا مجال طرح آنها نیست و بهر حال اجزاء یک موضع سوسیالیستی در این مورد را تشکیل می‌دهند. در عین حال من روی یک نکته بعنوان یک خلائی که در تحلیل و موضعگیری دفتر سیاسی وجود داشت و نقضی که باعتقاد من باید اصلاح می‌شد، صحبت کردم. گفتم به رژیم عراق هم باید برخورد شود، اساساً نه در رابطه با اشغال کویت، بلکه اساساً در رابطه با مردم خود عراق. گفتم در تصویری که شما داده‌اید مردم عراق و طبقه کارگر غائبند. کمونیست عراقی در نظر گرفته نشده است. از سابقه حکومت عراق در دو سه دهه اخیر صحبت کردم و گفتم بجا گذاشتن این خلاء را اشتباه می‌دانم. ما باید بدون اینکه ذره‌ای نوک تیز حمله را از روی آمریکا برداریم، رژیم عراق را هم مورد انتقاد قرار دهیم. از بخود گرفتن چهره مذهبی و تقویت جریان‌های اسلامی در جهان عرب، از توهم آفرینی در میان توده‌های فلسطینی هم صحبت کنیم.

بهر رو این اساس انتقاد من از نقص معینی بود که بنظر من در موضعگیری دفتر سیاسی وجود داشت. در سایر موارد و در مورد تحلیل جنگ و موضعگیری در قبال آن من خودم را هم عقیده می‌دانستم و می‌دانم و بر همین مبانی در مجامع و فرصتهای درون و بیرون حزبی صحبت کرده‌ام، بر همین مبانی، بسیار پیشتر از موضع دفتر سیاسی، برای رفقای کردستان نوار فرستاده‌ام و نیز بعدتر در کارگر امروز شماره ۱۲ مطلب نوشته‌ام که گرچه بالاجبار همه جنبه‌های بحران خاورمیانه را نمی‌توانست شامل شود، اما حداقل نشان می‌دهد موضع من چه بوده است. اینکه رفیق حکمت عامدانه این‌ها را جزو "نگفته‌های" من قلمداد می‌کند، تنها دوری و بی‌اعتنایی وی به حقیقت را برملا می‌کند. رفیق حکمت براحتی ادعا می‌کند که این بحثها و انتقادات که گفتم قبل از جنگ و یا در ابتدای جنگ وجود نداشته، بلکه هرچه بوده یک موضع "انساندوستانه محدودنگر" بوده که مصائب انسانهای ساکن کویت را می‌دید اما جنایت بزرگتر آمریکا را نمی‌دید و "این زمانی بود که جنگ شروع نشده بود". موضع دیگر "ناسیونالیسم کرد" بود که "فقط از سر مصلحت ملی‌اش به ما انتقاد می‌گرفت" که اینهم گویا پس از جنگ بوده است. من نمی‌دانم راجع به این طرز مجادله چه بگویم جز اینکه اعلام کنم متأسفانه این اظهارات خلاف واقع است. انتقادی که من داشته‌ام نه در رابطه با "مصلحت ملی کرد" و نه اصلاً در رابطه با مساله کرد بوده است. من از لزوم برخورد به رژیم عراق در قبال مردم عراق، از غائب بودن طبقه کارگر و کمونیست عراقی در تصویری که دفتر سیاسی ارائه می‌دهد صحبت کرده‌ام. برطبق موضعگیری دفتر سیاسی وظیفه طبقه کارگر و کمونیست عراقی چه می‌توانست باشد؟ آیا در عین مخالفت با آمریکا از رژیم عراق پشتیبانی کند، در مورد آن سکوت نماید و دنباله رو آن شود، و یا اینکه در این مورد سیاست و مطالبه معین و مستقلاً داشته باشد؟ این چیزی است که در تحلیل دفتر سیاسی غائب بود.

ناچارم اینجا اشاره کنم که بعدتر در نشست دیگری نظیر انتقاد من از موضع دفتر سیاسی از طرف رفقای دیگری هم مطرح شد، و در مقابل نکته مشخص که "در تصویر شما جای کمونیست عراقی خالی است"، رفیق حکمت پاسخ داد: "من کمونیستی توی عراق نمی‌شناسم" که البته برایشان توضیح داده شد تعدادی از این کمونیستها بخاطر داشتن ترجمه آثار حزب کمونیست ایران و منجمله نوشته‌های خود وی اعدام شده ماند.

اما آیا علاوه بر این جنبه اصولی، خود تحولات عراق می‌توانست و می‌بایست تأثیری بر موضع ما داشته باشد؟ در تحلیل عمومی ما از جنگ و ریشه‌های آن و موضعگیری در قبال آن البته نه، اما در مورد مساله

بخصوص مناسبات حکومت و مردم در عراق طبیعی است که باید تاثیر می گذاشت. نقصی که در موضع دفتر سیاسی وجود داشت و من به آن اشاره کردم، با توجه باینکه خود مردم عراق علیه حکومت "خودی" پیا خاسته و سر به اعتراض و شورش برداشتند، دیگر به یک عیب جدی که صرفنظر کردن از آن برای حزب یک اشتباه وخیم محسوب می شد، تبدیل می گردید. لذا انتظار طبیعی این بود که پس از خیزش مردم علیه رژیم عراق، پس از اینکه مردم خود وارد صحنه شدند و با عمل مستقیم خودشان نشان دادند که غیر از لشکرکشی و جنگ آمریکا چیز دیگری هم هست که باید از آن صحبت شود، دفتر سیاسی این واقعیت را بحساب بیاورد. متاسفانه نه فقط این کار نشد، بلکه برعکس این نقص تا حد یک اصل ارتقاء داده شد و مایه مباهات هم قلمداد گردید. اگر عدم اشاره به حکومت عراق هنگام لشکر کشی و جنگ آمریکا تحت عنوان اینکه می تواند آب به آسیاب آمریکا بریزد توضیح داده می شد، استدلالی که بنظر من نادرست بود، حال پس از تحولات درونی خود عراق، پس از جنبش توده ای در خود عراق، دیگر مطلقا توجیهی نداشت.

آیا نمی باید از خود پرسید چطور است پس از یکماه و نیم بمباران و آن جنگ بیرحمانه، بمحض اتمام جنگ اولین واکنش مردم عراق، و آنهم ابتدا مردم جنوب عراق و نه کردها، قیام علیه رژیم "خودی" است؟ چطور است برخی از شهرهای جنوبی، و منجمله بصره که دومین شهر عراق است، چندین بار بین مردم و قوای حکومتی دست بدست می شوند و سرانجام فقط بقیمت بیرحمانه ترین انتقامجویی های دسته جمعی دوباره "آرام" می شوند، بغداد فقط به یمن حکومت نظامی شدید مهار می شود و شهرهای کردستان سر به شورش بر می دارند؟ آیا این رویدادها عمق شکاف بین مردم و حکومت و پتانسیل قوی اعتراض و قیام را در این جامعه نشان نمی دهد که باید از طرف کمونیستها از همان ابتدا، قبل از فوران این نارضایتی ها، خاطر نشان می شد؟ آیا وقوع این جنبش های توده ای پر دامنه و قیام های نافرجام یا شکست خورده، دلیلی اجتماعی و نه فقط منطقی، بر این امر نیست که نقصی در تحلیل ما وجود داشته است؟ و آیا لاپوشانی این خلاء تحت عنوان اینکه "نباید وارد تحلیل اقتصاد سیاسی عراق شد" نبود که اکنون نتایج عملی خود را ببار آورده است؟ آیا بجای اصلاح کمبودی که وجود داشت، آنهم درست پس از آنکه خود توده زحمتکش و تحت ستم پیا خاسته بودند، باید اشتباه موجود تعمیق می شد و حرکت مردم لجن مالی می شد و در مقابل رژیم عراق عنوان تمجیدآمیز ناسیونالیسم "میلیتانت" را دریافت می کرد؟

و بالاخره آیا تحولات اخیر گواه صحت نظر من مبنی بر لزوم اشاره به حکومت عراق در قبال کارگران و مردم تحت ستم آن کشور و باز کردن جایی برای این مولفه در آینده نبود؟

در همین رابطه است که من در قطعنامه اول از "تغییر فضای رادیو" صحبت میکنم. قطعنامه جای بحثهای تفصیلی نبود و من ضمن ایرادی که به تحلیل دفتر سیاسی داشتم، به لزوم در نظر گرفتن فاکتور جدید قیام مردم و اثری که این امر بنظر من باید قاعدتا و بطور طبیعی بر فضای رادیوی ما می داشت، اشاره کردم.

اما همانطور که گفتم چیزی که از نظر من نقص معین، ولو مهمی، را تشکیل می داد که می توانست اصلاح شود، برعکس به شکل جزء منسجمی از یک دستگاه تحلیلی در می آید و مورد دفاع قرار می گیرد. من از نوشته های علنی و رسمی در "کمونیست" می گذرم که طبعاً می توانند بنا به مصلحت بناگزیبر در این مورد ساکت باشند. اما قطعنامه دفتر سیاسی که قرار است بشدت داخلی باشد هم در این مورد ساکت است. نه فقط ساکت است بلکه این نادیده گرفتن مولفه توده ها را تئوریزه می کند و برای آن مبنای تحلیلی تدوین می نماید. بند ۲ این قطعنامه می نویسد:

"مردم کردستان قربانی مصالح و کشمکش گرایشات و جریانات مختلف بورژوازی، و بطور مشخص قربانی

هژمونی طلبی امپریالیستی آمریکا در سطح جهان و خاورمیانه و ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم کرد در منطقه هستند."

حقیقتا درست است که قربانی شدن مردم کردستان و مصائب و مشقات آنها به این مصالح و گرایشها نسبت داده شود. این عوامل بدرجات و به شیوه‌های مختلف در این قربانی کردن سهمند و باید این حقیقت را برای توده کارگر و زحمتکش توضیح داد. بحث بر سر تقصیر همه گرایشها و جریانات بورژوازی در قربانی کردن مردم کردستان نیست، این البته حقیقتی است. بحث و اختلاف بر سر اینست که آیا علاوه بر این گرایشها و جریانات بورژوازی، جنبش توده‌ای، حرکت کارگران و زحمتکشان، قیام رادیکال و خلقی هم خود را نشان داد یا نه. آیا این هم یکی از مولفه‌های تحولات اخیر در کردستان عراق بود یا خیر؟ آیا اصولا فقط قربانی شدن وجود داشت، یا اعتراض و بپاخاستن و مطالبه و قیام هم بود؟ قطعنامه دفتر سیاسی جایی برای این مولفه باز نمی‌کند و آنرا بحساب نمی‌آورد. مقاله رفیق ایرج آذرین در کارگر امروز شماره ۱۴ به روشنترین وجهی نفی این مولفه را فرموله و تئوریزه می‌کند:

"خلاصه کنیم: لشکرکشی آمریکا به منطقه و جنگ با عراق آرایش سیاسی منطقه را در هم ریخت و معادلات سیاسی جدیدی برقرار کرد. ناسیونالیسم کرد و ناسیونالیسم عرب در عراق، تخاصم سنتی خود را این بار در رابطه با یک سلسله سیاستهای بین المللی به یک جنگ تمام عیار رساندند. رویدادهای اخیر کردستان عراق که به آوارگی میلیونی مردم کرد منجر شد ماحصل عملکرد این سه مولفه اصلی (سیاستها و جنگ امپریالیستها، ناسیونالیسم عرب در عراق، و ناسیونالیسم کرد) بوده است."

اکنون دیگر باید دستگاه تحلیلی رفیق حکمت و دفتر سیاسی در قبال تحولات عراق، و در نتیجه اختلافی که بر سر این مساله موجود است، روشن شده باشد. سیر برخورد وی به رویدادها هم باین ترتیب کاملا قابل درک است:

ابتدا در جنگ خلیج از هر اشاره‌ای به حکومت عراق در قبال کارگران و مردم تحت ستم این کشور تحت عنوان اینکه "حالا موقع این نیست که ما وارد اقتصاد سیاسی عراق شویم" خودداری می‌شود (خود این اصطلاح "اقتصاد سیاسی عراق" هم فقط بخاطر بغرنج کردن قضیه طرح می‌شد. کافی بود به طبقه کارگر و مردم تحت ستم عراق، حق آنها برای بر سرکار آوردن حکومتی که هم علیه امپریالیسم باشد و هم با مطالبات آنها سازگاری داشته باشد، اشاره شود). سپس وقتی که بهر حال این مولفه ناخوانده خود وارد صحنه می‌شود، سردی و بی‌تفاوتی، نادیده گرفتن و بالاخره نفی تحلیلی آنها در پیش گرفته می‌شود و درست موقعی که ما دیگر اطلاعات کافی در مورد حرکت توده‌ای در کردستان، جنبه‌های مترقی آن و فراتر رفتن و تمایز آن از عملکرد سنتی ناسیونالیسم را بدست آورده‌ایم، با خارج کردن دلخواه و خودسرانه مولفه انقلاب توده‌ها و گرایش رادیکال و انقلابی در این حرکت و تئوریزه کردن "سه مولفه"، رسما همه چیز به فعل و انفعال نیروهای بورژوازی و به ناسیونالیستها نسبت داده می‌شود.

چه کسی انقلاب مردم را بحساب بورژوازی و ناسیونالیستها می‌نویسد؟

آنوقت نویسنده و یا تدوین کننده این تحلیلها هیچ فرصتی را برای یادآوری اینکه "نباید مبارزه مردم را بپای ناسیونالیستها نوشت"، از دست نمی‌دهد. کسی که علیرغم تمام واقعیات مسلم چشم خود را بر روی یک جنبش توده‌ای انقلابی واقعی در کردستان، جنبشی که در خون غرق شد و مورد توطئه سکوت "هر سه مولفه" قرار گرفت، می‌بندد و آنرا جز بپای "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" نمی‌نویسد، بدون اینکه خم بابرورد این وعظ

را که یکی از مشخصات ناسیونالیسم "تداعی کردن یک ملت، یا به عبارت بهتر مردم زاده شده در یک چهارچوب ملی مفروض، با ناسیونالیسم و یکی گرفتن آن" است تکرار می‌کند و از منتسب کردن آن به طرف مجادله کوتاهی نمی‌ورزد.

گفته می‌شود که "مبارزه برای رفع ستم ملی با ناسیونالیسم یکی نیست". حرف بسیار بجایی است، اما باید آنرا در تحلیل مشخص هم بکار برد. من می‌گویم و می‌نویسم که جنبش اخیر در کردستان عراق، اگر هم صرفاً بخاطر رفع ستم ملی بوده باشد، نباید بخاطر عملکرد جریانات بورژوا ناسیونالیست نفی شود بلکه در نفس خود قابل پشتیبانی است. در مقابل رفیق حکمت که خوب هم می‌داند جنبش مورد بحث کاملاً از این چهارچوب فراتر رفته و اصولاً از لحاظ مضمون، روش و شعارها و غیره ابعاد کاملاً جدیدی بخود گرفته بوده است، بیش از هر کس در منتسب کردن جنبش توده‌ای در کردستان عراق به جریانات ناسیونالیستی و یکی گرفتن آنها اصرار می‌ورزد! نیاز به دقت زیادی نیست تا شخص بفهمد چه کسی فعل و انفعالات "در درون یک چهارچوب مفروض ملی" را دارد باصرار با ناسیونالیسم یکی می‌گیرد.

ناسیونالیسم کرد بعنوان یک جریان سیاسی بورژوایی در سالهای اخیر هرچه بیشتر بقایای پیرایه‌های رادیکال را از خود زدوده و جنبه‌های آشکارا ارتجاعی را در خود تقویت کرده است. این موضوع منجمله از طرف خود من در مقاطع مختلف بیان شده است. تحولات اخیر در عین حال که خود مقطع مهمی را در این جهت تشکیل می‌دهد، فرصتی برای به نمایش گذاشتن عملکرد این جهت‌گیرها و مواضع ناسیونالیسم بود و تقابل آنها بامناف توده‌های زحمتکش و رسیدن آنها به پایان خط، از نقطه نظر انقلاب توده‌ها، را نشان داد. اما بحث بر سر این است که مبارزه واقعی با ناسیونالیسم و تلاش برای منزوی کردن آن در حرکت‌های سیاسی جامعه، پیش از هر چیز از راه پشتیبانی از حرکت‌ها و جریانهای انقلابی، کمک به شکل‌گیری و تقویت گرایشها و جریانات کارگری و کمونیستی مستقل، کمک به رشد و گسترش نفوذ این گرایشها و جریانات و تحکیم پیوند آنها با توده کارگر و زحمتکش و با جنبش انقلابی توده‌ها مقدور است.

من از همان ابتدا نقص موضع دفتر سیاسی در قبال بحران خلیج را غائب بودن طبقه کارگر و مردم عراق، غائب بودن کمونیستها ذکر می‌کنم، من از همان ابتدای شروع اعتراضات توده‌ای یکی از ارکان خط مشی حزب در منطقه را "کمک به شکل‌گیری و تقویت جریانهای مستقل کارگری و کمک به شکل‌گیری جریانهای کمونیستی و کارگری" میدانم، من در همه جا می‌نویسم که باید حساب قیام مردم زحمتکش را از استراتژی امپریالیستها جدا کرد، می‌نویسم این "مرحله دیگر و جنبه کاملاً متفاوتی" است و ملحوظ کردن این مساله را "شرط داشتن موضعگیری اصولی" اعلام می‌کنم، من می‌نویسم که حساب رهبری را باید از توده‌ها جدا کرد و این رهبری را چه به مناسبت سیاست مبنی بر بند و بست با امپریالیسم و وابسته کردن سرنوشت ملت کرد به مصالح امپریالیسم و چه بخاطر تنزل دادن و محدود کردن مبارزه توده کارگر و زحمتکش، مخالفت کردن با جنبه‌های رادیکال و سوسیالیستی مورد انتقاد قرار می‌دهم و غیره و غیره. و بالاخره من بر مبنای جهت‌گیریهای عمومی مذکور در فوق می‌نویسم:

"تلاش برای داشتن یک سیاست فعال و در عین بی سروصدا و محتاطانه برای کمک به جریانات کارگری و کمونیستی در کردستان عراق. تشویق و کمک به شکل‌گیری اتحادیه‌ها و تشکلهای کارگری مستقل. تشویق و کمک به شکل‌گیری جریانات کمونیستی در شهرها و نیز به شاخه نظامی کمونیستها در جنبش مسلحانه مردم. دفاع از و تقویت سیاستها و پلاتفرم‌های دموکراتیک و انقلابی در جنبش کردستان عراق."

اما جریانی که از همان ابتدا کارگر و زحمتکش عراقی را از قلم انداخته بود، کمونیستی در آنجا نمی‌شناخت،

جریانی که لام تا کام از قیام حرفی نمی‌زند، آنرا مورد تایید و پشتیبانی قرار نمی‌دهد، در هیچ کجا اثری از تعیین وظایف نسبت به سوسیالیست عراقی و کرد و حمایت از آن نیست، جریانی که هیچ نوع وظیفه‌ای را در مقابل حزب کمونیست در قبال این وضعیت نمی‌گذارد و حزب را در مقابل این حرکتها و تحولات بی‌وظیفه می‌کند، جریانی که این نادیده گرفتن مولفه توده‌ها، انقلاب و کمونیستها را تحت عنوان "سه مولفه" تئوریزه کرده و تا سطح یک اصل ارتقا می‌دهد، همین جریان بخود اجازه می‌دهد در جواب بند فوق بنویسد: "چرا قید محتاطانه و بی سروصدا در بند مربوط به حمایت از سازمانهای اپوزیسیون کرد نیامده، چرا آنجا خبری از احتیاط نیست؟ ... چرا وقتی پای حمایت از اینهاست این ذوق زدگی و جسارت را می‌بینیم و در مورد جنبش کارگری تبصره‌های احتیاط آمیز را شاهدیم؟"

بگذریم که قید احتیاط طبعا در مورد رابطه با سازمانهای ناسیونالیستی سنتی هم درست است، اما مساله اصلی این نیست. باید پرسید آخر سیاست اثباتی خود شما در مورد کارگر و کمونیست کرد عراقی در جریان این حرکتها چیست؟ این چیزی است که شما نتان را به آن نمی‌زنید. بسیار خوب، من گفته‌ام باید با احتیاط آنها را تقویت کرد، شما که اصلا اشاره‌ای به آنها نکرده‌اید، شما که اصلا از ابتدای بحران خلیج آنها را نادیده گرفتید، گفتید "کمونیستی توی عراق نمی‌بینید"، حالا هم که آنها علیه بورژوازی حاکم بلند شده‌اند ملامتشان می‌کنید و توی سرشان می‌زنید. آخر نمی‌شود فقط بعنوان بول گرفتن در بحث از اینکه چرا من قید احتیاط را بکار برده‌ام صحبت کرد. آیا شما واقعا خواستار پشتیبانی آشکارتر و جسورانه‌تر از آنها بوده‌اید؟ اگر اینطور بود واقعا می‌شد با بحث شما کنار آمد. اما وقتی کسی که مطلقا در تمام قطعنامه‌ها و نوشته‌هایش در باره تحولات اخیر اثری از نام بردن و ذکر آنها نیست، چه برسد به پشتیبانی جسورانه‌تر، کسی که به ترتیب سعی دارد از ارزش و مکان فعالیت و عملکرد آنها طی این دوره بکاهد، کسی که کار آنها را جز آب به آسیاب آمریکا و ارتجاع محلی ریختن قلمداد نمی‌کند، وقتی چنین کسی به اینگونه "استدلالتها" متوسل می‌شود، کار او را جز عوامفریبی چه نامی می‌توان گذاشت؟

### چه کسی سنت طبقاتی ما را در کردستان دود می‌کند و بهوا می‌برد؟

و اما اشاره‌ای هم باینکه چه کسی سنت طبقاتی ما را در کردستان دود می‌کند و بهوا می‌برد، ضروری است.

برای اطلاع خواننده باید بگویم، دست کم تا جایی که من اطلاع دارم، سیاستی که ک.ر. کومه‌له در دوره اخیر در قبال رویدادهای اخیر پیش گرفت، در اساس با آنچه من در قطعنامه‌ها نوشته‌ام و در این نوشته بیشتر شرح دادم یکی است. ملاحظات عملی این رفقا بحث دیگری است.

بنابراین رفیق حکمت باید ضمنا تکلیف خود را با سیاستهای ک.ر. کومه‌له و عملکرد تشکیلات در این دوره هم روشن کند. حال که گزارشهای کافی به دفتر سیاسی داده شده، دیگر نمی‌شود فقدان موضعگیری تحت عنوان "از وضعیت تشکیلات کردستان و رهبری کومه‌له خبر نداریم" را ادامه داد. از نظر من تشابه این موضعگیری با آنچه من نوشته‌ام، دلیل دیگری است بر اینکه هر دوی آنها بر مبنای "سنت طبقاتی ما در کردستان" قرار دارند.

من بسهم خود این سیاستها را، تا جاییکه از آن با خبر شده‌ام، در کلیت خود تایید می‌کنم و آنرا یکی از صفحات روشن تاریخ حزب کمونیست و کومه‌له در قبال برخورد به جنبش و حرکت توده‌ای کارگران و زحمتکشان می‌دانم. این رفقا در شرائطی بسیار دشوار و پیچیده، و نیز در حالیکه تشکیلات در وضعیت بسیار بدی بسر می‌برد، توانستند یکی از بهترین عملکردها را از خود نشان دهند. سیاست‌گزاری و عملکرد آنها بسهم خود این

امکان را تسهیل و تقویت کرد که کارگران و کمونیست‌ها در مقابل دستجات رنگارنگ بورژوازی، با افتخار سر بلند کنند و در عمل نشان دهند که "جنبه دیگری"، "مرحله کاملاً متفاوتی" و "مولفه دیگری" هم وجود دارد که برای چند هفته هم شده فضای سیاسی کردستان را از خود آکنده است و مطمئناً برای آینده فعالیت سوسیالیست‌ها در کردستان و آینده جنبش انقلابی بطور اعم دارای اثرات بسیار دیرپایی خواهد بود.

این سیاست موجب شد که با وجود اینکه کومه‌له هیچگونه دخالت رسمی در این ماجرا نداشت و خود را به کمک‌های انسانی، البته بالنسبه گسترده و بموقع، محدود می‌کرد، و با وجود اینکه بهر حال یک سازمان خارجی محسوب می‌شود، اما در نظر مردم بپاخاسته و انقلابی، در نظر کارگران و سوسیالیست‌ها و اقشار رادیکال جامعه بصورت محبوبترین سازمان سیاسی در آید و سمپاتی و محبت عمیق در میان توده‌های زحمتکش و ستم‌دیده را برای خود کسب کند، بنحویکه اثرات آن حتی در میان آوارگان کرد در ایران و ترکیه نیز خود را نشان دهد و حتی بر فضای سیاسی کردستان ایران تاثیر مثبت بگذارد.

باید بگویم که من خوشوقت‌م از اینکه مواضع دفتر سیاسی در این دوره در کردستان با اجرا در نیامد، چرا که لطمات آن برای حزب کمونیست علی‌العموم و برای کومه‌له علی‌الخصوص جبران‌ناپذیر می‌بود و برآستی "سنت طبقاتی ما را در کردستان دود می‌کرد و بهوا می‌برد".

از سوسیالیستی که با کردستان عراق و با انقلاب آن آشنا است انتظار می‌رود تا سهم خود واقعیت تحولات را برای سوسیالیست آمریکایی و اروپایی توضیح دهد، برایشان شرح دهد که سوسیالیست‌های کردستان، در شرائطی بسیار دشوار و پیچیده و در مقابله با نیروهای بورژوازی که از هر سو، در قالب دشمن یا بنام دوست، محیط را فرا گرفته بودند، آنها فصل کاملاً جدید و تصویر کاملاً متفاوتی از کردستان ترسیم کردند، برایشان تعریف کند که چگونه آنها در عمل نشان دادند که - برخلاف روایت مطبوعات کشورهای غربی - کردستان فقط محل تاخت و تاز رهبران قبیله‌ای و یا دیپلمات‌های ناسیونالیست تازه بدوران رسیده‌ای نیست که تلویزیون‌ها غربی مایلند مصاحبه‌های آنها را در حمایت از دولت‌های امپریالیستی پخش کنند، بلکه جایی است که قیام شهری، خواست‌های رادیکال و کارگری، شعارها و اشکال سازمانیابی بالنسبه پیشرو و جریان‌ات چپ و سوسیالیست نیز در آنجا سر برآوردند. از سوسیالیست آشنا به منطقه انتظار می‌رود که باین ترتیب کمک کند دست سوسیالیست‌های کردستان در دست سوسیالیست‌های آمریکایی و اروپایی گذاشته شود، نه اینکه با کتمان جنبه‌های رادیکال و انقلابی و عادلانه این جنبش، با نوشتن همه چیز بپای ناسیونالیسم، با ادعای اینکه خارج از "سه مولفه" چیزی وجود نداشته است، با رسانه‌ها و جریان‌ات بورژوازی همداستان شده و بنوبه خود به مخدوش کردن تصویر واقعی و ذهنیت کارگران و سوسیالیست‌ها بپردازد.

## پاره‌ای نکات حاشیه‌ای

در پایان باید به پاره‌ای نکات که از نظر من به‌رحال حاشیه‌ای است اما رفیق حکمت جزوه خود را از آنها پر کرده است نیز اشاره بکنم. البته این نکات آنقدر زیادند و آنقدر غیر واقعی، مغرضانه و مملو از نکات اشتباه آمیزند که جواب دادن کامل به آنها برآستی خود محتاج یک جزوه مفصل است. اما این را من کاری نالازم و حتی انحرافی می‌دانم و لذا فقط به پاره‌ای از آنها بطور مختصر اشاره خواهم کرد.

یکی از این موارد قضیه هلیکوپترهای عراقی است که رفیق حکمت وانمود می‌کند گویا من در اهمیت آن در شکست قیام و جنبش توده‌ای کردستان مبالغه کرده‌ام تا توجهی برای شکست و عقب نشینی جنبش (که او درست آن را مال ناسیونالیسم اعلام می‌کند) دست و پا کنم. اگر کسی تجاهل نکند، می‌داند قضیه بکلی

چیز دیگری است. من خواسته‌ام بگویم آمریکا در عین تضاد و خصومتی که با رژیم عراق داشت، اما بمحض دیدن آثار یک قیام و خیزش توده‌ای بنحو محسوسی فشار را برای دوره معینی از روی حکومت عراق برداشت و حتی برای سرکوب آن به دولت عراق چراغ سبز داد و با اعلام اینکه حکومت مرکزی را به "آشوب و آناشوی" ترجیح می‌دهد وی را تشویق کرد و از لحاظ فنی هم این کار را با رفع محدودیتهایی که بر نقل و انتقال نیرو و بر پرواز هواپیماها و هلیکوپترهای عراقی گذاشته بود تسهیل نمود. علت اتخاذ این سیاست را هم توضیح داده‌ام: قرار نبود جنگ آمریکا در منطقه خیزش توده‌ای، مسلح شدن مردم و وارد صحنه سیاسی شدن آنها از موضع قدرت را موجب شود. باید برای همه روشن می‌شد که در "نظم نوین جهانی" آمریکا جایی برای ابراز و اعمال اراده مردم وجود ندارد و در این نظم نوین، همانند "نظم کهن" انقلاب امر ممنوعی است که مکافات خواهد دید. این پیام جرج بوش به مردم کردستان، مردم منطقه و مردم جهان بود. می‌خواهید اسم آن را چرخش بگذارید یا خیر مهم نیست، ولی بهر حال این واقعیتی بود که همه دنیا از آن صحبت کردند. من خواسته‌ام امپریالیستی بودن این سرکوب را نشان دهم و کاذب بودن شعار دموکراسی و حقوق بشر امپریالیستی و بی‌پایه بودن توهومات در قبال آنها را خاطر نشان کنم. بحث من هیچ دخلی به اهمیت کم یا زیاد هلیکوپترها در جنگ کردستان ندارد. کافی است انسان بخاطر بیابورد که چطور با ظهور حرکات مردمی در عراق هر دو طرف مخاصمه، آمریکا و متحدان آن از یکطرف و عراق از طرف دیگر، در ضدیت با این جنبش و لزوم سرکوب و مهار آن از خود وحدت نشان دادند. عربستان سعودی، مصر و سوریه به آمریکا در مورد تضعیف نکردن ارتش عراق و عدم پشتیبانی از آشوب هشدار دادند، ایران با تجزیه احتمالی عراق مخالفت کرد و اعلام نمود از تمامیت ارضی آن مدافعه می‌کند و ترکیه علاوه بر این رسماً از دخالت نظامی در چنین شرايطی صحبت کرد. علت این هم روشن است، زیرا که دقیقاً این جنبش و این حرکت بود که در تصویر امپریالیستی و بورژوازی منطقه نمی‌گنجید و بطور عینی با منافع آنها در تضاد بود. شکست، رنج و آوارگی میلیونی حقیقتاً محصول و تحفه "نظم نوین جهانی" بود، اما قیام بی‌شک نه. این پدیده یا مولفه‌ای بود که در تقابل با مبانی نظم بورژوا امپریالیستی سر بلند کرد و بهمین دلیل هم بود که در شکستش همه نیروهای بورژوازی دست به یکی کردند. این چیزی است که من خواسته‌ام بگویم و نه درجه اهمیت هلیکوپترها در جنگ. رفیق حکمت که نمی‌خواهد این انقلاب مردم و ناسازگاری عینی آن با منافع امپریالیسم و بورژوازی را برسمیت بشناسد، نمی‌خواهد دست از سناریوی خودمبنی بر در راستای منافع آمریکا بودن این جنبش توده‌ای دست بردارد، بیهوده خود را دچار این بحث پرت و ناموجه می‌سازد.

همینطور است قلمفرسایی در مورد مساله نفت کرکوک که بکلی نامربوط است و فقط برای این عنوان شده تا سناریو و توضیح رفیق حکمت از موضع من را بهر قیمتی مثلاً مستند کند.

نکته دیگر اصطلاح جنبش کردستان است که بعضاً در نوشته‌های من که مورد استناد قرار گرفته‌اند بکار رفته است. رفیق حکمت مدعی است که به کار بردن این اصطلاح "بازگشتی است به تبیین ناسیونالیستی"، "گامی اساسی به عقب" است و "خیلی وقت بود که این عبارت به این صورت توسط مبلغین و مروجین حزب بکار نرفته بود". یادآوری می‌کنم که نه "خیلی وقت پیش" بلکه در همین دوره و در رابطه با همین بحثها، آنهم نه صرفاً از جانب "یکی از مبلغین و مروجین حزب" بلکه از طرف یکی از اعضای دفتر سیاسی، آنهم نه یک بار بلکه بکرات عین همین اصطلاح بکار برده می‌شود. رفیق رضا مقدم در همان شماره‌ای از کارگر امروز که مقاله مرا چاپ کرده، خود نوشته‌ای روی کردستان عراق دارد که طی آن بارها همین اصطلاح را بکار می‌برد. طبعا من قصد ندارم هیچ دفاع خاصی از این اصطلاح بکنم و مساله را یک جنبه اصولی بدهم، بلکه فقط خواستم نشان دهم که چطور مغرضانه به هر چیزی علیه من چنگ انداخته می‌شود، چطور بار فوق‌العاده و ناموجهی روی این اصطلاح گذاشته می‌شود و چقدر این بحث فاقد جنبه علمی و بیطرفانه است.

همچنین من تماما بر قیام توده‌ای، جنبش توده‌ها، و نظیر آنها تاکید می‌کنم، می‌گویم و می‌نویسم که این قیام حتی قبل از ورود و دخالت نیروهای پیشمرگ سازمانهای سیاسی سنتی کردستان درگرفته، باید بفکر تقویت جناح کارگری و کمونیستی مستقل در آن بود، باید پلاتفرم دموکراتیک و انقلابی را در آن مورد حمایت قرار داد و غیره و غیره. اما بصری اینکه در مقاله‌ام در کارگر امروز از "مردم مسلح" و پیشروی آنها صحبت می‌کنم، رفیق حکمت بخود اجازه می‌دهد بنویسد که من پیشروی جنبش کردستان را فقط در پیشمرگ خلاصه کرده‌ام و همه چیز را از دریچه نگرش سنتی مبارزه پیشمرگانه در کردستان فهمیده‌ام. ولی به چه دلیل؟ برای رفیق حکمت به استدلال نیازی نیست و ادعای صرف کفایت می‌کند.

از این گونه لوٹ کردن و مسخ کردن محتوای واقعی بحث‌ها تا بخواهید هست. از این قبیل است مساله باصطلاح خیانت آمریکا، سرزمین امن، نفت کرکوک و غیره که حتی وارد شدن تفصیلی برای جوابگویی به آنها را نالازم می‌دانم. بعلاوه رفیق حکمت بخود حق می‌دهد بدون کوچکترین موجبی اتهام آشنا - و فدایی گونه - روستایی و پیشاسرمایه داری و غیره را نیز بطور دلخواه به وسط بحث بیندازد. به استدلال و استنادی هم نیاز نیست، دانستن محل تولد شما برای بزبان آوردن این ادعا که، متاسفانه همانند مواردی که از خارج حزب بما حمله می‌کردند، بیشتر حکم یک توهین را دارد کفایت می‌کند.

اما در پایان این قسمت می‌خواهم بر روی نکته‌ای انگشت بگذارم. آنجا که بحث رابطه با نیروهای اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد عراق و "بی‌احتیاطی" من در این خصوص است، رفیق حکمت سوالی مطرح می‌کند که شیوه طرح آن بسیار "جالب" است. می‌نویسد:

"چرا آنجا خبری از احتیاط نیست... مگر نه اینست که دولت عراق، تا آنجا که تبیین‌های شفاهی دست‌اندرکاران حزب کمونیست در کردستان گواه مساله است، برای هشدار به شما در مورد نزدیکی به احزاب اپوزیسیون کرد اردوگاهتان را بمباران شیمیایی و غیر شیمیایی کرده و حدود ۳۰ نفر را کشته، بارها اخطار داده و احتیاط در اینمورد یکی از اصول دیپلوماسی کومه‌له است؟" (جزوه مذکور، ص ۱۰)

از اینکه بحث ذوق زدگی و بی‌احتیاطی مطلقا بی‌مورد است و صرفا برای ایجاد حالت روانی مناسب در خواننده جهت قبول نتیجه‌گیری‌های رفیق حکمت اختراع شده است، می‌گذرم. اینجا نکته دیگری جلب توجه می‌کند: چرا "هشدار به شما" و "بمباران اردوگاهتان" و نه هشدار به ما و بمباران اردوگاهمان؟ توضیح علت بمباران هر چه می‌خواهد باشد، مگر هشدار به "ما" داده نشده و اردوگاه "ما" بمباران نشده است؟ این برخورد به قضیه بعنوان یک موضوع خارجی از چه روست؟ مگر فقط به عده خاصی هشدار داده شده بود؟ اما این بازی با ضماير البته بی حکمت نیست: اولاً، باید این واقعیت که حزب کمونیست، و بطور مشخص کومه‌له، قبلا هم چنین روابطی با احزاب اپوزیسیون کرد داشته حالت دوپهلوی بخود بگیرد و بتواند بموقع اینطور هم تفسیر شود که "شما" و نه "ما" این روابط را داشته است. باین ترتیب رفیق حکمت خود (و هر کس را که مایل باشد و تشخیص بدهد) نسبت به این سیاست و عملکرد بیگانه قلمداد کند. واقعیت اما این نیست. سیاستی که وجود داشته سیاست حزب و رهبری آن بوده و رفیق حکمت هم همیشه در رهبری حزب بوده است. بنابراین شمایی وجود ندارد، اگر این روابط را داشته‌ایم از طرف "ما" بوده است. ثانیاً، با نسبت دادن مسئولیت روابط با احزاب کرد عراقی به "شما" و توضیح علت این بمبارانها هم با داشتن این روابط، بسادگی می‌توان در موقع لزوم عده خاصی را بخاطر سیاست "شان" که منجر به چنین وقایع ناگوار و دردناکی شده است مورد اتهام قرار داد.

باین ترتیب رفیق حکمت با این ظریف‌کاری دارد وسط دعوا نرخ تعیین می‌کند و برای بهره‌برداری آینده حسابی باز می‌کند. هر چقدر این زشت و نازل هم باشد، اما متاسفانه واقعیت دارد.



\*\*\*\*\*

خلاصه کنم: تحلیل و موضع رفیق حکمت و دفتر سیاسی در قبال تحولات کردستان عراق، وجود یک انقلاب، یک قیام و جنبش انقلابی توده‌ای انقلابی را که یکی از واقعیات مسلم تحولات اخیر کردستان عراق بود نمی‌بیند و برسمیت نمی‌شناسد. با عنوان کردن تز "سه مولفه" و "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" این نادیده گرفتن و حذف عامل و مولفه توده‌ها، جنبش انقلابی و جریان رادیکال و سوسیالیستی را تا سطح یک اصل ارتقاء می‌دهد.

بیش از آن، این حرکت را می‌آلاید و طرد می‌کند، همدریف "جنبش مجاهدین افغان"، "کنترا" و "یونیتا" قلمداد می‌کند و این را هم به سازمانهای خاص و یا گرایش معینی محدود نمی‌کند، بلکه توده‌های وسیع و کل جنبش و حرکت توده‌ای دوره اخیر را باین ترتیب خصلت‌نمایی می‌کند (در قطعنامه دفتر سیاسی بطور پوشیده‌تر، در جزوه رفیق حکمت کمابیش صریح و در مقاله رفیق آذرین بصراحت و حتی با تاکید).

این موضع تمام جنبه‌های تحولات اخیر و منجمله قیام و جنبش توده‌ای و نیز گرایش رادیکال را، که آشکارا در تمایز و حتی در تقابل با سنت و احزاب ناسیونالیستی موجود سر برآورد، با تز "تقابل سنتی ناسیونالیسم‌ها" توضیح می‌دهد. بحث دفتر سیاسی "اصولا" جایی برای طبقه کارگر، برای کمونیستها و نیروهای چپ و انقلابی، برای انقلاب باز نمی‌کند، از همان ابتدا آنها را نادیده می‌گیرد و وقتی که این عوامل جلوی چشم بخشی از حزب اتفاق می‌افتد و به دفتر سیاسی هم گزارش می‌شود، سعی می‌کند موجودیت آن را با دلائل "اصولی" نفی کند و همه چیز را بیای ناسیونالیسم کرد بنویسد.

موضع دفتر سیاسی و رفیق حکمت طبیعتا از هر گونه تدوین سیاست اثباتی مشخص در قبال حرکت انقلابی‌ای که توده کارگر و زحمتکش بعمل آورد و بالاخص در قبال جریان سوسیالیستی در آنجا عاجز است و در این مورد کاملا از خود سلب مسئولیت می‌کند. این موضع باین ترتیب حزب را در قبال این تحولات، در قبال جریان سوسیالیستی در عراق و مشخصا در کردستان عراق بی‌وظیفه می‌کند.

پشت کردن به حرکت توده‌ای و انقلابی که روی داد، انقلابی که متاسفانه در خون و در سکوت غرق شد، و پشت کردن به جریان سوسیالیستی و انقلابی در این حرکت و آلودن و لجن مال کردن همه چیز تحت نام ناسیونالیست و آمریکایی همچون خطی در تمام موضع دفتر سیاسی جریان دارد.

تا آنجا که به جزوه رفیق حکمت هم برمی‌گردد، این نوشته صرفنظر از محتوای آن از لحاظ روشی که دارد بی‌نهایت نامستدل، نامستند و دارای نتیجه‌گیریهای اختیاری است، از طرح و برخورد به موضوعات واقعی مورد بحث طفره می‌رود و در مقابل به مسخ و لوث کردن بحث‌ها و پیش کشیدن مسائل نامربوط و خود ساخته می‌پردازد. این نوشته صفحات کافی به بررسی نقش هلیکوپترهای عراقی و قضیه نفت کرکوک و مکان فرضی آنها در تفکر من اختصاص میدهد، و آن را با مطایبه و نکته‌گویی کافی هم مزین می‌کند، اما در بیان وقوع یک قیام، و بطریق اولی در تدوین روش برخورد اثباتی حزب کمونیست به این جریان بکلی ساکت و الکن است.

و بالاخره از لحاظ تشکیلاتی هدفی که رفیق حکمت دنبال می‌کند جز مساله ساختن و فضا ساختن برای تصفیه

حسابهای تشکیلاتی چیز دیگری نیست. هر قدر در پرداختن به یک حرکت واقعی توده‌های انقلابی، در جمع‌بندی و درس گرفتن از تجارب مشخص آن، در توجه به بالا بردن نقش و نفوذ حزب کمونیست و شعارها و سیاستهای آن و تحکیم پیوند آن باتوده کارگر و زحمتکش بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی نشان داده می‌شود، در عوض در بهره‌برداری از این رویدادها بمنظور پیشبرد خرده حسابهای تشکیلاتی نهایت توجه و دقت معمول می‌شود. در همان ابتدای قطعنامه دفتر سیاسی گفته می‌شود که وی "از طرح این مباحثات و بیان روباز این نظرات استقبال می‌کند"، اما "بویژه" برای اینکه این کار به "تعیین تکلیف نهایی با بقایای ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست کمک می‌کند". این آزادی بیان نیست، این سنگین کردن فضا برای بیان آزادانه نظرات اعضای حزب است. این فقط تهدید تشکیلاتی اعضا به اخراج در صورت مخالفت با نظرات دفتر سیاسی است که در قالب آزادی بیان عرضه می‌شود.

بهر رو این من نیستم که باید جواب بدهم. این رفیق حکمت و دفتر سیاسی هستند که در قبال موضعی که گرفته‌اند و روشی که دارند مسئول و جوابگو می‌باشند. نه با کلی گویی، نه با طرح مسائل نامربوط و انحرافی و نه با تهدیدهای تشکیلاتی نمی‌توان گریبان خود را از مسئولیت در قبال این اشتباهات سیاسی جدی خلاص کرد.

۶ / ژوئیه / ۹۱

## نوسان به چپ و راست در ناسیونالیسم (در نقد نظرات رفیق عبدالله مهتدی)

### ایرج آذرین

درک اختلافات در حزب کمونیست ایران بدون یک تبیین تاریخی و مادی از تکامل این حزب مقدور نیست. برای هرکس که مثل من معتقد به صحت تبیینی باشد که گرایش سوسیالیسم کارگری (از کنگره دوم تا کنگره سوم و بعد در سمینارهای کمونیسم کارگری و بعدتر طی مجادلات درونی پلنوم پانزدهم و شانزدهم) از سیر انکشاف و گرایشات حزب کمونیست ایران بدست داده و تدقیق کرده، تقابل گرایشهای مارکسیستی و ناسیونالیستی کرد در این حزب یک واقعیت است. واقعیتی که تحولات اخیر کردستان عراق بنحو اجتناب ناپذیری میباید آنرا برجسته کند. و کرد.

نوشته اخیر رفیق عبدالله مهتدی ("تخطئه انقلاب تحت عنوان مرزبندی با ناسیونالیسم") این تبیین را از اختلافات اخیر قبول ندارد. نوشته اخیر، عمدتاً در قالب پاسخ به انتقادات رفیق منصور حکمت به سه نوشته رفیق مهتدی، دقیقاً از اینکه موضع او را ناسیونالیستی نامیده‌اند بر آشفته است. رفیق مهتدی، اگر چه نمیتواند روایت خود از ماهیت اختلافات را به سیر انکشاف حزب کمونیست و تقابل گرایشهای اصلی آن مرتبط کند، اما بهر حال روایت خود را از اینکه "اختلاف اصلی بر سر چیست؟" بدست میدهد. من در این نوشته میکوشم روایت او را بیازمایم و با بررسی استدلالهای او یکبار دیگر نشان دهم که ماهیت این اختلافات همچنان تقابل مارکسیسم و ناسیونالیسم است.

### ۱ \_ اختلاف اصلی بر سر چیست، روایت اول

آنچه از سه نوشته پیشین رفیق مهتدی مورد انتقاد رفیق حکمت قرار گرفت، چهارچوب ناسیونالیستی نگرش به رویدادهای منطقه، و بخصوص شیوه برخورد به جریانات ناسیونالیست کرد و تطهیر موضعگیری آنها در جنگ خلیج بود. نوشته اخیر رفیق مهتدی با طرح مقولات تازه "جنبش شورایی" و "قیام توده‌ها" در نگاه اول موضع چپ‌تری نسبت به سه نوشته پیشین او دارد، و حتی اکنون ظاهراً از زاویه چپ منتقد نظرات د.س. و رفیق حکمت است.

"تخطئه انقلاب..." دفاع مستقیمی از چهارچوب بحث سه نوشته پیشین نویسنده ندارد، و انتقادات رفیق حکمت به نوشته‌ها عینا برجاست تا جواب بگیرند. پس من از سه نوشته پیشین آغاز نمیکنم، بلکه از "تخطئه انقلاب..." و از همان مقولات جدیدش شروع میکنم تا، با بررسی جایگاه این مقولات در تبیین نویسنده، نشان دهم که "تخطئه انقلاب..." بهبودی در تحلیل نویسنده از رویدادهای منطقه را در بر ندارد.

## مکان جنبش شورایی در بحث رفیق مهتدی

رفیق مهتدی مینویسد:

"وارد نشدن در بحث به اصطلاح جنبش شورایی (در نوشته حکمت) بعنوان مراعات انصاف درمجادله با من ... قلمداد میشود، و حال آنکه عدم طرح آن دقیقا بخاطر لطمه بزرگی است که همین جنبش شورایی به تحلیل رفیق حکمت وارد می آورد" (تخطئه انقلاب، ص ۶)

و نه فقط این، بلکه گویا جنبش شورایی صحت موضعگیری رفیق مهتدی را نیز اثبات میکند. اما چگونه؟ یکی از نکاتی که نوشته رفیق حکمت مورد انتقاد قرار داده بود تفکیک رویدادهای منطقه به دو فاز یا دو مرحله از سوی رفیق مهتدی بود. فاز اول به جنگ ناحق آمریکا با عراق مربوط میشد، و فاز دوم به شروع شورش در شهرهای کردستان. رفیق حکمت نوشته بود که تفکیک این دو فاز یک گسست مصلحتی در تاریخ است که ماهیت امپریالیستی سیاستهای جریانات ناسیونالیست کرد را در رویدادهای منطقه بفراموشی میسپارد و نقش آنها در "جنبش کردستان" را مشروعیت میدهد. در "تخطئه انقلاب..." رفیق مهتدی با طرح جنبش شورایی از اعتبار تفکیک دو مرحله اینگونه دفاع میکند:

"وجود جنبش شورایی بلافاصله بمعنای وجود "یک مرحله متفاوت، یک مرحله دیگر" در تحولات عراق است که نباید بحساب امپریالیسم آمریکا گذاشته شود. و این اساس حرف من در برخورد به تحولات عراق است. بنابراین این پرسش بار دیگر موضوعیت پیدا میکند که: آیا این جنبش توده‌ای، منجمله با شوراهایش، "مرحله کاملا متفاوتی" هست، یا اینکه قائل شدن به چنین تفکیکی یک گسست مصلحتی در تاریخ است..." (همانجا، ص ۶ و ۷)

اما مساله بر سر نفس تفکیک رویدادها به دو فاز و دو مرحله نبود (و این در همان نوشته رفیق حکمت تصریح شده). مساله بر سر استفاده‌ای بود که از تفکیک فازها در تحلیل رفیق مهتدی شده بود. انتقاد به این بود و هست که با بحث دو فاز تمام عملکرد احزاب ناسیونالیست کرد در تأیید سیاست امپریالیستی و جنگ آمریکا، امری مربوط به فاز منسوخ شده اول اعلام میشد، که پشتیبانی و همبستگی با کلیه احزاب ناسیونالیست کرد (وحتی نه فقط اتحادیه میهنی) لازم میشد، و بعد هم که با شکست "جنبش کردستان" و فاجعه آوارگی درجه‌ای انتقاد به این احزاب ممکن شناخته شد، تنها به توهم آنها به آمریکا در امر ملت کرد، یعنی به عملکرد فاز دوم، انتقاد شود، و اشاره‌ای به سیاست مخرب اینها در حمایت از آمریکا در جنگ خلیج ضرورتی پیدا نکند.

پس گیریم اینطور باشد، یعنی بنا به وقوع جنبش شورایی تفکیک رویدادهای منطقه به دو مرحله و دو فاز معنبر شده باشد، اما این چه ربطی به موضع قطعنامه‌های پیشنهادی رفیق مهتدی دارد؟ "آنطور که بعدتر و با فاکت‌های مسلم نشان داده شد... مفاهیم جدید، گرایشهای جدید، و نیروهای اجتماعی جدیدی" با این جنبش به صحنه آمدند(همانجا، ص ۵)، و "بین حرکت و ابتکارات کارگری و توده‌ای با سیاست و روش بورژوازی و "حکومت گرانه" و از بالای سازمانها (ی ناسیونالیست کرد) اصطکاک ایجاد شد و این سازمانها... در مقابل

آنها ایستادند و منجمله از رادیوشان شوراها را مالیده اعلام کردند." (همانجا، ص ۸) اگر بپذیریم که عروج این نیروی جدید در کردستان عراق معادله تازه‌ای را نسبت به "فاز اول" ایجاد میکند، آنگاه موضع حمایت آمیز قطعنامه‌های رفیق مهتدی از نیروهای ناسیونالیست کرد دیگر ابا قابل درک نیست و یک "طرفین وسطین" است.

اگر جنبش شورایی و نیروهای جدید خصلت مرحله دوم را تشکیل میدهند، در چنین مرحله و چنین جنبشی، نه فقط "رابطه کم و بیش فشرده، ابراز همدردی و پشتیبانی، توضیح مواضع خودمان" در قبال نیروهای ناسیونالیست کرد پشت کردن به این مرحله و این جنبش است، بلکه حتی انتقاداتی نظیر "نه قادر و نه مایل است به توده‌های مردم اتکا کند" و "برخورد با توده‌ها بعنوان سیاهی لشکر و برگی برای معامله" نیز در مورد نیروهایی که یکسره در تضاد با این جنبش قرار دارند و میخواهند شوراها را بمالانند، توهم پراکنی در مورد ماهیت آنها محسوب میشود، نه انتقادی از چپ و به آنها.

بنابراین روشن است چرا "وارد نشدن در بحث به اصطلاح جنبش شورایی بعنوان مراعات انصاف در مجادله با من (مهتدی)، که طبعا موقع نوشتن قطعنامه‌ها کوچکترین اطلاعی از آن نداشتم، قلمداد میشود." و اگر رفیق مهتدی متاسفانه امروز هم متوجه نیست که مواضعی که او در قطعنامه‌ها و مقاله کارگر امروز گرفته با جنبش شورایی مورد استنادش در تناقض است، به این دلیل است که جنبش شورایی جایگاه دیگری در تحلیل او دارد، والان خواهیم دید چه جایگاهی.

"نفس وجود جنبش شورایی در خلال حرکت و جنبش توده‌ها، اولاً گواهی بر انقلابی بودن و مترقی بودن این حرکت مردم و ثانیاً گواهی بر وقوع یک قیام توده‌ای است. چرا که مردم در خلال یک عصیان پرو آمریکائی که توسط کنترهای کرد تحریک شده بود که شوراها را درست نکردند." (همانجا، ص ۶)

این نقل قول مکان واقعی جنبش شورایی را در تحلیل رفیق مهتدی روشن میکند: اولاً نفس وجود جنبش شورایی "در خلال حرکت و جنبش توده‌ها" در بهترین حالت میتواند گواه انقلابی بودن و مترقی بودن همان جریان باشد که شوراها را راه انداخته، نه گواه مترقی بودن تمامیت جنبشی که این شوراها در خلال آن ایجاد شده‌اند (فکر نمیکنم یادآوری نمونه تاریخی لازم باشد). ثانیاً، و مهمتر برای یک کارگر کمونیست قاعدتاً آنچه قیامی را عزیز میکند اینست که پیشروی طبقاتی او را، مثلاً در شکل ایجاد و تحکیم شوراها، میسر میسازد. یا شاید بتوان اینطور گفت که برای کارگر کمونیست قیام وسیله است، و پیشروی طبقاتی، مثلاً شوراها، هدف. اما نزد رفیق مهتدی این رابطه وارونه است. "هدف" حی و حاضر است و ما میتوانستیم بحث خود را راجع به خصوصیات جنبش شورائی، دستاوردهای آن، کمبودها و نواقص آن، دنبال کنیم. اما رفیق مهتدی یکباره این بحث را رها میکند. چرا که جنبش شورائی در بحث او به این علت وارد شده است که "وقوع قیام توده‌ای" را گواهی میدهد. این وارونگی تصادفی نیست، ساختاری است. در تحلیل رفیق مهتدی از رویدادهای کردستان عراق، نه جنبش شورایی، بلکه "قیام توده‌ها" و "یک جنبش اصیل توده‌ای" است که محوری است. این را رفیق مهتدی پنهان نمیکند.

واقعیت این است که رفیق مهتدی هنگام نوشتن قطعنامه‌ها و مقاله کارگر امروز از وقوع جنبش شورایی نه اطلاع داشت و نه احتمال آنرا میداد، که این فی نفسه ابا ایرادی ندارد. اما واقعیت در عین حال این است که قطعنامه‌ها و مقاله مزبور، حتی پس از شکست و آوارگی، از یک خیزش و قیام علی‌العموم صحبت میکنند، قیام برحقی که ناشی از "فوران نارضایتی عمیق مردم از سالها ستمگری و جنایت رژیم عراق" است، جنبش و قیامی که در عین حال احزاب ناسیونالیست در رهبری آن قرار دارند. (تنها بافرض رهبری این احزاب بر جنبش است که رفیق مهتدی لازم میبیند بنویسد: این جنبش توده‌ای را باید از احزاب ناسیونالیست سنتی در رهبری

آن تفکیک کرد. "قطعنامه دوم)

بگذارید همینجا تاکید کنم (در واقع در قطعنامه‌ها و مقاله تان تاکید کرده بودید) که حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمیشد این اشکال سازمان‌یابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراها و شعارهای چپ را هم به آن ترتیب از

خود بروز نمیداد، کماکان بعنوان بپاخاستن مردمی تحت ستم علیه استبداد و بی‌حقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرایط زندگی‌شان و عرض اندامشان در مقابل وضع موجود، قابل پشتیبانی بود" (همانجا ص ۸)

جان کلام اینجاست. در تحلیل رفیق مهتدی بحث بر سر قیام توده‌ای و اصیل و مردمی است، نه جنبش شورایی. "موضوع اصلی مورد اختلاف اینست که آیا مشخصا در کردستان عراق قیامی روی داده است یا نه... آیا این یک انقلاب بود، یک قیام مردمی بود... من حرکت و جنبش مردم در کردستان عراق در دور اخیر را یک جنبش توده‌ای اصیل، یک قیام عادلانه و برحق میدانم." (ص ۲ و ۳ و ۴) پس بهتر بود به همان قیام میپرداخت، و پای جنبش شورایی را بیخود به میان نمیکشید. من در ادامه به مساله قیام و انقلاب میپردازم، اما اول مکان جنبش شورایی را نزد رفیق مهتدی جمع بندی کنیم:

۱ - اگر چه رفیق مهتدی "نیروهای جدید، اشکال جدید" و جنبش شورایی را اکنون توجیه کننده فاز بندی خود معرفی میکند، اما حتی اگر اینها روی نمیداد، در واقع حتی وقتی نمیدانست که اینها روی داده و کلا نمیدانست چه چیز دارد روی میدهد، تحلیلا به فاز بندی قائل بوده است. اما حالا هیچ دفاعی در همان چارچوب تحلیلی از موضع خود ندارد.

۲ - پرداختن به جنبش شورایی در نوشته اخیر رفیق مهتدی نه به سبب ارزش فی نفسه جنبش شورایی در بحثی است که عرضه میکند، بلکه صرفا به این دلیل است که در یک استنتاج منطقی وارونه، وقوع یک "قیام اصیل توده‌ای" را نتیجه بگیرد.

۳ - به این ترتیب وارد کردن مقوله جنبش شورایی در نوشته اخیر او، نسبت به نوشته‌های پیشین هیچ موضع و تحلیل چپ تری بدست نداده است.

### چند ملاحظه عمومی در مورد مساله قیام و توده‌ها و انقلاب و...

رفیق مهتدی ادعا میکند که ما پدیده قیام و جنبش توده‌ها را ندیده گرفته‌ایم. اینطور نیست. از جمله، در همان مقاله من در کارگر امروز (نقش ناسیونالیسم در تراژدی کرد) به این مساله پرداخته‌ام. رفیق مهتدی جمع‌بندی بخش اول مقاله مرا، انگار که "خلاصه کنیم" تمام مقاله است، نقل میکند، و بخشهای دیگر مقاله را، که از قضا به ارزیابی از "جنبش توده‌ها" و ارائه بدیل سوسیالیستی اختصاص دارد، نادیده میگیرد. تذکر این نکته از اینروست که بگویم که، بر خلاف رفیق مهتدی که لفظ کلی "قیام مردمی" و "جنبش اصیل توده‌ای" را در قابل این رویدادها تکرار میکند، من بهر حال ارزیابی‌ای از رویدادهای اخیر کردستان عراق، شامل "جنبش توده‌ای" بدست داده‌ام. ارزیابی‌ای که رفیق مهتدی قطعا با آن موافق نیست، ولی شرط پیشرفت مناظره اینست که او زحمت بکشد و مخالفت خود را مدلل کند. نکاتی که در ادامه ذکر میکنم تقریبا به تمامی در "تراژدی کرد"، به اجمال یا به تفصیل بیشتر، مورد اشاره قرار گرفته.

۱) نخستین چیزی که در رابطه با مقولات "قیام" و "انقلاب" و نظایر آنها در نوشته‌های مورد بحث رفیق مهتدی، بخصوص در "تخطئه انقلاب..."، چشمگیر است، اینست که رفیق هیچ اشاره‌ای به محتوای اجتماعی و طبقاتی مشخص این مقولات ندارد، بلکه آنها را همچون فتیله‌های مقدسی، غالباً همراه با پسوندی چون "توده‌ها" و "اصیل" بکار میبرد. این آشکارا یک سیر قهرقرائی است که ذهنیت غالب بر چپ ایران پیش از سال ۵۷ را بخاطر میآورد. جنبشهای اجتماعی، حرکت‌های طبقاتی، افق معین، و نظایر اینها، مقولاتی است که هر فعال حزب کمونیست ایران ظاهراً باید از آنها برای تبیین رویدادهای اجتماعی، منجمله و بخصوص جنبش‌های توده‌ای و انقلابات، سود بجوید. رفیق مهتدی از همه این مفاهیم و مقولات به همان تقابل "توده‌ها" و "رهبری" عقب نشسته. به مساله "توده‌ها" در تقابل با "رهبری" جداگانه میپردازم، ولی اول این نکته را بگویم که اگر تکرار مدام "آیا این قیام نبود؟ قبول ندارید انقلاب شد؟" هر کس را مرعوب کند، نمیتواند مارکسیستی را مرعوب کند که بچشم خود انقلاب ۵۷ ایران و چند سال بعدش را دیده است.

۲) در نوشته‌های اخیر، نحوه استفاده رفیق مهتدی از مقوله "قیام" و "انقلاب" پیش از آنکه به رویدادهای مشخص کردستان عراق ناظر باشد، حاکی از یک متدولوژی مشخص هستند. نفس این مفروضات متدولوژیک نادرست‌اند. من قصد تکرار استدلالات مارکسیسم انقلابی در برابر چپ سنتی‌ای که مقهور "انقلابیگری" اسلامیون بود را در اینجا ندارم، جنبه کلی‌تری را اندکی توضیح میدهم.

اگر بتوان در رویدادهای اجتماعی قرن هیجده و نوزده ترقیخواهی و پیشرفت تاریخی را یکسره با قیام و انقلاب، علی‌الاطلاق، یکسان دانست، برای جهان معاصر دیگر این کاربرد ابداع مجاز نیست. (فعلاً از این نکته بگذریم که مارکس و انگلس صراحتاً قیامهای ارتجاعی و خیزشهای ارتجاعی توده‌ها را در قرن نوزده و پیشتر را بازشناخته‌اند.) تمام تاریخ قرن بیستم، بخصوص چهل سال اخیر، نشان دهنده سیال شدن محتوای مقولات انقلاب، قیام، چپ، اپوزیسیون، و نظایر اینهاست. این مساله در مورد مقولات سیاسی معکوس قیام و انقلاب نیز عیناً صدق میکند. روزگاری بود که "محافظه‌کار" همان معنای کلمه‌اش را داشت، یعنی گرایش که از نظم و ترتیبات موجود در جامعه حراست میکند. "ارتجاعی" نیروئی بود که، مطابق معنای کلمه، خواهان اعاده وضعیت و انتظام و پیشین جامعه بود. امروز تاجر محافظه‌کار ساختار اقتصادی و قشر بندی اشراف و بورژوازی بریتانیا را دگرگون میکند، و پینوشه ارتجاعی نه فقط ترتیبات اقتصادی پیشین را اعاده نمیکند، بلکه نوآوری اقتصادی میکند. به همین سیاق، در اروپای شرقی برای خصوصی کردن صنایع و گسترش بازار "انقلاب" میشود. دست راستی‌های کنتررا و یونیتا نیز با ارتش توده‌ای و قیام تداعی میشوند.

علت این تغییر محتوا و اغتشاش در این مفاهیم تنها دست‌اندازی و سوء استفاده نیروهای بورژوا نیست، ناشی از توطئه و "رویزیون" نیست، بلکه در تحلیل نهائی ناشی از انکشاف اقتصاد سرمایه‌داری در این قرن است. عروج امپریالیسم و مقابل نیروهای تاریخا ارتجاعی با نفوذ امپریالیسم در کشورهای جهان سوم، شکل‌گیری مدل‌های جهانشمول انباشت سرمایه و سرمایه‌داری دولتی، که در تقابل اجتماعی و جنگ گرم و سرد با یکدیگر قرار میگیرند، و در دهه هشتاد انقلاب سوم صنعتی و گشوده شدن افق‌های تازه‌ای برای انباشت سرمایه در غرب، از جمله مبانی مهم این استحاله و سیال شدن مقولات سیاسی بوده‌اند. مقولات سیاسی‌ای که خود حاصل انتزاع از دوره دیگری از تاریخ هستند.

"قیام" یا "انقلاب" رفیق مهتدی، تا محتوای اجتماعی و طبقاتی آنرا نشکافته و نشان نداده، بخودی خود هیچ چیز مثبتی را به خواننده مارکسیست نمی‌قبولاند. "قیام شد، قیام شد" هنوز هیچ چیز راجع به روندهایی که منجر به این قیام شد، و بنابراین راجع به اینکه این قیام یا انقلاب به کجا منتهی خواهد شد به کسی نمیدهد.

اما نزد رفیق مهتدی این الفاظ بناست خود خاصیت جادویی داشته باشند. آفتاب آمد دلیل آفتاب. این در بهترین حالت کیش تقدیس قیام و انقلاب است، که گرچه ممکن است (و فقط ممکن است) واقعا هم کیشی انقلابی باشد، اما قطعا مارکسیستی و سوسیالیستی نیست.

۳) اما تفکیک توده‌ها و رهبری. اینجا فقط به جنبه متدولوژیک مساله اشاره میکنم، و در ادامه مطلب به مورد مشخص کردستان عراق میپردازم.

بکار بردن "توده‌ها" در تحلیل اجتماعی بدون توجه دادن به ترکیب طبقاتی آن مارکسیستی نیست. (آیا باید همه آنچه را در جدال با پوپولیستها گفتیم تکرار کنیم؟) اما از این گذشته، "توده‌ها"، و توده‌های کارگر، در خلاء زندگی نمیکنند. بهر حال تبیینی از علت موقعیت فرودست خود و راه برون رفت از آن دارند. این تبیین‌ها تصادفی و دلخواه و فردی نیستند، و حتی وقتی ظاهرا چنین جلوه میکنند، تماما در متن تبیین‌های مکاتب و جنبشهای اجتماعی اصلی حاکم در هر دوره قرار میگیرند. جنبش بدون تبیین، جنبش بدون رهبری نداریم. افق اجتماعی، تبیین‌های نظری در باره جهان و جامعه، تئوری، ادبیات و هنر، معیارهای اخلاقی، احزاب و سازمانهای سیاسی، شروط وجود یک جنبش اجتماعی است. ممکن است جنبشی فاقد افق تدقیق شده باشد، ممکنست سازمانهای سیاسی این جنبش ضعیف و نقش آنها زیر سوال باشد، اما همه اینها نشانه نابالغی یا کهولت، نشانه ضعف آن جنبش اجتماعی است. هر جنبش اجتماعی در ضعیفترین حالت نیز درجه ای از این مولفه‌ها را در خود دارد.

تنها به سبب سلطه واقعی این افقها بر ذهن و جنبش همین "توده‌ها" ست که احزاب صاحب این افق امکان قرار گرفتن در رهبری "جنبش توده‌ها" را میابند. هر حزب سیاسی، هر رهبری، تنها یک جزء یک جنبش اجتماعی است. و پیش از آنکه بتوان از تقابل رهبری و توده‌ها سخن گفت، نخست باید وحدت آنها در یک جنبش را مورد نظر قرار داد.

تفکیک توده‌ها و رهبری در یک جنبش فی نفسه کار غلطی نیست و یک سطح از واقعیت است. اما تائید توده‌ها و تکذیب رهبری‌شان، بمعنای آنست که کل آن جنبش مورد علاقه و تائید شماست، اما رهبری‌اش کمبود دارد، شایستگی مقامش را از دست داده، به اهدافش خیانت کرده، و قس علیهذا. مارکسیستها انقلاب کارگری ۱۹۲۱ در آلمان را بعنوان یک انقلاب کمونیستی میشناسند و از آن دفاع میکنند، در عین اینکه حزب کمونیست آلمان را حزبی ضعیف و بی تجربه و خطاکار ارزیابی میکنند. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر جهانی است، حال آنکه انترناسیونال دوم که رهبری این جنبش را داشت کمبودهای اساسی داشت و سرانجام با خیانت رهبرانش تمام این جنبش را عقیم کرد. موارد تاریخی را میتوان همچنان ذکر کرد. منظورم از این مثالها روشن کردن این امر است که تائید یک جنبش علیرغم اشتباه یا حتی خیانت رهبری، از نظر مارکسیستها وقتی درست است که بدوا ماهیت ترقیخواهانه خود جنبش مورد تائید باشد.

در جنبش فاشیسم، در حرکت بنیادگرایی اسلامی، در همه جریانات ضد کمونیستی تاریخ نیز "توده‌ها" را همان مردم تحت ستم و زحمتکشان تشکیل میدهند. روی آوری و شرکت وسیع کارگران و زحمتکشان در حرکتی که با منافع آنها ضدیت دارد، شناخت مارکسیستی از ماهیت آنها را تغییر نمیدهد و قضاوت هیچ انقلابی دلسوز به حال توده‌ها را نباید درباره محتوای اجتماعی این جریانات تغییر دهد. نجات این توده‌ها نیز نه با تائید هر جنبش آنها و تکذیب رهبری مربوطه، بلکه با جلب کردن آنها به جنبش اجتماعی آلترناتیوی میسر میشود.

اگر شرکت توده‌های تحت ستم در یک جنبش اولین و آخرین معیار تعیین ماهیت آن جنبش باشد، آنگاه حتی



در حرکت حزب الله عراق نیز با کنار گذاشتن رهبری مجلس اعلیٰ اسلامی تنها "توده‌ها" باقی میمانند و میشود آنرا بعنوان "قیام مردم جنوب عراق" تأیید کرد. این نتیجه‌ای است که متاسفانه رفیق مهتدی میگیرد (قطعنامه اول، مقاله کارگر امروز، و "تخطئه انقلاب..." از جمله در ص ۱۴) آیا صرفاً پیروی از فرمول "تفکیک توده‌ها و رهبری" رفیق مهتدی را به چنین موضعی سوق داده است؟

۴) از این بخش نتیجه بگیریم. اختلاف ما و رفیق مهتدی نمیتواند بر سر این باشد که آیا قیام شد یا خیر. قابل دفاع بودن این قیام را هم "توده‌ای" بودن آن ثابت نمیکند. مساله ارزیابی از ماهیت حرکتی است که در کردستان عراق براه افتاد و منجر به "قیام توده‌ای" شد. پس به بررسی مشخص قیام و جنبش کردستان عراق پردازیم.

### جنبش ناسیونالیستی ۱۹۹۱ در کردستان عراق

۱) واقعیت این است که رفیق مهتدی خود از معیار "قیام توده‌ای" و "حقانیت حرکت توده‌ای علی‌رغم رهبری" به حقانیت دفاع از جنبش اخیر کردستان عراق نرسیده، اینها فرمول‌بندیهایی است تا در بحث با ما تحلیل و موضعگیری او را به مارکسیسم نزدیک کند.

رفیق مهتدی تاریخ نویسی نیست که اکنون پس از وقوع واقعه در صدد تعیین ماهیت رویدادهای ماضی باشد. او مثل یک آدم سیاسی در ابتدای شروع روندهایی که بعدها به شورش کردستان عراق منجر شد این مواضع را اتخاذ کرد. او پیشاپیش از حرکتی دفاع کرد که در ادامه اش منجر به شورش و قیام شد.

"من حرکت و جنبش مردم در کردستان عراق در دوره اخیر را یک جنبش توده‌ای اصیل، یک قیام عادلانه و برحق میدانم که علیه دیکتاتوری و ستم و بی حقوقی، علیه شکنجه و اعدام و کوچ اجباری و بمباران شیمیایی صورت گرفت." (تخطئه انقلاب... ص ۴)

لازم نیست آدم کمونیست باشد، هیچ آدم با اخلاق متوسطی در عادلانه بودن بپاخاستن مردم علیه ستم و تحقیر شکی ندارد. اما کمونیستی که از ابراز همبستگی عاطفی باید فراتر رود و راه نجات از ستم را نیز نشان دهد نمیتواند به تکرار عادلانه بودن امیال و مطالبه ستمکشان اکتفا کند، بلکه وظیفه دارد خصلت جنبشهای آنان، و به این ترتیب آتیه و سرانجام تلاشهای آنها را نیز باز شناسد.

از نقل قولهای فوق هم پیدا است که رفیق مهتدی علت حقانیت این قیام را وجود دیکتاتوری و ستم ملی بر مردم کرد میدانند. (بیان دراماتیک این ستم چیزی به پلمیک نمیفزاید و حساسیت بیشتری را نزد گوینده نشان نمیدهد). به عبارت دقیقتر، رفیق مهتدی علت حقانیت جنبش اخیر کردستان را در این میدانند که این جنبش علیه ستم ملی بوده است. این هسته اصلی شیوه برخورد رفیق مهتدی به جنبش اخیر کردستان است. واقعیت ستم ملی، حقانیت جنبش ملی را نتیجه میدهد، و حقانیت جنبش ملی چنان تام و تمام است که شما هر عامل منفی دیگری در این جنبش پیدا کنید، تحت الشعاع این حقانیت قرار میگیرد.

از همین رو رفیق مهتدی لازم ندیده است که تحلیلی از تاثیرات این جنبش در سطح منطقه و بین المللی را حتی مورد بحث قرار دهد. لازم ندیده که بر چشم اندازی که پیروزی این جنبش برای اتحاد کارگران کرد و عرب داشت مکشی کند. لازم ندیده که معنای پیروزی جنبش اخیر را از زاویه منافع طبقه کارگر در کردستان عراق بیازماید. و از همه مهمتر لازم ندیده که این جنبش را از زاویه جنبش جهانی طبقه کارگر و منافع آن بررسی

کند. اینها همه مسائلی است که در جزوه منصور حکمت و مقاله من به اختصار یا تفصیل به آن پرداخته شده.

رفیق مهتدی در برابر همه این مباحث، تنها یک پرسش را از منتقد این جنبش تکرار میکند: یعنی این مردم نباید علیه ستم ملی ای که بر آنها میشود قیام میکردند؟! در واقع مفروضات مستتر در این سوال چیزی جز این نیست که اگر حق ملی مردم کرد در تضاد با مصالح جنبش‌های مترقی دیگر قرار بگیرد، مردم کرد باید حق ملی خود را تعقیب کنند. این موضعی است که ناسیونالیست‌های کرد در رویدادهای اخیر به صراحت داشتند، و رفیق مهتدی ساکت از کنارش میگذرد.

در برابر چنین موضعی، یک کمونیست باید به صدای بلند اعلام کند که منافع طبقه کارگر بالاتر از منافع هر جنبش مترقی و دمکراتیک دیگری قرار دارد، و چنانچه تضاد منافی بین آنها بوجود آید، بیشک باید مصالح جنبش‌های دیگر را فدای امر بین‌المللی کارگران نمود. این تضاد برای یک کمونیست یک تضاد صوری است، چرا که در واقع آنچه جنبش اجتماعی دیگر را مترقی میسازد، دقیقاً این مساله است که تا چه حد مبارزه سوسیالیستی کارگران را تسهیل میکند. یک کمونیست به این قائل است که سوسیالیسم واقعا تنها راه نجات همه بشریت است. مصلحت سوسیالیسم را بالاتر از مصلحت‌های جنبش‌های غیر سوسیالیستی قرار دادن، عین وفاداری به نجات ستمکشان از همه انواع ستم است.

۲) من جنبش ۱۹۹۱ کردستان عراق را یک جنبش ناسیونالیستی میدانم. تحلیل من از این جنبش در مقاله "تراژدی کرد" منعکس است. اینجا میخواهم این نکته را تاکید کنم که جنبش ناسیونالیستی الزاماً بمعنای جنبشی برای دستیابی به برابری ملی، یعنی جنبشی با یک خواست دمکراتیک نیست. ناسیونالیسم یک مکتب سیاسی است، مثل محافظه کاری، مثل لیبرالیسم. ناسیونالیسم هم مثل این مکاتب نوعی ترتیبات اقتصادی، سیاسی، روابط بین‌المللی، و غیره را مد نظر دارد. تفاوتش با مکاتب دیگر این است که تبیین خود از جهان و انتظام مطلوب خود را بر محور "ملت من" فرموله میکند، و مدعی است که تمام احاد ملت در منفعت واحدی شریکند. احزاب دمکرات مسیحی نیز تبیین خود را از جهان و جامعه بر مبنای ارزش‌های مسیحیت عرضه میکنند، اما هیچکس دچار این پندار نمیشود که جریان دمکرات مسیحی نماینده منافع همه مومنین به عیسی است. در مورد حزب ناسیونالیست اسکاتلند نیز حتی هیچ اسکاتلندی دچار این خیال نمیشود که این حزب منافع مشترکی نزد همه اسکاتلندی‌ها را نمایندگی میکند. اما در کشورهای جهان سوم، در کشورهایی که ستم ملی یک واقعیت است، احزاب ناسیونالیست این وجه نمایندگی منافع تمام ملت را بخود میگیرند. اینکه کدام منافع جهانی باعث شده تا دولتها و دستگاه‌های تبلیغاتی بورژوازی جهانی نیز این پندار را دامن بزنند خارج از بحث فعلی است. آنچه لازم به تاکید است این است که حتی اگر در ابتدای این قرن احزاب ناسیونالیست کشورهای تحت سلطه برای دوره ای در مبارزه برای رفع ستم ملی داخل شده و آنرا رهبری کردند، در دنیای ما دیگر این صادق نیست. همانطور که این واقعیت که روزگاری بورژوازی در مبارزه علیه فئودالیسم واقعا پرچمدار دمکراسی شد امروز هیچکس را راجع به ماهیت احزاب بورژوا لیبرال گیج نمیکند. من پیشتر اهمیت سیاسی تفکیک جنبش‌های ناسیونالیستی از مبارزه علیه ستم ملی را در باره رویدادهای جمهوریهای شوروی بررسی کرده ام ("طبقه کارگر در برابر پرسترویکا و جنبش‌های ناسیونالیستی"). اینجا میخواستم این مساله را نتیجه بگیرم که این واقعیت که مردم کردستان تحت سرکوب و ستم ملی قرار دارند و بپاخاستن آنها واکنشی به این ستم است، ابدا مجوزی برای حقانیت اهداف و افق ناسیونالیسم کرد بدست کسی نمیدهد، بلکه بر عکس، عملاً ضدیت ناسیونالیسم کرد با منافع و خواست‌های کارگران و زحمتکشان کرد را برجسته کرد.

"بدهی است که اگر توده مردم کردستان در رویدادهای اخیر سر به شورش برداشتند به سبب انطباق منافعشان با اهداف سیاسی جریان‌های ناسیونالیست نبود، بلکه عکس العمل موجهی بود نسبت به موقعیت تحت ستمی که در

آن قرار دارند. موقعیت فرودست مردم کرد البته باید از سمپاتی هر جنبش عادلانه‌ای برخوردار باشد، و سرکوب این مردم، تحت هر بهانه‌ای، محکوم است. اما نفرت از عاملین مستقیم کشتار و آوارگی مردم کرد نباید به چشم فروبستن بر خصلت سیاسی این حرکت منجر شود. انگیزه شریف و برحق کارگران و مردم تحت ستم کرد بطور اتوماتیک این حرکت معین را مترقی نمی‌کند. بلکه باید به خصلت سیاسی ابژکتیو این حرکت توجه کرد. واقعیت اینست که کارگران و زحمتکشان کرد با انگیزه برحق خود، در خدمت حرکتی برای اهداف ناسونالیستهای کرد درآمدند، حرکتی که نه فقط با اهداف و آرمانهای طبقاتی کارگران کرد در تضاد بود، بلکه حتی برای احقاق حقوق ملی نیز نبود." (تراژدی کرد)

۳) بنظر من موضعگیری رفیق مهتدی ناشی از اشتباه متدولوژیک نیست، ناشی از اشتباه نظری و تفکیک نکردن ناسیونالیسم از مبارزه علیه ستم ملی نیست. اما برای مدلل کردن موضع خود، موضعی که از نظر مارکسیستی ایدا منسجم نیست، رفیق مهتدی مرتکب لغزشهای متدولوژیک و منطقی متعددی میشود. اینجا صرفا به برخی از آنها اشاره میکنم.

قرار بود رفیق مهتدی ماهیت مترقی جنبش اخیر را مدلل کند. اما دیدم که هم در قطعه‌نامه‌ها و هم در "تخطئه انقلاب..." تنها استدلالی که عرضه میشود اینست که ستم ملی بر مردم کرد یک واقعیت است. در مقابل چنین استدلالی باید گفت که وجود ستم ملی تنها فاکتور تعیین‌کننده ماهیت یک جنبش و قیامی که علیه آن صورت می‌گیرد نیست. جنبش کردستان تنها به این دلیل واقع نشد که ستم ملی بر کردها وجود دارد. نگفته پیداست که ستم ملی همیشه وجود داشته، اما تنها در مقاطع معینی علیه آن قیام و انقلاب صورت می‌گیرد. نمیتوان از وجود سرکوب فورا قیام را نتیجه گرفت. قیام و انقلاب پدیده‌های ابژکتیو هستند. نمیتوان هر روز قیام و انقلاب را به میل خود برپا کرد، اینها نتیجه انکشاف روندهایی هستند که مستقل از وقوف انسانهای شرکت‌کننده در آن، مستقلا قابل مطالعه و قابل شناخت اند. این را نه فقط مارکسیسم که علوم سیاسی بورژوازی نیز به رسمیت میشناسد. بنابراین، با یادآوری موقعیت تحت ستم (و من اضافه میکنم: تحت استثمار) زحمتکشان کرد هنوز به شناخت ماهیت جنبش اخیر نزدیک نشده ایم، بلکه باید روندها و مولفه‌های مشخصی را شناخت که باعث شد، برزمینه وجود ستم و استثمار، شورش اخیر صورت گیرد.

رفیق مهتدی برای شناخت ماهیت جنبش اخیر کردستان عراق به بررسی انکشاف هیچ روند و مولفه‌ای نپردازد. او تنها این نکته اظهر من‌الشمس را میداند که قیام از لحاظ نظامی شرائطی دارد، پس: "... شرائط خیزش توده‌های مردم در عراق بر اثر شکست در جنگ با آمریکا و متحدین آن و گسیختگی ارتش عراق فراهم شد." (نقل به معنی از هر چهار نوشته) و پیشاپیش به منتقدینی که، گویا به سبب روحیه‌ای ورزشکاری، این را نمی‌پسندند پاسخ میدهد که این البته قیام توده‌ها را لکه‌دار نمیکند.

اما انتقاد ما این نبود. من اینجا لزومی نمی‌بینم که انکشاف روندهایی که با جنگ آمریکا در خلیج منجر به شورش کردستان عراق شد را بازگو کنم. هم در نقد منصور حکمت به نوشته‌های مهتدی، و هم در مقاله من در کارگر امروز به این مساله پرداخته شده. مشخصا مقاله من به این توجه داده بود که جنبش اخیر کردستان عراق، به یمن عملکرد احزاب ناسیونالیست کرد، از لحاظ بین‌المللی و منطقه‌ای در راستای تحکیم سیاستهای راست و ضد کارگری و ضد سوسیالیستی آمریکا در جهان پس از جنگ سرد قرار گرفت. من به این توجه داده‌ام که چنین جنبشی نمیتواند با منافع کارگران و زحمتکشان کرد سازگار باشد.

شرکت توده‌ها، انگیزه‌های آنها، بخودی خود ماهیت این حرکت را تعیین نمیکند. قیام و انقلاب، همانطور که بالاتر گفتم، پدیده‌هایی ابژکتیو هستند. سوال بسادگی اینست که "قیام توده‌ای" رفیق مهتدی نتیجه گسترش

خودآگاهی و سازمانیابی کدام جنبش، با کدام مفروضات، کدام افق و کدام انتظارات و اهداف بوده است؟

پاسخ رفیق مهتدی به این سوال نمیتواند "جنبش شورایی" باشد. من پائینتر باز به جنبش شورایی و مکان آن در رویدادهای اخیر باز خواهم گشت، اما باید اینجا تکرار کنم که، همانطور که در ابتدای مطلب نشان دادم، نزد رفیق مهتدی "جنبش شورایی" چنین جایگاهی ندارد. او خود اینرا با تاکید تصریح میکند: "بگذارید همینجا تاکید کنم که حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمیشد این اشکال سازمانیابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراها و شعارهای چپ را هم به این ترتیب از خود بروز نمیداد، کماکان بعنوان بپاخاستن مردمی تحت ستم علیه استبداد و بی حقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرائط زندگیشان و عرض اندامشان در مقابل وضع موجود قابل پشتیبانی بود."

پس منظور همان جنبشی است که ناسیونالیستهای کرد در راسش بودند. اما ماهیت امپریالیستی عملکرد احزاب ناسیونالیست در جنبش اخیر دستکم اکنون مسجل است، و هیچ ناظری در جهان نمیتواند آنرا طور دیگری تعبیر کند، رفیق مهتدی گریبان خود را از این مساله چنین خلاص میکند:

"... تلاش اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد برای ساخت و پاخت با دول امپریالیستی و یافتن جایی برای خود در نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا نمیتواند نفس قیام مردم، حق مسلم آنها برای این قیام، و عادلانه بودن حرکت آنها را لکه دار نماید." (تخطئه انقلاب... ص ۵)

این همان فرمول مشهور "تقابل توده‌ها و رهبری" است که بالاتر راجع به صحت و سقم آن صحبت کردم. رفیق مهتدی نمیخواهد این نکته ساده را در نظر بگیرد که هرچه هم رهبری را از توده‌ها تفکیک کند، باز باید به این سوال پاسخ دهد که "جنبش توده‌ای منهای رهبری" در چهارچوب کدام افق اجتماعی، کدام انتظارات، کدام اهداف، و کدام محاسبات قرار میگیرد؟

رفیق مهتدی این معیارها را در نظر نمیگیرد. در بحث او به نحو عجیبی یا قیام اصیل و مردمی است، که باید از آن پشتیبانی شود، یا اگر در راستای سیاستهای امپریالیستی باشد اصولاً ظاهر یک قیام را از دست میدهد و از وجنات خود قیام پیدااست. رفیق مهتدی تنها حاضر است کودتاها و اغتشاشات سازمان یافته از طرف ماموران سیا، همان نوعی را که مثلاً محمد رضا شاه "قیام ۲۸ مرداد" مینامید، بعنوان جنبشی در راستای منافع امپریالیستها بازشناسد. و جنبش و قیام اخیر از نظر او به تحریک کنترهای کرد و آمریکا ساخته نبود، پس ناسیونالیستی و امپریالیستی هم نبود!

تصور نمیکنم که امروز کسی در این شک داشته باشد که، هرچند هم که شما رهبری را از توده‌ها تفکیک کنید، مکانی که احزاب ناسیونالیست در این جنبش احراز میکردند (به حق یا به ناحق آن مورد بحث نیست) باعث میشد تا در فردای پیروزی فرضی جنبش اخیر، این احزاب ناسیونالیست باشند که از روی جسد شوراها و کمیته‌های قیام به قدرت بخزند. همانطور که پیشتر گفته‌ام، "افق اجتماعی‌ای که در صورت موفقیت استراتژی ناسیونالیسم کرد در عراق، یا دستکم در کردستان عراق باز میشد تماماً در طیف عملکرد دولتهای گوش بفرمان و متحد آمریکا در جهان سوم، نظایر حکومت ال سالوادور، قرار دارد." آری، یک لحظه فرض کنیم که امپریالیستها به تشکیل یک دولت کرد نیز رضا میدادند، این سوال من برجاست که "تشکیل یک دولت کرد که مطیع و متحد آمریکا وانگلیس باشد... چه نفعی برای کارگر و زحمتکش کرد دارد؟" هیچ چیز، اما از سوی دیگر واقعیت اینست که تشکیل یک دولت کرد بهر حال مساله ملی کرد را، هرچند بشیوه‌ای امپریالیستی، حل میکرد. در تحلیل نهائی مساله این است که انسان امر خود را چه قرار داده باشد، مساله ملی کرد یا

## "مخلوطهای ارتجاعی" و ماهیت جنبش اخیر

رفیق مهتدی مینویسد:

"برسیت شناختن قیام توده‌ها و پشتیبانی اصولی از آن بهیچوجه چشم بستن بر کمبودها و نقاط ضعف آن نیست. وجود توهم نسبت به سازمانهای بورژوازی در اپوزیسیون، وجود مخلوطهای ارتجاعی و غیره (پدیده‌هایی که کم و بیش در همه انقلابها و قیامهای معاصر وجود داشته‌اند) باید بررسی و نقد (شوند)." (تخطئه انقلاب... ص ۸)

البته رفیق مهتدی این "مخلوطهای ارتجاعی و غیره" را مشخص نمیکند، و ما نمیدانیم آیا مکان بین‌المللی این حرکت، تاثیرات آن بر سیاست منطقه و تمام آنچه ما بعنوان جنبه‌های منفی شمردیم در آن حرکت میگذرد یا خیر. رفیق مهتدی از یک لحاظ درست میگوید. هیچ چیز ناب نیست، نه در طبیعت و نه در جامعه. اما کار علم علی‌العموم، و دیالکتیک و مارکسیسم علی‌الخصوص، اینست که ماهیت پدیده را علیرغم ناب نبودنش تشخیص دهد. چنگ انداختن به یک جنبه و یک گوشه از پدیده، یادآور همان شیوه اصلی و فرعی کردن دلخواهی سابقا رایج در سنت چپ ایران است.

آری هیچ چیز ناب نیست، و این حتی در مورد جنگ آمریکا در خلیج هم صدق میکند. اردو زدن ارتش آمریکا در عربستان سعودی برای زنان عربستان نتایج مترقی‌ای بهمراه آورد. برای نخستین بار، در مملکتی که نوشیدن الکل و عدم رعایت حجاب اسلامی شلاق میخورد، که زنان تاپیش از حمله آمریکا حتی حق رانندگی نداشتند، دختران راننده تانکهای آمریکائی با شورت ظاهر شدند و ویسکی سرکشیدند. از نظر جنبش کسب حقوق زنان این پدیده مثبت بود. این فقط یک مثال است، ولی ابداء مثال بی ربطی نیست. بسیاری از روشنفکران به اصطلاح مارکسیست اروپائی، و بطور نمونه فرد هالیدی، محقق چپ متخصص خاورمیانه، با این استدلال که امپریالیسم از فاشیسم بهتر است، لشکر کشی آمریکا به خلیج را به سبب تغییرات مثبت و دمکراتیکی که در نظام‌های سیاسی و اجتماعی کشورهای منطقه به نحو اجتناب ناپذیری دنبال خواهد داشت تأیید کردند. درمورد چنین روشنفکرانی، از حق نباید گذشت و باید گفت که این درجه انسجام داشتند تا منطق موضع خود را از نظر تئوریک و سیاسی دنبال کنند و یکسره به هواداری از حمله آمریکا روی آورند. به این ترتیب ناب نبودن پدیده، آنها را قادر ساخت تا بگویند که بنظر آنها مجموعاً پدیده مثبت است و قابل دفاع. اگر کسی امرش حق رانندگی زنان باشد، یا ایجاد پارلمان در کویت، یا تشکیل دولت خود مختار کرد باشد، پدیده جنگ آمریکا مجموعاً برایش مثبت است. برای کارگر کمونیست، که طبق مانیفست منافع جهانی کارگر را مد نظر دارد جنگ آمریکا چیز دیگری است. پس مهم این است که از زاویه کدام منفعت نگاه میکنید. شاید کسی اینجا نتیجه بگیرد که همه چیز نسبی است، اما برای کمونیستی که هنوز به این حقیقت از مد افتاده باور دارد که تمام تاریخ تاریخ مبارزه طبقاتی است، و سرنوشت بشریت را مبارزه طبقه کارگر جهانی با بورژوازی تعیین میکند، ماهیت ارتجاعی و ضد بشری جنگ آمریکا در خلیج یک امر ابژکتیو است.

اگر تکرار این بحثها در یک حزب کمونیستی لازم میشود، بخاطر اینست که با فرو ریزی دیوار برلین و سقوط مجسمه‌های لنین در بلوک شرق، سنت لنین نزد کمونیستها نیز کم اعتبار شده است. والا تشخیص ماهیت جنبش اخیر کردستان عراق اینهمه جدل نمیخواست. کافی بود هنوز شیوه لنین سرمشق باشد، کافی بود هنوز مقولات لنینی معتبر باشد. آنگاه یک رجوع به شیوه برخورد لنین در قبال کائوتسکی (اگر اشتباه نکنم در "امپریالیسم و انشعاب در انترناسیونال") به ماهیت جنگ امپریالیستی و جنبشهای ملی در اتریش و صربستان

کفایت میکرد. آنگاه میشد خواست تا کمونیستها "در دل جشن و سرمستی توده‌ها" بایستند و از موضع انترناسیونالیستی دفاع کنند. بسادگی میشد اعلام کرد که، مثلا، مرز بین پرولتاریا و بورژوازی را شیوه برخورد به جنگ امپریالیستی تعیین میکند. که کمونیستهای هر ملت، تنها نمایندگان اعزامی جنبش بین‌المللی کارگران به یک جغرافیای معین اند، و وظیفه آنها در این جغرافیا حفظ منافع کارگران جهان است.

آری، جنبش اخیر کردستان عراق هم مثل هر پدیده‌ای بهیچوجه ناب نبود. من هم در مقاله کارگر امروز به این توجه داده‌ام که مثل هر رویداد بزرگ اجتماعی، در این مورد نیز کارگران با تشکلهای خود به میدان آمدند. اما اینرا نیز افزودم که این امر بر ارزیابی از خصلت اپژکتیو جنبش ناسیونالیستی کردستان عراق نباید سایه بیندازد.

### مکان جنبش شورائی در بحث من

هر انقلاب، هر قیام، هر تکان بزرگ اجتماعی، حتی وقتی در سطح پدیده واحدی جلوه میکند، مجموعه به هم بافته‌ای از جنبشهای اجتماعی متفاوتی است. تفکیک "توده‌ها" و "رهبری" ما را به تشخیص جنبشهای متمایز اجتماعی نزدیک نمیکند. وظیفه یک تحلیل مارکسیستی تشخیص جنبشهای اجتماعی همزمان و موازی هم (هریک با "توده" خود و رهبری خود، هر دو) در این تکانهای اجتماعی است. وظیفه تحلیل مارکسیستی بازشناختن تنشهای ناگزیر بین این جنبشهای همزمان، تاثیرات آنها بر یکدیگر، و نقش آنها در شکل دادن به سرنوشت تحول جاری (انقلاب، قیام...) است.

برای هر ناظری که رشد سرمایه‌داری را در کردستان عراق در دهسال گذشته شاهد بوده، بدیهی بود که هر تحولی در کردستان شاهد بمیدان آمدن نیروی جدید طبقه کارگر و زحمتکشان و تهیدستان شهری خواهد بود. خصلت شهری شورش اخیر کردستان عراق نیز کافی است نشان دهد که انتظارات و پیش بینی‌های نیروهای ناسیونالیست کرد متناظر با یک جامعه عشیرتی و پیشا سرمایه‌داری، متناظر با یک دوران سپری شده است. متناسب با رشد نقش کارگران در تولید و اقتصاد، طبقه کارگر در عرصه سیاسی نیز یک نیروی غیر قابل صرفنظر است.

نخستین چیزی که سر بر کردن شوراها در رویدادهای اخیر نشان میدهد ورود همین طبقه جدید به میدان مبارزه سیاسی، در اشکالی متناسب با موجودیت اجتماعی آنهاست. اما فراتر از این، جنبش شورائی گویای نفوذ گرایش سوسیالیستی در میان طبقه کارگر نوپای کردستان عراق است. این درست است که نفس تشکل شورائی بخودی خود متمایز کننده کمونیسم از سایر گرایشات کارگری، مثلا آنارکو سندیکالیسم، نیست، و این نیز درست است که مطالبات مطرح شده و حتی شعار ۳۵ ساعت کار در هفته هم هنوز ویژگی گرایش کمونیستی نیست، اما واقعیت این است که در کردستان چه شوراها و چه این مطالبات با کمونیستها تداعی میشود، و صرفا از طرف نیروهایی که خود را کمونیست میخوانند تبلیغ میشود. گرایشات کارگری غیر کمونیستی در کردستان، بخصوص کردستان عراق، ناموجودند. (این احتمال که این گرایشات از دل جریانات کمونیستی موجود بعدها سر بلند کنند منتفی نیست، اما در حال حاضر تغییری در تداعی کمونیسم با مطالبات و تشکلهای فوق نمیدهند.) این تاکید از آثرو لازم بود تا نتیجه بگیریم که در رویدادهای اخیر کردستان عراق، کمونیستها نیز همراه ورود طبقه کارگر به صحنه فعال شد. به این معنا میتوان از حضور و عرض اندام یک جنبش کارگری و گرایش کمونیستی سخن گفت، بی آنکه لحظه‌ای فراموش کرد که این پدیده هیچگاه تا حد یک گرایش اجتماعی، تا حد یک حرکت اجتماعی متمایز از حرکت عمومی مردم کرد نتوانست خود را بالا بکشد. اگر من اینجا تلاشهای کمونیستی و حرکت کارگران را تحت عنوان یک "گرایش" انتزاع میکنم از اینروست که امیدوارم

با برشمردن کمبودهای اصلی این "گرایش"، در هر تحول آتی کردستان واقعا شاهد یک جنبش سوسیالیستی کارگران باشیم.

۱) جنبش کمونیستی کارگران بنا به خصلت خود از ابتدا جنبشی است بین‌المللی. این گفته مانیفست امروز هم کماکان مرز اصلی کمونیستها و سایر گرایشات کارگری را ترسیم میکند. انترناسیونالیسم تشریفات نیست. پیام همبستگی یا حتی حمایت از انقلاب کارگری در کشوری دیگر نیست. انترناسیونالیسم مبارزه برای منافع مشترک کارگران جهان است. منافع بخشی و ملی کارگران باید تابع منافع بین‌المللی آن باشد. این تنها راه رسیدن به سوسیالیسم است. پشت کردن به منافع بین‌المللی به بهانه تامین منافع بخشی طبقه کارگر، بلافاصله پشت کردن به سوسیالیسم و دور کردن همان بخش از کارگران از سوسیالیسم نیز هست. آن سوسیال دمکراتی که، به بهانه حفظ اشتغال کارگران یک کارخانه اسلحه سازی کشور خود، مهمات به دیکتاتورهای کشور دیگر میفروشد و دست آنها را در سرکوب کارگران کشور دیگر باز میگذارد، مبارزه سوسیالیستی در هر دو کشور را تضعیف کرده است. کمونیستهای کرد مسئول رهایی کارگران کرد نیستند و کمونیستهای پرتقال مسئول رهایی کارگران کشور خود. انترناسیونالیسم یک اصل انتزاعی نیست. مشخصا در وقایع یکسال گذشته منطقه خلیج، وظیفه انترناسیونالیستی کمونیستهای کرد بود تا موضعگیری ای که منفعت طبقه کارگر جهانی را در قبال این رویدادها نمایندگی میکند به میان توده کارگران ببرند. حرکت کمونیستی نمیتوانست تنها با شروع شورش شهرها شروع شود و خود را به طرح مطالبات اقتصادی و تشکلهای محدود سازد. مشخصا این از مواردی بود که مرز بین گرایش کمونیستی و گرایشات رادیکال دیگر را موضعگیری نسبت به یک واقعه جهانی رقم میزد که در شکل دادن به آتیه جهان برای دهها سال بشدت نقش دارد. سکوت گرایش کمونیستی در این مورد بمعنای تقویت موضع و مفروضات و انتضارات و افق ناسیونالیستی فعلا موجود و بشدت رایج در اذهان کارگران و زحمتکشان است.

۲) گرایش کمونیستی میباید شیوه برخورد طبقاتی روشنی نسبت به احزاب ناسیونالیست کرد داشته باشد. با اطلاعات فعلی، برداشت من اینست که تلقی رایج از احزاب ناسیونالیست کرد، بمثابه احزابی که از بنیاد بر منفعتی متضاد با منفعت طبقاتی کارگران قرار دارند نیست، بلکه صرفا احزابی است که سیاستهایشان در سمت راست گرایش کارگری و کمونیستی قرار میگیرند. شرط شکل دادن به یک جنبش متمایز در برابر جنبش ناسیونالیستی اینست که از هم امروز خود را بصورت دو جنبش متمایز، با منافع متفاوت تلقی کنیم. در غیر این صورت تلاشهای کمونیستی و حرکت کارگری همیشه جناح چپ جنبش ناسیونالیستی را اشغال خواهد کرد و نهایتا چیزی جز سرباز مجانی اهداف ناسیونالیستی نخواهد بود. تنها یک جنبش مستقل که بر مبانی طبقاتی استوار است میتواند روش برخورد کارگران به مساله ملی کرد را بدست دهد و مبارزه برای رفع ستم ملی را نیز بیرون از یک افق ناسیونالیستی پیش ببرد.

۳) در رویدادهای اخیر کردستان عراق، فقدان یک استراتژی متمایز از سوی گرایش کمونیستی و حرکت کارگران چشمگیر بود. شروع شورش شهرها، پیشروی و گسترش آن به شهرهای دیگر کردستان، و فروریزی ناگهانی آن همه و همه مطابق با یک تبیین و محاسبات ناسیونالیستی از وضعیت، از پیشروی، از پیروزی و از شکست بود. من اینجا نمیتوانم خطوط اصلی یک استراتژی مستقل کارگری و سوسیالیستی را مطرح کنم، اما میدانم که تنها با آغاز کردن از یک بینش کمونیستی و تحلیل مارکسیستی از وضعیت، چارچوب بین‌المللی رویدادها، تاثیرات تحولات بحران خلیج بر فاکتورهای همیشه موجود، اهداف و شیوه های نیروهای سیاسی، طرح یک استراتژی سوسیالیستی و کارگری ممکن بود. استراتژی طبقاتی مشخص هرچه بود، باید این نتیجه را جستجو میکرد که در دل حوادثی که تماما بنا به اراده حرکت ما نیز رخ نمیداد، طبقه کارگر چگونه آگاهتر، متحدتر، و نیرومندتر بیرون بیاید.

روشن است که من تجربه "جنبش شورائی" را از زاویه تکامل آتی جنبش سوسیالیستی کارگران مد نظر دارم، و نه از زاویه آتیه "جنبش کردستان". همینجا راجع به هضم شدن این تجربه در سنت رادیکال و چپ ناسیونالیستی، در تاکید بر نقش شوراها و قدرت کارگران برای یک قیام علی‌العموم غیر طبقاتی هشدار میدهم. تقدیر واقعی از کارگران و کمونیستهایی که جنبش شورائی کردستان عراق را برپا داشتند و بسیاری‌شان در این راه جان باختند، جلوگیری از غصب آن توسط سنتهای غیر کارگری است.

بنظر من ضعفهای اصلی حرکت کمونیستی و کارگری در سه جنبه ایست که بر شمردم. این ضعفها منجر به این شد تا حرکت کمونیستی و کارگری شدیداً از افق و جنبش ناسیونالیستی تاثیر بگیرد، نتواند بمنزله یک جنبش متمایز برای جامعه و ناظر خارجی قابل رویت باشد، و خصلت ناسیونالیستی رویدادهای اخیر کردستان را تغییری دهد.

### کدام موضع در برابر طبقه کارگر کردستان بی‌وظیفه است

یکی از نکاتی که رفیق مهتدی از تکرار آن خسته نمیشود، تا آنجا که من میپذیرم او واقعا این عقیده را دارد، اینست که موضع دفتر سیاسی در قبال تحولات کردستان هیچ چیزی برای کارگران و کمونیستهای کرد در برداشت، به اصطلاح "بی‌وظیفه" بود، حال آنکه موضع رفیق مهتدی وظایف مشخصی را پیش‌رو می‌گذاشت. اول، موضع خود رفیق مهتدی را مرور کنیم.

قطعنامه اول رفیق مهتدی، پیش از آوارگی، صحبت صریحی از جنبش کردستان عراق ندارد، و در مقدماتش از لفظ "انقلاب عراق" و "قیام مردم عراق" در آن استفاده میشود. این مقارن روزهایی است که بسیاری از ناظران، بویژه رهبران ناسیونالیست کرد عراق، سقوط رژیم عراق را قطعی میبینند. رفیق مهتدی در این نوشته حتی هیچ اشاره‌ای بلزوم تفکیک توده‌ها از رهبری ندارد. در قطعنامه دوم، پس از فاجعه آوارگی، صحبت از قیام کردستان عراق است، و ناسیونالیست‌ها به سبب امید بستن به آمریکا و اتکا نکردن به توده مردم در پیشبرد قیام مورد انتقاد (هرچند نه نوک اصلی آن) قرار میگیرند. در هر دوی این قطعنامه‌ها دفاع از حقانیت قیام و هشدار در مورد لکه دارنکردن قیام توده‌ها از این استنتاج میشود که مردم عراق (در قطعنامه اول) و مردم کردستان عراق (در قطعنامه دوم) تحت سرکوب و ستم قرار دارند. رابطه نادرستی که این موضع بین وجود ستم، و ماهیت مترقی قیام برقرار میکند را بالاتر بررسی کردیم. اینجا آنچه مورد نظر من است اینست که من هرچه بر این موضع تعمق کردم وظیفه ویژه‌ای ندیدم. همانطور که جزوه رفیق حکمت به تفصیل بررسی کرده، در قطعنامه اول این امید مستتر است که با سقوط قریب الوقوع رژیم عراق، مردم کرد تحت رهبری همین احزاب ناسیونالیست به حقوق ملی خود دست یابند. (اینکه رهبری ناسیونالیست بر این جنبش محرز است را هم قطعنامه اول مفروض دارد و هم "تخطئه انقلاب..." اکنون بما میگوید که رفیق مهتدی این احتمال را میداده که رهبران ناسیونالیست را بزودی "در قالب مقامات و کاربدستان مختلف دولتی و یا شبه دولتی" خواهد دید.) پس از قطعنامه اول هیچ وظیفه خاصی برای کارگران و کمونیستهای کرد استنتاج نمیشود. آنچه دارد میشود مبارک است.

در قطعنامه دوم که شورش به پایان رسیده، رفیق مهتدی از رهبران ناسیونالیست انتقاد میکند. او حتی در این مرحله هیچ بازبینی انتقادی نسبت به عملکرد دوره پیش ندارد. مسبب شکست، ناسیونالیستهای کرد هستند که به آمریکا امید بستند، راه همان بود و جنبش همان، تنها باید به نیروی خود مردم بیشتر تکیه میشد. بنابراین، اینجا هم وظیفه ویژه‌ای را رفیق مهتدی بر نمیشمارد. باز تائید غیر انتقادی جنبشی است که صورت



گرفته، اینبار منهای رهبری‌اش.

(منطقا، فقط منطقا، شاید تنها یک وظیفه مشخص بتوان از موضع قطعنامه دوم، مقاله کارگر امروز رفیق، و "تخطئه انقلاب..." استخراج کرد. رفیق مهتدی خود چنین وظیفه‌ای را توصیه نمی‌کند، و این وظیفه فراخواندن فوری مردم به قیام و مبارزه است: مردم که قیامشان برحق بود، امید و توهم رهبران ناسیونالیست به آمریکا ربطی به مردم ندارد، باید بجای امید به بالا به سازماندهی و بسیج توده‌ها تکیه کرد. اگر این سیر استدلال را ادامه دهیم میتوان وظیفه فوری قیام، یا ادامه شورش شهرها را با تکیه فقط به نیروی مردم را از این سیر نتیجه گرفت. اما توصیه چنین وظیفه‌ای تنها از مقدماتی ناشی میشود که برای اثبات حقانیت جنبش ملی از "فاز اول" فاکتور گرفته است، و نمیتواند و نمیخواهد ببیند که ذهنیت مسلطی که باعث برخاستن مردم کرد در وهله اول شد، همان امید و انتظارات جریانات ناسیونالیست، یعنی این بود که به حکم آمریکا حکومت عراق رفتنی است. ماجرا این چنین نبود که در دل برخاستن مردم با محاسبه نیروی خود، نخست ناسیونالیستها مردم را به حمایت آمریکا امیدوار کردند و سپس آمریکا حمایت نکرد و مردم سرخورده شدند... بهر حال این شق را رفیق مهتدی خود نتیجه نگرفته و تنها برای انسجام منطقی بحث در پرائتز آوردیم.)

موضع رفیق مهتدی دفاع از هرکاری است که توده‌ها کرده‌اند، اتفاقا او جز تبریک و تسلیت هیچ چیز متفاوتی نمیتواند خطاب به آنها داشته باشد. از موضع رفیق مهتدی البته وظیفه‌هایی میتوان استنتاج کرد و این عمل کردن به همان ذهنیت خود بخودی توده‌ها، یعنی در حقیقت عمل کردن به ذهنیت مسلط ناسیونالیستی و وظایفی است که تفکر ناسیونالیستی کرد لازم میداند.

اگر موضع د.س. برای رفیق مهتدی بی‌وظیفه جلوه میکند علت آنست که او خود تمام "فاز اول" و تحلیل ما از مکان جنگ آمریکا در جهان معاصر را حذف کرده است. علت آنست که او موضع د.س. نسبت به جنگ خلیج را تماما درست نمیداند، ولذا نمیخواهد آن چهارچوب عمومی‌ای را، که تنها با تکیه بر آن میتوان در قبال رویدادهای کردستان عراق موضع داشت، را برای استنتاج وظایف کمونیستها در عراق مورد رجوع قرار دهد. تا آنجا که یک ناظر از دور میتواند در یک سطح عمومی به جهت وظایف توجه دهد، من شخصا چه در مقاله کارگر امروز و چه در بخشهای پیشین نوشته حاضر، موضع مشخصی راجع به وظایف کمونیستهای کردستان عراق بدست داده‌ام. رفیق مهتدی میتواند با نظرات من مخالف باشد، ولی نمیتواند "بی‌وظیفگی" نسبت به این رویدادها را به موضع د.س. منتسب کند.

## مساله اپوزیسیون ناسیونالیست کرد

رفیق مهتدی، که مساله مورد اختلاف را نفس وقوع قیام و ارزیابی از جنبش توده‌ها معرفی میکند، مساله ارزیابی از اپوزیسیون ناسیونالیست کرد عراق را به بیرون اختلافات اصلی میراند و به بهانه جویی از جانب رفیق حکمت نسبت میدهد. من اینجا مجال ندارم که بحث رفیق مهتدی در مورد ضرورت دیپلماتیک رابطه با اپوزیسیون ناسیونالیست کرد پردازم، تنها به رفیق اطمینان میدهم که مساله ابا شانه خالی کردن هیچ فرد و مرجعی از مسئولیت روابط دیپلماتیک در گذشته و حال نیست. فکر میکنم بحث‌های بالا روشن کرده باشد ارزیابی‌های مختلف از ناسیونالیسم و نیروهای ناسیونالیست کرد عراق چه جایگاهی در تحلیلهای طرفین دارد. هیچکس منکر نیست که رفیق مهتدی مواضعش با احزاب ناسیونالیست کرد متفاوت است، و هیچکس منکر نیست که رفیق مهتدی به احزاب ناسیونالیست کرد عراق انتقاد دارد، اما اتفاقا زاویه انتقاد رفیق مهتدی به احزاب ناسیونالیست است که بعنوان زاویه‌ای چپ اما غیر مارکسیستی مورد انتقاد ماست. رفیق در جمع‌بندی مقاله اش در کارگر امروز مینویسد:

در سال ۱۹۷۵ هنگامیکه جنبش ملی کردها بدنبال توافق دولتهای ایران و عراق با شکست و فروپاشی روبرو شد، جریان ناسیونالیست رادیکال با نقد خط ناسیونالیسم سنتی کرد مبنی بر معامله‌گری با امپریالیسم و ارتجاع منطقه به ظهور رسید و صحنه سیاسی را اشغال کرد. امروز پس از گذشت ۱۶ سال و در متن یک شرایط جهانی متفاوت، دیگر مرز بین محافظه‌کار و سنتی با رادیکال و ضد امپریالیست در ناسیونالیسم کرد از میان رفته و این سیکل بسته شده است. تنها نقد سوسیالیستی از این نقطه عطف میتواند افق جدیدی باز کند.

این موضع، همچنان که رسم همه جنبشهای غیر کارگری بوده است، در آغوش گرفتن سوسیالیسم به سبب مطلوبیت آن برای یک جنبش غیر کارگری است. بگذارید اینطور سوال را مطرح کنیم که اگر سوسیالیسم نتواند افق خاصی برای جنبش ملی کردها باز کند، اگر منافع حرکت سوسیالیستی کارگران با منافع جنبش ملی کردها در تناقض بیفتد، شمامطلوبیت سوسیالیسم را چگونه استخراج میکنید و آیا اصولا استخراج میکنید؟

همانطور که در جای دیگری نوشته‌ام، این سوسیالیسم نیست، این تنها گام رادیکال دیگری در همان، جهان بینی ناسیونالیسم چپ است. مساله اینست که بعد از گذشت شانزده سال از شکست ۱۹۷۵، جامعه کردستان تنها شاهد عروج و افول ناسیونالیسم رادیکال و ضد امپریالیستی نبوده، بلکه شاهد رشد طبقه کارگر (در کردستان عراق نیز) و تبدیل آن به یک نیروی اجتماعی اصلی بوده، کردستان شاهد نفوذ و گسترش اندیشه‌های طبقاتی کارگری و مارکسیسم بوده، و سوسیالیسم در کردستان معلوم نیست چرا نباید مستقیما تعقیب منافع کارگران در هر رویداد اجتماعی و سیاسی، و از جمله در خیزش ملی، باشد. اگر وظیفه سوسیالیسم را نه پیشبرد "جنبش ملی کردها" بلکه نمایندگی منافع بین‌المللی کارگران و پیشبرد امر طبقاتی کارگران در کردستان بدانیم، آنوقت کفر نخواهد بود اگر این جنبش سوسیالیستی کارگری نسبت به یک تحرک فراگیر توده‌ای در سنت ناسیونالیستی، حتی به این نتیجه برسد که باید حساب خود را جدا کند، و مبرمترین وظیفه او نشان دادن بی‌ربطی و تضاد ناسیونالیسم با منافع کارگران است.

مکمل این تلقی ناسیونالیستی چپ از سوسیالیسم، انتقاد از احزاب ناسیونالیست بعنوان یک نیروی ناکارا در جنبش ملی است. بارها گفته‌ایم و بالاتر نیز توضیح دادم که ناسیونالیسم یک جریان سیاسی معاصر است، و باید از وراء لفظ "ناسیون" به محتوای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی چشم‌اندازی که در برابر جامعه و طبقه کارگر میگذارد برخورد کرد. نزد رفیق مهتدی انتقاد از ناسیونالیسم به ناکارایی او در پیشبرد امر ملی، به ناتوانی و نخواستن او در اتکا به توده‌ها برای پیشبرد جنبش علیه ستم ملی، و از این قبیل رجوع میکند. رفیق عبدالله، به شهادت قطعنامه‌های اول و دوم، حتی در این مورد تنها منتقد ناسیونالیسم به هنگام شکست است. وقتی استراتژی امپریالیستی ناسیونالیست‌ها مورد انتقاد قرار میگیرد که ناکارایی آن را بتوان نشان داد.

## ۲ - اختلاف اصلی بر سر چیست، روایت دوم

تا آنجا که رفیق مهتدی مسائل نظری و سیاسی را بعنوان مسائل مورد مشاجره طرح نموده بود، در قسمت اول به آن پرداختم. در ابتدای نوشته از اینجا آغاز کردم که برای درک اختلافات درون حزب کمونیست ایران باید یک تحلیل مادی از سیر تکامل حزب و گرایش‌های درون آن داشت. رفیق مهتدی نمیتواند این اختلافات را به سیر

تکامل گرایش‌ها حزب مرتبط کند، ولی خواننده انتظار دارد که بالاخره ریشه و علت بروز این اختلافات را بنحوی توضیح دهد. و در همان ابتدای نوشته توضیح میدهد: "روشن است که این طرز مجادله مقاصد سیاسی و تشکیلاتی خاصی را دنبال میکند که بعداً طی این نوشته به آن اشاره خواهم کرد." (ص ۲) و در صفحه آخر مینویسد: "و بالاخره از لحاظ تشکیلاتی هدفی که رفیق حکمت دنبال میکند جز مساله ساختن و فضا ساختن برای تصفیه حسابهای تشکیلاتی چیز دیگری نیست." و "هر قدر در پرداختن به یک حرکت واقعی توده‌های انقلابی... بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی نشان داده میشود، در عوض در بهره‌برداری از این رویداد بمنظور پیشبرد خرده حسابهای تشکیلاتی نهایت توجه و دقت معمول میشود."

در اینجا باید اعتراف کنم که در طول نوشتن تمام قسمت اول این نوشته که به تفصیل به روایت اول رفیق مهتدی از اختلافات میپردازم، احساس میکردم دارم کار بی‌حاصلی انجام میدهم، چرا که میدانستم رفیق مهتدی روایت دومی از اختلافات دارد و این روایت دوم پایه‌ای تر است. حال باید روایت دوم او را از مورد اصلی اختلاف آزمود.

۱) نخستین مشکل ما برای اینکار اینست که رفیق مهتدی روایت پایه‌ای تر خود از اختلافات را توضیح نمیدهد. اگر همه تحلیل از اوضاع جهانی و نظم نوین و ندیده گرفتن قیام توده‌ها و غیره برای اینست که "مساله ساختن و فضا ساختن برای تسویه حسابهای تشکیلاتی چیز دیگری نیست"، لطف کنید بگوئید آن کدام حسابهاست که باید تسویه شود. خرده حسابهای تشکیلاتی کدامند؟ رفیق مهتدی تشکیلاتی تر از آنست که نداند رفتاری را که به منصور حکمت (و به د.س. و کانون بعنوان شریک جرم) نسبت میدهد در قاموس حزبی توطئه‌گری نامیده میشود.

۲) رفیق مهتدی در تمام طول این نوشته از منصور حکمت شدت عصبانی است که مواضع او را در برابر یک واقعه معین ناسیونالیستی نامیده. این توهین، اتهام، و برجسب زدن محسوب میشود، رفیق مهتدی مظلوم واقع میشود. اما میتوان به منصور حکمت آشکارا و رسماً نسبت توطئه‌گری داد، ولی همچنان سیمای رفیق مهتدی، بعنوان قربانی توطئه‌گری موهوم، مظلومتر میشود!

۳) رفیق مهتدی در طول نوشته بارها میپرسد که چرا د.س. و شخص حکمت این موضع خلاف واقع را گرفته‌اند، چرا فاکت‌های مسلم را انکار میکنند، چرا هرچه با آنها کلنجار می‌رود گزارشات تشکیلاتی را ندیده میگیرند، شانه بالا میندازند، "کمونیستی توی عراق نمی‌بینند" از این برخورد اظهار تعجب هم میکند: "راستش این اولین بار است که میبینم در حزب کمونیست این لجاجت عجیب در نفی یک حرکت انقلابی توده‌ای بخرج داده میشود... چرا باید چنین روش تاسف‌باری در حزب ما آنهم از طرف رهبری آن اتخاذ شود؟" (ص ۹) جواب نهائی اینست که میخواهند مساله بیافرینند و بهره‌برداری برای پیشبرد خرده حسابهایشان بکنند. من نمیدانم آیا رفیق مهتدی خود به این حرف اعتقاد دارد یا نه، ولی بیش از اندکی خلاف عقل سلیم مینماید که یک عده آدم کمونیست بمنظور تسویه حساب تشکیلاتی با حریفانی فرضی، حاضر شوند نسبت به مهمترین واقعه جهانی در چهل سال اخیر موضع دروغین بگیرند، انقلابی را که بیخ گوش‌شان صورت میگیرد انکار کنند و غیره. اولاً - روشن نیست پس از آن تسویه حساب مفروض تشکیلاتی این فرد یا آن عده به چه دستاورد تشکیلاتی‌ای خواهند رسید که حالا نرسیده باشند و یا نتوانند برسند. ثانیاً - این آدم و آن عده بالاترین مقام این حزب اند و برای تسویه حسابهای تشکیلاتی مفروض، قاعدتاً هر اهرمی را خواهند در اختیار دارند و لزومی به موضعگیری مصنوعی سیاسی برای این کارها ندارند.

۴) رفیق مهتدی د.س. را متهم به "سنگین کردن فضا برای بیان آزادانه نظرات اعضای حزب" میکند، چرا که

در مقدمه نظرات د.س. درباره رویدادهای اخیر کردستان عراق گفته ایم که از طرح نظرات برای تعیین تکلیف با بقایای ناسیونالیسم کرد استقبال میکنیم. مینویسد: "این فقط تهدید تشکیلاتی اعضا به اخراج در صورت مخالفت با نظرات د.س. است که در قالب آزادی بیان عرضه میشود." (ص آخر)

اولا - یک مورد وجود ندارد که کسی به سبب داشتن نظری مخالف با د.س. اخراج شده باشد. همه سازمانهای سیاسی مخالف ما نیز به فضای آزادی اندیشه در حزب کمونیست ایران معترفند. رفیق مهتدی اتهامی را تکرار میکند که مخالفان سیاسی جبونی که حاضر نیستند نظرات سیاسی خود را بیان کنند فرموله کرده‌اند.

ثانیا - قاعدتا از رهبری یک حزب کمونیستی، در یک حزب متعارف کمونیستی، انتظار می‌رود حزب را از نظرات و گرایشاتی که خارج از برنامه حزب و اصول پایه‌ای کمونیسم‌اند تصفیه کند. نمیدانم چرا رفیق مهتدی اصولا از ذکر تعیین تکلیف با بقایای گرایش ناسیونالیستی کرد ناخشنود است. آیا رفیق معتقد است ناسیونالیسم کرد گرایش مشروعی در یک حزب کمونیستی است؟ واقعیت اینست که از همان پیشتر از بحثهای کانون کمونیسم کارگری، ما تحلیلی از وجود یک گرایش ناسیونالیستی را در حزب کمونیست ایران بدست دادیم. واقعیت اینست که چه در بیانیه‌ای که منصور حکمت در پلنوم شانزدهم از جانب کانون خواند، و چه در "تفاوتهای ما" که همزمان به پلنوم تسلیم شد، ما تصریح کرده ایم که گرایشات مختلف در این حزب وجود دارد که همزیستی آنها نه ممکن است و نه اصولی. ما راه و شیوه خود را برای تفکیک تشکیلاتی از گرایشات دیگر رسماً اعلام کرده ایم و هرگاه که تغییری در مسیرمان را لازم دیده ایم (مثلاً کاندید کردن اعضا کانون برای د.س.، تشکیل فراکسیون) آنرا رسماً و علناً اعلام کرده‌ایم. با اینکه برنامه و اصول اعتقادی کمونیستی ما را قادر میکنند که گرایش ناسیونالیستی را تصفیه کنیم، اما ما این امر را به کنگره حزب احاله داده‌ایم. اینها همه دانسته‌اند، و رفیق مهتدی که یادآور عضویت خود در فراکسیون کمونیسم کارگری میشود قاعدتا هنگامیکه تصمیم به پیوستن به فراکسیون گرفت به این بیانات باور داشت. من نمیدانم در چه مقطعی نظرش تغییر کرده، ولی حق بود بلافاصله نظراتش را اعلام کند، نه در آخرین سطور بحثهای اخیر اینرا بروز دهد.

۵) روایت دوم رفیق مهتدی از اختلافات، سنگین کردن فضا برای اخراج مخالفین د.س.، بهانه‌گیری سیاسی و تئوریک برای تسویه خرده حسابهای تشکیلاتی، بنظر من به نحو مکانیکی‌ای به روایت اول رفیق مهتدی الصاق شده است. تنها نتیجه‌ای که میتوان گرفت، اینست که روایت دوم رفیق مهتدی تدبیری برای گسترش حوزه موکلین در مقطع بروز یک اختلاف درونی حزبی است. این شیوه اولاً تاسف بار است، ثانیا نالازم. تمام سابقه سیاسی ما نشان میدهد که برای اشاعه نظراتمان نه تنها دل بدست نمی‌آوریم، بلکه طرح شفاف تمامیت موضع خود و تمامی تمایز آن با نزدیکترین نظر و گرایش را شیوه صحیح این کار میدانیم. مسابقه‌ای در بین نیست تا حریف در پی بسیج مشوق هرچه بیشتر برای خودش باشد.

۶) از نوع همین تدابیر، جرح و تعدیل نقل قولی است از نوشته منصور حکمت. او در مقام انتقاد از موضع نزدیکی به احزاب ناسیونالیست در مقایسه با توصیه احتیاط در رابطه گرفتن با کمونیستهای کردستان عراق، نوشته‌است که آن کمونیست کرد عراقی و من خواننده از شما خواهم پرسید که اگر قید احتیاط در رابطه با ما برای تحریک نکردن انتقام دولت عراق است، چرا در رابطه با ناسیونالیستها این احتیاط را منظورنکرده‌اید، مگر اردوگاه شما را به سبب رابطه با احزاب ناسیونالیست کرد بمباران نکردند. (از خواننده‌ای که هنوز به اصل نوشته رفیق حکمت مراجعه نکرده خواش می‌کنم این کار را بکنند.) مساله روشن است، سوال از جانب یک کمونیست عراقی و یک خواننده شخص سوم است، اما رفیق مهتدی می‌پرسد که "چرا بمباران اردوگاه شما، و نه ما؟" و می‌فزاید: "این بازی با ضمانت بی حکمت نیست... بسادگی میتوان در موقع لزوم عده خاصی را بخاطر سیاست "شان" مورد اتهام قرار داد. باین ترتیب رفیق حکمت با این ظریف کاری دارد وسط دعوا نرخ تعیین

میکنند و برای بهره‌برداری آینده حسابی باز میکنند. هر چقدر این زشت و نازل هم باشد، اما متأسفانه واقعیت دارد. اما واقعیت ندارد، آنچه زشت و نازل است نسبت دادن چنین نیاتی به منصور حکمت، بر اساس یک نقل قول تحریف شده است. من نمیتوانم باور کنم که رفیق مهتدی عامدانه مرجع ضمیر را بفراموشی سپرده باشد. اما حتی اگر رفیق مهتدی نوشته حکمت را به اشتباه خوانده بود، هنوز حق نداشت چنین حساسیتی بخرج بدهد. این جمله را از مقاله رفیق مهتدی بخوانید: "اما تعجب اینست که کمونیستها چرا انقلاب توده‌ها را انکار میکنند؟ آنها دیگر چرا بخاطر اینکار ملامتشان میکنند؟ (و سوالاتی بیشتر با بکار بردن همین ضمائر سوم شخص برای کمونیستها.)" آیا رفیق مهتدی منصفانه میدانند که خواننده‌ای از پس این ضمائر به این نتیجه برسد که رفیق مهتدی دارد برای روز مبادا حساب خود را از کمونیستها جدا میکند و تبری خود از کمونیسم را رندانه اعلام میکند؟!

۷) کلا در طول نوشته رفیق مهتدی خطوط پراکنده‌ای از چهره منصور حکمت ترسیم میشوند که خواننده میتواند آنها را کنار هم بگذارد و تصویر کامل را نگاه کند. منصور حکمت ابتدا اصرار عامدانه دارد که پلمیک را از چهارچوب سیاسی خارج کند (هنوز نمیدانیم چرا). منصور حکمت بحثهای نامربوط، غیر منطقی، بی‌ربط میکند (محافل سیاسی ایران باید تعجب کنند که چطور چنین کسی با یک مقدار حرف نامربوط از تئورسین‌های مشهور چپ ایران و رهبر شناخته شده حزب کمونیست است). بتدریج منصور حکمت اتهام میزند، برچسب میزند، بی‌انصافی بخرج میدهد، وقتی به او میگویند "پس کمونیستهای عراقی چه؟" بددهنی میکند، وقتی کمیته تشکیلاتی گزارش میدهد او لج میکند و حرف حساب بخرش نمی‌رود، هرچه جلوتر می‌رویم منصور حکمت شروع میکند که ظریفکاری کند، پاپوش بدوزد، برای قربانیان آینده نقشه بریزد، و کارهای زشت و نازلی از این قبیل. تا در انتها با فاش کردن نیت واقعی و پنهانی منصور حکمت در این پلمیک تصویر کامل می‌گردد. اگر خواننده این روایت دوم از اختلافات را بپذیرد، چاره‌ای ندارد مگر نسبت به قربانی این چهره مخوف سمپاتی داشته باشد.

رفیق مهتدی نسبت به رویدادهایی موضع گرفته و قطعنامه‌ها و مقاله‌ای نوشته که، از نظر خودش خوشبختانه، امروز هم از آن دفاع میکند. رفیق حکمت این مطالب را دیده و نقدی بر آنها نوشته، گفته که این موضع در چارچوب تبیین و مفروضات ناسیونالیسم کرد قرار دارد. چرا باور این امر برای رفیق مهتدی دشوار است که برخی آدمها عقاید سیاسی مشخصی دارند و بر آن پای می‌فشارند، که قضاوتشان راجع به آنچه برای مبارزه‌شان مضر بدانند به این بستگی ندارد که گوینده چه مناسبات تشکیلاتی، سیاسی و یا عاطفی‌ای با آنها دارند؟ چرا باید در جستجوی نیات پنهانی بود، چرا باید در ضمائر ملکی بدنبال پرونده سازی گشت، چرا اگر کسی عقاید شما را ناسیونالیستی بداند حتما باید توطئه‌ای در کار باشد؟

### ۳ \_ اختلاف اصلی بر سر چیست، روایت من

پس از بررسی روایت‌های سیاسی و تشکیلاتی رفیق مهتدی از مسائل مورد اختلاف، در این بخش میخواهم تبیین اثباتی خودم را از اختلاف جاری در حزب کمونیست بدست دهم.

عامل بروز این اختلاف یک تحول مادی در دنیای خارج از ذهن و خارج از حزب بود، یک واقعه واقعا جهانی، یعنی این واقعیت که با بحران خلیج و سپس جنگ آمریکا با عراق رژیم عراق زیر منگنه قرار گرفت و فرجه ای برای احقاق حقوق ملی کردهای عراق از لحاظ عینی باز شد. اختلاف بر سر دو منفعت اجتماعی مختلف

است، منفعت ملی کرد و منفعت بین‌المللی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر. اول، منفعت یک جنبش ملموس که برای نخستین بار در پیوند با وقایع جهانی است و جهانیان را متوجه امر ملت کرد نموده است، و دومی، منفعت یک جنبش پراکنده، غیر ملموس، که هیچ تاثیر بالفعلی بر رویداد های جهان ندارد، و سالهاست که نداشته. جنبشی که در همین چند سال اخیر، با پروسترویکا و فروپاشی دیوار برلین، تقریبا همگان فاتحه آنرا خوانده‌اند. نه فقط آنها که دلبستگی آگاهانه‌ای به ناسیونالیسم کرد دارند، بلکه آنها نیز که "مقدورات عملی" جنبش و انقلاب را در نظر می‌گیرند جنبش زنده و جاری ملت کرد را انتخاب می‌کنند.

من شک ندارم که بخش اعظم رفقای مقابل ما در این اختلاف، از سر انقلابیگری، از سر شوق از عرض اندام و طغیان زحمتکشان و تهیدستان بر علیه یک‌عمر تحقیر و محرومیت چنین موضعی گرفته‌اند. اما در دو سوی اختلاف پراتیسیسم انقلابی و همراهی با توده‌ها، و "افاضات تئوریک"، بی‌عملی و کنار کشیدن از سرنوشت زحمتکشان نایستاده‌اند. اختلاف ما با این رفقا بر سر اینست که از نظر آنها در چنین تحول بزرگ جهانی، وقتی امکان تاثیرگذاری بر جهان واقعی وجود دارد، همیشه این انقلابیگری غیر کارگری است که مقدور و عملی بنظر می‌رسد، و انقلابیگری سوسیالیستی کارگری غیر مقدور و غیر پراتیکی تلقی می‌شود. اختلاف ما با این دسته از رفقا اینست که آنها فعالین جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر جهانی نیستند. این یک اختلاف قدیمی است.

ریشه‌های این اختلاف بسیار قدیمی تر است و در واقع باید گفت ذاتی حزب کمونیست ایران است. از ابتدا حزب کمونیست ایران بر چند حرکت معین اجتماعی در جامعه و چپ ایران تکیه داشت. جنبش ملی کرد در ایران یکی از اینها بود. اینکه چگونه فعالین جناح چپ جنبش ملی کرد (در هر چهار بخش کردستان) به کمونیسم روی آوردند، خود یک تاریخچه چند ده ساله دارد، و به تحولات جهانی و سیر کمونیسم در این قرن مربوط می‌شود. ما این نکته را ظرف چند سال اخیر مفصلا بررسی کرده‌ایم که چگونه در این قرن کمونیسم از پایه اجتماعی خود، جنبش طبقه کارگر، جدا شد و توسط جنبشهای اجتماعی غیر کارگری دیگر، جنبش مدرنیسم و صنعتگرایی بورژوازی، جنبشهای ضد امپریالیستی، ضد دیکتاتوری، رهائیبخش ملی اتخاذ گردید. ختم جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق به کارکرد کمونیسم و مارکسیسم برای جنبشهای دیگر قطعا پایان داد. حزب کمونیست ایران، جز یک رگه مارکسیستی در آن که در چند سال اخیر خود را تدقیق کرده و رشد بیشتری یافته، عمدتا بر مبنای کمونیسم همین جنبشهای غیر کارگری، جنبش ملی، جنبش ضد دیکتاتوری روشنفکران، تکیه دارد. بمیزان بی‌ربط شدن مارکسیسم و کمونیسم برای این جنبشها، حزب کمونیست ایران نیز به واقعیات اجتماعی بی‌ربط می‌شود. ملتهای تحت ستمی که در دهه شصت و اوایل هفتاد به تکرار تجربه چین و ویتنام برای رهائی خود چشم دوخته بودند، که در رقابت دو بلوک، شوروی را حامی و متحد طبیعی خود علیه دولت مرکزی دست‌نشانده امریکا می‌دیدند، امروز باید راههای دیگری بجویند، و تبیین این راههای تازه هیچ نیازی به مارکسیسم ندارد. برای این جنبشها کمونیسم هیچ راه حل پراتیکی ندارد. تکیه به مارکسیسم بعنوان یک جهان‌نگری، یک تئوری که می‌توان با اتکاء به آن به مسائل این جنبشها پاسخ داد برای رهبران این جنبشها اکنون امری تماما زائد است. محتوای "شکست کمونیست" و "پایان عصر کمونیسم" کنار گذاشته شدن کمونیسم از سوی این جنبشهای غیر کارگری است.

اما مارکسیسم و کمونیسم بعنوان تنها راه‌هایی کارگران همچنان میماند. کمونیسم تنها وقتی "قابلیت عملی" و راهگشایی خود را نشان می‌دهد که توسط پایه اجتماعی خود، یعنی جنبش طبقه کارگر بدست گرفته شود.

بروز اختلافات اخیر در حزب کمونیست ایران بنظر من همین واقعیت پایه‌ای را منعکس می‌کند. در یکسو کسانی قرار دارند که واقعا طپش جنبش سوسیالیستی پراکنده، ضعیف، اما واقعی و بالقوه نیرومند طبقه کارگر

را حس میکنند. برای اینها رویدادهای چند سال گذشته نه تنها اعتماد به نظریه مارکسیسم را ضعیف نکرده، بلکه مصداق عینی هر گوشه از تئوریهای مارکس را تازه بهتر می بینند. پافشاری اینها بر تمامیت موضع مارکسیستی افزایش یافته. در سوی دیگر، کسانی قرار دارند که زیر فشار پراگماتیسم جنبشی غیر کارگری، جنبش ملی کرد، ناگزیرند در عمل حتی از موضع رادیکال سنتی جناح چپ این جنبش دور شوند.

نمونه رفیق مهتدی، بنظر من، موردی است که، در یک تند پیچ تاریخی، فشار پراگماتیسم جنبشی که او از فعالین سرشناس آنست، بر اعتقادات کمونیستی اش، غلبه میکند. تلاش رفیق مهتدی برای رادیکال کردن این جنبش، چیزی که قطعاً نیت اوست، تنها به نوسان بین گرایشات چپ و راست در ناسیونالیسم کرد منجر میشود. ناسیونالیسم چپ، ناسیونالیسم مشی توده ای، ناسیونالیسم ایجاد تحولات بزرگ اجتماعی با تکیه به نیروی توده ها، مدتهاست در جهان امروز به آخر خط و سترونی رسیده است. موضعگیری چپ و تلاش برای سوق دادن و تبیین چپ ناسیونالیستی از حرکت اخیر، تنها توجیه گر ناسیونالیسم رسمی باقی می ماند. در سطح انسانی، برای یک مبارز کمونیست این یک تراژدی فردی است، و من برای چنین رفیقی متاسفم.

۹ اوت ۱۹۹۱

## "کمونیسم" ملی، یک بررسی موردی

مروری بر نوشته‌های رفیق عبدالله مهتدی در مورد

رویدادهای اخیر خاورمیانه و کردستان

### کوروش مدرسی

اگر نشان دادن اختلاف ما با مواضع رفیق عبدالله مهتدی در دو قطعنامه پیشنهادی رفیق به دفتر سیاسی و مقاله کارگر امروز ایشان محتاج بکارگیری پنس و نیشتر بود. اگر حتی بکارگیری این ابزارها رفیق محمد شافعی را قانع نکرده و وی را ناچار به "اعتراض" به نوشته منصور حکمت کرد و بالاخره اگر این کار رفیق عبدالله را ناچار از رو کردن نه تنها "اشتباهات سیاسی جدی و وخیم" دفتر سیاسی بلکه انگیزه‌های ناسالم "تصفیه خرده حسابهای تشکیلاتی" و "تهدید به اخراج اعضا"، کرده است، حتی تیتتر نوشته رفیق عبدالله "تخطئه انقلاب تحت عنوان مرزبندی با ناسیونالیسم" در پاسخ به نوشته منصور حکمت تحت عنوان "ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق"، هرکس را باید متوجه کند که آنچه در این میان مطرح است نه حل و فصل "خرده اختلافات تشکیلاتی" بلکه طرح "عمده اختلافات سیاسی" است. تخطئه یک انقلاب از جانب منصور حکمت و دفتر سیاسی، به زعم رفیق مهتدی، و اتخاذ موضع ناسیونالیستی در قبال رویدادهای کردستان عراق از جانب رفیق مهتدی، از نظر ما، خود به اندازه کافی گویای ابعاد اختلاف هست. اختلافی که حکمت خود را مطابق "توافقات" سابقا موجود در حزب کمونیست میبایست از حرکت‌ها و افق‌های اجتماعی بگیرد و نه از سوء نیت این و آن. اینکه چرا تئوری "توطئه علیه من" و بعد انکشاف این تئوری به "تهدید تشکیلاتی اعضا به اخراج" و ضرورت "تعیین تکلیف با ک.ر. کومه‌له" از جانب دفتر سیاسی و ابراز خوشوقتی از پیش نرفتن مصوبات و سیاستهای تشکیلاتی در این میان سر بر میآورد موضوعی است که حکمت خود را از جای دیگری میگیرد که بعدا به آن خواهیم پرداخت. اما فعلا بگذارید به موضوعات اصلی مورد اختلاف بپردازیم.

حقیقت این است پاسخ به سؤالاتی که رفیق عبدالله در نوشته آخر خود مطرح میکند همانقدر برای سنت فکری ما نامربوط است که بخواهیم به سؤالات مکرر "سربداران" در مورد تضاد عمده جهان، تضاد اساسی آن، جنبه عمده تضاد عمده، تضادهای درون خلق و... پاسخ گوئیم. مشکل این است که ظاهرا رفیق عبدالله طی سالیان اخیر متوجه نشده که ما با چنین مفاهیمی چیزی را توضیح نمیدهیم که امروز بخواهیم سؤالات و پروپلماتیک‌های او را جواب دهیم. همین امر خود حاکی از این است که اختلاف ما با رفیق عبدالله و دیدگاهی که ارائه میدهد نه تنها یک اختلاف تاکتیکی (که در جای خود مهم است) و نه صرفا اختلاف بر سر ناسیونالیسم بلکه مهمتر از همه اختلافی بر سر کمونیسم و سوسیالیسم بوده و هست. میگویم بوده چون



سابقه و اساس این اختلاف به قبل از بحثهای اخیر رفیق عبدالله بر میگردد و این نه به اختلاف با رفیق عبدالله بلکه به اختلاف ما با تعداد بیشتری، اکثریتی، از اعضا و کادرهای حزب کمونیست و از آن فراتر با نوعی از کمونیسم بر میگردد. این اختلافی است که مجموعه مباحثات کمونیسم کارگری و بویژه نوشته منصور حکمت تحت عنوان "تفاوتهای ما" تلاشی برای روشن کردن آن بوده است.

"تفاوتهای ما" نوشته‌ای بود که همراه "جمع‌بندی از مباحثات اخیر در تشکیلات کردستان" به پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی ارائه گردید. متأسفانه بدلائل گوناگون، از جمله تحرک بیسابقه عقب ماندگی و احساسات ناسیونالیستی در بخشی از تشکیلات کردستان حزب، کمونیسم کارگری در اذهان اکثریت موافقین ما به بخشی از آنچه که در "جمع‌بندی از مباحثات..." آمده محدود شد. بیان این مطلب در همان جمع‌بندی که: "شاید مایه تعجب خیلی از رفقا بشود اگر بگوئیم رویدادهای تشکیلات کردستان بر اصل بحث کمونیسم کارگری در حزب و بیرون آن و بر سیر پیشروی آن تاثیر منفی داشته است"، به اندازه کافی جدی گرفته نشد و بعنوان افاضات خود بزرگ بینانه یا تلاشی برای تبدیل کمونیسم کارگری و قانونی که حول آن تشکیل شده بود به فرقه دراویش مورد بی‌اعتنائی قرارگرفت و یا با هلهله عرفانی روبرو شد. اما واقعیت چه آنروز و چه امروز تغییری نکرده است. واقعیت این بود و هست که کمونیسم کارگری نه تلاشی برای تفکیک خود از ناسیونالیسم، اخلاقیات عقب مانده سیاسی و تشکیلاتی، ارزیابی از پراتیک این یا آن فرد و تشکیلات، بلکه حرکتی برای کندن مارکسیسم و کمونیسم از ادامه رادیکالیزاسیون انقلابیگری غیر کارگری، رفرمیسم خلقی و لاجرم سوسیالیسم اخلاقی و عرفانی، و گذاشتن آن بر پایه سنت اعتراض کارگری است.

در مباحثات دوره گذشته در تشکیلات کردستان هرچند بخشی از جریان مورد انتقاد، که نام نه چندان دقیق سانتر بر آن گذاشته شده بود، در آن "مقطع بحرانی" به راست چرخید، بخش دیگری، همراه با انواع چپ‌های دیگر، با مقاومت در مقابل این چرخش عملاً نه تنها از زیر نقد خارج شد بلکه در صف واحد چپ قرار گرفت. متأسفانه تلاش ما، که در نوشته‌های بیرونی و داخلی منعکس است، برای نشان دادن اینکه کمونیسم کارگری تنها یکی از رگه‌های درون این چپ است، زیاد موفقیت‌آمیز از کار در نیامد. این امر البته با توجه به معطوف گردیدن بحثها به سیاستهای تشکیلاتی و معضلات از قبل انبار شده در کردستان، منفعت مخالفین در نسبت دادن حتی هرآنچه که بصراحت از جانب ما مورد مخالفت قرار گرفته بود به ما و جریان ما، و از همه مهمتر درک موافقین ما از مباحثی که در قالب کمونیسم کارگری مطرح شده و جدالی که در جریان است، شاید نمیبایست دور از انتظار باشد. می‌خواهم بگویم که جدال امروز با رفیق عبدالله و موافقین نظراتش رعد و برق در آسمان بی‌ابر نیست. این ادامه جدالی است که از قبل در جریان بوده و اگر برای کسی که قلباً خود را موافق بحثهای کمونیسم کارگری میدانسته (حتی خود رفیق عبدالله)، بالا گرفتن این جدال "ناگهانی" و "مشکوک" بنظر آید اینرا تنها میتوان به بی‌توجهی آنها به مضمون این بحثها و دلخوش کردن سنتی به "مواضع ما" تعبیر کرد. این امر نشان میدهد که واقعا مباحثات گذشته در تشکیلات کردستان چقدر به روشن کردن اختلافات ما زیان رسانده است.

شرکت در این بحث هم امروز اگر اهمیتی داشته باشد نه تنها در روشن کردن مرز ما با ناسیونالیسم، بلکه تاکیدی مجدد بر تفاوتهای ما است. ایکاش رفیق عبدالله مباحث خود در باب انقلابات اصیل و توده‌ای، وظایف کلاسیک کمونیستها در قبال آن، مبنای تاکتیکی نوک تیز حمله، عمده و غیر عمده کردنها، رابطه تئوری و پراتیک، جنبش شورائی، قیام و... را نه در قالب این مواضع که بگمان من خود هم در آن احساس راحتی نمیکند، بلکه در مقابل بحثهای قدیمتر کمونیسم کارگری در همین باره نظیر بحثهای کنگره دوم حزب، مباحث کنگره ششم کومه‌له، بحثهای مربوط به نقد تجربه شوروی و بالاخره "تفاوتهای ما" میکرد. اما چه میشود کرد، لابد از تاریخ نمیشود جلو زد. سنت سکوت مجاهدت‌آمیز ریشه‌دار در حزب ما باید هزینه خود را به هر دو طرف بحث تحمیل کند.

در هر صورت، با توجه به نکات فوق بحث من در این نوشته اساساً حول این اختلاف اساسی دور میزند. نقد موضع ناسیونالیستی در این رویدادها، که به آنهم خواهم پرداخت، با همه اهمیتش نمیتواند اساس اختلاف ما را روشن کند. اما نه در توان من و نه در حوصله خواننده است و نه این چهارچوب قالب مناسبی که مجدداً کل مباحث برای متمایز کردن کمونیسم کارگری از سایر کمونیسم های رایج، شده را تکرار کنم. از این رو بطور فشرده موضوع را بررسی خواهم کرد. اگر خواننده تکرار نکات و مسائلی را در این نوشته میابد که بارها و بارها گفته شده و نوشته شده، اقتضای سیستمی است که طرف مقابل ارائه میدهد و من چاره‌ای جز خواهش حوصله از وی را ندارم.

## ۱ - کمونیستهای کدام جنبش؟

گفته‌ایم و نوشته‌ایم که انتقاد از زاویه اصول یک مکتب نمیتواند بطور واقعی آنچه که بر سر کمونیسم در جهان امروز آمده است را توضیح دهد. به این معنی انتقاد ضد رویزیونیستی و ضد پوپولیستی مارکسیسم انقلابی نه تنها ناکافی است، بلکه با ندیدن حرکت‌ها و گرایش‌های ابژکتیو اجتماعی و شیفت نکردن به موقعیت اعتراض کارگری در واقع نمیتواند پایش را از موقعیت اجتماعی خود بکند. انتقاد تئوریک و نقد مکتبی از کمونیسم موجود اگر از نقد حرکت و جنبش اجتماعی که این کمونیسم تلاش دارد خود را در راس آن قرار دهد شروع نکند، مطلقاً ناکافی خواهد بود. نقد مائوئیسم بدون نقد جنبش ملی در چین و آرمانهایش گویا نیست.

اعلام تعلق به مارکسیسم، کمونیسم و سوسیالیسم طی بخش اعظم قرن بیست شاهد شیفت اجتماعی عظیمی بوده است. سوسیالیسم از آرمان اجتماعی پرولتاریا به پرچم اعتراض و مبارزه جنبشهای دیگر اجتماعی از جنبش فمینیستی گرفته تا جنبش دانشجویان و تحصیلکردگان و بویژه جنبش‌های ناسیونالیستی تبدیل گردید. از این بحث آنچه که در اینجا اهمیت دارد تعقیب یک شاخه از این حرکت یعنی جنبشهای ملی و ناسیونالیستی است.

مارکسیسم تحت تاثیر انقلاب شوروی، عروج جنبشهای ملی علیه سلطه امپریالیسم و تحولات داخلی شوروی در دهه بیست، در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به پرچم جنبشهای ملی تبدیل میشود. جناح رادیکال جنبش ناسیونالیستی که خواهان اعتلای میهن خود و کم کردن از رنج، محنت و مصیبت توده‌های مردم است، به مارکسیسم بعنوان ایدئولوژی که قاطع‌ترین مبارزه را با امپریالیسم و اشغالگر می‌کند، چنگ می‌اندازد. جنبش ملی و ناسیونالیستی ناسیونالیستهای مارکسیست، مارکسیستهای اسلامی و مسیحی و... را بیرون میدهد.

اما مارکسیسم و سوسیالیسمی که نقطه عزیمتش طبقه کارگر است، و اساساً خود بعنوان یکی از گرایشهای این طبقه در مبارزه علیه سرمایه‌داری دنیا آمده، را نمیتوان با همان هیات به پرچم حرکت اجتماعی دیگری که نه تنها نقد خاصی به نظام تولیدی سرمایه ندارد بلکه خود در چهارچوب همان نظام و برای شکوفائی آن، بشیوهای دیگر، در جریان است، تبدیل کرد. این شیفت اجتماعی ناگزیر شیفت مفاهیم و پروبلماتیک‌های تئوریک را با خود به‌مراه می‌آورد. کمونیسم نقطه عزیمتش طبقه کارگر در تمایز با همه اقشار و طبقات دیگر است. "کمونیسم" ناسیونالیستی نقطه عزیمتش "ناسیونش" است. بنابراین جنبش مردم، جنبش خلق، جای جنبش کارگری را می‌گیرد و بعنوان یک هستی یا موجودیت قائم بذات بجای طبقه کارگر مینشیند. مبنای توضیح حرکات اجتماعی، مبنای نقد، مبنای اتخاذ تاکتیک، همه و همه به حول این مردم منتقل میشود. طبقه کارگر

بخشی از این مردم است و البته بخش "تا به آخر انقلابی" آن. بقیه در این امر همگانی بینابینی هستند. این امر مابازاء وسیعی در مفاهیم کلاسیک سوسیالیستی-کارگری را ایجاد مینماید. که به چندتای آنها در اینجا میشود اشاره کرد.

خود سوسیالیسم در این میان "ملی" اعلام میشود. سوسیالیسم از آرمان جنبش کارگری و تئوری انقلاب کارگران به آرمان جنبش مردم، و البته "بخش پیگیر" آن، و تئوری انقلاب مردم تبدیل میشود. ضرورت سوسیالیسم برای این "کمونیسم" از ضرورت رادیکالیزه کردن و تعمیق جنبش مردم بدست میآید. استثمار و بیحقوقی کارگر در این میان جایش را به ظلم، بیداد، کشتار و غیره میدهد.

انقلاب کارگری جای خود را به انقلاب توده‌ای میدهد. خود انقلاب به یک پدیده‌ی قائم بذات تبدیل میشود. انقلابیگری فارغ از مضمون طبقاتی معنی‌دار میشود و انقلاب و مبارزه بطور کلی صفات تفضیلی میشوند. یا عصیان تحریک شده داریم یا انقلاب توده‌ها "مبارزه" و "مبارز" بطور کلی قدوسیت پیدا میکند، لقب مبارز و میلیتانت القاب تمجید آمیز میشوند و...

وقتی رفیق عبدالله مینویسد "اختلاف بر سر ارزیابی از تحولات کردستان عراق بدنال تمام شدن جنگ خلیج و شیوه برخورد ما نسبت به آن است. بر سر اینست که رویدادهای کردستان عراق، خیزش توده‌ای در آنجا، چه بود و چگونه ارزیابی میشود؟ آیا این یک انقلاب بود؟ یک قیام مردمی بود که باید از آن پشتیبانی کرد، و یا یک حرکت ارتجاعی، یک عصیان تحریک شده از طرف ناسیونالیسم کرد و امپریالیسم آمریکا بود که شایسته هیچگونه پشتیبانی نیست، برعکس باید ماهیت آن از طرف کمونیستها افشا شود؟" در واقع مبانی شیفت یافته فکری این کمونیسم ملی بعنوان میدانی که در آن باید مصاف داد را عرضه میکند. پاسخ هم قاعدتا باید در همین چهارچوب داده شود. "من حرکت و جنبش مردم در کردستان عراق در دوره اخیر را یک جنبش توده‌ای اصیل، یک قیام عادلانه و برحق میدانم که علیه دیکتاتوری و ستم و بیحقوقی، علیه شکنجه و اعدام و کوچ اجباری و بمباران شیمیائی صورت گرفته. من پشتیبانی کردن از این جنبش توده‌ای و قیام و از آمال بر حق و عادلانه مردم را وظیفه حتمی کمونیستها، صرفنظر از ملیت و کشور و محل زندگی، تصور میکنم..."

این سیستم فکری اگر نه در مقابل نقد مارکسیستی بلکه در مقابل واقعیات حی و حاضر جهان خارج مرده است. رفیق عبدالله اگر نه بعنوان یک کمونیست بلکه بعنوان یک انسان ابژکتیو محدوده دنیایش را از کردستان و رنج و محنت مردم کردستان فراتر میبرد متوجه میشد که همه حرکات توده‌ای در تاریخ را توده‌ها انجام داده‌اند. توده‌ها لابد تحت فشار، سرکوب، بیحقوقی، کوچ اجباری و غیره قرار دارند اما این هنوز چیزی را درباره حرکت توده‌ای نشان نمیدهد. یهودیان هم علیه کشتار، تحقیر و سرکوب تاریخی که هنوز یک دهمش برسر کردها نیامده جنبشی توده‌ای براه انداختند که صهیونیسم نام گرفت. جنبش‌های اصیل توده‌ای اسلامی در کشورهای مسلمان نشین، جنبش سیکها، جنبش لیتوانی، جنبش صربستان و کروواتستان و اسلاوینیا، تامیلها، افغانها، یونیتا، و... همه و همه دارای این خصوصیات هستند که رفیق مهتدی برای جنبش کردستان بر میشمارد. کمونیسم رفیق عبدالله نمیتواند متوجه شود که "توده‌ها" علی‌العموم قدوسیته ندارند، ابراز نفرت از ستم بر مردم نمیتواند اتوماتیک به حمایت از هر حرکتی که این مردم علیه ستم میکنند منجر شود. نمیتواند بفهمد که از نظر کارگر مهم این است که عامل این ستم چگونه معرفی میشود، قرار است بجای ستمکار فعلی چه کسی جایگزین شود، چه سیستم اجتماعی قرار است مستقر شود در این میان چه گیر کارگر میآید.

واقعیت این است که توده مردم وقتی به حرکت در میآیند تبیینی "خود بخودی" از چیزی که برسرشان میآید و چیزی که باید جایگزین آن شود دارند. اگر کارگر و کارگر کمونیست قرار است چیزی را در این میان ارزیابی

کند این تبیین است و نه محق بودن مبارزه علیه ستم و بعد ادامه این حق به آرمان و از آنجا به نفس قیام یا یک مبارزه معین. اما "توده‌های اصیل"، با عرض معذرت از رفیق عبدالله، بسیاری از اوقات با افق و آرمانهای ارتجاعی به جنگ ظلم و ستم و سرکوب خود میروند. افق اجتماعی "خودبخودی" توده‌ها افق جریانات گرایشهای اجتماعی موجود در جامعه است. گرایشها و جریانات اجتماعی‌ای که خود مادر احزاب هستند. در سیستم کمونیسم ملی شده، احزاب را به‌رحال میشود از هم تفکیک کرد، (کمونیستهای این نوع هم احزاب خود را درست میکنند)، اما جنبشها را نه. تفاوت نقش کمونیستها و مثلاً ناسیونالیستها در یک حرکت نه در تمایز جنبشهای مختلف و لاجرم افق و برنامه متمایز بلکه در فیزیک احزاب و اینکه پیشمرگ کجا بود یا نبود نشان داده میشود. وقتی رفیق عبدالله مینویسد: "میگویم و مینویسم که قیام حتی قبل از ورود و دخالت نیروی پیشمرگ سازمانهای سیاسی سنتی کردستان در گرفت"، دارد نمونه مجسم این سیستم فکری را مینویسد و میگوید.

کسی که نتواند فیزیک احزاب را از این گرایشات متمایز کند گرچه بلحاظ تئوریک بی‌بضاعتی خود را نشان میدهد، بلحاظ سیاسی با مجیز "توده‌ها" را گفتن در واقع مجیز افق اجتماعی این توده‌ها را میگوید و نشان میدهد که خود مرزی با این افق ندارد، جزئی از این حرکت و این افق است. با حداکثر این امتیاز که عنصر مبارزتر آنست. رفیق عبدالله وقتی در اعتراض به ما اعلام میکند که ناسیونالیستها در این حرکت نقشی نداشتند و گویا از کوه پائین نیامده بودند، دارد درک خود از ناسیونالیسم و ناسیونالیستها را نشان میدهد و نشان میدهد که برایش جدال با ناسیونالیسم حداکثر مبارزه با احزاب است نه مبارزه با یک افق و یک گرایش اجتماعی. این انعکاس مبارزه "کمونیسم" ملی با ناسیونالیسم است. بستر یکی است تمایز در تعلق به این یا آن حزب است.

بورژوازی معیارها، اخلاق، سنن و فرهنگ خود را معیارها، اخلاق، سنن، و فرهنگ جامعه اعلام میکند. مبارزه در چهارچوب جامعه بورژوازی چیزی جز مبارزه در چهارچوب این نرمها نیست. لاجرم مبارزه احزاب به مبارزه میان سازمانهای حزبی تبدیل میشود نه مبارزه بر سر افق‌ها و گرایشهای اجتماعی مختلف. "کمونیستها" و "کمونیسم" ملی شده نیز وارد همین عرصه میشود. حداکثر انقلابیگری برایش ضدیت با رژیم و آوردن "حکومت مردم" در همان محدوده نرم‌های "مردم" با جرح و تعدیل‌هایی است. سرنگونی رژیم روی کار آمدن اپوزیسیونی که مبارز این راه است، البته بانایبگیری‌های خودش، دست آوردی برای مبارزه این "مردم" است. و به آن میپیوندد.

کمونیستهای جنبش کارگری بعکس اینها بورژوازی برایشان بورژوازی است هیچ تعلق خاطری به رفتن یکی و آمدن دیگری ندارند. آنچه در این میان شاخص است تقویت موقعیت طبقه کارگر برای تصرف قدرت سیاسی است. کمونیسم کارگری اگر قیام میکند نه برای تحویل حکومت به "حاکمان آینده" بورژوا بلکه برای نگاهداری آن توسط خودش است و از این رو سرباز بی‌جیره و مواجب بورژوازی از کار در نمیآید. و با روضه‌خوانی بر محنت و مرارت مردم و موکول کردن حل تضادهای درون خلق با شیفت نک تیز حمله در آینده تحریک نمیشود. کمونیسم کارگری سوسیالیسمش را از پاسخ به وضعیت طبقه کارگر و نه در پروسه رادیکالیزاسیون جستجو برای راههای رفع محنت مردم میگیرد. درست بهمین دلیل این کمونیسم انترناسیونالیست است. وقتی بورژوا بورژوا باشد کارگر هم کارگر است. هر جا که باشد.

رفیق عبدالله در این ماجرا نشان داد که با شروع تعقل سیاسی و پروبلماتیک نظریش از "انقلاب مردم"، انقلابی که کاری جز به قدرت نزدیک کردن ناسیونالیستها نکرد و نمیتوانست بکند، "کمونیسمش" چیزی جز "کمونیسم" جنبش ملی آنها جنبش ملی مردم کرد نیست. مبنای تمام تحریک عاطفی و سیاسی رنج مردم کردستان است و سوسیالیسمش هم چیزی نیست جز آنچه بگمان او راه حل قطعی و پیگیر این محنت. و این

همانگونه که اشاره کردم یکی از انواع "کمونیسمی" است که کمونیسم کارگری خواسته است تمایز خود را با آن نشان دهد.

## ۲- "کمونیست‌های" ملی و رویدادهای خلیج

یکی از خاصیت‌های "کمونیسم" ملی، و اصولاً کمونیسم‌های رایج این است که در دوره‌های متعارف و آرام که کشمکش سیاسی و یا مبارزاتی حادی بخصوص برای ملت در میان نیست "ملاحظات" خود را بعنوان عنصر "عقل" و "تدبیر" در مبارزات کارگران وارد میکنند و در مجموع نفعی در متمایز کردن خود از گرایش کمونیستی درون کارگران ندارد. اما "تند پیچ‌ها" یعنی شرایطی که دیگر متعارف نیست و کارگر با خواستها و مطالبات خود مستقیماً در مقابل منفعت ملت، بخوان بورژوازی، قرار میگیرد، دیگر مساله متفاوت میشود. اینجا دیگر "ملاحظه" و وارد دانستن "کمبود" و در همان حال سکوت مجاز نیست. اختلاف واقعی و مادی میشود و ابعاد واقعی شکافها در همان ابعاد اجتماعی خود را نشان میدهند. از نمونه‌های جهانی اگر صرفنظر کنیم گردش حزب رنجبران، اتحادیه کمونیست‌ها و رزمندگان نمونه‌های تجربه شده خود ما است.

رویدادهای اخیر جهان و خاورمیانه نیز یکی از این "تند پیچها" است که ارباب کمونیسم ملی را واژگون ساخت.

حقیقت این است که امسال دنیا شاهد یکی از تحولات بزرگ خود بود. لشکر کشی آمریکا به خاورمیانه و پیروزی آن نه تنها تناسب قوا میان آمریکا و اروپا را برهم زد، بلکه با تشبیت موقعیت آمریکا در راس سرمایه جهانی بعنوان ژاندارم خود گمارده آن و بخاک‌سپاری "سندروم ویتنام"، تناسب قوا میان هرگونه ترقی خواهی اجتماعی و مهمتر از همه میان هر حرکت سیاسی کارگران با سرمایه را بکلی تغییر داد. انسان اگر مصائب ملتش چشمش را نبسته باشد و مصائب امروز و فردای انسانهای دیگر را ببیند بسادگی متوجه خواهد شد که هر حرکت سیاسی کارگران که منافع سرمایه‌داری را بخطر اندازد، هر انقلاب احتمالی کارگران امروز بسادگی با قطعنامه‌های سازمان ملل، محاصره اقتصادی و لشکر کشی آمریکا مواجه خواهد شد. این امر را ما از همان ابتدا به روشنی دیدیم و توضیح دادیم و گفتیم که بحران خلیج موضوعی دربار و یا مربوط به عراق نیست. آنچه که در خاورمیانه جریان دارد، به ماهیت رژیم عراق، جنایاتش، اشغال کویت و... مربوط نیستند و تنها امروز برای کسب حقانیت برای سیاست آمریکا مطرح میشوند. هرگونه وارد شدن در این عرصه، صرفنظر از اینکه کسی نفس اشغال کویت را محکوم بداند یا نه، که ما نمیدانستیم، وارد شونده را بعلاوه وارد جدالی میکرد که مستقل از اراده او در جریان بود و موقعیت وی را در این جدال حداکثر به اختلاف با آمریکا و متحدینش بر درجه مجازات عراق تنزل میدهد. کسی که امروز وارد بحث محکومیت عراق میشود، کسی که ماهیت رژیم عراق را امروز تازه دوباره کشف میکند نمیتواند مجازات عراق را محکوم کند. نمیتواند دخالت و فشار بر عراق را محکوم کند و تنها حداکثر میتواند "ملاحظاتی" را در نحوه رفتار با عراق وارد نماید. سرنوشت جنبش ضد جنگ و ناکامی آن در بسیج نیرو و کسب حقانیت علیه سیاست آمریکا به اندازه کافی گویای سرنوشت این برخورد به مساله هست.

اگر اومانیسم غیر سیاسی متوجه جدالی که در این میان در جریان است نبود و با پیش کشیدن محکومیت عراق در واقع وارد میدان انتقاد لیبرالی به "نظم نوین جهانی" میشد، ناسیونالیسم کرد از طرف دیگر کاملاً سیاسی و با دانستن ابعاد مساله بسود یک طرف وارد این ماجرا گشت. این ناسیونالیسم، در شکل رادیکال‌ش، با حرکت از پایه و مبنای وجودی ضد رژیمی‌اش، در اینجا رژیم عراق، آگاهانه وارد این جدال شد. جدال میان مردم کرد، کارگر و بورژوا، و دولت عراق اول و آخر کل آنچیزی است که مبنای واقعی تعیین سیاست میشود.

"کمبودی" که رفیق عبدالله در مواضع د.س. میبیند که "به رژیم عراق هم باید برخورد شود"، چیزی جز این ذهنیت را نشان نمیدهد. ذهنیتی که اتفاقاً رویدادهای بعدی و مواضع ناسیونالیستها و رفیق عبدالله نشان داد که از کجا مایه میگیرد.

ناسیونالیسم در کردستان در این رویدادها روی کینه ملی سرمایه‌گذاری کرد. ناسیونالیستهای کرد در "فاز اول" از همان ابتدا به این رویداد بعنوان جریانی که تناسب قوای آنها با دولت مرکزی را میتواند بهبود بخشد و مبنای واقعی‌تری برای شریک شدنشان در قدرت سیاسی را فراهم کند، در طرف آمریکا قرار گرفتند و تلاش کردند همین افق را به مردم بدهند و دادند. تا اینجایش را رفیق عبدالله هم مجبور است بپذیرد و در این رابطه بدون اینکه ذره‌ای اجازه دهد که نوک تیز حمله متوجه آنان شود سرزنششان کند. اما کمونیسم ملی و به طبع آن رفیق عبدالله ناسیونالیسم را همچون یک افق و آرمان نمیفهمد و همانطور که گفتم وقتی در باره ناسیونالیسم صحبت میکنند منظورش احزاب ناسیونالیست هستند آنهم با هزار اما و اگر. این کمونیسم تشخیص نمیدهد که ناسیونالیسم در این دوره به مردم کردستان آموخت که از آنچه در عراق میگذرد خوشحال باشند. ناسیونالیستها به کمک تبلیغات عظیم جهانی برای کشیدن جنگ به داخل عراق و میان خود عراقی‌ها را قورت بدهند. مردم را نه به نیروی خود بلکه به این اصل که آمریکا کار صدام را تمام کرده و یا خواهد کرد متقاعد گردانند. افق قیام علیه صدام بکمک آمریکا و برای روی کار آوردن جبهه ناسیونالیستها را به مردم بدهند. این گویا قرار بود کار ظلم و بیداد و تعدی و محنت مردم کردستان را خاتمه بخشد. ناسیونالیسم، کارگر و زحمتکش کرد در عراق را به سربازان بیجیره و مواجب خود برای شریک شدن در قدرت تبدیل کرد. کمونیستهای ملی با مجیز "انقلاب توده‌ها"، دارند مجیز این افق را میگویند.

رفیق عبدالله با همه "گفتم‌ها" و "نوشت‌ها" تا آنجا که به دوره قبل از انقلاب اصیل توده‌ای ش برمیگردد، "اختلافش" را با ما در "کمبودی" میبیند که به عراق هم میبایست بدی میگفتیم. میبایست "بدون اینکه ذره‌ای (!) نوک تیز حمله را از روی آمریکا برداریم، رژیم عراق را هم مورد انتقاد (!؟) قرار دهیم" و ظاهراً این "انتقاد" در متن "نوک تیز حمله روی آمریکا" ذهن کمونیست و کارگر عراقی را روشن میساخت و نمیگذاشت "در عین مخالفت با آمریکا از رژیم عراق پشتیبانی کند" و یا "در مورد آن سکوت کند و دنباله رو آن شود"! مضمون واقعی این بند بازی سیاسی اندر باب نوک تیز حمله اما چیزی نیست مگر برگرداندن روی کارگر و زحمتکش کرد از آنچه که می‌بایست متوجه‌اش باشد. اگر ناروشتی‌ای در فهم درست این موضع وجود داشته باشد، "فاز دوم" آنرا روشنتر میکند. موضع "فاز اولی" رفیق عبدالله در قبال ناسیونالیسم کرد و آمریکا در پرتو "فاز دوم" روشنتر میشود.

### ۳\_ کمونیسم ملی و رویدادهای کردستان

رفیق عبدالله بسیار مایل است که تا آنجا که سیاسی حرف میزند و عنصر توطئه را وارد میدان نکرده اینگونه بنمایاند که اختلاف، یک اختلاف تاکتیکی است بر سر تحلیل از یک جنبش و تاکتیک کمونیستها در قبال آن. بنابراین باید به این عرصه تاکتیکی هم دندان زد و دید که چگونه رفیق عبدالله در چهارچوب "کمونیسمش" برای کمونیستها تاکتیک تعیین میکند. در این رابطه هم ناچارم بدوا مقدماتی را تکرار کنم.

شیفت اجتماعی کمونیسم جایگاه کمونیستها را بعنوان یک نیروی سیاسی تغییر میدهد. کمونیستها از فعالین یک جنبش معین، جنبش کارگری، به فعالینی برفراز سر جنبشها تبدیل میشوند. تغییر مکان اجتماعی کمونیستها طبعاً معنی تاکتیک را هم تغییر میدهد. تاکتیک برای کمونیستها در یک حرکت اجتماعی عبارت

از تاکتیک برای جنبش کارگری است. کارگر و جنبش کارگری شخص ثالثی در این ماجرا نیستند. اما در کمونیسم ملی شده، تاکتیک برای کمونیستها بیان سیاست عملی در قبال همه از جمله طبقه کارگر است. طبقه کارگر بعنوان یک موجودیت جدا از کمونیستها مثل دهقانان یا کسبه و دانش آموزان معنی میشود، هرچند بخش تا به آخر انقلابی. بنابراین تاکتیک کمونیستی معنی تعیین سیاست در قبال کارگران و سایر نیروها و طبقات اجتماعی را میابد. وقتی رفیق عبدالله در رابطه با "مولفه‌های کلاسیک و اصولی برخورد به جنبش توده‌ای" میگوید "عنصر سوسیالیستی و کارگری را در این جنبش توده‌ای باید تقویت کرد، به متمایز شدن، استقلال و رشد آن کمک نمود، و نیز از حرکات و شعارها و پلاتفرم‌های رادیکال و دمکراتیک در این جنبش پشتیبانی نمود"، دارد دقیقا همین "کمونیسم" شخص ثالث نسبت به کارگر را بیان میکند.

تاکتیک در این چهارچوب بحثی است در باب "سرنگونی" و بقدرت رساندن خود. تاکتیک از تاکتیک مبارزه کارگران به نوسان در جدول تناوبی تشخیص "نوک تیز حمله‌ها" و از یک طرف و سازشها از طرف دیگر تبدیل میشود. مانورهای دیپلماتیک جای تاکتیک مبارزه کارگران را میگیرد. خواننده لابد با نمونه‌های تاکتیک مائوئیستها و احزاب پرو روس در گذشته آشنائی دارد و محتاج ردیف کردن جدول تضادهای عمده و وجه عمده تضادها و غیره نیست. اما آنچه در این میان به کارگر میرسد پاشیده شدن خاک در چشمش و تبدیلیش به سربازان گمنام پروسه سهیم شدن ناسیونالیستها در قدرت است. مواضع و تاکتیک‌های پیشنهادی رفیق عبدالله هم در همین چهارچوب میگنجد، آنچه در کردستان عراق اتفاق افتاد همین بود و آنچه رفیق عبدالله امروز تئوریزه میکند همین است.

با شروع فاز دوم آمریکا از صحنه حذف میشود تا بعدا بعلت غیبت خود مورد انتقاد قرار گیرد و کارگر و کمونیستی که رفیق عبدالله "توی عراق می بیند" ناگهان وی در موقعیت تغییر نوک تیز حمله میابد و این بار "به نیروهای اپوزیسیون کرد، تا جایی که در مقابل رژیم عراق و سرکوب وی قرار گرفته‌اند، باید ملایم‌تر برخورد کرد و نوک تیزحمله را نه روی آنها بلکه روی رژیم عراق قرار داد."

رژیم عراق در جنگ شکست خورد، کارگر و کمونیست عراقی در غیاب موضعگیری درست در "فاز اول" تمایز منافع خویش با ناسیونالیستها را نفهمید و اسیر افق ناسیونالیستی گردید. بعد از تضعیف دولت مرکزی دیگر کارگر بار آمده با افق "فاز اول" ناسیونالیستها نمیتوانست متوجه شود که شرایط برای تقویت موضع کارگران، متشکل شدن، دادن تصویر روشن از آنچه کارگران میخواهند، تحکیم موقعیت خود، مسلح شدن و... آماده شده، متوجه نبود که حاکمان آینده کردستان اگر کارگران نباشند وضعیت شان اگر بدتر نگردد بهبودی هم حاصل نخواهد کرد. کارگران و کمونیستهای کردستان برعکس رفیق عبدالله حاکمان آینده کردستان را یا نمیشناختند و یا آنها را از خود میدانستند و بهرحال بهتر از رژیم عراق. کارگران کردستان میدانستند که باید هنگامی قیام کنند که به نیروی خود بتوانند در مقابل تعرض متقابل عراق مقاومت کنند. شاید میدانستند اما به "چراغ قرمز" موعود آمریکا دل خوش کردند. کارگران و کمونیستها میدانستند که قبل از درست کردن "کمیته‌های قیام" باید بفکر شوراهایشان باشند. اما رفیق عبدالله همه اینها را قاعدتا با توجه به فعالیتش در حزب کمونیست ایران میدانست و نوشته‌هایش شهادت میدهند که میدانست.

قیام، یا اگر رفیق عبدالله نرنجد عصیان، علیه دولت و در خدمت سر کار آوردن ناسیونالیستها صورت گرفت. و همانگونه که گفتم کارگران به پیشمرگان ثبت نام نشده احزاب ناسیونالیست تبدیل گردیدند. قیام کاری را کرد که دیر یازود خود پیشمرگان از کوه پائین میامدند و میکردند.

قیام مردم کردستان نتیجه ضعف کمونیستها و غالب شدن افق ناسیونالیستی بر اذهان کارگران و زحمتکشان کرد بود. کارگر و زحمتکش کرد بازیچه ناسیونالیستها قرار گرفتند. هلهله رفیق عبدالله بر این قیام چیزی جز

تلاش برای سرپوش نهادن بر این افق و نگاه داشتن کارگر کرد عراقی در خدمت ناسیونالیسم نیست.

روزگاری بود که کمونیستها از مارس ۱۹۱۷ تا اکتبر همان سال در روسیه کارگران را از قیام برحذر میداشتند. اعلام میکردند که از قیام کارگران، چه رسد به قیام "اصیل توده‌ها"، حمایت نخواهند کرد زیرا این امر کارگران را به پیاده‌ای در جدال بخشهای مختلف بورژوازی تبدیل خواهد کرد. زیرا که کارگران در تناسب فعلی قوا قادر به نگاهداری قدرت نخواهند بود. امروز هشتاد و چند سال بعد از این ماجرا عدم حمایت ما از قیامی که آشکارا بورژوازی کردستان را به قدرت نزدیک کرد، را تخطئه حق کارگران به مبارزه مینامند. این جز در پرتو جایگزین شدن ملت و نماینده آن، بورژوازی، بجای طبقه کارگر و انقلاب کارگری ممکن نبود.

رفیق عبدالله وقتی میگوید که ما انقلاب مردم کردستان را تخطئه میکنیم منظورش این است که افق حاکم بر این انقلاب را نمیپذیریم. انقلاب در "کمونیسم" رفیق عبدالله نام رمز ناسیونالیسم است.

کارگر سلیمانیه‌ای حق دارد به رفیق عبدالله بگوید که "خاصیت اینکه ما را برای تصرف شهر و بعد تقدیم آن به جبهه به میدان آوردید چه بود؟ ما نمیدانستیم که اول باید شوراهایمان را درست کنیم بعد "دسته‌های قیام" را، ما حواسمان به آنکه قدرت را میگیرد نبود، ما باور کردیم که کار صدام تمام است و آمریکا "چراغ سبز" به صدام نخواهد داد، شما که برعکس ما و رهبران مان میدانستید آنها از ما قویترند و بشهادت نوشته هایتان و گفته هایتان پیشاپیش حاکمان آینده کردستان را میشناختید. اگر قرار بود شوراهایمان را، آنهم برای چند روزی، درست کنیم، این کار را در مقابل صدام ضعیف هم میشد انجام داد. لطفا اینقدر مجیز تبدیل ما به پیشمرگان بی جیره و مواجب جبهه را نگوئید، لابد موقعیت شما در نزد "دوستان حال و آینده" تان بهبود میابد. اما اینها برای ما جز ادامه همان محنت و مصیبت چیز دیگری را به ارمغان نیاورده‌اند و نخواهند آورد."

اما از قیام گذشته، بیشتر اشاره کردم که موضع "فاز دومی" رفیق عبدالله در قبال نقش آمریکا و ناسیونالیسم کرد، کل افق کمونیسم ملی را زیر نورافکن قرار میدهد.

رفیق عبدالله ظاهرا بسیار پیش از دفتر سیاسی سیاست نظم نوین جهانی را فهمیده و درباره آن برای رفقای داخل نوار پر کرده. اما موضع واقعی او در پرتو "فاز دوم" دیگر قابل پنهان شدن در پشت کلی‌گوئیهای ضد آمریکائی "فاز اولی" نیست.

انتقاد ناسیونالیستهای کرد به آمریکا در رویدادهای اخیر کردستان روشن است. این ناسیونالیسم خواهان ادامه عملیات طوفان صحرا تا سرنگونی رژیم عراق بوده و هست. انتقاد آنان به خیانت آمریکا و عدم حمایتش از مبارزه آنان علیه رژیم عراق است. اما رفیق عبدالله از اینکه منصور حکمت میگوید او نیز در مواضعش درست همین دیدگاه را منعکس مینماید برآشفته میشود و سعی میکند با ردیف کردن "گفته‌ام"ها و "نوشته‌ام"هایش انتقاد را رد کند. اما انتقاد فاز دومی به آمریکا چیزی جز انتقاد از موضع ناسیونالیستها نمیتواند باشد.

رفیق عبدالله در توضیح به نقش آمریکا در این ماجرا را در قطعنامه دوم خود مینویسد: "سیاست آمریکا در قبال خیزش توده‌ای در کردستان، آشکارا حمایت از رژیم عراق در مقابل قیام مردم بود." و سپس در توضیح اینکه این سیاست چگونه عملی میشود و در چه اشکال مشخصی بروز پیدا میکند توضیحاتش را چنین خلاصه میکند: "آمریکا در عین تضاد و خصومتی که با رژیم عراق داشت، بمحض دیدن آثار یک قیام و خیزش توده‌ای بنحو محسوسی فشار را برای دوره‌ی معینی از روی حکومت عراق برداشت و حتی برای



سرکوب آن به دولت عراق چراغ سبز داد و با اعلام اینکه حکومت مرکزی را به "آشوب و آناششی" ترجیح میدهد وی را تشویق کرد و از لحاظ فنی هم این کار را با رفع محدودیتهائی که بر نقل و انتقال نیرو و پرواز هواپیماها (البته هواپیما در فاصله نوشته قبلی و کنونی رفیق عبدالله به ماجرا اضافه شده) و هلیکوپترهای عراقی گذاشته بود تسهیل نمود.

سوالی که در اینجا مطرح است این است که انتقاد رفیق عبدالله دقیقا به کجای نقش آمریکا در این ماجرا است؟ آمریکا اگر چکار نمیکرد میتوانست رفیق عبدالله را قانع کند که نقشی در سرکوب مردم کردستان نداشته است؟ رفیق عبدالله میگوید آمریکا به عراق چراغ سبز داد. چراغ قرمز یا زرد از نظر رفیق عبدالله کدام بود؟ نوشته های ایشان پاسخ این سوالات را در خود دارد. نقش آمریکا از نظر ایشان این بوده که اولاً فشار را از روی عراق کم کرد. چگونه؟ با اعلام اینکه حکومت عراق را به آشوب و آناششی ترجیح میدهد و ثانیاً از لحاظ فنی اجازه داد عراق به نقل و انتقال نیرو پردازد و هلیکوپترهایش را به پرواز در آورد.

معنی این حرف این است که "چراغ قرمز" آمریکا در این ماجرا و سیاستی که میتوانست او را از شریک جرم بودن در این سرکوب در آورد این بود که اولاً آمریکا اعلام میکرد که قیام مردم کردستان را بر حکومت عراق ترجیح میدهد. ثانیاً اجازه نقل و انتقال و پرواز هلیکوپتر را به رژیم عراق نمیداد! این از نظر سیستم نظری رفیق عبدالله میتوانست موضع "بیطرف" آمریکا باشد! رفیق عبدالله ما و منصور حکمت را به تجاهل متهم میکند اگر واقعا خود امروز تجاهل نکنند، آیا این چیزی جز توقع حمایت آمریکا از قیام مردم کردستان است؟ رفیق عبدالله چراغ قرمز آمریکا به رژیم عراق را جز ادامه "عملیات طوفان" صحرا میداند؟ فاز اول تمام شده اما رفیق عبدالله خواهان ادامه همان نقش فاز اولی از آمریکا است. ادامه ممنوعیت پرواز هلیکوپترها و نقل و انتقال نیرو اجراء "عملیات طوفان" صحرا بودند. فاز دوم ادامه "عملیات طوفان" صحرا را هم در متن جدیدی قرار میدهد. این جز انتقاد به خیانت آمریکا نیست.

اینها گویا "کمبدهای" موضع دفتر سیاسی نسبت به موضع رفیق عبدالله است!

اما پرسشهای دیگری در همین رابطه مطرح شده و میشود که رفیق عبدالله نمیتواند با زدن مارک "پرت" و "نامربوط" گریبان خود را از دست آنها برهاند و هنوز بر عهده اوست که به اینها جواب بدهد. نظر شما در باره "پناهگاه امن" آنطور که از اول قرار بود برای کردها درست کنند و شما در نوشته کارگر امروزتان به آن اشاره کرده‌اید چیست؟ آیا این برایتان قابل قبول تر بود؟ آیا این چراغ زرد میشد قلمداد شود؟ آیا ایجاد "بهرحال نوعی از حاکمیت" برای "کردها" توسط آمریکا و متلفینش را تأیید میکنید؟ امروز با تمام شدن فاز دوم و شروع فاز سوم و چهارم این ماجرا نظرتان در مورد "جنبش ملی" کردستان عراق چیست؟ آیا از خلع سلاح عراق توسط آمریکا حمایت میکنید؟ آیا این را مفید بحال حال و آینده جنبش کردستان آنطور که شما میفهمید میدانید؟ آیا اعلام حکومت نظامی مشترک نیروهای جبهه و دولت عراق علیه مردم را در زمره ناپیگیری ناسیونالیستها در رسیدن به حق ملی و عدم اتکا به مردم میدانید؟ و آیا....

پاسخ ناسیونالیستهای پیگیر به همه این سوالات روشن است. رفیق عبدالله هر پاسخی به اینها بدهد نمیتواند خود را از چنگال تحلیل‌های فزاینده شده نجات دهد و در همان چهارچوب باقی خواهد ماند البته با تناقضات "رادیکال" خودش.

امروز هر کارگر کرد عراقی و هر کمونیست فعال که به عقب برمیگردد و فاکتورهای فوق را میبیند. اما رسالت رفیق عبدالله و کمونیسم ملی ممانعت از این آموزش است. مجیز قیام را گفتن جز مجیز افق قیام نیست. اما کار به مجیز قیام گفتن خاتمه نمیابد. اگر میافت موضع رفیق عبدالله را میشد یک موضع

آنارشیستی قلمداد کرد. اما رفیق عبدالله کارگران و کمونیستهای کرد را از تاکتیک کمونیسم ملی اش و در واقع اصول دیپلماسی اش محروم نمیکند.

از نصایح نوک تیز حمله‌ای، "انتقاد" به عراق و ناسیونالیست‌ها که بگذریم رفیق عبدالله خود رئیس سیاست کمونیستی را چنین خلاصه میکند:

۱ - "هشیاری و مقابله با خطر ناشی از دخالت و عملیات نظامی ج.ا. علیه نیروهای ما در مرز"

۲ - "آمادگی و مشارکت در کمکهای انسانی به مردم آنجا. خودداری از ابراز هر حرکتی که ... همسوئی با حکومت عراق را معنی بدهد."

۳ - "برقراری ارتباط کمابیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون کرد عراقی بویژه اتحادیه میهنی، نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهادهایمان. تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و امکانات برای حال و آینده."

۴ - "بیرون آوردن رادیو از فضائی که بهررو مناسب با مراحل اولیه بحران ... بود و در چشم مردم ... عراق ممکن است به دفاع از رژیم عراق تعبیر شود."

۵ - "تلاش برای کسب ارتباطها و راههای ارتباطی جدید..."

۶ - "داشتن یک سیاست فعال و در عین حال بی سروصدا و محتاطانه برای کمک به جریانات کارگری و کمونیستی در کردستان عراق."

...

اینها تنها رهنمود برای کومه‌له نیستند. مبنای اتخاذ اینها مبانی‌ای همگانی است. شاید شاخصترین این رهنمودهای کمونیستی رابطه با احزاب ناسیونالیست کردستان باشد.

رفیق عبدالله علت چنین درآغوش گرفتن جبهه اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق را چنین بر می‌شمارد: "اولا - برقراری روابط تفاهم آمیز و یا حداقل غیر تشنج آمیز با این نیروها"، "ثانیا - نمیتوان مخفی کرد که اتحادیه میهنی در صفوف خود دارای عناصر و کادرهایی است که مایل به داشتن روابط دوستانه با کومه‌له هستند" و "ثالثا - نیروهای اپوزیسیون تا جائیکه در مقابل رژیم عراق و سرکوب وی قرار گرفته اند، باید ملایم تر برخورد کرد و نوک تیز حمله را نه متوجه آنها بلکه روی رژیم عراق قرار داد."

اینها همانقدر برای کومه‌له موضوعیت دارند که برای کمونیستهای عراقی. روابط تفاهم آمیز و غیر متشنج به آنها هم کمک میکند، لابد در صفوف جبهه هم کسانی هستند که "دلشان نمیخواهد" کمونیست‌ها و شوراها را سرکوب کنند، و لابد کمونیستهای عراقی هم باید به نیروهای ناسیونالیست "ملایم تر" برخورد کنند و حواسشان باشد که ناغافل نوک تیز حمله‌شان متوجه این نیروها نشود.

شاید شوخی تاریخ باشد اما اگر بجای موقعیت جغرافیائی عراق، ایران را بنشانید و تقویم تاریخ را بسال ۵۷ برگردانید موضع "کمونیستی" امروز رفیق عبدالله چیزی جز موضع آنروز حزب رنجبران از کار در نیاید: "جنش اخیر در ایران اگر هم صرفا بخاطر بیرون کردن شاه باشد نباید بخاطر عملکرد جریانات بورژوا نفی شود بلکه در نفس خود قابل پشتیبانی است. اما معنی این موضع چیست؟ خود داری از ابراز هر حرکتی که همسوئی باحکومت شاه را معنی بدهد، برقراری ارتباط کمابیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون ایرانی بویژه جریان خمینی. نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهادهایمان. تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و امکانات برای حال و آینده. داشتن یک سیاست فعال و در عین حال بی سرو صدا و محتاطانه برای کمک به جریانات کارگری و کمونیستی و...".

آخر روابط مسالمت آمیز با دستگاه اسلامی برای رنجبران هم مطلوب بود، در این دستگاه طالقانی ها، گلزاده غفوری ها و... بودند که شاید علاقه ای به دشمنی با رنجبران نداشتند و...

گفتم تاکتیک و سیاست در دستگاه فکری رفیق عبدالله چیزی جز دیپلماسی خنثی کردن این و آن برای بهبود وضع خود، و نه طبقه کارگر، نیست. این با ارفاق میتواند "تاکتیک" نیروهای درون یک کمپ تلقی شود و ربطی به تاکتیک پرولتاریا ندارد.

ناسیونالیسم کرد، مبارزه کارگر و زحمتکش کردستان برای بهبود وضعیتش را به دنبالچه سیاست امپریالیستها تبدیل کرد، آنها را به قیامی کشاند که بدون "چراغ قرمز" آمریکا امید پیروزی در آن نبود، برای قیامی که او را به قدرت نزدیک کرد هلهله نمود، بر آوارگی مردم کردستان سرمایه گذاری کرد، مردم را خلع سلاح کرد، نفرت و کینه نژادی را آنقدر تعمیق کرد که نسلهای آینده قربانی آن خواهند شد، و... و رفیق عبدالله بجای اینکه اینها را به کارگران کرد بیاموزد اصول دیپلماسی کنار آمدن با ناسیونالیسم را ترویج میکند.

رفیق عبدالله مکررا در نوشته آخر خود مینویسد که گویا ما راهی پیش پای کمونیست عراقی نمیگذاریم. حقیقت این است که آنچه را رفیق عبدالله راه میداند ما هم راه میدانیم، راه ناسیونالیستی، اما راهی که ما پیش پا میگذاریم برای رفیق عبدالله راه نیست کلی گوئی و کنترا کنترا کردن است. برای تکرار هم که شده ناچارم بندهائی از این "کلی گوئی" و کنترا کنترا کردن را از قطعنامه دفتر سیاسی تکرار کنم. ما نوشتیم که:

"۱ - ...

۲ - مردم کردستان عراق قربانی مصالح و کشمکش گرایشات و جریانات مختلف بورژوازی، و بطور مشخص قربانی هژمونی طلبی امپریالیسم آمریکا در سطح جهان و خاورمیانه و ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم کرد در منطقه هستند. سیاست کمونیستی ناظر بر افشای نقش ارتجاعی همه این جریانات و کل نظم ننگین بورژوازی درجهان است...

۳ - رژیم عراق و ارتش این کشور، بعنوان عامل اجرائی مستقیم این کشتار و آوارگی و بعنوان مرتکبین اعمال ضد انسانی علیه مردم شهرها و روستاهای عرب نشین و کردنشین، قویا محکوم اند.

۴ - سیاست قدرتهای امپریالیستی ... باید پیگیرانه افشا شود...

۵ - ناسیونالیسم کرد و جریانات اپوزیسیون بورژوازی کردستان عراق، نظیر اتحادیه میهنی و

حزب دمکرات کردستان عراق باید بعنوان نمونه‌های مجسم ضدیت ناسیونالیسم با منافع زحمتکشان، و حتی امر رفع ستم ملی، افشا شوند. عملکرد ناسیونالیسم کرد در بحران خاورمیانه، از جمله تبدیل توده‌های وسیع یک ملت محروم به زائده سیاست امپریالیستی، تأیید صریح تهاجم آمریکا به مردم محروم عراق از کرد و عرب، تعمیق شکافهای ملی میان زحمتکشان عرب و کرد، ائتلاف با ارتجاعی‌ترین نیروهای محلی نظیر بنیادگرایان شیعی در عراق، قیچی کردن روند اعتراض توده‌ای و مردمی به نفع بندوبست از بالا برای کسب قدرت، حکم ورشکستگی سیاسی این جریانات را صادر میکند. نه تنها آرمان کمونیسم، بلکه امر رفع ستم ملی نیز در کردستان بدون تسویه حساب سیاسی با این جریانات و شناسائی مکان تاریخی و واقعی آنها به توده‌های زحمتکش کرد قابل تحقق نیست. سمپاتی و حمایت کمونیستها از مردم زیر سرکوب کردستان بهیچوجه به معنای تأیید و حمایت از احزاب ناسیونالیست کرد، که خود سهم مهمی در سوق دادن مردم کردستان به این فاجعه داشته‌اند، نیست و هیچ نوع حمایت از این نیروها موجه نیست.

۶- ناسیونالیسم عرب نشان داد که چهارچوبی برای سهم خواهی بورژوازی عرب در ساختار سیاسی و اقتصادی قدرت در سرمایه‌داری جهانی و ضامن بی‌حقوقی و انقیاد مردم عرب به سفاک‌ترین رژیمهای دیکتاتوری است. شوینیسم عربی ظرفیت‌های ضد انسانی و ضد دمکراتیک خود را در سرکوب مردم کرد عراق به روشنی نشان داد. جدا کردن کارگر عرب از ناسیونالیسم یک وظیفه مقدم کمونیستها در عراق و کشورهای عربی است. ... " (تاکیدها از من است)

رفیق عبدالله رفیق با جسارتی است. اگر جسارت نداشت نمی‌نوشت که: "جریانی که از همان ابتدا کارگر و زحمتکش عراقی را از قلم انداخته بود، کمونیستی در آنجا نمی‌شناخت، جریانی که لام تا کام از قیام حرفی نمی‌زند، آنرا مورد تأیید و پشتیبانی قرار نمیدهد، در هیچ کجا اثری از تعیین وظایف نسبت به سوسیالیست عراقی و کرد و حمایت از آن نیست، جریانی که هیچ نوع وظیفه‌ای را در مقابل حزب کمونیست در قبال این وضعیت نمی‌گذارد و حزب را در مقابل این حرکت‌ها و تحولات بی‌وظیفه میکند، جریانی که این نادیده گرفتن مولفه توده‌ها، انقلاب و کمونیستها را تحت عنوان سه مولفه تئوریزه کرده و تا سطح یک اصل ارتقا میدهد، ... به اینگونه "استدلالها" متوسل میشود، کار او را جز عوامفریبی چه نامی میتوان گذاشت؟"

رفیق عبدالله هم خواننده خود را کم سواد فرض کرده، هم بر احساسات ملی خواننده سرمایه‌گذاری میکند و هم حاکمان آینده کردستان به او قوت قلب داده‌اند که اینها را بنویسد. برآستی عوام فریب کیست؟

\*\*\*\*\*

در ابتدای این نوشته اشاره کردم که نقد مکتبی به کمونیسم ملی درغیاب نقد جریان اجتماعی که نماینده آنست گویا نیست. جریانات اجتماعی که در متن شرایط اجتماعی داده شده قرار دارند میتوانند جایگاه این مکاتب را نشان دهند.

مبانی استدلالی و متدی که رفیق عبدالله در ارائه قسمت سیاسی بحثش دارد با تفاوت‌هایی اندک از جانب جریانات دیگری مانند MLP آمریکا مطرح شده است. البته به این موضع MLP را نمیتوان ناسیونالیستی کرد اطلاق کرد اما به موضع رفیق عبدالله چرا و این به محل تولد او و نقشش در جنبش محل تولدش مربوط است!

رفیق عبدالله در جایی منصور حکمت را متهم میکند که با دانستن محل تولد او حکم بر ناسیونالیست بودن وی داده است. اما این در واقع حمله معکوس است. اگر من که محل تولدم فاصله چندان زیادی از رفیق عبدالله ندارد آن جزوه را نوشته بودم رفیق عبدالله نمیتوانست این استدلال را بخورد کسی بدهد. و اصولاً خود، این "استدلال" را نالازم میافت. این استدلال وقتی معنی پیدا میکند که اتفاقاً کسی بخواهد انگشت روی محل تولد طرفش بگذارد، با برجسته کردن محل تولد او، برای خود مصونیت دیپلماتیک کسب کند، و با تحریک احساسات ملی و محلی انتقاد را بلوکه نماید. اما همانطور که گفتم من هم مثل منظور واقعی رفیق عبدالله معتقدم که محل تولد و از آن مهمتر تعلق به جریانی سیاسی فعال در یک جغرافیای معین (در اینجا کردستان) به موضوعگیری‌های سیاسی معنی دیگری میبخشد. یک یهودی اگر از یهودی‌ها تعریف کند صهیونیست نام میگیرد در حالیکه تمجید احتمالی یک مسلمان از یهودی‌ها احیاناً بدعت در اسلام ممکن است لقب بگیرد. همینطور تفاوت تمجید یک ایرانی از ایرانیان با عاشقان شاهنامه در آکادمی علوم شوروی، تئوریزه کردن انقلاب چین از جانب بتلهایم با مائو تسه دون و آوانس دادن به ناسیونالیسم کرد از جانب یک کرد و یک رهبر جنبش کردستان و تمجید از همین ناسیونالیسم از جانب جریانات اروپائی و آمریکائی معانی سیاسی مختلفی دارند. اگر نقد به امثال MLP بتواند تنها بر رویکرد آنان به مارکسیسم، سوسیالیسم و طبقه کارگر متمرکز شود، بسنده کردن به این جنبه از مسئله در برخورد به "ما هم محلی‌ها" نمیتواند حق مطلب را ادا کند. زیرا ما در متن خود کشمکشی قرار داریم که در جریان است و در خدمت بلاواسطه این یا آن جریان اجتماعی که اتفاقاً مورد مناقشه است ظاهر میشویم. و رفیق عبدالله در صف چهره آرایان ناسیونالیسم کرد وارد این میدان شده است.

رفیق عبدالله درست مینویسد که: "امروز در متن یک شرایط جهانی متفاوت، دیگر مرز بین محافظه کار و سنتی با رادیکال و ضد امپریالیست در ناسیونالیسم کرد از میان رفته و این سیکل بسته شده است." این حکم درست است، اما، وقتی که شرایط جهانی به جغرافیا و ملتی کوچک محدود شد قبل از هرکس خود رفیق عبدالله را قربانی کرد. این سرنوشت سیاسی غم انگیزی است. اما واقعیت دارد.

## ۴\_ پاره‌ای نکات "حاشیه‌ای"

### الف\_ تئوری توطئه

در ابتدای این نوشته اشاره کردم که آنچه رفیق عبدالله را به کشف توطئه در انتقاد بخود، اخراج اعضا، تعیین تکلیف با ک.ر. کومه‌له سوق داده حکمتش را از ادامه منطقی بحث در نمیآورد. اکنون وقت آنست که چند کلمه‌ای هم در این باره گفته شود.

واقعیت این است که "کمونیسم" سنتی قادر به توضیح ابژکتیو کشمکشهای اجتماعی، جریانات سیاسی، اختلافات آنان، احزاب و غیره نیست زیرا به لحاظ اجتماعی خود را در تفکیک از جریانات اجتماعی دیگر نشناخته است. چیزی در ادامه تعمیق رادیکالیسم در همین سنت خلقی و مردمی است و در واقع عنصر رادیکال "انقلابات اصیل" است. این "کمونیسم" و بخصوص در شکل عقب مانده تر آن پوپولیسم تمایزات درون صف خلق برایش تمایزات راست و چپ یک جریان واحد اجتماعی است و اگر نتواند قالبی برای اختلافات سیاسی در سیستم فرقه‌ای خود بیابد ناچار عرصه‌ای جز کنکاش انگیزه‌ای و نتیجه‌ای جز انفعال و نفی‌گرایی و یا توطئه را کشف نمیکند. جدال استالین با مخالفانش در زمره توطئه‌های تاریخی ارزیابی میشود و بد خلقی و قلدر منشی استالین محمل توضیح تاریخ. بنابراین وقتی رفیق عبدالله میگوید حکمت این بحثها

توطئه علیه اوست به اعتقاد من باور واقعی خود را میگوید و به راستی در سیستم خود دلیل دیگری برای نقد بسیار تند منصور حکمت به نظراتش را نمیتواند بیابد. اما از باور به یک چیز تا طرح آن در یک نوشته از جانب رفیق عبدالله راه درازی است. اولاً رفیق عبدالله یک شخصیت سیاسی است و کاملاً این قابلیت را دارد و نشان داده است که حمله، بگمان وی شخصی، به خود را نادیده انگارد. بعلاوه پیشتر من معنی پراگماتیستی سیاست را از نظر رفیق تشریح کردم و گفتم که اتخاذ هر سیاستی و ابراز هر نظری باید مطلوبیت عملی داشته باشد، جا باز گذاشتن برای آینده، جلب دوستان و تقویت موقعیت به هر وسیله را در خود منعکس کند. بنابراین طرح این مسئله در نوشته ایشان نمیتواند از این حکمت جهانشمولی که تاکتیک در قبال جریانات مختلف، از ناسیونالیست کرد گرفته تا دولت عراق و آمریکا را توضیح میدهد تبعیت نکند.

رفیق عبدالله رفیقی اخلاقاً با پرنسیب است. در جلسه‌ای که از اعضای کمیته مرکزی در دسترس کومه‌له و نمایندگی کومه‌له در خارج کشور برای بحث پیرامون نوشته منصور حکمت تشکیل شده بود حاضر نمیشود در غیاب منصور حکمت به اظهار نظر پیرامون این جزوه بپردازد. اما اگر کسی نوار آن جلسه را گوش کرده باشد به سادگی متوجه میشود که نوشته رفیق عبدالله چیزی جز کنار هم چیدن تک تک اظهار نظرهای رفقای که در جلسه در مقابل نوشته منصور حکمت بحث کرده بودند با افزودن "تهدید به اخراج اعضا" از طومارهای مخالفین، که رفیق عبدالله تاکنون بعنوان یک عضو کمیته مرکزی درباره آنها سکوت کرده، نیست. به این وقتی قابلیت بسیار بالاتر رفیق عبدالله نسبت به رفقای شرکت کننده در جلسه در فرموله کردن نظراتش را اضافه میکنم، امری که همیشه رفیق عبدالله را از وام گرفتن فرمولبندی‌های این رده از رفقا بی‌نیاز داشته، چیزی باقی نماند جز اینکه نتیجه بگیرم که رفیق عبدالله خواسته است در جدال کنونی برای رودرروئی محتمل آتی، نمایندگی حداکثر تعداد ممکن را داشته باشد. انکشاف تئوری "توطئه علیه من" به "تهدید اعضا" و بعد "ضرورت تعیین تکلیف با ک.ر. کومه‌له"، ابراز خوشوقتی از پیش نرفتن مصوبات و سیاستهای تشکیلاتی بقول ظریفی سوتی برای صدا زدن بچه‌های محل و قرار گرفتن در راس آنها و دادن اعتماد بنفس بخود است.

اما نه توطئه‌ای در کار است و نه ضرورتی برای خبر کردن "دوستان حال و آینده". اختلافات درون حزب کمونیست پیش از این به اندازه کافی حاد بود. اگر "کلنجار" چند ساله کمونیسم کارگری و شخص منصور حکمت برای به حرف آوردن مخالفین، نه برای تحقق تلقی صد گل بشکفدانه رفیق عبدالله از تشویق به بحث، بلکه دقیقاً برای جدا شدنی که بارها از ضرورتش در اسناد مختلف علناً صحبت کرده ایم، مثمر ثمر نبود، لااقل گذاشتن پا روی دم ناسیونالیسم وقتی که مساله ناسیون عروج کرده باشد، گویا جوابگو است. گمان میکنم ایرج آذرین در پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی حزب گفت که اگر "ربط" در کنترل پیشمرگان بود با ما و این بحثها طور دیگری رفتار میشد. امروز رویای سلیمانیه تحت کنترل پیشمرگ همان کار را کرد.

اما این امر بار دیگر این سوال واقعی را مطرح میکند که باهم ماندن و سیری همچون مباحثات قبلی در تشکیلات کردستان را طی کردن و همچون پلنوم ۱۶ با این جریان روبرو شدن و شاید با ک.ر. کومه‌له دوباره تکلیف روشن کردن و دوباره بعد از چندی این سیر را شروع کردن ائتلاف عمر، اذیت کردن اکثریت اعضا و کادرهای حزب کمونیست نیست؟ به نظر میرسد برای کسانی که میگویند باید در مقابل بورژوازی حرف زد، نظم موجود را نقد کرد، کمونیسم کارگری را شکل داد و ادعا میکنند که قادر به انجام این کار هستند طی کردن جریان تناوبی فوق اصلاً قابل قبول نباشد. بی تردید امروز بیش از همیشه ضرورت جدائی و یک بنی کردن حزب معنی فوری و بلافاصله دارد. اما رفیق عبدالله با توجه عضویتش در فراکسیون کمونیسم کارگری اگر کمی عمیق تر به سیاستهای علناً اعلام شده ما در رابطه با حزب برخورد میکرد متوجه میشد که هر چند جدائی قطعی است، اما این با سناریوی وی از مبارزه سیاسی و جدائی تشکیلاتی تفاوت اساسی خواهد داشت. و در آینده محتاج کشف انگیزه‌های ناسالم دیگر ما برای توضیح عدم تحقق آنچه فکر میکرد و تحقق آنچه فکر نمیکرد نمیشد.

## ب - شوراها

رفیق عبدالله زیاد درباره شوراها صحبت میکند. اما در همان حال خاطر نشان میکند که "حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمیشد این اشکال سازمان یابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراها و شعارهای چپ را هم به آن ترتیب از خود بروز نمیداد، کماکان بعنوان پیاخاستن مردمی تحت ستم علیه استبداد و بی حقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرایط زندگیشان و عرض اندامشان در مقابل وضع موجود، قابل پشتیبانی بود."

من هم کاملاً با او موافقم که بحث او مستقل از صحبتش در باره شوراها کاملاً برپای خود ایستاده و دیدگاهی را نمایندگی میکند. به همین دلیل هم احتیاجی به کشیدن پای شوراها به این ماجرا نداشتم. اما در اینجا شاید بیفایده نباشد که چند کلمه‌ای هم درباره شوراها گفته باشم.

شکل‌گیری شوراها شاید برای رفیق عبدالله سورپریزی بوده باشد. اما برای جریانی که تمام کلنجار چند ساله خود را بر این گذاشته که کمونیسم رفیق عبدالله‌ها را متوجه کند که واقعیات جامعه کردستان تغییر کرده، شهرها مرکز هر فعل و انفعال سیاسی خواهند بود، هر تحرک اجتماعی در این جامعه بیگمان طبقه کارگر را به میدان خواهد کشید، کومه‌له اردوگاهش نیست، کومه‌له در شهر است، در ارتباط با آینده هر تحولی در جامعه کردستان عراق با یکی از اعضای ک.ر. و مسئول صدای انقلاب که عازم داخل بودند با صراحت صحبت کرد و نسبت به تلقی سنتی از پیشمرگ و ناسیونالیست‌ها دربرخورد به این جریان‌ها هشدار داد و... و بخاطر این حرفها در دور قبل متهم به "نفی کومه‌له" گردید و... همه اینها روند طبیعی اوضاع بود.

رفیق عبدالله که در دور پیش مباحثات کردستان در سنگر این جریان ایستاد علی القاعده میبایست اینها را میدانست. اما تجربه عکس این را نشان میدهد. جریان ما امروز بجای تشویق روشن بینی سیاسی و اجتماعی‌اش، شوراها را بعنوان حکم محکومیتش دریافت میکند!

اجازه بدهید این شوراها رهنمودشان را از کسی بگیرند که بحث شورا را مطرح کرد، تئوری آنرا پرداخته نمود و فعالین این شوراها و رفقاییشان بخاطر توزیع نوشته‌هایش در عراق پای چوبه دار و حوض اسید رفتند.

شوراها با وجود اینکه بشهادت اسنادی که منتشر شده پدیده‌ای حاشیه‌ای در کل تحولات کردستان بودند و ضعفشان همین که نتوانستند در مورد آن کاری انجام دهند، چیزی متعلق به جنبش و جریان ما است. شوراها هیچ دخلی به ملت کرد و انقلابات اصیل توده‌ای ندارد. وجود کارگر و تحرک اجتماعی آن نه تنها ضرورت حمایت از ناسیونالیسم و قیام هدایت شده توسط آنرا "ده چندان" نمیکند، بلکه ضرورت محکومیت ناسیونالیسم و افقی که به کارگران دادند را یک میلیون برابر میکند.

بگذار بار دیگر بگوئیم که هر تحرک اجتماعی مستقل از اینکه افق آن چه باشد، کارگر را به میدان میآورد، همانطور که در روسیه، لیتوانی، ایران و... کرده و خواهد کرد. اما آنکس که به میدان آمدن کارگر را وسیله توجیه افق آن تحرک کند، چیزی جز کسب حقانیت برای آن افق انجام نمیدهد. کاری که رفیق عبدالله مستقل از بحث شوراها انجام میدهد.

## ج - خاتمه

رفیق عبدالله میتوانست به صف کمونیسم کارگری بپیوندد اگر دندان رهبری ملت را میکشید و هر دو پایش را از جنبش ملی میکند. اما نوشته آخر رفیق عبدالله نشان میدهد که تصمیم خود را گرفته آغوش ولرم ملتی که وی از رهبران آنست را به خطر قدم گذاشتن در راه تفکیک واقعی این ملت و بر عهده گرفتن نقش درحرکت یکی از اجزاء این جامعه، طبقه کارگر، در شرایطی که همه جهان پیروزی ادعائی سرمایه داری را بر آن جشن میگیرند و مارکسیسم را برای هزار و یکمین بار دفن میکنند، ترجیح داده است. ترجیح داده است که "توافقات" خود با بحثهای کمونیسم کارگری را برای همیشه، شاید، دفن کند. مشکل ما همیشه اما همین "توافقات" بوده که امروز عمق خود را نشان میدهند. این را باید شکستی دیگر برای طبقه کارگر در حزب کمونیست ایران بحساب آورد یا یک پیروزی؟ شاید هر دو.

۱۸ اوت ۱۹۹۱



## ملاحظات انتقادی در مورد دو جزوه از رفقا عبدالله مهتدی و محمد شافعی

ایرج فرزاد

اخیرا دو نوشته از رفقا عبدالله مهتدی و محمد شافعی در انتقاد به مواضع رفیق منصور حکمت و دفتر سیاسی در رابطه با وقایع کردستان عراق و جنگ خلیج انتشار داخلی یافته است. از آنجا که هر دو نوشته در محتوی گرایش معینی را تعقیب میکنند - گر چه رفیق محمد ادعا می کند که به روش های برخورد رفیق منصور حکمت اعتراض دارد و ظاهرا وارد بحث محتوایی نمیشود - لازم دانستم که بطور اجمال نظر خودم را در این مورد بیان کنم.

رفیق عبدالله به دفاع از قطعنامه های ارائه شده خود به دفتر سیاسی و مقاله مندرج در کارگر امروز در تقابل با نقد رفیق منصور می پردازد. اگر بخواهم روح حاکم بر جزوه ۲۵ صفحه ای رفیق عبدالله را برشمارم دو نکته برجسته میشوند: اول اینکه رفیق منصور در نقد خود اشتباه دفتر سیاسی یعنی انکار انقلاب و قیام مردم عراق و مشخصا کردستان را تکرار می کند و دوم اینکه نقد رفیق منصور علاوه بر آن، مجموعه ای از نکات و مسائل نادرست و نیز روشهای غیر اصولی را به اشتباه مذکور اضافه مینماید. اعتراض رفیق محمد شافعی اساسا به مورد اخیر یعنی بکار گرفتن روشهای غیراصولی از جانب رفیق منصور حکمت میپردازد، بنابراین از نظر من اگر این دو نکته را در نوشته رفیق عبدالله بشکافم، به اعتراضیه رفیق محمد هم پرداخته ام.

من ابتدا سعی میکنم "اصل موضوع مورد اختلاف" یعنی انقلاب و قیام مردم عراق و مشخصا کردستان را آنطور که در قطعنامه های رفیق عبدالله آمده اند مورد اشاره قرار دهم و سپس به روشهای برخورد بپردازم. همینجا یادآوری کنم که هم دو قطعنامه و هم مقاله کارگر امروز رفیق عبدالله در شرایطی نوشته شده بودند که خود رفیق هنوز اطلاعات دقیقی از چند و چون آن "خیزش توده ای" در دست نداشته است. اما حقیقتی که همه میدانستند، این بود که تقریبا همزمان با لت و پار شدن هزاران سرباز عراقی در جریان عقب نشینی از کویت، توسط نیروهای مجهز آمریکائی و متحدینش، جبهه ای متشکل از همه نیروهای سیاسی کردستان با حزب شیوعی عراق و نیروهای حزب الله عراق که مقرشان در تهران است، تشکیل یافت و در نشستی در بیروت، این جبهه، حجت الاسلام (یا آیت الله) حکیم را به ریاست خود برگزید. اگر متد و تاکتیک مارکسیستی در برخورد به انقلاب را هم ندیده بگیریم و به تجربه صرف رجوع کنیم، تجربه حی و حاضر انقلاب ایران در سال ۵۷ میگوید اتفاقا

نباید از چنین انقلابی با چنین ترکیبی در رهبری آن حمایت کرد. من میپرسم چرا ما از حرکت‌های مردم در کشورهای بالتیک و اروپای شرقی حمایت نمیکنیم؟ مگر اتفاقاً حکومت‌های سرکوبگر این حرکات نیز بنا به دلایل دیگری تضعیف نشده و در معرض سقوط نبودند؟ مگر در ماهیت سرکوبگرانه و ضدکارگری و ضد مردمی این نوع حکومتها تردیدی داشتیم؟ و یا مگر مردم شرکت کننده در این جنبش‌ها را مردمی که حقوقشان پایمال شده است، نمی‌شناسیم؟ مگر نه اینست که رهبران این حرکات هم هیچ جنبش عادلانه‌ای را در دنیا مورد خطاب قرار نمی‌دهند و حامیان خود را بوش و تاچر میدانند؟ باین اعتبار ما هیچ "لحن ملایمی" را در قبال آنها مجاز نمیدانیم و به نظر من نباید در نامیدن ماهیت ارتجاعی آنها و جنبش‌شان، کوچکترین تردیدی بخود راه داد. بهمین قیاس من نمیتوانم حرکت جبهه‌ای که در آن همتای خمینی رهبر و رئیس آنست را ارتجاعی بنامم، خصوصا اینکه رفیق عبدالله در قطعنامه‌اش از دفتر سیاسی خواسته است به اتحادیه میهنی کردستان پیام همدردی داده شود و ابراز همبستگی شود. و من نمی‌فهمم چرا اگر این شیوه برخورد رفیق عبدالله ناسیونالیستی نامیده شود، شکوه می‌کند و آنرا تلاشی برای صدور احکام "عمومی" در قبال ناسیونالیسم از جانب رفیق منصور حکمت بدون کوچکترین استدلالی در اثبات این ادعا می‌بیند؟ آیا دلیل "خاص" تری غیر از این لازم است؟

اینکه بعدها به یمن آمدن رفقائی از ک. ر. کومه له اطلاعات دقیق تری از آن حرکت بدست آمد و معلوم شد که حرکت شورائی هم در کار بوده است، هیچ دلیلی در اثبات صحت جهت گیری‌ای که جنبش ضد دیکتاتوری علی‌العموم را مدنظر دارد، نمیتواند باشد و در این زمینه من کاملا با این حکم رفیق منصور حکمت که فاز اول در فاز دوم حکم راند، موافقم. از این گذشته، اگر این خیزش توده‌ها را از شرایط مشخص وقوع آن، یعنی حضور نظامی امپریالیسم آمریکا و متحدینش و دل بستن کامل نیروهای ناسیونالیستی باین اردوگاه، منتزع کنیم و این جنب و جوش را با حرکت شورائی و ایجاد کمیته‌های انقلاب یک کاسه کرده، تحت عنوان یک "انقلاب خلقی" مورد ارزیابی قراردهیم، یعنی خیلی ساده به شیوه چپ پوپولیستی در برخورد به انقلاب ۵۷ عمل کنیم، مسئله طبق شیوه‌ای که رفیق عبدالله بآن اشاره کرده است، برای یک ناظر خارجی یک دنیا سوال، ابهام و تناقض طرح میکند که بهیچ وجه نمیتواند آنها را حل کند. رفیق عبدالله مینویسد "توده کارگر و زحمتکش، توده تحت ستم، تظاهرات کردند، شعار دادند، مطالباتشان را مطرح کردند، درجه‌ای از اتحاد و تشکل را که در این لحظات ضروری است از خود نشان دادند، بپاخواستند، مراکز و مقرهای دولتی را با قیام خود درهم کوبیدند، خود را مسلح کردند، و درعین حال و بالاخره شوراها را هم درست کردند." درعین حال رفیق عبدالله در قطعنامه‌های خود سیاست ما در برخورد باین قیام را چنین تعیین میکند: "سیاست و روش ما در برخورد به این اوضاع بطور خلاصه باید بر هوشیاری و مقابله باخطر ناشی از دخالت و عملیات نظامی جمهوری اسلامی علیه نیروهای ما در مرز، حفظ نیروهای خود و تقویت و انسجام سیاسی و تشکیلاتی آنها و بالا بردن آمادگی برای برخورد با شرایط جدید، حفظ اعتبار کومه له و احترام و محبوبیت آن در کردستان عراق، تداعی نشدن با رژیم عراق و ابراز سمپاتی با مردم و مشکلات و مشقات و نیز امیال عادلانه آنها، کمک (در حد امکان) به شکل گیری و تقویت جریانهای کارگری مستقل مبتنی باشد و در عین حال نباید روابط ما را با دولت مرکزی خصومت آمیز کرده و انتقام جوئی آنها را تحریک نماید و آینده حضور ما در آن منطقه را در صورت تثبیت دولت کنونی عراق بخطر بیندازد." اگر واقعا انقلابی بآن صورت که رفیق عبدالله توصیف کرده است رخ داده است چگونه میشود از آن حمایت کرد ولی روابط ما با دولتی که این انقلاب علیه آن روی داده خصومت آمیز نشود؟ و چگونه است که از دفتر سیاسی خواسته میشود در همان حال به قطب درونی مخالف همان انقلاب یعنی رهبران ناسیونالیسم سنتی پیام همدردی داده شود؟؟ رفیق عبدالله خود جواب این تناقض را چنین داده است: برای حفظ نیروهای خود در منطقه. ولی اینکه دفاع از انقلاب نشد. این یعنی همان شیوه آشنای ناسیونالیسم کرد در برخورد به انقلاب، یعنی برخورد دیپلماتیک به انقلاب، یعنی اتخاذ سیاستی که در عین حال همه را برای روز مبادا داشته باشی. آیا خود رفیق عبدالله فراموش کرده است که فلسفه وجودی همه جریانات ناسیونالیستی و از جمله اتحادیه میهنی کردستان، چنین پلاتفرمی است؟ اگر واقعا ک. ر. کومه له در عمل چنین سیاستی را به پیش برده باشند (همانطور که رفیق عبدالله ادعا میکند) به نظر من هم از لحاظ سیاسی و هم از نظر تشکیلاتی به خطا رفته‌اند. از نظر

سیاسی به دلیلی که برشمردم و از نظر تشکیلاتی باین خاطر که قطعنامه عالیترین ارگان حزب یعنی دفتر سیاسی را عملاً نادیده گرفته‌اند.

ممکن است این سوال طرح شود (همانطور که در نوشته رفیق عبدالله به نحوی طرح شده است)، که علیرغم همه اینها مسئله مورد اختلاف یعنی انقلاب و جنبش توده‌ها در عراق از قلم دفتر سیاسی افتاده است، غایت اینکه دفتر سیاسی میتواند شیوه درست برخورد به آنرا اتخاذ کند. ولی در این صورت آیا کمونیست‌هایی که نه ایرانی‌اند و نه کرد، به ما نمی‌گفتند "توده‌ها" که فقط در کشور همسایه شما و جایی که شما اردوگاه دارید، علیه بی‌حقوقی بیانخواستند، در رومانی هم جنبشی برپا شد، در فیلیپین و اریتره و خیلی از نقاط دیگر جهان مردم مسلحانه و غیر مسلحانه علیه بی‌عدالتی مبارزه میکنند، (از جنبش‌های کارگری که بگذریم) چطور شد انترناسیونالیسم یک حزب کمونیست از سر هم سرنوشتی ملی گل کرد؟ (زیرا رفیق عبدالله بصراحت چنین نوشته است: "بگذارید همینجا تاکید کنم که حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمی‌شد این اشکال سازمان‌یابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراها و شعارهای چپ را هم به آن ترتیب از خود بروز نمیداد، کماکان بعنوان پیاختستن مردمی تحت ستم علیه استبداد و بی‌حقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرایط زندگی‌شان و عرض اندامشان در مقابل وضع موجود، قابل پشتیبانی بود. طبعاً وجود عوامل فوق این پشتیبانی را ده چندان میکنند.") بنظر من این انتظار رفیق عبدالله از دفتر سیاسی حزب، خود رفیق را از نظر جهت‌گیری سیاسی و سطح درک از مارکسیسم به دوره قبل از کنگره دوم کومه‌له تنزل میدهد. اگر هم بعنوان یک سازمان خارجی مسئله را مبارزه ملت کرد در عراق برای حق تعیین سرنوشت در نظر بگیریم، معلوم نیست چرا رفیق عبدالله فقط مورد فلسطین را مثال آورده است - که در این صورت باز هم معلوم نیست چرا باید با هر بخاک افتادن مبارزین جنبش انتفاضه، با یاسر عرفات اظهار همدردی کنیم؟ و چرا این حکم نباید در مورد جنبش‌های ملی در شوروی هم صادق باشد؟ اگر رفیق عبدالله باین حکم خود اعتقاد دارد، میبایست مدتها قبل قطعنامه‌های مشابهی در حمایت از این جنبش‌ها و اظهار همدردی با رهبران‌شان را تدوین می‌کرد. ولی همه ما میدانیم که چنین مسئله‌ای روی نداد، باز این سوال طرح می‌شود که مگر آیا ملت کرد تافته جدا بافته است؟

نکته دیگری که رفیق عبدالله در نوشته‌اش بعنوان مورد اختلاف با دفتر سیاسی برمیشمرد، موضع نگرفتن در برابر رژیم عراق است. اگر موضع‌گیری در قبال رژیم عراق را جدی تلقی کنیم، مسئله باید به صورت یک تجدید نظر بنیادی در رابطه با دولت عراق طرح شود و آنوقت چندین سوال دیگر به اذهان متبادر میشود که باید به همه آنها پاسخ داد:

اول اینکه رفتار رژیم عراق با مردم آن کشور و از جمله با کردها سابقه بسیار قدیمی‌تری دارد و بنابراین نفس رابطه دیپلماتیک ما با این رژیم مورد سوال باید قرار گیرد، دوم اینکه اگر منظور این نیست و موضع‌گیری در دوره‌ای که جنبش و قیامی علیه این رژیم در جریان بوده، مورد نظر است، میبایست در کنار این موضع تکلیف امنیت رفقای ما در خاک عراق نیز روشن میشد، چون همانطور که میدانیم تجربه عواقب موضع‌گیری از این ضعیف‌تر را هم داریم، در این صورت یا میبایست به همه رفقایمان در خاک عراق بعنوان سیاستی تازه میگفتیم که "به وظیفه خود در قبال طبقه کارگر و کمونیست عراقی" عمل کنند. آنوقت تازه لازم بود که وظایف رفقا و نیز امنیت آنها را در قبال نیروهای ضد کمونیست و ضد کارگر اپوزیسیون نیز تعیین می‌کردیم. اما رفیق عبدالله چنین عمل نکرد و در مقابل در قطعنامه‌هایش ما را در مقابل همان نیروئی که در طول چندین سال فعالیت، برنامه‌های رادیویی‌ش را با آیات قرآن آغاز می‌کرد و درجه تحمل رقیق‌ترین گرایش‌ها چپ را در درون صفوفش با تصفیه، دستگیری و زندانی کردن گروه "ملا بختیار" (گروه "آلای شورش"، که آن زمان متعاقب دستگیری ملا بختیار، شخص جلال طالبانی به کومه‌له در تحریک و حتی راه اندازی آن مظنون بود) را در دست داریم، کاملاً بی‌وظیفه می‌کند.

و اما چند کلمه‌ای هم در مورد شیوه برخورد رفیق منصور حکمت و دفتر سیاسی:

در میان مجموعه مسائلی که رفقا عبدالله و محمد تحت عنوان شیوه‌های نادرست برخورد طرح ساخته‌اند، چند مورد برای من واقعا تعجب آوراست. اول اینکه هر دو رفیق به برخورد دوگانه رفیق منصورحکمت در بکار گرفتن اصطلاح جنبش کردستان در مقاله‌های رفقا عبدالله و رضامقدم اعتراض دارند. تعجب من اینست که آیا این نقد درست است یا خیر؟ اگر درست است، مستقل از جایگاه متفاوتی که اصطلاح مذکور در مقالات نامبرده دارند، بخودی خود شامل هر رفیق دیگری نیز هست. و از آن تعجب آورتر اینکه رفیق عبدالله در دو پاراگراف بعد به "دانستن محل تولد" برای اتهام زنی اشاره میکند، یعنی خیلی صاف و ساده دلیل این "دوگانه گوئی و اتهام زنی" رفیق منصورحکمت را کرد بودن خود میداند و رفیق منصور حکمت را هم در این رابطه در موقعیت "فدائی" (و در نتیجه با موضع شوینیسیم فارس) قرار میدهد. رفیق عبدالله با تذکر خود در مقدمه نوشته‌اش می‌داند که محتویات این جدل هم اکنون در محافل رنگارنگ نقل میشود. آیا با این شیوه طرح مسئله، رفیق عبدالله نمی‌داند کدام گرایش و نیروها را در داخل و خارج حزب مخاطب قرار می‌دهد؟ هراندازه رفیق عبدالله از این مسئله آزرده شده باشد، حق ندارد با این شیوه برخورد دلیل دیگری بر این داعیه همه نیروهای ناسیونالیست کرد که انحراف کومه‌له را در پیوستن به حزب کمونیست (وبه تعبیر آنها حزب فارس‌ها) می‌دانند، بدست دهد. به راستی کدام شیوه غیراصولی است؟

دوم اینکه هر دو رفیق از یک نارسائی گرامری در نوشته رفیق منصورحکمت (آنجا که بحث "ازدوگاهتان" طرح شده است)، نتایج دلخواه خود را گرفته‌اند. چطور شد رفیقی که پایه‌ای ترین اسناد کومه‌له را تنظیم کرده است، و در چندین نوشته علنی و داخلی از "کومه‌له ما" اسم برده است، فقط با یک مورد - تازه اگر فرض کنیم رفیق در این حالت از ضمیر دوم شخص جمع استفاده کرده باشد - همه این علقه‌ها فراموش می‌شوند؟

سوم اینکه هر دو رفیق وقتی بحث انتقاد از اتحادیه میهنی کردستان طرح می‌شود به اختیارات رفیق منصورحکمت در عالیترین مرجع حزبی اشاره می‌کنند و رفیق عبدالله علاوه بر آن، توصیه خود رفیق منصور حکمت برای تماس با اتحادیه میهنی را یادآوری می‌کند. بنابراین بنظر رفقا اگر ایرادی بر این رابطه وجود داشته، بیش از همه متوجه رفیق منصور حکمت است. اگر یک مارکسیست خارجی در آینده تاریخ جریان ما را بخواند، شاید از روابط دیپلماتیک ما با هر جریان و دولت بورژوائی ایرادی نگیرد، اما قطعا به ما حق نخواهد داد که از سنت‌های روابط دیپلماتیک مان، اصول و تاکتیک‌های حزبی و طبقاتی را استنتاج کنیم. من فرض می‌کنم که رفیق منصور حکمت هیچ ایرادی به رابطه ما و اتحادیه میهنی نداشته است، آیا وقتی اتحادیه میهنی حقیقتا در جایگاه شبه کنترا قرار میگیرد، باز هم مجازیم به سنت رابطه ما و اتحادیه میهنی رجوع کنیم؟ و نباید در کنار رفیق منصور آن روابط گذشته را نیز مورد تجدید نظر قرار دهیم؟

نوشته‌های رفقا عبدالله و محمد ایرادات بسیار بیشتری دارند و من نخواستم وارد همه نکات آنها شوم، اما لازم میدانم بگویم که موضع هر دو رفیق (بویژه رفیق عبدالله با توجه به جایگاه و سابقه‌ای که دارد)، ناسیونالیسم کرد را در داخل و خارج حزب به تقلا خواهد انداخت و اتفاقا این موضع است که بطور واقعی دفتر بسته شده خرده حسابهای دیرین - چه در درون حزب کمونیست و چه خارج از آن - را بار دیگر به جریان می‌اندازد.

## انتقاد از مواضع دفتر سیاسی حکا در مورد بحران خلیج و پیامدهای آن

عمر ایلخانی زاده

بحران خلیج فارس - اشغال کویت توسط عراق و لشکر کشی آمریکا و متحدینش به منطقه خاورمیانه. قیام مردم بر علیه رژیم عراق و بویژه قیام توده ای در کردستان عراق و سرکوب وحشیانه آن، آوارگی نزدیک به دو و نیم میلیون انسان و رنج و مرارت طاقت فرسایشان از جمله مهمترین مسایل سیاسی و مصایب انسانی این دوره در خاورمیانه و جهان به حساب می آیند.

موضع گیری و تبیین گرایشات، احزاب و جریانات اجتماعی مختلف در قبال تک تک این مسایل به دلیل اهمیت سیاسی و بار انسانی این قضایا و ربط مستقیمشان به سرنوشت کارگران و توده های محروم و ستمدیده از اهمیت و حساسیت ویژه ای برخوردار است.

موضع دفتر سیاسی حکا که از طرف اعضای آن طی نوشته ها و مقالات گوناگونی توضیح داده شده است، از اشکالات و انحرافات اصولی جدی ای برخوردار است. سکوت در باره آن را که آشکارا نقض پرنسیب های کمونیستی و انقلابی است، جایز ندانسته و سعی می کنم ضمن بیان فشرده نظرات خود برخورد انتقادی به نظرات دفتر سیاسی داشته باشم.

### ۱- اشغال کویت و لشکر کشی آمریکا و متحدین به خلیج

آنچه را که "بحران خلیج" نام گرفت باید در متن بحران منطقه ای و خاورمیانه و اوضاع سیاسی جهان پس از جنگ سرد مورد بررسی قرار داد تا بتوان به نتایج درست و تحلیل سیاسی از این پدیده دست یافت.

قبلا باید توضیح دهم که خلاء آلترناتیو و یا عدم وجود یک قدرت منطقه ای "حافظ نظم و ثبات" در جهان عرب و یا بهتر است بگوئیم در خاورمیانه و حوزه نفتی خلیج سالهاست به وضوح مشاهده می گردد. بویژه در شرایطی که اقتصاد سرمایه داری تحت سلطه در کشورهای این منطقه مدتهاست از تک و تا افتاده و رونق

اقتصادی دورانش به سر آمده و بحران و رکود چشمگیر اقتصادی دامنگیر اکثر کشورهای منطقه است. فروش و درآمد نفت (که عمده ترین منبع مالی کشورهای خلیج است) کاهش نموده، اوپک بعنوان سازمان هماهنگ کننده تولید و فروش نفت نه انسجام و نه وزن و اعتبار قدرت مقابله سابق را دارد و به تبع آن کاهش رشد اقتصادی در کشورهای منطقه فزونی گرفته و دامنه بحران موجود را وسیعتر و عمیقتر می نماید. فقر و فلاکت و بیکاری و محرومیت توده های استثمار شونده بعد جدیدی یافته است. افزایش دامنه اعتراضات توده ای و ناآرامی سیاسی و درگیریهای داخلی در اکثر کشورهای منطقه و حتی بروز و توسعه کشمکش و رقابت در میان جناح و دسته بندیهای مختلف بورژوازی در این کشورها، ثبات حکومتی و یکپارچگی بورژوازی را مورد مخاطره جدی قرار داده و در مواردی از هم گسیخته است. در متن چنین اوضاعی پیمانها و قراردادهای پیشین برای حفظ "نظم" و "آرامش" در منطقه دیگر جوابگو نیستند و بالطبع اختلافات قدیمتر و ادعاهای ارضی بار دیگر در صحنه سیاسی و در روابط میان کشورها طرح می گردند. ارتش بمشابه ستون و پایه اصلی حفظ نظام در این کشورها روز به روز به وزن و توانش افزوده می گردد و مخارج هنگفت و بودجه های کلان نظامی بالاجبار سربار این موقعیت آشفته اقتصادی می گردد.

سقوط رژیم شاه جنبش توده ای و قیام مردم ایران، روی کار آمدن جمهوری اسلامی، انگیزه و وسوسه صدور انقلاب اسلامی، جان گرفتن دوباره نهضت پان اسلامیستی در کشورهای منطقه و سرانجام جنگ ارتجاعی ایران و عراق را با توجه به عوامل فوق می توان توضیح داد. و همه اینها از بی ثباتی و بحران اقتصادی در منطقه حکایت دارند.

عراق، یکی از صادر کننده گان اصلی نفت در میان کشورهای عربی، در اثر درآمد حاصل از نفت توانست وضعیت اقتصادی خود را در دهه هفتاد پیشرفت دهد و قدرت نظامی را افزایش بخشد، جنبش کردها را شکست دهد (قرارداد ۱۹۷۵) و هر نوع مخالفت و اعتراض در داخل را سرکوب نموده و حتی حزب حاکم نیز مورد تصفیه قرار گرفت. هزاران روستا در کردستان عراق ویران شد و مردمش به اردوگاههای اجباری روانه شدند. رژیم عراق از هر نظر موقعیت خود را تثبیت نمود و به پر قدرت ترین کشور عربی تبدیل شد. روابط خود را با غرب بهبود داده و اقتصاد عراق چرخش چشمگیری به سوی بازارهای غربی نمود. از طرف دیگر رقیب اصلی عراق در حوزه نفتی خلیج (ایران) پس از قیام مردم ایران به شدت تضعیف شد و رژیم تازه به دوران رسیده جمهوری اسلامی علیرغم حمایت داخلی و مردم، اما در یک انزوای سیاسی در جهان بسر می برد. رژیم اسلامی از همان روزهای اول روی کار آمدنش از هر تلاشی برای صدور انقلاب اسلامی حمایت نموده و تهدیدی جدی برای کشورهای منطقه به حساب می آمد. ترس از صدور انقلاب اسلامی کشورهای نفت خیز حوزه خلیج فارس را فرا گرفته بود.

با توجه به این پارامترها، عراق زمینه سیاسی و توازن نظامی را برای حمله به ایران و گسترش مرزهای آایش مناسب دید. ماجراجویی اسلامی و تمایل به صدور انقلاب اسلامی از یک طرف و وسوسه تبدیل شدن به قدرت برتر در منطقه و پر کردن جای خالی مصر در جهان عرب از طرف دیگر، از موجبات جنگ ارتجاعی ایران و عراق به حساب می آیند.

در این جنگ جمهوری اسلامی شکست خورد و خفت و خواری چشید. عراق هر چند موقعیتش در جهان عرب بهتر شد ولی پیروز نگشت و این همه آن چیزی نبود که عراق خواستارش بود. عراق یکی از بزرگترین ارتشهای جهان را به لحاظ نفرات بنیاد گذاشته که دارای تکنیک مجهز و مدرن با سلاحهای مخرب و پر قدرت بود (تقریباً یک دهم کل جمعیت عراق). عراق از یک جنگ بزرگ هشت ساله خسارت و زیانهای بسیار دیده و زیر بار قرض سنگینی قرار گرفته بود. ماشین جنگی عراق فضای حیاتی را برای خود تنگ می

دید و برای تثبیت بقای قدرت خود در آینده به امکانات اقتصادی بیشتر از آنچه که دارا بود، نیاز داشت.

اشغال کویت در راستای همان سیاستی انجام گرفت که از سالها پیش در پیش گرفته شده اما هنوز به نتایج مطلوب نرسیده بود. کسب موقعیت برتر در خلیج نمی‌توانست با صلح ایران و عراق و قبول دوباره قرارداد ۱۹۷۵ تامین شود. موقعیت سیاسی و نظامی عراق تثبیت نشده و قابل بازپس‌گیری بود. اقتصاد عراق نمی‌توانست به تنهایی نیازهای چنین استراتژی منطقه‌ای و چنین ارتش پر هزینه‌ای را برآورده سازد. تعجیل در رسیدن به صلح با ایران و حتی نرمش آشکار عراق در این مورد (علیرغم موقعیت ضعیفتر ایران) بیانگر این واقعیت است که حاکمان عراق پیشتر به این نتیجه رسیده‌اند که برای تعقیب استراتژی منطقه‌ای خود به تغییر نقشه نیاز دارند و باید هر چه زودتر با رفع مانع ایران، اقدامات سهل‌الوصول‌تری را در دستور بگذارند. کویت هم لقمه چرب و نرمی بود و هم به آسانی قابل دسترس و فاقد قدرت مقاومت و بی‌زیان به لحاظ نظامی. عراق فعل و انفعالات جهان و توازن منطقه‌ای را چنین ارزیابی کرده بود که پس از داد و هاوار و محکوم کردنها و حتی تیره شدن روابط با این و آن در کوتاه مدت، اما خواهد توانست کویت را از هضم رابع بگذراند. به همین دلیل عکس‌العمل شدید کشورهای عرب و دولتهای غربی و قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل که واضح بود زمینه و افکار عمومی را برای لشکر کشی به خلیج و جنگ در این منطقه آماده می‌کنند، از جانب عراق جدی گرفته نشد و لجاجت بر ماجراجویی نظامی خود پایدار ماند. (نکته‌ای که در تحلیل دفتر سیاسی بعنوان یک عامل منطقه‌ای به آن اهمیت داده نشده و مسکوت گذاشته می‌شود).

## ۲- لشکر کشی آمریکا و متحدین به خلیج فارس

سقوط و فروپاشی سرمایه‌داری دولتی در برابر اقتصاد بازار به قطب‌بندی شکل گرفته جهان در چند دهه اخیر پایان داد. و عملاً بلوک شوروی (شرق) در برابر غرب و اقتصاد بازار از میدان به در شد و شرق و غرب با هم پیروزی "سرمایه‌داری آزاد" را جشن گرفتند. دوران جنگ سرد به سر آمد و این همه با مسموم‌ترین تبلیغات ضد کمونیستی و ضد مارکسیستی همراهی شد.

مطبوعات و رسانه‌های بورژوازی در همه دنیا تعریف و تمجیل از دمکراسی غربی را در بوق و سرنا دمیدند و کوس پیروزی نواختند. اما در پس همه این نواهای شوم و این جار و جنجال تبلیغاتی، این حقیقت بنیادی هر روز بیشتر و بیشتر خود را نمایاند که آنچه شکست خورد و در هم شکست، شکل و نوعی از سرمایه‌داری بود که در این مرحله دوام و ایستادگی‌اش را در برابر امواج بحران اقتصادی و کشمکشهای درونی نظام سرمایه‌داری از دست داد و از پا درآمد. قطعاً دامنه تاثیرات بحران و تضادهای درونی سرمایه‌داری در بخشها و اشکال دیگر این نظام نیز گسترش یافته و می‌یابد. کاهش آهنگ رشد اقتصادی و ازدیاد بیکاری و تورم مدتهاست گریبانگیر بخشی از کشورهای صنعتی غرب نیز شده است. سلطه اقتصادی و بلامنازع آمریکا بر بازار جهانی به طور آشکاری در هم شکسته است.

اگر دوران جنگ سرد و رقابت تسلیحاتی و نظامی دو بلوک شرق و غرب، برای بلوک شوروی نتیجه‌اش تسهیل شکست در مقابل اقتصاد بازار بود، آمریکا و متحد اصلی‌اش در اروپا (انگلستان) را نیز در مقابل دیگر رقیبان غربی به موقعیت اقتصادی و تکنولوژیکی نازل‌تری سوق داد. پیشرفت اقتصادی و رشد تکنیکی آلمان و ژاپن و حتی به درجه‌ای فرانسه و بالاخره طرح اروپای متحد عملاً سرکردگی اقتصادی آمریکا را پایان بخشیده است. اندیشمندان آمریکایی همزمان با پیروزی بر بلوک شوروی، آغاز افول و به سر آمدن دوران

قدر قدرتی خود را به مثابه رهبر غرب، به وضوح پیش بینی می کردند. پیمان نظامی ناتو که آمریکا نقش محوری و هدایت کننده در آنرا دارا است، دیگر فلسفه وجودی و ضرورتش از میان رفته و تمایل به بیرون رفتن نیروهای آمریکایی از اروپا و حتی بوجود آوردن یک نیروی نظامی اروپایی جانشین آن به طرح و اندیشه مطرح حداقل برای بخشی از سیاستمداران اروپایی تبدیل کرده است. بنابراین استفاده از قدرت نظامی و نمایش قدرت برای آمریکا اهمیت ویژه ای داشت تا خاصیت ناتو و ضرورت بقای آن را به رقیبان گوشزد نماید. آمریکا از این طریق می کوشد کاهش وزن و نقش اقتصادی خود را بپوشاند.

اشغال کویت توسط عراق برای آمریکا موهبتی آسمانی و بهانه مناسبی بود تا بتواند در راستای اهداف امپریالیستی خود از قاره ای به قاره دیگر لشکرکشی کند و رعب و هراس در دل مخالفان و رقیبانش بکارد. کشورهای اروپایی نیز علیرغم مخالفت های برخی از آنها با این یا آن جانبه از سیاست آمریکا، در این لشکرکشی دنباله رو وی شدند. بدین ترتیب با مقاصد سرمایه دارانه و تحت پوشش تبلیغاتی رادیو و تلویزیون و دیگر رسانه ها اعزام نیرو و تسلیحات ویرانگر جنگی به خلیج ارتقاء داده شد و جان و مال انسانها در راه "نظم نوین" آمریکایی مورد تاخت و تاز وحشیانه قرار گرفت.

جنگ خلیج چهره کریه، پر قساوت و ریاکار سرمایه داری معاصر را به وضوح نمایش داد. ماهیت فریبکارانه و محتوی متعفن دموکراسی امپریالیستی را بیش از هر دوره دیگری آشکار ساخت. دموکراسی خواهی بوش و مولفین اروپائیش عبارت بود از اعدام و شکنجه فلسطینیان در "کویت آزاد شده" و چراغ سبز نشان دادن به حمایت ضمنی از ارتش عراق برای سرکوب مردم.

قطعا از نظر هر انسان آزادیخواه و شریفی، این قلدری و زورگویی آمریکا و متحدینش محکوم است و افشای ماهیت واقعی و ضد مردمی و ضد کارگری نظم نوین بوش و شرکاء وظیفه تخطی ناپذیر همه کمونیستها و انقلابیون و عناصر آزادیخواه است. نه آمریکا و نه هیچ دولت و مقتدر سرمایه داری حق ندارد و نباید ژاندارم و پاسبان جهان شود. نیات توسعه طلبانه و مقاصد جنگ افروزانه عراق به هیچوجه و نباید ذره ای از مخالفت با این زورگویی جهانی بکاهد و یا آنرا کم رنگ کند همانطور که لشکرکشی آمریکا نیز نباید و نمی تواند مقاصد و نیات زورگویانه عراق در منطقه را پرده پوشی کند.

### ۳- دفتر سیاسی، کلی گویی ضد امپریالیستی و یک جانبه گری در تحلیل سیاسی

از همان اولین اظهار نظر د.س. راجع به بحران خلیج در کمونیست ۵۹ آشکارا از عامل منطقه ای عراق چشم پوشی می شود و اشغال کویت و عواقب زیان بارش که حداقل تشدید جنگ و درگیری و صف آرایی های جدید نظامی در کشورهای منطقه ای و افزایش تسلیحات مرگبار را موجب می شود، نادیده گرفته می شود. اهمیت این مسئله وقتی برجستگی پیدا می کند که در همان شماره کمونیست اعلام می شود که این سکوت و چشم پوشی هیچ نوع مصلحت و محدودیت به دلیل مصالح دیپلماتیک در قبال عراق را پشت سر ندارد! (۱)

بیا بیا از زاویه کارگران عراق به این مسئله بپردازیم. آیا می بایست در قبال این سیاست منطقه ای عراق و کشاندن مردم و ارتش عراق به یک جنگ دیگر، که روشن بود به این سادگی تمام نمی شود و حداقل درگیری های تند منطقه ای را به دنبال داشت، رضایت می دادند؟ بنابه استدلال د.س جواب مثبت است: "تصور اینکه صدها میلیون نفر وجود فقر و محرومیت در یکسو و ثروتهای افسانه ای معدودی کشور دست ساز و شیخ نشین را که استعمار انگلستان هنگام ترک منطقه با خط کش و گونیا روی نقشه منطقه ایجاد کرده



است، تا ابد تحمل خواهند کرد تصویری پوچ است" (کمونیست ۵۹ مصاحبه رفیق منصور حکمت). با این استدلال کارگر عراقی می‌بایست اشغال کویت را "هر چند از بالا" صورت گرفته است، اما در جهت منافع توده‌های محروم و توزیع مناسب‌تر ثروت در میان "صدها میلیون نفر مردم عرب و منطقه" ارزیابی می‌کردند چون در نقل قول فوق خواست مردم عرب با اقدام عراق به هم گره زده شده و بطور واقعی چنین توهمی را ایجاد می‌کند.

برای توجیه این موضع‌گیری، در همان مصاحبه با این حکم روبرو می‌شویم: "کما اینکه اگر مصر یک روز عربستان سعودی را اشغال کرده بود و حکومت سعودی را ساقط کرده بود آنرا محکوم نمی‌کردیم". و به این روال می‌توان استدلال نمود که اگر ایران هم بحرین را روزی به اشغال در آورد قابل محکوم کردن نیست. مگر نه اینکه با خط‌کش و گونیای امپریالیستی بر روی نقشه ظاهر شده است. و اگر ما به این ادعاهای ارضی از جانب کشورهای مختلف صحنه بگذاریم (چنانکه د.س می‌گوید) و مبنای لشکرکشی‌ها قرار گیرند قطعاً باید شاهد بیطرف یکی از سلسله جنگهای خونبار و بی‌انتهای تاریخ باشیم. تازه پس از برگرداندن قطعات جدا شده به "مام میهن" نوبت تصفیه حساب و صف‌آرایی کشورهای بزرگتر منطقه علیه همدیگر فرا می‌رسد. این موضع‌گیری نه تنها ربطی به منافع توده‌های محروم ندارد بلکه برخلاف منافع آنهاست. باوجودیکه این مرزها را استعمار و قدرتهای امپریالیستی و در گذشته دورتر نادرها، اسکندر و چنگیز و ناپلئون‌ها و ... بر مردم تحمیل نموده‌اند، اما مشغول نمودن ذهن و جلب سمپاتی کارگران و زحمتکشان به این نوع ادعاهای ارضی دولتها و زورمداران از همدیگر جز تخدیر ذهن توده‌های محروم و تبدیل کردنشان به دنباله‌رو طبقات حاکم معنا و مفهوم دیگری ندارد. به همان اندازه که "تمامیت ارضی کویت" و هر کشور دیگری قدوسیتهای ندارد و موضوع مورد دعوی کارگر و زحمتکش نمی‌تواند باشد، ادعا و شعار توزیع عادلانه‌تر منابع ثروت از جانب طبقات حاکم و استثمارگر این کشورها نیز نه تنها ربطی به خواست و منافع توده‌های محروم ندارد بلکه یک تقلب و دو رویی دولتها و حاکمان علیه منافع آنها و برای دربند نگه داشتن بیشتر مردم شان است. مردم این کشورها از این توسعه طلبی‌ها سهمی جز اسارت و سرکوب بیشتر نبرده و نخواهند برد.

بورژوازی عراق، مصر ایران و ... همیشه و تاریخاً برای توجیه توسعه طلبی و عظمت طلبی ملیشان و یا برای گریز از تضادهای داخلی و خاموش نمودن جنبش مردم سعی کرده‌اند توجه‌اشان را به خارج مرزها معطوف کنند. اگر جنجال و هائیهوی پان ایرانیست‌ها و نقشه ایران بزرگشان ربطی به منافع و آرزوهای مردم ایران داشت، ادعای حاکمان عراق نیز با منافع مردم و توده‌های عراقی و فلسطینی پیوستگی دارد.

همچنانکه اشاره شد صورت مسئله در مورد اشغال کویت، از جانب دفتر سیاسی عمداً به موافقت یا مخالفت با حاکمیت کویت و احترام گذاشتن یا نگذاشتن به تمامیت ارضی آن محدود می‌شود. بطور واقعی طرح مسئله بدین صورت برای شانه خالی کردن از جوابگویی به مسایل پایه‌ای تری در این رابطه برای یک حزب کمونیستی است. آنچه که باید جواب بگیرد تایید یا عدم تایید نقض حاکمیت کویت از جانب عراق نیست. موضع کارگری و کمونیستی در همانحال که حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها را مقدس نمی‌شمارد و این مرزها و تقسیمات کشوری را دست ساز امپریالیستها و زورگویان و توسعه طلبانه دیروزی و امروزی در تاریخ می‌داند و در این دعواها طرف کسی را نمی‌گیرد. اما در برابر سرنوشت توده‌های مردم بی‌تفاوت نبوده و نتیجتاً آن اقدامات و مقاصدی را که بلاواسطه به سرنوشت و زندگی توده‌های مردم مربوط است افشاء نموده و در برابرشان اتخاذ موضع می‌کند. لازم نیست و نباید مسئله را از زاویه حق حاکمیت کویت، عربستان و بحرین و ... و یا عدم آن دید. بلکه اهداف و مقاصد توسعه طلبانه و جنگ افروزانه به هر بهانه‌ای که باشد باید افشاء شده و بر علیه آن بود. ما در این باره بی‌طرف نیستیم و سرسختانه علیه همراهی نمودن توده مردم با این شعار و تبلیغات ناسیونالیستی، هستیم. محدود کردن جواب به موضع‌گیری

در قبال اشغال یا عدم اشغال کویت رفتن در چهارچوبی است که از برخورد مشخص به رابطه مردم با این توسعه طلبی در منطقه طفره می‌رود و جنبه جنگ افروزانه این نوع اقدامات را که به قیمت جان و مال مردم ستم دیده تمام می‌شود به فراموشی می‌سپارد. اینها آن جنبه‌های اساسی است که د.س به آن نمی‌پردازد و اصلاً از این زاویه بحثی به میان نمی‌آورد.

اگر پرولتاریای عراق و همه آزادیخواهان و کارگران منطقه در جنگ خلیج می‌بایست و باید به این لشکرکشی و قلدری آمریکا معترض باشند و با این آقابالا سری به مخالفت برخیزند و ماهیت ضد کارگری "نظم نوین جهانی" و ریاکاری دمکراسی خواهی امپریالیستها را افشاء کنند، در عین حال ضروری است با حفظ موضع مستقل خود به عامل عراق بعنوان یک عامل منطقه‌ای بپردازند و مرز خود را به روشنی با این توسعه طلبی ترسیم کنند تا به زایده و سیاهی لشکر بورژوازی خودی تبدیل نشوند. قطعاً نه از موضع دفاع از حق حاکمیت و تمامیت ارضی کویت بلکه از موضع مخالفت با آواره نمودن و راندن بیش از یک میلیون کارگر مشغول به کار در کویت، از موضع محکوم کردن هتک حرمت و ناموس و غارت دار و ندار مردم کویت، از موضع مخالفت با تشنج آفرینی منطقه‌ای و تحکیم قدرت پایه‌های این ارتش‌های ضد انقلابی در منطقه و بالاخره از موضع مخالفت با آن سیاستی که الله اکبر را به مظهر و بخشی از پرچم عراق تبدیل نمود. در این ماجرا به جز سرزمین کویت مردم و توده‌های کارگر و زحمتکش در کویت و غیر کویت نیز بودند که د.س نادیده‌شان می‌گیرد.

د.س از همان اول به عامل مردم و به عامل عراق به عنوان یک عامل منطقه‌ای در این جنگ و به نقش و وظایف پرولتاریای عراق بر علیه رژیم خودی نمی‌پردازد و حتی اشاره‌ای به آن ندارد.

اما در عالم واقع نمی‌توان مخالف سیاست ضد کارگری سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا بود ولی بطور مشخص به یک سیاست و اقدام ضد کارگری دیگری در سطح منطقه نپرداخت و موضع‌گیری در برابر آن را پشت گوش انداخت و در عین حال ادعا کرد که هیچ مصلحتی در ورای آن نیست. ادامه منطقی این سیاست در جریان جنبش و قیام مردم کردستان عراق همچنانکه می‌بینیم به پشت کردن آشکار به منافع مردم می‌انجامد. همه اصول و پرنسیب‌های تاکتونی حزب کمونیست در مورد جنبش و قیام مردمی و همه سرسختی و ایستادگی کومه‌له در روابط دیپلماتیک برای حفظ پرنسیب‌های انقلابی و کمونیستها در مقابل مردم عراق، نادیده گرفته شده و خدشه دار می‌گردد.

#### ۴- دفتر سیاسی در موضع انکار و مخالفت با قیام مردم

پس از ختم جنگ خلیج و شکست عراق ما شاهد اوج‌گیری جنبش و قیام مردم علیه رژیم بودیم. طبیعی بود که مردمی به جان آمده از سرکوب و خفقان طی سه دهه اخیر با اولین نشانه‌های ضعف رژیم و به دست آوردن کوچکترین فرصتی، بکوشند تا خشم دهها ساله خود را بر سرش ببارانند. به این ترتیب اعتراض و قیام مردم اوایل بصورت پراکنده و سپس در کردستان بطور هماهنگ و سراسری اوج گرفت، چنانکه همه مردم از پیر و جوان و زن و مرد با هر وسیله ممکن و با شهادتی بی‌مانند که نظیرش را فقط در قیامهای عظیم مردم می‌توان یافت به ارگانهای سرکوب رژیم، بویژه به دستگاههای امنیتی هجوم بردند و در عرض چند روز و پس از یک نبرد خونین چند روزه در کرکوک و اطراف آن سراسر کردستان آزاد شد. قیام به شیوه‌ای کاملاً کلاسیک ماشین بوروکراتیک دولتی را مورد تعرض قرار داد. همه کشورهای منطقه و آمریکا نیز که غافلگیر شده بودند در اولین عکس‌العمل خود دشمنی و مخالفتشان را با قیام و جنبش مردمی از پایه اعلام نمودند.

مصر، عربستان و سوریه رسماً از آمریکا درخواست نمودند که در این مرحله نباید ارتش عراق تضعیف شود و حتی ایران نیز در مورد ضرورت حفظ تمامیت ارضی عراق هشدار داد. آمریکا رسماً اعلام نمود که خواستار تضعیف ارتش عراق نیست. پرواز هلی کوپترهای عراقی را آزاد نمود و ممنوعیت از نقل و انتقالات نظامی عراق برداشته شد و به بقایای لشکرهای گارد جمهوری از جنگ کویت که مطابق قرارداد می بایست تا پایان متارکه فاقد هر نوع تحرک نظامی باشند، اجازه داده شد به مقصد شمال عراق برای سرکوب قیام مردم کردستان حرکت نمایند. بدین ترتیب با یک طرح کاملاً امپریالیستی و ارتجاعی و یک هماهنگی منطقه‌ای ماشین سرکوب دولتی بجان مردم این کشور افتاد و با وحشانه‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل به قصابی و سرکوب مردم پرداخت تا اینکه بشریت شاهد یک فاجعه انسانی دیگر از مصیبت‌بارترین و پردردترین فجایع جامعه بشری در این عصر گردید. کوچ، آوارگی، گرسنگی و فرار بیش از دو میلیون انسان در گل و لای و برف و سرما بدون هیچ سرپناهی از ترس ماشین هار سرکوب و تیغ قصابی رژیم عراق دفتر سیاسی حزب کمونیست که نسبت به کل حوادث بعد از جنگ خلیج و قیام مردم تا آن موقع حرفی نزنده بود فراری صادر می‌کند و در یک بند آن می‌گوید: "عملکرد ناسیونالیسم کرد در بحران خاورمیانه، از جمله تبدیل توده‌های وسیع یک ملت محروم به زایده سیاست امپریالیستی ... " (تاکید از من است) بدین ترتیب غیر مستقیم قیام و مردم کردستان عراق لقب زایده سیاست امپریالیست را در این قرار دریافت می‌کند و در کل متن قرار سعی و تلاش آشکاری دیده می‌شود تا عامل و مسبب اصلی سرکوب قیام مردم معرفی نگردد.

در همین قرار درونی به مردم کردستان عراق و مبارزات و رنج و محنت و سرکوب چندین ساله شان کوچکترین اشاره‌ای نمی‌شود. بخشی از حق تعیین سرنوشت آزادانه مردم کردستان در میان نیست. پشتیبانی‌ای از مبارزات و حقوق عادلانه مردم کرد در همین قرار که علنی هم نیست و به مثابه یک اطلاعیه درونی برای اطلاع اعضاء عمل می‌کند، دیده نمی‌شود. تلاش بی‌ثمری صورت می‌گیرد تا منشاء اختلافات و درگیریهای چندین ساله عراق که در این مقطع تنها رشد یافته است تنها و تنها به جنگ خلیج و آمریکا ربط داده شود و گذشته و تاریخ فراموش می‌شود و در بهترین حالت موضع دس چنین اعلام می‌شود: "ما خواهان پایان یافتن فوری مصایب مردم کرد (چگونه و از چه طریقی؟) و ایجاد امکانات و تضمین‌های لازم برای بازگشت داوطلبانه آوارگان به کار و زندگی خود (ایجاد امکان و تضمین توسط چه مرجعی و چگونه؟). برسمیت شناختن حق آنها برای ورود و استقرار در هر کشوری که خود انتخاب کنند و اعاده کلیه حقوق اجتماعی و شهروندی آنها هستیم" (حقوق اجتماعی و شهروندی آنها البته باید برسمیت شناخته شود، اما در عراق تاکنون سرکوب، کوچ اجباری، تخریب شهر و روستاهایشان، بمباران شیمیایی و ... و بی حقوقی کامل بوده است، چه چیز باید "اعاده" شود؟ (یادداشت از متن دس تمام پراوتزها و تاکیدها از من است) گذشته از کلی بودن و نامشخص بودن این خواستها از جانب یک حزب کمونیستی، بیشتر و تکمیل‌تر از موضع‌گیری هیچ کدام از سازمانهای "طرفدار حقوق بشر" نیست و کسی کمتر از اینها را نگفته است.

موضع‌گیری درونی دفتر سیاسی در قبال مردم کردستان سرانجام در کارگر امروز اولین بار از قول رفیق رضا مقدم بطور علنی بدین ترتیب اعلام می‌شود "این سرنوشت ملتی شد که رهبران ناسیونالیست و کوتاه بین آنرا به سرنوشت جنگ در خاورمیانه، منافع آمریکا و امپریالیستها و نظم نوین جرج بوش گره زدند. در جنگ خاورمیانه کنار آمریکا و متحدینش ایستادند." (کارگر امروز شماره ۱۳).

بدین ترتیب اولاً قیام مردم کردستان و مبارزاتشان از رهبران و احزاب ناسیونالیست عمداً تفکیک ناپذیر تصور می‌گردد. ثانیاً تقابل احزاب و سازمانهای گرد آمده در جبهه کردستانی عراق با مردم قیام کننده در جریان قیام عمداً نادیده گرفته می‌شود در حالیکه دس و همه اعضاء آن دقیقاً از رودر رویی و اختلافات ارگانهای توده‌ای برآمده از قیام مردم با احزاب و عناصر جبهه کردستانی در مورد مسائل مختلف از اداره

امور شهرها گرفته تا چگونگی رفتار با ارگانها و بوروکراسی دولتی موجود، از مسلح شدن زنان، جنبش شورایی و ... که همه اینها بر خلاف سنت و مبارزات سنتی و ناسیونالیستی است، اطلاع کامل دارند. ثالثاً قیام مردم کردستان عراق یک ابتکار کاملاً توده‌ای بود. روزهای قبل از قیام حتی در همه شهرها "دستجات و گروههای قیام" تشکیل شده بود که اساساً ربطی به سازماندهی و تشکیلات این احزاب نداشتند و حتی آنها با یک تاخیر تقریباً دو روزه در اطراف سلیمانیه و رانیه خود را به مردم قیام کننده رساندند. این واقعیات روشن و انکار ناپذیرند. رابعاً اگر مردم و قیامشان "جنگ خاورمیانه" (البته شروع قیام و مبارزه مردم کرد و عرب پس از ختم جنگ خلیج و توافق نامه امضاء شده شوارتسکف و فرماندهان عراقی بود.) به "منافع آمریکا و امپریالیستها گره خوردند." و "در کنار آمریکا و متحدینش ایستادند" پس چراغ سبز دادن به و تشجیع ارتش عراق از جانب آمریکا و آزاد نمودن پرواز هلیکوپترها برای بمباران و اسیدباران کردن مردم شهرهای کردستان عراق و چشم پوشی شان از موشک باران شهرها توسط موشک‌هایی که طبق قرار می‌بایست از بین بروند چگونه توجیه می‌شود؟ چگونه بود که آمریکا و متحدینش ملت و جنبش را که در "جنگ خاورمیانه" در کنارش ایستادند "و به" منافع آمریکا و امپریالیستها گره خوردند" این چنین خطرناک و غیر قابل تحمل ارزیابی می‌کنند که در مهیا کردن زمینه سرکوبش توسط ارتشی که دیروز در تقابل با ارتش آمریکا بود و در جنگ خاورمیانه تنها ارتش طرف نزاع بود لحظه‌ای تردید به خود راه نداد؟ بالاخره کدام یک با منافع آمریکا و نظم نوین بوش بیشتر خوانایی داشت، مبارزه مردم کرد و قیامشان بر علیه بوروکراسی و ماشین سرکوب نظم بورژوازی یا ارتش و رژیم تسلیم شده و رام گردیده عراق؟ انتخاب آمریکا به بهترین نحوی نشان داد که کدام یک با منافع آمریکا و امپریالیستها هم‌خوانی داشت و نشان داد که علیرغم هر "صف آرابی" ای که در جنگ خاورمیانه بود، در برابر جنبش و قیام و ابتکار توده‌ای از پائین، این ارتش عراق و آمریکا بودند که بر علیه مردم در یک صف و در کنار هم قرار گرفتند. این واقعیت عینی و رویداد حقیقی بود نه ادعاهای د.س این واقعیات زنده و ملموس و عینی علیه حکم د.س و اعضای آن در مورد قیام مردم کردستان گواهی می‌دهند (جای توجه است که هیچ‌جا در نوشته‌های د.س از قیام اسمی برده نمی‌شود گویی کلمه ممنوعه است. آیا اساساً قیامی توده‌ای را برسمیت می‌شناسند؟ اگر جواب مثبت است، نظرشان در این باره چیست؟ آیا قیام مردم علیه بوروکراسی دولتی همان ناسیونالیسم است)

در ادامه آژیتاسیون علیه مردم و قیام در کردستان مقاله "تراژدی کرد" (کارگر امروز ۱۴، رفیق ایرج آذرین) نوشته می‌شود که دیگر نه غیر مستقیم بلکه بلاواسطه کل جنبش و قیام کردستان را مورد حمله قرار می‌دهد. همان روشی که در شماره پیشین کارگر امروز مرزی بین رهبران و احزاب سنتی با قیام و جنبش مردم کرد نمی‌شناسد و قایل نمی‌گردد. (البته برای اینکه بتواند کل جنبش را تخطئه نماید) این بار با صراحت بیشتری مستقیماً به مردم، مبارزه و صف‌بندی‌شان حمله می‌کند و باین منظور در برابر کل مبارزات و قیام مردم کردستان تنها یک نمونه منفی در خارج کردستان و بی‌ربط به قیام و جنبش توده‌ای مردم کردستان در لندن کافی است تا با آن خصلت کل این مبارزات رقم زده شود و با این نمونه معرفی گردد. گوش کنید: "... کودکان کرد را با لباس محلی در لندن نشان می‌دهند که برای دادخواهی به در خانه تاجر در لندن فرستاده شده‌اند همان تاجری که دشمن شماره ۱ معدنچیان بریتانیاست. کارگران بریتانیا چه احساسی نسبت به این جنبش باید داشته باشند؟ اتحادیه‌های کارگری آمریکا که با جنگ بوش در خاورمیانه مخالفت کردند چه قضاوتی در باره جنبش که در کنار دولت آمریکا قرار گرفت باید داشته باشند؟" (کارگر امروز شماره ۱۴، ر. ایرج آذرین) نویسنده مقاله هنوز اظهار مطالب فوق را کافی نمی‌داند، چون شاید وی نیز به این نکته پی برده باشد که ممکن است هنوز کسانی پیدا شوند و منظور وی را توجیه نمایند و بگویند "این حمله به همه مردم کردستان و مبارزاتشان نیست، بلکه علیه ناسیونالیسم به عنوان یک شیوه و سنت مطرح در جامعه کردستان است و ... لذا ضروری می‌داند با روشنی تمام اعلام کند: "جریانات ناسیونالیستی مردم کرد را از صف جنبشهای ترقیخواه جدا کردند و به صف مقابل فرستادند." و در ادامه

نتیجه می‌گیرد که "فضاوت نیروهای پیشرو اجتماعی" در باره این جنبش و این صف بندی " نمی‌تواند بهتر از قضاوت در مورد جنبشهایی در آنگولا و افغانستان باشد که یونیتا یا مجاهدین اسلامی در راسش قرار دارند." (نقل قولها از شماره ۱۴ کارگر امروز، تاکیده‌ها از من است)

برای پیشبرد این سیاست روز به روز و هر بار بیشتر از دفعه قبل مستقیماً و بلاواسطه قیام و مبارزه کردستان را مورد حمله قرار می‌دهند. و جنبش را در اوج شور و رادیکالیسم توده‌ای با مزدوران یونیتا مقایسه می‌کنند و به بدترین شیوه ممکن در تحریف حقایق سیاسی می‌کوشند کارگران و زحمتکشان کرد را "شریف" می‌نامند تا بلافاصله بعداً با مزدوران یونیتایی در یک ردیف قرارش دهند. د.س باید بداند که کارگر انگلیسی و آمریکایی خود را هم سرنوشت کارگران و زحمتکشان کرد می‌دانند، این نوع دلسوزی دفتر سیاسی مطمئناً خشم و بیزاری این کارگران را بر می‌انگیزد. شیوه این کارگران این نیست که دنبال کوچکترین بهانه‌ای در لندن بگردند تا جنبش شورایی را در کردستان مورد تکفیر و نفرین قرار دهند و اگر بدانند که همه اینها بنام آنها صورت می‌گیرد و خود را به کارگر منتسب می‌نماید، قطعاً خشمشان ده چندان می‌گردد. کارگر انگلیسی و آمریکایی در سیمای قیام مردم کردستان و شوراها، سنت و تاریخ و هم طبقه‌ای خود را می‌بیند و قطعاً در کنارش قرار می‌گیرد و همه اینها را به آقای بوش و تاچر و ناسیونالیست کرد دو دستی تقدیم نمی‌کند و نخواهد کرد.

یونیتا از عده‌ای مزدور تشکیل یافته که سالهاست کرور کرور پول و اسلحه آمریکایی در اختیارشان گذاشته می‌شود، چند هزار مزدوری است که تکنیک مجهز و تعلیمات آمریکایی را بیش از پانزده سال است در اختیار دارد و یکی از کارتهای بازی آمریکا در آفریقا است. یونیتا مردم آنگولا نیست، شورای کارگران نیست. مبارزه مردم آنگولا رانمی‌توان با وجود یونیتا خدشه دار نمود. در تصور رفیق ایرج آذرین مردم کردستان و مبارزه‌شان در نقش یونیتا هستند و قطعاً درست است که نتیجه بگیریم طرف مقابل آنها یعنی ارتش عراق نقش مردم و ملت آنگولا را دارند. یا مجاهدین افغان را روسای قبایل و عشایر و مراجع مذهبی و مریدان و ایل و عشیره آنها تشکیل می‌دهند و همه کشورهای مرتجع منطقه از آنها پشتیبانی کامل سیاسی و مادی به عمل می‌آورند و مجهزترین و مدرن‌ترین تکنیک جنگی پیشرفته آمریکایی در اختیارشان قرار می‌گیرد و یک بودجه کلان رسماً اعلام شده و تصویب شده توسط کنگره آمریکا دریافت می‌نمایند. آیا کسی این مقایسه را از دفتر سیاسی و رفیق ایرج آذرین می‌پذیرد؟ قطعاً نه.

قیام مردم کرد را نمی‌توان با آنها مقایسه کرد بلکه با مبارزات مردم فلسطین و آفریقای جنوبی باید مقایسه گردد و در این ردیف قرار می‌گیرد و با چنین اسم و رسمی شناخته می‌شود و مسلماً بر چسب و انگ‌های دفتر سیاسی ذره‌ای از این حقیقت نمی‌کاهد. بخصوص وجود شعارهای رادیکال و برپایی شوراها به تمامی تصویر د.س را در هم می‌شکند.

جنبش مردم عراق و قیام مردم کردستان خشم آمریکا را برانگیخت و در برابر آن ارتش عراق را انتخاب نمود. چگونه می‌توان گفت: "مردم کرد در کنار آمریکا ایستادند" و "از صف جنبشهای ترقیخواه جدا شده" و به "صف مقابل" تعلق دارند؟ البته این اولین بار نیست که مبارزات مردم کرد اینچنین مورد اتهام قرار می‌گیرد. پس از قیام مردم ایران نیز، که جنبش کارگران و زحمتکشان کرد بر علیه رژیم اسلامی رشد یافت، حزب توده و راست‌ترین جناحهای پوپولیسم ایران با همین برچسب بر علیه آن ایستادند. علی قاضی (پسر قاضی محمد) پالیزیان و ... از بهانه‌هایی بودند که حزب توده و شرکاء برای لکه دار نمودن جنبش مردم کردستان به آن متوسل می‌شدند. استدلال و بحث طیف توده‌ای چنین بود: "رژیم جمهوری اسلامی با آمریکا در تضاد و درگیری است. ایران مهمترین کشور تحت نفوذ آمریکا در منطقه، از این دایره درآمده است و این

ضربه بزرگی است بر حضور و نفوذ آمریکا در کل منطقه، سردار جاف (در باری سابق) در پاره می‌جنگد و پالیزیبان از وی حمایت می‌نماید و ... علی‌رغم اینکه پاسداران و یا جناح راست رژیم به زورگویی و سرکوب مردم کرد می‌پردازند، اما جنگیدن با این رژیم در این شرایط به نفع آمریکاست و قرار گرفتن در یک صف آرای می‌عین و دفاع از منافع امپریالیسم و آب به آسیاب آن ریختن و ... "آیا باید به یاد آوردن این استدلالها و مروری در رویدادهای آن زمان و مطالعه مواضع کنونی دفتر سیاسی و نحوه استدلال و بیانشان هر کسی بی‌اختیار به یاد حزب توده و اکثریتی‌ها و شرکایشان نمی‌افتد؟ از نظر من این مواضع هر چند در زمان و مکانهای مختلف، اما ماهیتا یکی هستند. هر دو شرایط جهانی و منطقه‌ای را بهانه قرار می‌دهند تا بر علیه یک مبارزه و قیام توده‌ای و بر علیه خواست بر حق کارگران و زحمتکشان علیه رژیمهای مربوط، بایستند، قطعاً این نگرش در سنت و مبارزات تاکتونی حزب کمونیست و کومه‌له جایی ندارد و با آن نمی‌تواند هم‌خوانی داشته باشد.

دقیق شدن در روایت و موضع دفتر سیاسی در مورد این قیام (یا بقول آنها حرکت) بسیار جالب است. اولاً بیش از اندازه در مورد شماره نیرو و قدرت و امکانات جنبش کردستان اغراق می‌کنند و در مقابل ارتش عراق را نیز "قصابی شده" و رژیم عراق را بینهایت ضعیف و ناتوان تصویر می‌کنند. مثلاً ادعا می‌کنند که جنبش کردستان "تانک، هلیکوپتر و هواپیما در اختیار داشتند". صدها هزار نیروی مسلح داشتند و " ... و این همه سخاوت و بخشش به مردم کرد از نظر نویسنده مقاله کارگر امروز لازم است و ضعیف نشان دادن و در "محاصره اقتصادی قرار گرفتن عراق" و برجسته نمودن ضعفهای ارتش عراق و حتی به کار بردن توصیف "قصابی شده" از آنها در مقابل جنبش کرد در همان پاراگراف ضروری است (گویی مردم کرد جزو مردم عراق نیستند و محاصره اقتصادی و فشارهای جنگ را تحمل نکرده‌اند، در حالیکه آنها از طرف رژیم عراق نیز محاصره اقتصادی شده بودند) تا بر این زمینه اتهام وابستگی بگیرند و اغراق بدور از منطق نیز در این راستا ایرادی ندارد.

هر آدم بی‌خبر از فن نظامی به این امر آگاه است که استفاده از چنین ابزارهای هوایی و زمینی سنگین و مدرنی به پرسنل تعلیم دیده، تعمیرگاه مجهز و سوخت ویژه و ... نیاز دارد. آخر مگر نه اینکه هر تک پرواز هلیکوپتر و هواپیما تغییر و تعمیر بخشی از قطعات آن را ملزم می‌سازد. بدیهی است که مردم کردستان عراق هیچکدام از این ملزومات را در اختیار نداشتند تا بتوانند حتی یک هواپیما و هلیکوپتر را در باند فرودگاه به حرکت درآورند.

آری همه این اغراقها و بیان غیر واقعی رویدادها حتی به لحاظ وقایع نگاری، تنها بخاطر مقاصد سیاسی و کم ارزش نمودن قیام مردم کردستان و تحقیر آن صورت می‌گیرد.

اگر صد بار دیگر جمهوری اسلامی و رژیم عراق با آمریکا در تضاد و اختلاف و جنگ باشند، ذره‌ای در مقابل مردم و جنبش و مبارزه آنها حقانیت ندارند که هیچ بلکه به اندازه سر سوزنی از حقانیت مبارزه و جنبش مردم بر علیه این رژیمها کاسته نمی‌شود و کسی به این خاطر نمی‌تواند آنها را متهم به "در صف آمریکا قرار گرفتن بنماید". در کردستان ایران حزب دمکرات خیلی بیشتر و زودتر از احزاب کردی مشابه در کردستان عراق در جلب حمایت آمریکا و تلاش برای برقراری ارتباط کوشیده است. آیا بنا به استدلال امروز دفتر سیاسی مردم کردستان ایران نیز از "صف جنبشهای ترقیخواه" جدا شده‌اند و آنها نیز "در کنار آمریکا" ایستادند؟ آیا ماهیت حزب دمکرات و احزاب کردی در کردستان عراق تفاوتی دارد؟ آیا به دلیل پیامهای دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران به آمریکا می‌توان جنبش در کردستان ایران را با یونیتا مقایسه کرد؟ به نظر من نه. اما دفتر سیاسی که قبلاً تصمیم گرفته است مبارزه و حقانیت مردمی را انکار نماید

لقب یونیتا و "در کنار آمریکا ایستادن" و ... را به سادگی به آنها نسبت می‌دهد. برای روشن نمودن بیشتر مطلب از فلسطین مثال می‌آورم:

همه می‌دانیم یاسر عرفات به مشاور و حامی صدام حسین تبدیل شد و سازمان آزادیبخش فلسطین از عراق دفاع نمود و یا حتی چون نمایندگان فلسطین مقامات آمریکایی را ملاقات کرده‌اند و سازمان آزادیبخش فلسطین موافق ارتباط و مذاکره رو در رو با آمریکا و حتی با اکثر کشورهای غربی ارتباط دارد، جنبش فلسطین دیگر قابل پشتیبانی نیست و در کنار آمریکا قرار گرفته است؟ قطعاً نه. هزاران بار می‌توان این شیوه و روش ناسیونالیستی عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین و اتحادیه میهنی و پارتی را مورد انتقاد شدید و حمله قرار داد، اما نمی‌توان و نباید در اثر وجود این روشها که قطعاً تاثیرات منفی خود را در مبارزه مردم فلسطین و مردم کردستان به جا می‌گذارد. بلافاصله مبارزه فلسطین و قیام و جنبش مردم کردستان را تخطئه نمود و ادعا کرد که "از صف جنبشهای مترقی" جدا شده‌اند.

همچنانکه گفتیم تلاش برای جلب حمایت آمریکا در میان احزاب کردی در ایران و عراق تازگی ندارد و این بیانگر بیشتر به راست چرخیدن این احزاب در چند سال گذشته است. اما چرا بلافاصله بعد از جنگ خلیج این مسئله آنچنان عمده می‌شود که دیگر قیام مردم کردستان را نیز قابل پشتیبانی نمی‌کند؟ ماهیت آمریکا از قبل و بعد از جنگ خلیج تغییری نکرده است و روش و ماهیت این احزاب نیز همچین. اما چرا ارتباط دیروزشان با آمریکا "مردم کرد" را در "صف آمریکا" نمی‌ایستاند (تا حال دفتر سیاسی نه در مورد کردستان ایران و نه کردستان عراق چنین ادعایی نداشته است) ولی ارتباط و نزدیکی امروز آنها مردم کرد را در کنار و در صف امپریالیسم قرار می‌دهد؟

در نگرش د.س سیاسی جنگ خلیج به مبداء تاریخ و منشاء تمام تضادها و اختلافات تبدیل می‌شود. بدین ترتیب همه گذشته و تاریخ تضادهای مردم کردستان و رژیم عراق به فراموشی سپرده و تلاش عامدانه‌ای به عمل می‌آید تا همه مسایل و تضاد و اختلافات قدیمی‌تر با جنگ و رو در روی آمریکا - عراق توضیح داده شود. قطعاً دفتر سیاسی میدانند و یا حداقل باید بدانند که این اولین بار نیست مردم کرد عراق آواره می‌شوند. مدتها و سالها قبل از اشغال کویت و حمله آمریکا به ارتش عراق بیش از چهار هزار روستا و شهر و شهرک با جمعیتی در حدود دو میلیون نفر در کردستان عراق با خاک یکسان شده‌اند و مردم آن آواره و کوچانده شده، چشمه‌ها، باغات و مزارع منفجر گردیده و سوزانده شد. این مردم در اردوگاههای اجباری اسکان داده شدند که با چند مدرسه و تعدادی پادگان و پایگاه نظامی شکل یک اردوگاه کامل اسیران را بخود گرفته‌اند. حتماً دفتر سیاسی نیز می‌داند که با ماشینهای جمع آوری زباله و تخلیه فاضلاب شهرهای بزرگ آب این اردوگاهها تامین می‌شد. این همه حقوق اجتماعی و شهروندی‌ای بود که گویا باید "ادعا" شود! آیا این کوچ و آوارگی و وضعیت فلاکتبار به کدام جنگ مربوط بود؟ آیا عامل و مسبب این وضعیت که سالیان درازی است در جلو چشم همه ما برقرار بوده چه کسی است؟ آیا ویران سازی، آواره نمودن و حکم و دستور نظامی به ارتشی که به کردستان یورش آورد و در آن قید شده بود، "هر جا مقاومت شد، همه را بکشید" و "هر جا مقاومتی نبود غارت کنید" و یا اینکه در کرکوک "پاتول (شلوار کردی) پوش را زنده نگذارید، ادامه و سیر طبیعی همان سیاستهای قبلی نیست؟ جواب من مثبت است. آیا با وجود این حقایق آشکار و انکار ناپذیر اعضای دفتر سیاسی هنوز هم فکر می‌کنند که ادعای آنها مورد قبول هیچ انسان بی طرفی واقع شود؟

از طرف دیگر قیام و جنبش مردم کردستان عراق درسها و تجارب ارزنده‌ای در بر دارد. اولاً قیام در کردستان همه گیر و سراسری و تهورآمیز و بی‌باکانه بود و توده‌های خروشیده ارگانهای بوروکراتیک دولتی را از ابتدا

تا انتهای قیام آماج حمله خود قرار دادند. ثالثاً توده قیام کننده ارگانهای حاکمیت توده‌ای و مشخصاً جنبش شورایی برپا نمودند و بر اداره امور توسط مردم و قدرت این ارگانها در مقابل احزاب سنتی اصرار ورزیدند. سازماندهی و مسلح نمودن زنان، شرکت آنها در شورای محلات و برچیدن ارگانهای بوروکراتیک دولتی. برخورد انسانانه و صمیمانه با سربازان و آزاد نمودن آنها و مهمان کردن سربازان عرب در شهرهای کردستان (که از ترس رژیم عراق جرات نداشتند از کردستان خارج شوند چون اولین گروه بازگشتی اعدام شده بودند) و خوش رفتاری با آنها و برخورد دوستانه با خانواده‌های عربی که در دوران جنگ خلیج و از ترس بمبارانها به شهر و روستاهای کردستان آمده بودند همه و همه آلترناتیو کارگران و زحمتکشان (هر چند کوتاه عمر) در برابر آلترناتیو بورژوازی و سنت بورژوا ناسیونالیستی بود و تقابل و تفاوت آشکاری را با جنبش سنتی و ناسیونالیستی به نمایش می‌گذارد. همین نمونه‌ها و همین چند هفته دوام بارز این آلترناتیو تاثیر غیر قابل زودنی در فرهنگ سیاسی در جامعه کردستان می‌گذارد و به طور زنده و روشن روش و طریق دیگری در مبارزه قد علم کرد که هرگز فراموش نمی‌شود و در خاطره مبارزات و مردم کردستان خواهد ماند. اینها مقدس و قابل دفاع و پشتیبانی است و حمله کنندگان و در هم شکنندگان این دستاوردهای توده‌ای عاملان و مزدوران سرمایه و امپریالیسم‌اند. ارتشی که به این جامعه و مردمش حمله نمود در کنار و در راستای منافع آمریکاست نه مردمی که با رهبران ناسیونالیست نیز درافتادند و از خود و دستاوردهایشان دفاع کردند.

اما قیام و حرکت مردم ضعف‌هایی نیز داشت. اول اینکه پس از سرکوب چند شهر جنوبی عراق. قیام اساساً به کردستان محدود ماند و اساس بوروکراسی دولتی و ارتش در سراسر عراق و بویژه در مرکز و پایتخت دست نخورده باقی ماند. دوماً قیام از تدارک و سازماندهی ضعیفی برخوردار بود و وجود احزاب و تشکیلاتهای سنتی (هر چند که در اوایل فقط دنباله رو قیام بودند) که سازمان داشتند باعث می‌شد در شرایطی که جریان‌ات رادیکال تدارک و سازماندهی کافی نداشتند، بتوانند بر وزن و تسلط خود بیافزایند و از برایی و قدرت ارگانهای برخاسته از قیام بکاهند. نتیجتاً ابتکارات توده‌ای و تسلیح و سازماندهی عمومی مردم رشد کافی ننمود. سوم اینکه جریان سوسیالیستی ضعیف و فاقد تجربه لازم برای سازماندهی و اداره امور و برپایی حاکمیت توده‌ای بود و همچنین از رهبران و فعالین شناخته شده در سطح همه کردستان برخوردار نبود و بالاخره شیوه‌های سنتی مبارزه و باورهای ناسیونالیستی هنوز بر ذهن بخشی از توده‌ها سنگینی می‌کرد.

این نقطه ضعفهای اساسی عامل اصلی در شکست قیام بودند. اما دفتر سیاسی که نفس قیام را نمی‌پذیرد خیلی ساده بی‌طرفی آمریکا یا بقول رفیق رضا مقدم "بمب بی‌طرفی آمریکا" را عامل اصلی شکست قیام می‌داند و وانمود می‌کند که عامل آمریکا و یا قول مساعد رهبران احزاب کردستانی در مورد پشتیبانی آمریکا. موجب شکست قیام گردیده است و به این ترتیب تلاش بی‌ثمر و مصرانه‌ای حتی با در نظر نگرفتن و تحریف سیر رویدادها، به عمل می‌آید تا از اهمیت و اصالت این جنبش و حرکت توده‌ای بکاهند و تحقیرآمیز و از سر شوق و خوشحالی بگویند "همه چیز بدون مقاومت رها گردید" (کارگر امروز شماره ۱۳). اما جالب اینکه شروع قیام مردم در کردستان به لحاظ زمانی پس از هشدار و تهدیدهای آمریکا در مورد عدم دخالت در مسایل داخلی و عدم علاقه‌اش به تضعیف ارتش عراق بود. آمریکا از همان آغاز اعتراض و قیام در چند شهر جنوبی رسماً و آشکاراً انتخاب خود و دشمنی با قیام و ابتکار توده‌ای را نشان داده و اعلام نمود. با وجود این اعلام موضع آشکار و با وجود سرکوب خونین حرکت و قیام مردم در بعضی از شهرهای جنوب، مردم کردستان یکپارچه بی‌خاستند و برخلاف اتهام دفتر سیاسی، اتفاقاً در برابر نظم نوین آقای بوش برای آینده عراق قرار گرفتند و حمله به آنان نیز تاوان این سرکشی بود.

احزاب سنتی کرد نیز که در جبهه کردستانی گرد آمده بودند در کل این رویداد بن بست ناسیونالیسم و رو در رویی بورژوازی کرد را با توده‌های مردم به نمایش گذاشت و کلاً سیاست آنها در درون کردستان و در



رابطه با جنبش توده‌ای مردم باز دارنده و منفی بود. اساسا به زد و بند و سازش در بالا امید بسته بودند.

این نیروها دنباله رو قیام مردم شدند اما به دلیل وجود تشکیلات و نیروی نظامی پس از آزادی شهرهای کردستان رشد و وزن بیشتری پیدا کردند. اما به زودی خصلت غیر دمکراتیک خود را بروز داده و با توده‌های قیام کننده و شورای محلات و شهرها بر سر اداره امور و نحوه برخورد به دستگاههای بوروکراتیک دولتی و حقوق و اختیارات شهروندان اختلاف پیدا کردند و در مقابل رادیکالیسم مردم ایستادند و حتی در مواردی سعی کردند نظر خود را با زور تحمیل نمایند.

در جریان مذاکره نیز جبهه کردستانی کله پا و بی کوچکترین توضیحی برای مردم (آنچنانکه شیوه همیشگی شان بوده است) در پشت درهای بسته به مذاکره پرداخت و در طول مذاکره و تاکنون نیز، بدون اینکه مقامات عراقی کوچکترین اظهار نظری بنمایند. این هیئت کردهاست که از "حسن نیت" عراقیها صحبت به میان می آورد و "اعتماد فی مابین" و توافق "قریب الوقوع" را وعده می دهند. اما مقامات رسمی عراقی در مورد محتوای مذاکرات سکوت کامل کردهاند.

### به عنوان نتیجه گیری :

۱ - قیام و جنبش مردم کرد و عرب قابل پشتیبانی است. آنچه در کردستان عراق روی داد جنبش مردم برای احقاق حقوق عادلانه خود از یکطرف و سرکوب و قتل عام مردم و غارت و ویرانگری از طرف دیگری می باشد. قطعاً ما در تهییج و آژیتاسیون علیه عراق به طور علنی محدودیت داریم اما ممکن بود در تحلیل، سمپاتی خود و اصول خود را در مورد قیام مردم بیان داریم و حتی بیشتر از آن پشتیبانی خود را پنهان نسازیم. چنانکه رهبری کومه له در محل چنین کرد و کاری بجا و مفید بود.

نفوذ و شرکت سازمانهای سنتی و ناسیونالیسم کرد در این جنبش به هیچوجه باعث نمی گردد که در مقابل دولت مرکزی کل جنبش و خواست مردم کرد قابل پشتیبانی نباشد و ازحقانیت آن کاسته شود. اما در رابطه با کارگران و زحمتکشان کرد و عرب باید ناسیونالیسم کرد را نیز مورد نقد قرار داد.

۲ - شکست قیام مردم در کردستان گذاشته از عواملی از قبیل پراکندگی و سراسری نبودن قیام در سراسر عراق، و ضعف و کم تجربگی در آلترناتیو سوسیالیستی در کردستان و سنگین نمودن شیوه های سنتی مبارزه بر ذهن توده های و عدم وجود یک سازمان سراسری عراق که رادیکالیسم توده ای را سازمان دهد، عوامل دیگری نیز در آن تاثیر به سزا داشته اند. اولاً کردستان عراق در اثر سیاست سرکوبگرانه عراق به چند شهر و شهرک محدود شده است و اکثر شهرکها در واقع اردوگاههای اجباری هستند تقریباً بودن هیچ نقش تولیدی در اقتصاد عراق. حتی اقتصاد پایه کشاورزی و روستایی در کردستان عراق به شدت ویران شده و تضعیف گردیده است بدون اینکه این امر در اثر یک سیر طبیعی رشد اقتصاد سرمایه داری باشد و مثلاً بجای آن در مناطق پر جمعیت حاصلخیز شاهد وجود و رشد شرکتهای کشاورزی و یا کشاورزی مدرن با تکنیک پیشرفته و امروزی باشیم، بلکه کشت و کار و بهره برداری در اکثر مناطق ممنوع گردیده است.

ثانیا در سرکوب مردم کردستان نه تنها عراق "منزوی" نبود بلکه تایید و تشویق و پشتیبانی ضمنی همه کشورهای مرتجع منطقه و آمریکا را نیز با خود داشت و با همه آنچه در کویت با آن نجنگید، به مردم کردستان یورش آورد. ترس و هراس از سرکوب و کشتاری که در یک ربع قرن بر مردم کرد گذشته است هیچ توهمی در مردم نسبت به دامنه قساوت و قتل عامی که در راهشان بود باقی نگذاشته بود و از طرف دیگر

مردم کردستان عراق از فرصت بدست آمده برای حمله به رژیم و ارگانهای سرکوبگرش استفاده کردند. اما با تجربه بیست و پنج سال گذشته بی کفایتی و عدم توانایی رهبری بورژوازی و شیوه و روش آنها، برای توده مردم به اثبات رسیده بود و به این رهبری بی اعتماد بودند و سازمان یابی توده ای و آلترناتیو رادیکال و سوسیالیستی نیز ضعیف و کم قدرت بود. و در نتیجه در اثر نبردهای کرکوک و اطراف آن چه نبردهایی که برای تصرف شهر صورت گرفته بود و چه نبردهایی که برای مقاومت در استان کرکوک و شهرهای آن سازمان یافته بود، تلفات سنگین به مردم وارد آمد و رژیم عراق نیز گذشته از اینکه در میدان نبرد به هر شیوه و تکنیکی متوسل شد، چه در حین عقب نشینی و چه در هنگام پیشروی قتل عام وحشیانه ای نمود. نفس نبردهای کرکوک و مقاومت کرکوک نقطه عطف اصل در اوج و فروکش قیام و مقاومت توده ای است. از طرف دیگر به دلیل موقعیت و ویژگی کردستان عراق، پس از تصرف کرکوک و اربیل و آوارگی میلیونی انسانها از این مناطق، ظرفیت پذیرش این میلیونها انسان و سیر کردن و سازمان دادن آن در دیگر شهرها، آنهم در فصل سرما و باران تقریباً به امری غیر ممکن تبدیل شد. همه واقعیت های فوق نشان می دهند که این نه بمب بی طرفی آمریکا (مدتها بعد از اعلام "بی طرفی" و یا ظرفیت آمریکا با مردم کرد، در کردستان مردم قیام نمودند) بلکه ضعف و کمبودها و ارزیابی های نادرست در جنبش مردم و سرکوب ها و وحشیانه ارتش مجهز و هنوز پر قدرت عراق بود که مقاومت توده ای را در هم شکاند و برخلاف آنچه د.س ادعا می کند اتفاقاً مقاومت های سرسختانه ای نیز در حد توان و ظرفیت و سازمان یابی مردم صورت گرفت. اما قطعاً اگر ضعف های فوق وجود نداشت و یا کمتر بود و یا آلترناتیو سوسیالیستی پرقدرت تر بود دامنه مقاومت نیز بر مراتب بیشتر می شد.

۳ - دفتر سیاسی از همان ابتدای جنگ خلیج از عامل عراق به عنوان یک عامل منطقه ای چشم پوشی نمود و جنگ افروزی و انگیزه های عراق در منطقه و عملکرد آن در رابطه با مردم و زحمتکشان و وظیفه پرولتاریای عراق در برابر این زورگویی و قلدری منطقه ای را فراموش کرد و سپس در درگیریهای داخلی عراق و به طور مشخص در برابر جنبش کردستان برخلاف تمام پرنسپ های کمونیستی و انقلابی به آژیتاسیون علیه مردم و جنبش مردم کردستان پرداخت و عملاً تمام قساوت و جنایتکاریهای صورت گرفته را توجیه نمود. در تحلیل د.س، عراق محور ناسیونالیسم میلیتانت (مبارز) عرب در برابر امپریالیسم و مبارز ضد امپریالیستی و جنبش و قیام مردم کردستان "زایده امپریالیسم" تصویر و توصیف می شوند.

بدین ترتیب در غلطیدن دفتر سیاسی به "مبارزه ضد امپریالیستی" از نوع توده ای، فدایی عملاً مواضع اتخاذ شده از جانب آنان را در عالم واقع به چیزی جز مخالفت با جنبش و قیام مردم کردستان نمی توان تفسیر کرد و این تماماً با اهداف، آرمانها و سنت تاکتونی حزب کمونیست مغایرت دارد و بدتر اینکه همه اینها با اهداف سیاسی معینی صورت می گیرد که ربطی به مبارزه و تاکتیک و اهداف کارگری ندارد و به کلی با آن بیگانه است.

۹۱/۷/۱۴

۱) البته من قبول محدودیت در تبلیغ را بنا به مصالح دیپلماتیک در قبال عراق نادرست نمیدانم. اما توجیه تئوریک برای این نقطه ضعف و ارتقای آن تا حد اصول را کاملاً غیر اصولی میدانم. تازه ممکن بوده و هست که مواضع اصولی خود را بیان داریم. حداکثر باید آژیتاسیون درباره آن را محدود کرد.

## بازهم در باره "شیوه برخورد به بورژوازی ملی"

نقدی بر نظرات و مواضع رفیق عبدالله مهتدی

حمید تقوائی

مقدمه: مباحثاتی که حول مساله تحولات خلیج بین رفیق عبدالله مهتدی و دفتر سیاسی در جریان است، برخلاف دوره قبل که مساله ارزیابی از تشکیلات کومه له محور قرار گرفته بود مسائل پایه ای نظیر موضعگیری در قبال سیاستهای جهانی امپریالیسم، شیوه برخورد به انقلاب و قیام، نقد ناسیونالیسم کرد (این بار نه در درون تشکیلات بلکه در عملکرد سیاسی اش در جنبش ملی و رابطه اش با امپریالیستها) و غیره را به موضوع پلیمیک تبدیل کرده است. با این همه شباهت این دوره بحثها با دور قبل در این است که در باره هیچیک از مقولات مورد بحث حرف تازه و نگفته ای وجود ندارد. در ادبیات حزبی و ماقبل حزبی مارکسیسم انقلابی، و در دور اخیر کمونیسم کارگری، همه این مقولات و متدولوژی برخورد به انقلاب گرفته تا نقش بورژوازی ملی و تا رابطه جنبشها و احزاب و غیره بارها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. نفس اینکه علیرغم اینها امروز دوباره مجبوریم این بحثها را تکرار کنیم خود نشان دهنده این واقعیت است که مشکل در تئوری و اشتباهات و بدفهمی های نظری نیست. مساله در اساس خود بر سر اختلاف و اصطکاک جنبشهای مختلف اجتماعی است. با اینهمه تا زمانی که صاحب نظران این جنبشها تحت نام مارکسیسم و طبقه کارگر مواضع خود را توجیه و تئوریزه می کنند، ناگزیر باید با حربه نقد نظری به مقابله برخاست. هر چند مخاطب این بحثها خود اصول نظری مارکسیسم را از بر باشد.

نوشته های رفیق عبدالله از جوانب مختلف قابل نقد و بررسی است. تا کنون رفقا ایرج آذرین، ایرج فرزاد و کورش مدرسی از زوایای متعددی به این نوشته ها برخورد کرده اند. من بحث خود را به بررسی مواضع رفیق عبدالله در برخورد به بورژوازی کرد محدود میکنم. این به نظر من یک شاخص پایه ای در فهم و نقد مواضع و نظرات او در قبال کل تحولات اخیر خلیج فارس و کردستان عراق نیز هست.

### برخورد غیر طبقاتی به انقلاب

اساس انتقاد رفیق عبدالله به دفتر سیاسی (منظورم نقد سیاسی اوست و نه اتهامات تشکیلاتی و اخلاقی که خود بحث دیگری است و در آخر این نوشته بآن اشاره خواهم کرد) اینست که از دیدن و حمایت از یک انقلاب و قیام اصیل مردمی سرباز می زند. رفیق عبدالله می پرسد:

"آیا این یک انقلاب بود، یک قیام مردمی بود که باید از آن پشتیبانی کرد، و یا یک حرکت ارتجاعی، یک عصیان تحریک شده از طرف ناسیونالیسم کرد و امپریالیسم آمریکا بود که شایسته هیچگونه پشتیبانی نیست..."

ظاهراً رفیق عبدالله به شق دیگری در ارزیابی انقلابها قائل نیست. یک انقلاب یا مردمی و اصیل است و یا توطئه. در حالت اول باید از آن پشتیبانی کرد و در حالت دوم آنرا افشا نمود. حسن این متد شناخت البته سادگی و سراسری آنست. با این متد می‌شود مثلاً پدیده‌هایی نظیر "قیام ۲۸ مرداد" و یا "انقلاب سفید" را توضیح داد و باین نتیجه رسید که "شایسته هیچگونه پشتیبانی نیست". اما اشکالش در این است که فقط در چنین مواردی کاربرد دارد و متأسفانه در برخورد به انقلابها و قیامهای مردمی و اصیل که معمولاً نه تماماً قابل پشتیبانی و نه قابل مقابله‌اند، راهی به کسی نشان نمی‌دهد.

مارکسیستها برای شناخت انقلابها متد دیگری دارند. آنها اولاً معتقدند که هر مبارزه‌ای، مبارزه طبقاتی است، حتی اگر بر سر حق تعیین سرنوشت باشد. بنابراین بجای دسته‌بندی انقلابها به "مردمی" و "توطئه" سعی می‌کنند یک تحلیل طبقاتی از انقلاب بدست بدهند، یعنی روشن کنند کدام طبقات با چه منافعی در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند، انقلاب کدام مسائل اساسی را بجلو رانده و در دستور مبارزه طبقاتی قرار داده، چه مسائل سیاسی و اجتماعی را می‌خواهد و بطور ابژکتیو می‌تواند حل کند، و غیره. ثانیاً هدف مارکسیستها از این شیوه بررسی نه دسته‌بندی متافیزیکی انقلابها، بلکه روشن کردن مسائلی نظیر اینست که: انقلاب چه منفی برای کارگران دارد؟ منافع انترناسیونالیستی طبقه کارگر چه نوع برخوردی به انقلاب را ایجاب میکند؟ صف مستقل کارگران چگونه و بر اساس چه شاخص‌هایی از صفوف اقشار و طبقات دیگر متمایز میگردد؟ چگونه و بر چه مواضع و سیاستهایی کارگران میتوانند متحدتر و قویتر و آگاهتر در برابر بورژوازی از انقلاب بیرون بیایند؟ و ...

اینها "مولفه‌های کمونیستی برخورد به جنبش‌های توده‌ای" است، مسکوت گذاشتن این مسائل اساسی و قلمفرسائی کردن در مورد مردمی بودن انقلاب، نه کمکی به شناخت و تحلیلی طبقاتی انقلاب می‌کند و نه می‌تواند سر سوزنی به روشن کردن وظایف کارگران و کمونیستها نزدیک شود.

توضیح این نکات در صفوف ما بهیچوجه تازگی ندارد. این نوع برخورد و تحلیل از تحولات انقلابی، سنت همیشگی حزب ما بوده است، و از همان ابتدا یکی از وجوه تمایز مارکسیسم انقلابی از جریان‌های دیگر، ارزیابی انقلاب ۵۷ بر این مبنا بود. در ادبیات ما این بحث آخرین بار در نقد رفیق منصور حکمت به وحدت کمونیستی (مقاله آناتومی لیبرالیسم چپ) و در مقابل متد دسته‌بندی انقلابها به دمکراتیک و سوسیالیستی به تفصیل و عمیقاً باز شده است. در آنموقع کسی تصور نمیکرد که روزی ناگزیر خواهیم شد همین بحث‌ها را، این بار در مقابل متد عقب مانده‌تر تقسیم انقلابها به "مردمی" و "توطئه" تکرار کنیم.

اما مساله در اینجا تنها شیوه برخورد و متدولوژی شناخت نیست. همانطور که مشکل چپ غیر کارگری ایران نیز این نبود. یکی از خواص سیاسی این متدولوژی بدر بردن بورژوازی از زیر تیغ حمله کارگران است.

## تحولات عراق و بورژوازی کرد

ظاهراً چنین مقدر شده است که در هر تقابل نظری میان کمونیسم و کارگری و چپ غیر کارگری، پای بورژوازی ملی بوسط کشیده شود. در انقلاب ۵۷ ایران باید سیاست "حمایت در عین انتقاد"، "برخورد دوگانه"، "حمله با نوک کند" و غیره به بورژوازی ملی نقد و افشا میشد، و امروز باید همین نوع برخوردها به بورژوازی ملی کرد

رفیق عبدالله مینویسد:

"من پشتیبانی کردن از این جنبش توده‌ای و قیام و آمل برحق و عادلانه مردم را وظیفه حتمی کمونیستها... تصور میکنم." و بعد اضافه میکند "در عین حال و از همان ابتدا باید عنصر سوسیالیستی و کارگری را در این جنبش توده‌ای تقویت کرد، به متمایز شدن، استقلال و رشد آن کمک نمود، و نیز از حرکات و شعارها و پلاتفرم‌های رادیکال و دمکراتیک در این جنبش پشتیبانی نمود. این‌ها مولفه‌های کلاسیک و اصولی برخورد به جنبش‌های توده‌ای است که من بدرستی در قطعنامه‌ها به آن اشاره کرده‌ام."

یکی از این مولفه‌های کلاسیک که در لیست فوق از قلم افتاده، و بخصوص در بررسی رویدادهای کردستان عراق اهمیت تعیین کننده‌ای پیدا می‌کند، نقد و افشاگری پیگیر نیروها و احزاب بورژوائی اپوزیسیون در جنبش‌های توده‌ای است. اما گویا در برخورد به بورژوازی "خودی" کرد باید با دقت و وسواس از کاربرد این اصل اجتناب کرد. و درعوض، آنطور که خواهیم دید، باید در فکر تمهیداتی برای "تنظیم مناسبات تفاهم آمیز" با او بود.

حقیقت آنست که تقویت و دفاع از صف مستقل کارگران اگر بخواهد از حد شعار و تعارف با طبقه کارگر فراتر برود، معنایی بجز افشای بورژوازی اپوزیسیون و مقابله با توهمات ناسیونالیستی در صفوف کارگران نمی‌تواند داشته باشد. قطعنامه اول نه تنها در این زمینه هیچ وظیفه‌ای برای کمونیستها قائل نیست بلکه بر عکس خود عامل ایجاد توهم نسبت به بورژوازی کرد است. معنا و مضمون سیاسی و عملی این قطعنامه نه دفاع از عنصر کارگری و سوسیالیستی بلکه تقویت عنصر بورژوائی و ناسیونالیستی در خیزش توده‌ای است.

در مقدمات قطعنامه درباره لشکر کشی و جنگ آمریکا، خیزش توده‌ای در عراق، مناسبات آمریکا با رژیم عراق، نسبتا به تفصیل توضیح داده شده، اما عملکرد و نقش بورژوازی کرد در این تحولات مطلقا مسکوت گذاشته شده است.

قطعنامه اعلام می‌کند که "هدف اساسی لشکر کشی و جنگ آمریکا در منطقه اعاده و تثبیت هژمونی امپریالیسم آمریکا در جهان بود." بسیار خوب. اما آیا رفیق عبدالله در این تردیدی دارد که اتحادیه میهنی کردستان و دیگر احزاب بورژوائی کرد مستقیما در خدمت این هدف قرار گرفتند؟ آیا بورژوازی کرد سیاست "وابسته کردن سرنوشت مردم کردستان و جنبش کرد به مصالح امپریالیستی" را که قطعنامه دوم به آن اشاره میکند از همان فاز اول شروع نکرده بود؟ آیا قطعنامه‌ای که ادعای "تقویت عنصر سوسیالیستی و کارگری" را دارد نباید این سیاست را پیگیرانه افشا می‌کرد؟ نباید توهمات ناسیونالیستی، که در اثر مجاهدت نیروهای بورژوازی کرد تا حد توهم به امپریالیسم ارتقا پیدا کرده بود، به مقابله بر می‌خاست؟

قطعنامه نه تنها این کار را نمی‌کند بلکه با تاکید بر جدا کردن فاز "جنگ امپریالیستی" از فاز "خیزش توده‌ها" عملکرد بورژوازی کرد در فاز اول را نادیده می‌گیرد تا نه آنطور که خود ادعا می‌کند خیزش مردم بلکه در واقع جنبش ناسیونالیستی در فاز دوم را لکه دار نکند. واقعیت آنست که اتحادیه میهنی کردستان و دیگر متحدینش در هر دو فاز بطور پیگیر و منسجمی یک سیاست را تعقیب کردند: سیاست تبدیل مردم و جنبش کردستان به زائده سیاستهای امپریالیستی. کسی که حساب این دو فاز را از یکدیگر جدا میکند عملا چشم کارگران را بر این واقعیت می‌بندد، و نه به استقلال کارگران بلکه عملا به تبدیل آنان به دنباله رو سیاست ناسیونال - امپریالیستی بورژوازی کرد کمک می‌کند.

این معنای عملی سکوت در مقابل سیاستهای بورژوازی کرد و تفکیک فازها، در بخش "نتایج سیاسی و عملی" قطعنامه آشکارتر می‌شود. اینجا دیگر صریحا بورژوازی کرد از رفیق عبدالله پیام پشتیبانی و همدردی دریافت می‌کند.

"برقراری ارتباط کمابیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون کرد عراقی و بویژه اتحادیه میهنی کردستان نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهادهایمان. تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و امکانات برای حال و آینده."

آیا صریح‌تر و روشن‌تر از این میتوان به سیاست "وابسته کردن سرنوشت مردم کردستان و جنبش کرد به مصالح امپریالیستی" مهر تائید زد؟ حتما رفیق عبدالله اعتراض خواهد کرد که "واضح است که من نه پشتیبانی از سیاستهای این اپوزیسیون، نه پشتیبانی از استراتژی جهانی، منطقه‌ای و داخلی آنها، بلکه برقراری روابط تفاهم‌آمیز و اظهار همدردی در قبال سرکوب رژیم عراق را در نظر دارم، از توضیح مواضع خودمان کسب امکانات و غیره صحبت می‌کنم، از برقراری ارتباط برای کمک به بقا و تداوم فعالیت‌مان در منطقه و برای پیشبرد بهتر سیاستمان در آنجا حرف می‌زنم..."

از کجا واضح است؟ شما قطعنامه‌ای نوشته‌اید که در آن مطلقا هیچ انتقادی به استراتژی جهانی، منطقه‌ای و داخلی اپوزیسیون بورژوائی کرد نشده سهل است، نامه رسمی همدردی و پشتیبانی هم برای او ارسال شده. آیا چنین سندی، هر نیتی که داشته باشید، بجز حمایت سیاسی از اپوزیسیون بورژوائی کرد معنای دیگری می‌تواند بدهد؟ رفیق عبدالله سعی می‌کند چنین وانمود کند که این بند قطعنامه برقراری ارتباط با اپوزیسیون کرد و کسب امکانات و غیره را مد نظر دارد. او توجیه مضمون صریحا راست و سازشکارانه اعلام همبستگی با اتحادیه میهنی کردستان، این اقدام دفتر سیاسی را شاهد می‌آورد که "در دوره‌ای که جنگ آمریکا علیه عراق شروع شده و ارتباط ما با رفقایمان در آنجا قطع گردیده بود، خود رفیق حکمت و نیز دفتر سیاسی از من خواستند که با اتحادیه میهنی ارتباط بگیرم و سعی کنم امکانات ارتباطی از آنها بدست آورم. آنموقع رفیق حکمت فکر نمی‌کرد که این کار سنت طبقاتی ما را در کردستان دود می‌کند و به هوا می‌برد."

بی شک الان هم کسی فکر نمی‌کند که ارتباط گرفتن با اتحادیه میهنی خلاف سنت ماست. آنچه این سنت را دود می‌کند و به هوا می‌برد اعلام همبستگی سیاسی با اتحادیه میهنی برای، و در واقع به بهانه، کسب امکانات است. از کی تا بحال ما این رسم را داشته‌ایم که برای احزاب و نیروها و دولتهای بورژوائی که با آنان مناسبات عملی و دیپلماتیک داریم نامه رسمی ابراز حمایت و همدردی بفرستیم؟ از کی تا بحال تنظیم مناسبات عملی با احزاب بورژوائی اپوزیسیون موضع‌گیریهای سیاسی ما را تحت تاثیر قرار داده و سر از قطعنامه‌های سیاسی ما در آورده است؟

بحث بر سر مناسبات عملی و مصالح تشکیلاتی نیست، بر سر اعلام همبستگی با نیروهای بورژوازی کرد، آنها در شرایطی است که این نیروها راس‌تترین و ضد کارگری‌ترین سیاستها را اتخاذ کرده‌اند. رفیق عبدالله در نوشته "تخطئه انقلاب..."، بحث نسبتا مفصلی دارد تحت عنوان "تنظیم مناسبات با نیروهای اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد چگونه باید باشد؟". خود همین عنوان بی اختیار این سوال را پیش می‌آورد که مگر چه شده است؟ روابط ما با اتحادیه میهنی بهم ریخته؟ تنش و اصطکاکای پیش آمده؟ کسی مناسبات تا کنونی را زیر سوال برده؟ و... واضح است که مساله هیچیک از اینها نیست. خود نویسنده نیز هیچ یک از این مسائل را طرح و بررسی نمی‌کند. وقتی مطلب را می‌خوانید متوجه می‌شوید که این عنوان در واقع پوششی است برای توجیه ضرورت اعلام پشتیبانی از سازمانهای ناسیونالیستی کرد. عنوان این مبحث در حقیقت باید این می‌بود که "چرا باید از سازمانهای ناسیونالیستی کرد حمایت کرد؟". رفیق عبدالله در این مبحث دارد پاسخ انتقادات

رفیق منصور حکمت را به این موضعگیری سازشکارانه قطعنامه اول را می‌دهد، و برای اینکه اصولاً قادر به این کار باشد، ناگزیر شده است که ابتدا بحث طرف مقابل را تحریف کند و به نقد برقراری مناسبات با این سازمانها تنزل بدهد. او دو سه صفحه را در ضرورت برقراری مناسبات تفاهم آمیز با اتحادیه میهنی سیاه می‌کند بی آنکه وارد اصل موضوع شود و به ما نشان دهد که چرا برای برقراری این مناسبات نوشتن نامه رسمی ابراز همدردی و پشتیبانی ضرورت دارد. و تازه اگر چنین است (که نیست) چرا باید چنین قیمتی برای ایجاد تفاهم با سازمانهای بورژوائی کرد پرداخت؟ این کدام امکانات غیر قابل صرف نظر کردن و کدام مصالح عالی تشکیلاتی است که این خاصه خرجی از جیب طبقه کارگر را ضروری می‌کند؟

رفیق عبدالله در اثبات ضرورت برقراری ارتباط با احزاب بورژوائی کرد از جمله چنین استلال می‌کند که "اساس سیاست ما در قبال تحولات داخلی عراق یعنی کمک به شکل‌گیری و تقویت جریانات کمونیستی و کارگری، کمک به تقویت جریانات کارگری مستقل، بدون آن دچار بیشترین اصطکاک می‌شود." اما مساله اینست که نفس اعلام پشتیبانی از اتحادیه میهنی کردستان و دیگر نیروهای بورژوائی کرد یعنی نقض عملی سیاست طبقه کارگر و سیاست تقویت جریانات کمونیستی و کارگری در تحولات اخیر. رفیق عبدالله برای جلوگیری از اصطکاک، سیاست کمونیستی را درجا متوقف کرده است.

برای اینکه موضوع روشن‌تر شود فرض کنید قطعنامه پیشنهادی رفیق عبدالله تصویب میشد و دفتر سیاسی طی نامه رسمی به اتحادیه میهنی و قیاده موقت و غیره از این نیروها اعلام حمایت و همدردی می‌کرد. اکنون همه می‌دانیم که این نیروها چه بلایی بر سر شوراهای کارگری و حرکت مستقل کارگران در شهر سلیمانیه و کرکوک و اربیل آوردند. آیا با اعلام حمایت حزب کمونیست از این احزاب، بخصوص با توجه به نفوذ و محبوبیت ما در میان کارگران و زحمتکشان کردستان عراق، ما سلاح کاربری بدست بورژوازی کرد برای توهم پراکنی به نفع خود و مقابله با جنبش شورائی نداده بودیم؟ آیا اتحادیه میهنی در اعلام "شورا پورا مالیده" از رادیویش نامه حمایت آمیز ما راهم با صدای بلند نمی‌خواند و آنرا دلیلی بر مشروعیت و حقانیت اقدامات ضد کارگری خود قلمداد نمی‌نمود؟ آیا آنموقع حتی عقب مانده‌ترین کارگران این عذر بدتر از گناه را از رفیق عبدالله می‌پذیرفتند که منظور ما "کسب امکانات" و "یافتن دوستانی در میان دولتمردان و کار بدستان آینده بوده است" و نه تقویت بورژوازی درمقابل شما؟ رفیق عبدالله اظهار خوشحالی می‌کند که کمیته رهبری کومه‌له سیاست او را در پیش گرفته است. اگر واقعا اینطور باشد حزب ما نیز از تف و لعنتی که امروز کارگران کردستان نثار اتحادیه میهنی و جبهه "بره" می‌کنند بی نصیب نمانده است.

البته رفیق عبدالله معتقد است که "به نیروهای اپوزیسیون کرد، تا جائیکه در مقابل رژیم عراق و سرکوب وی قرار گرفته‌اند، باید ملایم‌تر برخورد کرد و نوک تیز حمله را نه روی آنها بلکه روی رژیم عراق قرار داد... بر عکس به نسبتی که آنها در مقابل حرکت کارگران و زحمتکشان، در مقابل ابتکارات توده‌ای و جریانات رادیکال و سوسیالیستی قرار می‌گیرند، باید نوک تیز حمله را متوجه آنها کرد." بنابراین ممکن است گفته شود که اعلام همدردی و پشتیبانی متعلق بدوره برخورد ملایم بوده است، زمانیکه جبهه بورژوازی کرد در مقابل شوراهای ایستاد باید با نوک تیز حمله بسراغشان رفت. اما مشکل اینجاست که بورژوازی این بازی با نوک حمله را قبول ندارد. اولاً همیشه نوک تیز حمله‌اش را بطرف کارگران نشانه رفته است. مثلاً در همین دوره‌ای که ما مشغول برخورد ملایم به او بودیم، در صف امپریالیسم و جنگ و هژمونی طلبانه او و در برابر طبقه کارگر جهانی ایستاده بود. ثانیاً از برخورد ملایم ما سوء استفاده می‌کند و آنرا بر علیه کارگران بکار می‌گیرد و باین ترتیب وقتی نوبت به نوک تیز حمله ما می‌رسد، آنرا کند می‌کند و بی اثر می‌سازد. ثالثاً تعیین نسبت مقابله او با کارگران" کار مشکلی است. مثلاً رفیق عبدالله حتی بعد از شکست خیزش توده‌ای و فاجعه آوارگی مردم کرد که امروز "به یمن رفقائی که از کردستان آمده‌اند" می‌دانیم بورژوازی کرد چه نقش ارتجاعی و کثیفی در ایجاد این مصائب داشته، هنوز معتقد نیست که این نسبت به حد کافی رسیده باشد وگرنه در قطعنامه دوم خود دربند مربوط به نقد ناسیونالیسم کرد هشدار نمی‌داد که این نقد "نباید موجب برداشتن نک تیز حمله از

روی رژیم عراق و نیز از روی سیاست امپریالیستی شود و یا آنرا کم‌رنگ کند. اما از سوی دیگر کارگران و فعالین جنبش شوراها که می‌نویسند "کاش می‌شد به این آقایان بورژواهای ناسیونالیست ورشکسته، به این خوکهای کثیف و بی غیرت گفت که بی زحمت راهتان را بگیرید و زحمتتان را از سر این مردم کم کنید و بگذارید خودشان تصمیم بگیرند" (به نقل از جزوه یک فعال جنبش شوراها از کردستان عراق سخن می‌گوید) ظاهراً متوجه نیستند که نسبت تقابل بورژوازی با آنها هنوز بحد کافی نرسیده و نباید با این شدت نوک تیز حمله‌شان را روی بورژوازی خودی بگذارند.

فرمول "نقد بورژوازی کرد به نسبت تقابلش با کارگران" ممکن است به کار تنظیم مناسبات تشکیلاتی بیاید، اما در مبارزه طبقاتی دردی از کسی دوا نمی‌کند.

### شکست خیزش توده‌ای و سرزنش بورژوازی اپوزیسیون

موضع‌گیری راست و سازشکارانه قطعنامه اول نسبت به بورژوازی کرد، بعد از شکست خیزش توده‌ای، به سرزنش و نقد احزاب ناسیونالیستی در سند دوم تبدیل می‌شود. در قطعنامه دوم اعلام می‌شود که: "این رهبری سنتی (احزاب ناسیونالیستی) از مدتها پیش در تلاش بند و بست با امپریالیسم بود و در تحولات اخیر نیز بدنبال آن بود که در نظم نوین جهانی آمریکا جایی برای خویش پیدا کند."

کارگران حق دارند از رفیق عبدالله سؤال کنند که چرا اینرا حالا می‌گوئید؟ چرا در قطعنامه اول شما هیچ اشاره‌ای به بند و بست که از مدتها پیش در جریان بوده است وجود ندارد؟

پاسخ رفیق عبدالله باین سوال تنها می‌تواند این باشد که "شکست خیزش توده‌ای" باعث این تغییر روش او نسبت به بورژوازی کرد شده است. چون در فاصله بین قطعنامه اول و دوم بجز این، تغییر دیگری در سیر تحولات رخ نداده است. اگر خیزش توده‌ای به نتیجه می‌رسید همانطور که رفیق عبدالله در دفاعش از بند کذائی پشتیبانی و همدردی با اپوزیسیون کرد خاطر نشان می‌کند "ما بلافاصله این سازمانها را در قالب مقامات و کاربدستان کردستان عراق می‌دیدیم" و در اینصورت بنظر رفیق افشای موضع‌گیری امپریالیستی بورژوازی کرد نیز با مصالح تشکیلاتی ما مغایرت داشت و ضرورتی پیدا نمی‌کرد.

رفیق عبدالله در ادامه جملات فوق می‌نویسد "در جریان جنبش اخیر نیز این رهبری سنتی نشان داد که نه قادر و نه مایل است که به توده‌های مردم و به مبارزه و بسیج آنها اتکا کند، بلکه برعکس به نوبه خود شرایط این را که ملت کرد قربانی توطئه‌گری‌های امپریالیستی قرار بگیرد تسهیل کرد. بطور کلی ناسیونالیسم کرد در دوره اخیر مظاهر رادیکال خود را هر چه بیشتر از دست داده است و جدائی هرچه بیشتری با منافع واقعی توده‌های زحمتکش ملت کرد پیدا نموده است. رویدادهای اخیر این واقعیات را، متأسفانه بقیمت رنج و محنت عظیم توده‌های میلیونی مردم کرد در عراق، نشان داده است."

اما برای درک این واقعیات نیازی به پرداختن این قیمت نبود. مدتها قبل از شکست و حتی آغاز جنبش کردستان، ناسیونالیسم کرد با قرار گرفتن در صف امپریالیسم نشان داد که از مظاهر رادیکال بطور کلی خالی شده است. این واقعیت را از رنج و محنت عظیم توده‌های عرب در جریان جنگ خلیج هم می‌شد فهمید. توده‌های عرب نیز قربانی سیاستهای امپریالیستی شدند و ناسیونالیسم کرد این شرایط را نیز تسهیل کرد.

این واقعیات در نقد رفیق عبدالله به ناسیونالیسم کرد، جایی ندارد. برخورد رفیق عبدالله به ناسیونالیسم کرد از چهارچوب رابطه آن با ملت کرد فراتر نمی‌رود. بزعم او بورژوازی خودی را باید در چهارچوب ملت خودی ارزیابی



کرد. یا این بورژوازی دارد علیه دولت مرکزی و برای حق تعیین سرنوشت می‌جنگد و ازینرو مستحق برخورد ملایم و دریافت پیام همبستگی است، یا از منافع توده‌های زحمتکش کرد فاصله گرفته که باید، تازه آنهم بعد از سنجش نسبت تقابل‌اش با زحمتکشان، مورد انتقاد قرار بگیرد. و البته در همه حال باید مواظب بود که زیر نوک تیز حمله ما قرار نگیرد. در همه حال مساله ما نه پیشبرد مبارزه طبقاتی با این بورژوازی بلکه "تنظیم مناسبات" با آنست.

این نقد کارگری از بورژوازی کرد نیست، نقد ناسیونالیستی آنست. لابد رفیق عبدالله باز اعتراض می‌کند که من از نقد سوسیالیستی صحبت کرده‌ام. من گفته‌ام که لازمست:

"همچنین نقدی سوسیالیستی بر روی ناسیونالیسم کرد و استراتژی و افق سیاسی آن گذاشته شود. این افق سیاسی از یک طرف عبارت از سیاست وابسته کردن سرنوشت مردم کردستان و جنبش کرد به مصالح امپریالیستی است و از طرف دیگر بمعنای عدم اتکا آن به مردم و به ابتکارات مستقیم آنها، بلکه برخورد به توده‌ها بعنوان سیاهی لشکر، برگی برای معامله و یا ابزار تبلیغاتی است و در یک کلام با مصالح حقیقی توده‌های زحمتکش ناهمخوان است.

در عین حال باید توجه داشت که نقد ناسیونالیسم کرد نباید موجب برداشتن نوک تیز حمله از روی رژیم عراق و نیز از روی سیاست امپریالیستی شود و یا آنرا کم رنگ کند."

ابتدا باید گفت این وسواس بدر بردن ناسیونالیسم از زیر تیغ حمله کارگران دیگر تردیدی در این باقی نمی‌گذارد که اصل مساله نه ملاحظات دیپلماتیک و عملی - تشکیلاتی است و نه نسبت مقابله سازمانهای اپوزیسیون با کارگران. اگر واقعا معضل ملاحظات دیپلماتیک بود، همین وسواس باید در مورد رژیم عراق نیز بخرج داده می‌شد. و اگر مشکل این بود که اتحادیه میهنی به اندازه کافی مقابل کارگران قرار نگرفته که دیگر معلوم نیست چه جنایتی بدتر از فروختن آنها به مصالح امپریالیستی باید مرتکب شود تا ما بالاخره نسبت مقابله را کافی بدانیم. خیر، مساله اینها نیست. مساله این است که در هر حال اتحادیه میهنی و شرکا هرچه کنند و هر موضعی بگیرند بالاخره رهبران جنبش ملی کردستان اند، "از خودمان اند"، و با سازمانهای مشابه "غیر خودی" که آنها هم جنبش مردم خود را به مصالح امپریالیستی فروخته اند، حتی قابل قیاس هم نیستند. نفس مقایسه آنها با مجاهدین افغان و یا کنترا و اونیتا کفر تلقی می‌شود. ناسیونالیسم کرد را هیچوقت زیر تیغ تیز حمله نمی‌شود قرار داد، همانطور که کارد هیچوقت دسته خودش را نمی‌برد.

اما گذشته از این نکته، این شیوه انتقاد از ناسیونالیسم فقط در اسم با انتقاد سوسیالیستی مشابه است. نقد سوسیالیستی به ناسیونالیسم کرد نمی‌تواند در چهارچوب جنبش کرد و مصالح توده‌های ملت کرد محدود بماند. این انتقاد از سترونی و ناتوانی ناسیونالیسم در درون جنبش ملی است. شکوه ناسیونالیسم چپ، که معتقدست باید به توده‌ها اتکا کرد و وارد بند و بستهای امپریالیستی نشد، از ناسیونالیسم راست و سر سپرده به امپریالیسم است. بهمین دلیل است که این نقد تنها موقعی می‌تواند خود را ابراز کند که ناسیونالیسم راست بودن خود را (عدم اتکا به توده‌ها و غیره) در درون جنبش خودش نشان داده باشد. حتی وارد شدن این ناسیونالیسم در جبهه ارتجاع و بند و بست با امپریالیسم باید در درون جنبش ملی تاثیرات منفی‌اش قابل مشاهده باشد تا بتوان علیه‌اش صحبت کرد. جنبش توده‌ای در کردستان عراق پا گرفته و شکست خورده است و در نتیجه حالا می‌شود از ناسیونالیسم انتقاد کرد. حالا می‌شود ناگهان بیاد آورد که ناسیونالیسم کرد با امپریالیسم بند و بست کرده بوده است.

این بهیچوجه غیر ممکن نبود که بند و بست ناسیونالیسم کرد با امپریالیسم به نتیجه می‌رسید و ناسیونالیسم کرد به قدرت رانده می‌شد و یا آنطور که خود رفیق عبدالله درنوشته‌اش محتمل می‌داند، به نوعی خود

مختاری می‌رسید. در این صورت نه آمریکا به امر کرد خیانت کرده بود، و نه ناسیونالیسم کرد در اتکایش به امپریالیسم مرتکب اشتباه محاسبه شده بود، و نه زحمتکشان کردستان این مصائب عظیم را متحمل شده بودند. جنبش پیروز شده بود، اما بدون شک این "پیروزی" سرنوشت مردم کرد را بمراتب بیش از اکنون که جنبش شکست خورده است به مصالح امپریالیستی آمریکا گره می‌زد.

با اینهمه در این حالت، یعنی احتمال بقدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد که یکی از پیش فرضهای قطعنامه اول و بویژه، طبق استدلال خود رفیق عبدالله در نوشته "تخطئه انقلاب..."، یکی از دلایل ضرورت ارسال پیام پشتیبانی برای این سازمانهاست، از انتقادات رفیق عبدالله به ناسیونالیسم هیچ چیز باقی نمی‌ماند، و اصولاً علتی برای ابراز پیدا نمی‌کرد. در این شرایط همان قطعنامه اول کافی بود و دیگر نیازی به صدور قطعنامه دوم و افشای بند و بست اپوزیسیون کرد با امپریالیسم وجود نداشت. در اینجا نیز، همانطور که بارها تاریخ نشان داده است، جنبش ناسیونالیستی با پیروزی اش مرز بین چپ و راست در درون خود را از میان برمی‌داشت.

اما انتقاد سوسیالیستی از ناسیونالیسم کرد، بر نقد و افشای تقابل آن با منافع طبقاتی کارگران در کل تحولات خلیج مبتنی است. اساس انتقاد کارگران، کرد و غیر کرد، به سازمانهای ناسیونالیستی کرد این است که این سازمانها در تحولات خلیج در صف ارتجاع جهانی قرار گرفتند. این انتقاد با سرنوشت جنبش توده‌ای در کردستان و عملکرد ناسیونالیسم در این جنبش تیز و کند نمی‌شود و برای افشای بورژوازی کرد منتظر نتیجه این جنبش نمی‌نشینند. یک جزء لازم این انتقاد افشای خود این شیوه برخورد ناسیونالیسم چپ نیز هست. قطعنامه‌های رفیق عبدالله مهتدی باین نقد سوسیالیستی حتی نزدیک هم نمیشود. فقط نامی از نقد سوسیالیستی ناسیونالیسم کرد برده شده تا تحت آن انتقادات ناسیونالیسم چپ به ناتوانی‌های ناسیونالیسم رسمی فرموله و بیان گردد. قطعنامه‌های رفیق عبدالله نه بیانگر نقد سوسیالیستی به ناسیونالیسم، بلکه خود یکی از موضوعات مورد این انتقادند.

بورژوازی کرد، از آغاز بحران خلیج تا به شکست کشیده شدن جنبش توده‌ای در کردستان، سیر حرکت منسجمی داشت: از کاخ سقید آغاز کرد و به حفظ نظم در شهرهای کردستان کنار نیروهای انتظامی صدام ختم نمود. در این میان ناسیونالیسم چپ نیز که از اعلام همبستگی با نیروهای اپوزیسیون بورژوائی شروع کرد و از نقد ناتوانی آنها در جنبش ملی جلوتر نرفت، کارنامه درخشان تری نداشت. نقد کارگری از ناسیونالیسم در تحولات اخیر باید کل این سیر حرکت ناسیونالیسم چپ و راست را در آن واحد زیر نوک تیز حمله خود قرار دهد.

## حکمت سیاسی فغان از توطئه‌های خیالی دفتر سیاسی

نشته "تخطئه انقلاب..." مشحون است از برچسب‌زنی‌ها و اتهامات غیر سیاسی به دفتر سیاسی و رفیق منصور حکمت. نویسندگان براحتهی و با یک گردش قلم از پاپوش دوزی و پرونده سازی تا عوام فریبی و فضا سازی برای تصفیه حسابهای تشکیلاتی و غیره را به منصور حکمت و دفتر سیاسی نسبت می‌دهد و حتی ذره‌ای هم احساس بی‌پرنسیبی و عذاب وجدان نمی‌کند. برای من شخصا این جنبه نوشته رفیق عبدالله درد آور بود. من در دور قبل مباحثات از نزدیک شاهد بودم که چطور رفیق در برابر لجن پراکنی‌های مشابهی از سوی جناح راست ناسیونالیستی می‌ایستاد و از رفیق منصور حکمت دفاع می‌کرد. در آنموقع حتی تصور اینکه روزی همین اتهامات و برچسب‌زنیها از زبان رفیق عبدالله خارج شود در ذهن کسی نمی‌گنجید. ظاهراً این گفته درست است که سیاست پدر و مادر ندارد.

متأسفانه امروز شاهد نزول بحث‌های رفیق تا سطح عقب مانده ترین افراد مخالف دفتر سیاسی در حزب هستیم. افرادی که دوره قبل مباحثات تا کنون در حزب می‌چرخند و چون دون کیشوت از حمله به شیخ توطئه تصفیه و

اخراج احساس قدرت و مجاهدت می‌کنند. این مجاهدین امروز نماینده و سخنگوی خود را پیدا کرده‌اند. عبدالله مهتدی برجسب‌ها و اتهاماتی را بطرف منصور حکمت پرتاب می‌کند که مشغولیت دیرینه اینها بوده است. رفیق عبدالله شاید سیاسی‌تر از آنست که متوجه این مشابهت نشده باشد. و اصولاً اگر متوجه نبود شاید اصلاً چنین لحنی در حمله به دفتر سیاسی بکار نمی‌برد و انتقادات رفیق منصور را به توطئه تصفیه تشکیلاتی منصوب نمی‌کرد. به نظر من رفیق عبدالله نه واقعا به اتهاماتی که وارد کرده معتقد است و نه از سر عصبانیت و رنجش دست باین کار زده است. فریاد تظلم خواهانه رفیق عبدالله از دست پرونده سازیه‌ها و پاپوش دوزی‌های دفتر سیاسی یک موضع‌گیری سیاسی درون تشکیلاتی از جانب اوست. موضعی که هدف آنرا گردآوری نیرو در برابر منصور حکمت و دفتر سیاسی تشکیل می‌دهد. این در واقع پیام همبستگی رفیق عبدالله به ناسیونالیسم راست، در درون تشکیلات است.

۲۶ اوت ۹۱

# فقط دوگام به پس

درباره رویدادهای کردستان عراق و نظرات  
رفیق مهتدی در مقاله "تخطئه انقلاب ..."

منصور حکمت

نوامبر ۹۱

## فهرست

۲۳۵	..... توضیح
۲۳۷	..... مقدمه: یک قضاوت کلی
۲۳۹	..... اختلاف به روایت عبدالله مهتدی
۲۳۹	..... یک تصویر وارونه
۲۴۲	..... تحولات کردستان عراق: دو راهی حق و باطل
۲۴۳	..... ۱ - کدام آمریکا، کدام کنتررا؟
۲۴۴	..... ۲ - "تحریک ناسیونالیسم"
۲۴۸	..... قیام مردمی .
۲۵۰	..... قیام به معنی خاص
۲۵۳	..... درباره شوراها.
۲۵۴	..... جایگاه شوراها در تبیین رفیق مهتدی
۲۶۰	..... برخورد به اپوزیسیون ناسیونالیست کرد
۲۶۵	..... "اردوگاه ما، اردوگاه شما"
۲۶۷	..... دفاع پوپولیستی از ناسیونالیسم
۲۷۱	..... بازهم درباره دو فاز
۲۷۴	..... چرا دفتر سیاسی در مورد "فاز دوم" قطعنامه صادر نکرد؟
۲۷۶	..... بازهم درباره موضعگیری در مورد بحران خلیج
۲۸۷	..... درباره شیوه بحث .
۲۸۷	..... ۱ - رژه اعلیحضرت‌ها .
۲۹۱	..... ۲ - تاریخ تراشی و شخصیت پردازی
۲۹۳	..... ۳ - پلمیک سیاسی یا مبارزه انتخاباتی
۲۹۳	..... ۴ - شبح همیشه در دسترس استالینیسیم
۲۹۵	..... موخره: محتوای واقعی اختلافات
۲۹۹	..... سیاست و شخصیت‌ها

## توضیح :

بخش اعظم این مقاله قبل از پلنوم بیستم نوشته شده و بعد از یک وقفه طولانی بعد از پلنوم تکمیل شده است. در طرح اول میخواستیم پس از پاسخ جدلی به مقاله رفیق مهتدی بخشی را به بحث اثباتی تفصیلی ای در رابطه با رویدادهای منطقه و همینطور ریشه‌های این اختلاف در حزب کمونیست ایران اختصاص بدهیم. با توجه به اتفاقات بعدی در حزب بدلائل مختلف از این طرح صرفنظر کردم. با اینحال فصلی را، نه به تفصیلی که قبلا مورد نظر بود، در مورد این جنبه‌های مساله بصورت موخره در انتهای مطلب اضافه کرده‌ام. بعلاوه تصور میکنم در نقد نظرات و نوشته‌های رفیق مهتدی به اندازه کافی نظر اثباتی خود را در قبال جنبه‌های مختلف رویدادهای منطقه منعکس کرده‌ام.

در نوشتن پاسخ رفیق مهتدی برای من یک دشواری معین وجود داشته است. مقاله "تخطئه انقلاب" تبیین واقعی رفیق مهتدی از مسائل مورد بحث نیست. رفیق در این مقاله از تبیین ناسیونالیستی پیشین خود در یک قالب پوپولیستی دفاع میکند. این پوپولیسم اضافی و عاریه است. مانند کل کاربست پوپولیسم، در این مورد هم این قالب "خلقی" و "مردمی" قرار است به افق طبقاتی مشخصی، یعنی ناسیونالیسم، ظاهر انقلابی و رادیکال بدهد. در نقد "تخطئه انقلاب" من ناگزیر بوده‌ام هم این پوپولیسم عاریه و هم ناسیونالیسم واقعی پشت آن را نقد کنم. بنابراین بخش زیادی از این نوشته نقدی است بر نظراتی که از نقطه نظر صاحب آنها هم جدی نیست. آژیتاسیون پوپولیستی ای که بدنه اصلی "تخطئه انقلاب" را تشکیل میدهد گرد و غباری است که قرار است ناسیونالیسم واقعی نوشته‌ها و قطعنامه‌های قبلی رفیق مهتدی را از دید منتقد مارکسیست مخفی نگاهدارد.

اگر "تخطئه انقلاب" برای تغییر ریل بحث واقعی نوشته شده، چرا من به این تفصیل به آن پرداخته‌ام؟ به این دلیل که:

اولا، "تخطئه انقلاب" مشحون از تصویرسازی‌ها، تحریفات و اتهامات سیاسی و غیر سیاسی به حزب معین، رهبری حزبی معین و اشخاص معینی است. ناروایی که روی کاغذ آمده است بنظر من باید حتما روی کاغذ هم جواب بگیرد. ما شخصیت‌های زنده یک حرکت سیاسی معین هستیم. بیانات ما هرقدر سطحی یا عمیق و صمیمانه یا مغرضانه باشد، ماتریال دست اول برای قضاوت اجتماعی و تاریخی این جریان است. هرکس بعنوان شرکت کننده مستقیم در حزب کمونیست هر حکمی راجع به این پدیده بدهد، من بعنوان یک شرکت کننده دیگر خود را موظف میدانم روایت خود را در مقابل آن بدهم. شاید کسی نه آن روایت و نه این را امروز نخواند. اما به سهم خود اجازه نمیدهم کسی روزی جایی حزب کمونیست ایران، دفتر سیاسی حزب، و آدمهایی را که در این حزب فعالیت کرده‌اند را تنها بر مبنای نوشته‌هایی نظیر "تخطئه انقلاب" قضاوت کند. میخواهم از امروز تا هزار سال دیگر اگر کسی خواست این تجربه کمونیستی مشخص را لوٹ کند، آنها که برای این تجربه ارزش قائلند دست خالی نباشند و تحریف تاریخ این حزب، و به این اعتبار کمونیسم، ساده نباشد. من جواب "تخطئه انقلاب" را در درجه اول برای خواندن کسی ننوشته‌ام. برای خود مقاله "تخطئه انقلاب" نوشته‌ام. بگذارید ناگزیر باشند همیشه آن نوشته را با جوابش دست مردم بدهند.

ثانیا، این جدل علیرغم ائتلاف انرژی‌ای که همراه داشته به من امکان داده است تا به سهم خود تلاش کنم نوع مشخصی از کمونیسم را بشناسانم. بنظر من مطالعه این نوشته، بخصوص با فرم جدلی‌ای که دارد، کمک میکند نه فقط نظرات ما در قبال رویدادهای خاورمیانه بهتر درک شود، بلکه همچنین زوایایی از بحث کمونیسم کارگری بیشتر باز بشود.

## مقدمه: یک قضاوت کلی

همانطور که گفتم "تخطئه انقلاب..." از لحاظ محتوای نظری چیز زیادی در بر ندارد. به دو موضوع اصلی، که رفیق مهتدی آنها را بعنوان اختلافات سیاسی خود با من و دفترسیاسی بر می‌شمارد، یعنی ادعای تخطئه انقلاب مردمی کردستان توسط ما و نقص ادعایی موضع ما روی جنگ خلیج مبنی بر مسکوت گذاشتن تقابل دولت عراق و مردم و کارگران و زحمتکشان این کشور، برخورد علی الظاهر تئوریک تر و کلی تری صورت گرفته است. در هردو مورد، صرفنظر از تحریف و تنزل مساله، با تبیین تئوریک ضعیفی هم روبروئیم. بحث رفیق مهتدی در مورد موضوع اول، دفاع کمونیستها از قیام مردمی، عمیقا پوپولیستی است. در مورد دوم، مساله برخورد به عراق در بحران خاورمیانه، "تخطئه انقلاب" حاوی یک موضع اساسا مصلحت طلبانه و فاقد استخوانبندی تئوریکی و پرنسیپی روشنی است.

بخش عمده نوشته، و کلیت آن شامل این دو موضوع تئوریک تر هم، بیشتر یک کمپین انتخاباتی در ممالک اسلامی را به ذهن می‌آورد. خیر و شر و فرشته و شیطان در سنگرهای متعدد در برابر هم ایستاده‌اند. در یک سو نیات پاک، درایت، حزم، ذهن باز، عقل سلیم، عشق به مردم و خلاصه همه خصائل تحسین برانگیز و در سوی دیگر اغراض پلید، نفهمی، لاقیدی، تحجر، بی منطقی و دشمنی با توده‌ها و خلاصه هرچه مایه بیزاری است قرار گرفته‌اند. در باره این نگرش و این شیوه در مجادلات سیاسی در بخش جداگانه‌ای صحبت می‌کنم. اینجا به همین اکتفا می‌کنم که چنین چهارچوبی نه آگاهی بلکه نفرت و محبت ایجاد می‌کند و نه بر عقل و یا انتخابهای سیاسی افراد بلکه بر تعصبات از پیشی آنها سرمایه‌گذاری می‌کند. این شیوه‌ای است عقب مانده و فقط به عقب ماندگی خدمت می‌کند. آنچه در "تخطئه انقلاب" قرار است مردود اعلام بشود نه فقط نظرات سیاسی من بلکه همچنین خود من بعنوان یک فرد است. نوشته رفیق مهتدی بطرز غیر قابل دفاعی شخصی و آلوده به تحریک است. میدانم که کسانی خواهند گفت و شاید فی الحال گفته باشند که تقصیر از خود منصور حکمت است چرا که "او شروع کرد". شروع جدل و اعلام اختلاف صریح کار من بود. این روشن است. اما هرکس بدور از علقه‌ها و تعصبات از پیشی به متن نوشته قبلی من و "تخطئه انقلاب" نگاه کند این را می‌فهمد که در نوشته من پای عبدالله مهتدی بعنوان یک شخص اصلا به میان کشیده نشده بود. من نظر سیاسی او را در سه نوشته معین، و فقط همان سه نوشته، نقد کردم. من گفته‌ام این بیانات ناسیونالیستی است. به اینکه عبدالله مهتدی چه کسی است، دیروز چه کرده و فردا چه می‌کند، چه نیات و اغراض و نقشه‌هایی دارد، از قولش چه نقل می‌کنند، آدمی است خوب یا بد، و غیره کاری نداشته‌ام. من نظرات مکتوب اخیر او را ناسیونالیستی خوانده‌ام و خود این تفسیر است که با هر لحن هم که نوشته شود (و از جمله با لحن کاملا غیر شخصی نوشته من) برای او و رفقای که به او تعلق خاطر سیاسی و شخصی دارند تند محسوب می‌شود. در مقابل، "تخطئه انقلاب" عزم کرده است که تصویر بد و زنده‌ای هم از خود منصور حکمت بدست بدهد. مبنای این تصویر هم نه فاکت‌ها و عینیات، بلکه حدس و گمان‌ها، القای شبهه‌ها، نقل از شاه‌هیات، و متاسفانه حتی صحنه‌سازی‌ها و نقل قول‌پردازی‌هایی است که بیشتر تخیلات بیمارگونه گروه فشار کرد در سوئد و آلمان را به یاد انسان می‌آورد.

در پاسخ به "تخطئه انقلاب" من کمابیش ساختمان خود این نوشته را دنبال می‌کنم. بحث اثباتی من نمیتواند حول پاسخ به این نوشته بیان شود زیرا این نوشته کلا درباره اختلاف اساسی من با نظرات اخیر رفیق مهتدی، و دلالتی که این نظرات را ناسیونالیستی میدانم، ساکت است. (در موخره این مطلب به رئوس این اختلافات

اشاره کرده‌ام). چهارچوب "تخطئه انقلاب" همچنان مساله کرد و جنبش کردستان و بطور کلی رویدادهای "پس از خاتمه جنگ آمریکا و عراق" است. ناسیونالیسم نظرات رفیق مهتدی البته در همین چهارچوب محدودتر هم قابل مشاهده و توضیح است. اما همانطور که در جزوه قبلی گفتم، کل شیوه‌ای که این تجربه را از چهارچوب جهانی‌اش جدا میکند و لاجرم رابطه متقابل این رویدادها با تحولات جهانی را ندیده می‌گیرد ناسیونالیستی است.



## اختلاف به روایت عبدالله مهتدی

همانطور که گفتم "تخطئه انقلاب" به دو اختلاف اصلی میان رفیق مهتدی با ما اشاره میکند. اول، "ارزیابی از تحولات کردستان عراق بدنبال تمام شدن جنگ خلیج و شیوه برخورد ما به آن" است. و دوم "نقص موضع دفتر سیاسی در جنگ خلیج" که در آن باید "به رژیم عراق هم برخورد میشد". این روایت رفیق مهتدی از اختلاف اصلی اش با ماست.

### یک تصویر وارونه

طرح این اختلاف با جار و جنجال زیادی در مورد طفره رفتن ما از برخورد به آن همراه است. از ابتدا تا انتهای نوشته بارها با جملاتی نظیر اینها روبرو میشویم:

"یکی از نکات آزار دهنده در این جزوه (یعنی جزوه من) گریز از طرح و بحث موضوع مورد اختلاف یعنی اینست که..."

"این گریز از وارد شدن به اصل موضوع در سرتاسر جزوه خود را نشان میدهد"  
"بجای پرداختن به اصل موضوع مورد اختلاف به آسمان و ریسمان چنگ انداخته میشود"  
"بحث فقط بر سر رنج و آوارگی میلیونی نیست، اینکه موضوع مورد اختلافی را تشکیل نمیدهد"

"اما موضوع مورد اختلاف مصائب و آوارگی نیست، ماهیت خیزش توده‌ها و روش برخورد ما به آن است"

"این مساله پرده استتار و یا بهتر بگویم گرد و خاکی است که توجه را از مساله اصلی و اختلاف اصلی ... منحرف میکند"

در کنار این اشارات مکرر به "موضوع مورد اختلاف" و "طفره رفتن" من از بحث درباره آنها، ما یک تکیه کلام دیگر را هم شاهدیم و آن "گفته‌ام"ها و "گفته‌ام و نوشته‌ام"ها و "میگویم و مینویسم"های متعددی است که مقاله را انباشته است. مجموع اینها یک تصویر وارونه از فضای بحث و عملکرد طرفین بدست میدهد. کسی که کمی دورتر ایستاده باشد تصور میکند که مباحثات مفصلی قبلا صورت گرفته که طی آن رفیق عبدالله مهتدی بارها اختلافات خود با دفتر سیاسی را تبیین و مدون کرده است و من یا دفتر سیاسی تن به بحث درباره آنها نداده‌ایم. اینجا دیگر اردوی خیر دارد برای خود اساطیر میسازد. سابقه‌ای از مجاهدت‌های سیاسی و نظری در مقابل من یا دفتر سیاسی از هیچ تراشیده میشود. چنین مجاهدت‌هایی وجود خارجی نداشته‌اند.

خواننده جزوه قبلی من بسادگی متوجه میشود که چگونه آنجا ضمن توضیح اختلاف خودم با نوشته‌های رفیق مهتدی، که رفیق در آنها کوچکترین اشاره صریحی به اختلاف با من یا دفتر سیاسی نکرده است، عینا همین دو موضوع را بعنوان بیان پوشیده و بدون صراحت اختلاف رفیق مهتدی با دفتر سیاسی از زیر بحث "جنبش توده‌ها لکه دار نشود" و "فضای رادیو تغییر کند" کمابیش کشف کرده‌ام. و از جمله بهمین دلیل از رفیق محمد شافعی کارت زرد گرفته‌ام که چرا "امتداد فکر" رفیق مهتدی را نقد کرده‌ام. امروز معلوم شده که آن افکار همان امتدادها را داشته‌اند. "تخطئه انقلاب" اولین نوشته‌ای است که در آن رفیق مهتدی از اختلاف با دفتر سیاسی در مورد موضوعات فوق سخن گفته است. حال من بجای اینکه بابت شم سیاسی و مهارت در علائم شناسی و خواندن میان سطور آفرین بشنوم (که البته مهارتی است که هرکس مثل من در

کلنجر روزمره با متدولوژی "سکوت امروز یعنی طلبکاری فردا" بوده باشد دو هفته ای کسب میکند) با اتهام طفره رفتن از بحث حول اختلاف اصلی ایشان با خودم روبرو می‌شوم. در کل پوشه "نوشته‌ام" های رفیق مهتدی فقط همین دو پاراگراف دو پهلو را در مورد اختلاف با دفتر سیاسی پیدا می‌کنیم.

اما در پرونده "گفته‌ام" ها هم چیز زیادی پیدا نمی‌کنیم. کسی سمینار و سخنرانی‌ای که در آن اختلافی با د.س و من در مورد هریک از دو موضوع فوق ذکر شده باشد بیاد نمی‌آورد. در مورد مساله اول، یعنی برخورد با تحولات کردستان عراق، فقط جلسه کوتاه توضیح قطعنامه اول ایشان به د.س و رفقا حمید تقوایی و ناصر جاوید را داریم که در نوشته قبلی به آن اشاره کردم. در آن جلسه این موضوع بعنوان موضوع یک اختلاف اصلی میان ایشان و دفتر سیاسی یا من عنوان نشد و کلا جلسه حالت بقیه مواردی را داشت که ملاحظاتی در مورد یک نوشته مطرح می‌شود به این امید که نویسنده برای مثال آنها را در متن اصلاح شده‌ای ملحوظ کند (کما اینکه در نوشته دوم اصلاحاتی در جهت نظر د.س، از جمله حذف اعلام همبستگی با نیروهای جبهه کردستان، بعمل آمد). در جلسه‌ای که همان قطعنامه اول پس از صحبت با د.س توسط رفیق مهتدی به رفقای مرکزیت و نمایندگی کومه‌له ارائه می‌شود (که قطعنامه دوم حاصل آنست) هیچ اشاره‌ای از طرف رفیق مهتدی به وجود اختلاف نظر، حتی فرعی، با دفتر سیاسی برسر این نوشته، تا چه رسد به وجود یک اشتباه "وخیم" در نظرات د.س، صورت نمی‌گیرد. در مورد موضوع اول، "گفته‌ام" دیگری وجود ندارد.

در مورد موضوع دوم سکوت حتی از این محسوس‌تر و تصویر مجاهدتها، با توجه به مدت زمان طولانی که فرصت بوده است، از این ناموجه‌تر است. رفیق مهتدی متأسفانه نتوانست در جلسه طولانی‌ای که پیش نویس مصاحبه اول من در باره بحران خلیج در آن به بحث گذاشته شده بود شرکت کند. روز بعد که برای امر دیگری به دفتر د.س آمده بودند، من از فرصت استفاده کردم و نوشته را به ایشان دادم و ملاحظات رفقای حاضر در جلسه روز قبل را نیز برایشان نقل کردم. ایشان هم نوشته را یکبار خواندند و در یک مکالمه کوتاه و چند دقیقه‌ای همین را اظهار کردند که بنظر ایشان اگر چه نه در رابطه با محکومیت اشغال کویت اما بهرحال باید به عراق هم برخورد شود. من هم به اختصار نظر متفاوت خودم را گفتم و ایشان رفتند. از آن تاریخ تا پاراگراف "فضای رادیو" در قطعنامه اول هیچ اشاره‌ای به اختلاف با دفتر سیاسی در برخورد به جنگ خلیج وجود ندارد. رفیق مهتدی مینویسد که از ابتدا در حال تهیه مقاله‌ای در این مورد بوده است که فرصت اتمام آن را نیافته است. و اضافه می‌کند که "متأسفانه فرصت این فراهم نشد که با طول و تفصیلی که می‌خواهم در این مورد اظهار نظر کنم". جای تعجب است. اولاً، چگونه پس از گذشت ماهها، فرصت اتمام یک نوشته در این مورد فراهم نشده است. بالاخره بوش و تاچر و عرفات و د.س و من و رفیق علی اوطنیش هم همین روزها و ماهها را برای نظر دادن راجع به موضوعاتی از این نوع، که گفتن ندارد بسیار مهم و حیاتی است، در اختیار داریم. این هم تنها کار هیچکدامان نیست. ثانیاً، حوالی انتهای جنگ رفیق نامه‌ای به دفتر سیاسی نوشتند مبنی بر اینکه در مورد بحران خلیج "نظر" دارند و آیا کمونیست نظرشان را منتشر خواهد کرد یا خیر. پاسخ دادیم که از اظهار نظر ایشان استقبال می‌کنیم و حتی اگر مورد تأیید ما نباشد بصورت ضمیمه کمونیست چاپش خواهیم کرد و همانروز برای یک مصاحبه با کمونیست در مورد بحران و جنگ خلیج سوالات کتبی‌ای برایشان فرستادیم. اگر ضمیمه کمونیست چاپ شده است من ندیده‌ام. ثالثاً، مدتی بعد در جلسه‌ای که من و کورش مدرسی برای تعریف ارگان سرپرستی امور کومه‌له در خارج کشور تشکیل دادیم و رفیق مهتدی و کادرهای مرکزی و اصلی کومه‌له در خارج در آن شرکت داشتند، پس از پایان امور اجرایی من رسماً خواستم رفقای حاضر اگر ملاحظاتی در مورد موضع دفتر سیاسی در مورد جنگ دارند با استفاده از فرصت گردهم آیی مطرح کنند. ابتدا سکوت سنگینی به جلسه حاکم شد که پس از اصرار مکرر من بالاخره رفقای ملاحظاتشان را، در مورد همین مساله برخورد به عراق، گفتند و ما و رفقای دیگری از خود جلسه جوابی که به عقلمان می‌رسید به این ملاحظات دادیم. رفیق مهتدی در این بحث مطلقاً کلامی بر زبان نیاورد. آیا این فرصتی نبود که ایشان با طول و تفصیلی که مایل است در یک جمع

سطح بالای حزبی نظرش را بگوید؟ شاید نباشد، اما لاقبل باید این روشن شده باشد که کسی که علی‌رغم این امکانات و فرصتها و تقاضاها و اصرارها ملاحظاتهش را نگفته گذاشته است مجاز و موجه نیست که امروز اولین اعلام اختلاف خود را با این هیاهوی بیمورد درباره طفره رفتن طرف مقابل از بحث "حول موضوع مورد اختلاف" شروع کند. این متاسفانه یک صحنه سازی غیر اصولی بیش نیست.

## تحولات کردستان عراق: دو راهی حق و باطل

محور بحث رفیق مهتدی، همانطور که از عنوان نوشته هم پیداست، اینست که من و دفتر سیاسی یک قیام مردمی در عراق را اولاً ندیده‌ایم و ثانیاً آنرا تخطئه کرده‌ایم. رفیق مهتدی در اشکال مختلف یک سوال واحد را، که ظاهراً تصور میکند پاسخ "کلاسیکی" هم دارد و بخودی خود طرف مقابل را ذوب میکند، جلوی ما می‌گذارد:

"روشن است که اختلاف بر سر ارزیابی از تحولات کردستان عراق بدنبال تمام شدن جنگ خلیج و برخورد ما نسبت به آن است. بر سر اینست که رویدادهای کردستان عراق، خیزش توده‌ای در آنجا چه بود و چگونه ارزیابی میشود؟ آیا این یک انقلاب بود، یک قیام مردمی بود که باید از آن پشتیبانی کرد، و یا یک حرکت ارتجاعی، یک عصیان تحریک شده از طرف ناسیونالیسم کرد و امپریالیسم آمریکا بود که شایسته هیچگونه پشتیبانی نیست، برعکس باید ماهیت آن از طرف کمونیستها افشاء شود؟"

به این سوالات برمیگردم. اما همینجا باید از رفیق مهتدی که با آن دقت در بحث فازها، لایه‌ها و مراحل مختلف یک بحران جهانی را تفکیک کرده است بپرسیم که این تنزل بحث به دو حالت حق و باطل مطلق از چه روست؟ آیا واقعا تحولات سیاسی در کشورهای دنیا، یا در تاریخ گذشته، یا قیام عادلانه اصیل مردمی است که کمونیستها باید از آن پشتیبانی کنند و یا حرکت ارتجاعی و تحریک شده توسط ناسیونالیسم و امپریالیسم که کمونیستها باید آن را افشاء کنند؟ هیچ حالت سومی نمیتواند وجود داشته باشد؟ بعد از سالهای سال گفتن و نوشتن درباره سیاست و انقلاب و جنبش به اینجا رسیده‌ایم؟ ۱۸ برومر را نوشتند که ما این را بگوئیم؟ درباره انقلاب ۵۷ اینطور حرف زدیم؟ خیزشهای بلوک شرق را اینطور دسته‌بندی کردیم؟ از اشغال سفارت آمریکا در تهران چنین تبیینی دادیم؟ شورش کرونشوات را اینطور فهمیدیم؟ جنبش پرو-دموکراسی در چین را اینطور تجسم کردیم؟ آیا واقعا ذهن ما از تبیینی واقعی‌تر و چند وجهی‌تر عاجز مانده؟ سوقات ما، بعد از دهسال مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری گفتن، برای کارگر و کمونیست عراقی در فهم جنبش و وضعیتش چنین احکامی است؟ من تصور نمیکنم. واقعیت اینست که رفیق عبدالله هم اینطور فکر نمیکند. این تشریفات تئوریکی است که ایشان بجا می‌آورد تا جواب جزوه من را بدهد. من نظرات ایشان را ناسیونالیستی خوانده‌ام و ایشان هم ظاهراً میبایست چیز بدی به من بگویند. "تخطئه انقلاب مردم" اولین و در دسترس‌ترین فرمولی بود که در محل یافت میشد و حتی به مرحله تولید انبوه هم رسیده بود. رفیق عبدالله همین فرمول حاضر و آماده را ازملی‌گرایان میلیتانت کرد در اروپای شمالی وام میگیرد. فرمولی که بر مبنای آن اگر انسان در آن به تقدیس هر آنچه در کردستان در ظرف ۳ هفته معین گذشت، با اشتباهات و ناخالصی‌ها و بند و بستها و رهبران و غیره‌اش، برنخیزد به یکباره به قعر جهنم سرنگون می‌شود. پاراگراف فوق فوراً نتیجه‌گیری شایسته خود را به منصفه ظهور میرساند:

"همین مساله اصلی است که جزوه رفیق حکمت رسماً درباره آن ساکت است. میگویم رسماً چرا که طبعاً (!) از لابلای استدلالها بخوبی میتوان پی برد که او با ارزیابی دوم موافق است. اما شما هرگز به صراحت چیزی در این مورد نمی‌بینید. بعکس این مساله با دقت خاصی نادیده گرفته شده است"

گیریم جزوه من یا قطعنامه دفتر سیاسی درباره مساله قیام و انقلاب در کردستان عراق ساکت باشد، چرا "طبعاً" روشن است که من با ارزیابی دوم موافقم؟ چرا این نمیتواند مثلاً حاکی از قائل شدن اهمیت کمتری برای مساله باشد؟ چرا نمیتواند مثلاً نشانه این باشد که موضوع مورد بحث آن جزوه این نیست؟ مساله این

است که دو قطبی خود خوشنود کن "یا این یا آن" و ذهنیت شیر یا خطی پشت آن اصلا قرار است این اتهام را به زیور تحلیل بیاراید. در مورد "سکوت" من و دفتر سیاسی در مورد انقلاب مردم پس از روشن کردن اصل مطلب توضیح خواهم داد.

## ۱- کدام آمریکا، کدام کنترا؟

بهرحال اجازه بدهید بحث خود را روی همین دو قطبی بنا کنم. هر دو طرف این دو قطبی میلنگد.

از بحث "تحریک آمریکا"، "کنترا" و "جنبش افغانستان" شروع کنیم یعنی "شق دوم". اینها عباراتی است که هم من و هم ایرج آذرین در نوشته هایمان برای خصلت نمایی و جوهی از واقعیات سیاسی در کردستان عراق بکار برده ایم. در مقابل، یک فضای رنجش تصنعی در مقابل این بحث ایجاد شده است که اولاً بر خلط مبحث و خود را به نفهمیدن زدن بنا شده و ثانیاً هدفی جز تحریک عواطف ملی ندارد. رفیق مهتدی در نوشته خود به سادگی میان آرمانها و خواسته های برحق مردم، جنبش کردستان، جنبش شورایی، قیام، و بالاخره رهبری ناسیونالیست سر میخورد. اگر کسی ورود جنبش ملی در کردستان به مرحله تعرض نظامی را ناشی از تشویق و ترغیب و یا زمینه چینی آمریکا دانسته باشد، برای ایشان کافی است که ادعا کند "آرمانهای مردم" تخطئه شده و یا شوراهای "آمریکا ساخته" لقب گرفته اند، و لاجرم همت می کند ما و خواننده بی تقصیر خود را بعد از یک عمر کار در یک سازمان کمونیستی، آنهم با لحنی که انگار خود ایشان هم تازه متوجه شده است، در مورد مشقات مردم عراق از کرد و عرب و بمباران شیمیایی و فقر و استثمار در این کشور ارشاد کند. به من جواب بدهید اگر چیزی یا کسی یا نیرویی و یا حرکتی در کردستان توسط آمریکا تحریک نشد، بحث خود شما در مورد "توطئه آمریکا" و "احساس خیانت" مردم کرد و بحث تمام دنیا در مورد خیانت آمریکا به کردها از کجا آمده؟ قدری بحث خودتان درباره توطئه آمریکا را بشکافید تا معلوم شود امپریالیسم بالاخره چه کسی را به چه کاری واداشت تا "توطئه اش" عملی شود. مردم آواره در فاز سوم نسبت به وعده وعیدها و تحریکات آمریکا در فاز اول و عمل نکردن به آن در فاز دوم ابراز نفرت میکنند. این مردم، شما که نمایندگی انحصاری شناخت غم و درد و آرمان و مبارزه شان را دارید بگوئید، از چه حرف میزنند؟ اینکه "شورای آمریکا ساخته که نداریم" یک خلط مبحث پیش پا افتاده و نفهمیدن عامدانه حرف روشن طرف مقابل است. مگر کسی گفته شوراها به تحریک آمریکا ساخته شدند؟ نقش آمریکا در رویدادهای کردستان، یعنی همان فاز اولی که مهر خود را به فاز دوم و سوم زده، در جوانب مختلفی از رویدادهای کردستان و همان قیام به فتیش تبدیل شده شما قابل مشاهده است. زمان و شکل قیام، حکومت اجتناب ناپذیر حاصل از پیروزی قیام (یعنی همانها که شما بلافاصله بعنوان دولتمردان بعدی کردستان فکر تنظیم روابط با آنها می افتید)، سرعت پیروزی اولیه قیام، ترکیب اجتماعی و سیاسی و روانشناسی قیام کنندگان، سرعت و نفس شکست قیام، عواقب انسانی و سیاسی و موقعیت روحی حاصل از شکست قیام و نظایر اینها همه از سیاست آمریکا در منطقه و اوضاع ناشی از دخالت نظامی و تبلیغات آمریکا در عراق تاثیر پذیرفته است. این سرسوزنی به حقانیت خواسته های کارگران و زحمتکشانی که در قیام شرکت کردند (و البته نه همه کسانی که در فتح کرکوک و مناطق مهم نفتخیز حضور داشتند) خدشه وارد نمیکند. آیا من همین رادر یک صفحه کامل در جزوه اول در مقابل بحث لکه دار شدن و نشدن جنبش توده ها نوشتم؟ آیا این انتظار بیجایی است که بخواهیم کادرهای بالای حزب کمونیست جهان را با مفاهیم بیشتری از چند کلمه "قیام" و "توده ها" و "عادلانه" و "مردمی" و غیره درک کنند و به دیگران توضیح بدهند؟ آیا میشود آگاهی ای بیشتر از یک تقدیس دنباله روانه به میان همان قیام کنندگان شکست خورده ای که نظیر شما دنبال دلائل ناکامی خیزش خود میگردند برد؟ آیا اگر کسی این را بخواهد "شق دوم را برگزیده است"؟

بحث "کنترا" و "یونیتا" از اینهم روشن تر است. به کل مردم کردستان و به شوراها که نگفته اند کنترا. این توصیفی از احزاب جبهه کردستان بوده است. توصیف غلطی است؟ آیا خود رفیق مهتدی از قطعنامه اول به

بعد، در مقاله کارگر امروز و بویژه در همین "تخطئه انقلاب"، از هم کاسه شدن اینها با آمریکا، تکیه زدن به آن و در باد آن خوابیدن حرف نمیزند؟ آیا رهبران این جریانات خودشان با پیشنهاد هرچه پول بدهید آش میخورید سراغ وزارت خارجه آمریکا نرفتند؟ آیا در تلویزیون نگفتند که آمریکا به ما خیانت کرد چون به عملیات خود خاتمه داد؟ آیا مثلا یونیتا که بیش از یک دهه است دارد با اهداف مشابهی با دولت آنگولا میجنگد خیلی با قیاده موقت و اتحادیه میهنی متفاوت است؟ حالا یونیتا و کنتر گفتن به قیاده موقت هم اشکال پیدا کرده؟ آیا این رنجش حاکی از ارفاق به بورژوازی خودی و اختصاص دادن "نقد سوسیالیستی" به بورژواهای دیگران نیست؟ آیا واقعا اتهام "تخطئه قیام" اسم رمزی برای جلوگیری از "تخطئه اپوزیسیون ملی کرد" نیست؟ بنظر من اینطور است.

در مورد جنبش افغانستان کم لطفی زیادی صورت میگیرد. باز اینجا ما دو جنبش را مقایسه کرده ایم، نه سازمانهای یکی با مردم دیگری. جنبش ملی در کردستان عراق (و همینطور جنبش در جنوب عراق) را با جنبش ضد اشغال افغانستان توسط شوروی. این دومی هم سالهاست میجنگد و بمب میخورد و آواره و کشته و معلول میدهد. اینجا هم جنبش با دخالت وسیع توده مردم همراه بوده. اینجا هم رهبران سرشان به یک قدرت امپریالیستی بند بوده. اینجا هم حتما کمونیست دارد (کتابهای حزب را که مخفیانه میبرند و با علاقه میخوانند). اینجا هم مطالبات و آرمانهای مردم عادلانه و حق طلبانه است. میخواستند نیروی خارجی کشورشان را ترک کند و حتما مانند بقیه مردم دنیا میخواهند از فقر و ظلم و بیحقوقی خلاص شوند. مقایسه جنبش ملی کرد با جنبش ملی - مذهبی افغانستان چه اشکالی دارد؟ مذهب را میشود کوبید و ملی گرایی را نمیشود؟ ایدئولوژی و افق اجتماعی رهبری شان خیلی با هم فرق میکند؟ یا چون گروه فشار افغانی در حزب نیست و اگر هم باشد چند کارگر مهاجر و دریدر ساکن تهران و مشهدند که به این زودبها قرار نیست به مقامی برسند؟ آیا از میان کسانی که این مقایسه رنجیده خاطرشان کرده است کسی هست که حاضر باشد سمیناری درباره ارجحیت سیاسی و پرنسیپی جنبش ملی کردستان عراق بر جنبش افغانستان بدهد و متنش را به چاپ برساند؟

## ۲- "تحریک ناسیونالیسم"

اما جزء دوم شق دوم، یعنی ناسیونالیسم کرد، چه؟ آیا اصلا این مقوله ربطی به موضوع مورد بحث دارد؟ با حساب نوشته های رفیق مهتدی عملا خیر. ناسیونالیسم جنی است که باید برای دفع شر آن آیه ای در مورد "زدوده شدن پیرایه های رادیکال" از آن در "سالهای اخیر" خواند و بخود فوت کرد و سپس آن را بفراموشی سپرد و جهان واقعی را با مقولات خلق و مردمی و عادلانه تحلیل کرد. اصرار عجیبی وجود دارد که نقش و سهم ناسیونالیسم کرد در "جنبش کردستان" انکار شود. این بخصوص از جانب نویسنده ای که تمام نوشته اش در کارگر امروز حول "جنبش کردستان"، "کردها" و نظیر اینها دور میزند غیر قابل قبول است. تلقی رفیق مهتدی از ناسیونالیسم در نوشته اخیر عقب گرد نظری باور نکردنی ای را به نمایش میگذارد. مدتهاست که ما ناسیونالیسم را بعنوان جنبشی اجتماعی، بعنوان افق، ادراکات و تعلقات فکری و عاطفی ای که در ذهنیت خودبخودی توده های مردم نفوذ عمیق دارد، بعنوان یکی از ارکان خودآگاهی وارونه انسانها در جامعه بورژوازی و نظیر اینها توصیف میکنیم. میدانم از کی قرار شده است ناسیونالیسم دوباره با درکی مکانیکی در احزاب و گروه ها و سیاستمداران و از آن بدتر در پیشمرگان خلاصه شود. برای رفیق مهتدی اینکه "میدانیم که شروع قیام در سلیمانیه و حتی اتمام کار و تصرف مواضع نیروهای دولتی قبل از اینکه نیروهای پیشمرگه سازمانهای سیاسی فرصت رساندن خود به شهر را پیدا کرده باشند" بوده، و یاترکیب طبقاتی نیروی محرکه جنبش، که البته ایشان آن را به کارگران و زحمتکشان محدود جلوه میدهد، استدلالاتی در اثبات این است که جنبش در کردستان "در چهارچوب سنتی ناسیونالیسم نمیگنجد". گویی ناسیونالیسم همراه پیشمرگه سر کوه و یا همراه رهبران در تبعید مانده بوده است و یا اینکه کارگر و زحمتکش تا بحال نیروی محرکه جنبشهای ملی نبوده است. به همین ترتیب، بحث کسانی که از سهم ناسیونالیسم در رویدادهای کردستان عراق و عواقب تراژیک آن

صحبت کرده‌اند با فرمولهایی نظیر این که جنبش نتیجه "تحریک ناسیونالیسم" و "ایادی کرد امپریالیسم" نبود کاریکاتور میشود. این نوع استدلال‌ات و فرمولبندی‌ها در "تخطئه انقلاب" به وفور پیدا میشود و فقط میشود آنها را به حساب جار و جنجال علیه کسانی گذاشت که میخواهند چیزی علیه ناسیونالیسم کرد در این دوره بگویند. بگذارید فقط این را بگویم که هر تحلیلی از "جنبش کردستان" که نخواهد تن خود را به مساله ناسیونالیسم کرد بزند چیزی جز خاک پاشیدن در چشم همان کارگر و زحمتکشی که ظاهرا دارند برایشان دل میسوزانند نیست.

اگر بهرحال بحث درباره ناسیونالیسم کرد را با پافشاری به ایشان تحمیل کنید با این نوع مرزبندی‌های برآستی عمیق با ناسیونالیسم از بحث شانه خالی میکنند که :

"ناسیونالیسم کرد بعنوان یک جریان سیاسی بورژوایی در سالهای اخیر هرچه بیشتر بقایای پیرایه‌های رادیکال را از خود زدوده و جنبه‌های آشکارا ارتجاعی را در خود تقویت کرده است. این موضوع منجمله از طرف خود من در مقاطع مختلف بیان شده است."

اولا نمیدانم این پیرایه‌های رادیکال چه بوده و چرا برخلاف ناسیونالیسم مردم دیگر دنیا در مورد کردها این رادیکالیسم تا آخر قرن بیستم دوام آورده است و فقط این اواخر زدوده شده است. ثانیا، خوشحال میشوم اگر جزوه، کتاب و رساله‌ای از رفیق مهتدی علیه ناسیونالیسم کرد (و نه فقط حزب دموکرات) پیدا کنم. تصور میکنم اگر چنین چیزی قبلا نوشته شده بود عقب گرد رفیق به مواضع امروز به این سهولت صورت نمیگرفت. ثالثا، یک مقطع بسیار مهم از این "مقاطع مختلف" همان فاز اول معروف بود که در این مورد بخصوص از جانب ایشان هیچ چیز بیان نشده است.

گفته میشود:

"تحولات اخیر در عین حال که خود مقطع مهمی را در این جهت تشکیل میدهد، فرصتی برای به نمایش گذاشتن عملکرد این جهت‌گیری‌ها و مواضع ناسیونالیسم بود و تقابل آنها بامنافع توده‌های زحمتکش و رسیدن آنها به پایان خط، از نقطه نظر انقلاب توده‌ها، را نشان میدهد."

روشن است که اولاً ناسیونالیسم اینجا "اسم تئوریک" احزاب اپوزیسیون ملی عراق است و نه یک گرایش و حرکت اجتماعی و لذا از "عملکرد آنها" صحبت میشود و ثانیا منظور از تحولات اخیر هم همان "فاز دوم" است. ظاهرا، "عصر انقلاب پرولتری" و مارکسیست بودن ما که هیچ، عملکرد این جریان‌ات در "فاز اول" هم هنوز هیچ چیز راجع به رسیدن ناسیونالیسم به آخر خط "از نقطه نظر انقلاب توده‌ها" به رفیق مهتدی نمیگوید. و اگر کسی بگوید انتقاد ایشان به ناسیونالیسم محدود و سطحی و از موضع همان ناسیونالیسم رادیکال ظاهرا به آخر خط نرسیده سابق است کفر گفته است.

و بالاخره در باب مبارزه با ناسیونالیسم میخوانیم:

"اما بحث بر سر اینست که مبارزه واقعی با ناسیونالیسم و تلاش برای منزوی کردن آن در حرکت‌های سیاسی جامعه، پیش از هر چیز از راه پشتیبانی از حرکتها و جریانهای انقلابی، کمک به شکل‌گیری و تقویت گرایشها و جریان‌ات کارگری و کمونیستی مستقل، کمک به رشد و گسترش نفوذ این گرایش‌ات و جریان‌ات و تحکیم پیوند آنها با توده کارگر و زحمتکش و با جنبش انقلابی توده‌ها مقدور است."

از فرمول پوپولیستی تحکیم پیوند کمونیستها با "جنبش انقلابی توده‌ها" میگذرم. سوال اصلی من اینست که

بالاخره چه کسی قرار است ناسیونالیسم را مستقیماً مورد نقد و افشاء قرار دهد؟ آیا حاضرم در مورد مبارزه با مذهب و یا مردسالاری و نژادپرستی همین حکم لطیف را بدهیم که راه واقعی مبارزه با اینها نه مقابله سیاسی رو در رو با آنها بلکه "تقویت" و "پشتیبانی" از نیروی دیگری در جامعه است؟ بالاخره محصول این تقویتها پیدایش جریاناتی مثل خود ماست. ما یک جریان "شکل گرفته و تقویت شده کمونیستی هستیم که اگر کسی در مقطع سمینار "کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان" باور نمیکرد امروز دیگر دارد به چشم میبیند که ریشه‌های عمیق در طبقه کارگر در کردستان، آنهم در کشوری که حوزه فعالیت مستقیم ما نبوده است، داریم. تازه ما باید برای مبارزه با ناسیونالیسم به تقویت جریانات دیگری کمک کنیم؟ چرا اینقدر از پهلو و غیر مستقیم؟ این دور ارفاق به ناسیونالیسم کجا تمام میشود؟ از این گذشته نمیفهمم چرا در مقابل دفتر سیاسی حزب کمونیست که اتهامش گویا اینست که راجع به "قیام توده‌ها" کم و دیر حرف زده باید قهرمانانه افشاگری کرد و اتهام "لجن مال کردن" مبارزه توده‌ها و بیخبری از غم و درد مردم را به اطراف پرتاب کرد، اما در مبارزه با کسانی که در "قبال انقلاب توده‌ها به آخر خط رسیده‌اند" به "تقویت و پشتیبانی" کارگران و کمونیستها بطور کلی پرداخت؟ آیا واقعا تشخیص یک راست روی در مقیاس اجتماعی، و نه فقط در قلمرو تاکتیک، در این نگرش خیلی دشوار است؟ من تصور میکنم قدم اول در مبارزه واقعی با ناسیونالیسم مبارزه سیاسی و فکری واقعی با خود آن است. افشاء کردن و محکوم کردنش، نشان دادن اهداف سیاسی و اجتماعی و جایگاه تاریخی‌اش و بیرون کشیدنش از زیر هر پوشش نظری و فکری ظاهر سازانه‌ای است که مداوما بخود میگیرد. این شرط تقویت کارگر و کمونیست است و نه "نتیجه" آن.

برخلاف اصرار رفیق مهتدی ناسیونالیسم کرد، حتی اگر پیشمرگان هنگام قیام مسلحانه مردم سرکوه بوده باشند، در کل حرکت توده‌های مردم کردستان و حتی در خود جنبش شورایی (که بعدا به آن میرسم) حضور برجسته‌ای دارد. تقابل طبقاتی نسبت به مقابله کرد با دولت مرکزی نقش درجه دو دارد و تنها پس از پیشروی عمومی به مثابه کرد است که کارگر و بورژوازی کرد شروع میکنند تا رودرروی هم قرار بگیرند. افق پیشروی توسط مردم، همانطور که توسط رفیق مهتدی، در متنی ملی‌نگریسته میشود و تاکتیک عمومی ناسیونالیسم کرد و افق سیاسی آن بر حرکت توده‌ها غلبه دارد. خود رفیق مهتدی از جنبش و قیامی سخن میگوید که "در خلال آن" (یعنی در همزمانی با آن و بواسطه شرایط ایجاد شده توسط آن) شوراهای کمونیستها و کارگران حرکت مشخص خود را پی گرفتند. و دقیقا در "خلال" و بدنبال شکست همان جنبش است که حرکت کارگر و کمونیست کرد هم ناگزیر به عقب نشینی میشود. بقول خود رفیق مهتدی "شوراهای از دل قیام شکل گرفتند". اما قیام از کجا شکل گرفت؟ اینکه قیام کنندگان همان کارگران بودند مشخصه سیاسی جنبش را تعیین نمیکند و راجع به نفوذ و نقش ناسیونالیسم کرد هیچ چیز نمیگوید. کارگر و زحمتکش نیروی مادی اصلی همه جنبشهای توده‌ای دنیا است. سوال اینست که این حرکت توده‌ای از چه سیاست و دورنمایی تبعیت کرد و بطور مشخص پیروزی این "جنبش توده‌ها"، در چه وضعیت سیاسی جدیدی منعکس میشود. با اینحال، علیرغم همه سخنان رفیق مهتدی در تنزل دادن نقش ناسیونالیسم کرد در تحولات اخیر را در نوشته‌اش بروشنی بروز داده و حتی سیاست عملی خود را تماما بر آن متکی کرده است. در پاسخ به نقد من از اعلام همبستگی ایشان با گروههای اپوزیسیون ملی کرد از جمله مینویسد:

"حفظ موقعیت سیاسی ما و تداوم فعالیت ما در منطقه ایجاب میکند که با این نیروها مناسبات تفاهم آمیزی داشته باشیم. همین ضرورت در سطح دیگری باعث شده است که ما با دولت عراق رابطه بگیریم و این رابطه را ادامه بدهیم و حتی ملاحظات خاصی را در کارمان بخود هموار کنیم. این مثل روز روشن است. فرض کنید کردها با حکومت مرکزی به توافقی پایدار و یا نیمه پایدار بر سر خودمختاری برسند. در آنصورت ما بلافاصله این سازمانها را در قالب مقامات و کاربدستان مختلف دولتی یا شبه دولتی خواهیم دید."



بعد به مساله اعلام همبستگی و ادامه رابطه با این جریانات میپردازم. آنچه اینجا مورد نظر من است، و بقول رفیق مهتدی از روز هم روشن تر است، اینست که در محاسبات رفیق چه در مقطع نوشتن قطعنامه اول و چه امروز، نتیجه محتوم پیشروی جنبش توده‌ای در کردستان تبدیل این جریانات، یعنی جریانات ناسیونالیستی کرد، به صاحبان و یا شرکای قدرت در کردستان است. اگر این محاسبه درست است، آنوقت آن همه تخفیف دادن در نفوذ و قدرت ناسیونالیسم کرد در این جنبش و تصویر کردن آن صرفاً بعنوان یک جنبش "توده‌ای" با اهداف "متفاوت" از کجا میاید؟ اگر شوراها خصلت مشخصه این حرکت توده‌ای بودند و اگر توده‌های "کمابیش" رادیکال و "کمابیش" خلاص شده از ناسیونالیسم سرنوشت خودشان را بدست گرفته بودند، چرا انتظار دارید جریانات ناسیونالیست و نه شوراها و ارگانهای قدرت توده‌ای مقامات بعدی را تشکیل بدهند؟ اگر مثل روز روشن است که اینها صاحبان بعدی قدرت در کردستانند باید به همان روشنی باشد که اینها قدرت فائقه در "جنبش کردستان" هستند و هژمونی فکری و سیاسی و نظامی دارند. که ناسیونالیسم جریان غالب و کارگر مستقل از ناسیونالیسم یک نیروی خلاف جریان است. وبالاخره اگر این سیاست عملی تان است، دیگر چرا به کسانی که ناسیونالیسم کرد را یک فاکتور تعیین کننده در رویدادهای اخیر کردستان عراق میدانند و میخواهند به همین عنوان نقدش کنند بد و بیراه میگوئید؟ آیا برآستی "قیام توده‌ای" و "شوراها" در بحث شما ابزاری برای ساکت کردن انتقاد کمونیستی به ناسیونالیسم کرد به منظور جلوگیری از تیره شدن روابط با مقامات دولتی آتی نیست؟ آیا در واقع از فرط باور به قدرت و نفوذ ناسیونالیسم کرد و ناباوری به قدرت جنبش کارگری نیست که میکوشید جلوی انتقاد به ناسیونالیسم کرد را بگیرید؟ آیا انکار موجودیت و قدرت ناسیونالیسم کرد، درست مانند انکار موجودیت سرمایه داری در کردستان توسط چپ لیبرال و حزب دموکرات، یک نعل وارونه تئوریک برای دربردن اینها از زیر انتقاد کارگری نیست؟ مثل روز روشن است که چنین است.

## قیام مردمی

اما در مورد آنسوی دو قطبی حق و باطل. به سوال محوری رفیق مهتدی برگردیم:

"مساله مورد بحث بسیار روشن است: آیا رفیق حکمت قائل به این هست که در کردستان عراق یک قیام مردمی صورت گرفته است، قیامی که کمونیستها باید از آن پشتیبانی کنند، جنبه های رادیکال آن را تقویت نمایند، جناح کارگری و سوسیالیستی را در آن مورد پشتیبانی قرار دهند؟ یا برعکس این حرکت را یک "عصیان" ناشی از تحریکات ناسیونالیستی، یک "پانزده خرداد" یک "جنبش افغانستان" دیگر میدانند که شایسته هیچگونه پشتیبانی از سوی کمونیستها نیست و باید افشاء و طرد شود؟"

از تکرار دو قطبی کذایی "یا این یا آن" بگذریم و به این سوالات جواب بدهیم. بنظر میرسد رفیق مهتدی کلمه قیام را در نوشته اش به تناوب به معنای عام (خیزش، نهضت، جنبش و مبارزه) و به معنای خاص (اقدام به عمل مسلحانه توده ای علیه قدرت حاکمه) بکار میبرد. انرژی زیادی صرف این میشود که ثابت شود مردم کردستان عراق (و جنوب عراق نیز) پس از ختم جنگ عراق و آمریکا علیه دولت عراق بپاخاسته اند، و از جمله بعنوان دفاعی از بحث دو فاز ظفرمندانه گفته میشود که اگر مردم بپا نخواستند پس چطور شد آواره شدند! گویی طرف مقابل نفس وقوع خیزش سیاسی و نظامی مردم در کردستان عراق را انکار کرده است. من و رفیق مهتدی هر دو اخبار رادیو و تلویزیون را گوش کرده ایم و روزنامه های وقت را خوانده ایم و حتما میدانیم که پس از ختم جنگ در جنوب و شمال کردستان اعتراضات مردم بالا گرفت و به سرعت به یک تعرض نظامی وسیع علیه رژیم عراق منجر شد. هرکس یادش است که شهرهای کردستان عراق تصرف شد. بهر حال به هر دو معنی عام و محدود کلمه روشن است که قیام مورد اشاره رفیق مهتدی در کردستان عراق صورت گرفته است. هم در جزوه من و هم در قطعنامه دفتر سیاسی این مساله مورد اشاره است و حتی فرض گرفته شده است. اگر مشکلی هست لابد بر سر برخورد به این قیام (کلی و یا خاص) است. ارزیابی رفیق مهتدی صریح، روشن و قابل فهم است و من بعنوان کسی که عمری را در سر و کله زدن با پوپولیسم صرف کرده است (و ظاهرا امروز باید گفت هدر داده است) زیر و بالای این موضع را بخوبی میشناسم. مقوله کلیدی در این دیدگاه خلق یا مردم و خلقی یا مردمی است. آیا منصور حکمت قائل است به اینکه در کردستان عراق یک "قیام مردمی" رخ داده است؟ منصور حکمت مدتهاست با چنین مقولاتی حرکت های سیاسی و اجتماعی را درک و توصیف نکرده است و فکر میکرده بقیه هم مجاب شده اند که چنین نکنند. قیام مردمی یعنی چه؟ آیا کلمه مردمی به معنای "توسط مردم" و "با شرکت مردم" است؟ اگر اینطور است این مشخصه همه حرکات همه گیر اجتماعی است. باور کنید پانزده خرداد و از آن روشن تر جنبش افغانستان هم با این ملاک بشدت "مردمی" بوده اند. دو طرف دعوای ترک و ارمنی در شوروی جنبش های مردمی قرار گرفته اند، از جنبش استقلال طلبانه لیتوانی مردمی تر کسی جنبشی سراغ دارد؟ یا کروات ها در یوگسلاوی، یا صرب ها در کروآسی؟ جنبش اعتراضی طرفدار بازار در بلوک شرق فوق العاده مردمی بود. به این معنی من اتوماتیک از هر جنبش "مردمی" دفاع نمیکنم و چنین دفاعی را موضع "کلاسیک" کمونیستی قلمداد نمیکنم. در مورد هریک از این جنبش های فوق ملاحظیات ایدئولوژیکی، سیاسی و در یک کلام طبقاتی ای دارم که مرا از پشتیبانی اتوماتیک از آنها به صرف مردمی بودنشان باز میدارد.

اما "مردمی" و "خلقی" در تفکر پوپولیستی و همینطور در تبیین امروز رفیق مهتدی فقط، و یا حتی لزوماً، معنای ابژکتیو و دموگرافیک فوق را ندارد. این کلمه بیش از آنکه به دخالت خود مردم برگردد به "مصلح و آرمانهای" آنها رجوع میکند و لذا دارای یک بار مثبت سیاسی است. جنبش مردمی یعنی جنبشی برای مردم و به نفع مردم. از همین رو است که همین کلمه کافی است که رفیق مهتدی ضرورت پشتیبانی کمونیستها را مستقیماً از این خصلت یک جنبش استخراج کند. تقلای زیادی که ایشان در درون یک حزب کمونیستی برای ارشاد و تهییج در مورد مشقات مردم و اصالت مطالبات آنها میکنند از همینجا سرچشمه میگردد. در بحث علیه پوپولیسم ما این جنبه مقوله خلقی و مردمی را هم نقد کردیم و این وجه اصلی نقد پوپولیسم بود. من نمیتوانم دوباره از نو فقط برای مصرف این پلمیک "خطوط عمده" و "اسطوره" و "دوجناح" و "مساله ارضی" وغیره بنویسم. همینقدر اشاره میکنم که کمونیسم با مقوله طبقات و با ملاک مصالح و منافع کارگری به جنبشها نگاه میکند و مردم یا خلق را نه یک کلیت واقعی و یا تحلیلی معتبر در تبیین جامعه، بلکه مجموعه‌ای از طبقات حتی متخاصم میدانند. در نقد پوپولیسم ما نشان دادیم که چگونه متوسل شدن به مقولات خلق و مردم و خلقی و مردمی تلاشی است از جانب گرایش در درون بورژوازی که میخواهد، علیرغم باز شدن شکاف کارگر و بورژوا در جامعه نوین سرمایه داری، هنوز منافع خود را منافع عموم قلمداد کند و نیروی طبقه کارگر را پشت پرچم بورژوازی اپوزیسیون گرد بیاورد. ما نشان دادیم که چطور حل کردن مقوله طبقه در مقوله خلق و تبدیل کردن مبارزه کارگر به زیرمجموعه‌ای از مبارزه مردم و خلق (بعنوان جناح یا گرایش رادیکال و سوسیالیستی درون جنبش عموم خلقی) در واقع جز آویزان شدن به انقلابیگری کارگر برای ترقی خواه جلوه دادن بورژوازی اپوزیسیون چیزی نیست. ما نشان دادیم، و بویژه با بحثهای کمونیسم کارگری با عمومیت بیشتری تاکید کردیم، که تبیین انقلابات و حرکات توده‌ای بصورت "یک جنبش با جنبه‌های مختلف" یک توهم بورژوایی است و در جهان واقعی با جنبشهای اجتماعی متفاوت، ولو در گیر با هم، روبرو هستیم و لذا کارمان تقویت جنبش مستقل طبقه خودمان است که "جنبه رادیکال" هیچ جنبش دیگری نیست. این گفته‌ها را امروز دارند بعنوان نظراتی که سیمای حزب کمونیست را ترسیم میکند و به آن اعتبار میدهد در میان کارگران اشاعه میدهند. تلاش برای فهمیدن این نگرش به حرکات سیاسی و اجتماعی "مردم" حداقل انتظاری است که از کسی که دوست داشته بعنوان عضو فراکسیون کمونیسم کارگری شناخته شود می‌رود. بازگشت به فرمولبندی "جنبش و قیام مردمی" عقب گرد غیر قابل توجیهی از این مواضع است.

به این ترتیب پاسخ من به سوال وقوع و یا عدم وقوع یک قیام مردمی در کردستان عراق به معنی ابژکتیو کلمه (شرکت توده‌های مردم) مثبت است. ولی جنبه سوپژکتیو سوال، یعنی کاربرد کلمه مردمی با یک بار مثبت سیاسی که گویا باید زیربنای شیوه برخورد کمونیستها را تشکیل بدهد، از نظر من نامعتبر و عقب مانده است. تحولات کردستان عراق حاکی از تحرک و فعل و انفعال جنبشهای اجتماعی گوناگون بود که نمیتوان همه آنها را زیر تیترا کلی قیام مردمی جمع کرد و برخوردی عمومی به کلیت آن کرد. در این تحولات روندهای پیشرو کارگری و سوسیالیستی را در کنار و در کشمکش با تحركات عقب مانده و ارتجاعی طبقات دارا میبینیم. عنصر انقلابی و ارتجاعی، حرکت کارگری و بورژوایی، همراه هم به میدان کشیده میشوند. آنچه رخ میدهد، در شعارها، در قیام، در شکست، در آوارگی، در ذهنیات و روانشناسی مردم، در سازمانیابی‌ها و تفرقه‌ها و غیره، حاصل تکامل و پیشرفت و پسرفت یک جنبش نیست. محصول کار و کشمکش جنبشهای اجتماعی و طبقاتی متفاوت است. به این ترتیب آیا من از این قیام مردمی پشتیبانی میکنم؟ در این رویدادها من بطور مطلق فقط از جنبش طبقاتی خودم پشتیبانی میکنم و در آنهم تنها بر اقدامات درست و روشن بینی‌هایش صحنه میگذارم. جدا کردن این جنبش از تمامی تحركات سیاسی و نظامی غیر از آن را هم شرط پشتیبانی واقعی از آن میدانم.

در قبال حرکت‌های به معنی اخص غیر کارگری و غیر سوسیالیستی، نظیر جنبش ملی، من ازخواست دموکراتیک و آرمان برحق رفع ستم ملی پشتیبانی میکنم بی آنکه لزوماً از جنبش معینی که در یک دوره

معین تحت لوای این خواست برپا شده است و یا از اشکال عملی‌ای که این جنبش به خود گرفته است نیز دفاع کنم. در این مورد معین، یعنی در قبال عملکرد جنبش ملی در کردستان عراق در متن بحران خاورمیانه، بطور مشخص نه فقط از آن پشتیبانی نمیکنم بلکه معتقدم این جنبش خود را در متن ارتجاع امپریالیستی در منطقه یافت، در سطح جهانی آب به آسیاب معماران نظم نوین جهانی ریخت، و یکی از سهم‌داران اصلی هم در قیچی کردن روند رو به رشد مبارزه کارگری و سوسیالیستی و هم در بخون کشیده شدن و آوارگی مردم در کردستان عراق بود.

## قیام به معنی خاص

در مورد قیام به معنی خاص، یعنی عمل مسلحانه توده‌ای برای در هم کوبیدن ابزارهای اعمال قدرت رژیم حاکم هم به سماع عارفانه دچار نمیشوم. قیام به این معنی خاص و در ابعادی که بخود گرفت تاکتیک این مقطع جنبش طبقاتی من نبود بلکه اقدام مورد نظر جنبش ملی در کردستان بود. من معتقدم که جنبش کارگری و پیشرو در کردستان عراق بدون مسلح شدن و بدون قیام به جایی نمیرسد. اما قیام میتواند زودرس باشد و یا ابعاد آن از حیطه مورد نظر این جنبش فراتر رفته باشد. در این مورد مشخص، که بقول خود رفیق مهتدی "شوراها از دل قیام شکل گرفتند" و لاجرم نه "قیام از دل شوراها"، بویژه معتقدم قیام عمومی، به تاسی از خط مشی جنبش ملی که پیروزی را در دسترس و حکم حکومت کردستان را در جیب خود میدید، بیش از آنکه بتواند به اراده و تشخیص جنبش انقلابی طبقه کارگر ربط داده شود، وضعیتی بود که کارگر کرد در عراق عملاً خود را در آن یافت. در پاسخ به سوال "پل صراطی" رفیق مهتدی در مورد پشتیبانی و عدم پشتیبانی از قیام (به این معنی اخص هم) به ذکر رئوس موضع خودم اکتفا میکنم.

۱- قیام، خوب یا بد، حلقه‌ای در حرکت جنبش طبقه کارگر کرد نبود، بلکه جزئی از استراتژی جنبش ملی و احزاب آن بود و همین حرکت بود که گفته میشود ابتدا توسط آمریکا تشویق شد و بعد به آن پشت کرد. عبارت دیگر، مستقل از بافت قیام کنندگان و شلیک کنندگان اولین گلوله‌ها، قیام تاکتیک جنبش ملی بود که به افق عمومی تبدیل شده بود و در همین چهارچوب باید بررسی شود. اگر قیام درست بود تاکتیک جنبش ملی درست بود و اگر غلط بود تاکتیک جنبش ملی غلط بود.

۲- توفیق اولیه قیام گواه پیدایش توان واقعی یک قیام توده‌ای ناشی از تکوین یک جنبش سیاسی نبود. از هرکس پرسید خواهد گفت، و خود رفیق مهتدی هم عملاً با بحث "شکست خارجی - قیام داخلی" همین را میگوید، که بحث بر سر استفاده از فرصت ناشی از تلاشی قدرت حاکمه بود. این در وهله اول این را نشان میدهد که رجوع به این قیام صرفاً بعنوان خیزش توده‌ها فاکتورهای مهمی را کمرنگ میکند. یک وجه این پدیده پرشدن خلاء قدرت حکومت مرکزی توسط مردم و نیروهای مسلح بود و نه یک تفوق بی‌چون و چرا در صحنه نظامی. میدانم که "امن" و "استخبارات" در مقابل مردم شدیداً مقاومت کردند. اما گمان نمیکنم در محاسبات قبلی و "کلاسیک" کسی از قیام در کردستان عراق، تصور میشده است که ارتش عراق در حاشیه بماند. کما اینکه وقتی این ارتش دخالت میکند و میبینند که هلیکوپترهایش را هم دارد، قیام، برخلاف انتظاری که از یک قیام توده‌ای میرود، با مقاومت بسیار اندکی (به نسبت سرعت و دامنه پیشروی‌هایش) مضمحل میشود. واقعیت بنابراین نشان داد که ایده بورژوازی کرد مبنی بر استفاده از فرصت برای یک تفوق نظامی حداکثر و همه جانبه اشتباه‌آمیز بوده است، چرا که هرچند ضعف حکومت مرکزی و فلج شدن نیروهای فرصت‌های مادی‌ای برای پیشروی سیاسی و بخشا نظامی فراهم ساخته بود که میبایست استفاده شود، قیام و پیشروی‌ای در این ابعاد با توجه به آتش بس عراق و آمریکا و دورنمای بقای رژیم عراق برای کسی که توان حفظ تصرفاتش را بطور عینی ندارد عمیقاً اشتباه بود و ذوق زدگی پوپولیستهای دلسوز به حال خلق از این پیشروی از آن هم اشتباه‌تر. در یک کلمه ایده قیام مردمی با تعبیر "کلاسیک" و استنتاجاتی کلاسیک‌تر باید، بخصوص اگر فرد پس از پایان مراسم تقدیس توده‌ها هنوز دنبال ایفای نقشی

۳- در مورد خود قیام کنندگان و موقعیت اجتماعی و طبقاتی آنها تصویر ناقص و گمراه کننده‌ای در نظرات مدافعین امروزی ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست و از جمله رفیق مهتدی ترسیم میشود. گویا همه پیشروها و تصرفات کار کارگر و زحمتکش کرد در همین قامت اجتماعی و طبقاتی‌شان، و از آن شورتر کار شوراها بعدی، بوده است. روشن است که کارگر و فعال شورائی "خلال قیام" در تعرض مسلحانه به کانونهای قدرت سیاسی و بوروکراسی اداری رژیم عراق شرکت کردند و چه بسا جلو افتادند. اما هیچ آدمی که به عقل خود احترام بگذارد را نخواهید یافت که در تصویر خود از رویدادهای مسلحانه کردستان عراق سازمانهای مسلح اپوزیسیون ملی و شمار عظیم مسلح شده‌های خود رژیم در کردستان ("جاشهای" سابق که ظاهراً توسط قیام غسل تعمید انقلابی یافته‌اند و دیگر عشایر نامیدن آنها رفیق مهتدی را برآشفته میکند) را از قلم بیاندازد. هیچ آدم جدی را نخواهید یافت که پیشرفت قیام را فقط در قدرت آتش نیروهای جمع شده جلوی مقر رژیم در سلیمانیه خلاصه کند و کل موازنه نظامی جدید که با منفعل شدن نیروهای رژیم از یکسو و بسیج شدن دهها هزار پیشمرگ سابق و یا جدیدا خط عوض کرده مسلح در برابر نیروهای دولتی بوجود آمده را ندیده بگیرد. اگر تصویر قیام فقط کارگری و اساسا شورایی رفیق مهتدی را بپذیریم آنوقت باید مثل خود ایشان حیرت زده شویم که چرا این جنبش مسلحانه کارگری با تکان خوردن ارتش عراق به هزیمت میافتد. یا حیران شویم که چرا شوراها پس از ایندر و آندر زدنهای متعدد در هنگام ضد حمله رژیم فقط میتوانند یک نیروی ۳۰۰ نفره گرد بیاورند و برای فرماندهی آن از ملامبختیار استمداد بطلبند، که چرا اسلحه‌ها و مهمات مصادره شده به انبارهای جبهه راه پیدا میکنند، که چرا از میان ایادی رژیم سابق فقط غیر کردها را از بالای ساختمان‌ها پائین میاندازند و خود جاشهای سابق با مصونیت کامل انقلابی مجری و یا نظاره‌گر اینگونه مراسم‌اند، چرا جنبش شورایی و کارگری قیام کرده اموال سرمایه‌داران کرد را دست نخورده میگذارد، رئیس سابق کارخانه فلان را، پس از گذاشتن میلیونها دینار از پول کارخانه به حساب جبهه، سر جایش ابقاء میکند و جلوی رفت و آمد کارگران مزاحمت ایجاد میکند. اگر تصویر یکجانبه رفیق مهتدی بتواند با تبدیل جنبش ملی کردستان عراق به کمون پاریس ثانی عضو زیر ۲۰ سال حزب کمونیست را چند هفته ای گیج کند و یا گروههایی نظیر MLP آمریکا را، که به ضرب توهم به انقلاب کارگری "پشت پیچ بعدی" هواداران‌شان در نیویورک را سرپا نگاه میدارند، به زندگی امیدوار کند، برای عضو قیام مردمی دیده حزب کمونیست ایران فقط میتواند بعنوان یک نمونه از آژیتاسیونهای سطحی چپ سنتی نشنیده گرفته شود. فعال حزب کمونیست سابقه دارتر و در امر قیام توده‌ای مجرب‌تر از این است که با این روش برخورد سرگرم شود. همه ما بخاک افتادن کارگر و زحمتکش جلوی پادگانهای رژیم شاه و تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی بنام قیام سر هر کوچه را یادمان است. در "قیام مردمی" فقط کارگران و زحمتکش‌شان شرکت نمیکنند، همه، از دانشجو و دانش آموز تا پسر حاجی بنز سوار عضو انجمن ضدبهایی و ساواکی سابق، شرکت میکنند. قیام کارگری و بلشویکی چیز دیگری است. اینجا دیگر ضروری است قیام از دل شورا و جنبش کارگری برخاسته باشد و نه برعکس. اینجا دیگر ارتش بیطرف و خنثی نمیماند، اینجا دیگر ارگانهای حاصل قیام، عمرشان هرچه باشد، از طبقه قیام کننده تشکیل میشود و لازم نیست برای هیچ جبهه مسلح بورژوایی کلاشان را بردارند. قیام مردمی قطعاً ارزش خودش را دارد. اما کارگرشکرت کننده در قیام از شوق و ذوق کسانی که بطور کلی قیام را تقدیس میکنند و تناقضات سیاسی و نظامی ناشی از خصلت فوق طبقاتی و "مردمی" آن را یا نمیبینند و یا بر آن سرپوش میگذارند، زیان میبینند. قیام و خیزش مسلحانه در کردستان عراق کارطیفی از نیروهای اجتماعی و طبقاتی با منافع متفاوت و متضاد بود. این در جزوه قبلی من، که گویا آنقدر راجع به قیام توده‌ای ساکت است که آیه شریفه "پس چرا آواره شدند" در قبال آن نازل شده، بهمین صورت آمده است.

با این مقدمات روشن است که پاسخ من به سوال پشتیبانی یا عدم پشتیبانی از قیام مسلحانه در کردستان عراق یک آری یا نه ساده نیست. من ابراز وجود مسلح کارگر کرد در این دوره را در ابعاد مشخصی درست

و بجا میدانم، اما از قیام همگانی در ابعادی که بخود گرفت و از جنبش تصرف شهرها و مناطق نفت خیز پشتیبانی نمیکنم. بنظر من خیزشی در این ابعاد بدلیل هژمونی جنبش پیشمرگانه اپوزیسیون ملی و بر مبنای افق کسب قدرت در باد آمریکا بطور زودرس به کارگر و زحمتکش کرد تحمیل شد. بنظر من جنبش کارگری نمیتوانست مسلح شود، از طریق درگیری‌های محدود و موضعی و اساساً با ایجاد یک صف مسلح و سازمان یافته کارگری وجود فضای آزادی سیاسی و قدرت عمل کارگری چه در برابر رژیم عراق و چه در برابر اپوزیسیون ملی، که دیر یا زود از سرکوه و از تهران و واشنگتن برمیگشت، را برای دوره‌ای طولانی تر تضمین کند. بنظر من جنبش مسلحانه تعرضی و معطوف به تصرف مناطق و آزاد سازی کردستان گریزی از این نداشت که اولاً، به امتداد سیاست دخالتگرانه آمریکا وابسته شود و با آن تداعی شود، ثانیاً، تحت هژمونی سیاسی و نظامی اپوزیسیون ملی قرار بگیرد و ثالثاً، به یک جنگ مرگ و زندگی زودرس با ارتش عراق کشیده شود که برای حفظ موجودیت خود ناگزیر تعرض میکند. این اتفاقی است که افتاد. بنظر من سطح رشد جنبش کارگری و سوسیالیستی در کردستان عراق (و مهم تر از آن در کل عراق)، از نظر سیاسی و درجه تشکل، مقدماتیتر از آن بود که این جنبش بتواند در شیپور قیام مسلحانه نهایی بدمد. وظیفه اصلی تقویت این ابعاد جنبش طبقاتی کارگران در متن ضعف دولت مرکزی و زیر سایه قدرت دفاع مسلحانه جنبش کارگری از خود بود. ایجاد قدرت دوگانه در قبال رژیم و اپوزیسیون و بی‌اثر و بی‌خطر نگهداشتن نیروهای دولت مرکزی و بورژوازی خودی برای دوره‌ای هرچه طولانی‌تر، که در آن بتوان ارگانهای عمل مستقیم و اقتدار توده‌ای را رشد داد و تحکیم کرد، این بنظر من میبایست محتوای سیاست نظامی مستقل جنبش کارگری در این دوره باشد.

## درباره شوراها

من در نوشته قبلی ام به جنبش شوراها پرداختم، هرچند به یمن رسیدن رفقای من از منطقه در جریان این حرکت قرار گرفته بودم. علت نپرداختن به این موضوع در آن جزوه روشن است.

اولاً، نوشته من تبیین رویدادهای کردستان عراق نبود، انتقادی به نگرش ناسیونالیستی در نوشته های کس دیگری بود که در آنها سخنی از شوراها نبود. موضوع مورد بحث در آن محدوده خاص، ربطی به مساله شوراها نداشت. خود رفیق مهتدی امروز تاکید میکند که از نظر او هم بود و نبود شوراها جایی در حقانیت نظرات او، و یا در سیستم فکری ای که در نوشته های ایشان مبنای تعیین سیاست بوده است، نداشته اند:

"حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمیشد این اشکال سازمانیابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراها و شعارهای چپ هم به آن ترتیب از خود بروز نمیداد، کماکان بعنوان پیا خواستن مردمی تحت ستم و استبداد و بیحقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرایط زندگی شان و عرض اندام درمقابل وضع موجود قابل پشتیبانی بود. طبعاً وجود عوامل فوق این پشتیبانی را ده چندان میکند."

در یک کلمه بحث ایشان مربوط به حقانیت قیام توده ای است. سیاست مورد نظر ایشان مستقل از شعارها، شیوه ها و سازمانیابی های توده ای طرح شده و از بحث شوراها بی نیاز است. جزوه قبلی من قبل از "ده چندان شدن" صحت نظرات ایشان و در مقابل اصل بحث "یک چندان" ایشان نوشته شده و لذا وارد بحث شوراها نشده بود.

ثانیاً، برخلاف تصور رفیق مهتدی اتفاقاً یک دلیل عدم ورود من به بحث ابراز وجود مستقل کارگری و جنبش شوراها در کردستان عراق در جزوه قبلی همان مراعات حقوق ایشان در یک پلمیک و همینطور پرنسیپهای سیاسی خودم بود. بر خلاف تصور رفیق مهتدی، وجود یک حرکت کم یا بیش مستقل کارگری در "دل" جنبش توده ای نادرستی مواضع ایشان در حمایت بی قید و شرط از کلیت "جنبش کردستان" و ابراز همبستگی با بورژوازی ملی کرد را صد چندان تاکید میکند. اگر واقعا تفکیک طبقاتی در عرصه سیاسی در کردستان عراق صورت نگرفته بود و اگر ما پوپولیستهای سال ۵۶ بودیم، شاید موضع تمام خلقی رفیق مهتدی میتوانست در سنت چپ جایی داشته باشد. اما، بروز علنی صفوف متفاوت و متضاد طبقاتی در "خلال قیام" کسی که ادعای کمونیست بودن میکند را ناگزیر میکند بین این صفوف انتخاب کند و کنار یکی از آنها و نه میان آنها قرار بگیرد. این کار سختی هم نیست. جنبش توده ای در کردستان ایران هم وجود داشت و کسی یک پیام همبستگی از جانب ما کمونیستها در خارج کردستان به حزب دموکرات پیدا نمیکند چرا که کومه له ای بود که تازه نه بعنوان صف مستقل کارگری بلکه بعنوان سازمان مدافع زحمتکشانش شناخته شده بود و همین درجه تفکیک اجازه موضعگیری "کلاسیک"، و در واقع بورژوازی، به هیچ کمونیست جدی را نمیداد. حالا در کردستان عراق خود کارگران با شوراهاشان به میدان آمده اند و بقول یکی از رفقای من که از "متن جریان" آمده بود چیزی هم به درگیری مسلحانه شان با احزاب جبهه کردستان نمانده بوده است و رفیق مهتدی دوست دارد تصور کند که دفاع علی العمومش از قیام خلق، ارفاقش به ناسیونالیسم کرد و همبستگی اش با ناسیونالیستهایی که به زعم او این توده ها رهبران خود تلقی شان میکنند، حقانیتی ده چندان پیدا کرده. بنظر من بهتر است اگر آدم میخواهد خودش را گول بزند در خلوت اینکار را بکند.

اینها را من میتوانستم در جزوه قبلی بگویم، اما این را خلاف پرنسیپ سیاسی خود میدانستم که واقعیاتی که ایشان در مقطع نوشتن مقاله اش از آن بیخبر بوده است را چاشنی بحث خودم بکنم. چه بسا همین واقعیات ممکن بود بجای اینکه ایشان را ده چندان در پوپولیسم و ناسیونالیسم فرو ببرد، به تجدید نظری در فرمولبندی هایش سوق بدهد.

ثالثاً، برخلاف رفیق مهتدی دوست نداشتم و احتیاجی هم نداشتم که با استفاده از فاکت‌های مربوط به شوراها، که بعداً خود دفتر سیاسی در اختیار ایشان گذاشت، در مقابل کسی که مورد نقد من است ژست دست اندرکار مطلع جنبش شورایی کردستان عراق را بخود بگیرم و رنگ کارگری به خودم بزنم - تا بعد مجبور بشوم در یک پاراگراف بگویم که "البته این ربطی به بحث ندارد". با شورا یا بی شورا، نگرش رفیق مهتدی در نوشته های قبلی اش ناسیونالیستی بود. استدلال منم در مقابل این ناسیونالیسم به سوار شدن روی نام شوراها نیازی نداشت.

### جایگاه شوراها در تبیین رفیق مهتدی

نحوه استفاده رفیق مهتدی از وجود جنبش شورایی در کردستان جالب توجه است. یک ایراد من به نوشته های قبلی رفیق مهتدی استفاده از مقوله "جنبش کردستان" بعنوان جنبش مادر و تبدیل جنبشها و حرکات طبقات مختلف در جامعه کردستان به اجزاء این جنبش بود. من اشاره کردم که آنچه که جنبش کردستان نامیده میشود در واقع جنبش ملی کرد است که نه فقط تیتیر عمومی ای برای هر حرکت اعتراضی در کردستان نیست بلکه جنبشی است در کنار و در تقابل با سایر جنبشهای اجتماعی در کردستان. جنبش کارگری و سوسیالیستی، جنبش زنان و غیره اجزاء "جنبش کردستان" نیستند، جنبشهایی هستند متکی بر مبانی طبقاتی و اجتماعی خاص خود که در جوار و حتی در مقابل "جنبش کردستان" قرار میگیرند. تنزل دادن جنبش طبقه کارگر به بخشی از جنبش کردستان و توصیف آن بعنوان "جنبه رادیکال" این جنبش همانقدر پوچ است که کسی جنبش کارگری در آفریقای جنوبی را جنبه رادیکال جنبش ضد آپارتاید بشمارد و یا تشکیلات حزب کمونیست ایران در کردستان و یا جنبش اول ماه مه ها در شهرهای کردستان را جنبه و جناح رادیکال جنبش کردستان ایران توصیف کند. این ایراد جدیدی نیست که ما به تبیین های سنتی این رفقا میگیریم. هرچند بارها نیاز به تاکید مجدد داشته، اما مدتهاست این را برای مثال در تشکیلات حزب کمونیست به کرسی نشانده ایم که کومه له و حزب دموکرات بعنوان جناحهای کارگری و بورژوایی یک جنبش توصیف نشوند، از دو جنبش اجتماعی سخن گفته شود و جنبش اجتماعی طبقه کارگر به زیرمجموعه ای از جنبش ملی تبدیل نشود. حال من از بحثهای کمونیسم کارگری، که اساس آن دیدن فاصله اجتماعی جنبشهای گوناگون است میگذرم.

خاصیت حذف کلمه "ملی" و تبدیل جنبش ملی در کردستان به "جنبش کردستان" دقیقاً چیزی جز ریختن رادیکالیسم کارگری و حقانیت اعتراض کارگری به کیسه ملی گرایی کرد نیست. این دقیقاً کاری است که رفیق مهتدی در نوشته های قبل و امروز به صراحت در "تخطئه انقلاب" انجام میدهد. وقتی من این ایراد را به رفیق گرفتم با این استدلال عمیق و گهربار پاسخ دادند که "رضا مقدم خودتان هم عبارت جنبش کردستان را بکار برده". واقعیت اینست که آنچه در نوشته رضا مقدم بنظر من یک کم دقتی در استفاده از اصطلاحات سیاسی است، در نوشته رفیق مهتدی اساس تئوریزه کردن حمایت کمونیستها از جنبش ناسیونالیستی و اپوزیسیون ناسیونالیست در کردستان عراق است. رضا مقدم میتواند غلطنامه چاپ کند و همه جا جنبش کردستان را به جنبش ملی یا ناسیونالیستی کردستان تصحیح کند، بدون اینکه لازم باشد در هیچ حکمی تجدید نظر کند. نه فقط این، بلکه نقدش به این "جنبش کردستان" و رهبران آن مفهوم تر میشود. رفیق مهتدی اگر چنین تصحیحی را وارد کند تمام استدلالش فرو میریزد. آنگاه دیگر نمیشود گفت که پیدایش شوراها و رشد جنبش کارگری ضرورت دفاع کمونیستها از جنبش "ملی" کردستان و اعلام حمایت از رهبران این جنبش را ضروری میکند. کافیت رفیق مهتدی کلمه ملی را به "جنبش کردستان" اضافه کند تا هرکس به روشنی ببیند



ایشان در صحنه سیاسی کردستان عراق کجا ایستاده و این پرخاشگری به من و دفتر سیاسی حزب کمونیست از موضع چه جنبش اجتماعی ای صورت میگیرد. حذف کلمه ملی از تبیین رفیق مهتدی، برخلاف نوشته رضا مقدم، سهوی نیست، بلکه عمدی است و با استدلالات پرشوری در تخفیف دادن به نقش ناسیونالیسم در رویدادهای کردستان عراق تکمیل میشود.

بنابراین وقتی رفیق مهتدی مینویسد: "نفس وجود جنبش شورایی در خلال حرکت و جنبش توده ها گواهی بر انقلابی بودن و مترقی بودن این حرکت مردم است"، من در پاسخ فقط لازمست به ایشان یاد آوری کنم که جنبش شورایی فقط گواه مترقی بودن جنبش شورایی است و نه هیچ چیزی دیگری که همزمان آن رخ داده باشد و یا اعضاء این شوراها در آن شرکت داشته باشند.

وقتی مینویسد: "این جنبش توده ای منجمله با شوراهايش، مرحله كاملا متفاوتی است" باید به ایشان تذکر دهم که شوراها را چکی جزو اموال و تعلقات جنبش خلقی خود ننویسند. جنبش شورایی به طبقه کارگر متعلق است و حاصل کار فعالین جنبش شورایی بعنوان یک حرکت کارگری و سوسیالیستی معین است.

وقتی میگوید: "از ابتدا باید عنصر سوسیالیستی و کارگری را در این جنبش توده ای تقویت کرد"، باید از ایشان بخواهم بدوا عنصر سوسیالیستی و کارگری را جزئی از جامعه و قطبی در تخصیص طبقاتی بدانند و نه جنبه و طعم و رنگی در جنبش خلق.

وقتی میگوید: "این یک قیام توده ای بوده است .. و مفاهیم جدید، گرایشهای جدید و نیروهای اجتماعی جدیدی را به صحنه آورده است"، باید از ایشان بخواهم در فقدان قیامها هم متوجه کشمکش نیروهای اجتماعی مختلف (یعنی همان مبارزه طبقاتی معروف) باشند و قیامها را حاصل جنبشهای طبقاتی بدانند و نه جنبشهای طبقاتی را حاصل قیامها.

از این نمونه ها به وفور در "تخطئه انقلاب" یافت میشود. اولین نقش بحث شوراها در مقاله اخیر رفیق مهتدی به این ترتیب زدن رنگ حقانیت مطلق به آن "جنبش توده ای" است که به زعم رفیق مهتدی "از دل خود" کارگران و شوراها را بیرون داده است. وقتی این فرمول را، که یک رکن تفکر پوپولیستی است، از ایشان قبول کنید باقی استنتاجات راست روانه در دفاع از ناسیونالیسم کرد و بورژوازی ملی بعنوان بخش دیگر (ولو سازشکار و تنبل و متوهم) همین جنبش برحق توده ای، و نیز تئوری "لبه کند و تیز حمله" و تضاد عمده و اصلی، روی سرتان خراب میشود. من این فرمولهای خلقی را نمیپذیرم. حقانیت جنبش شوراها دلیل حقانیت جنبش شوراها است و بس. حقانیت هر جنبش و عمل و آکسیون سیاسی دیگری، از "جنبش کردستان" تا قیام مسلحانه، باید به اعتبارخودشان مورد بحث قرار بگیرند. هزار و یک شورای کارگری "در دل جنبش لیتوانی"، پلاکاردهای درشت با شعار حکومت کارگری "در خلال جنبش استونی"، و نظایر اینها من را به این جنبشها نزدیک تر نمیکند. من فقط از همان شوراها و آن پلاکاردها دفاع میکنم و بعد از یک عمر کمونیست بودن به این قماش موضعگیری های "کلاسیک" گردن نمیگذارم.

خاصیت دوم بحث شوراها در نوشته اخیر رفیق مهتدی کاملا جنبه درون حزبی دارد. ایشان با نشان دادن شوراها در کردستان عراق، با نشان دادن کارگران و مطالباتشان، از مطالبات اقتصادی تا حکومت کارگری، به مقابله با انتقاد من به نگرش ناسیونالیستی مقالات خودشان آمده اند. تصویر را طوری چیده اند که گویا در میان مردم همه عالم، من و یا دفتر سیاسی حزب کمونیست باید از رشد جنبش کارگری و شورایی در کردستان عراق متعجب و یا حتی احتمالا ناخوشنود باشیم. بیرون حزب، و از جمله در همان جنبش شورایی کردستان عراق، به یک چنین خصلت نمایی و توصیفی از تقابل امروزی در درون حزب میخندند. فقط در داخل حزب و در فضای خودفریبی گرایش راست در درون حزب و آنهم فقط برای چند صباحی میشود به این تصویر سازی

آویزان شد. رفیق مهتدی یادش می‌رود که طرف مقابل او در این پلمیک، جمعی از سخنگویان و مدافعین شناخته شده ایده شورایی در جنبش چپ هستند. اگر حزب کمونیست ادبیاتی درباره شورا و سازمانیابی کارگری، کمونیسم کارگری، و غیره دارد که کسانی در عراق برای ترجمه اش پای اعدام رفته اند، اساسا کار همینها بوده است. اینها کسانی اند که در مقابل کیش اسلحه و مبارزه مسلحانه به سیاق "جنبش کردستان"، که متاسفانه شما امروز به آن رجعت کرده‌اید، از وجود یک گرایش قوی کارگری و سوسیالیستی در جامعه کردستان سخن گفتند و به همین خاطر توسط کسانی که امروز در زمره طرفداران نظرات شما هستند با این اتهام که "با وعده صد هزار کارگر کمونیست کومه‌له را خراب کردند" تخطئه شدند. اینها کسانی هستند که درست در اثبات موجودیت و توان عظیم همین جنبشهای کارگری و شورایی، و برای معطوف کردن ذهن حزب کمونیست به حرکت طبقاتی خود کارگران، با رهبری سنتی کومه‌له در تقابل قرار گرفتند و رویای "همه با هم" کادرهای قدیمی حزب را با بحث گرایشات آشفته کردند. حال درست روزی که جنبش کارگری، آنهم نه در کردستان ایران بلکه در کردستان عراق که موضوع کار مستقیم ما نبوده است، صحت نظرات ما را اثبات کرده است، آنهم در بحثی برای عزیز کردن همان جنبش مسلحانه و ملی، با نام جنبش کارگری و شوراها باید به مقابله با ما آمد؟ آخر چه کسی از شما باور میکند که در پلمیک امروز در حزب کمونیست، منصور حکمت مقابل شوراهاست و کسانی که مواظبند مبادا لبه تیز حمله متوجه اپوزیسیون ملی کرد عراق شود و یا جنبش توده ای به شوراها "محدود شود" و بقیه "جنبش کردستان" به اندازه کافی عزیز داشته نشود، طرفداران شوراها و جنبش طبقاتی هستند؟ چه کسی از شما باور میکند که از فرط عشق به شوراها و کارگران به جدل با منصور حکمت و دفتر سیاسی حزب کمونیست مشغول شده اید و با مخالفین واقعی و عملی شوراها در جامعه امروز کردستان عراق که حکم انحلال شوراها را از رادیوشان خوانده اند و بروی آن اسلحه میکشند جدل که نمیکنید هیچ، اعلام همبستگی میکنید؟ آیا محدود کردن مخاطبین خود به یک طیف محدود ناراضیان راست در حزب کمونیست، دیگر پراندن هر حکمی که به مذاق آنها خوش بیاید را مجاز میکند؟ آیا میشود خواهش کنیم یک دفاعیه دیگرتان از جنبش شوراها در طول دهسال گذشته، مثلا در برابر بورژوازی، در برابر جنبش اتحادیه ای، و غیره را بدهید بخوانیم؟ آیا ورودتان به بحث دفاع از شورا و جنبش شورایی را از جای نامناسبی شروع نکرده اید؟

واقعیت اینست که نفس تقدیس شوراهای کارگری عراق خود گواه فاصله با این جنبش است. برای کسی که از شوراها سیری برای دفاع از منافع سیاسی دیگری درست کرده است این تقدیس معنی دارد. اما مدافع و فعال واقعی جنبش شورایی نیازی به اعلام پرستش جنبش شورایی در کردستان عراق ندارد و قاعدتا باید این درجه احساس تعلق به این جنبش داشته باشد که بتواند ضعف ها و اشتباهات این جنبش، که بنظر من در ناکامی های بعدی سهم زیادی داشته است، را خاطر نشان کند. یک نکته را هم باید خطاب به کسانی که با گریم فعال جنبش شورایی در مقابل ما ظاهر شده اند بگویم. جنبش کمونیستی چیزی بیشتر از جنبش شورایی است. شوراها ظرف و شیوه عمل مستقیم کارگری اند، اما کمونیسم کارگری جهت و اولویت و اهداف را به این جنبش نشان میدهد. اگر جنبش شورایی در کردستان عراق خط مشی مورد نظر رفیق مهتدی را پذیرفته بود، اگر "قیام قیام" و "خلق خلق" کرده بود و به استقبال تنظیم روابط با اپوزیسیون ملی کرد بعنوان مقامات دولت آتی رفته بود، اگر خود را جناح رادیکال و آنها را جناح سازشکار یک جریان اجتماعی واحد دیده بود، آنوقت ما بعنوان کمونیستهای کارگری و مدافعین شوراها بعنوان ابزار استقلال طبقه کارگر باید به جدال با خط مشی حاکم بر شوراها میرفتیم. اسم شورا در سنت ما وزنه است. اما این وزنه برای ساکت کردن انتقاد کمونیستی، حتی به شوراها اگر لازم باشد، کافی نیست. واقعیت اینست که جنبش شورایی در کردستان عراق قطعاً خط کمونیستی و خط غیر کمونیستی هر دو را در خود داشته است. نظرات مشابه رفیق مهتدی میتواند در جنبش شورایی در کردستان عراق بوده باشد، اما این بقاء تبیین های بورژوازی در سازمانهای کارگری را اثبات میکند و نه حقانیت این نظرات را.

اما آویختن به نام شوراها رفیق مهتدی را با تناقضات دیگری هم روبرو میکند. برای مثال رفیق مهتدی، که مجذوب تداعی کردن قیام خلقی و شوراها و بیرون کشیدن سنت ملی و اولویت های اپوزیسیون کرد از کل

تصویر است، تصمیم خودش را نمیگیرد که بالاخره شوراهای از دل قیام بیرون آمدند یا قیام از دل شوراهای. هنگامی که هدف تقدیس قیام است، از نقش قیام در ایجاد شوراهای سخن گفته میشود و هنگامی قرار است ناسیونالیستها از صحنه کردستان غایب اعلام شوند، خود قیام کار کمیته‌هایی اعلام میشود که اعضایش بعدا شوراهای را تشکیل دادند. جنبش شورایی جنبش شورایی است. یک حرکت سیاسی معطوف به تشکیل و اقتدار بخشیدن به شوراهاست. سابقه این جنبش را در کمیته‌های تدارک قیام نمیشود جستجو کرد، حتی اگر تشکیل دهندگان شوراهای همان تدارک کنندگان دیروز قیام بوده باشند. از طرف دیگر این ادعای رفیق مهتدی که تشکیل شوراهای توسط توده‌ها "اصولا بدون قیام و برچیدن دستگاههای دولتی" مقدور نبود، یک درافزوده تئوریک مهم، و البته نادرست و راه کارگری، به بحث شورا است. با این کلمات همینطور نمیشود بازی کرد. حزب کمونیست قبلا حول این موضوعات با دیگران پلمیک کرده و اساسا دارد ایده شورا و امکانپذیری تشکیل آنها را در غیاب یک وضعیت انقلابی تبلیغ میکند. بین اختناق مطلق و "برچیدن دستگاه دولتی" هزار و یک وضعیت سیاسی دیگر و توازن قواهای متفاوت میتواند وجود داشته باشد. بهم ریختن تبیین حزب کمونیست از شورا و مخدوش شدن خط مشی حزب مبنی بر تبلیغ تشکیل آنها از مجرای جنبش مجمع عمومی (و نه لزوما قیام مسلحانه)، بهای زیادی است که حزب قرار است برای تقدیس قیام توسط رفیق مهتدی، آنهم برای مصارف درون حزبی، بپردازد. عملا یکبار دیگر اینجا دارد اسلحه و برخاستن مسلحانه بعنوان پیش شرط سازمانیابی و مبارزه سیاسی گسترده طبقه کارگر تئوریزه میشود.

یک تناقض دیگر بحث رفیق مهتدی در تبیین ایشان از جایگاه رهبران ملی در اذهان توده مردم کردستان است. در توجیه موضعی که در قبال این جریان‌ها گرفته است از جمله مینویسد:

"

رابعا و بالاخره، نباید فراموش کنیم که ما بهرحال در آنجا یک سازمان خارجی هستیم، بنابراین مساله مورد بحث با حق تعیین سرنوشت هم مربوط نمیشود. بعبارت دیگر به نسبتی که مردم کرد بهر دلیل آنها را نمایندگان خود در قبال مطالبات ملی شان بحساب بیاورند، ما باید بطور عمده از طریق تقویت جریانات سوسیالیستی، رادیکال و دموکراتیک در خود جامعه کردستان وارد عمل شویم، تا اینکه بعنوان طرف مستقیم آنها وارد مقابله شویم."

اینکه مطالبات ملی کرد "رابعا و بالاخره" جایی در تصویر خود رفیق مهتدی هم از رویدادها کردستان عراق دارد و حرفی هم راجع به ملی گرایی در دل این جنبش اصیل توده ای میشود زد خودش پیشرفتی است. اما آنچه فهمش برای من مشکل است اینست که چطور از یک طرف در مورد اقتدار و وسعت واستقلال شوراهای از ناسیونالیسم صحبت میشود و از طرف دیگر وقتی پای تشخیص رهبران مردم است ملیون به ذهن میانند. بالاخره آیا این توده‌هایی که اینها را به رهبری قبول دارند (تا حدی که از پیش معلوم است باقیام توده ای شان سرکارشان میاورند) همانها هستند که در شوراهایی به آن وسعت هم عضویت دارند؟ اگر نه، پس جنبش شورایی قاعدتا هنوز آن وسعت و میدان عمل توده ای را نداشته است که بتواند توده‌ها را از زیر نفوذ رهبران ملی و جنبش ناسیونالیستی بیرون بکشد، و لذا ما هنوز بقول شما در سیاست عملی مان باید ملاحظه عواطف مثبت توده‌ها به این رهبران را بکنیم. به این اعتبار حرکت ملی هنوز جریان قدرتمندتر در جامعه است. در این حالت باید حاضر باشید راجع به ناسیونالیسم هم بعنوان یک جریان "توده‌ای" حرف بزنید. اگر آری، یعنی اگر توده‌های شورایی هم به نسبت قابل تشخیصی اینها را رهبران خودشان میدانند، آنوقت باید حاضر باشید در مورد نفوذ و فشار ناسیونالیسم بر خود کارگران و شوراهای هم صحبت کنید. حقیقت این است که رفیق مهتدی برای ساکت کردن ما شوراهای را بزرگ تر از واقعیت جلوه میدهد و برای حمایت از اپوزیسیون ملی، کوچک تر از واقعیت. جلوی ما تقدیسشان میکند، جلوی رهبران کرد فراموششان میکند. به هرکس به فراخور حالش برخورد میشود. واقعیت شوراهای نه این تقدیس مذهبی و نه این تحقیر سیاسی را توجیه نمیکند. جنبش شورایی در کردستان عراق نه آنقدر قوی بود که مهر خود را بر ماهیت خیزش توده ای در کردستان عراق بکوبد و ناسیونالیسم را از لیست مشخصات این جنبش حذف کند و نه آنقدر ضعیف بود که در عرصه

نماینده‌گی کردن مطالبات توده‌ای، و از جمله مطالبات ملی، کرسی رهبری را برای ملیون خالی بگذارد و در تقسیم پیام‌های همبستگی "سازمانهای خارجی"، و رعایت عواطف توده‌ها توسط ما، سرش بی‌کلاه بماند. ما در کردستان عراق شاهد دو جنبش اجتماعی ذینفوذ و هژمونی سیاسی یکی (ناسیونالیسم) بر دیگری (جنبش کارگری و شورایی) بودیم.

و بالاخره یک نکته را برای ثبت در پرونده بگویم. من نمیدانم رفیق مهتدی در نوار خود به "تشکیلات" (تصور میکنم منظورش یک رفیق در رهبری کومه‌له است) در مورد سیر احتمالی اوضاع کردستان عراق در صورت شروع جنگ در خاورمیانه و وظایف ما چه گفته است. دفتر سیاسی از وجود این نوار بیخبر بوده است و تا امروز هم به آن دسترسی ندارد. اما نظر ما در مورد دورنمای این تحولات جای ابهامی نداشت. قبل از شروع جنگ در دو نشست جداگانه با رفقا رحمان حسین زاده (عضو ک. ر کومه‌له) و رفیق مظفر محمدی که یکی دو روز قبل از شروع حمله آمریکا از اروپا برمیگشتند نسبتاً به تفصیل در مورد خصلت تحولات سیاسی آتی در کردستان و اولویتهای ما صحبت کردیم. ما این را که با شروع جنگ و تضعیف رژیم عراق جنبش اعتراضی در کردستان بالا میگیرد را محتوم دانستیم. آنچه در این رابطه تاکید کردیم این بود که این جنبش اعتراضی در متن شرایط اجتماعی جدیدی شکل میگیرد. کانون مبارزه در این دوره شهرها خواهند بود و کارگر شهری نقش مهمی در این مبارزات خواهد داشت. ما نسبت به ادامه تلقیات سنتی از نیروهای سیاسی در جامعه کردستان عراق هشدار دادیم و تاکید کردیم احزاب اپوزیسیون کرد آن نیروهایی نیستند که ما در این تحولات باید روی آنها حساب کنیم و از مجرای آنها تاثیر بگذاریم. عمل مستقیم توده‌ای بصورت کمیته‌ها و شوراهای محلی وسعت خواهد گرفت و همین ارگانها ظرف تاثیر گذاری ما هم خواهند بود. ما خواهان تکیه به این ارگانها و حفظ فاصله از جریانات سنتی شدیم. از جمله خواستیم که تشکیلات ما برای شرایطی که در آن احزابی با خط مشی کمونیستی کارگری و معطوف به این تحرک کارگری بوجود بیایند (از جمله با کمک ما) آماده باشیم. در عین حال خاطرنشان کردیم که باید مواظب خصومت احزاب مسلح بورژوایی در کردستان در قبال ما و این جهت گیری ما بود و پا را، با توجه به موقعیت ضربه پذیر تشکیلات ما در این شرایط، باندازه توان مادی جنبش عمل مستقیم کارگری دراز کرد. باید تحت پوشش آن کار کرد. در تبیین ما نه فقط حرکتی که صورت گرفت غیر منتظره نبود بلکه به آن امیدوار بودیم و نگران بودیم که مناسبات تاکتونی تشکیلات با احزاب سنتی، در این دوره ما را در سطح عملی از جنبش از پائین کارگری و امکانات موجود برای ایجاد یک حزب کارگری دور کند.

تذکر بدهم که اگر، و به هر درجه، حزب کمونیست در این دوره منشاء الهام و روشنی برای جنبش کارگری و شورایی در کردستان عراق بوده است، این نه مدیون این صحبت اخیر ما و نه به طریق اولی حاصل محمولات رفیق مهتدی برای رفقای نزدیکش در رهبری کومه‌له است. این حاصل توجه طولانی حزب کمونیست به مباحث کارگری و از جمله جدلهایی است که در دوره‌های مختلف بر سر اصالت جنبش کارگری، خود سازمانیابی طبقه، شورا و سندیکا، کمونیسم کارگری و غیره در این حزب و بین حزب و دیگران وجود داشته است. رفیق مهتدی مجاز است با هرکس در کومه‌له احساس هم خطی کند و یا احساس کند که این یا آن نامه و نوار او منشاء اثر مثبتی بوده است. این ایرادی ندارد. اما جهت گیری کارگری حزب کمونیست ایران حاصل یک تاریخ فکری و سیاسی است که قابل مصادره نیست. تاریخی که دقایق و نقطه عطفهای آن معلومند. این تاریخ دیگر خود را نه فقط در نامه این و جلسه آن یکی، بلکه در گرایشات خودبخودی بدنه این تشکیلات نشان میدهد. بعنوان دبیر کمیته مرکزی مساله من در آن دوره سوق دادن بدنه کومه‌له به تقویت جنبش کارگری در کردستان عراق نبوده. در هیچ مقطعی شک نداشتم که بخش وسیعی از اعضاء حزب کمونیست در این ماجرا در همین جهت گام برمیدارند. میخ دفاع از کارگر و شورا و مجمع عمومی چنان در این حزب کوبیده شده که حتی امروز دفاع از جنبش ملی کرد مجبور است بصورت دفاع از "جنبشی که شوراها را از دل خود بیرون داد" عرضه بشود. اگر مشکلی میتوانست بوجود بیاید از نظر ما از یکسو محافظه کاری رهبری کومه‌له در برخورد به نیروهای جدید جامعه کردستان عراق، بر مبنای ملاحظه حفظ تشکیلات و تحت تاثیر تنم ناسیونالیسم غریزی رهبران

سنتی کومه‌له، و از سوی دیگر هجوم با سر و جان بدنه فعال تشکیلات به میان حرکت‌های کارگری بدون ملاحظه نیازهای حفظ تشکیلات و ایجاد مخاطره برای تشکیلات بود. صرفاً بعنوان یک قضاوت گذرا باید بگویم که محافظه کاری در بالای کومه‌له وجود داشت اما به اندازه مورد نظر رفیق مهتدی غلیظ و مطلق نبود. از طرف دیگر فعالیت سرخود و بدون اجازه تشکیلات در بدنه کومه‌له وجود داشت، اما در مجموع بلوغ و سنجیدگی کافی نشان داده شد.

## برخورد به اپوزیسیون ناسیونالیست کرد

قطعنامه اول رفیق مهتدی حمایت رسمی از، نیروهای جبهه بورژوا - ناسیونالیست کردستان عراق "بویژه اتحادیه میهنی" را در دستور قرار میدهد. مطابق نظر ایشان ما میبایست با بالا گرفتن جنبش توده‌ای در کردستان عراق برای این جریان‌ها نامه بنویسیم، "مواضع خودمان" را برای آنها شرح بدهیم، اعلام حمایت و همبستگی و همدردی کنیم و تلاش کنیم بین اینها بیشترین دوستان را برای حال و آینده پیدا کنیم. من در نوشته‌ام به این انتقاد کردم. در نوشته اخیرش رفیق مهتدی ظاهراً جواب انتقاد من را داده است. جوابی که گویاتر از خود قطعنامه قبلی تصادفی نبودن و سهوی نبودن این اعلام همبستگی با ملی‌گرایی کرد را آشکار میکند. بگذارید این جواب را بشکافیم.

اول، از خواننده خواسته است که این بند را جدا از متن کل قطعنامه در نظر نگیرد. من هم دقیقاً در نوشته قبلی خود همین را خواسته بودم و به سهم خود سعی کردم نشان بدهم که چگونه بندهای مقدمات خواننده را به استقبال این نتیجه‌گیری میبرد. قطعنامه رفیق مهتدی با تفکیک فازها، با اخطار در مورد لکه‌دار نشدن مبارزه توده‌ها و غیره مقدمات این نتیجه‌گیری آشکارا ناسیونالیستی را فراهم میکند. بند همبستگی با اپوزیسیون ملی کرد در عراق محور قطعنامه اول و حکمی است که کل مقدمات قطعنامه برای توجیه آن سرهم‌بندی شده است. نکات مورد بحث رفیق مهتدی در مقدمات قطعنامه تماماً در جهت در بردن این اپوزیسیون از زیر تیغ انتقاد در رابطه با ائتلاف آن با آمریکا در فاز اول و جلب احترام به این اپوزیسیون به بهانه مبارزه حق طلبانه توده‌هاست. اگر کسی واقعا بخواهد خصلت ناسیونالیستی عمیق موضع رفیق مهتدی را درک کند دقیقاً باید آن را در متن کل قطعنامه و تلاشهای شبه‌تنویری که در مقدمات آن برای موجه جلوه دادن اعلام همبستگی با اپوزیسیون ملی کرد صورت میگیرد مطالعه کند. من هم معتقدم این بند را باید در متن کل قطعنامه فهمید.

دوم، رفیق مهتدی میگوید که نتیجه‌گیری اساسی او در قطعنامه اول در پاراگراف زیر بیان شده است و بندهای مشخص‌تر همه از این پاراگراف استنتاج میشوند:

"سیاست و روش ما در برخورد به این اوضاع بطور خلاصه باید بر هشیاری و مقابله با خطر ناشی از دخالت و عملیات نظامی جمهوری اسلامی علیه نیروهای ما در مرز، حفظ نیروهای خود و تقویت انسجام سیاسی و تشکیلاتی آنها و بالابردن آمادگی برای برخورد با شرایط جدید، حفظ اعتبار کومه‌له و احترام و محبوبیت آن در کردستان عراق، تداعی نشدن با رژیم عراق و ابراز سمپاتی با مردم و مشکلات و مشقات و نیز امیال عادلانه آنها، کمک (درحد امکان) به شکل‌گیری و تقویت جریان‌ها کارگری مستقل، کمک (درحد امکان) به شکل‌گیری جریان‌ها کمونیستی و کارگری مبتنی باشد و در عین حال نباید روابط ما را با دولت مرکزی خصومت‌آمیز کرده و انتقام‌جویی آنها را تحریک نماید و آینده حضور ما در آن منطقه را در صورت تثبیت دولت کنونی عراق بخطر بیاندازد"

این به گفته رفیق مهتدی "رئوس خط مشی ما" است که بندهای بعدی، و از جمله اعلام همبستگی با اپوزیسیون ملی، از آن ناشی میشود. هرچه نگاه میکنیم این "خط مشی" عمومی چیزی جز "مواظب خودمان باشیم ضربه نخوریم و کلاهمان با کسی توی هم نرود" نیست. فرض کنیم این ایرادی نداشته باشد، اعلام همبستگی مربوطه چگونه از این حرفها استنتاج میشود. از تقویت جنبش مستقل کارگری؟ خیر. از آنتاگونیزه نکردن دولت عراق؟ خیر. درست حدس زده‌اید، از "حفظ اعتبار کومه‌له و احترام و محبوبیت آن در کردستان عراق" و "تداعی نشدن با رژیم عراق و ابراز سمپاتی با مردم و مشکلات و مشقات و امیال عادلانه آنها". صاف و ساده از نظر رفیق مهتدی کسی که در این اوضاع با اپوزیسیون ملی کردستان عراق اعلام همبستگی

نکنند اولاً، با رژیم عراق تداعی میشود و ثانیاً، محبوبیت و احترام خود را در کردستان عراق (که معاون مجهولی است برای همان اپوزیسیون ملی و سران آن) از دست میدهد. درست همین دو اتهام را در نوشته هایش دارد بما میزند و پشت این اتهامات درست همین تبیین از رابطه توده‌ها و اپوزیسیون ملی خوابیده است.

با شروع تحولات کردستان رفیق مهتدی طی نامه‌ای خواستار "یک موضع سیاسی فعال" از جانب دفتر سیاسی شد و جالب است که در نامه خود به ما کنایه میزند که "مگر آنکه حفظ نیروهای خود را کافی بدانید". با توجه به فضای غرولند طیف ناسیونالیست در حزب در همان دوره، از قبیل نقل قول از فلان فعال اتحادیه میهنی که گفته "شما کجا هستید؟" و یا فلان عضو حزب که گفته "من خجالت میکشم در محافل کرد بگویم عضو حزب هستم" و غیره، از پیش معنی عملی این موضع سیاسی فعال مورد درخواست ایشان برای ما روشن بود. از ما میخواستند که با بحث نظم نوین جهانی و میلیتاریسم آمریکا و مرزبندی با ناسیونالیسم دو طرف و غیره حزب کمونیست و کومه‌له را از احزاب اپوزیسیون ملی کرد و محافل کرد تحت نفوذ آنها، که "دوستان" محسوب میشوند، منزوی نکنیم. "احترام ما دارد پائین میاید". قطعنامه رفیق مهتدی همین را روی کاغذ آورده و رسماً بنام جنبش مردم کردستان خواهان تحکیم رابطه کومه‌له با این جریانات میشود. "جنبش توده‌ها را لکه دار نکنید" یعنی همین. "فضای رادیو را عوض کنید" یعنی همین. "با عراق تداعی نشویم" یعنی همین. "دو فاز" یعنی همین. در همین خط مشی عمومی مورد اشاره رفیق مهتدی و نتایج کنکرت تر آن در بندهای قطعنامه روشن است که چگونه ناسیونالیسم کرد قیم توده‌ها و دروازه ورود ما به قلب آنها محسوب میشود. معلوم است که اعلام همبستگی مورد درخواست رفیق مهتدی اعلام یک همبستگی سیاسی است و نه تکه پاره کردن تعارفات متداول. انتظار طبیعی رفیق مهتدی اینست که شرح دادن "مواضع خودمان" برای آنها دوستی آنها را با ما محکم کند. این مواضع چه چیز جز نوشتن جنبش توده‌ها بیای آنها و اعلام وفاداری به آنها در جدالهای اجتماعی و سیاسی جاری کردستان میتواند باشد؟

در برابر انتقاد ما به این اعلام همبستگی سیاسی با ملی‌گرایی کرد در شرایط وقوع تحولاتی که خود رفیق تاکید دارد یک انقلاب در جامعه کردستان است، رفیق مهتدی پشت ملاحظات روزمره و قدیمی کومه‌له در ارتباط با نیروهای محلی پنهان میشود. سوال را کلاً به اینصورت عوض میکند: "اجازه میخواهم بگویم چرا برقراری اینگونه ارتباطها برای تداوم و پیشبرد فعالیت ما در آنجا ضروری است و چه عللی آن را ایجاب میکنند". اما سوال که این نیست. جواب این سوال را که هرکس ده روز پیشمرگ کومه‌له باشد میداند و سالهاست همه دارند برای بقیه توضیح میدهند. انگار کسی به نفس تماس با نیروهای اپوزیسیون کرد ایراد گرفته. شما باید این را جواب بدهید که چرا در انقلابی که به تاکید خود شما در کردستان در جریان است و باز به تاکید خود شما کارگر و شوراهایش را به میدان آورده است میخواهید نامه همبستگی‌تان را به جریانات بورژوازی ناسیونالیست و در مشت آمریکا بنویسید و دوستانتان را آنجا پیدا کنید. پس آنچه لنین خواندن چه ثمری داشت؟ اگر بناست درست هنگامی که مبارزه طبقاتی در کردستان عراق اوج گرفته، بورژوازی و ناسیونالیسم که روی این انقلاب چنگ انداخته‌اند موضوع افشاگری شما نباشند که هیچ تازه مخاطب پیامهای همبستگی شما باشند، چه چیزی از کمونیسم شما بجا مانده؟ بعلاوه، باز هم که مساله به "تداوم و پیشرفت فعالیت ما" برگشت. گویا قرار بود این بند بیانگر یک "موضع فعال سیاسی" در قبال انقلاب مردم عراق باشد.

موضوع انتقاد ما اعلام همبستگی رفیق مهتدی با جریانات اپوزیسیون ملی کرد بوده. رفیق مهتدی ترجیح میدهد موضع ما را اینطور جلوه بدهد که گویا ما مخالف نفس ارتباط با این جریانات و طرفدار مقابله با اینها و متشنج کردن مناسبات با آنها بوده‌ایم. بنابراین از قطعنامه خود وارونه دفاع میکند. بجای اثبات لزوم اعلام همبستگی، در مضار خصومت با اتحادیه میهنی سخن میگوید.

اما با همه اینها توضیحاتی که رفیق مهتدی در پاسخ به سوال ساختگی خود میدهد عذر بدتر از گناه است.

میگوید اولاً، اینها قرار است کاربردستان جامعه کردستان بشوند. "ما چگونه باید رابطه‌مان را با آنها تنظیم

کنیم؟". یادش بخیر، روزی بود که کمونیستها در پاسخ به چنین سوالی اتوماتیک جواب میدادند "موضع ما بستگی به رابطه این دولت جدید با طبقه کارگر و مطالبات کارگری دارد". اما برای رفیق مهتدی نفس کاربست شدن اینها برای تحکیم دوستی با اینها کافی است. و این در حالی است که خود او به دفعات از کارآکتر ضد کارگری و ضد کمونیستی اینها حرف میزند. هنوز مردم و کارگران کردستان یوغ اینها را به گردن نیانداخته، قرار است کومه له به صرف قدرت یابی آتی شان به استقبال شان برود. تقاضا میکنم یک نفر فرق این موضع را با سفر دکتر سنجابی به نوفل لوشاتو توضیح بدهد. تا امروز هیچکس ارتباط کومه له با اپوزیسیون ملی در کردستان عراق را به این شیوه آشکارا فرصت طلبانه توضیح نداده بود که یک روزی اینها حاکم میشوند و بهتر است ما دوست اینها باشیم.

در همین بخش نوشته رفیق مهتدی جمله ای هست که من بعد از ده بار خواندن هنوز معنی آن را درست نمیفهم. میگوید "همه میدانند که آنها، با توجه به روابط گسترده ای که با ایران دارند چه امکاناتی میتوانند داشته باشند". معنی تحت اللفظی این جمله قاعدتا نباید منظور رفیق مهتدی بوده باشد.

در ادامه همین جمله میگوید "و به مراتب مهمتر از آن، چه محدودیتهای و فشارهایی میتوانند روی فعالیت ما قرار دهند. کسی که بخواهد به بقاء و تداوم فعالیت حزب کمونیست در این منطقه فکر کند، ناگزیر است برقراری روابط تفاهم آمیز و یا حداقل غیر تشنج آمیز با این نیروها را مورد ملاحظه قرار دهد". هرچه رفیق مهتدی بیشتر استدلال میکند من از نامه اعلام همبستگی بیشتر بیزار میشوم. از قرار معلوم تمام این اعلام همبستگی از ترس ضدیت اینها با ماست. تا امروز هم ما با اینها روابط تفاهم آمیز داشته ایم و از تشنج اجتناب کرده ایم بدون اینکه در صحنه اجتماعی کنارشان بایستیم. اگر تهدیدی کرده اند که ما خیر نداریم، بگوئید که ما هم در جریان قرار بگیریم. در این حالت لااقل جواب من این خواهد بود که زیر فشار نباید استقلال سیاسی مان را از دست بدهیم و کسی با زور نمیتواند از ما، آنهم در شرایطی که اینها دارند با طبقه ما در جامعه مقابل قرار میگیرند، پیام همبستگی دریافت کند. شخصا اگر واقعا با این انتخاب مواجه بشوم حاضر نیستم این بها را برای آنچه شما ادامه کاری در آن منطقه مینامید، و در واقع حضور اردوگاهی بخشی از کومه له در خاک عراق است بپردازم. اگر چنین تهدیدی نبوده، چرا جلو جلو کلاه بدست به استقبالشان میروید؟ چرا دیگر خوش خدمتی میکنید؟ مگر همان سلام و علیک تاکنونی چه ایرادی دارد که امروز باید راسا آن را به سطح حمایت سیاسی ارتقاء بدهیم. بهرحال گمان نمیکنم بشود این مواضع را پشت سیاست قدیمی رفع تشنج پنهان کرد و به استناد این سیاست، که مورد انتقاد کسی نیست، یک چنین راست روی در صحنه سیاسی را توجیه کرد.

دلیل دوم از اولی هم بدتر است. میگوید:

"برقراری این ارتباط از این نظر لازم است که... اساس سیاست ما یعنی "کمک به شکل گیری و تقویت جریانات کمونیستی و کارگری، کمک به جریانات کارگری مستقل" بدون آن دچار بیشترین اصطکاک میشود. با کنتر کنتر کردن نمیتوان این واقعیت را مخفی کرد که اتحادیه میهنی در صفوف خود دارای عناصر و کادرهایی است که مایل به داشتن روابط دوستانه با کومه له هستند و "برقراری ارتباط و جلب دوستی آنها در سطوح مختلف" پیشبرد فعالیت ما را از هر دو جنبه فوق تسهیل میکند و یا حداقل از مشکلات و اصطکاکهای آن میکاهد، تبلیغات ضد کمونیستی و ضد کومه له را در میان آنها با موانع معینی روبرو میسازد و غیره"

اگر پشت ادامه کاری کومه له نتوان پنهان شد پشت کارگر و کمونیسم در عراق شاید بشود. با این تئوری ها حزب کمونیست تنها جریانی در تاریخ سوسیالیسم خواهد بود که برخوردش به نیروهای سیاسی یک جامعه و یک انقلاب را از چنین ملاحظات پیش پا افتاده و غیرسیاسی ای استنتاج کرده است. بالاخره خود کارگر و



کمونیست عراقی که در اتحادیه میهنی پارتی ندارد چگونه دارد جنبش خود را شکل می‌دهد؟ چرا ما نمیتوانیم در سرنوشت آنها به همین شیوه شریک شویم؟ البته اتحادیه میهنی هم باید تنها سازمان بورژوازی و ناسیونالیستی دنیا باشد که گویا ممکن است، آنهم در این وانفسای آنتی کمونیسم و در شرایطی که کارگر و کمونیست کرد آشکارا در صحنه اجتماعی موی دماغش شده است، بخاطر دوستیهای شخصی افرادش با کادرهای کومه‌له و یا نامه رفیق مهتدی به رهبران دست از تبلیغ ضد کارگری و ضد کمونیستی بکشد. اینها توهمنات پوچی است که فقط میشود در کشورهای عقب مانده‌ای که ایت سیاسی آن از دو سه خانواده مشخص تشکیل میشوند و رهبران احزاب چپ و راستش با هم همکلاسی بوده‌اند یا قوم و خویش سببی و نسبی یکدیگر هستند سراغ کرد. مبارزه سیاسی و طبقاتی را که نمیشود با روابط شخصی مهار کرد. اگر اتحادیه میهنی در صحنه اجتماعی روبروی کمونیسم و کارگر است دیگر نامه همبستگی رفیق مهتدی "مانع معینی" در سیاست طبقاتی‌اش بوجود نمی‌آورد. دوستان کومه‌له در اتحادیه میهنی را نمیشود تا سطح یک تئوری شیوه برخورد به احزاب سیاسی ارتقاء داد. مجاهدین خلق هم لابد خیال میکردند در رژیم اسلامی کسانی وجود دارند که خواهان دوستی با آنها هستند و جلوی اصطکاک را میگیرند. آیا من و شمای کارگر و کمونیست این را به عنوان توجیهی برای مجیزگویی‌شان به جمهوری اسلامی از آنها قبول کردیم؟ از همه اینها گذشته، از کی تابحال قبل از کنترا گفتن به کسی باید اول دید از دوستان رفقای ما کسی در بین آنها هست یا خیر؟ گیریم باشد، این چه تغییری در خصلت سیاسی این جریان می‌دهد؟ وقتی نوشته رفیق مهتدی را میخوانیم و پرخاشی که بابت کنترا گفتن به این دوستان به ما میکند، یک چیز بیشتر از هر چیز ثابت میشود. چه کومه‌له دوستی در اتحادیه میهنی داشته باشد و چه نه، آنها دوستانی در بین ما دارند که علیرغم سیاست جهانی‌شان، علیرغم موضع داخلی‌شان در کردستان، میکوشند صدای انتقاد به آنها را در کومه‌له ساکت کنند تا سیاست آنها در جامعه کردستان با "مانع معینی" از جانب کومه‌له روبرو نشود. و بالاخره تذکر بدهم که صحبت سر "برقرار کردن رابطه" با این جریان‌ها نیست. این رابطه فی‌الحال وجود دارد. بحث بر سر موضع راست‌روانه رفیق مهتدی در ارتقاء این رابطه موجود به سطح یک اعلام همبستگی سیاسی در متن یک جنبش توده‌ای است.

دلیل سوم، میگویند نباید لبه تیز حمله را روی اپوزیسیون کرد گذاشت و فقط وقتی و بدرجه ای این کار را کرد که آنها مقابل کارگر و زحمتکش قرار بگیرند. اولاً چرا؟ هیچ استدلالی برای این باید و نباید نمیبینیم. ثانیاً، این بحث کهنه تضاد عمده و اصلی و فرعی است که روز خودش در چین درست برای مانور لای مصالح جاری ابداع شده بود و امروز درست در متن مشابهی زنده میشود. ثالثاً، همانطور که حمید تقوایی میگوید، عقربه این تضادها را چه کسی مونیتور میکند و بالاخره راجع به این "درجات و اندازه‌ها" چه کسی فتوا میدهد؟ شاید کسی که امروز به زعم شما لبه تیز حمله را روی اینها گذاشته (یعنی خواسته جلوی نامه همبستگی را بگیرد) بنظر خودش اینها را مقابل کارگر و زحمتکش کرد پیدا کرده است. آیا شواهد و فاکت‌های اوضاع کردستان، که رفیق مهتدی دوست دارد در نوشته‌اش این تلقی را بدهد که بیش از هرکس از آنها اطلاع دارد، همین را ثابت نمیکند؟ موضع کمونیستی در قبال ناسیونالیسم و احزاب بورژوازی به فرمول تضاد عمده و لبه تیز و کند احتیاج ندارد. بعنوان کمونیست ما موظفیم حقایق سیاسی جامعه را برای طبقه کارگر روشن کنیم. از جمله اینکه وقتی جنبش توده‌ای اوج میگیرد این جریان‌ها در مقابل آنها قرار میگیرند. هرچه انقلاب همگانی‌تر و اهداف آن غیر سوسیالیستی‌تر باشد، خطر کشیده شدن طبقه کارگر پشت سر احزاب بورژوازی که خود را با این مطالبات و جنبش همگانی تداعی میکنند بیشتر است و وظیفه افشاگرانه کمونیستها برای جدا کردن کارگران از احزاب بورژوازی موکدر میشود.

و بالاخره دلیل چهارم، میگوید:

"ما بهر حال آنجا یک سازمان خارجی هستیم، بنابراین مساله مورد بحث ما به بحث حق تعیین سرنوشت هم مربوط میشود. بعبارت دیگر به نسبتی که مردم کرد بهر دلیل آنها را نمایندگان خود در

قبال مطالبات ملی شان به حساب بیاورند، ما باید بطور عمده از طرق تقویت جریانات سوسیالیستی، رادیکال و دموکراتیک در خود جامعه کردستان وارد عمل شویم، تا اینکه بعنوان طرف مستقیم آنها وارد مقابله شویم. برای روشن شدن مساله وضعیت فلسطین را در نظر بگیرید. علیرغم همه نقدی که ما از سازمان آزادیبخش فلسطین و رهبری آن داریم، اما از آنجا که پذیرش این سازمان بعنوان نماینده مردم فلسطین خود یکی از خواستههای مردم را تشکیل میدهد، لذا این محدودیت خاصی را به بیان شیوه نقد ما تحمیل نمیکند. در مورد کردستان عراق، تا جائیکه من اطلاع دارم، این اتفاق آراء در مورد رهبری وجود ندارد، ولی بهرحال این مساله را هم نمیتوان نادیده گرفت. طبعاً این در اساس موضعگیری و نقد ما از این جریانات تغییری نمیدهد، اما بهرحال ملاحظاتی را ایجاب میکند که البته برای سوسیالیست کرد عراقی نمیتواند و نباید به این شکل مطرح باشد"

یکبار دیگر میگویم. مساله این نیست که بعنوان طرف مستقیم این جریانات "وارد عمل شویم"، بلکه این است که جلوی اعلام همبستگی و "دیپلوماسی تملق" را بگیریم. فرض کنیم مثال فلسطین به این بحث مربوط باشد. کی ما با سازمان آزادیبخش فلسطین اعلام همبستگی کردیم؟ و اعتراض توده‌ای در سرزمینهای اشغالی مدام ادامه داشته است. اما مثال فلسطین تازه مربوط هم نیست. خود رفیق مهتدی میگوید در مورد رهبری جریانات ناسیونالیست در کردستان "اتفاق آراء" وجود ندارد. معنی این جمله دو پهلو اینست که رفیق مهتدی نمیتواند نشان بدهد که این جریانات از طرف توده مردم به عنوان رهبری به رسمیت شناخته شده‌اند. از این گذشته، کی و در کدام مرجع مردم کردستان عراق خواهان برسمیت شناسی این جریانات بعنوان نماینده خود شده‌اند؟ و علاوه و از همه مهمتر، مساله فلسطین، بعنوان مساله فلسطین، اساساً برسر حق تعیین سرنوشت است. در مورد جنبش اخیر در کردستان که اصلاً مساله حق تعیین سرنوشت در حاشیه جدالهای این دوره بود، برای خوشایند جرج بوش اصلاً توسط ناسیونالیست‌ها مطرح نشد، و به تاکید خود رفیق مهتدی جنبش "جنبه" طبقاتی خود را بروز داد. با این مقدمات دیگر تر "به نسبتی که" مردم اینها را در قبال حق تعیین سرنوشت رهبر خود میدانند چرا پیش کشیده میشود؟ نه مساله حق تعیین سرنوشت "عمده" بوده و نه به هیچ نسبتی مردم اینها را رهبر خود اعلام کرده‌اند. از همان روز اول هم کارگران با اینها مقابل قرار گرفته‌اند. باز رفیق مهتدی اصرار دارد سرخود اینها را رهبر مردم قلمداد کند و با عبارت "اتفاق آراء وجود ندارد" عملاً به آنها مشروعیت بدهد. و تازه اگر هم همه مردم اینها را رهبر قبول داشتند، همانطور که مردم ایران خمینی را رهبر قبول داشتند، باز ما باید ملاحظه میکردیم و اگر هم بعنوان یک سازمان خارجی مجبور نبودیم "وارد عمل بشویم"، پامنبری این توهمات را نمیکردیم و به استقبال رهبری و حکومتشان نمیرفتیم. فرق ما با کمونیست کرد عراقی میتوانست در سردی محترمانه روابط ما و کشمکش داغ و رودرروی آنها باشد، نه اعلام همبستگی و توضیح مواضع خودمان و دل خوش کردن به آفرین گفتنهای مخفیانه به کارگر کردستان عراق.

وقتی بالاخره رفیق مهتدی با مترسکی که خودش از ما بعنوان طرفدار "تشنج" و "عمل مستقیم" علیه اپوزیسیون کرد و مخالف هر نوع ارتباط ساخته تعیین تکلیف میکند، تازه برگ برنده خود را هم رو میکند. منصور حکمت از ایشان خواسته است که از اتحادیه میهنی بخواهد نامه ما را بدست کمیته مرکزی کومه‌له برساند. الحق که چه تناقض فاحش و چه ریاکاری عظیمی در این کار منصور حکمت نهفته است! وقتی گردان شوان در اطراف جلبجه ضربه خورد، ما از حزب دمکرات هم خواستیم اگر خبری دارد بما بدهد. کسی آن موقع نه ب فکر اعلام همبستگی با حزب دمکرات افتاد و نه این انتظار ما را با این واقعیت که ما با دموکرات در حال جنگ هستیم در تناقض دید. حال ما با اتحادیه میهنی رابطه متعارف همیشگی را داریم و خواسته‌ایم نامه‌ای از ما برای رهبری کومه‌له ببرد. رفیق مهتدی از این خواست توجیهی برای اعلام همبستگی و حمایت از آنها در تحولات سیاسی و اجتماعی کردستان عراق پیدا کرده. اگر آن روز من میدانستم که بهای این اقدام سلب استقلال سیاسی حزب کمونیست و صدور نامه همبستگی به این جریان است قطعاً این کار را نمیکردم، یا از رفیق دیگری میخواستیم تماس بگیرد. اما واقعا اتحادیه میهنی هم چنین انتظاری نداشته است. این رفیق مهتدی است که دارد قیمت سیاسی نامه‌رسانی را با حزب کمونیست زیاد حساب میکند. نامه‌ای که بهرحال

بدست اتحادیه میهنی داده نشد. رفیق دیگری ممکن بود این خواست معقول را با اتحادیه میهنی مطرح کند بدون اینکه از آن سرمایه‌ای در توجیه راست روی سیاسی برای خودش بسازد. محض اطلاع باید عرض کنم حزب کمونیست خودش از این نامه‌ها برای احزاب مختلف برده و رسانده بدون اینکه شرط حمایت سیاسی روی این خدمات متعارف خود بگذارد. رفیق مهتدی میگوید استفاده از این امکان مستلزم درجه‌ای از تفاهم است. اما دوست گرامی، این درجه تفاهم قبل از نامه همبستگی شما هم وجود داشت.

بهرحال رفیق مهتدی به بهانه مطلوبیت ارتباطات جاری با احزاب درگیر در منطقه که نه تازگی دارد و نه بر کسی پوشیده بوده، و با قلم فرسایی در مورد خواص این ارتباطات برای تشکیلات، اعلام همبستگی سیاسی خود با این جریانات در یک جنبش اجتماعی معین را توجیه میکند. این دو موضوع ربطی به هم ندارند. موضع کسی که مخالف این استقبال شما از رهبری و حکومت این جریانات در کردستان است را نمیتوان به این شیوه کاریکاتور کرد و راست روی سیاسی را با بحث عدم تشنج پوشاند.

ایرج فرزاد در نوشته خود روی نکته بسیار پر اهمیتی انگشت میگذارد. استدلال رفیق مهتدی در بهترین حالت دفاعی از رابطه سنتی و تاکنونی کومه‌له با این جریانات است. حال انقلابی که بنا به تاکید خود رفیق مهتدی در کردستان در جریان بوده است و کارگری که با شوراهاش به میدان آمده است را به تصویر اضافه کنید. اگر حکمی بشود داد اینست که این روابط سنتی باید در پرتو وضعیت اجتماعی جدید و نیروهای جدیدی که به صحنه آمده‌اند مورد تجدید نظر قرار بگیرد. شک دارم کمونیستی شایسته این نام در دنیا پیدا بشود که از این واقعیات لزوم گرم تر شدن رابطه با این جریانات را نتیجه بگیرد. بعنوان دفتر سیاسی ما رسماً از کمیته مرکزی کومه‌له خواستیم در این دوره، ضمن حفظ ارتباطات روزمره به منظور اجتناب از آنتاگونیزه کردن نالازم این جریانات و اجتناب از تقابل و تشنج، فاصله خود را با این جریانات در صحنه سیاسی حفظ کند و مانع تداعی شدن کومه‌له با آنها بشود. این موضع هم عدم تشنج را دربر دارد و هم خرد روزمره‌ای را که رفیق مهتدی بعنوان نماینده انحصاری آن ظاهر میشود را به حساب میآورد، بدون آنکه از نظر سیاسی راست و توهم پراکنانه باشد و رابطه طبقاتی ما با کارگر کردستان عراق را تخریب کند. این فرمول را هم میشد داد و نامه هم به کمک اینها فرستاد و "لبه تیز حمله" را هم هرچا لازم است گذاشت. اما رفیق مهتدی موضع سیاسی دیگری را درست میدانند. جا داشت نظر واقعی خود را در برابر این موضع واقعی ما باز میکرد.

"اردوگاه ما، اردوگاه شما"

رفیق مهتدی انگیزه پلید من در نقد تفاهم سیاسی ایشان با اپوزیسیون ملی کرد را هم کشف کرده. منظورم بحث هوچیگرانه‌ای است که ایشان حول ضمیرهای "شما" و "تان" در قسمتی از نوشته قبلی من براه انداخته است. رفیق مهتدی در بندی بعنوان یک وظیفه حزب گفته بود "داشتن یک سیاست فعال و در عین حال بی سر و صدا و محتاطانه برای کمک به جریانات کارگری و کمونیستی در عراق" و من این پاراگراف را در این رابطه نوشته بودم:

"قید محتاطانه و بی سر و صدا منطقی برای تحریک نکردن دولت عراق آمده. سوالی که برای این جریانات کارگری و کمونیستی، و همینطور من خواننده، پیش میاید اینست که چرا قید محتاطانه و بی سر و صدا در بند مربوط به حمایت از اپوزیسیون کرد نیامده... مگر نه اینست که دولت عراق قبلاً، تا آنجا که تبیین‌های شفاهی دست‌اندرکاران حزب کمونیست گواه مساله است، برای هشدار به شما در مورد نزدیکی به احزاب اپوزیسیون کرد اردوگاهتان را بمباران شیمیایی و غیر شیمیایی کرده... و احتیاط در این مورد یکی از اصول دیپلوماسی کومه‌له است؟"

رفیق مهتدی قسمت اول این پاراگراف را کنده و باقی آن را طوری نقل کرده که انگار این سوالی است که من

دارم از ایشان میکنم و نه کارگر و کمونیست عراقی از ما بعنوان حزب کمونیست. و بعد در فضای جعلی ای که به این ترتیب ساخته من را به این متهم کرده که دارم اولاً، از بار مسئولیت رابطه با این احزاب شانه خالی میکنم و ثانیاً، گناه بمباران‌ها و تلفات آنها را با این "شما" گفتن به گردن ایشان و یا کس دیگری میاندازم که مسئول سیاست برقراری رابطه بوده است. عین همین را رفیق محمد شافعی هم در نوشته‌اش گفته است. ایرج آذین به روشنی این را حالی ایشان کرده است که این کار درستی نیست و از نوشته خود رفیق مهدی جمله‌ای را نقل کرده که در آن به "کمونیستها" بصورت شخص ثالث اشاره شده است.

علت بکار بردن ضمائر "شما" و "تان" در پاراگراف بالا بسادگی اینست که سوال کننده را کارگر و کمونیست عراقی تعریف کرده‌ام و لذا ضمیر درست خطاب او به ما همینهاست. اشکال رفیق مهدی نه ضعف ادبیات فارسی ایشان است و نه غفلت در خواندن اول پاراگراف. اشکال بر سر دلشوره عمیقی است که این رفقا از تنها ماندن در زمینه دفاع از مناسبات موجود با این احزاب و و همینطور دولت عراق حس میکنند و این تازگی ندارد. در دور قبلی مباحثات درون تشکیلاتی، رفیق ابراهیم علیزاده در جلسه کمیته رهبری وقت کومه‌له با مسئولین به تفصیل عین همین اتهام را، آنجا در قبال شانه خالی کردن از مسئولیت جمعی تماس گرفتن با عراق، به من میزد. رفیق مهدی، رفیق علیزاده، رفیق شافعی، بگذارید یکبار هم شده خیالتان را راحت کنم. نه فقط امروز بلکه هرزمان سیاست رسمی کومه‌له در تماس گرفتن با این جریان‌ها تا مقطعی که من عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بوده‌ام از هرجانبی مورد سوال قرار گرفت و شما توان دفاع از صحت آنها را نداشتید من را هرجا که باشم خبر کنید تا از این سیاست رسمی دفاع کنم. خودتان را آزار ندهید و برای خودتان کابوس نتراشید. باور بفرمائید این سیاستها در مقطعی که اتخاذ شده اشکالی نداشته. من البته مسئولیتی در قبال خوش و بشهای غیر رسمی و "نامه‌های اعلام همبستگی" و "توضیح مواضع خودمان"‌های هیچیک از شما ندارم و یکدانه‌اش را هم تا امروز به من نشان نداده‌اید. مسئولیت، و البته افتخار، هرچه از این نوع کرده‌اید با خود شماست.

در مورد اتهام انداختن مسئولیت تلفات "ناشی از این سیاست" بگردن دیگران، فقط در پاسخ رفیق مهدی میگویم من برای شما متاسفم. شاید قیاس به نفس میکنید چرا که این نه روش من بوده است و نه به مخیله‌ام خطور میکند. من حتی آنجا که تلفات ناشی از نقض دستور تشکیلاتی صریح ما بوده (که سابقه‌اش در اسناد کمیته مرکزی ثبت است) بار مسبب تلفات بودن را روی وجدان کسی نگذاشته‌ام. با اینگونه احکام نه شخصیت سیاسی من بلکه شخصیت سیاسی خودتان را دارید معرفی میکنید. آنچه که حدس میزنید "شاید" من میخواهم در آینده بکنم، کاری است که از قرار از خود شما همین امروز برمیآید. پرت کردن این قبیل اتهامات، آنهم با سفسطه در مورد استفاده کسی از ضمیر "شما" در یک جمله، بنظر من یک سقوط جدی اخلاقی است. جواب کسی که به ناسیونالیسم در نگرش و خط مشی پیشنهادی شما ایراد میگیرد این حرفها نیست.

## دفاع پوپولیستی از ناسیونالیسم

قبلا اشاره کردم که مطالبی که رفیق مهتدی در "تخطئه انقلاب" در دفاع از مقالات قبلی خود بیان کرده، حرف سیاسی اصلی او نیست. اینها فرمولهایی است که ایشان احتمالا تصور کرده از مقبولیت بیشتری نسبت به فرمولبندیهای قبلی برخوردار خواهد بود و در حال امکان نوعی آژیتاسیون حق بجانب در مقابل نقد من را فراهم میکند. اینجا در حاشیه و بعنوان یک جمعبندی میخواهم به اختصار به دو نکته بپردازم. اول، محتوای عمیقا پوپولیستی این دفاعیه و دوم، چگونه بازگشت به این پوپولیسم در حزبی که مبنای تشکیل آن مبارزه ضد پوپولیستی در چپ ایران بوده است امکان پذیر شده است.

برای درک محتوای سیاسی واقعی مواضع "تخطئه انقلاب" بیائید موقتا از عبدالله مهتدی و جامعه کردستان انتزاع کنیم. بیائید کلا مساله بحران خلیج را کنار بگذاریم مساله را آنطور که مورد نظر رفیق مهتدی است بصورت یک انقلاب ابتدا به ساکن در یک جامعه معین در نظر بگیریم. فرض کنیم آنچه رفیق میگوید مواضع یک حزب سیاسی مدعی سوسیالیسم در یک شرایط انقلابی در کشور دیگری است. بیائید برای مثال عین این مواضع را در انقلاب ۵۷ تجسم کنیم. راجع به مواضع چنین حزبی چه حکمی میشود داد؟ چنین جریانی را در انقلاب ۵۷ کجای طیف احزاب سیاسی میشد پیدا کرد؟

حکومتی استبدادی و ارتجاعی زیر موج اعتراضات توده‌ای قرار گرفته است و شیرازه امور آن در شرف فروپاشی است. طبقات اجتماعی مختلف به حرکت اعتراضی پیوسته‌اند. در کنار احزاب جوان چپ و حرکت‌های کارگری، احزاب مقتدر بورژوازی وجود دارند که برای انتقال قدرت به خود تلاش میکنند. این احزاب تلاش میکنند تحت نام رهایی ملت از استبداد و سرکوب و با توسل به هویت ملی و خلقی مردم ماحصل این اعتراضات را به کیسه خود بریزند. بورژوازی بین‌المللی و رسانه‌های بورژوازی جهانی درست نظیر مورد ایران رهبران این احزاب را رهبران کل جنبش اعتراضی معرفی میکنند و برای مهار جنبش از پائین مردم روی این جریان‌ها سرمایه‌گذاری میکنند. در درون حرکات اعتراضی صف کارگران بیش از پیش با این احزاب در اصطکاک قرار میگیرد. ایادی این احزاب، در مورد ایران با چماق و در این مورد با اسلحه گرم، تلاش در ارباب کارگران دارند. حزب مورد نظر ما این اعتراضات را بصورت یک جنبش توده‌ای و "مردمی" (یعنی خلقی)، که کارگران جناح رادیکال آن را تشکیل میدهند، معرفی میکند. از آنجا که انتظار دارد احزاب بورژوازی به زودی به قدرت برسند و کاربدستان آتی حکومت بشوند، در نامه‌ای حمایت خود را از این جریان‌ها اعلام میکند و مواضع خود را، مثلا درباره لزوم آزادی احزاب و بیان و تشکل، با آنها در میان میگذارد. "لبه تیز نقد" را از روی این جریان‌ها بر میدارد و اعلام میکند که بدرجه‌ای که این احزاب از جانب توده‌ها در مبارزه عمومی شان علیه استبداد به رهبری شناخته شده‌اند، خواهان روابط تفاهم‌آمیز با آنهاست. در عین حال برای جلوگیری از آنتاگونیزه شدن آنها به فعالین خود رهنمود میدهد که در پیشبرد فعالیت‌های کارگری خود محتاط و بی سر و صدا عمل کنند. حزب مورد نظر ما به جریاناتی که به این احزاب بورژوازی نقد میکنند و تضاد منافع آنها را با منافع طبقه کارگر افشاء میکنند، اتهام میزند که "مبارزه توده‌ها را لجن مال و تخطئه" میکنند و آنها را رسما یا تلویحا طرفدار رژیم موجود مینامد. به آنها یادآوری میکند که با "ارتجاعی ارتجاعی کردن" نمیشود این واقعیت را کتمان کرد که در میان این احزاب بورژوازی کسانی هستند که خواهان رابطه دوستانه با حزب هستند و میتوانند لبه حملات ضد کمونیستی این جریانات را کند کنند.

چنین حزبی کجای طیف سیاسی است؟ مشابه این مواضع در انقلاب ایران توسط چه جریاناتی اتخاذ شد؟ مجاهدین، جبهه ملی، حزب رنجبران، حزب توده. اگر انقلاب کردستان عراق واقعی بود، اینهم موضع واقعی

رنجبرانی در آن انقلاب بوده است. این مواضع جناح راست پوپولیسم در انقلاب ۵۷ بود که حتی از گلی و پیکار و رزمندگان هم پائین نمیرفت. حزب کمونیست اساسا با نپذیرفتن این تبیین از انقلاب توده‌ای و با نقد کل این راست روی و سازش طبقاتی که به اسم خلق و توده‌ها بخورد کارگر می‌دهند بوجود آمد.

حالا واقعیات ویژه انقلاب کردستان را به تصویر اضافه کنید تا ببینید چه چیزی در این میان "ده چندان" میشود.

۱- احزاب بورژوازی مورد نظر نه مانند خمینی با چسبیدن به موضع استقلال سیاسی و "نه شرقی و نه غربی" و نه با توسل به شعارهای ضد امپریالیستی مردم، بلکه بر دوش خود آمریکا میخواهند به قدرت برسند. بنابراین رنجبرانی امروز ما حتی نمیتواند این بهانه را هم بیاورد که ماهیت طبقاتی این جریان را بدلیل عشق خودش به استقلال میهن و نفرتش از "عروسک دست نشانده امپریالیسم آمریکا" درست تشخیص نداده. بعلاوه این احزاب فاقد حتی یک پلاتفرم دموکراتیک اعلام شده هستند که در آن برای مثال وعده بهداشت عمومی یا آموزش زنان داده شده باشد. اگر رنجبرانی دهسال قبل میتوانست بعدا ادعا کند که فریب "اسلام مترقی" و رگه‌های "سوسیالیستی" اقتصاد صلواتی مستضعفین را خورده است، رنجبرانی امروز حتی این بهانه را هم ندارد.

۲- احزاب بورژوازی مربوطه به اشغال نظامی کشوری که میخواهند تحویل بگیرند توسط آمریکا چراغ سبز میدهند و حتی از قطع عملیات نظامی آمریکا اظهار ناخوشنودی میکنند. از پیش روشن است که مردم، اگر برای حکومت اینها قیام کنند، تازه توانسته‌اند رژیم استبدادی موجود را با یک رژیم سر به آمریکا و مستبد دیگر عوض کنند. حزب فرضی ما این را هم نمیتواند حدس نزده باشد.

۳- این احزاب مسلح‌اند. صحبت چماق و چماقداری جلوی دانشگاه نیست. صحبت سر دستگیری و حبس کارگر و شلیک روی تظاهرات اوست. حتی عقل معاش هم حکم میکند که حزب فرضی ما کمی بیشتر روی استقلال کارگر حتی در امر قیام و تسلیح خود بکوبد و به مردم در عمل مسلحانه‌شان نسبت به قدرت گرفتن این جریانات حضور ذهن بدهد.

۴- جنبش کارگری اشکال پیشرفته سازمانی را از خود نشان داده. شوراها تشکیل شده‌اند. گمان نمیکنم اگر در انقلاب ۵۷ جنبش شورایی‌ای با این نوع قطعنامه‌های سوسیالیستی وجود می‌داشت کسی، حتی حزب رنجبران، برای مرزبندی با بورژوازی ملی احتیاج به فشار ایدئولوژیک مارکسیست‌های انقلابی میداشت.

۵- و بالاخره حزب فرضی ما تجربه انقلاب ایران را بیخ گوش خودش دارد و انتظار می‌رود از تکرار تجربه ملاحظور شدن مبارزه "توده‌ها" جلوگیری کند. پشت سر این حزب دهسال مبارزه فکری و عملی با این توهومات و خط مشی‌های عموم خلقی نهفته است. موضع پوپولیستی راست را اگر بار اول بشود ناشی از توهم و ابهامات چپ نامید، تکرار آن را دیگر به هیچ عنوان نمیشود توجیه کرد.

خلاصه کلام، هرقدر رفیق مهتدی بر اینکه آنچه در عراق روی داده است یک انقلاب و یک فاز مستقل بوده است پافشاری کند، به همان درجه اپورتونیسم موضعی که در "تخطئه انقلاب" فرموله کرده است را بیشتر اثبات کرده است.

و اما سوال دوم، چرا رفیق مهتدی به این سهولت اینهمه در تبیین سیاسی خود به عقب برمیگردد؟ مگر خود ایشان از رهبران جدایی کومه‌له از پوپولیسم در کنگره دوم این سازمان نبوده است؟

در بررسی نقد ضد پوپولیستی این دسته از رفقا در مقطع کنگره دوم نباید فاکتور فضای فکری عمومی چپ در آن مقطع و موقعیت عملی کومه‌له را ندیده گرفت. قطعاً رفیق مهتدی در آن مقطع خود را به درجه‌ای با نقد مارکسیسم انقلابی علیه پوپولیسم موافق یافته است. اما همین تجربه "تخطئه انقلاب" نشان می‌دهد که انتخاب یک دیدگاه از میان نظرات در حال کشمکش در سطح جامعه ضرورتاً به معنای تسلط به آن دیدگاه و نگرش به جهان از آن دیدگاه نیست. برای من یا حمید تقوایی و یا دیگر رفقای که نقد پوپولیسم را بدرون چپ ایران بردند هیچ فشار سیاسی، اجتماعی و هیچ جر و بحث و منگنه تشکیلاتی نمیتواند باعث شود به فرمولهایی از نوع فرمولهای امروز رفیق مهتدی و به مقولاتی نظیر خلق و قیام توده‌ها و غیره پناه ببریم. (کما اینکه هیچ چیز در دنیا نمیتواند رفیق مهتدی را وادار کند که در دفاع از نظراتش از قرآن یا اسناد اولیه مشی چریکی نقل قول بیاورد). اینها جزو نحوه تفکر ما به جهان نبوده است. رفیق مهتدی با نقد پوپولیسم بعنوان یک سیستم نظری کمابیش حاضر و آماده در یک مقطع معین احساس توافق کرده است. این توافق بخشاً جنبه ادراکی و معرفتی داشته است و بخشاً تحت تاثیر مطلوبیت مقطعی این مباحثات در شرایط سیاسی ویژه یک دوره بدست آمده است. اگر نقد پوپولیسم برای رفیق مهتدی یک نگرش درک شده و جا افتاده بود، نه در پاسخ من و نه در حفظ خودش در مقابل توطئه‌هایی که می‌پندارد علیه او در شرف تکوین است به این سهولت به آن رجعت نمیکرد.

واقعیت اینست که پذیرش انتقاد علیه پوپولیسم و دیدگاهی که مارکسیسم انقلابی نام گرفته بود برای برخی از رهبران سنتی کومه‌له این خاصیت را داشت که افق یک مبارزه دراز مدت تر و اصیل تر را در مقابل صفی که آنها بر مبنای اهداف سیاسی محدودتر و کوتاه مدت تری گرد آورده و متحد کرده بودند قرار میداد. این دیدگاه، کومه‌له آن زمان را از مساله ارضی و ملی و خودمختاری و از امر "جنبش مقاومت" فراتر میبرد و به فعالیت آن حکمتی پایه‌ای تر و دراز مدت تر میداد. این دیدگاه کمک میکرد کومه‌له صف خود را در صحنه نگاه دارد. این دیدگاه اجازه میداد کومه‌له فراخوان خود به ادامه مبارزه قهرآمیز را علیرغم دورنمای استیلای جمهوری اسلامی و افول جنبش مقاومت حفظ کند و مشخصاً در برابر سازمان رقیب در این جنبش، یعنی حزب دموکرات، استراتژی اجتماعی معتبری را نمایندگی کند. این در کار کومه‌له و در تبیین نظری اهداف آن و نیز در کاراکتر سیاسی رهبران آن یک پیشرفت و دستاورد مهم و با ارزش بود. اما با همه اینها نباید این را با پیوستن این رفقا به صف منتقدین قائم به ذات اندیشه پوپولیستی اشتباه کرد.

اینکه رفیق مهتدی در پوشاندن نقطه ضعف‌های بحث ناسیونالیستی واقعی‌اش به تبیین و آژیتاسیون پوپولیستی پناه میبرد، اینکه از نظر معرفتی این امر برای او بلامانع بنظر میرسد، نشان دهنده محدودیتهای هویت سیاسی ضد پوپولیستی او چه امروز و چه در گذشته است. این، یعنی پیچیدن ناسیونالیسم در زورق خلق پسند، در عین حال بیانگر خاصیت اجتماعی و سیاسی واقعی پوپولیسم بعنوان یک گرایش فکری و اجتماعی است.

بعلاوه باید توجه کرد که رفقای نظیر رفیق مهتدی به یک معنی تجربه انقلاب ۵۷ را از دریچه محدودی از سر گذراندند. آنها، برخلاف فعالین چپ سراسری، از نزدیک شاهد شکل‌گیری جمهوری اسلامی از دل جنبش اپوزیسیون ضد سلطنتی، روشهای عملی این جریان، نحوه استفاده احزاب اسلامی از نام توده‌ها و حتی از بسیج توده‌ای برای سرکوب انقلاب و حقوق دموکراتیک و خفه کردن جنبش کارگری نبودند. آنها ورشکستگی عملی احکام و توهمات پوپولیستی را در صحنه سیاست روزمره شاهد نبودند. آنها در جدلهای داغ جریان‌ات چپ بر سر شیوه برخورد به حکومت و جناحهای آن شرکت نداشتند. آنها ورشکستگی عملی مقولات عموم خلقی، نظیر ملی، مترقی، توده‌ای، خلقی، قیام، و امثالهم را در متن عروج ارتجاع اسلامی در صحنه عملی سیاسی حس نکرده‌اند. وقتی از این رفقا می‌خواهیم درسهای انقلاب ایران را برای کارگر کرد عراقی ببرند و در انقلاب کردستان از تکرار تجربه تمکین "توده‌های انقلابی" به اپوزیسیون ارتجاعی جلوگیری کنند باید حواس مان باشد که خود این رفقا این درسها را به معنی واقعی کلمه نگرفته‌اند.

## باز هم درباره دوفاز

کل "تخطئه انقلاب" مطلقا در محدوده "فاز دوم" نوشته شده است. از قیام توده‌ها در عراق شروع میکند و در همان چهارچوب هم تمام میکند. وقتی دقیق‌تر نگاه میکنیم میبینیم در تلقی رفیق مهتدی این فاز دوم بقدری خودکفا و از تاریخ قبل و بعد خود مستقل است و چنان جایگاه محوری‌ای در نگرش او دارد که در واقع اطلاق فاز "دوم" به آن گمراه کننده است. بدون هیچ ارجاعی به زمان و مکان و تاریخ بیرون این رویدادهای چند هفته‌ای ظاهرا میشود همه چیز را توضیح داد و راجع به هرچیز حکم نهایی صادر کرد. بر اساس این فاز و فقط این فاز "اختلاف اصلی" شان را با شما میگویند، حکم میدهند که درد مردم را حس میکنید یا خیر، که آیا اصلا میدانید در عراق ظلم هست یا خیر، که عقل و شرافت و پرنسیپ سیاسی دارید یا خیر، که اغراضتان چه هست و چه نیست. در این فاز و فقط این فاز است که عزم میکنند تکلیفشان را روشن کنند و از شما میخواهند تکلیفتان را با این و آن روشن کنید. این فاز بهشتی و دوزخی را از هم تمیز میدهد. رستگار میکند و میسوزاند. ممکن است تا دیروز هم کاسه بوش بوده باشید و در این فاز پیام همبستگی دریافت کنید، ممکن است عمری کمونیست بوده باشید و در این فاز دشنام بشنوید. این فاز از علم و فلسفه تا پرنسیپهای سیاسی و سازمانی همه چیز را دگرگون میکند. این فاز است که اجازه میدهد که آمپریسم و پراگماتیسم و افق محلی "آمدن از متن ماجرا" لقب بگیرد و تحسین شود. به اعتبار این فاز است که بعد از یک عمر مدح اساسنامه و پرنسیپ تشکیلاتی را گفتن، میشود با صدای بلند از اینکه گویا کسانی سیاست ارگان عالی حزب را کناری انداخته‌اند و بی سر و صدا کار خودشان را کرده‌اند اعلام "خوشوقتی" کرد. در پیشگاه اعتبار مطلق این فاز هیچ چیز دیگری معتبر نیست. این دیگر فاز "دوم" چیزی نیست. این "مادر همه فازها" است. این "مرحله و جنبه" ای است که گویی تمام مراحل قبلی جز زمینه چینی برای تحقق آن نقشی در تاریخ نداشته‌اند. براستی که چیزی جادویی و خدایی در این فاز هست. باید ببینیم این درخشش از کجا میاید.

در وهله اول بنظر میرسد شاید "انقلاب توده‌ها" و "قیام مردمی" منشاء این شیفتگی است. شاید بگویند پوپولیست پوپولیست است، اما بهرحال مجاز است تاریخ را از سر عشق خویش به "توده‌ها" و "قیام" نگاه کند و تنها آن لحظاتی در این تاریخ برای او ارزش پیدا کند و به محک اندیشه و پراتیک تبدیل شود که در آن توده‌ها بالاخره برخاسته‌اند. این هم تبیینی است. اما من این را نه در این مورد خاص و نه بطور کلی از هیچ پوپولیستی باور نمیکنم. پوپولیسم چیزی جز ناسیونالیسم در بسته بندی قابل عرضه به توده‌های محروم نیست. پوپولیسم، اگر شیفته است، شیفته خلق خویش است و نه بشریت تحت ستم بطور کلی. در طول مدتی که با هم در حزب کمونیست بوده‌ایم، در فیلیپین، رومانی، لیتوانی، آذربایجان و ارمنستان شوروی، چین، آلمان شرقی، آفریقای جنوبی، فلسطین اشغالی، اتیوپی، سومالی، سودان، الجزایر، افغانستان، و بسیاری کشورهای دیگر توده‌ها به اشکال مختلف برخاستند، قیام کردند، مسلح شدند، جنگیدند و در مواردی عملا حکومت را هم عوض کردند. اگر رنج بود آنها هم کشیدند، اگر خواست برحق بود آنها هم داشتند. اما در هیچیک از این موارد این هیجان و شیفتگی را در درون حزب شاهد نبوده‌ایم. کسی "تکلیفش" را با چیزی روشن نکرد و در شیپور "نبرد آخر" در حزب کمونیست ندمید. تئوری فازها صادر نشد، "سیاست فعال" نه مطالبه شد و نه مواقعی که خودشان سر کار بودند طرح شد. گرایشات درونی حزب خوش و خرم به همزیستی صلح آمیز خود ادامه دادند. اگر چیزی فاز دوم امروز را به محور تعقل و تعیین تکلیف تبدیل میکند نه عشق به قیام توده‌ها، بلکه اهلیت و ملیت توده‌های قیام کننده است. شاید این رنگی را در قلبها به تکان در آورده است. ولی از آن مهمتر، این رویدادها موقعیت عینی اجتماعی و سیاسی گرایش ناسیونالیستی کرد در حزب را تحت تاثیر قرار داده است. تصور میکنم فدایی و راه کارگر هم بتوانند در مورد پیدایش مسائل مشابه در سازمانهایشان هنگام جنب و جوش آذربایجانی‌ها در شوروی (آذری‌ها هم ملت برگزیده در این جریانات محسوب میشوند)، فاکت‌های آموزنده خودشان را به هرکس که واقعا بخواهد تئوری دوفاز را بفهمد بدهند.



در نوشته قبلی هم گفتم که من نفس فزیندی کردن تحولات اخیر در جهان و منطقه را رد نمیکنم. سوال اینست که این فزیندی چقدر عینی است و بخصوص چه چیز راجع به خود تحلیلگر بما میگوید. من کاملا میپذیرم که خیزش سیاسی و مسلحانه در کردستان عراق یک فاز کاملا جدید است، اما نه در جهان واقعی بلکه در جهان درونی ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست و در ذهنیت رفیق مهتدی. در این فاز "ملت خود" برای کسانی به محور عالم و دریچه نگاه کردن به جهان تبدیل میشود. فاز دوم فاز غلبه تعلق خاطر ملی کرد بر داعیه ها و ظاهر سازی های سوسیالیستی و انترناسیونالیستی در میان ناسیونالیستهای کرد در حزب کمونیست ایران است. این مهم است و به آن باید پرداخت. اما شک دارم بتوان آن را بجای فزیندی روندهای عینی و پراهمیت جهانی یکسال اخیر بخورد کسی داد.

بیائید تئوری دو فاز را یکبار هم که شده برای مردم غیر کرد جهان، از کارگر و غیر کارگر، یعنی برای کسانی که به احتمال قوی اسم رانیه و سلیمانیه و طالبانی و بارزانی را نشنیده اند، برای کسانی که مجبور نیستند مناسبات خود را با دولتمردان و کار بدستان آتی در کردستان عراق تنظیم کنند، برای کسانی که چه بسا در طول چند هفته خیزش در کردستان عراق شیفت شب کار کرده اند و اخبار را بدقت دنبال نکرده اند، برای برزیلی، اسپانیایی، کره ای و مالزیایی و بطور خلاصه برای ۹۹ درصد "توده های" جهان تعریف کنیم و ببینیم برای آنها این فزیندی چقدر معتبر و اساسا مفهوم بنظر میرسد. جریان فاز اول را دیگر همه میدانند. یک جنگ عظیم و کم سابقه در تاریخ بشر رخ داد. صدها میلیارد دلار صرف این جنگ شد، دهها هزار نفر کشته شدند، اقتصاد یک کشور به تمامی نابود شد، تکنولوژی جنگی آزمایش نشده در چند ده سال اخیر روی مردم یک کشور آزمایش شد، پوزه شوروی به خاک مالیده شد، ناتو احیا شد، آمریکا هژمونی خود را بر اروپا و ژاپن ابقا کرد، دود ناشی از سوختن چاههای نفت کویت و عراق اکولوژی کل جهان را با مخاطره روبرو ساخت، سازمان ملل رسما به عنوان یک نهاد استعماری فعال شد، راسیسم و قوم پرستی در غرب ابعاد بیسابقه ای یافت، بورژوازی آمریکا از سندروم ویتنام شفا یافت، دخالتگری نظامی آمریکا و غرب در سطح جهانی مشروعیت سیاسی و حقوقی یافت، تمام مفاهیم و مقولات سیاست و دیپلماسی بین المللی تغییر کرد. اعراب و اسرائیل به سر میز مذاکره هل داده شدند، لبنان امن شد، عمر حزب الله به سر رسید، گروگانها آزاد شدند، خلع سلاح خاورمیانه رسمیت یافت، و غیره و غیره. این دنیای پیرامون ماست که در "فاز اول"، که بطرز غریبی هنوز هم بعد از "فاز دوم" ادامه دارد، به نحوی غیر قابل باز شناسی دگرگون شد. اهل هر جا باشید، باسواد باشید یا بیسواد، اهل سیاست باشید یا نباشید تاثیر این تحولات را در زندگی خود لمس میکنید. هر مبارزه حق طلبانه، تا چه رسد به سوسیالیستی و کارگری، با چنان معادلات جدیدی در سطح جهان روبرو شده است که برداشتن یک گام از این به بعد، حتی برای کسی که در فاز دوم زندگی میکند، بدون تعمق جدی درباره این نظم نوین بورژوازی مقدور نیست. این فاز اول بود.

و اما، فاز دوم با قیام مردم رانیه و سلیمانیه آغاز میشود...

عقل زیادی نمیخواهد که آدم به چنین تحلیلی بگوید اهمیت این رویدادها برای شما و من هرچه باشد، این فاز دومی برای اولی نشد و شما با رها کردن این افق وسیعتر و با بنا کردن فکر و عقل و انتخاب دوست و دشمنان بر مبنای این فاز دوم محدود و محلی تان دارید نه فقط از حقیقت بلکه، به همین اعتبار، از فهم شرایط تحقق آرمانهای حق طلبانه خودتان هم دور میشوید. آخر آن روندها و تحولات بنیادی جهانی همه روی هم فاز اول است و خیزش مردمی سه هفته ای (در رانیه) و سه روزه (در کرکوک) فاز دوم؟ حس تناسب هم چیز خوبی است. این فزیندی شاید عشق شما به مردم کردستان را برساند، اما چیز مثبتی در مورد توانایی شما بعنوان یک مفسر سیاسی تا چه رسد یک مارکسیست مدعی شناخت عمیق تاریخ و جامعه نمیگوید.

رفیق مهتدی در "تخطئه انقلاب" نه فقط مجددا بر صحت فزیندی خود تاکید کرده، بلکه کلا خودش را در این

فاز حل کرده است. استدلالهای جدیدی هم برای اثبات حقانیت این تفکیک به بحث اضافه شده. "اگر مردم قیام نکردند پس چرا آواره شدند" البته شاید استدلال کوبنده و عمیقی باشد. شخصا مطمئن نیستم. اما در مورد استدلالی که پس از آمدن رفقای از "متن جریان" به بحث اضافه شده یکی دو نکته دارم. رفیق مهتدی مینویسد:

"اگر این یک قیام توده‌ای بوده است، اگر آنطور که بعدتر و با فاکتهای مسلم نشان داده شد، حتی یک جنبش و قیام کمابیش رادیکال و دارای شعارها و اشکال چپ بوده است و مفاهیم جدید، گرایشهای جدید و نیروهای اجتماعی جدیدی را به صحنه آورده است، پس بناگزیر "یک مرحله دیگر، یک جنبه کاملاً متفاوت" از سیاستهای امپریالیستی و جنگ امپریالیستی در منطقه را تشکیل میدهد"

اولاً، حتی اگر در این چند هفته در کردستان عراق کمون‌های کارگری تشکیل شده بودند و قدرت را هم بدست گرفته بودند هنوز رها کردن چهارچوب دوران ساز رویدادهای اخیر در سطح جهانی و خیره شدن به کردستان عراق نادرست و از نظر سیاسی بسیار مضر می‌بود. کسی که اذهان اعضاء این حکومت کارگری را از نظم ارتجاعی نوینی که دارد در سطح جهانی قوام می‌گیرد و به سرنوشت نه فقط آنها بلکه کل طبقه کارگر و حکومت‌های کارگری در آینده عمیقاً ربط دارد منحرف کند و آنها را در "مرحله جدید" خودشان در مقیاس محلی مدفون کند، بنظر من مشاور و راهنمای بدی است. اگر بنا بود این پیشروی کارگری دستاورد دیرپایی داشته باشد میبایست توسط خود کارگران و کمونیست‌های کردستان عراق به چهارچوب جهانی خود مرتبط بشود. ثانیاً، بحث دو فاز رفیق مهتدی به اذعان و حتی تاکید خودش مستقل از شعارهای چپ یا ظهور نیروهای جدید در کردستان و بدون اطلاع از فاکتهای بعدی طرح شده و باید در همان چهارچوب هم از آن دفاع بشود. این مساله نباید فراموش بشود که فاز دوم رفیق مهتدی به وجود و عدم وجود "رادیکالیسم" یا "کمابیش رادیکالیسم" در جنبش کردستان ربطی نداشته و لذا باید آن را جدا از بحث شورا و رادیکالیسم و غیره فهمید و نقد کرد.

من در نوشته قبلی معنی واقعی این فازبندی را نشان دادم. صحبت حتی بر سر خودشیفتگی ملی نیست. هرچند علقه‌های ملی مقبولیت این تفکیک را نزد عده‌ای تضمین میکند. این فازبندی یک ابزار شبه تئوریک ساده برای فائق آمدن به یک دشواری سیاسی مشخص است. فاز دوم فاز "حقانیت" است و اساساً به این خاطر ساخته شده که "عدم حقانیت" قبلی‌ای را مضمحل مرور زمان و نامربوط اعلام کند. هدف سیاسی مورد نظر روشن است: حفظ نزدیکی با اپوزیسیون ملی کرد که قرار است مقامات دولتی آتی را تشکیل بدهد، منزوی نشدن از ملتی که در آن مقطع و سنتا تحت پرچم اینها فرض میشود و حفظ موازنه دوستی و دشمنی در محل برای حفظ تشکیلات خود. اما فاز اول و نزدیکی این جریان‌ها با آمریکا، آنها هم با وجود یک دفتر سیاسی در راس حزب که تمام مسائل را از دریچه نظم نوین جهانی بورژوازی میبیند و ظاهراً به این مصلحت‌ها بی‌توجه است، این نتیجه‌گیری سیاسی به نفع نزدیکی با نیروهای جبهه کردستان را نامشروع و ناموجه میکند و به کرسی نشاندن آن در حزب را دشوار میسازد. پس زنده باد "فاز دوم" که زیر اسم پر افتخار "قیام توده‌ها" کلاً مرحله را از نو شروع میکنند، کنتورها را صفر میکنند و اجازه میدهد همه، بارزانی و طالبانی و دفتر سیاسی و منصور حکمت انگار که تازه از شکم مادر متولد شده‌اند و بدون هیچ ربطی به صف بندی فی‌الحال موجود ارتجاع و ضد ارتجاع در صحنه جهانی، از نو شروع کنند. اگر این کارنامه منفی ملی‌گرایان کردستان عراق وجود نداشت، آنوقت رفیق مهتدی بحث خود را بدون نیاز به هیچ فازبندی‌ای مطرح میکرد. تئوری دوفاز، تئوری "گذشته‌ها گذشته است" است و هدفش خیلی ساده تعدیل و خنثی کردن تبیین دفتر سیاسی بمنظور گرفتن نتایج سیاسی فوق به نفع اپوزیسیون ملی کردستان عراق است. در قطعنامه‌های رفیق مهتدی بگردید تا کاربست این فازبندی را پیدا کنید. این مرحله بندی مستقیماً به دو موضوع مربوط میشود. اول همبستگی با اپوزیسیون ملی کرد و دوم "رفع نواقص" موضع دفترسیاسی روی جنگ و بحران در خلیج (همسو بنظر نیامدن با عراق در چشم مردم کردستان). مابقی نتیجه‌گیری‌ها، از اجتناب از تظاهر به رفاه در برابر مردم محروم تا

تقویت گرایش‌های کارگری و چپ، ابدا نیازی به تعریف یک فاز دوم ندارد و برای کومه‌له حتی گفتن لازم ندارد.

سرپوش گذاشتن به مواضع ارتجاعی اپوزیسیون ملی کرد در بحران و جنگ خلیج توسط تئوری دو فاز خاصیت دیگری هم دارد. من در جزوه قبلی از رفیق مهتدی صریحا و مشخصا پرسیده‌ام که بالاخره نظر شما درباره عملکرد اپوزیسیون کرد در فاز اول، مستقل از مساله کرد، چیست و تاکید کرده‌ام که بنظر من انتقاد سوسیالیستی به این جریان‌ها از اینجا شروع میشود. موضوع نقد سوسیالیستی در درجه اول حمایت اینها از آمریکا در فاز اول است و نه دل بستن آنها به آمریکا در فاز دوم. رفیق مهتدی، که تا آنجا که به فاز دوم برمیگردد پرونده قطوری از گفته‌ها و نوشته‌ها ما برای خود ساخته است، در این مورد مطلقا خود را به نشنیدن میزند و حتی یک گفته‌ام و نوشته‌ام ندارد که بیاد ما بیاورد. در جواب این سوال مشخص من در مورد فاز اول فقط میگوید "من لشگر کشی آمریکا را محکوم کردم". اما سوال این نبود. شما کجا حمایت اپوزیسیون کرد از آمریکا در جنگ خلیج را محکوم کردید؟ یا حتی کجا به آن اشاره کردید؟ یا اصلا چرا امروز هم حاضر نیستید یک کلمه راجع به آن بگوئید؟ تئوری "گذشته‌ها گذشته است" قرار است این سکوت مصلحت جویانه کسانی که لاقلا روی کاغذ انتظاری جز این از آنها میرفته است را هم مشمول مرور زمان کند. این ارزش و جایگاه تئوری برای این رفقا است. برای کسی که شان نزول سیاسی و عملی تئوری دوفاز را میداند استدلالهای رفیق مهتدی در نوشته اخیر در مورد مبانی تحلیلی این تفکیک بینهایت کسل کننده است.

### چرا دفتر سیاسی در مورد "فاز دوم" قطعنامه صادر نکرد

به این سوال کمابیش در بخش قبل پاسخ داده‌ام. رفیق مهتدی به ما ایراد میگیرد که چرا در فاصله دو رویداد جنگ خلیج و آوارگی کردها فاز تعیین کننده دوم را ندیده‌ایم و در این مورد مشخصا نظر رسمی‌ای، به شکل قرار و قطعنامه و غیره، اعلام نکردیم. خود این ایراد محلی‌گری و ملی‌گرایی عمیق رفیق و این واقعیت را که دنیای واقعی برای ایشان چطور تحت الشعاع جهان ذهنی و تعلق خاطرهای فردی ایشان است آشکار میکند. در طول سالهایی که با هم در حزب کمونیست ایران بوده‌ایم، و از جمله در مدتی که رفیق مهتدی دبیرکل حزب و یا دبیر کمیته مرکزی و سردبیر کمونیست و غیره بوده است، انقلابها و جنبشهای عظیمی صورت گرفته است. جنبشها و انقلاباتی که دنیا نتوانست ندیده بگیرد و درباره آن سکوت کند، تحولاتی که به صدر اخبار همین رسانه‌های بورژوازی که رفیق مهتدی از بی‌اعتنایی‌شان به انقلاب کردستان شکوه میکند رانده شد و تمام جهان به آنها چشم دوختند. حزب کمونیست در مورد بسیاری از اینها نه قرار و نه قطعنامه و نه حتی مقاله‌ای به چاپ نرسانده است. جنبش فیلیپین، جنبش آفریقای جنوبی، جنبش السالوادور، جنبش دموکراسی طلبی در چین، جنبش لیتوانی، استونی، جنبش افغانستان، جنبش مردم فلسطین در سرزمینهای اشغالی، جنبش های توده‌ای مختلف در برمه، پرو، پاکستان، تقابل‌های وسیع سیاسی در کره جنوبی و نظایر اینها فورا به ذهن میاید. رفیق مهتدی نه در مورد ضرورت موضعگیری رسمی در قبال این جنبشها در زمان خود حرفی زد، نه قطعنامه‌ای داد و نه اگر کسی او را به دلیل سکوتش درباره اینها به لجن مال کردن آنها متهم میکرد ارزشی برای چنین منتقدی قائل بود. علت داد و فریاد امروز در مورد فاز دوم در کردستان صرفا "در کردستان" رخ دادن این فاز است.

به ما ایراد میگیرد که چرا در قطعنامه دفتر سیاسی و در مقالات علنی مان اساسا به آوارگی کرد میپردازیم. به این دلیل ساده که این آن رویدادی است که افکار عمومی جهان را به خود معطوف کرده است. مبارزات توده‌ای در کردستان عراق چیزی است که حزب ما باید خبرش را به دنیا بدهد. آوارگی مردم کرد چیزی است که باید حزب در موردش قطعنامه بدهد و نظرش را بگوید. مبارزات توده‌ای در کردستان عراق، با همه اهمیتش برای مردم عراق و کمونیستی که در میان این مردم کار میکنند، رویدادی به اهمیت آنچه قبل و بعد آن صورت گرفت نیست و با اصرار رفیق مهتدی هم به چنین چیزی تبدیل نمیشود. جنگ خلیج و آوارگی مردم کردستان مسائل مورد توجه کل مردم جهان بودند. اگر حزب کمونیست قرار است حزبی جدی باشد، اولین چیزی

که باید یاد بگیرد اینست که به عینیات جهان خارج از خود شانه بالا نیاندازد و دنیای درونی خود را با دنیای واقعی عوضی نگیرد. کسانی که نوشته‌ها و قطعنامه‌های ما را میخوانند ما را یک حزب سیاسی و کمونیستی میدانند و نه یک جریان ملی و طبعاً انتظار ندارند حزب کمونیست در جهانی که همه دارند از جنگ خانمان برانداز در خلیج فارس و عواقب جهانی و منطقه‌ای آن از جمله آوارگی میلیونی کرد حرف میزنند درباره قیام چند هفته‌ای توده‌ای رانیه و سلیمانیه و کرکوک قطعنامه صادر کند.

اگر گروه فشار کرد در حزب کمونیست ایران نبود چنین مساله‌ای اصلاً موضوعیت پیدا نمی‌کرد و اگر گروه فشار فیلیپینی و افغانی وجود داشت جنبش در این کشورها هم مبنای طلبکاری ملی از حزب کمونیست میشد. ارزش این هیاهو دقیقاً همینقدر است. حزب کمونیست باید تاریخ حرکات کارگری این دوره را به تفصیل بازگو کند و درسهای آن را بیرون بکشد. این کاری است که در حد امکانات و در اولین فرصتی که بخصوص به همت یک رفیق حزبی فراهم آمد شروع کردیم. حداقل انتظاری که از رفیق مهتدی و رفقای که اینچنین جنبش توده‌ها و شوراهای را به چماقی برای کوبیدن چپ در حزب کمونیست تبدیل میکنند میرفت این بود که بدنبال این سخنوری‌ها در مورد فاز دوم در شکستن توطئه سکوتی که از آن سخن میگویند کار مشخصی به عهده بگیرند. تحقیقاتشان را در مورد این قیام چاپ کنند، کرونولوژی و اسناد این دوره را گردآوری و به زبانهای خارجی منتشر کنند، مقاله‌ای برای روزنامه‌ای بنویسند، کتاب "انقلابی که در سکوت غرق شد" را دست بگیرند، جایی سخنرانی کنند. اما اینها انتظارات بیجایی است. کسی منتظر اینها نباید بنشیند. بحث فاز دوم و تمام پرخاشگری‌های حول آن به دفتر سیاسی همین حد برای این دسته از رفقا مصرف داشته است. !

## باز هم در باره موضعگیری در مورد بحران خلیج

بخش مربوط به موضع دفتر سیاسی در قبال بحران خلیج در "تخطئه انقلاب" بخودی خود تاکید مجدد و صریحی است بر مصلحت‌گرایی ناسیونالیستی‌ای که در نوشته قبلی مورد انتقاد من بود. آنجا من برای نشان دادن در غلطیدن رفیق مهتدی به این موضع فقط پاراگراف "فضای رادیو" را داشتم، امروز خوشبختانه و یا متأسفانه این موضع تشریح شده و این مصلحت‌گرایی را میتوان به روشنی نشان داد.

اولین نکته‌ای که به چشم می‌آید اینست که رفیق مهتدی خود صراحتاً بر استنباط من از بحث "فضای رادیو" صحه می‌گذارد و مینویسد: "در همین رابطه است که من در قطعنامه اول از "تغییر فضای رادیو" صحبت میکنم". تصور میکنم این برای رفیق محمد شافعی آموزنده باشد. تشخیص "امتداد فکر" افراد، وقتی با سنت سیاسی‌ای طرف هستی که عدم صراحت و مبارزه از پهلو را به عنوان درایت و پختگی تقدیس میکند، یک شرط کار سیاسی در این دوره و زمانه است. البته شرط تشخیص درست امتدادهای ناگفته اینست که شما چهارچوب فکری فرد و مصالحی را که این عدم صراحت را ایجاب کرده‌اند را بدرستی و بر مبنای یک تحلیل عینی بشناسید. تأییدیه رفیق مهتدی مبنی بر اینکه پشت توصیه خیراندیشانه در مورد فضای رادیو واقعاً یک اختلاف مهم سیاسی بر سر موضع‌گیری در قبال بحران و جنگ خاورمیانه نهفته بوده است، به این ترتیب، بخشاً صحت فرضیه من در مورد نگرش و ملاحظات سیاسی ایشان را هم تأیید میکند.

رفیق مهتدی، ظاهراً بدون اینکه متوجه باشد که از مکالمه کوتاه ما قبل از شروع جنگ خلیج تا زمان نگارش پاراگراف "فضای رادیو" نزدیک به یکسال با سکوت ایشان در مورد اختلاف بر سر این مساله گذشته است، باز یک سلسله از "گفته‌ام" ها تحویل خواننده میدهد. واقعیت امر در این مورد را قبلاً توضیح دادم و اینجا از این می‌گذرم. به‌رحال امروز یکسال پس از اشغال کویت نوشته‌ای از ایشان وجود دارد که در آن در مورد اختلاف شان با دفتر سیاسی در این مورد که "باید به عراق هم برخورد شود" مطالبی آمده و لذا من هم بعنوان کسی که معتقد بود در آن مقطع "نمی‌بایست به عراق برخورد شود" امکان پیدا میکنم جوابم را برای ایشان هم تکرار کنم. کاش روز اول نوشته بودند.

اول انتقاد ایشان را بشنویم:

"گفتم به رژیم عراق هم باید برخورد شود، اساساً نه در رابطه با اشغال کویت، بلکه اساساً در رابطه با مردم خود عراق. گفتم در تصویری که شما داده‌اید مردم عراق و طبقه کارگر غائبند. کمونیست عراقی در نظر گرفته نشده است. از سابقه حکومت عراق در دو سه دهه اخیر صحبت کردم و گفتم بجا گذاشتن این خلاء را اشتباه میدانم. ما باید بدون اینکه ذره‌ای نوک تیز حمله را از روی آمریکا برداریم، رژیم عراق را هم مورد انتقاد قرار دهیم. از بخود گرفتن چهره مذهبی و تقویت جریان‌های اسلامی در جهان عرب صحبت کنیم. از توهم آفرینی در میان توده‌های فلسطینی هم صحبت کنیم."

بگذارید فعلاً به خود این جملات جواب بدهم و بعد به امتداد سیاسی واقعی شان در صفحات بعدی "تخطئه انقلاب" بپردازم.

۱- میگویند به عراق هم می‌بایست برخورد شود اما نه اساساً در رابطه با اشغال کویت، بلکه در قبال خود مردم عراق. مساله روز مساله اشغال کویت توسط عراق بود، همه دنیا از این حرف می‌زدند و اگر اصولاً قرار بود کسی در ماه اوت ۱۹۹۰ "به عراق هم برخورد کند" انتظار میرفت راجع به این مساله موضع بگیرد. رفیق مهتدی معتقد است میشده اینکار را نکرد. در قبال این چیزی نگفت. یکی از سوالاتی که کمونیست

برای رفیق مهتدی فرستاد این بود که در قبال اشغال کویت توسط عراق چه نظری دارید. آیا کسی در حزب کمونیست ایران هست که امروز، اوت ۱۹۹۱، بداند نظر رفیق مهتدی در قبال اشغال کویت چیست؟ آیا کسی در میان گفته‌ها و نوشته‌های ایشان جمله و سطری پیدا میکند که از آن بشود فهمید که بالاخره ایشان اشغال کویت توسط عراق را محکوم می‌کرده یا خیر، اگر آری چگونه و اگر نه چرا؟ آیا برآستی وجود یک دفتر سیاسی که بقیه را از موضعگیری سیاسی و فکر کردن به مسائل پیچیده، و از آن مهمتر بعهده گرفتن مسئولیت موضعگیری علنی، معاف کند نعمت بزرگی نیست؟

بهرحال ما بدلائلی که قبلاً گفته شده نفس اشغال کویت را محکوم نکردیم. ما از این سوال فرار نکردیم. سوال را مشخصاً طرح کردیم و جواب دادیم. جالب اینجاست که با اینکه صراحتاً گفته بودیم که عدم محکومیت اشغال کویت از روی ملاحظات سنتی ما در قبال عراق، یعنی مساله حفظ تشکیلات علنی و امکانات اردوگاهی مان در خاک عراق، نیست، رفقای اصرار داشتند که میباید این را میگفتیم و بعضاً خودشان موضع دفتر سیاسی را اینطور به دیگران توضیح دادند. پائین‌تر که محتوای ناسیونالیستی و مصلحت‌طلبانه "به عراق هم باید برخورد میشد" را توضیح دادم جای این پافشاری را هم در کل تصویر جریان ناسیونالیستی ذکر میکنم.

۲\_ شخصا مدتهاست معنی "لبه تیز حمله" را از این برداریم و روی آن بگذاریم و یا ضمن اینکه از روی آن بر نمیداریم با این چنین و چنان کنیم را نمیفهمم. جمله را میفهمم، اما منظور را نمیفهمم. آیا منظور اینست که حجم تبلیغات ما علیه یکی از دیگری بیشتر باشد؟ آیا واقعا ما دودل بودیم که علیه کدام، آمریکا یا عراق، باید بیشتر تبلیغ کنیم و با این رهنمود از بلاتکلیفی درآمدیم؟

۳\_ آیا در پرتو شیوه برخورد قطعنامه‌های خود رفیق به اپوزیسیون ملی کرد و سکوت ایشان در مورد رابطه این اپوزیسیون با اپوزیسیون شیعی و اشاره‌های متعدد ایشان به قیام توده‌ای در جنوب عراق بدون زدن نشان به مساله اپوزیسیون اسلامی، باید ملاحظه ایشان در مورد جهت‌گیری اسلامی و توهمات فلسطینی‌ها به عراق را جدی بگیریم؟

۴\_ میگویند باید در رابطه با خود مردم عراق به رژیم این کشور برخورد میشد. منظور سخن گفتن از مصائب مردم، ماهیت استبدادی و سرکوبگر رژیم و نظایر اینهاست. رفیق مهتدی در "تخطئه انقلاب" بارها این مصائب را، با لحنی آژیتاسیونی، برای ما می‌شمارد و میگوید که در صحبت یکسال قبل با من هم چنین کرده است. چه آنموقع و چه امروز این کار بینهایت سبکی بوده است. اگر قرار است افراد رهبری و دفتر سیاسی حزب کمونیست را نقد کنید باید مایه اینکار را داشته باشید. رفتن به این سنگر که گویا اینها نمیدانند در عراق چه میگذرد و محتاج ارشاد توسط رفیق عبدالله مهتدی بوده‌اند و هستند از شما چهره برحق و یا حتی مطلعی تصویر نمیکند. چه کسی در درون و بیرون این حزب ممکن است این حرف و گوینده آن را جدی بگیرد؟

اما، واقعیت اینست که این فرمول بهرحال ما را به اصل مساله رهنمون میشود. در پاسخ به آگاه‌گری‌های رفیق مهتدی من میگویم باشد، شما که تاریخ سی ساله عراق را میدانستید، چرا برای نخستین بار در مقطع اختلاف آمریکا و عراق و با بالا گرفتن بحران خلیج به صرافت برخورد به عراق "در رابطه با مردم آن کشور" افتادید؟

رفیق مهتدی عملاً از سه زاویه به این سوال پاسخ داده است:

اول، پاسخ اصولی: مصائب سی ساله مردم عراق. اما آیا مصائب مردم بروز فوق العاده‌ای یافته بود؟ چرا

هنگام جنگ شهرها در جنگ ایران و عراق و خراب شدن کارخانه و خانه و مدرسه بر سر مردم بیگناه این برخورد را لازم ندیدید؟ چرا فاجعه حلبچه این عکس العمل را نمیطلبید؟ چرا دور آخر تخریب روستاها و خالی کردن آنها از سکنه در کردستان عراق یا بمباران شیمیایی اردوگاه خود ما مقطعی نبود که میبایست در مورد ماهیت رژیم عراق و عملکرد سیاسی آن در قبال مردم به سخن درآئید؟ واقعیت اینست که در تمام این موارد میبایست حرف زد. اگر نه ما و نه رفیق مهتدی این کار را نکردیم از روی ملاحظات و محظوراتی بود که در رابطه با ادامه کاری و امنیت تشکیلات ما در اردوگاههای مستقر در کردستان عراق وجود داشت. حقایقی که رفیق مهتدی تهییج میکند همیشه وجود داشته‌اند و ما تا مقطع بحران خلیج در مورد آنها، اساسا بنا به منفعت ادامه کاری تشکیلات در کردستان، دندان روی جگر گذاشته بودیم و این را، لااقل تا آنجا که به من مربوط میشود، علنا به همین شیوه توضیح داده‌ایم. بنابراین آژیتاسیون رفیق مهتدی در مورد وضعیت اجتماعی و سیاسی عراق به این بحث نامربوط است و کلا در درون حزب کمونیست ایران زائد است. تصویر کردن خود بعنوان تنها وجدان دردمند در حزب از فرط رندی کودکانه است. آنچه که رفیق مهتدی باید توضیح بدهد اینست که چرا در مقطع مشخص بحران خاورمیانه زمان برای شکستن سکوت تاکنونی درباره حقایق ۳۰ ساله مناسب شده است.

دوم، پاسخ سیاسی. مینویسد:

"من از لزوم برخورد به رژیم عراق در قبال مردم عراق، از غائب بودن طبقه کارگر و کمونیست عراقی در تصویری که د.س ارائه میدهد صحبت کرده‌ام. بر طبق موضعگیری د.س وظیفه طبقه کارگر و کمونیست عراقی چه میتواند باشد؟ آیا در عین مخالفت با آمریکا از رژیم عراق پشتیبانی کند، در مورد آن سکوت کند و دنباله رو آن شود، و یا اینکه در این مورد سیاست و مطالبه معین و مستقلی داشته باشد؟"

اولا، خوشحال میشوم اگر رفیق مهتدی در پوشه "نوشته‌ام" هایش، یا در تاریخ کومه‌له و حزب کمونیست برای نمونه یک سند و قطعنامه که در آن مشخصا وظایف کارگران و کمونیستهای عراقی تشریح شده باشد را نشان بدهد. نقطه عطف‌های مهم در این دوره کم نبوده‌اند. جنگ ایران و عراق، صلح ایران و عراق، مذاکرات دوره‌های قبل اتحادیه میهنی و رژیم، تشکیل مجلس اعلای اسلامی، بمباران شیمیایی، کوچ دادن مردم در کردستان و غیره. کجا ما تا امروز در مورد "سیاست و مطالبه معین و مستقل" کارگر و کمونیست عراقی اظهار نظر رسمی کرده‌ایم؟ ممکن است امروز این کار لازم شده باشد. ایرادی ندارد، ولی کسی که این را میگوید باید، بجای اینکه نبود چنین قرار مشخصی را نقض بدیهیات قلمداد کند، این را مستند کند که چرا امروز و فقط امروز و برخلاف روش تاکنونی باید حزب کمونیست این وظایف را لیست کند؟ و البته در این میان القای این شبهه که لابد در غیر اینصورت کارگر عراقی به "پشتیبانی و دنباله روی" از رژیم عراق تشویق شده است خیلی ناپسند است.

ثانیا، نظر دفتر سیاسی درباره بحران خلیج، که حاوی اظهار نظر مشخص درباره جوانب مختلف مساله است، برای کارگر و کمونیست نوشته شده. از نظر ما این سیاست کارگر و کمونیست در همه جای دنیا بود. این نگرش و تحلیل و موضعگیری‌ای بود که معتقد بودیم کارگر و کمونیست در هر جای دنیا، مستقل از ملیت، باید داشته باشد. بفهمد که اشغال کویت بهانه و زمینه‌ای برای عروج یک وضعیت ارتجاعی بیسابقه در مقیاس جهانی و یک جنگ خونبار تاریخی فراهم کرده است، بفهمد هیچیک از دو طرف این جدال برحق نیست، که باید جلوی این جنگ را گرفت و مانع تحقق این دورنما شد، که رسانه‌های بورژوازی غربی نوکرنند، که کمونیست و کارگر نفعی نه در الحاق کویت توسط عراق و نه گوشمالی عراق توسط آمریکا ندارند، که نباید از سیاست تحریم اقتصادی دفاع کرد، که سازمان ملل یک نهاد بیطرف نیست، که نباید از حمله آمریکا خوشنود شد به این حساب که رژیم عراق را تضعیف میکند، که باید اینها را به مردم گفت و غیره و غیره. بحث امروز منم دقیقا اینست که کارگر و کمونیست عراقی به شهادت اوضاعی که بعدا پیش آمد، متاسفانه این نگرش مستقل

کمونیستی و کارگری را نداشت و اتفاقاً به این دلیل در این میان به پیشروی‌هایی که می‌توانست داشته باشد نرسید. نظر رفیق مهتدی درباره بحران خلیج، تا آنجا که نوشته شده و یا شنیده شده، در مورد وظایف کارگر و کمونیست عراقی حتی در حد نظر رسمی دفتر سیاسی مشخص نیست. اگر ایشان قطعنامه و یا نوشته‌ای در مورد وظایف و مطالبات کارگر و کمونیست عراقی داده بودند باز میشد این نقدشان از موضع دفتر سیاسی را جدی گرفت. ولی در کل نوشته‌های ایشان حتی یک جمله درباره این وظایف و مطالبات وجود ندارد. کل سیاست و تمام وظایف مندرج در قطعنامه‌های ایشان حول وظایف کومه‌له در حفظ خود و تنظیم موقعیتش در قبال رویدادهای اخیر است. اگر بندی در مورد وظایف مشخص کمونیستها در عراق هست باید آن را در قطعنامه داخلی دفتر سیاسی سراغ کرد که از جدایی از اپوزیسیون ملی در کردستان، حفظ وحدت کارگر کرد و عرب، فریب خوردن از طرح منطقه امن و نظیر اینها صحبت میکند. یعنی کمابیش نتایجی عکس آنچه از قطعنامه‌ها و نوشته‌های رفیق مهتدی مستفاد میشود. به این ترتیب بحث غایب بودن وظیفه کارگر و کمونیست عراقی را هم نمیشود جدی گرفت. این مشکل واقعی رفیق مهتدی نبوده است.

سوم، پاسخ واقعی: همسوئی با مصلحت ملی کرد. در جزوه قبلی در مقابل پاراگراف فضای رادیو گفتیم که خواست جریان ناسیونالیستی در حزب مبنی بر اینکه "به عراق هم باید برخورد شود"، برخلاف جریان انساندوست، از سر هیچ پرنسیپ سیاسی و انسانی نیست. این جریانی است که تا امروز و علیرغم مشاهدات طولانی از موقعیت مردم تحت رژیم عراق به دلیل ملاحظات تشکیلاتی معین کلاً در رابطه با عراق ساکت بوده و تهییج علیه ما مبنی بر اینکه گویا میخواهیم مناسبات کومه‌له با عراق را تیره کنیم و از زیر بار مسئولیت این رابطه شانه خالی کنیم، یک محور تحریکات اینها علیه ما در دور قبل جدلها در درون حزب بوده است. اگر امروز اینها چیز دیگری میگویند، قطعاً به این دلیل است که معادلات و محاسبات و چوب خط مصلحتها تغییر کرده است. در جزوه قبلی نوشتیم:

"(جریان ناسیونالیستی در درون حزب) در این ماجرا تضعیف دولت عراق و بالا گرفتن جنبش در کردستان و وزنه شدن اپوزیسیون کرد را میدید. کارآکتر رژیم عراق از بمباران مردم شهرها و کارگران پالایشگاهها و کارخانه‌های ایران، مردم حلبجه و اردوگاه کومه‌له تا اوت ۹۰ تغییری نکرده بود. چیزی که تغییر کرده بود و یا انتظار میرفت تغییر کند قدرت رژیم عراق در صحنه داخلی بود. بنابراین زمان ظاهراً برای ایجاد پیشینه انتقادی نسبت به رژیم عراق مناسب شده بود"

"این پیش بینی من بود. رفیق مهتدی امروز با صراحت به این مصلحت طلبی اعتراف میکند و هدف "چیزی هم به عراق گفتن" را بدون هیچ ابهامی روی کاغذ میآورد.

"انتظار طبیعی این بود که پس از خیزش مردم علیه رژیم عراق، پس از اینکه مردم خود وارد صحنه شدند و با عمل مستقیم خودشان نشان دادند که جز لشگرکشی و جنگ با آمریکا چیز دیگری هم هست که باید از آن صحبت شود دفتر سیاسی این واقیعت را به حساب بیاورد.... اگر عدم اشاره به حکومت عراق هنگام لشگرکشی و جنگ آمریکا تحت عنوان اینکه میتواند آب به آسیاب آمریکا بریزد توضیح داده میشد، استدلالی که بنظر من نادرست بود، حال پس از تحولات درونی خود عراق، پس از جنبش توده‌ای در خود عراق دیگر مطلقاً توجیهی نداشت."

رفیق سپس پس از موج دیگری از تهییج در مورد سرکوب مردم عراق و قیام آنها، حکیمانانه نتیجه میگیرد که:

"آیا این رویدادها عمق شکاف بین مردم و حکومت و پتانسیل قوی اعتراض و قیام در این جامعه را



نشان نمیدهد که باید از طرف کمونیستها از همان ابتدا، قبل از فوران این ناراضی‌ها، خاطر نشان میشد؟ آیا وقوع این جنبش‌های توده‌ای پر دامنه و قیام‌های نافرجام یا شکست خورده دلیلی اجتماعی و نه فقط منطقی بر این امر نیست که نقصی در تحلیل ما وجود داشته است؟ و بالاخره آیا تحولات اخیر گواه صحت نظر من مبنی بر لزوم اشاره به حکومت عراق در قبال کارگران و مردم تحت ستم آن کشور و باز کردن جایی برای این مولفه در آینده نبود؟

آیا هنوز هم ابهامی در مورد جایگاه "اشاره" به رژیم عراق در تبیین ناسیونالیسم کرد و رفیق مهتدی از مساله خلیج باقی میماند؟ بحث‌های عمومی رفیق مهتدی در مورد مصائب سی ساله مردم عراق و نیز وظایف کمونیست‌های عراقی هیچکدام ضرورت و مطلوبیت چرخش از سکوت به سخن گفتن در قبال عراق را توضیح نمیدهند. همانطور که گفتم اینها فاکتورهایی دیرپا تر بودند که کومه‌له و حزب کمونیست با علم به آنها از اظهار نظر در مورد رژیم عراق خودداری ورزیده بود. (هرچند رفیق مهتدی در آژیتاسیونهای خود این استنباط نادرست را بدست میدهد که گویا خود او تازه متوجه این مصائب شده و میخواهد کشف خود را با بقیه هم درمیان بگذارد). آنچه به سخن در آمدن را مستدل میکند این استدلال آخر ایشان، یعنی باز کردن جایی برای مولفه انتقاد به عراق، است و این درست همان چیزی است که من در نوشته قبل تذکر دادم.

با شروع بحران خلیج ناسیونالیسم کرد در عراق به تحرک میافتد. درست قبل از این ماجرا این جریان‌ها به تاسی از فضای حقوق بشری در جریان تغییر ریل از مبارزه قهرآمیز علیه رژیم عراق به بسیج افکار عمومی و محافل سیاسی در اروپا و آمریکا حول مساله حقوق بشر بودند. بحران خلیج و مشاهده اینکه رژیم عراق دیگر نه توسط امثال ایران، بلکه توسط آمریکا و کل اروپای متحد قرار است زیر منگنه نظامی قرار بگیرد، بار دیگر عرصه نظامی و خیزش علیه رژیم را به عرصه اصلی ابراز وجود اینها تبدیل میکند. تضمین حقوق بشر در عراق جای خود را به مبارزه قهرآمیز علیه آن میدهد. این بار افق روشن تر است. نه فقط "کمونیست‌ها" رفیق مهتدی، بلکه مقدم بر آن ناسیونالیسم کرد یاد "پتانسیل قوی اعتراض و قیام در این جامعه" میافتند. در حالی که جریان‌ها کرد عراقی نیروی مسلح خود را برای شرکت در جنگ آتی برق میاندازند و به رخ دیگران میکشند، حداقل انتظار آنها از ناسیونالیست‌های کرد غیر عراقی اینست که سکوت سنتی خود در قبال رژیم عراق را بشکنند. محافل کرد عراقی به روشنی این انتظار را نشان میدهند. در معادلات جدید آنها خودداری بیش از این از انتقاد به عراق در چنین تلاقی سیاسی، و بزودی نظامی، تعیین کننده‌ای میان اپوزیسیون کرد و رژیم عراق، پشت کردن به امر کرد و گرفتن موضع پرو-عراقی تلقی میشود. محافل کرد عراقی در اروپا روی کارهای سنتی کومه‌له در خارج کشور و محافل راست در داخل حزب فشار میگذارند، و لازم نیست زیاد هم زحمت بکشند، چون نیم بیشتر باورها و پیش‌بینی‌ها و توهماتشان مشترک است.

مشکل راست در حزب، اما، دفتر سیاسی و موضع رو به جهان آن در قبال بحران خاورمیانه است. بنابراین باید موضع دفتر سیاسی را تعدیل کرد. اگر امروز با گرفتن ژست خیرخواه در یک مکالمه دو دقیقه‌ای نشود، سال بعد با بحث فضای رادیو و یا اتهام لجن مال کردن مبارزه توده‌ها و تهییج در مورد مشقات مردم، باید بالاخره کاری کرد که در این نقطه عطف تعیین کننده دوستی‌های ملی گذشته و حال و آینده گسسته نشود، حتی اگر به بهای گسستن دوستی‌های "کمونیستی" تمام شود. انتخاب همانقدر که برای جلال طالبانی دوران‌ساز و غیر قابل اجتناب است، برای ناسیونالیست کردی هم که در روز صلح آمیز و آفتابی خود را کمونیست نامیده و در صف این حزب خانه کرده است حیاتی است.

تعدیل موضع حزب کمونیست به چه طریقی ممکن است؟ ناسیونالیست‌های صریح، مانند رفیق عمر ایلخانی زاده، بهتر میدانند (البته امروز که بنظرشان فضا مناسب شده) کلا تحلیل تئوریک متفاوتی از بحران خلیج بدهند و اشغال کویت توسط عراق را محور بحث‌شان قرار بدهند. اما آنها که شم بقاء بیشتری دارند میدانند که این را در حزب کمونیست نمیتوان به موضع رسمی تبدیل کرد. برای اینها مساله نه بر سر یک موضع اساسا متفاوت،

بلکه بر سر ایجاد حداقل یک "پیشینه انتقادی علیه عراق" و یا بقول خودشان "باز کردن جایی برای این مولفه در آینده" است. "به منصور حکمت گفتم که باید به عراق هم اشاره شود" (که گویا همین اشاره برای رفع توهم فلسطینی‌ها کفایت می‌کرده) و پاراگراف "فضای رادیو عوض شود"، تلاش فردی رفیق مهتدی برای ایجاد این پیشینه است. این، وقتی با یکسال سکوت (که با ایماء و اشاره به اهل فن خاطر نشان میشود که از سر رضا نیست) ترکیب شود، ممکن است برای محترم نگهداشتن خود در پیشگاه جنبش ملی در عراق کافی باشد. شاید این احترام را برای ایفای نقشی تاریخی در خدمت کارگر کرد در آینده میخواهند. شاید اینطور باشد، ولی فعلا که فقط جستجوی این احترام و تحکیم دوستیهای ملی را میشود مشاهده کرد.

این اساس اختلاف بر سر موضع دفتر سیاسی در قبال بحران خاورمیانه است. سر سوزنی اصول سیاسی در ایراد رفیق مهتدی به موضع دفتر سیاسی و در تز "به عراق هم برخورد شود" وجود ندارد. آنچه هست مصلحت جویی‌های خرد و محاسبه‌گری‌های پیش پا افتاده است که متاسفانه سیاستمداری و درایت لقب گرفته است. اگر به اصول پناه برده میشود برای اینست که میدانند طرف مقابل تنها با اصول مجاب میشود، اگر از مصائب مردم میگویند برای اینست که عشق طرف مقابل به انسانها را میدانند، اگر پای کمونیست عراقی را به میان میکشند برای اینست که طرف مقابلشان را عمیقا کمونیست میشناسند. اینها بسته بندی یک بحث مصلحت طلبانه برای عرضه در درون یک حزب کمونیستی در مقابل یک خط کمونیستی است. اما قبلا هم گفته‌ام، این کمونیستها عقل هم دارند.

با این توضیحات حدس زدن اینکه چرا راست سابق اصرار میکرد حتما ما بگوئیم از سر "محظورات" به عراق چیزی نگفته‌ایم جایزه نمیخواهد. این چیزی است که خودشان دارند در توجیه موضع رسمی حزب خود به محافل کرد عراقی میگویند. اگر نشود موضع رسمی را تعدیل کرد، بالاخره این توجیه شاید کسی را آن طرف راضی کند.

آنچه گفتم روشن میکند که چرا ناسیونالیسم کرد در حزب برخورد به عراق را در مقطع بحران خلیج ضروری و مطلوب میدانند. اما هنوز باید این را هم نشان داد که چرا کسانی اینچنین حساس به مساله رابطه با عراق این برخورد را مقدور هم میدانند. پاسخ این سوال روشن است اولاً، آمریکا اجازه حمله تبلیغی به عراق را صادر کرده است و رسانه‌های عمومی چنان فضایی را بوجود آورده‌اند که هم‌رنگ جماعت شدن در نظر دولتها و نیروهای سیاسی مختلفی که حتی رابطه سیاسی و تجاری محکمی با عراق دارند تاوانی ببار نیامورد. جناب خامنه‌ای هم با همین حساب به عراق در رابطه با شیعیان جنوب حمله کرد و پس از ختم ماجرا با همین استدلال از زبان نماینده‌اش در سازمان ملل که "فقط ما نبودیم که، تمام دنیا همین را گفتند" در مقابل اعتراض عراق به دخالت جمهوری اسلامی در امور داخلی‌اش از خود دفاع کرد. ثانیاً، و از این مهم‌تر، "آمریکا" در تصویر رفیق مهتدی در برابر "رژیم عراق" قرار گرفته و قرائن چنین نشان میدهد که عراقی در کار نخواهد بود که بعداً گریبان کسی را بگیرد. زیر دست و پاست و لگدی از طرف ما تاوانی ندارد. خلاصه کلام، برخلاف گذشته برخورد به عراق تماماً در باد نیروهای موتلف و با انتظار سرنگونی رژیم عراق مقدور شده. نه فقط لازم است پیشینه انتقادی ساخته شود و برای این مولفه جا باز شود، بلکه این کار دیگر ظاهراً تاوان و خسارتی در بر ندارد. این فرمول پشت اصولی است که در هوا چرخانده میشود. معضل من با این برخورد، اخلاقی نیست. مساله من اجتناب از ضعیف کشی در قبال رژیم عراق نیست، بلکه نشان دادن شباهت این ارزیابی با توهمات اپوزیسیون ملی در کردستان است که او هم همه چیز خود و مردم کردستان را وارد این قمار میکند. اگر رفیقی، که دوست داشته در جزوه اخیر خود بعنوان سمبل درایت و پیش بینی و حفظ توازن دوستان و دشمنان در برابر یک دفتر سیاسی کله شق ظاهر شود، چنین برخوردی را ممکن و مقدور میدانند از اینروست که در محاسبات رایج در محافل ملی، که نادرستی خود را عملاً نشان داد، شریک است. ذوق زدگی‌ها و "چرا و چگونه"های رفیق مهتدی و اصول وی در مورد برخورد به عراق همه مشتقات محاسبات سیاسی زمینی و قابل توضیحی هستند.

من امروز جدا متاسفم که در مکالمه یکسال و اندی پیش وقتی رفیق مهتدی بحث "به عراق هم اشاره شود" را مطرح کرد فوراً متوجه حکمت ناسیونالیستی این موضع نشدم و بحث ایشان را جدی گرفتم و به صورت ظاهر آن پاسخ دادم. اگر آن روز بجای استدلال اثباتی گفته بودم این فشار ملی‌گرائی کرد بر شما را نشان می‌دهد، حداقل خاصیت آن این بود که اولاً، شاید این جر و بحث یکسال قبل در میگرفت و یکسال در عمر همه ما صرفه جویی میشد (هرچند وقتی همین نکته را در گزارش به پلنوم ۱۹ نوشتیم ایشان نه گفت و نه نوشت) و ثانیاً، بحث قیام و توده‌ها و غیره‌ای مطرح نبود که رفیق پشت آن پنهان شود و مصلحت‌طلبی خود را با دشنام به من و دفتر سیاسی بخاطر "لجن مال کردن حرکت مردم" بخورد ساینرین بدهد.

اما باید به مکالمه سال ۹۰ هم برگردم. زیرا رفیق مهتدی، به شیوه لابد خیلی اصولی نقل از شفاهیات، جمله‌ای را در آن مکالمه گرفته و با تحریف چهارچوب بحث یکبار دیگر دشمنی من با توده‌ها را در محضر خودش به اثبات رسانده است. رفیق مینویسد:

"ابتدا در جنگ خلیج از هر اشاره‌ای به حکومت عراق در قبال کارگران و مردم تحت ستم این کشور تحت عنوان اینکه "حالا موقع این نیست که ما وارد اقتصاد سیاسی عراق شویم" خودداری میشود. (خود این اصطلاح "اقتصاد سیاسی عراق" هم فقط بخاطر بغرنج کردن قضیه طرح میشود. کافی بود به طبقه کارگر و مردم عراق و حق آنها برای سر کار آوردن حکومتی که هم علیه امپریالیسم باشد و هم با مطالبات آنها سازگاری داشته باشد اشاره شود)" (پرانتر و گیومه‌ها در اصل است)

و باز :

"آیا لاپوشانی این خلاء تحت عنوان اینکه "نباید وارد تحلیل اقتصاد سیاسی عراق شد" نبود که اکنون نتایج عملی خود را ببار آورده است؟ آیا بجای اصلاح کمبودی که وجود داشت، آنهم درست پس از آنکه خود توده زحمتکش و تحت ستم پیاخته بودند، باید اشتباه موجود تعمیق میشد و حرکت مردم لجن مالی میشد و در مقابل رژیم عراق عنوان تمجید آمیز ناسیونالیسم "میلیتانت" را دریافت میکرد؟" (گیومه‌ها در اصل است)

باید اول تکلیف تحریف کودکانه رفیق مهتدی را روشن کنم و بعد یکبار دیگر موضع دفتر سیاسی در قبال عراق در جنگ خلیج را به اختصار یادآوری کنم.

بحث اقتصاد سیاسی عراق از کجا می‌آید؟ رفیق مهتدی وانمود میکند که من مشقات مردم و ستمی که بر آنها روا میشود را "اقتصاد سیاسی عراق" نامیده‌ام تا آنرا کوچک و غیر قابل ذکر جلوه بدهم یا مساله را غامض کنم. ابداً به این صورت نبود. در مکالمه معروف سال ۹۰ ایشان گفتند که بنظر ایشان باید به عراق هم برخورد شود. دلائل ایشان را ذکر نمی‌کنم چون خودشان در نوشته اخیر به تفصیل تشریح کرده‌اند. در پاسخ گفتم که خارج از بحث اشغال کویت، مساله عراق و مناسبات داخلی‌اش و ستم و سرکوب در آنجا تازگی ندارد. اگر نظر شما این نیست که باید اشغال کویت محکوم شود، باید برای من توضیح بدهید که حزب کمونیست چرا امروز باید یاد سخن گفتن از واقعیاتی ریشه‌دار و قدیمی بیافتد. برای ایشان توضیح دادم که استفاده از "فرصت" برای گفتن حرفهایی که همیشه داشتیم درست نیست چرا که در این میان مساله اساسی‌تری در جهان دارد حل و فصل میشود و ما به عمده و اگر سیاست تبلیغی بورژوازی غرب و آمریکا تبدیل میشود. استفاده از فرصتی که آمریکا فراهم کرده بهایی دارد و آن تبدیل شدن به مهره‌ای در یک عملکرد ارتجاعی کم سابقه در تاریخ معاصر است. ایشان گفتند که حقایق سیاسی و اجتماعی جامعه عراق باید گفته شود. در پاسخ به این حرف گفتم که اینکار را دیروز میشد کرد، فردا پس از ختم بحران خاورمیانه هم میشود کرد، اما امروز در متن این بحران بیان حقیقت به همین محدود نمی‌ماند و معنای سیاسی مهمی پیدا میکند. ما را در ارابه تبلیغی آمریکا که جنگی عظیم را تدارک می‌بیند قرار میدهد. گفتم به همین دلیل بعنوان

سردبیر کمونیست، برای مثال، حتی اگر مقاله تحقیقی و دانشگاهی ای هم راجع به اقتصاد سیاسی عراق برای چاپ به من بدهند امروز و در این شرایط چاپ نمیکنم و همین توضیح را به نویسنده خواهم داد. این بنظر من استفاده از بازار ضد عراقی ساخته شده توسط آمریکا است و این استفاده از نظر سیاسی زیان بسیار مهمی برای کسی که میخواهد در اردوی مخالف جنگ طلبی آمریکا قرار بگیرد دارد. این بحث "اقتصاد سیاسی عراق" است که در دست رفیق مهتدی و با سوء استفاده از بی اطلاعی خواننده اش دارد بصورت نوارهای "آیت" مورد استفاده قرار میگیرد. کاری نمیشود کرد، شیوه ها نمیتوانند از محتوای بحث اصولی تر باشند.

برخلاف تبلیغات رفیق مهتدی و کلوپ ملی گرایان کرد در حزب کمونیست، موضع دفتر سیاسی در قبال عراق در بحران خلیج خیلی بیشتر از یک اشاره را دربردارد. (اشاره ای که ظاهراً خود رفیق مهتدی با اهمیت تاریخی که برای آن قائل بود فرصت نکرد در طول بحران خلیج بکند). در نوشته های من و ایرج آذرین در کمونیست و کارگر امروز، در قطعنامه دفتر سیاسی، و در خود همین پلمیک، مطالب زیادی در مورد عراق، ناسیونالیسم عرب، خصلت طبقاتی رژیم عراق، ماهیت برخورد عراق و آمریکا و جدایی منافع کارگر و زحمتکش از هر دو طرف این درگیری، انگیزه ها و سیاستهای عراق در بحران خلیج و غیره هست. آنچه نیست، و دقیقاً فقط همین برای جلب دوستی ناسیونالیسم کرد میبایست باشد، اعلام تعلق حزب کمونیست به یک اردوی فعال سیاسی علیه رژیم عراق است. معنی "در رابطه با مردم اش" همین است. علت نپیوستن حزب کمونیست به این اردو در مقطع بحران خلیج اینست که اردوی حی و حاضری، با ساز و برگ و تجهیزات، و با ابزارهای تبلیغی با پوشش صدها میلیونی، فی الحال وجود دارد و این اردوی ما نیست. نه فقط برای خوشایند اپوزیسیون ملی کرد، بلکه حتی برای خوشایند مردم و کارگر و کمونیست عراقی هم، حاضر نیستیم حزب کمونیست ایران حتی یک لحظه نه فقط جزو اردوی جنگ طلب، بلکه حتی جماعت متوهم به دموکراسی ای بنظر بیاید که نیمفهمد چه کلاه گشادی دارد سر بشریت میروود. حزب کمونیست، به یمن وجود رفقایی که در متن جنبش ملی غرق نشده بودند، توانست در این "جریان" در اردوی ضد جنگ و ضد نظم نوین آمریکا قرار بگیرد. ما در این تلافی جهان را نگاه کردیم و مصالح طبقه کارگر و سوسیالیسم و "توده ها" در مقیاس جهانی را مد نظر قرار دادیم. اگر کسی حاضر بوده ۱۰ سال برای حفظ تشکیلات خود در مورد مشقات ۳۰ ساله مردم کردستان عراق دندان روی جگر بگذارد، باید این راهم بفهمد که مصالح این مبارزه جهانی هم ممکن است ملاحظاتی را به ما تحمیل کند. برای ناسیونالیسم کرد، اما، این مصالح جهانی خیالی اند حال آنکه امر کرد واقعی است. سخن گفتن از جهان و قرار گرفتن در کنار کارگر در فرانسه و آلمان و انگلستان علیه نظم نوین بورژوازی "افاضات تئوریک" است، و دوستی با اپوزیسیون ملی کرد پراتیک کمونیستی. این اختلاف واقعی سر موضع دفتر سیاسی در مورد بحران خاورمیانه است.

و بالاخره به چند نکته فرعی تر اشاره کنم.

۱- رفیق مهتدی در رد این بحث که ایراد او به موضع دفتر سیاسی از سر مصلحت ملی کرد است مینویسد:

"انتقادی که من داشته ام نه در رابطه با "مصلحت ملی کرد" و نه اصلاً در رابطه با مساله کرد بوده است. من از لزوم برخورد به رژیم عراق در مقابل مردم عراق، از غائب بودن طبقه کارگر و کمونیست عراقی در تصویری که د.س ارائه میدهد صحبت کرده ام" (تاکید ها از من است)

من هم مانند همه خوانندگان نوشته های اخیر رفیق مهتدی متوجه شده ام که او مواظب است همه جا از عراق، مردم عراق، و غیره و نه صرفاً کردها سخن بگوید. منتهی مانند بعضی از خوانندگان منم نمیتوانم این را یک تلاش آگاهانه برای پوشاندن مساله اصلی مورد نظر، یعنی کرد و کردستان، به حساب نیآورم. دلیل این مساله روشن است. نوشته های رفیق مهتدی درحالیکه در مقدمات تهییجی مربوط به "قیام" و "توده ها" و غیره کل عراق را مورد اشاره قرار میدهد، در نتیجه گیری سیاسی فقط با وظایفی در قبال کردها ظاهر میشود. با

اینکه صریحا میپرسیم، جوابی در مورد رهبران عراقی‌های جنوب و همبستگی و عدم همبستگی با آنها نمی‌شنویم. به ما اعتراض نمی‌کنند که چرا آنها را کنترا نامیده‌ایم، در مورد دقائق کارگری مبارزه در منطقه عرب نشین عراق نشانی از سخنوری و ارشاد نیست، دنبال دوستی در بین سازمانهای عرب در جنوب عراق نمی‌گردند. بطرز عجیبی در پلمیک عرب‌ها غائبند. جالب اینجاست که حتی ناسیونالیسم عرب را موضوع یک اشاره کوچک هم قرار نمیدهند. کلا تبیین رفیق بحران خلیج را در ارتباط با مردم عرب نگاه نمی‌کنند. در این حالت لااقل یک کلمه راجع به صد هزار از اینها که بجرم سرباز اجباری بودن در بیابانهای کویت سلاخی شدند باید گفته میشد. راجع به توهم و عدم توهم آنها به ناسیونالیسم عرب باید صحبت میشد و طرف مقابل کردها مداوما به "رژیم عراق" منحصر نمیشد. راجع به تحریم اقتصادی که هنوز هم ادامه دارد باید حرفی زده میشد. باید از خود پرسیده میشد که آیا انتخاب یک زن عرب به شورای محلی در کرکوک برای پرکردن شکاف کرد و عرب کافی بوده یا خیر. باید به حرف کرد آواره‌ای توجه میشد که با غیظ از حضور فلسطینی‌ها در صف نیروهای عراقی صحبت میکند و باید معنی تاریخی و دردناک این احساس و رودرویی دو ملت تحت ستم منطقه فهمیده میشد. عرب، همانطور که کمونیست عراقی بطور اخص، موقتا به صفحات مقاله احضار میشود تا کردایتی مضمون آن توی چشم نزند. عرب و مقدرات ملی و غیر ملی او، هرچند یک محور اصلی مساله خاورمیانه است، موضوع مورد توجه یا بحث رفیق مهتدی نیست. در یک کلمه موضوع بحث رفیق مهتدی اصلا عراق نیست. خواننده میتواند کلمه عراقی را در ارشادهای تهییجی ایشان خط بزند بدون اینکه حتی لازم باشد یک کلمه را در نتیجه‌گیری تغییر بدهد. نوشته‌های رفیق مهتدی نه از سر مصلحت ملی کرد بلکه از سر مصلحت ملت عراق منهای عربهای آن نوشته شده است. از هر دو فرمول به یک جواب می‌رسیم.

۲- رفیق مهتدی از سخنان خود تهییج میشود و به من و دفتر سیاسی اتهام می‌زند که حرکت توده‌ها را "لجن مال" کرده‌ایم حال آنکه با دادن لقب "ناسیونالیسم میلیتانت" به رژیم عراق از آن "تمجید" کرده‌ایم. در مورد دشنام "لجن مال" کردن مبارزه توده‌ها اجازه بدهید منم به هیجان بیایم و چند نکته خدمت ایشان عرض کنم. اولاً، این اتهام خیلی درشت و زمختی است و رفیق مهتدی باید بداند که چنین جسارتی را مدیون سنت ملی‌گرایی کرد در حزب کمونیست و بویژه ۹ نفر پیشقراولان صاحب صلاحیت‌تر آنها است که دشنام دادن و افترا زدن به رهبری سازمانی چون حزب کمونیست ایران و آدمهایی که کارنامه سیاسی‌شان در دفاع از کمونیسم و جنبش کارگری و حقوق مردم کردستان روشن است را باب کردند. آن ۹ نفر لااقل این عقل را داشتند که علنی حرفشان را بزنند تا بلکه روزی بتوانند از مزایای مادی آنتی کمونیسم و ضدیت با حزب کمونیست ایران و افراد رهبری‌اش استفاده‌ای بکنند. اینها لااقل بازاری وسیع‌تر از ۳۵ نفر اینجا و ۲۲ نفر آنجا را مدنظر داشتند. ثانیاً، بهتر است آدم اختلافاتش را همان وقت که حس میکند به زبان سیاسی بنویسد و ابراز کند تا قربانی ترکیب عقده‌های ناشی از سکوت و دندان روی جگر گذاشتن‌های طولانی نشود. اینکه اولین ابراز اختلاف عبدالله مهتدی با منصور حکمت و دفتر سیاسی این بیان را پیدا میکند، حکم جالبی در مورد سابقه تاکنونی رفیق در درون حزب و روش برخورد تاکنونی ایشان بعنوان یک انسان سیاسی نمیدهد. و بالاخره بگذارید هوچی‌گری ناسیونالیستی پشت این دشنام را بیرون بکشیم. دفتر سیاسی و منصور حکمت جنبش توده‌ها را "لجن مال" کرده‌اند چون به ادعای رفیق مهتدی آن را بیای ناسیونالیستها نوشته‌اند و یا آن را پرو-آمریکایی دانسته‌اند. فرض کنیم اینطور باشد و ما لجن ناسیونالیسم و پرو-آمریکایی بودن را به این جنبش مالیده باشیم، شما که دقیقا با خود همین ناسیونالیسم و پرو-آمریکایی‌گری می‌خواهید ابراز همدردی و همبستگی کنید دیگر چه اعتراضی دارید بکنید؟ کسی میتواند از لجن مال شدن ناراحت باشد که بدوا حاضر باشد لجن را لجن بنامد و از بوی آن مشمئز شود. آخر چرا فکر نمی‌کنید خواننده شما پس از خواندن جمله شما ۳ دقیقه هم فکر میکند و دشنام‌هایتان را در ارتباط با موضع سیاسی‌تان قضاوت میکند؟

اما، تمجید آمیز دانستن "ناسیونالیسم میلیتانت" یک لغزش فرویدی بسیار گویا است. بالاخره صحبت بر سر دو کلمه معین است و اگر تمجیدی هست در این دو کلمه است. میلیتانت بخودی خود

کلمه تمجید آمیزی نیست. معنی واقعی و سیاسی این کلمه یعنی در نبرد، غیر مسالمت جو، کسی که برای هدفی که دارد آماده نبرد و استفاده از قهر است. راست و چپ، اصلاح طلب و محافظه کار، سوسیالیست و ناسیونالیست، نژادپرست و مخالف نژادپرستی همه به یکسان میتوانند میلیتانت باشند. میدانم که در سنت چپ غیرکمونیست و ضد رژیم ایران نفس اهل دعوا بودن مثبت تلقی میشود. اما نه در زبانی که این کلمه از آن گرفته شده و نه برای خواننده‌ای فرهنگ سیاسی‌اش از ضد رژیم‌گری ایرانی مایه نگرفته و نه برای من نویسنده این عبارت، میلیتانت کلمه تمجید آمیزی نیست و حاکی از روش غیر مسالمت جو در تقابل سیاسی است. تاچر، لوپن، ریگان، حزب الله، و امثالهم هم در ادبیات سیاسی دنیا به دفعات میلیتانت نامیده شده‌اند بدون آنکه رفیق مهتدی دچار سوء تفاهمی بشود. پس اگر گوهر مثبتی جایی هست، قاعدتا باید در کلمه ناسیونالیست دنبال آن گشت. ظاهراً برای رفیق مهتدی یک خمیره مثبتی در ناسیونالیسم هست که وقتی در سازش ناپذیری و جنگجویی مستتر در کلمه میلیتانت ضرب میشود ما به یک عبارت تمجید آمیز میرسیم. اگر من گفته بودم نژادپرستی میلیتانت لوپن، رفیق مهتدی هرگز این اصطلاح را تمجید آمیز تلقی نمیکرد. اما اینجا صحبت بر سر ناسیونالیسم است که مطابق نظریه "زدوده شدن پیرایه‌های رادیکال" فقط نوع غیر میلیتانت آن بد است و نوع میلیتانت آن خیلی هم خوب است. این دیگر تقصیر من نیست. من از رژیم عراق تمجید نکرده‌ام. من برخلاف ایشان علنی گفته‌ام که از ناسیونالیسم منزجرم و از نوع میلیتانت آن هم طبعاً بیشتر بدم می‌آید. این اعتراض رفیق مهتدی به "عبارت تمجید آمیز ناسیونالیسم میلیتانت" فقط جایگاه مثبت ناسیونالیسم در ذهنیت خود ایشان را بروز میدهد.

گذشته از این، من کلمه ناسیونالیسم رادیکال را در توصیف نظرات رفیق مهتدی هم، بدون قصد تمجید از ایشان، بکار بردم و معلوم نیست ایشان با این تلقی مثبت از این کلمه چرا برآشفته شد. بالاخره تکلیف این عبارت و بار مثبت و منفی آن را برای مردم روشن کنید. یک بام و دو هوا که نمیشود.

واقعیت اینست که در تبیین رفیق مهتدی نفس اطلاق نماینده ناسیونالیسم عرب به رژیم عراق، میلیتانت و غیر میلیتانت بکنار، تمجید آمیز تلقی میشود. خود ایشان ترجیح میدهد همه جا کردها، و در فاز قبل آمریکا، را با "رژیم عراق" مقابل قرار بدهد. علت روشن است. نه فقط تصور میکند اذعان به ناسیونالیست بودن رژیم عراق، با توجه به بار مثبت این کلمه برای خود ایشان، بطور کلی به این رژیم اعتبار میدهد، بلکه ایشان را با یک دشواری سیاسی جدی در حمایت از جریانات ناسیونالیستی کرد روبرو میکند. آنوقت توضیح اینکه بر چه مبنا رفیق مهتدی میان دو ناسیونالیسم یکی را انتخاب میکند قدری معذب کننده خواهد بود. وقتی رفیق مهتدی میخواهد که فضای رادیو را عوض کنیم، منظورش این است که با فرمولهایی مثل تقابل کردها با "رژیم عراق" و "تقابل آمریکا با رژیم عراق" از واقعیات این دوره حرف بزنیم چرا که در نزد ایشان و سازمانهای ملی کرد عراقی و مردمی که از زبان این جریانات ناسیونالیسم را بعنوان یک کلمه مثبت و حتی بعنوان بیان سیاسی امیال آزادیخواهانه‌شان تحویل گرفته‌اند، اطلاق ناسیونالیسم عرب به جبهه مقابل، اشاره به ائتلاف فلسطینی‌ها و بخشی از جهان عرب بعنوان اردوی ناسیونالیسم میلیتانت عرب که برای دوره‌ای پشت دولت عراق جمع شدند، جانبدارانه محسوب میشود زیرا از مجرای کلمه ناسیونالیسم به آنها هم حقانیتی میدهد.

بهرحال اینها مشکلات سیستم فکری رفیق است و خودش مختار است هر تبیینی از مقولات سیاسی در ذهن خود بدهد. تا آنجا که به من مربوط است فقط لازم بود اتهام نازل و ریاکارانه "پرو-عراقی" بودن خط رسمی حزب را که به این شیوه دارند به اطراف پرت میکنند را پشیمان بدهم و از ایشان بخواهم که بیشتر تعمق کنند و دفعه بعد با آمادگی بیشتری در این کمپین شرکت کنند.

## درباره شیوه بحث

### ۱- رژه اعلیحضرت ها

در اواخر زمان شاه مد شده بود که به مجرد هر تصادف رانندگی راننده خاطی پیاده میشد و طرف مقابل را به این متهم میکرد که به اعلیحضرت فحش داده است. اگر سر و کار طرف با ساواک نمیافتاد، بهرحال پرداخت خسارت منتفی میشد.

دوبار در حزب کمونیست ایران میان ما با گرایش ناسیونالیستی کرد جدل صورت گرفته و در هر دو بار ما شاهد یک سبک واحد در برخورد اینها بوده ایم و آن تحریک عواطف و یا صریح تر بگویم حق السکوت بگیری در بحث است. در هر دو بار ما با این اتهام روبرو شده ایم که در بحث خود چیزهای مقدسی را "ندیده ایم"، "تضعیف کرده ایم" و یا "لجن مال کرده ایم". در مورد اول از قرار "ارزش کومه له" و "حرمت پیشمرگه" مورد اهانت قرار گرفته بود. گفتند کومه له را تحقیر کرده اید. پیشمرگ کومه له را "رمة" اطلاق کرده اید. و نظیر اینها. اینها تحریکاتی هوچیگرانه برای ساکت کردن طرف مقابل بود. حقیقت ماجرا در آن دوره زود روشن شد، نوار بحثها رسید و هوچی منزوی شد. در این مورد هم رفیق مهتدی در تمام طول بحث اعلیحضرت‌های مختلفی را سر راه ما چیده است و در هر قدم ما را به توهین به یکی متهم میکند. "توده ها را ندیده اید، انقلاب را لجن مال کرده اید، شوراها را انکار کرده اید، به مشقات مردم بی اعتنائید". این تازه نمونه های کلی تر است و رفیق مهتدی به همین بسنده نمیکند. سیر توهین ما به مقدسات به سطوحی کنکرت تر کشیده میشود. جواب آن اولی ها را دادم، اجازه بدهید به چند تا از این کنکرتها هم بپردازم.

"توی عراق کمونیستی نمیشناسم". الحق که چه موجود متفرعن و از خود راضی ای است کسی که این را گفته، آنهم وقتی برایش توضیح داده اند که این کمونیستها بجرم ترجمه آثار خود او اعدام شده اند! الحق که کمونیست عراقی باید از منصور حکمت منزجر شده باشد! میگوید و تکرار هم میکند که این حرف من بوده و با رندی حاضر نیست در لحن عامیانه نقل قولی که برای من تراشیده تعدیلی هم بکند. میخواهد هم موثق تر بنظر بیاید و هم تتمه فارس گریزی آخرین ملی گرای ته تشکیلات را هم به کیسه خود بریزد. صاف و ساده، این جمله من نیست. این اکران دوم فیلم "پیشمرگه رمة است" است و نه چیزی بیشتر. اگر کسی حرف ایشان را باور کرده و فکر میکند من در عراق (ببخشید، "توی" عراق) کمونیستی نمیشناسم، فقط کافی است به همان نوشته اول من در نقد ایشان رجوع کند و این جمله را بخواند:

"کمونیست غیر ملی قبل از همه این مبارزات مردمی و آوارگی ها شاهد اینست که جماعتی به اسم منافع یک ملت به مصیبت ملت دیگری لبخند میزنند، حاضرند روز عزای ملی در کشور همسایه شان روز ملی آنها باشد و به این ترتیب شکافی میان دو ملت (کرد و عرب) ایجاد میکنند که تا همین الان به جرم تلاش برای پر کردن آن کمونیستهای زیادی از همان دو ملت جان خودشان را گذاشته اند."

میگوید در جلسه ای که من آن جمله اهانت آمیز به کمونیست عراقی را گفته ام یکی سعی کرده برایم توضیح بدهد که آخر "بعضی از این کمونیستها بجرم ترجمه آثار خود شما اعدام شده اند" و تازه اینهم به خرج من نرفته است! جعل صرف. باید بگویم که بنده نه فقط ترجمه نوشته های خودم به کردی و عربی را مدتهاست دارم بلکه بخصوص از زمان شروع بحثهای کانون نامه های مختلفی هم از کمونیستهای عراقی دریافت کرده ام و لذا احتیاجی به ارشاد آن رفیق گمنام و یا در واقع مخلوق مغز رفیق مهتدی نداشته ام. در تمام طول این مدت یک

موضوع گزارش برخی رفقای که از کردستان آمده و با دفتر سیاسی یا با من جلسه داشته‌اند، انعکاس نظرات ما در عراق و حساسیت دولت عراق نسبت به نفوذ ما و مشخصاً نوشته‌های من در عراق بوده است. خبر مشخص مربوط به سرکوب ناشرین و مترجمین نوشته‌هایم را هم خودم ماهها قبل به نقل از رفقای که با مقامات عراقی برخورد دارند برای رفیق مهتدی بازگو کردم (خبر نقل شده دستگیری حدود سیصد نفر بجرم ترجمه و توزیع نوشته‌های منصور حکمت به عربی بود). بنابراین این حرفهای رفیق مهتدی سوء استفاده از بی‌اطلاعی خواننده برای تحریک عواطف و تصویرسازی است. از همه اینها گذشته نمیدانم اگر مترجم یا مروج اعدام شده تفاوت‌های ما زنده بود و میدید چگونه کسانی از نامش و کارش برای ساکت کردن نویسندگان همان کتاب سوء استفاده میکنند چه قضاوتی درباره اینها میکرد. بگذریم.

"تکلیفتان را با ک. ر. کومه‌له روشن کنید". از نظر رفیق مهتدی اینکه بنظر او ک. ر. کومه‌له با ایشان موافق بوده است برای اثبات صحت نظراتشان کافی است و از من میخواهند که تکلیفم را با ک. ر. کومه‌له، که ظاهراً مرجع نهایی تشخیص درست و غلط در مورد رویدادهایی است که مستقیم و غیر مستقیم به کردستان به معنی عام مربوط میشود، روشن کنم. اگر موضع رفیق مهتدی درست است، به این یاریگیری و خبر کردن مراجع قوی پنجه نیازی نیست و اگر غلط است، و فرضاً ک. ر. کومه‌له هم نظری مشابه ایشان داشته است، آنوقت نظر ک. ر. کومه‌له هم غلط است. معلوم نیست چرا باید بعد از اینهمه مدت ک. ر. کومه‌له برای من هیولایی باشد که زبانم را بند میآورد و چرا من باید از نقد نظرات و عملکردهای یک عده رفیق هم سن و سال خودم که دهسال است با هم در یک تشکیلات و یک کمیته کار کرده‌ایم ابائی داشته باشم. تا امروز ک. ر. کومه‌له نظرش را راجع به این مسائل نگفته. هر وقت نظر داد و معلوم شد مثل رفیق مهتدی فکر میکند، آنوقت عین انتقاد تاکتونی علیه توهمات و برداشتهای ناسیونالیستی را خطاب به آنها هم خواهم گفت. عکس انداختن رفیق مهتدی با ک. ر. کومه‌له نه ربطی به بحث دارد و نه در موضع من تغییری میدهد. اگر هم لازم شود "تکلیفم را با ک. ر. کومه‌له روشن کنم" بار اولم نخواهد بود.

"به حرف رفقای که از متن جریان آمدند گوش نکردند". ببینید هنوز جواب چند نفر دیگر را باید بدهیم تا به خود شخص رفیق مهتدی برسیم. رفقای آمده از "متن جریان" هم، که خود این لابد مقام داوری آنها را مسجل میکنند، از زمره مقدساتی هستند که ما زیر پا گذاشته‌ایم و "ندیده گرفته‌ایم". اینجا اشاره به سه رفیق بالای کومه‌له است که پس از دور اول تحولات کردستان به خارج آمدند. رفیق مهتدی مدعی است که اولاً، این رفقا هم نظر ایشان هستند. ثانیاً، همین باز صحت نظرات ایشان را نشان میدهد چون این رفقا از "متن جریان" آمده‌اند. ثالثاً، این رفقا در جلسه‌ای مدتها با ما کلنجار رفته‌اند تا نظراتی شبیه نظرات رفیق مهتدی را حالی ما کنند و ما متفرعانه برایشان شانه بالا انداخته‌ایم. اولاً، هر سه وجه مساله نادرست است و ثانیاً، کل شیوه برخورد رفیق مهتدی نشاندهنده آمپریسم و محلی‌گرایی عمیقی در نگرش به تحولات اجتماعی است.

بگذارید از فاکتها شروع کنم. در جلسه ما با این رفقا کسی با کسی کلنجار نرفت و کسی آموزگار کسی نبود. اول اخبار را از رفقا گرفتیم و سوالات خود را در رابطه با جنبه‌های مختلف رویدادها مطرح کردیم. یادداشتهای تفصیلی یکی از رفقا قرائت شد. در مورد ارزیابی‌مان از رویدادها و شیوه برخورد به آنها بحث کردیم. اگر کسی بعداً به رفیق مهتدی گفته که در این جلسه با دفتر سیاسی کلنجار رفته است، جدا رفیق غیرمسئولی بوده و اگر رفیق مهتدی دوست دارد خودش چنین تصویری از جلسه بدهد از آنها غیر مسئول تر است. در این جلسه ما معانی جهانی و غیر کردستانی این رویدادها و نگرش خودمان را مطرح کردیم. سایه روشنهای موجود در جلسه در آن حد نبود که بتوان کسی را موافق نظر رفیق مهتدی در مقابل دفتر سیاسی تلقی کرد. بعنوان یک نمونه در مورد جایگاه احزاب بورژوا ناسیونالیستی کردستان در تحولات اخیر همگی رفقای که از متن جریان آمده بودند بر نقش منفی و ضدکارگری آنها در همان مقطع تاکید داشتند و قطعاً اگر چیزی کلنجار زیاد میخواست قانع کردن کسی در آن جلسه به ارسال پیام همبستگی و حمایت از این جریانات



بود. از بین سه رفیقی که از متن جریان آمده بودند تنها یک رفیق بعدا به موضع رفیق مهتدی گروید و دو رفیق دیگر نظرات دفتر سیاسی را درست دانستند.

اما کل بحث از متن جریان آمدن یک آمپریسم پیش پا افتاده است. معلوم نیست با این حساب رفیق مهتدی که خودش در متن جریان نبوده چگونه به ایده‌های درست دست یافته. اگر آمدن از متن جریان ملاک است، معلوم نیست آنها که هنوز در متن جریان مانده‌اند، از جمله طبقات اجتماعی و احزاب سیاسی در کردستان عراق، و همینطور اعضای ک. ر. کومه له و توده اعضاء و فعالین حزب، چرا نظرات مختلفی دارند. و بالاخره معلوم نیست چرا رفیق مهتدی اصرار دارد هنوز هم "متن جریان" را محلی تعریف کند و چهارچوب جهانی آن را نبیند و جریان را به آنچه در کردستان گذشت محدود کند. آیا ما واقعا باید از اول درباره اهمیت علم، تئوری و تحلیل با کسانی که با استدلال "من خودم آنجا بودم" و "من خودم کارگرم" جلو می‌ایند بحث کنیم؟ آیا قرار شده از این پس مواضع کمونیستی بر اساس استشهاد محلی تبیین بشود؟ دیگر باید کتابهای مارکس درباره کمون پاریس و انقلابات فرانسه و آلمان را دور انداخت و خاطرات شرکت کنندگان در این حرکات را مبنای تبیین علمی آنها قرار داد؟ در بین ما کسی خودش از متن جریان انباشت اولیه آمده که کمک کند ما راجع به این پروسه در انگلستان و ژاپن و هند و آلمان و ایران در طول چند قرن اظهار نظر بکنیم؟ کسی همراه ناپلئون در واترلو بوده؟ فرهاد بشارت از این به بعد بحث خود راجع به آپارتاید در آفریقای جنوبی را بدهد اسقف توتو بخواند و تصحیح کند، و جعفر رسا برای اظهار نظر در مورد آلبانی از بیوه مهتد شیخو تأییدیه بگیرد؟ هرکدام از ما قرار است مرجع تقلید در مورد رویدادها و تحولات برزن محل سکونت خودمان باشیم؟ این مثالها اگر مسخره است، که هست، به این خاطر است که آمپریسم و محلی‌گری مستتر در استدلال "من خودم آنجا بودم" را بیرون میکشد و لخت و عریان میکند. کسی که بجای استدلال و تحلیل سیاسی، پشت بحث "رفقایی که از متن جریان آمدند با شما کلنجار رفتند" پنهان میشود دارد میدان را برای همین عقب ماندگی علمی و تئوریک باز میکند. راضی برگشتن رفیق مهتدی از این پلیمیک ارزش این تیشه زدن به ریشه متد علمی و تئوری و تحلیل سیاسی بطور کلی و میدان دادن به این آمپریسم و محلی‌گری در حزب کمونیست را ندارد. اتفاقا به اعتقاد ما وظیفه هر رفیقی که نه فقط از متن یک جریان می‌آید بلکه برای دخالت کمونیستی پا به متن جریان اجتماعی کنکرت میگذارد این است که تئوری و نگرش خود را بر مشاهدات و مشغله‌های روزمره خود بنا نکند. دینامیسم‌های وسیع‌تر، زیربنایی‌تر و تاریخی‌تر رویدادهای اجتماعی را بشناسد و همین را به متن جریان ببرد و توضیح بدهد. اتفاقا این یک ایراد قدیمی ما به رهبری کومه له بوده است. رفقایی هم که از متن جریان آمده بودند بدرجات مختلف رابطه تحولات کردستان و بطور مشخص حرکت ناسیونالیسم کرد در این دوره با تحولات به مراتب عظیم‌تر در ورای مرزهای کردستان را کم‌رنگ میدیدند و لاجرم در مورد خود تحولات کردستان تبیینی محدود ارائه میکردند. اگر بحثی در آن جلسه شد اساسا سر همین بود.

"به کرد توهین شده است". به این پاراگراف از نوشته رفیق مهتدی گوش کنید (رفیق محمد شافعی هم عین این بحث را مطرح کرده):

"رفیق حکمت بخود حق میدهد بدون کوچکترین موجبی اتهام آشنا - و فدایی‌گونه روستایی و پیشاسرمایه‌داری و غیره را نیز بطور دلخواه به وسط بحث بیاندازد. به استدلال و استنادی هم نیاز نیست، دانستن محل تولد شما برای به زبان آوردن این ادعا که، متاسفانه همانند مواردی که از خارج حزب به ما حمله میکردند بیشتر حکم یک توهین را دارد کفایت میکند"

پس من به کرد، و به تفسیر رفیق مهتدی به این اعتبار به خود ایشان به عنوان یک کرد، هم توهین کرده‌ام. امروز میفهمیم که رفیق مهتدی بعنوان یک کرد چقدر سالها از خصلت‌نمایی کردستان توسط سازمانهای دیگر

بعنوان یک جامعه عشیره‌ای و پیشاسرمایه‌داری رنج برده و چقدر باید قاعدتا خوشحال شده باشد وقتی یک نفر، البته نه عبدالله مهتدی که سوخته و ساخته، بلکه همین منصور حکمت "فدایی‌گونه"، بالاخره رسماً و علناً در نشریه کمونیست جواب این "تحقیرها" را داده است. چیزی که نمیشود فهمید اینست که چطور با این سابقه ذهنی بخودش اجازه میدهد اینها را درمورد من بنویسد. میگوید من "اتهام" پیشاسرمایه‌داری بودن و عشیرتی بودن کردستان را با علم به محل تولد ایشان برای اهانت به ایشان به وسط بحث پرت کرده‌ام. اولاً، نمیدانم چرا ایشان تازه امروز به صرافت اعلام رنجیدگی از این اتهام افتاده و خودش قبلاً جواب سازمانهای دیگر را نداده است. ثانیاً، بحث من انتقادی به استقبال ضمنی رفیق مهتدی از طرح کولونیالیستی منطقه امن و استنفک مطلق ایشان از دیدن معنای ارتجاعی این طرح در مقیاس جهانی بود. در ادامه این انتقاد بود که من پاراگراف زیر را که رفیق مهتدی الم شنگه "به کرد توهین شده" را در مقابل آن برپا کرده است نوشتم:

"برای نیروی پیشمرگ ناسیونالیست، برای عشایر، برای روستایی در نظام پیشاسرمایه‌داری، وجو سرزمینی که دشمن سرکوبگر نتواند وارد آن بشود مزیت مهمی است. ولی برای کارگر و بورژوازی کرد مسائلی از قبیل حق شهروندی، اشتغال، سرمایه‌گذاری، توسعه اقتصادی، رشد، صنایع و نظیر اینها جزو تعاریف جامعه اند. هدف مبارزه اینها حتی در چهارچوب ملی نه کسب "سرزمین" به خودی خود، بلکه سرزمینی برای در بر گرفتن یک جامعه است. ابتدا روشن نیست چرا طبقات اصلی جامعه سرمایه‌داری در کردستان باید از ایجاد منطقه امنی برای نگهداری غیراجتماعی افراد کرد خوشحال باشند"

آیا روشن نیست که نویسنده این جملات صراحتاً جامعه کردستان را یک جامعه سرمایه‌داری و طبقات اصلی آن را کارگر و بورژوازی تعریف میکند و دقیقاً به رفیق مهتدی ایراد میگیرد که چرا در برخورد به طرح منطقه امن ذهنیت اقلیت اجتماعی حاشیه‌ای و متعلق به گذشته کردستان را نمایندگی میکند؟ آیا با این اوصاف عیان نیست که هیاهوی رفیق مهتدی و رنجش ملی‌ای که میگوید به او دست داده است همان از ماشین پیاده شدن و طرف را به توهین به اعلیحضرت متهم کردن برای نپرداختن خسارت است؟ آیا این خود او نیست که دارد محل تولدش را یاد مردم میندازد تا برای گریز از انتقاد روشنی که بنظرات او شده است فضای عاطفی درست کند؟

ثالثاً، به این عبارت از خود رفیق مهتدی در همین نوشته اخیرش گوش کنید:

"از سوسیالیستی که با کردستان عراق و با انقلاب آن آشناست انتظار میرود تا به سهم خود واقعیت تحولات را برای سوسیالیست اروپایی و آمریکایی توضیح دهد... برایشان تعریف کند که ... کردستان فقط محل تاخت و تاز رهبران قبیله‌ای و یا دیپلمات‌های ناسیونالیست تازه بدوران رسیده نیست"

پس میشود از قبائل در کردستان صحبت کرد بدون اینکه به کردها توهین شود، مشروط براینکه رفیق مهتدی محل تولد شما را نداند. خودش، از آنجا که محل تولد خودش را میداند و به موقع هم، برای اثبات حق آب و گل خود در قبال کردستان به این و آن یادآوری میکند، اجازه دارد در مورد عشایر و قبائل در کردستان صحبت کند. ساختگی بودن تعزیه توهین به کردها و اطلاع من از محل تولد ایشان به این ترتیب از روز روشن تر میشود.

کوروش مدرسی و ایرج فرزاد معنی واقعی بحث "محل تولدم را میداند" را توضیح داده‌اند. این در واقع جز تلاشی برای ساکت کردن منتقد به بهانه کرد نبودن او نیست. اگر عین استدلال من درباره منطقه امن را یک کرد مطرح کرده بود رفیق مهتدی کل این بند نوشته‌اش را باید لاک میزد.

در مورد محل تولد ایشان باید بگویم در طول دهسال سعی کردم رفیق مهتدی و رفقایمانند او محل تولدشان را فراموش کنند و چهره کمونیستهایی با هویت بین‌المللی را بخود بگیرند. من نه فقط دوست ندارم محل تولد ایشان یادماند بلکه آرزو می‌کردم خود ایشان هم میتوانست آنقدر "حس وطن" نداشته باشد و هرروز این هویت ملی را یاد من و امثال من نیاندازد. این تلاش نتیجه نداد و متأسفانه امروز در یکی از تعیین‌کننده‌ترین لحظات زندگی سیاسی‌اش آنچه تفکر و مواضع او را شکل داده و حتی روشش را در بحث سیاسی قالب زده هویت ملی اوست.

## ۲- تاریخ تراشی و شخصیت‌پردازی

نوشته رفیق مهتدی هرچه در مضمون تهی و عقب‌مانده است در فضاسازی و تصویرپردازی غنی است. معلوم است که رفیق مهتدی قبل از اینکه تصمیم بگیرد در جواب من چه باید بگوید به این فکر کرده که خودش و من در روایت او چطور باید ظاهر شویم و چه احساسی از شخصیت و کارآکتر فردی و نقش ما در تشکیلات باید به خواننده القاء شود. فرمولی که بدست آمده است اینست که عبدالله مهتدی یک شخصیت سیاسی به حاشیه رانده شده است که با اینحال از همان حاشیه مجدانه میکوشد به اشکال مختلف، با نقد، مکاتبه با کادرها، با ارائه آلترناتیو و غیره عوارض خرابکاری‌های رهبری را کاهش بدهد. یک رهبر تبعیدی که نماینده عشق به توده‌ها، درک مسائل مبارزه سیاسی، نزدیکی به کادرها و سمبل سعه صدر و دموکراسی تشکیلاتی است. در مقابل منصور حکمت انسانی متفرعن، غاصب، بی‌اطلاع، دور از کادرها، توطئه‌گر و بی‌پرنسیپ تصویر میشود که شب و روزش را به سرکوب مخالفانش میگذراند. در پرده آخر نمایشنامه قهرمان و نماینده نیکی ظالمانه قربانی توطئه حریف بدکردار خود میشود و نمایش با سخنرانی تظلم خواهانه قهرمان داستان به پایان میرسد.

این سناریو بطور واقعی جایی وجود دارد. در کنار دنیای واقعی، به تعداد ذهنهای تک تک ما جهان‌های کوچکی وجود دارد که در آن هریک قهرمان داستان خویشیم. در این جهان‌های کوچک، انسانها فرصت میکنند بار گناه و تحقییری که جامعه روی سرشان خراب میکند را برای لحظاتی از دوش خود بردارند و به وجود خودشان برای خود اعتبار بدهند. این دنیاهای ذهنی را همه دارند و شرط لازم کنار آمدن انسانها با جهانی است که در هر قدم محدودیتهای انسان و کمبودهای واقعی او را به او یادآور میشود. این بخودی خود هنوز ایرادی ندارد. چرا که بیشتر ما در بیشتر مواقع ساختگی بودن این دنیای درونی را میدانیم و هرچند گاه و بیگاه ذراتی از این ذهنیت را بصورت خودخواهی‌ها و حق‌بجانبی‌های روزمره بروز میدهیم، در مجموع اصل را بر عینیت و مادیت جهان واقعی قرار میدهیم و نقش عینی خود در این دنیا را برسمیت میشناسیم. اما برخی افراد برخی اوقات قربانی جهان ذهنی خود میشوند و رسماً آن را جای واقعیات قرار میدهند. خاطرات سیاسی سیاستمداران متوسط‌الحال را که میخوانید عموماً این خود محور بینی و خود برحق بینی ساختگی، چیزی که شاید بشود به آن روانشناسی دئی جان ناپلئونی و بنی‌صدری اطلاق کرد، را مشاهده میکنید.

رفیق مهتدی در انتخاب نقشهای ما در نمایشنامه‌اش مستقیماً این دنیای درونی خود را منعکس میکند. تصویرسازیهای رفیق نه واقعیات بیرونی، بلکه گوشه‌ای از دنیای درونی او را به ما نشان میدهد. اما در همین جهان درونی هم رنگ تاثیرات تاریخ و فرهنگ بیرونی را میبینیم. چرا رفیق مهتدی در دنیایی که تمام مشخصاتش را خودش تعیین میکند ترجیح داده است در نقش قربانی و مظلوم ظاهر بشود؟ این را دیگر مدیون تاثیرات فرهنگ شرقی و اسلامی هستیم. در جهانی که فرد مداوماً قربانی استبداد سیاسی بوده و حقوق و شان فرد هرگز، نه توسط نظام سیاسی و نه در پیشگاه خداوند قاهر، به رسمیت شناخته نشده، انسان به نقش خود در شکل دادن به سرنوشت و مقدرات خود بی‌اعتماد میشود و لاجرم خود را در قبال آنچه بر او میگذرد

سهیم و مسئول نمیداند. ناکامی‌ها حاصل قهر خارجی و تحمیلات نیروی پلید و توطئه‌های غیر قابل توضیحی خارج از فعالیت و پراتیک فرد است. در این نگرش انسان ناکام همیشه خود را قربانی تلقی میکند. در این سیستم تقابل هر دو فرد، از دو همسایه و دو کارمند جزء اداره ثبت احوال تا سیاستمداران، برای هریک از آنها تقابل خیر و شر و حق و باطل بنظر میرسد. در این سیستم مخالف و موافق و چپ و راست و سوسیالیست و ناسیونالیست نداریم، ظالم و مظلوم و قاهر و مقهور و خائن و خادم داریم. طرف مقابل این ذهنیت حق بجانب هرگز یک فرد با نظرات و اهداف متفاوت اجتماعی، با روش و منش و شرافت متعارف، نیست بلکه تجسم باطل و شر و توطئه‌گری است.

رفیق مهتدی برای پاسخ به انتقاد من از ناسیونالیسم‌اش به تئوری توطئه‌گری منصور حکمت نیاز نداشته است. چرا اگر کسی نظرات رفیق مهتدی را ناسیونالیستی بداند بنا به تعریف بی‌پرنسیپ و توطئه‌گر است؟ حتی اگر من شیطانی باشم که ایشان میخواهد از من در ذهن دیگران بسازد، ناسیونالیسم مستتر در نظرات اخیر ایشان در سطح وسیعتری مورد انتقاد قرار گرفته است. اینهمه آدم بی‌پرنسیپ و ظالم ناگهان از کجا پیدا شده‌اند؟ کسانی نقد مشابه من را به ایشان دارند که دستی بر اهرم تشکیلاتی برای تصفیه حساب با ایشان نداشته‌اند، یا بخشی از همان جنبش شورایی کردستان عراق بوده‌اند، یا عضو تا امروز با پرنسیپ حزب کمونیست بوده‌اند و غیره. این چه دنیای بیمارگونه‌ای است که در آن مخالفت سیاسی با نظرات کسی اتوماتیک با تبلیغات و جار و جنجالی علیه اخلاق و شرف منتقد پاسخ میگیرد؟

تصویر منصور حکمت "بدنهاد" جزء مکمل تصویر برحق است که رفیق مهتدی دوست دارد در دنیای خود از خود داشته باشد. در اولی نمیتواند تجدید نظر کند بی آنکه دومی را کنار بگذارد و با واقعیات سیاسی و پراتیکی که موقعیت امروز او را توضیح میدهد کنار بیاید. واقعیت اینست که برای دوره‌ای طولانی پراتیک رفیق مهتدی نه با جد و جهد و نقد و تذکر و نوشتن و گفتن بلکه با سکوت و بی‌تصمیمی و نوسان مشخص میشود. گفتم که چگونه سرسوزنی حقیقت در گفتم‌ها و نوشته‌های رفیق مهتدی وجود ندارد. رفیق مهتدی برای ارائه مکتوب نظراتش و به قضاوت عموم گذاشتن آن اعتماد به نفس لازم را ندارد، یا "فرصت" اینکار را ندارد و بهررو از آن اجتناب میکند، و لذا، محدودیتهای ظرفیت و توان به کنار، بتدریج در حیات حزب به حاشیه رانده میشود. رفیق مهتدی بطور سیستماتیک از نقد ناسیونالیسم کرد در حزب طفره می‌رود و لذا در بین منتقدین این خط جایی پیدا نمیکند. از طرف دیگر از مواجهه صریح با دفتر سیاسی اجتناب میکند و لذا حمایت گرایشات مخالف را هم از دست میدهد. در چنین برزخ و بیشکلی سیاسی و کم‌تأثیری تشکیلاتی نوشته انتقادی من برای ایشان آخر دنیا بنظر میرسد. تقابلی که ایشان مدتهای طولانی به زعم خود خردمندانه از آن اجتناب کرده بود، خارج از اراده ایشان رخ میدهد و رفیق مهتدی ناآمادگی خود در دفاع سیاسی از نظرات خود را با عقب‌نشستن به داستان "قهرمان مظلوم" به نمایش میگذارد.

واقعیت اینست که یک نفر، با پرنسیپها و اخلاق سیاسی‌ای حداقل در حد خود رفیق مهتدی، با نیتی سیاسی، نظرات رفیق عبدالله مهتدی در مورد رویدادهای عراق را نقد کرده است. این آدم امروز سبز نشده و از بدو تشکیل حزب عضو موثر رهبری آن بوده و نوع و روش کار و سابقه کارش در کمیته مرکزی از کسی مخفی نیست. در دنیای واقعی و سیاسی بیرون ما، در جوامعی که خودزنی و سینه‌زنی و تعزیه باب نیست، قلم بدست میگیرند و جواب حرف طرف را میدهند. قربانی روش عقب‌مانده رفیق مهتدی هم باز خود او خواهد بود نه من.

### ۳- پلمیک سیاسی یا مبارزه انتخاباتی

همانطور که گفتم نوشته رفیق مهتدی قرار نیست جواب نقد من را بدهد بلکه برای این تهیه شده که اثر عملی

معینی ببار بیاورد و آن هم بسیج خواننده پشت سر ایشان در تقابل با دفتر سیاسی است. ایشان بهتر دیده که بعنوان قهرمان طرح مطالبات و خواسته‌ها و هراسها و امیدهای بخشهای ناراضی و ناخوشنود در تشکیلات ظاهر بشود. اگر کسی نگران است مبادا دفتر سیاسی به پراتیک او انتقاد کند، اگر کسی مساله دموکراسی دارد، اگر کسی فکر میکند فضا در حزب سنگین است، اگر کسی معتقد است به کردها در حزب فشار میاید، اگر کسی از خود منصور حکمت خوشش نمیاید، اگر کسی خودش از متن جریان آمده است، اگر کسی میترسد اخراجش کنند، و بطور خلاصه هرکس شکوه و شکوائیه‌ای دارد بداند که بالاخره پرچمی در مقابل دفتر سیاسی برافراشته شده است و در این مشاجره باید پشت سر رفیق مهتدی حضور بهم برساند. این دست کم گرفتن آدمهاست. این روش از جنس برخورد منتظر الوکاله‌ها در تور دهات حوزه انتخابیه‌شان است. هنوز معلوم نیست کسی که برای مثال از مناسبات درونی حزب ناراضی است چرا باید موضع رفیق مهتدی را در مورد فاز اول و منطقه امن هم قبول کند. بنظر من وقتی این روش موفق هم شود تازه رفیق مهتدی را به نماینده عقب ماندگی و غیر سیاسی‌گری در حزب کمونیست تبدیل میکند که خوشبختانه اردوی بزرگی نیست.

#### ۴- شبح همیشه در دسترس "استالینیسیم"

چرا منصور حکمت مقاله‌ای در نقد نظرات عبدالله مهتدی در مورد مسائل و رویدادهای کردستان عراق در متن بحران خلیج نوشته است؟ آیا با نظرات ایشان مخالف بوده؟ آیا میخواستند حزب کمونیست را از اتخاذ سیاست خاصی برحذر کند؟ خیر جواب واقعی این مساله به زعم عبدالله مهتدی این است:

"و بالاخره هدفی که رفیق حکمت دنبال میکند جز مساله ساختن و فضا ساختن برای تصفیه حسابهای تشکیلاتی چیز دیگری نیست. ... در بهره‌برداری از این رویدادها بمنظور پیشبرد تصفیه حسابهای تشکیلاتی نهایت توجه و دقت معمول میشود"

اولا، این اولین بار نیست که من با کسی در حزب کمونیست پلمیک میکنم و عبدالله مهتدی تا امروز، لااقل علنا و طوری که من هم خبر شوم، انگیزه من را تسویه حساب تشکیلاتی اعلام نکرده. فرق این بار اینست که موضوع انتقاد نظرات خود ایشان است و لاجرم حقیقت دیگر ارزش خود را در قبال تعرضی که ظاهرا به ساحت مقدس ایشان شده از دست میدهد و هرنوع افترا زدن مجاز میشود. من با عبدالله مهتدی خرده حساب تشکیلاتی نداشته‌ام، عمده اختلاف سیاسی داشته‌ام. چرا اگر به اذعان خود شما مواضع ما در قبال انقلاب و مشقات توده‌ها و یک رویداد عظیم اجتماعی و سیاسی در مقابل هم قرار گرفته‌اند، همین نمیتواند علت نقد من بر مواضع شما باشد؟ چرا خودتان و خرده حساب تشکیلاتی‌ای که مدعی هستید من با شما داشته‌ام را اینقدر از جهان و کردستان و جنگ و بحران در خلیج مهم تر تصور میکنید؟ من نمیفهمم کسانی که رضایت داده‌اند حتی تصفیه‌های تشکیلاتی استالین را با دلایل سیاسی توضیح بدهند، وقتی نوبت خودشان میشود حتی انتقاد سیاسی به خودشان را به توطئه‌های تشکیلاتی منتقدشان نسبت میدهند. آیا مارکسیسم و تحلیل عاقلانه سیاسی وقتی به دروازه‌های "منیت" شما میرسد دیگر اعتبار خود را از دست میدهد؟

ثانیا، این خرده حسابهای تشکیلاتی من با ایشان چیست؟ چگونه با این مباحثات تسویه شد؟ مثلا من میخواستم با ایشان از نظر تشکیلاتی چکار کنم؟ ایشان با نظراتی که ابراز کرد و انتقادی که شنید کدام پست و مقام و امکانات تشکیلاتی و حق رای و غیره خود را از دست داد؟ آخر چرا از اخلاق متعارف اجتماعی عقب میافتید؟ اگر ما دو کارمند بودیم و ایشان چنین ادعایی در مورد نقض اصول اداری و اخلاقی توسط من میکردمیبایست در دادگاه بابت افترای بیدلیل از خودش دفاع میکرد و اگر حرفش را ثابت نمیکرد خسارت میداد. چرا از جاری نبودن حتی همین قوانین بورژوایی در محدوده حزب، که آنهم تنها بدلیل تحت سرکوب بودن و غیر قانونی بودن فعالیت کمونیستی ممکن شده، برای عقب‌گرد اخلاقی سوء استفاده میکنید؟

ثالثاً، به تصویر رفیق مهتدی از دموکراسی و "خرده حساب تشکیلاتی" میرسیم. مینویسد:

"در همان ابتدای قطعنامه (دفتر سیاسی) گفته میشود که وی از طرح این مباحثات و بیان رویار این نظرات استقبال میکند" اما "بویژه" برای اینکه این کار به "تعیین تکلیف با بقایای ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست کمک میکند". این آزادی بیان نیست، این سنگین کردن فضا برای بیان آزادانه نظرات اعضای حزب است. این فقط تهدید تشکیلاتی اعضا، به اخراج در صورت مخالفت با نظرات دفتر سیاسی است که در قالب آزادی بیان عرضه میشود"

پس آنچه خرده حساب تشکیلاتی لقب گرفته است همان "تعیین تکلیف با ناسیونالیسم کرد" است. میدانم کجای این کار خرد و یا حتی تشکیلاتی است که کسی بخواهد با ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست مبارزه کند. اما تصویر رفیق مهتدی از دموکراسی و تفسیر او از جمله مقدمه قطعنامه دفتر سیاسی از این جالب تر است. در آن جمله ما قصد اعطای آزادی بیان نداشته ایم، چرا که این آزادی همیشه وجود داشته است. قصد ما تشویق مخالفین نظرات رسمی حزب به بیان نظراتشان بوده تا بتوانیم جوابشان را بدهیم. آزادی بیان یعنی آزادی بیان، از جمله آزادی جواب دادن به حرف کسی. اگر آزادی انتقاد ما به ناسیونالیسم کرد فضا را برای رفیق مهتدی سنگین میکند این دیگر مشکل ایشان است. بطور قطع موضع ما، و تفسیر ما از آزادی بیان، "بگذار صد گل بشکفت" نیست.

خود رفیق مهتدی البته ممکن است تازه به ایستگاه "مخالفت با نظرات دفتر سیاسی" رسیده باشد، اما حق ندارد کنترل تاریخ مخالفت با دفتر سیاسی را از اینجا روشن کند و حدس و گمانهای پر تشویش خود را جای واقعیت عملکرد دفتر سیاسی در برابر مخالفین بنشانند. مخالفین دفتر سیاسی مدتهاست دارند با نظرات دفتر سیاسی مخالفت میکنند و علیه دفتر سیاسی، بحث که سهل است، آژیتاسیون میکنند و در این حزب راهشان را میروند. مخالف تازه وارد ما هم که تا این لحظه حکم اخراج از ما نگرفته. پس این بساط را جای دیگری پهن کنید.

رابعاً، بالاخره استالین کیست؟ من که با مخالفم بحث سیاسی میکنم، به شخصیت فردی و نیات تشکیلاتی اش کاری ندارم، یا شما که هنوز سر کار نیامده انتقاد به نظراتتان را برای زدن اتهام "لجن مال کردن انقلاب" و "توطئه گری تشکیلاتی" به مخالف خودتان کافی میدانید؟ براستی اگر شما بجای من دبیر کمیته مرکزی بودید، با این نوع اتهامات آشنا و تیپیک "استالینی" که به منتقد سیاسی خود میزنید، عاقبت مخالفان سیاسی تان در حزب چه میشد؟ اینها که قرار است با وعده دموکراسی و فضای باز سیاسی دور شما جمع شوند بالاخره قسم تان را باور کنند یا دم خروس را؟

## موخره: محتوای واقعی اختلافات

مشاجرات اخیر در حزب کمونیست بر سر این نبوده است که عبدالله مهتدی توده‌ها را دوست دارد و منصور حکمت ندارد، ایشان از انقلاب مردم خوشحال میشود و من ناراحت، ایشان میخواهد اپوزیسیون کرد به ما حمله نکند و من میخواهم علیه آنها "وارد عمل" بشوم و یا کلا ایشان آدم خوبی است و من آدم بدی هستم. این سناریو بیش از حد مسخره و بچه‌گانه است. من مطمئنم رفیق مهتدی حاضر نخواهد شد تبیین مشابهی، با همین متدولوژی، از تحولات و اختلافات درون بیربط‌ترین احزاب سیاسی در دنیا بدهد و یا حتی کشمکش در درون یک محفل سیاسی را اینگونه تبیین کند. وقتی دیگران موضوع بحث هستند، همه الحمدالله در دیدن ریشه‌های سیاسی و تاریخی اختلافات و کشمکش‌ها استاد هستند. اما وقتی نوبت به حزب کمونیست ایران میرسد آخرین چیزی که به ذهن رفیق ما میاید اینست که شاید این اختلافات ناشی از نگرشهای مختلف به جامعه و سیاست و حاصل اهداف سیاسی و اجتماعی متفاوت باشد. این نوع تبیین‌ها همه را، از جمله خود نویسنده آنها را، تنزل میدهد. حتی اگر اختلاف این چنین میان خیر و شری بود که به ترتیب در کالبد رفیق مهتدی و من حلول کرده‌اند، هنوز رفیق مهتدی باید این را توضیح بدهد که چرا اختلاف من و ایشان کل حزب را به یک قطب بندی میکشاند، چرا صدها آدم، با روشها و منشها و انگیزه‌های متنوع، له یا علیه نظرات ما موضع میگیرند و مستقلا در مقابل هم می‌ایستند. لذا فهمیدن این نباید قاعدتا سخت باشد که نظراتی که ما ابراز کرده‌ایم دارد افق‌ها و تمایلات سیاسی و اجتماعی‌ای مستقل از ما و نیات فردی ما را نمایندگی میکند و اگر کسی میخواهد این اختلافات را توضیح بدهد باید مستقل از اشخاص و نیات و انگیزه‌های آنها و بر مبنای تقابل دیدگاههای اجتماعی و افقهایی که به ما دو نفر منحصر نیست به این موضوع برخورد کند. شخصا لااقل فکر میکردم سر تکان دادن رفیق مهتدی در بحث شوروی نشان اینست که صحت این متد را فهمیده است. ظاهرا چنین نبوده.

این مشاجره مشخص در حزب کمونیست ناشی از اختلافی است میان دو حرکت اجتماعی، دو جنبش، که در حزب کمونیست ایران هم نمایندگی میشوند. طرف مقابل من عبدالله مهتدی نیست بلکه ناسیونالیسم کرد و آن گرایش شبه کمونیستی‌ای است که بشدت از این ناسیونالیسم متاثر است. طرف مقابل رفیق مهتدی هم منصور حکمت نیست، بلکه نوع مشخصی از کمونیسم است که با این ناسیونالیسم سازگاری ندارد.

قبلا در مورد فشارهایی که ناسیونالیسم کرد در حزب را در متن بحران خلیج به نقطه مقابل دفتر سیاسی و نظرات آن سوق داد صحبت کردم. آرمان سیاسی و هدف عملی این گرایش کسب حقوق ملی ملت کرد است. همینجا بگویم که به معنی دقیق کلمه این هنوز لزوما با حق تعیین سرنوشت ملت کرد یکی نیست، چرا که این عبارت دوم، یعنی کسب حق تعیین سرنوشت، اگرچه از نظر حقوقی و کاربست تاریخی‌اش فرقی با اولی ندارد، فرمولبندی حق طلبانه‌تری دارد و جای تفسیرهای دموکراتیک‌تری را باز میگذارد. در ۹۹ درصد جنبشهایی که بر سر حق تعیین سرنوشت ملتها جریان داشته‌اند احزابی در رهبری قرار گرفته‌اند که کوچکترین نقشی برای اعمال اراده خود ملت مربوطه در تعیین شکل حکومت ملی‌ای که قرار است بوجود آید قائل نبوده‌اند. در همین جدل امروز در درون حزب روشن است که چطور رفیق مهتدی احزاب اپوزیسیون ملی کرد را، که جلوگیری از اعمال اراده مستقیم اکثریت عظیم ملت کرد کار هرروزه آنهاست، رهبران جنبش حق تعیین سرنوشت میدانند. در جمهوری‌های بالتیک راست افراطی متمایل به فاشیسم بالاخره حق تشکیل حکومت خودی را برای ملل این کشورها بدست آورد و به معنی حقوقی رایج و استاندارد کلمه حق تعیین سرنوشت را متحقق کرد. هدف ملی‌گرایی کرد هم تحقق حکومت کرد است. ممکن است این جریان در حزب کمونیست تبیین دموکراتیک‌تری از مساله داشته باشد. اما به‌رحال آرمان سیاسی این جریان در همین محدوده حق تعیین سرنوشت، حال با تفسیر راست یا چپ از آن، قرار دارد. آنچه مسلم است اینست که نابودی سرمایه‌داری، لغو

کار مزدی، امحاء طبقات و دولت، برابری اقتصادی و سیاسی انسانها و جامعه بی تبعیض معطوف به برآورده کردن نیازهای بشری و در یک کلمه کمونیسم قطب‌نمای سیاسی و اجتماعی این جریان نیست.

ناسیونالیسم کرد از سر مصلحت‌های سیاسی و بدلیل موازنه ایدئولوژیکی حاکم بر مبارزات رادیکال و غیر قانونی دهه‌های قبل، خود را در یک حزب کمونیستی یافته است. همین شرایط سیاسی و ایدئولوژیکی قطبهای عظیم بورژوازی و تلاشهای ملی‌ملتهای چند صد میلیونی در چین و شوروی را به پذیرش قالب مارکسیسم سوق داد و قطبهای قدرتمند سوسیالیسم بورژوازی را بوجود آورد. در اروپا همین هژمونی فکری و معنوی مارکسیسم بر هر اعتراض ضد نظم موجود، نسلهایی از روشنفکران و تحصیل‌کردگان طبقات دارا را زیر چتر فرمال مارکسیسم کشید و صفبندی‌های شبه مارکسیستی متنوعی را شکل داد.

در طول چند سال اخیر، هژمونی عمومی کمونیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم بر فضای اعتراضی در جامعه سرمایه‌داری فرو ریخته است. به یک معنی جنبشهای غیر سوسیالیستی امکان یافته‌اند تا خود را از این "ایسم" تحمیلی، که سابقه نفوذ فراطبقاتی آن به انقلاب کارگری ۱۹۱۷ برمیگردد، خلاص کنند. مارکسیسم و حزبیت کمونیستی و رهبری مارکسیستی در حزب کمونیست ایران نیز مطلوبیت خود را برای گرایش ناسیونالیستی از دست میدهد. تقابل امروز ناسیونالیسم کرد با رهبری مارکسیستی و مارکسیستهای شناخته شده حزب کمونیست بر متن روند عمومی جدایی این جریان از قالبهای تحمیلی سوسیالیستی در چند سال اخیر صورت میگیرد.

تا قبل از بحران خلیج، این واگرایی سیاسی خود را اساسا در شکل بیتفاوتی سیاسی و بهانه‌گیری تشکیلاتی نشان میدهد. اما بحران خلیج که خواه ناخواه مساله کرد را به جلوی صحنه سیاسی سوق میداد یک نقطه عطف تعیین‌کننده برای این جریان است. همگام با کل ناسیونالیسم کرد در عراق، این گرایش در حزب کمونیست به اینکه شاید در تقابل غرب با عراق چیزی هم به کردها بدهند امیدوار میشود. بعد از مدتها برای گرایش ناسیونالیستی در حزب، شرکت در امر ملی کرد بدون آوانس دادن به سوسیالیسم و ایده مبارزه طبقاتی، و به همین اعتبار مستقل از حزب کمونیست، امکانپذیر بنظر میرسد. حزب کمونیست و پافشاری اش بر مقولاتی چون انترناسیونالیسم، مقاومت در برابر نظم ارتجاعی و امپریالیستی نوین پس از جنگ سرد، مرزبندی با ناسیونالیسم و افشای راه حل‌های از بالا و بورژوازی برای مساله کرد و نظیر اینها برای گرایش ملی کرد در حزب به موانع و قیود دست و پاگیری تبدیل میشود. بنظرشان میرسد که بدون حزب و در کنار کل احزاب ملی کرد فضای وسیعتری برای دخالتگری در تحولات آتی جامعه کردستان فراهم شده است. ناسیونالیسم کرد در حزب پلاتفرم مبارزاتی مستقلی پیدا میکند و خط رسمی، دفتر سیاسی، و کلا پافشاری مارکسیستی حزب را مزاحم خود میبیند. اصول و تحلیلهایی که در شرایط دیگر شاید با هلله تائیدآمیز این جریان مواجه میشد و مایه فخر این جریان در صحنه سیاسی کردستان بود، اکنون دیگر "افاضات تئوریک"، "ذهنیگرایی روشنفکری" و امثالهم تلقی میشود که مانع اتخاذ "سیاست فعال" در منطقه است. مقولات سیاسی معنی و بار مثبت و منفی تا کنونی خود را از دست میدهند. امپریالیسم و دخالتگری امپریالیستی و ائتلاف نیروهای محلی با آن بار خنثی پیدا میکند و قابل اغماض میشود. انترناسیونالیسم، استقلال طبقاتی، مرزبندی با ناسیونالیسم و نظیر اینها لفاظی و برخورد کتابی نام میگیرد. الگوی اسرائیلی برای تشکیل کردستان مستقل و تبدیل کرد به پایگاه دومی کنار اسرائیل در برابر مبارزه ملت فلسطین وجدان سیاسی کسی را آزار نمیدهد. با یک چرخش زبان تمام اعراب در انگلستان را مشابه "وحید گرجی" و جاسوس عراق مینامند و به سیاست راسیستی و شبه فاشیستی دولت تاچر در دستگیری آنها صحنه میگذارند. چشمشان را بر لت و پار شدن مردم یک کشور و داغان شدن تمام وسائل امرار معاش میبندند و در متن هجوم خانمان برانداز موتلفین به این مردم نگاهشان را به صندلی احتمالی کردها در کنفرانس خاورمیانه میدوزند. ریاکارانه هرکس را که همراه ملی‌گرایی کرد جلوی سفارت آمریکا حضور بهم نمیرساند و یا از مشقات اعراب و فلسطینی‌ها حرف میزند، هرکس را که حاضر نمیشود در این ماجرا به ارابه جنگ طلبی آمریکا بپرد و صدایش را به صدای رسانه‌های



غربی اضافه کند، طرفدار عراق مینامند. این چهره گرایش ناسیونالیستی کرد در حزب در متن بحران خاورمیانه بود. این بحران و افقی که برای حل امپریالیستی مساله کرد گشوده شد، جریانی را که پیش از این بدلیل روندهای بنیادی تری از اعلام وفاداری فرمال به کمونیسم دست کشیده بود، از لاک خود بیرون آورد و در برابر حزب کمونیست و خط رسمی آن و نماینده و سخنگوی این خط رسمی، یعنی دفتر سیاسی حزب، قرار داد. این آن پایه اجتماعی ای است که مستقل از نیات و موازنه فکری خود رفیق مهتدی، نظرات او را جذاب و صحیح مییابد.

اجازه بدهید فهرست وار رئوس اختلاف با این گرایش را در قبال بحران خلیج بیان کنم. خواننده خود متوجه این خواهد شد که چگونه نظرات رفیق مهتدی در متن همین نگرش جا میگیرد.

۱- اساسا عاجز از درک علل تاریخی و جهانی این رویداد است. مساله سقوط بلوک شرق، تلاشهای بورژوازی غرب برای شکل دادن به یک نظم نوین جهانی و تکاپوی آمریکا برای ابقاء موقعیت خود از طریق اعمال قدرت نظامی در صحنه جهانی مسائل مورد توجه این جریان نیست. در بدو کار، بر مبنای تفکری محلی و محدود اساسا معتقد است "جنگ نمیشود". به این دلیل ساده که نیاز مبرم آمریکا به چنین جنگی را درک نمیکند. بعلاوه تصور آشوب و تغییر و تحول ناشی از جنگ بیش از حد هراسانش میکند و چه بسا "روحیه تشکیلات" را خراب میکند.

۲- نسبت به عواقب جهانی جنگ در تقویت ارتجاع بین المللی بیتفاوت است. اینکه برای مثال این جنگ میهن پرستی و قوم پرستی آمریکایی و اروپایی را تقویت میکند، یا مقدمه ای برای سرکوب جنبشهای حق طلبانه در اقصی نقاط دنیا خواهد بود، "سندروم ویتنام" را پایان میدهد و پای تفنگدار دریایی آمریکایی را بار دیگر به دورافتاده ترین کشورهای دنیا باز میکند، مساله این جریان نیست. سوال اساسی این جریان اینست که این رویدادها بر کردستان و دورنمای تشکیلات داری در کردستان چه تاثیر میگذارد.

۳- نسبت به عواقب انسانی این جنگ بیتفاوت است. اگر دامن جنگ به کردستان نگیرد، دیگر چه باک که کمی پائین تر اعراب قتل عام و خانه خراب شوند.

۴- به همین ترتیب تعرض ایدئولوژیکی رسانه های دست راستی به افکار عمومی در خود غرب مساله ای برای این جریان نیست. اینکه هویت اروپایی دارد چه معنایی پیدا میکند، اینکه کشتار مردم غیر اروپایی "تلفات" محسوب نمیشود، اینکه تکنولوژی جنگی مدرن تقدیس میشود و آدمکشان حرفه ای قهرمان ملی میشوند و دکترای افتخاری میگیرند، اینکه مخالف جنگ و مدافع انسانیت باید سرش را پائین بیاندازد تا مسخره اش نکنند، اینکه دولتها و ارتشها رسما به سانسور مطبوعات و رسانه ها دست میزنند وغیره، مشغله این جریان نیست.

۵- با این بیتفاوتی سیاسی و انسانی و این نگرش محلی، از درک نقطه عزیمت کمونیستی و انسانی موضع رسمی حزب کمونیست مبنی بر شرکت در مبارزه برای جلوگیری از جنگ، حفظ فاصله از فضای جنگ طلب حاکم و اجتناب از هر نوع تائید توجیهات جنگی به بهانه خصلت ارتجاعی و استبدادی رژیم عراق و مساله اشغال کویت و غیره عاجز است.

۶- از مقطعی که دخالت آمریکا دیگر محتوم بنظر میرسد، فیل اینها یاد هندوستان میکند. دورنگری شان در محدوده ملی گل میکند و پیشاپیش به فکر نعمات این جنگ برای کردها و استقلال کردستان میافتند. ناگهان جنبه های مثبت امپریالیسم کشف میشود. بجای مبارزه با نظم نوین ارتجاعی به صرافت سهم خواستن در آن میافتند. به بهانه موقعیت تحت ستم و خواسته های برحق ملت کرد، نسبت به معامله گری سران

ملی‌گرایی کرد با دول سرکوبگر غربی و عاملین یکی از خونبارترین فجایع تاریخ قرن بیستم راه اغماض و توجیه را در پیش میگیرند و حتی پیشاپیش به استقبال سهم شدن در ماحصل کلاه چرخانی سیاسی اینها در غرب میروند. احترام و خضوع و خشوع اینها در قبال اپوزیسیون ملی در کردستان عراق کمتر نمیشود که هیچ، افزایش هم پیدا میکند.

۷- در طول جنگ نسبت به ضایعات و تلفات مردم عرب بیتفاوت و ساکت‌اند. یک صدم رقت قلب و دلسوزی‌ای را که بعدها بدرست در جریان آوارگی و بیخانمانی مردم کردستان از خود بروز میدهند، در جریان بمبارانهای مردم بیدفاع و سپس کشتار عامدانه سربازان روحیه باخته و آماده به تسلیم عراق در بیابانهای کویت از طرف اینها شاهد نیستیم.

۸- در توهمات اپوزیسیون ملی کرد نسبت به مواعید غرب و آمریکا و سهم‌بری از پیروزی غرب سهمیند. برای کسب حقوق ملی کرد همراه این اپوزیسیون چشم به بالا، با قطعنامه‌ها و مصوبات و کنفرانس‌هایش، میدوزند. تاکتیک مبارزاتی این اپوزیسیون را تأیید میکنند و بویژه از پیشروی مسلحانه آنها ذوق زده میشوند. تصویری از درجه آمادگی و عدم آمادگی کارگر و زحمتکش عراقی برای قیام و حفظ دستاوردهای یک قیام ندارند. از حکومت متشکل از اپوزیسیون ملی استقبال میکنند. حمایت و مناسبات دوستانه خود را به کل جبهه کردستان و احزاب متشکله آن گسترش میدهند. توجیحات این جریان در مورد علل شکست تاکتیک قیام و تعرض نظامی را میپذیرند. در فرمول خیانت آمریکا، که معنایی جز انتظار همکاری از جانب آمریکا به شکل تداوم دخالتگری نظامی و تحریم اقتصادی ندارد، شریکند. نقش اپوزیسیون ملی در سرکوب و تضعیف جنبش از پائین مردم و نیز آوارگی میلیونی بعدی را تخفیف میدهند.

۹- از طرح منطقه امن رسماً یا تلویحاً خوشنودند. بار استعماری و شبه اسرائیلی این پروسه را نمیبینند و یا اگر میبینند میپذیرند. در هر حال به هیچ عنوان این طرح را محکوم نمیکند.

۱۰- برای بیرون بردن مقوله ناسیونالیسم از زیر تیغ انتقاد، نه فقط ناسیونالیسم کرد، بلکه ناسیونالیسم عرب را هم از تصویر خارج میکنند. به این شیوه بر شکاف کرد و عرب، که به همت ناسیونالیسم دو طرف و با تلاشهای آگاهانه غرب عمیق‌تر میشود چشم میبندند. کل مساله را بصورت مقابله کردها با یک رژیم دیکتاتوری معین توضیح میدهند. ناسیونالیسم عرب، همانطور که ناسیونالیسم کرد، از بار مسئولیت این فجایع معاف میشود.

۱۱- با سکوت در قبال تضاد ناسیونالیسم کرد و احزاب ملی اپوزیسیون با منافع توده‌ها بطور کلی و با جنبش چپ و کارگری بطور اخص، کل تحرک توده‌ای در کردستان را بیای احزاب ملی کرد مینویسند و این جریان را با نسبت دادن آنها به اعتراضات حق طلبانه مردمی تطهیر میکنند.

اینها هم رئوس کلی اختلافات من با جریان ناسیونالیستی در حزب بر سر تحولات خلیج و کردستان عراق است. اتخاذ سیاست پیشنهادی اینها جز انزوای حزب کمونیست ایران از جنبش چپ و کارگری عراق که به سرعت به تضاد منافع خود با این جریان پی میبرد نتیجه‌ای نمیتوانست داشته باشد.

به اعتقاد من اگر رفیق مهتدی این محذور را نداشت که نظرات خود را برای دور زدن موضع دفتر سیاسی در شکل دو پهلو و تعدیل شده ارائه بدهد، خطوط کلی فوق را با صراحت بیشتری منعکس میکرد. این یک ادعای صرف نیست، بلکه مبتنی بر اظهارات رفیق مهتدی در جلسه توضیح قطعنامه‌اش به دفتر سیاسی و همین‌طور بیانات مدافعانش در جلسه‌ای از کادرهای کومه‌له است. "تخطئه انقلاب"، از بحث لجن مال شدن قیام توده‌ها تا "محل تولدم را میداند"، چیزی بیشتر از یادداشتهای رفیق از سخنان کسان دیگری در این

جلسه، که خود او در آن ساکت است، نیست.

## سیاست و شخصیت ها

عبدالله مهتدی در پلمیک با دفتر سیاسی تصمیم گرفت رسماً به این گرایش ملحق شود، نمایندگی آن را بعهده بگیرد و در مقابل دفتر سیاسی پرچم آن را بردارد. اما چرا؟ بنظر من این اجتناب ناپذیر نبود و ربطی هم به محل تولد عبدالله مهتدی ندارد. رفقای بسیاری، اکثریت عظیمی از رفقای متولد کردستان، و همینطور چپ کردستان عراق بعد از نوساناتی، از این راه اجتناب کردند. علت این انتخاب عبدالله مهتدی دیگر به کاراکتر سیاسی و موقعیت شخصی خود او بر میگردد.

رفیق مهتدی در نوشته‌اش به خود اجازه داده است تصویری از شخصیت من و انگیزه‌ها و نیاتم بدهد. اکنون که به این ترتیب این بحث مجاز شده من هم میخواهم تفسیر خود را از حرکت فردی دو رفیق، عبدالله مهتدی و ابراهیم علیزاده، در کل تقابل‌های این دوره مطرح کنم. میان ایندو تفاوت‌های زیادی هست. در دور قبلی مباحثات علیه افق ناسیونالیستی در کومه‌له این دو رفیق در دو سوی مشاجره قرار گرفتند (هرچند رفیق مهتدی بعد از نوسانات زیاد و بالاخره با تردید کنار ما قرار گرفت). در مباحثات اخیر هر دو در کنار هم مقابل ما قرار گرفته‌اند. فاکتورهایی که جهت حرکت این دو رفیق را تعیین میکند یکی نیست.

در مورد رفیق علیزاده پیچیدگی زیادی وجود ندارد. رفیق علیزاده آگاهانه ناسیونالیست نیست. او یک پراگماتیست است. تئوری، اصول نظری مارکسیسم، تحلیل سیاسی و کلا افق و نظریه برای او تا آنجا معتبر است که به پراتیک سیاسی‌ای که او با داده‌های از پیشی خود و بر مبنای امر اجتماعی خود وظیفه خویش قرار داده است کمک کند. اما تبیین او از پراتیک انقلابی محدود و کمابیش غریزی است. خود مختاری یا امر کرد جای زیادی در ذهنیت رفیق علیزاده ندارد. مساله او مساله کارگر و زحمتکش است و برداشت من اینست که شخصاً پیوند عمیق عاطفی و اجتماعی با این اقشار حس میکند. در عرصه مبارزه برای او یک حقیقت پابرجا و تخطی ناپذیر وجود دارد و آن سازمانی است که برای دخالت سیاسی بدست آورده است. کومه‌له، نفوذ آن، رشد آن، بقاء آن، فائق آمدن بر مشکلات آن، اینها نقطه عزیمت رفیق علیزاده در کار سیاسی است. کسی که تئوری و تحلیلی به رفیق علیزاده پیشنهاد میکند باید به او نشان بدهد که چگونه کومه‌له در این میان نفع میکند. چنین شاخصی نمیتواند به فاکتورهای کوتاه مدت و فوری چشم ندوزد. اگر چیزی بنظر برسد که دارد کومه‌له و ثبات و وجهه آن را به هم میریزد، بنا به تعریف از نظر رفیق علیزاده مردود است. اگر تصور کند تزی به نفع کومه‌له است و برای مثال به رفع فلان گیر، توجیه فلان ضعف، جلب نیرو، حفظ چهره و غیره کمک میکند، آنوقت رفیق علیزاده به مدافع آن تزی، هرچند انتقادی و نو و غیر کلاسیک، بدل میشود.

رفیق علیزاده در مقطع ختم جنگ ایران و عراق قطعنامه پلنوم کمیته مرکزی حزب را، اساساً به این دلیل که به زعم او علیه تداوم رابطه با عراق بود (حال آنکه در واقع موضع پلنوم اجتناب از وابستگی بیشتر به امکانات عراق در شرایط پس از صلح بود)، ذهنی و نادرست ارزیابی کرد و با همین تصور از ما فاصله گرفت. از نظر او چنین گرایشی در آن مقطع نافی ادامه کاری کومه‌له بود. در مرحله بعد او طرح مباحثات کمونیسم کارگری را، به کمک مشاورینی محدود نگرتر، برای کومه‌له زیانبار ارزیابی کرد. از نظر او این مباحثات در متن منگنه بعد از صلح ایران و عراق روحیه تشکیلات و رضایت آن از خود را تخریب میکرد. فرمول "بحث را قبول دارم اما ارزیابی از کومه‌له را قبول ندارم" از همینجا مایه میگرفت. اگر رفیق علیزاده افق دراز مدت تری داشت، اگر از بینش تئوریک تری برخوردار بود و یا حتی اگر قدری صبر داشت تا تاثیر همین مباحثات "روحیه شکن" را در احیای چپ انقلابی در کردستان عراق و توجه جدی‌تر کارگر ایرانی به حزب کمونیست ببیند، در موضع مقابل ما قرار نمیگرفت. همسویی رفیق علیزاده با طیف ناسیونالیست در دور

اول مباحثات ناشی از این بود که در برابر بحثهای نو و انتقادی ما، طیف کادرهای سنتی کومه له و باورهای سنتی تشکیلات را نقطه اتکاء بهتری برای حفظ کومه له در یک مقطع خطیر میدید. به همین ترتیب در قبال بحران خلیج ابتدا، وقتی هنوز ادامه کاری اردوگاهی کومه له را در گرو حسن همجواری با دولت عراق میبیند، اعلام میکند که "بدون هیچگونه محاسبه مصلحت‌ها" با نظر دفتر سیاسی و خط رسمی حزب موافق است و سپس در مرحله بعدی، هنگامی که اپوزیسیون ملی کرد در محل دست بالا پیدا میکند و نشان میدهد که میتواند بربقاء و ادامه کاری کومه له تاثیر بگذارد، به منتقد خط رسمی تبدیل میشود. در یک کلام امر حقیقی برای رفیق علیزاده "کومه له" است. تبیین محدود، غیر اجتماعی و غیرطبقاتی از کومه له، بی‌اعتنایی جدی به تئوری و مارکسیسم و دینامیسم‌های وسیع‌تر تاریخی و باور کامل به حقانیت ارزیابی‌گریزی و بعضا اخلاقی خویش از مسائل، زمینه و علت همسویی رفیق علیزاده با خط ناسیونالیستی در سالهای اخیر بوده است. او فی‌نفسه و بر مبنای باورهای ایدئولوژیکی و منافع و اهداف آگاهانه سیاسی خود ناسیونالیست نیست. اما در شرایط و در جنبشی که ناسیونالیسم مهر خود را بر غرایز و اخلاقیات انقلابی و انقلابیگری خودبخودی و سنتی کوبیده است، ابراهیم علیزاده قادر به ترسیم مرز فکر شده و عمیقی با ناسیونالیسم کرد نیست. به اعتقاد من در این دور اخیر، و بخصوص در قبال پلمیک اخیر، رفیق علیزاده سمپاتی خاصی با محتوای نظرات رفیق مهتدی ندارد. اگر در این اردو قرار میگیرد بخاطر اینست که نظرات رفیق مهتدی جمع‌بندی نظرات جناح راست و ناسیونالیست در حزب است و رفیق علیزاده پس از دور اول مباحثات درون حزبی امید خود را برای حفظ و ادامه کاری فعالیت کومه له به شکل مورد نظر خود، به این طیف از کادرها گره زده است. اگر سابقا این رفیق علیزاده بود که موضع عملی و جهت‌گیری سیاسی این طیف از کادرها را تعیین میکرد و چه بسا آنها را به سازش با چپ سوق میداد، امروز دیگر تمایلات سیاسی این طیف از کادرهاست که تبیین سیاسی رفیق علیزاده را تعیین میکنند و او را به راست میکشاند. این نتیجه پراگماتیسمی است که، از سر ناباوری به حقانیت نگرش چپ، پراتیکش را باید روی دوش راست بنا کند.

چرخش رفیق مهتدی بسوی ناسیونالیسم کرد دلایل کاملا متفاوتی دارد. رفیق مهتدی در شرایط "متعارف"، یعنی اگر موضوع مهمی مطرح نباشد، به تئوری، به تاریخ و به روندهای اجتماعی بی‌اعتنا نیست. عبدالله مهتدی کمونیست است، اما این آن کمونیسم سنتی و بقول خودش "کلاسیکی" است که تماما بر آموزشهای دست دوم تجربه‌های چین و شوروی بنا شده است. کمونیسمی که به ایدئولوژی و چهارچوب سیاسی مبارزه برای طیفی از اهداف غیر کارگری و غیر سوسیالیستی، از دموکراسی بورژوازی تا تعیین حق سرنوشت، تبدیل شده و موضوع مستقیم انتقادی بوده است که ما تحت عنوان کمونیسم کارگری مطرح کرده‌ایم. در این کمونیسم مارکسیسم یک زبان عاریه است. مقولات مارکسیستی سمبلهایی برای سخن گفتن از منافع و اهداف زمینی‌تر غیرکارگری هستند. کارگر و سوسیالیسم مقولاتی تجریدی‌اند، اما ملت، پارلمان، سازمان، حکومت، نیرو، اسلحه، دیپلوماسی و نظیر اینها خشتهایی واقعی‌اند که عالم سیاست را میسازند. بعلاوه، خود امر ملی کرد در ذهن رفیق مهتدی یک مساله زنده است که باید پاسخ بگیرد. منظور من مساله ملت‌ها بطور کلی نیست. مساله ملی فلسطین، تامیل، باسک و یا ملت‌های بالتیک این جایگاه را در ذهن رفیق مهتدی ندارد و او آماده است تا درباره این مسائل مانند یک ناظر ابژکتیو سخن بگوید. اما مساله کرد مساله خود اوست و در این زمینه او خود بعنوان یکی از آحاد یک ملت تحت ستم ظاهر میشود. به این اعتبار ناسیونالیسم کرد بر نگرش رفیق مهتدی نفوذ بیشتری در مقایسه با رفیق علیزاده دارد. کمونیسم رفیق مهتدی عمیقا به ناسیونالیسم آغشته است.

در این تردید ندارم که برخلاف ابراهیم علیزاده، عبدالله مهتدی به محتوای بحث کمونیسم کارگری توجه کرده و در دوره‌ای، با هر درکی، به آن متمایل شده است. این نیز قابل مشاهده بوده است که در طول یک دوره چند ساله پس از تشکیل حزب، تحت تاثیر عوامل مختلف، کمونیسم عبدالله مهتدی به درجه‌ای تعمیق شده و به یک تبیین مارکسیستی‌تر نزدیک شده بود. اما بحران خلیج و تحولات کردستان متأسفانه به یک چرخش سیاسی و احتمالا فکری اساسی برای او منجر شده است. علت این مساله را باید موقعیت متناقض فکری

رفیق مهتدی و تناقض درونی کارآکتر سیاسی‌ای که از خود در ذهن خویش دارد جستجو کرد.

عبدالله مهتدی کمونیستی است که آرزوی ایفای نقشی تاریخی در حیات ملت کرد را در سر دارد. کدامیک از این دو، "مبارز کمونیست" یا "رهبر ملی کرد"، کارآکتر سیاسی واقعی او را میسازد؟ واقعیت اینست که خود او هنوز انتخابش را نکرده است. این تناقضی است که با خود حمل میکند. شاید در کمونیسم سنتی بلوک‌ها این تناقض چندان برجسته نباشد. استالین، مائو، خوجه، حبش، جلال طالبانی در دوره‌ای، و یا حتی سیهانوک نمونه‌هایی از کسانی هستند که خود را سوسیالیست نامیده‌اند و در عمل به رهبران جنبشهای ملی و ملت ساز تبدیل شده‌اند. اما هر مطالعه دقیق‌تر این موارد نشان میدهد که عنصر سوسیالیستی در این شخصیت‌ها تزئینی و عنصر ملی واقعی و مادی بوده است. اما حتی همین درجه از همزیستی این دو افق عملی در دوران ما، که جنبش کارگری خود را بیش از پیش در مقابل ملی‌گرایی مییابد، و همینطور در حزب کمونیست ایران بدنبال بحث کمونیسم کارگری، بینهایت دشوار شده است. در طول این سالها رفیق مهتدی از حل این تناقض ناتوان مانده است. خود را کمونیست و مدافع کمونیسم کارگری نامیده اما محتاطانه از هر اظهار نظر و ابراز وجود سیاسی در درون حزب و بیرون آن که مایه دل‌کندن و قطع امید نیروها و شخصیت‌های ملی کرد از او باشد اجتناب کرده است. تعقیب دو آینده سیاسی متناقض بدون آنکه لااقل یکی تابع دیگری شود غیر ممکن است. رفیق مهتدی نیز برای دوره‌ای چند ساله اصل را بر کمونیسم خود قرار میدهد و دنبال کردن افق رهبری ملی را به وقت آزاد خود و مناسبات غیر رسمی خود با محافل کرد حواله میکند. اما این رویای فرعی بهرحال مهر خود را با التقاطی کردن و نیمبند کردن هویت کمونیستی به زندگی و کار سیاسی او میزند. قلم رفیق مهتدی، تا آنجا که چرخیده است، زیاد از موضوع کردستان فراتر نرفته است. یک کلمه راجع به مارکسیسم، کمونیسم، شورا، سندیکا، شوروی، رویزیونیسم، انترناسیونالیسم، دستمزد، روزکار، اعتصاب، قانون کار و نظیر اینها در نوشته‌های رفیق پیدا نمیکنیم. رفیق مهتدی اگر کمونیست است و اگر به مثابه کمونیست ظاهر میشود صرفاً یک کمونیست مدعی رهبری ملی در کردستان است. در هیچ مقطعی آب پاکی بر دست ناسیونالیسم کرد در درون و بیرون حزب کمونیست نمی‌ریزد و حتی تصویر خود را بعنوان ناجی روز آخر این گرایش و کسی که بالاخره روزی در برابر خط منصور حکمت خواهد ایستاد در حزب و بیرون حزب محفوظ نگاه میدارد.

برخلاف ابراهیم علیزاده، برای عبدالله مهتدی عدم توافق با "ارزیابی از کومه‌له" دلیل کافی برای چرخش سیاسی و مقابل قرار گرفتن با مباحثاتی که از لحاظ نظری به انطباق آنها با مارکسیسم واقف است نیست. اتفاقی عظیم‌تر باید رخ دهد و منافی وسیع‌تر باید مطرح شود تا عبدالله مهتدی "رهبر ملی" بتواند عبدالله مهتدی "مبارز کمونیست" را کنار بزند و میداندار بشود. این اتفاق عظیم‌تر در بحران خلیج و با رویدادهای کردستان عراق رخ میدهد.

شروع بحران خلیج این وجه کارآکتر سیاسی رفیق مهتدی را بیدار میکند. برخلاف تصویری که در نوشته آخرش بعنوان یک پوپولیست بد و احساساتی از خود میدهد، او آدمی با محاسبه‌گری سیاسی است. از ابتدا مساله بحران خلیج را بعنوان مقدمه‌ای بر تحولات سیاسی در کردستان درک میکند. لحظه موعود برای ایفای نقشی که سالها انتظارش را کشیده است دارد فرا میرسد. فرصت را نباید از دست داد. ناگهان بیاد مولفه‌هایی میافتد که حزب باید "برای آنها در آینده جا باز کند" و به صرافت "دخالت فعال" در مساله کردستان می‌افتد. هرکس دو نوشته رفیق مهتدی در کارگر امروز را بخواند متوجه یک عدم توازن اساسی در شیوه برخورد به مساله عرب و مساله کرد میشود. مقاله اول، "پیامدهای منطقه‌ای جنگ در خاورمیانه" که در اوج کشتارهای موتلفین در عراق نوشته شده مطلقاً در مورد مصائب مردم عرب ساکت است. یک کلمه در محکوم کردن این کشتار، در تصویر کردن ابعاد آن و یا حتی در مقابله با تبلیغات غرب در مورد جنگ در این نوشته وجود ندارد. مقاله دوم، برعکس، میکوشد تصویر هرچه زنده‌تری از مشقات مردم کردستان و فاجعه آوارگی کرد ترسیم کند. اما از این مهم‌تر اینست که در همان مقاله اول رفیق مهتدی یک مشغله مهم خودش را به

نمایش میگذارد. در بند آخر این نوشته، رفیق مهتدی در یک پاراگراف پر پیچ و تاب خواننده را متوجه نقشی میکند که آمریکا میتواند در حل مساله کرد، و بویژه طرح آن در کنفرانس خاورمیانه، ایفا کند. از همان مقاله کاملاً مشهود است رفیق مهتدی رهبر ملی در شروع بحران خلیج سکان را فی‌الحال بدست گرفته و هویت کمونیستی، درد کمونیستی، متد تحلیل کمونیستی و فراخوان کمونیستی را فی‌الحال بایگانی کرده و در مورد کردستان عیناً با مقولات دیگر رهبران ملی کرد سخن میگوید و مشغله‌ها و توهّمات و توقعات همانها را به نمایش میگذارد.

رویای قدیمی تبدیل شدن به رهبر ملی، در یک تلاقی سیاسی و اجتماعی مهم عبدالله مهتدی را عملاً در صف ملی‌گرایی کرد قرار میدهد. بنظر من رفیق مهتدی هنوز به زعم خود در چهارچوب کمونیسم قرار داشته است. اما اشکال کار روایت رفیق مهتدی از کمونیسم است. این روایت را در این نوشته اخیر دیدیم. کمونیسمی که برای تبدیل شدن به رهبر توده‌ها به رنگ آنها در میاید، برای رهبری ملت ملی‌گرا میشود، برای حفظ خود سازش طبقاتی را تبلیغ میکند، قدرت آتش احزاب و نه نیروی طبقات را نیروی محرکه در صحنه سیاسی میداند، برای قدرت از بالا تلاش میکند، در ازاء "دوستی" و "جواز فعالیت"، نیروی کارگر را بعنوان "بخش رادیکال" به جنبش ملی تقدیم میکند و کارگر را به سازش با بورژوازی خودی فرا میخواند. این کمونیسم به اندازه کل تجربه رویزیونیسم "کلاسیک" است. رفیق مهتدی با گامی که در صحنه سیاسی به عقب برمیدارد ناگزیر است در عرصه نظری نیز به همین کمونیسم "کلاسیک" و تبیینهای مرده و ورشکسته آن عقب بنشیند. دفاعیه رفیق مهتدی از جهت‌گیری سیاسی‌اش بناگزییر نه به مارکسیسم و کمونیسم کارگری، بلکه به پیش پا افتاده‌ترین و مردودترین روایت‌های پوپولیستی متوسل میشود.

بنظر من رفیق مهتدی انتظار برخورد انتقادی شدید ما را به این چرخش سیاسی خود نداشت، چرا که مباحثات ما در مورد کمونیسم کارگری را حتی از نظر خود ما جدی فرض نمی‌کرد. برای او اینها سخنان زیبای مارکسیستی برای روزهای صلح‌آمیز و تزئین ظاهر عقیدتی حزب بوده‌اند و تصور می‌کرده است که برای ما هم چنین است. اما اگر کسی فقط خط رسمی این حزب را دنبال کرده باشد باید انتظار داشته باشد که موضع رنجبرانی درقبال جنبش مردم کردستان عراق برای این حزب قابل هضم نباشد و بالاخره کسی چیزی در انتقاد بگوید. در غیاب عکس‌العمل دفتر سیاسی، رفیق مهتدی میتواندست روزهای انقلاب عراق را در همبستگی با اپوزیسیون ملی سپری کند و سپس به موقع، پس از عادی شدن اوضاع، به صندلی کمونیستی خود در حزب و فراکسیون کمونیسم کارگری رجعت کند. جزوه انتقادی من به قطعنامه‌های رفیق مهتدی، نورافکن را روی ایشان انداخت و امکان این رفت و برگشت بی سر صدا و مقطعی را از ایشان گرفت. رهبر ملی فرصت بازگشت به گوشه فرعی خود را پیدا نکرد و از همان میان راه ناگزیر به پاسخگویی شد. اذعان میکنم که در مقایسه با آنچه در این دوره و زمانه رهبران ملی دارند راجع به مارکسیستها می‌گویند، نوشته رفیق مهتدی در پاسخ من با همه عقب ماندگی و تحریکات غیرسیاسی‌اش هنوز باید متین و موثر تلقی بشود.

مشکل اینجاست که رفیق مهتدی از جمله با همین برخورد نشان داد که تحقق رویای ایفای نقش بعنوان یک رهبر با نفوذ ملی در توان او نیست. اولین شرط قرار گرفتن در راس جنبش توده‌ای بیان صریح منافع طبقاتی و تداعی شدن با نقد اجتماعی طبقه خاصی است. اگر کسی می‌خواست چپ بماند و در جنبش این دوره کردستان عراق رهبر شود اتفاقاً میبایست اختلافات خود را با رهبری سنتی جنبش ملی برجسته کند. باید در برابر سنت ملی‌گرایی نمایندگی انتقاد کارگری و افق مستقل طبقه کارگر رو به عروج کردستان را برعهده میگرفت. باید در جدال با توهّمات و خوشباوریهای ملی‌پا به میدان می‌گذاشت. باید طاقت میداشت چند ماهی خلاف جریان بنظر برسد. باید با رهبری سنتی و راه حل‌های از بالا تداعی نمیشد و سر مردم را به کنفرانس خاورمیانه گرم نمی‌کرد. باید اعلام میکرد که رهبری سنتی و بند و بستهای از بالای آنها را قبول ندارد. باید توده مردم و در درجه اول کارگران را از خوشباوری به مواعید آمریکا و احزاب ملی برحذر میکرد. باید شهامت میداشت با هژمونی افق ملی، با شکل مبارزه پیشمرگانه و تاکتیک تصرف مناطق نفت خیز، مقابله کند. باید در مورد قیام برای استقرار حکومت جبهه به مردم هشدار میداد. باید طرح منطقه امن را

افشاء میکرد و خودآگاهی طبقاتی و انترناسیونالیستی کارگر کرد را تقویت میکرد. با پیام همبستگی به رهبران موجود و توضیح مواضع خود به آنها، با شریک شدن در توهمات و ذوق زدگی هایشان و با رفتن به استقبال حکومت آنها کسی رهبر آلترناتیو مردم نمیشود. مارکسیسم و همه اصول آن درست مال همین روزهاست و متاسفانه درست در همین روزها، روزهای تعیین تکلیف طبقات، است که کمونیسم نوع "کلاسیک" رفیق مهتدی دست از این اصول میکشد. همین اپورتونیسم، انزوای عملی این نوع کمونیسم و بیگانه ماندن سر آن در تقریباً تمام تلاقی های مهم سیاسی را توضیح میدهد.

خلاصه کلام، چرخش عبدالله مهتدی به سمت ناسیونالیسم کرد ناشی از نگرش غیر مارکسیستی و کم عمق او به کمونیسم از یک سو و تناقضات شخصی او در انتخاب کارآکتر سیاسی خویش از سوی دیگر است. اما او با این چرخش تنها به یکی از نمایندگان سیاسی و سخنگویان گرایشی تبدیل شد که، مستقل از او و انتخابهای فکری و سیاسی او، در حزب و از آن مهمتر در صحنه اجتماعی وجود دارد و با جدیت و بلاغت بیشتری نمایندگی میشود. امروز بنظر میرسد که جلب این پایگاه به حمایت از خود دیگر هدف آگاهانه رفیق مهتدی است.